

شیرک و بی‌شک

مطالعات الواسطین شیرازی
با تفسیری و ویراستاری جدید



و مقدمه استاد حسین انصاریان
مجموعه مقالات شیعه شناسی

جلد ۱

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

شبهای پیشاور

نویسنده:

سلطان الواعظین شیرازی

ناشر چاپی:

مجمع جهانی شیعه شناسی

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۱۴	شب های پیشاور جلد ۱
۱۴	مشخصات کتاب
۱۵	اشاره
۱۹	فهرست مطالب
۳۴	مقدمه استاد حسین انصاریان
۳۸	مقدمه مدیر مجمع جهانی شیعه شناسی
۴۰	مقدمه محقق
۴۴	سؤالاتی پیرامون خلافت و امامت
۴۴	سؤال اول:
۴۷	سؤال دوم:
۴۹	سؤال سوم:
۴۹	اشاره
۵۵	وصیت پیامبر صلی الله علیه وآله
۵۶	وصیت ابوبکر:
۵۸	سؤال سوم:
۵۹	سؤال چهارم:
۶۱	سؤالاتی پیرامون احکام
۶۱	سؤال اول:
۶۳	سؤال دوم:
۶۶	سؤال سوم:
۶۶	سؤال چهارم:
۷۷	مختصری از شرح حال مؤلف
۷۹	روش تحقیق

۸۵	مقدمه مؤلف
۸۵	اشاره
۸۸	۱- اعتراض اهل ادب و جواب به آنان
۸۹	۲- اعتراض اهل خبر و جواب به آنها
۹۰	۳- اعتراض محافظه کاران و جواب به آنها
۹۰	اشاره
۱۰۱	غرض ورزی دکتر هیگل مصری
۱۰۴	احمد امین مصری و فجر الاسلام
۱۰۶	جواب کاشف الغطاء به احمد امین در کتاب اصل الشیعه
۱۰۹	مردوخ کردستانی و ندای اتحاد و ترهات آن
۱۱۵	منصفانه قضاوت کنید
۱۲۲	طول عمر حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف خرق عادت است
۱۳۲	احمد کسروی و ترهات او و اشاره به جواب مقالات او
۱۳۶	نظری به علت چاپ این کتاب
۱۳۸	مصادر و اسناد این کتاب از اکابر علمای سنت و جماعت است
۱۴۰	اشاره به غلط کاری احمد امین و جواب آنها
۱۵۲	اشاره به غلط گویی های کسروی و جواب آنها
۱۶۰	کتاب علمای عامه در فضایل عترت و اهل بیت طهارت
۱۶۲	اشعار امام شافعی در اعتراف به فضایل عترت و اهل بیت طهارت علیه السلام
۱۶۸	اخبار در فضایل عترت و اهل بیت طهارت علیه السلام
۱۷۶	اخبار به وجود حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف از طرق اهل تستن
۱۹۱	حدیث عجیبی در فضایل علی علیه السلام و اشاره به حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف
۱۹۵	حملات کسروی به دین مقدس اسلام و جواب آن
۲۰۷	آغاز سفر
۲۱۰	مجلس مناظره
۲۱۳	«جلسه اول»

- ۲۱۳ اشاره
- ۲۱۵ جلسه اول «لایله جمعه ۲۳ رجب ۱۳۴۵»
- ۲۱۸ تعیین نسبت خانوادگی
- ۲۲۰ سؤال و جواب هارون و موسی بن جعفر علیه السلام در باب ذریه رسول الله صلی الله علیه وآله
- ۲۲۷ دلایل کافی بر اینکه اولادهای فاطمه اولادهای پیغمبرند
- ۲۳۹ پیغمبر نماز ظهرین و مغربین را به جمع و تفریق ادا می فرمود
- ۲۶۰ علت مهاجرت اجداد مؤلف به ایران سید امیر محمد عابد
- ۲۶۱ حرکت قافله سادات هاشمی از مدینه و جنگ با قتلغ خان
- ۲۶۳ سید امیر احمد شاه چراغ
- ۲۶۴ جنگ و شهادت سید امیر احمد شاه چراغ
- ۲۶۵ پیدا شدن جسد شاه چراغ
- ۲۶۶ سید علاء الدین حسین
- ۲۶۸ سید امیر محمد عابد و فرزند ایشان سید ابراهیم مجاب
- ۲۶۹ فجایع اعمال بنی امیه
- ۲۶۹ واقعه شهادت زید بن علی علیه السلام
- ۲۷۲ شهادت جناب یحیی
- ۲۷۳ پیدایش قبر علی علیه السلام
- ۲۷۵ اختلاف در مدفن علی علیه السلام
- ۲۷۸ فرزندان ابراهیم مجاب
- ۲۸۰ سادات شیرازی در تهران
- ۲۸۴ ماده ی تاریخ
- ۲۸۴ وفات مرحوم آقای اشرف الواعظین شیرازی طاب ثراه
- ۲۹۰ «جلسه دوم»
- ۲۹۰ اشاره
- ۲۹۲ جلسه دوم «لایله شنبه ۲۴ رجب ۱۳۴۵»
- ۲۹۳ اشکال نمودن بر مذهب شیعه

- ۲۹۶ - پاسخ به اشکال تراشی های مخالفین
- ۲۹۷ - معنای شیعه و حقیقت تشیع
- ۳۰۰ - آیات و اخبار در تشریح مقام تشیع
- ۳۱۲ - مقام سلمان و ابوذر و مقداد و عمار
- ۳۱۵ - علت توجه و تشیع ایرانیان در زمان خلفاء و دیالمه و غازان خان و شاه خدابنده
- ۳۲۱ - ظهور تشیع در دوره ی مغول ها
- ۳۲۱ - مناظره ی علامه حلی با قاضی القضاة
- ۳۲۶ - اسلام تفاخرات نژادی را از بین برد
- ۳۲۹ - تمام فساد و جنگ ها روی تفاخرات نژادی می باشد
- ۳۳۱ - عقاید غلات و مذمت آنها و لعن عبدالله بن سبأ
- ۳۴۱ - اشکال در صلوات بر آل محمد و جواب آن
- ۳۴۲ - در معنای «یس» و اینکه «س» نام مبارک پیغمبرصلی الله علیه وآله می باشد
- ۳۴۳ - مراد از آل یاسین آل محمدند
- ۳۴۸ - صلوات بر آل محمدصلی الله علیه وآله سنت و در تشهد نماز واجب است
- ۳۵۹ - «جلسه سوم»
- ۳۵۹ - اشاره
- ۳۶۱ - جلسه سوم «لایله یکشنبه ۲۵ رجب ۱۳۴۵»
- ۳۶۱ - اشاره
- ۳۶۲ - عقاید زیدیه
- ۳۶۴ - عقاید کیسانیه
- ۳۶۶ - عقاید قَدّاحیه
- ۳۶۷ - عقاید غلات
- ۳۶۸ - عقاید شیعه امامیه اثنا عشریه
- ۳۷۲ - اشکال راجع به خبر معرفت
- ۳۷۳ - جواب از اشکال
- ۳۷۵ - اخبار خرافاتی در صحیحین بخاری و مسلم

- ۳۷۹ اخبار رؤیه الله تعالی از اهل تسنن
- ۳۸۵ دلایل و اخبار بر عدم رؤیه الله تعالی
- ۳۸۷ اشاره به خرافات صحیحین
- ۳۹۰ سیلی زدن موسی به صورت ملک الموت
- ۳۹۸ انصاف موجب بینایی و اسباب سعادت است
- ۴۰۳ نسبت شرک دادن به شیعه
- ۴۰۶ در بیان اقسام شرک
- ۴۰۶ اشاره
- ۴۰۶ شرک جلی
- ۴۰۷ شرک در ذات
- ۴۰۷ اشاره
- ۴۰۷ عقاید نصاری
- ۴۰۸ شرک در صفات
- ۴۰۹ شرک در افعال
- ۴۱۰ شرک در عبادت
- ۴۱۰ اشاره
- ۴۱۳ در باب نذر
- ۴۱۷ شرک خفی
- ۴۱۹ شرک در اسباب
- ۴۱۹ شیعه از هیچ راهی مشرک نیست
- ۴۲۱ آوردن آصف تخت بلقیس را نزد سلیمان
- ۴۲۵ آل محمد وسایط فیض حق اند
- ۴۲۷ حدیث ثقلین
- ۴۲۸ دقت نظر خالی از تعصب، موجب سعادت است
- ۴۳۲ بخاری و مسلم از رجال مردود و جعل نقل خبر نموده اند
- ۴۳۹ خبر مضحک و اهانت به رسول الله در صحیحین بخاری و مسلم

- ۴۴۲ در اسناد حدیث تقلین
- ۴۴۸ حدیث سفینه
- ۴۵۹ دعای توسل
- ۴۶۲ شهادت شهید اول به فتوای ابن جماعه
- ۴۶۶ شهادت شهید ثانی به سعایت قاضی صیدا
- ۴۶۸ گفتار نیک جهت جلب مردم منصف
- ۴۶۹ اشاره به اعمال ننگین تراکمه و خوارزمیان و ازبکان و افغانه با ایرانیان
- ۴۷۰ تجاوزات خان خویه به ایران و فتاوی علمای اهل تسنن به قتل و غارت شیعیان
- ۴۷۲ فتاوی علمای اهل تسنن به قتل و غارت شیعیان و حملات عبدالله خان ازبک به خراسان
- ۴۷۲ رفتار امرای افغانه با شیعیان افغانستان
- ۴۷۴ تقدیر از امیر امان الله خان
- ۴۷۵ شهادت شهید ثالث
- ۴۷۶ اقدام شیخ و ایجاد شبهه و تهیه وسیله برای حمله و دفاع از آن
- ۴۷۸ در آداب زیارت
- ۴۷۹ نماز زیارت و دعای بعد از نماز
- ۴۸۲ بوسیدن آستانه قباب ائمه شرک نیست
- ۴۸۴ به خاک افتادن و سجده نمودن برادران حضرت یوسف
- ۴۸۶ بقای روح بعد از فناى جسم
- ۴۸۷ اشکال به بقای روح و جواب آن
- ۴۸۸ ظهور اهل ماده و طبیعت و مقابله دیمقراطیس با سقراط حکیم
- ۴۸۹ اقوال علمای الهی اروپا
- ۴۹۲ دفاع مخالفین از خلافت معاویه و یزید و کفر آنها و جواب آن
- ۴۹۴ دلایل بر کفر و ارتداد یزید
- ۵۰۱ جواز علمای اهل تسنن بر لعن یزید پلید
- ۵۰۴ قتل عام اهل مدینه به جرم شکستن بیعت یزید
- ۵۰۹ سرپاز گمنام

- آل محمد شهدای راه حق و زنده هستند ۵۱۱
- «جلسه چهارم» ۵۱۵
- اشاره ۵۱۵
- جلسه چهارم «لילה دوشنبه ۲۶ رجب ۱۳۴۵» ۵۱۷
- مّت بر ما نهاده کشف حقیقت نمودید ۵۱۷
- بحث در اطراف امامت ۵۱۸
- بحث در مذاهب اربعه اهل تسنّن و کشف حقیقت ۵۱۹
- دلیلی بر تبعیت مذاهب اربعه نیست ۵۲۱
- امر عجیبی است قابل تأمل عقلای با انصاف ۵۲۲
- رد امامان و علمای اهل تسنّن به ابوحنیفه ۵۲۶
- امامت در عقیده شیعه ریاست عالیّه الهیه است ۵۳۱
- مقام امامت بالاتر از نبوّت عامه است ۵۳۵
- در اختلاف مراتب انبیاء ۵۳۷
- خصیصه ی نبوّت خاصّه ۵۳۹
- دلایل بر اثبات مقام نبوّت از برای علی به حدیث منزلت ۵۴۳
- اسناد حدیث منزلت از طرق عامّه ۵۴۴
- شرح حال آمدی ۵۵۱
- سند حدیث منزلت از عمر بن الخطّاب ۵۵۳
- حکم خبر واحد در مذهب جماعت ۵۵۵
- اثبات منازل هارونی برای علی علیه السلام ۵۶۰
- علی در جمیع صفات شریک و مماثل پیغمبر بود ۵۶۶
- به امر پیغمبر تمام درهای خانه ها به مسجد بسته شد مگر در خانه علی علیه السلام ۵۷۱
- تقاضای پیغمبر از علی برای وزارت خود ۵۸۶
- «جلسه پنجم» ۵۹۴
- اشاره ۵۹۴
- جلسه پنجم «لילה سه شنبه ۲۷ رجب ۱۳۴۵» ۵۹۶

- کلمه منزلت افاده عموم می کند ----- ۵۹۶
- حدیث منزلت در دفعات متعدده غیر از تبوک وارد شده ----- ۶۰۰
- خلیفه قرار دادن حضرت موسی برادر خود هارون را و فریب دادن سامری بنی اسرائیل را به گوساله پرستیدن ----- ۶۰۷
- مطابقت حالات امیرالمؤمنین علیه السلام با هارون علیه السلام ----- ۶۰۹
- حدیث الدار یوم الانذار و تعیین نمودن پیغمبر 'علی' را به خلافت ----- ۶۱۱
- احادیث مصرّحه ی به خلافت علی علیه السلام ----- ۶۲۰
- شیخ باز هم به صدا آمد ----- ۶۳۴
- احدی منکر فضل صحابه نیست، ولی باید انتخاب افضل نمود ----- ۶۳۴
- نقل خبر در فضیلت ابی بکر و جواب آن که مجعول است ----- ۶۳۶
- شرح حال ابوهریره و مذمت آن ----- ۶۴۰
- علی از حق و قرآن جدا نمی باشد ----- ۶۴۰
- مظلومیت شیعیان در مقابل مخالفین ----- ۶۴۶
- نسبت های دروغ و تهمت های علمای سنی به شیعیان ----- ۶۴۷
- تهمت های ابن عبد ربه به شیعیان ----- ۶۴۷
- تهمت های ابن حزم ----- ۶۵۲
- تهمت های ابن تیمیه ----- ۶۵۳
- غلط کاریهای شهرستانی ----- ۶۶۰
- اخبار در مذمت ابوهریره و حالات آن ----- ۶۶۲
- شرکت ابوهریره با بسر بن ارطاة در ظلم و کشتار مسلمین ----- ۶۶۴
- مردود بودن ابوهریره و تازیانه زدن عمر به او ----- ۶۶۹
- در جواب حدیث مجعولی که خدا فرموده من از ابی بکر راضیم، آیا او هم از من راضی هست یا نه؟ ----- ۶۷۶
- اخبار در فضیلت ابی بکر و عمر و رد آنها ----- ۶۷۷
- رد خبری که ابوبکر و عمر دو سید پیران اهل بهشت اند ----- ۶۸۵
- در حدیث حسن و حسین سید جوانان اهل بهشت ----- ۶۸۹
- رد جواب خبری که ابی بکر و عایشه محبوب پیغمبر بودند ----- ۶۹۴
- فاطمه بهترین زنان عالم است ----- ۶۹۵

- ۷۰۷ اقرار شافعی به وجوب حبّ اهل البیت
- ۷۰۹ علی علیه السلام محبوب ترین مردان نزد پیغمبر صلی الله علیه وآله
- ۷۱۴ حدیث طیر مشوی
- ۷۲۲ بیان حقیقت
- ۷۲۵ اهل ذکر آل محمدند
- ۷۲۶ نقل آیه در طریقه ی خلافت خلفای اربعه و جواب آن
- ۷۳۱ استدلال به آیه غار و جواب آن
- ۷۳۵ شواهد و امثال
- ۷۳۸ ابراز حقیقت
- ۷۳۹ بلعم بن باعوراء
- ۷۴۰ برصیصای عابد
- ۷۴۲ نزول سکینه بر رسول خدا صلی الله علیه وآله
- ۷۴۶ درباره مرکز

سرشناسه : سلطان الواعظین، محمد، ۱۲۷۶ - ۱۳۵۰.

Soltanolvaezin, Mohammad

عنوان و نام پدیدآور : شبهای پیشاور / مولف سلطان الواعظین شیرازی ؛ محقق عبدالرضا درایتی ؛ [به سفارش] مجمع جهانی شیعه شناسی.

مشخصات نشر : قم: دارالتهذیب ، ۱۳۹۵ -

مشخصات ظاهری : ج.

شابک : ج. ۱: ۹۷۸-۶۰۰-۹۶۸۱۵-۱-۰ ؛ ج. ۲: ۹۷۸-۶۰۰-۹۶۸۱۵-۱-۸ ؛ ج. ۳: ۹۷۸-۶۰۰-۹۶۸۱۵-۲-۵ :

وضعیت فهرست نویسی : فیبا

یادداشت : کتاب حاضر در سالهای مختلف توسط ناشران متفاوت منتشر شده است.

موضوع : شیعه -- دفاعیه ها و ردیه ها

موضوع : Shi'ah -- Controversial literature

موضوع : اهل سنت -- دفاعیه ها و ردیه ها

موضوع : Sunnites -- Apologetic works

موضوع : شیعه امامیه -- دفاعیه ها

موضوع : Imamite Shia'h -- Apologetic works*

شناسه افزوده : درایتی، عبدالرضا، ۱۳۵۲ -

شناسه افزوده : مجمع جهانی شیعه شناسی

شناسه افزوده : The World Center for Shite Studies

رده بندی کنگره : BP۲۲۸/س۸ش ۲ ۱۳۹۴

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۴۱۷۲

شماره کتابشناسی ملی : ۴۴۰۳۵۳۱

ص: ۱

اشاره

فهرست مطالب

مقدمه استاد حسین انصاریان ۱۵

مقدمه مدیر مجمع جهانی شیعه شناسی ۱۹

مقدمه محقق ۲۱

سؤالاتی پیرامون خلافت و امامت ۲۵

سؤالاتی پیرامون احکام ۴۲

مختصری از شرح حال مؤلف ۵۷

روش تحقیق ۵۹

مقدمه مؤلف ۶۵

۱- اعتراض اهل ادب و جواب به آنان ۶۸

۲- اعتراض اهل خبر و جواب به آنها ۶۹

۳- اعتراض محافظه کاران و جواب به آنها ۷۰

غرض ورزی دکتر هیکل مصری ۸۱

احمد امین مصری و فجر الاسلام ۸۴

جواب کاشف الغطاء به احمد امین در کتاب اصل الشیعه ۸۶

مردوخ کردستانی و ندای اتحاد و ترهات آن ۸۹

منصفانه قضاوت کنید ۹۵

طول عمر حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف خرق عادت است ۱۰۲

ص: ۵

احمد کسروی و ترهات او و اشاره به جواب مقالات او ۱۱۲

نظری به علت چاپ این کتاب ۱۱۶

مصادر و اسناد این کتاب از اکابر علمای سنت و جماعت است ۱۱۸

اشاره به غلط کاری احمد امین و جواب آنها ۱۲۰

اشاره به غلط گویی های کسروی و جواب آنها ۱۳۲

کتب علمای عامّه در فضایل عترت و اهل بیت طهارت ۱۴۰

اشعار امام شافعی در اعتراف به فضایل عترت و اهل بیت طهارت علیه السلام ۱۴۲

اخبار در فضایل عترت و اهل بیت طهارت علیه السلام ۱۴۶

اخبار به وجود حضرت مهدی از طرق اهل تسنن ۱۵۴

حدیث عجیبی در فضایل علی علیه السلام و اشاره به حضرت مهدی ۱۶۷

حملات کسروی به دین مقدّس اسلام و جواب آن ۱۷۱

آغاز سفر ۱۸۳

مجلس مناظره ۱۸۶

«جلسه اول». ۱۸۹

جلسه اوّل «لیله جمعه ۲۳ رجب ۱۳۴۵» ۱۹۱

تعیین نسبت خانوادگی ۱۹۴

سؤال و جواب هارون و موسی بن جعفر علیه السلام در باب ذریه رسول الله صلی الله علیه و آله ۱۹۶

دلایل کافی بر اینکه اولادهای فاطمه اولادهای پیغمبرند ۲۰۱

پیغمبر نماز ظهرین و مغربین را به جمع و تفریق ادا می فرمود ۲۱۰

علت مهاجرت اجداد مؤلف به ایران سید امیر محمد عابد ۲۲۸

حرکت قافله سادات هاشمی از مدینه و جنگ با قتلغ خان ۲۲۹

سید امیر احمد شاه چراغ ۲۳۱

جنگ و شهادت سید امیر احمد شاه چراغ ۲۳۲

پیدا شدن جسد شاه چراغ ۲۳۳

سید علاء الدین حسین ۲۳۴

سید امیر محمد عابد و فرزند ایشان سید ابراهیم مجاب ۲۳۶

فجایع اعمال بنی امیه ۲۳۷

واقعه شهادت زید بن علی علیه السلام ۲۳۷

شهادت جناب یحیی ۲۴۰

پیدایش قبر علی علیه السلام ۲۴۱

اختلاف در مدفن علی علیه السلام ۲۴۳

فرزندان ابراهیم مجاب ۲۴۶

سادات شیرازی در تهران ۲۴۸

ماده ی تاریخ ۲۵۲

وفات مرحوم آقای اشرف الواعظین شیرازی طاب ثراه ۲۵۲

«جلسه دوم». ۲۵۷

جلسه دوم «لیله شنبه ۲۴ رجب ۱۳۴۵» ۲۵۹

اشکال نمودن بر مذهب شیعه ۲۶۰

پاسخ به اشکال تراشی های مخالفین ۲۶۳

معنای شیعه و حقیقت تشیع ۲۶۴

آیات و اخبار در تشریح مقام تشیع ۲۶۷

مقام سلمان و ابوذر و مقداد و عمار ۲۷۹

علت توجه و تشیع ایرانیان در زمان خلفاء و دیالمه و غازان خان و شاه خدابنده ۲۸۲

ظهور تشیع در دوره ی مغول ها ۲۸۸

مناظره ی علامه حلی با قاضی القضاة ۲۸۸

اسلام تفاخرات نژادی را از بین برد ۲۹۲

تمام فساد و جنگ ها روی تفاخرات نژادی می باشد ۲۹۵

عقاید غلات و مذمت آنها و لعن عبدالله بن سبأ ۲۹۷

اشکال در صلوات بر آل محمد و جواب آن ۳۰۷

در معنای «یس» و اینکه «س» نام مبارک پیغمبر صلی الله علیه و آله می باشد ۳۰۸

مراد از آل یاسین آل محمدند ۳۰۹

صلوات بر آل محمد صلی الله علیه و آله سنت و در تشهد نماز واجب است ۳۱۳

«جلسه سوم». ۳۲۱

جلسه سوم «لیله یکشنبه ۲۵ رجب ۱۳۴۵» ۳۲۳

عقاید زیدیه ۳۲۴

عقاید کیسانیه ۳۲۶

عقاید قداحیه ۳۲۸

عقاید غلات ۳۲۹

عقاید شیعه امامیه اثنا عشریه ۳۳۰

اشکال راجع به خبر معرفت ۳۳۴

جواب از اشکال ۳۳۵

اخبار خرافی در صحیحین بخاری و مسلم ۳۳۷

اخبار رؤیه الله تعالی از اهل تسنن ۳۴۱

دلایل و اخبار بر عدم رؤیه الله تعالی ۳۴۷

اشاره به خرافات صحیحین ۳۴۹

سیلی زدن موسی به صورت ملک الموت ۳۵۲

انصاف موجب بینایی و اسباب سعادت است ۳۵۸

نسبت شرک دادن به شیعه ۳۶۳

در بیان اقسام شرک ۳۶۶

شرک جلی ۳۶۶

شرک در ذات ۳۶۷

عقاید نصاری □ ۳۶۷

شرک در صفات ۳۶۸

شرک در افعال ۳۶۹

شرک در عبادت ۳۷۰

در باب نذر ۳۷۳

شرک خفی ۳۷۶

شرک در اسباب ۳۷۸

شیعه از هیچ راهی مشرک نیست ۳۷۸

آوردن آصف تخت بلقیس را نزد سلیمان ۳۸۰

آل محمد وسایط فیض حق اند ۳۸۴

حدیث ثقلین ۳۸۶

دقت نظر خالی از تعصب، موجب سعادت است ۳۸۷

بخاری و مسلم از رجال مردود و جعل نقل خبر نموده اند ۳۹۱

خبر مضحک و اهانت به رسول الله در صحیحین بخاری و مسلم ۳۹۶

در اسناد حدیث ثقلین ۳۹۹

حدیث سفینه ۴۰۴

دعای توسل ۴۱۴

شهادت شهید اول به فتوای ابن جماعه ۴۱۷

شهادت شهید ثانی به سعایت قاضی صیدا ۴۲۰

گفتار نیک جهت جلب مردم منصف ۴۲۲

اشاره به اعمال ننگین تراکمه و خوارزمیان و ازبکان و افغانه با ایرانیان ۴۲۳

تجاوزات خان خیوه به ایران و فتاوی علمای اهل تسنن به قتل و غارت شیعیان ۴۲۴

فتاوی علمای اهل تسنن به قتل و غارت شیعیان و حملات عبدالله خان ازبک به خراسان ۴۲۶

رفتار امرای افغانه با شیعیان افغانستان ۴۲۷

تقدیر از امیر امان الله خان ۴۲۸

شهادت شهید ثالث ۴۲۹

اقدام شیخ و ایجاد شبهه و تهیه وسیله برای حمله و دفاع از آن ۴۳۰

در آداب زیارت ۴۳۲

نماز زیارت و دعای بعد از نماز ۴۳۳

بوسیدن آستانه قباب ائمه شرک نیست ۴۳۶

به خاک افتادن و سجده نمودن برادران حضرت یوسف ۴۳۸

بقای روح بعد از فنای جسم ۴۴۰

اشکال به بقای روح و جواب آن ۴۴۲

ظهور اهل مآدّه و طبیعت و مقابله ذیمقراطیس با سقراط حکیم ۴۴۲

اقوال علمای الهی اروپا ۴۴۳

دفاع مخالفین از خلافت معاویه و یزید و کفر آنها و جواب آن ۴۴۷

دلایل بر کفر و ارتداد یزید ۴۴۸

جواز علمای اهل تسنن بر لعن یزید پلید ۴۵۳

قتل عام اهل مدینه به جرم شکستن بیعت یزید ۴۵۶

سرباز گمنام ۴۶۱

آل محمد شهدای راه حق و زنده هستند ۴۶۳

«جلسه چهارم». ۴۶۸

جلسه چهارم «لילה دوشنبه ۲۶ رجب ۱۳۴۵». ۴۷۰

منت بر ما نهاده کشف حقیقت نمودید ۴۷۰

بحث در اطراف امامت ۴۷۱

بحث در مذاهب اربعه اهل تسنن و کشف حقیقت ۴۷۲

دللی بر تبعیت مذاهب اربعه نیست ۴۷۴

امر عجیبی است قابل تأمل عقلای با انصاف ۴۷۵

رد امامان و علمای اهل تسنن به ابوحنیفه ۴۷۹

امامت در عقیده شیعه ریاست عالیّه الهیه است ۴۸۴

مقام امامت بالاتر از نبوت عامه است ۴۸۸

در اختلاف مراتب انبیاء ۴۹۰

خصیصه ی نبوت خاصّه ۴۹۲

دلایل بر اثبات مقام نبوت از برای علی به حدیث منزلت ۴۹۶

اسناد حدیث منزلت از طرق عامّه ۴۹۷

شرح حال آمدی ۵۰۴

سند حدیث منزلت از عمر بن الخطّاب ۵۰۶

حکم خبر واحد در مذهب جماعت ۵۰۸

اثبات منازل هارونی برای علی علیه السّلام ۵۱۳

علی در جمیع صفات شریک و مماثل پیغمبر بود ۵۱۹

به امر پیغمبر تمام درهای خانه ها به مسجد بسته شد مگر در خانه علی علیه السّلام ۵۲۴

تقاضای پیغمبر از علی برای وزارت خود ۵۳۸

«جلسه پنجم». ۵۴۶

جلسه پنجم «لیله سه شنبه ۲۷ رجب ۱۳۴۵» ۵۴۸

کلمه منزلت افاده عموم می کند ۵۴۸

حدیث منزلت در دفعات متعدّده غیر از تبوک وارد شده ۵۵۲

خلیفه قرار دادن حضرت موسی برادر خود هارون را و فریب دادن سامری بنی اسرائیل را به گوساله پرستیدن ۵۵۸

مطابقت حالات امیرالمؤمنین علیه السلام با هارون علیه السلام ۵۵۹

حدیث الدار یوم الانذار و تعیین نمودن پیغمبر صلی الله علیه وآله علی علیه السلام را به خلافت ۵۶۲

احادیث مصرّحه ی به خلافت علی علیه السلام ۵۷۰

شیخ باز هم به صدا آمد ۵۸۳

احدی منکر فضل صحابه نیست، ولی باید انتخاب افضل نمود ۵۸۴

نقل خبر در فضیلت ابی بکر و جواب آن که مجعول است ۵۸۵

شرح حال ابوهریره و مذمت آن ۵۸۹

علی از حق و قرآن جدا نمی باشد ۵۹۰

مظلومیت شیعیان در مقابل مخالفین ۵۹۶

نسبت های دروغ و تهمت های علمای سنی به شیعیان ۵۹۶

تهمت های ابن عبد ربه به شیعیان ۵۹۷

تهمت های ابن حزم ۶۰۰

تهمت های ابن تیمیّه ۶۰۱

غلط کاریهای شهرستانی ۶۰۸

اخبار در مذمت ابوهریره و حالات آن ۶۱۰

شرکت ابوهریره با بسر بن ارطاه در ظلم و کشتار مسلمین ۶۱۲

مردود بودن ابوهریره و تازیانه زدن عمر به او ۶۱۶

در جواب حدیث مجعولی که خدا فرموده من از ابی بکر راضیم، آیا او هم از من راضی هست یا نه؟ ۶۲۳

اخبار در فضیلت ابی بکر و عمر و رد آنها ۶۲۴

رد خبری که ابوبکر و عمر دو سید پیران اهل بهشت اند ۶۳۰

در حدیث حسن و حسین سید جوانان اهل بهشت ۶۳۴

رد جواب خبری که ابی بکر و عایشه محبوب پیغمبر بودند ۶۳۹

فاطمه بهترین زنان عالم است ۶۴۰

اقرار شافعی به وجوب حبّ اهل البیت ۶۴۹

علی علیه السّلام محبوب ترین مردان نزد پیغمبر صلی الله علیه وآله ۶۵۱

حدیث طیر مشوی ۶۵۶

بیان حقیقت ۶۶۳

اهل ذکر آل محمّدند ۶۶۶

نقل آیه در طریقه ی خلافت خلفای اربعه و جواب آن ۶۶۷

استدلال به آیه غار و جواب آن ۶۷۲

شواهد و امثال ۶۷۷

ابراز حقیقت ۶۷۹

بلعم بن باعوراء ۶۸۰

برصیصای عابد ۶۸۱

نزول سکینه بر رسول خدا صلی الله علیه وآله ۶۸۳

ص: ۱۴

هو المعین

ایامی که کلاس ششم ابتدایی را می گذراندم، در محل زندگیم خیابان لر زاده که یکی از خیابان های فرعی میدان خراسان تا میدان قیام بود، از برکت وجود علمای منطقه و ائمه جماعات و مردم مؤمن به هر مناسبتی: محرم و صفر، فاطمیه، رجیبه، شعبانیه و ماه مبارک رمضان مجالس مختلف مذهبی تشکیل می شد، که سهم مرحوم آیت الله حاج شیخ علی اکبر برهان در این زمینه از همه بیشتر بود، در آن منطقه در مجالس مذهبی اش از سخنرانان و خطبای به نامی چون خطیب مشهور حاج شیخ محمد تقی فلسفی، حاج سید مهدی قوام، حاج سید اسماعیل شفیعی، حاج سید رضا غروی شاهرودی، حاج میرزا علی حصه ای، حاج محقق خراسانی و سلطان الواعظین شیرازی که از جایگاه ویژه ای در علم و عمل و همچنین

میان مردم محل برخوردار بود استفاده می شد، من جذب این سخنرانان و خطباء بخصوص سخنرانی و خطابه های سلطان الواعظین که اکثر بحث و سخنرانی هایش پیرامون ولایت اهل بیت علیهم السلام به ویژه امیر مؤمنان صاحب ولایت کلیه قطبیه الهی بود شدم و با او پیوندی عاطفی پیدا کردم، تا زمانی که دست رحمت الهی مرا به حوزه علمیه قم رهسپار کرد.

در ایام تحصیل روزهای پنج شنبه و جمعه برای زیارت پدر و مادرم که از بزرگان و وابستگان به اهل بیت علیهم السلام گریه کنندگان ناب حضرت امام حسین علیه السلام

ص: ۱۵

بودند به تهران می آمدم و این در زمانی بود که سلطان الواعظین بر اثر بیماری قلبی خانه نشین بود، با سابقه آشنایی ام با سخنرانی هایش و منبرهایش پنجشنبه به اجازه خود او از ساعت نه صبح تا دوازده ظهر به عیادتش می رفتم و از مباحث شیرین و پر بارش بهره مند می شدم، انس طرفین ما دو نفر به یکدیگر تبدیل به انس و الفتی شد، تا جایی که آن وجودبزرگوار مرا که هنوز در سخنرانی پختگی لازم را نداشتم به جای خود به مجالس یا منبرهای ایام تبلیغش می فرستاد و این کار او در رشد من و باز شدن گویایی ام در سخنرانی های مذهبی اثر فوق العاده گذاشت.

او مردی با صلابت، با کرامت، اصیل و فوق العاده منیع الطبع و اخلاقی بود به پاس داشت و احترام علما پافشاری داشت در تشویق طلاب زبانی شیرین با او بود، افرادی معدود از علما و تجار محل که مرا در انس با او شناخته بودند گاهی پول قابل توجهی در اختیارم می گذاشتند که به آن حضرت تقدیم کنم، تا پایان عمرش یک بار هیچ پولی را نپذیرفت، تکیه و توکلش به خداوند عجیب بود، داستان سفرش به پیشاور و مباحث مستدل ده شبه آن شهر را خودش یک بار برایم تعریف کرد، شیرینی بازگو کردن سفرش هنوز در ذائقه ام چون عسل شیرین است، امید داشتم تا پیش از درگذشتش بقیه کتاب های او که بیش از چهل جلد می شد چاپ شود ولی این امید در دلم ماند و لباس تحقق نپوشید تا لحظات مرگش از عیادتش باز نایستادم، شاهد درگذشتش بودم که با ذکر مداوم همراه بود و نهایتاً روح بلندش به ملکوت پرواز کرد و در جوار حضرت معصومه سلام الله علیها در شهر قم آشیانه آل محمدصلی الله علیه وآله آرام گرفت.

همواره با کتاب با ارزشش (شبهای پیشاور) زنده است. مرحوم انصاری ریاست محترم مجمع جهانی شیعه شناسی آرزوی چاپ این کتاب را در مجمع داشت کتاب چاپ شد ولی حجت الاسلام انصاری به دیار باقی شتافته بود و چاپ آن را ندید، مسلماً بهره اش نصیب او هم خواهد بود از مجمع جهانی شیعه شناسی و دست اندرکارانش بسیار تقدیر می کنم که این کتاب با ارزش و گرانبها را به جامعه اسلامی عرضه کردند، برای مؤلفش درخواست رحمت خاص و رضوان از حضرت حق دارم.

۸/۸/۱۳۹۵

حسین انصاریان

ص: ۱۷

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

«من لم يشكر المخلوق لم يشكر الخالق»

الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا محمد و آله الطاهرين عليهم السلام

خداوند تبارک و تعالی مومنین را به اطاعت از خود و پیامبر اکرمش صلی الله علیه و آله و اولی الامر سفارش و دستور می دهد که : (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ) ای اهل ایمان ! از خدا اطاعت کنید و از پیامبر و صاحبان امر خودتان اطاعت کنید. (سوره النساء آیه ۵۹) بعد از نزول این آیه شریفه از رسول اکرم صلی الله علیه و آله سؤال شد، مراد از اولی الامر چه کسانی هستند؟ حضرت فرمودند: «هم خلفائی و ائمه المسلمین» حال این که خلفاء و ائمه المسلمین بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله چه کسانی باید باشند مورد اختلاف بین مسلمین شد تا جایی که مبحث امامت و خلافت بعد از رحلت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و بحث اینکه امامت یک امر الهی و انتصابی است یا انتخابی محققان و پژوهشگران را به خود مشغول کرده.

و در طول تاریخ قلم پژوهشگران را و هر صاحب قلمی در حد توان خویش در این زمینه به بررسی مسأله امامت و جانشینی بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله پرداخته و همچنین مناظره هایی و مباحثاتی در جانشینی و خلافت بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله بین علمای مسلمانان صورت گرفته از جمله این کتاب حاضر است که بین یکی از

علمای شیعه مرحوم سلطان الواعظین شیرازی و علمای اهل سنت کشمیر صورت گرفته که در آن به آیات قرآن کریم و احادیث پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله که در کتب معروف اهل تسنن ذکر شده، استدلال شده است.

به امید اینکه این کتاب مورد تحقیق و توجه عموم مردم قرار گیرد و نشان دهنده راه و دست گیرنده و هدایت کننده باشد.

در پایان از همکاران مجمع که در انجام این کار تقبل زحمت فرمودند کمال تشکر می کنیم و خداوند را سپاس گذاریم که معارف دینی را همواره از رهگذر همت مؤلفان حقیقت جو یاری رسانده است.

کثر الله امثالهم، جزاه الله عن الاسلام اجرا، ادام الله ظلّه و دامت افاضاته.

والسلام علیکم و علی جمیع اخواننا المؤمنین

آیت پیمان

مدیر مجمع جهانی شیعه شناسی

ص: ۲۰

با وجود مقدمه مفصلی که مؤلف بر کتابش نوشته است، بنا نداشتم مقدمه ای بنویسم، لکن نکته مهمی که در سرتاسر این کتاب به آن پرداخته نشده، مرا بر این داشت تا درباره ی آن موضوع نکاتی را به اختصار یادآور شوم.

در میان مذاهب اسلامی تنها مذهب برخاسته از قرآن و سنت راستین رسول اکرم صلی الله علیه و آله، مذهب شیعه است. تشیع در هیچ زمان و در هیچ وضعیتی با ظلم و استبداد سازش ننموده و تسلیم حکومت ها و حاکمان جور نشده است. از این رو همواره مورد تهاجم دشمنان بوده و حکومت های استبدادی از هرگونه تلاش برای ضربه زدن بر این مذهب کوتاهی نکردند.

شیعه با تمسک به کلام امیرالمؤمنین علیه السلام که در وصیتش به حسنین علیه السلام فرمود: «کونا للظالم خصما و للمظلوم عونا»^(۱) «دشمن ظالمان و یاور مظلومان باشید» همواره با همه مظاهر استبداد در ستیز بوده و حمایت از مظلومان را شعار خویش قرار داده است.

در مکتب خلفاء نه تنها اثری از مبارزه با ظلم پیشگان و حکومت های مستبد به چشم نمی خورد، بلکه تمام تلاش خود را در توجیه استبداد حکومت های جور به کار برده و با احادیثی که به رسول اکرم صلی الله علیه و آله نسبت داده اند، به پیروان خود القا

ص: ۲۱

۱- نهج البلاغه، ص ۹۷۷، نامه ی ۴۷ (من وصیته له للحسن والحسین علیه السلام لما ضربه ابن ملجم).

می کنند که وظیفه ملت فرمان برداری از حاکمان جامعه است؛ اگرچه آنان دامنشان به ظلم و ستم آلوده باشد؛ زیرا آنان مسئول کارهای خویش و ملت نیز مسئول کارهای خود است. (۱)

با توجه به آنچه بیان شد، همواره حکومت ها، با تمام توان و امکانات خود در حال مبارزه با مذهب شیعه بوده و از گسترش فرهنگ ظلم ستیز آن جلوگیری کرده اند. یکی از روش هایی که از آن استفاده کرده اند، محکوم و مقصر جلوه دادن مذهب تشیع است.

شیعه را طوری معرفی کردند که چون با اکثریت مسلمانان تطابق ندارد راه صواب را نمی پیماید؛ در نتیجه همیشه باید پاسخگوی اعتقادات و اعمال خود باشد. این مسئله به طور طبیعی فرصت پرسش گری و انتقاد به اعتقادات و عملکرد عموم اهل تسنن را از شیعیان سلب کرده است. گرچه ما نمی گوییم شیعیان باید همیشه آغازگر و مهاجم باشند؛ اما دفاع همیشگی به نفع این مذهب نخواهد بود.

بعد از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله تاکنون همواره شیعیان متهم شناخته شده و علاوه بر تهمت ها و دروغ هائی که به این مذهب نسبت می دهند، با طرح انبوهی از سؤالات و شبهات و جو سازی منفی، این مذهب را در نظر سایر مسلمانان، مذهبی باطل و بیگانه با اسلام معرفی کرده اند.

چهار مذهب تسنن با وجود اینکه دلیلی از قرآن و حدیث صحیح، بر پیروی از آنها ندارند و با وجود همه اختلافاتی که با یکدیگر دارند، جزء مذاهب رسمی

ص: ۲۲

۱- صحیح مسلم، ۳/۱۴۷۴، کتاب الاماره، باب فی طاعة الامر وان منعوا الحقوق.

اسلامی شناخته شده اند؛ اما مذهب شیعه که با تمسک به آیات قرآن و احادیث صحیح نبوی، همان مذهبی است که تمام مسلمانان باید از آن پیروی کنند، مذهب رسمی اسلامی قلمداد نمی شود.

اگر تنها دروغ ها و تهمت هایی که به شیعه نسبت داده اند آشکار شود، اثبات حقیقت این مذهب نیاز به هیچ گونه دلیلی ندارد.

اگر تاکنون نیمی از آنچه اهل تسنن به عنوان سؤال و شبهات بر ضد شیعه مطرح کرده اند، بر عملکرد و اعتقادات اهل تسنن مطرح می شد، نتیجه غیر از آن بود که امروز شاهدیم.

اگر در مجامع علمی و جلسات و مناظرات و مباحثی که بین شیعه و سنی صورت می گرفت درمقابل هر شبهه ای که بر مذهب تشیع وارد می شد یک سؤال و شبهه هم بر مذهب تسنن مطرح می شد، وضع شیعه امروز این گونه نبود.

برادران اهل تسنن! قبل از آنکه برای اعمال و اعتقادات شیعیان دنبال دلیل قرآنی و روائی بگردید، کمی به اعتقادات و اعمال خود فکر کنید؛ چه میزان از اعتقادات و اعمال شما با آیات قرآن یا احادیث صحیح نبوی تأیید شده است؟ شما که در هر بحثی مدعی هستید شیعیان باید از قرآن دلیل بیاورند، آیا خود می توانید بر اعتقادات و اعمالتان از آیات قرآن دلیل بیاورید؟ چرا در مناظرات و مباحثات علمی به جای آنکه به کتب و احادیث مورد قبول طرفین استدلال کنید، به کتب روایی خود تمسک جسته و دلیل بر حقیقت خود را هر آنچه خود نقل کرده اید، می دانید؟ چه میزان از اعتقادات و اعمال شما با احادیث مورد قبول شیعه و سنی قابل اثبات است؟

برادران اهل تسنن! خوب است بدانید که بسیاری از اعتقادات و اعمال شیعیان

را می توان از منابع اهل تسنن اثبات کرد. به همین دلیل مقتضی است هر عاقل منصف، وجدان خود را حاکم نموده و ببیند مذهبی که اکثر اعتقادات و اعمالش از مدارک مخالفین قابل اثبات است، آیا به حق نیست؟ از این رو شایسته است در این مقدمه ی کوتاه، به طرح چند سؤال پرداخته شود، تا روشنفکران منصف اهل تسنن با دقت در این سؤالات به دنبال جوابی منطقی بگردند، تا شاید به این وسیله فطرت های پاک - که زیر خاکستر تعصب و جهل پنهان گردیده - حقیقت را دریافته از آن پیروی کنند.

از برادران اهل تسنن تقاضا دارم این سؤالات را با دقت و خالی از هر گونه تعصب و عناد، بررسی کنند و علمای خود را نیز مورد سؤال قرار دهند تا به امید خداوند، چهره ی زیبای حقیقت از زیر نقاب جهل و تعصب خارج شده و بر همه حق جویان جلوه گری کند.

سؤال اول:

برادران اهل تسنن! آیا تعیین خلیفه رسول اکرم صلی الله علیه وآله کار خوبی است یا نه؟ اگر خوب است، چرا می گویند رسول اکرم صلی الله علیه وآله خلیفه ی بعد از خود را تعیین نکرد؟ اگر بد است، چرا ابوبکر و عمر خلیفه ی بعد از خود را تعیین کردند؟

برادران اهل تسنن! به این سؤال دقیقاً و به دور از هرگونه تعصب فکر کنید و به حکم وجدان و فطرت خود عمل کنید:

آیا هیچ مسلمانی حتی تصوّر این را کرده است که بگوید فهم و درک شیخین از رسول اکرم صلی الله علیه وآله بیشتر است؟ حاشا و کلا!! چرا در مسئله تعیین خلیفه، عقل و درک شیخین را از رسول اکرم صلی الله علیه وآله بالاتر می دانید؟

چرا ادعا می کنید - نعوذ بالله - رسول اکرم صلی الله علیه وآله اهمیت تعیین جانشین برای خود را درک نکرد و برای خود خلیفه تعیین نمود؟ چرا فکر می کنید رسول اکرم صلی الله علیه وآله مردم را رها کرد تا خود خلیفه تعیین کنند؟ مگر شیخین مصلحت اسلامی

را بهتر از رسول اکرم صلی الله علیه وآله می فهمیدند که نخواستند امت اسلامی بعد از آنان بدون رهبر بماند؟ آیا شرایط زمان رسول اکرم صلی الله علیه وآله برای اسلام و مسلمین حساس تر بود یا شرایط زمان شیخین؟

شما می گویند رسول اکرم صلی الله علیه وآله کسی را برای پیشوایی مردم معین نکرد و تعیین آن را به عهده مردم گذاشت، در حالی که این نظریه مخالف با کتاب و سنت است. خداوند متعال در سوره ی بقره درباره حضرت ابراهیم علیه السلام می فرماید:

(إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا). (۱)

«ما تو را به عنوان امام و پیشوای مردم معین می کنیم.»

همچنین درباره حضرت داود علیه السلام می فرماید:

(يَا دَاوُدُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ فَاحْكُم بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ). (۲)

«ای داود! ما تو را خلیفه روی زمین قرار دادیم پس در میان مردم حاکم به حق باش.»

حضرت موسی علیه السلام از خداوند درخواست می کند که جانشین بعد از او را معین نماید:

(وَاجْعَل لِّي وَزِيرًا مِّنْ أَهْلِي). (۳)

خداوند در قرآن کریم در رابطه با بنی اسرائیل می فرماید:

(وَجَعَلْنَا مِنْهُمْ أُمَّةً يَهْتَدُونَ بِأَمْرِنَا). (۴)

«از میان ملت بنی اسرائیل افرادی را به عنوان رهبر و پیشوا انتخاب نمودیم.»

با دقت در این آیات و توجه به کلمه «جعل» که به معنای نصب و تعیین است و در تمام این آیات به خداوند نسبت داده شده، روشن می شود که تعیین و انتخاب خلیفه نه تنها به دست مردم نیست بلکه به دست پیامبر صلی الله علیه وآله هم نمی باشد. تعیین حاکم تنها باید توسط خداوند انجام شود.

ابن کثیر در «البدایه و النهایه» (۵)

حدیثی از زهری نقل می کند که رسول

ص: ۲۶

۱- بقره: ۱۲۴.

۲- ص: ۲۶.

۳- طه: ۲۹.

۴- سجده: ۲۴.

۵- البدایه و النهایه، ابن کثیر، ۳/۱۷۱، فصل فی عرض رسول الله نفسه

اکرم صلی الله علیه وآله قبایل عرب را به اسلام دعوت می فرمود، برخی از شخصیت های بزرگ قبایل مانند؛ بنی عامر بن صعصعه به حضرت گفتند: اگر ما تو را یاری کنیم و کار تو بالا بگیرد، آیا ریاست و جانشینی تو به ما خواهد رسید؟ حضرت در جواب فرمودند: تعیین رهبری به دست من نیست بلکه به دست خداست و هر کس را بخواهد انتخاب خواهد کرد. وی گفت: ما حاضر نیستیم خود را فدای اهداف تو کنیم و پس از پیروزی تو، منصب ریاست به افراد دیگر برسد.

همچنین مشابه این قضیه با قشیر بن کعب بن ربیعہ نیز اتفاق افتاد.

با دقت در این دو جریان و جریانات مشابه، روشن می شود زمانی که رسول اکرم صلی الله علیه وآله بیش از هر زمان نیاز به یاور و مدافع داشت و اگر این قبایل به اسلام گرایش پیدا می کردند، هم برای اسلام و هم برای رسول اکرم صلی الله علیه وآله پشت گرمی و تقویت چشم گیری به حساب می آمد؛ اما پیامبر صلی الله علیه وآله با رد پیشنهاد آنها فرمودند: انتخاب جانشین در دست خداست و من اختیاری در این امر ندارم.

برادران اهل تسنن! آیا می دانید وقتی رسول اکرم صلی الله علیه وآله برای چند روز از مدینه خارج می شدند یکی از اصحاب را به عنوان جانشین خود در مدینه معین می فرمودند.

همچنان که قرطبی نیز به این امر اشاره دارد. (۱)

ابن حجر می نویسد: پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله در جنگ های فراوانی ابن ام مکتوم را به

ص: ۲۷

۱- الجامع لاحکام القرآن، قرطبی ۱/۲۶۸، ذیل آیه ۳۰ سوره بقره.

عنوان جانشین خود در مدینه معین می کرد. (۱)

مسعودی نیز می نویسد: پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله در غزوه السویق و غزوه بنی قینقاع أبالبابه را جانشین خود در مدینه قرار داد. (۲)

آیا ممکن است پیامبری که هرگاه از مدینه خارج می شد برای خود جانشین تعیین می کرد و هر زمان که جایی توسط مسلمانان فتح می گردید، نماینده ای به آنجا می فرستاد، حال که به سفر همیشگی آخرت می رود، امت اسلامی را بدون رهبر رها کند؟

آیا در موارد یاد شده و موارد مشابه، یک مورد سراغ دارید که پیامبر صلی الله علیه وآله انتخاب جانشین را به عهده مردم گذاشته باشد، یا در یک مورد با مسلمانان در مورد جانشین خود مشورت کرده باشد؟

سؤال دوم:

برادران اهل تسنن! آیا تا به حال از علمای خود پرسیده اید که جانشین رسول اکرم صلی الله علیه وآله چگونه باید تعیین شود؟ آیا بیعت و رأی مردم مهم است یا تعیین خلیفه قبلی و یا نظر شورا؟

اگر ملاک و معیار در تعیین خلیفه، بیعت عمومی و رأی اکثریت مردم باشد،

ص: ۲۸

-
- ۱- الاصابه، ابن حجر، ۴/۴۹۵، ترجمه شماره ۵۷۸۰، شرح حال عمر بن أم مکتوم. همچنین عظیم آبادی در عون المعبود ۸/۱۰۶ ح ۲۹۲۹، کتاب الخراج والفیء والإماره، باب فی الضریر یولی و متقی هندی در کنز العمال، ۸/۲۶۸ ح ۲۲۸۶۰، کتاب الصلاة، باب ۵، فی آداب الامام، به جانشینی ابن ام مکتوم اشاره دارند.
 - ۲- التنبيه و الاشراف، مسعودی، ۲/۴۰۸ - ۴۱۰، حوادث سال دوم هجری.

خلافت عمر و عثمان نامشروع است؛ زیرا هیچ کدام با بیعت و رأی مردم، خلیفه نشدند؛ عمر با تعیین ابوبکر و عثمان با نظر شورا به خلافت رسیدند. گرچه خلافت ابوبکر هم با اجماع و بیعت عمومی و رأی اکثریت نبوده است، بلکه عموم بنی هاشم و امیرالمؤمنین و زبیر و عباس و ابوذر و مقداد و سلمان و گروهی از خارج مدینه و عده ای دیگر، با خلافت ابوبکر مخالف بوده اند.

ابن حزم(۱)

می نویسد:

«ولعنه الله على كل اجماع يخرج عنه على بن ابي طالب عليه السلام ومن بحضرة من الصحابه».

لعنت خدا بر هر اجماعی که علی بن ابی طالب علیه السلام و اطرافیان او از صحابه در آن اجماع نباشند.

کسانی هم که با ابوبکر بیعت کردند، یا بر اثر ترس و تهدید و یا طمع و امثال آن بوده است. همچنانکه بخاری(۲)

به تهدید مردم برای بیعت گرفتن برای ابوبکر اشاره می کند و این سند بهترین گواه بر بی ارزش بودن بیعت مردم با ابوبکر است. بخاری به نقل از عایشه زمانی که جریان سقیفه را نقل می کند، می نویسد:

«لقد خَوْفَ عمر الناس».

عمر مردم را تهدید کرد و ترسانید.

این بحث به طور مفصل در مجلس هفتم از همین کتاب خواهد آمد.

ص: ۲۹

۱- المحلّی، ابن حزم، ج ۸، ص ۳۹۸، مسئله ی ۱۷۷۰، کتاب الوصایا، اقوال المتأخرین فی حکم الوصیة بعقّ أكثر من الثلث.

۲- صحیح بخاری، ۵/۶۷، ح ۱۹۰، کتاب فضائل اصحاب النبی، فضائل ابی بکر.

اگر بگویید خلیفه رسول اکرم صلی الله علیه وآله با تعیین خلیفه قبلی مشخص می شود، خلافت ابوبکر و عثمان باطل است؛ زیرا ابوبکر با بیعت و عثمان با نظر شورا خلیفه شدند. اگر معیار در نصب جانشین پیامبر صلی الله علیه وآله را نظر شورا بدانید، خلافت شیخین مشروعیت ندارد؛ زیرا هیچ کدام با نظر شورا خلیفه نشدند.

برادران اهل تسنن! آیا می شود امر مهمی همچون جانشینی پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله، بدون هیچ شرط و معیاری مشخص و تنها با سلیقه های مختلف دست به دست شود؟

آیا عقل باور می کند که چنین مسئله ی مهمی، گاهی با بیعت، گاهی با تعیین، گاهی با شورا و گاهی با... مشخص شود؟

اگر شما صاحب کارخانه ای بزرگ باشید که با سختی های فراوان از ابتدا آن را تأسیس کرده اید، حال که می خواهید بعد از خود برای این کارخانه، مدیر عامل تعیین کنید آیا هیچ شرطی را مطرح نمی کنید؟ آیا هر کس با هر شرایطی که آمد مدیریت او را می پذیرید؟ قطعاً یک مدیر عاقل چنین عمل نمی کند. حال که برای مدیریت یک کارخانه شرایطی مطرح است، آیا جانشینی رسول اکرم صلی الله علیه وآله از مدیریت یک کارخانه هم کمتر است که بدون معیاری مشخص میان چند نفر در گردش باشد؟

سؤال سوم:

اشاره

برادران اهل تسنن! آنچه تاکنون خوب فرا گرفته اید این است که اگر کسی به اصحاب پیامبر صلی الله علیه وآله توهین کند حکمش چیست، اما آیا تا به حال از علمای خود پرسیده اید که وقتی حکم توهین کننده به اصحاب پیامبر صلی الله علیه وآله دست کم نفاق است، حکم توهین به شخص رسول اکرم صلی الله علیه وآله چه خواهد بود؟!

ص: ۳۰

برادران اهل تسنن! آیا تا به حال صحیح بخاری را که بعد از قرآن صحیح ترین کتب می دانید به دقت خوانده اید؟ آیا آنجا که بخاری جریان تأسف بار کنار بستر پیامبر صلی الله علیه وآله را نقل می کند خوانده اید؟

بی گمان یا آن جریان را برای شما نخوانده اند، یا اگر خوانده اند، نگذاشته اند به دقت در اطراف آن بیندیشید.

بخاری در صحیح خود از ابن عباس حدیثی نقل می کند که گفت:

زمانی که بیماری پیامبر صلی الله علیه وآله شدت گرفت، فرمود: دوات و قلم بیاورید تا چیزی بنویسم که هرگز گمراه نشوید. (۱) عمر بن الخطاب گفت: درد بر او غلبه کرده (هذیان می گوید). قرآن ما را بس است.

سپس بین اصحاب اختلاف شد بعضی می گفتند بگذارید پیامبر وصیت کند.

عده ای هم کلام عمر را تکرار می کردند و سر و صدا بلند شد. در این هنگام پیامبر صلی الله علیه وآله فرمودند: بیرون روید که نزاع نزد من سزاوار نیست.

با توجه به اینکه این حدیث علاوه بر منابع دیگر در صحیح بخاری هم نقل شده است لذا از جهت صحت و اتقان جای هیچ گونه تردیدی نیست. به عبارت دیگر این حدیث از جهت سند کاملاً صحیح و نشانگر وقوع چنین واقعه ای می باشد. آنچه باید به آن پرداخته شود دلالت و محتوای حدیث است که با دقت در آن پاسخ بسیاری از سؤالات روشن می شود.

آنچه به طور آشکار از متن این حدیث استفاده می شود تقابل بعضی از صحابه

ص: ۳۱

با رسول اکرم صلی الله علیه و آله است. به طور طبیعی این سؤال تقویت می شود که برادران اهل تسنن تا چه حد احترام رسول اکرم صلی الله علیه و آله را لازم می دانند؟ آیا بر طبق مبانی اهل تسنن، جایز است با اوامر رسول اکرم صلی الله علیه و آله مخالفت شود و آیا در این مسأله تفاوتی بین صحابه و غیر آن وجود دارد؟ آیا اهل تسنن مطلبی مهم تر از عمل به اوامر پیامبر و حفظ احترام آن حضرت را قائلند که می توان به دلیل آن، نه تنها با اوامر رسول اکرم صلی الله علیه و آله مخالفت کرد بلکه با کمال جسارت زبان به دشنام آن حضرت گشود؟ و آیا در مذهب اهل تسنن شأن و احترام پیامبر صلی الله علیه و آله بالاتر است یا صحابه؟ و آیا حکم تبعیت از اوامر پیامبر و حفظ احترام آن حضرت، برای همه مسلمانان وضع شده یا صحابه ی آن حضرت از این حکم خارجند؟

اینها سؤالاتی است که با دقت در متن این حدیث برای هر مسلمان منصفی مطرح است که در جای خود باید به طور مفصل به آن پرداخته شود.

آنچه ما در این جا در مقام تبیین آن هستیم بررسی اجمالی دلالت و محتوای این حدیث است. در این رابطه نکاتی را یادآور می شویم:

نکته اول: تمام مسلمانان معترفند، هر کلامی که با قرآن مخالف باشد بی ارزش و باطل است، گرچه آن کلام را به پیامبر نسبت دهند.

محتوای این جریان از دو جهت قابل بررسی است: اول: مخالفت هایی که اصحاب و مخصوصاً خلیفه ی دوم با آیات قرآن کردند. دوم: توهینی که شخص خلیفه ی دوم نسبت به مقام پیامبر صلی الله علیه و آله روا داشت.

جهت اول: با دقت در این جریان آشکار می شود که صحابه حداقل با سه آیه از آیات قرآن مخالفت کردند:

اول: آیا مخالفت خلیفه دوم و همراهان او با دستور رسول اکرم صلی الله علیه و آله، مبنی بر حاضر کردن دوات و قلم جهت نوشتن وصیتی که تا ابد مسلمانان را از گمراهی نجات دهد، مخالفت با این آیه شریفه نیست که خداوند در سوره ی حشر آیه ۷ می فرماید:

(مَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا). (۱)

«از اوامر پیامبر اطاعت و از نواهی آن حضرت اجتناب کنید».

دوم: آیا سر و صدا و نزاع صحابه کنار بستر پیامبر، تا حدی که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آنها را اخراج فرمود، مخالف با این آیه شریفه نیست که خداوند در سوره حجرات آیه ۲ می فرماید:

(يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَرْفَعُوا أَصْوَاتَكُمْ فَوْقَ صَوْتِ النَّبِيِّ وَلَا تَجْهَرُوا لَهُ بِالْقَوْلِ كَجَهْرِ بَعْضِكُمْ لِبَعْضٍ أَن تَحْبَطَ أَعْمَالُكُمْ وَأَنتُمْ لَا تَشْعُرُونَ). (۲)

«ای کسانی که ایمان آورده اید صدایتان را بلندتر از صدای پیامبر نکنید و همچنان که بعضی از شما با بعضی دیگر بلند سخن می گویند با او به صدای بلند سخن مگویید مبادا بی آنکه بدانید کرده هایتان تباه شود».

سوم: آیا کلام خلیفه دوم که گفت: درد بر پیامبر غلبه کرده، قرآن ما را بس است کنایه از اینکه سخنان پیامبر اعتباری ندارد، مخالف با این آیه قرآن نیست که خداوند در سوره نجم آیه ۳ و ۴ می فرماید:

(وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ * إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ). (۳)

ص: ۳۳

۱- حشر: ۷.

۲- حجرات: ۲.

۳- نجم: ۳ و ۴.

«پیامبر از روی هوس سخن نمی گوید بلکه آنچه می گوید وحی است».

جهت دوم: توهینی که خلیفه دوم بر پیامبر روا داشته به چند عبارت نقل شده است: بخاری در صحیحش به این لفظ آورده است:

«قال عمر ان النبی غلبه الوجع وعندنا کتاب الله حسبنا».

مسلم در صحیحش (۱)

علاوه بر آنچه بخاری نقل کرده، به این لفظ نیز آورده است:

«ان رسول الله یهجر».

غزالی در «سر العالمین» (۲)

این گونه نقل کرده است:

«دعوا الرجل فانه لیهجر».

از مجموع عبارات نقل شده آنچه می توان استفاده کرد این است که خلیفه دوم با این جملات بی اعتباری کلام پیامبر را بر اثر بیماری اعلام داشته است و به تعبیری، نسبت هذیان به رسول اکرم صلی الله علیه وآله داده است. شکی نیست که نسبت دادن این کلمات توهین آمیز به افراد عادی، قبیح است؛ چه رسد به مقام شامخ پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله.

برادران اهل تسنن! خوب فکر کنید، کسی که چنین توهینی به پیامبر صلی الله علیه وآله روا دارد، چه حکمی دارد؟ چرا وقتی به خلفا توهین می شود، برآشفته می شوید و حکم صادر می کنید، ولی هنگامی که رسول اکرم صلی الله علیه وآله مورد توهین قرار می گیرد سکوت می کنید؟ آیا احترام خلفا بیشتر از پیامبر است؟

اگر تاکنون به کتب حدیثی و فقهی خود مراجعه نکرده اید، بدانید که اکثر

ص: ۳۴

۱- صحیح مسلم، ۳/۱۲۵۹، کتاب الوصیه، باب ترک الوصیه لمن لیس له شیء یوصی فیه.

۲- سر العالمین، غزالی، ص ۲۱، باب فی المقالة الرابعة فی ترتیب الخلافة.

محدّثان و فقهای اهل تسنّن توهین کننده به رسول اکرم صلی الله علیه وآله را کافر و واجب القتل می دانند و یا دست کم او را منافق معرفی می کنند.

حال بگویید آیا عمر بن الخطاب چنین توهینی به رسول اکرم صلی الله علیه وآله کرده است، یا بخاری دروغ می گوید؟

البته این جریان به اندازه ای روشن است که نه تنها در صحیحین، بلکه در منابع فراوان دیگر اهل تسنّن آمده است و در همین کتاب به طور مفصل به آن اشاره شده است.

نکته دوم: در این نکته نیز دو جهت بررسی می شود:

جهت اول: اگر به کلمات خلیفه دوم در کنار بستر پیامبر صلی الله علیه وآله استناد کرده بگویید - نعوذ بالله - کلمات پیامبر صلی الله علیه وآله در حال بیماری حجت نیست، چطور مدعی هستید که همین پیامبر صلی الله علیه وآله با همین حالت بیماری در روزهای آخر عمر خود، ابوبکر را به عنوان امام جماعت به مسجد فرستاد و این را نیز دلیل بر مشروعیت خلافت او می دانید. اگر کلام بیمار حجت نیست، همچنان که خلیفه دوم ادعا کرده، چگونه به این حدیث ساختگی استناد نموده و برای ابوبکر فضیلت می تراشید؟ اگر غلبه درد باعث بی اعتباری کلام پیامبر صلی الله علیه وآله می شود چرا در این جا کلام پیامبر صلی الله علیه وآله را معتبر می دانید؟

جهت دوم: این جریان هم قابل تأمل است که ابوبکر نیز در مرض موتش قلم و کاغذ خواست و عمر بن الخطاب هم حضور داشت، اما مانع از وصیت ابوبکر نشد و نگفت درد بر او غلبه کرده، قرآن ما را بس است! بلکه در مقام تبلیغ وصیت ابوبکر برآمد.

برادران اهل تسنن! به دقت این دو جریان را بررسی کنید و به دور از هرگونه تعصب و لجاجت بیندیشید که چرا عمر بن الخطاب در لحظات پایانی عمر رسول اکرم صلی الله علیه وآله، از وصیت آن حضرت جلوگیری کرد، ولی نسبت به وصیت ابوبکر هیچ گونه اعتراضی نمود؟! بلکه مردم را ملزم می کرد که به آن عمل کنند؟

اگر پیامبر صلی الله علیه وآله هم به آنچه ابوبکر وصیت کرد، سفارش می نمود باز هم عمر مانع وصیت رسول اکرم صلی الله علیه وآله می شد؟ مگر وصیت آن حضرت چه بود که عمر به خشم آمد و زبان به دشنام رسول اکرم صلی الله علیه وآله گشود؟! در این جا مناسب است به محتوای هر دو وصیت اشاره کنیم:

وصیت پیامبر صلی الله علیه وآله

ابن ابی الحدید در «شرح نهج البلاغه»^(۱) به نقل از احمد بن ابی طاهر صاحب تاریخ، حدیثی نقل می کند که مضمون وصیت رسول اکرم صلی الله علیه وآله روشن می گردد.

ابن ابی الحدید سند کامل این حدیث را ذکر نکرده، لکن در انتهای حدیث می نویسد: این حدیث را احمد بن ابی طاهر با سند کامل نقل کرده است.

خلاصه ی آنچه که ابن ابی الحدید نقل کرده است این است که:

ابن عباس می گوید: در اول خلافت عمر روزی بر او وارد شدم، بعد از سؤالاتی که از من پرسید این سؤال را مطرح کرد که پسر عمویت علی چه می کند؟ آیا هنوز گمان می کند که پیامبر او را خلیفه مسلمین قرار داده است؟ ابن عباس می گوید: گفتم آری و علاوه بر این، من نسبت به ادعای

ص: ۳۶

۱- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ۱۲/۲۰، خطبه ۲۲۳، نکت من کلام عمر وسیره ته.

علی از پدرم عباس پرسیدم او گفت: علی راست می گوید. عمر گفت: پیامبر نسبت به خلافت علی نظر داشت حتی در مرض فوتش خواست به اسم علی تصریح کند ولی من به جهت دلسوزی و حفظ اسلام مانع شدم.

«ولقد أراد أن یصرِّح باسمه فمنعت من ذلك اشفاقا وحيطة علی الاسلام...».

وصیت ابوبکر:

طبری (۱)

و ابن اثیر (۲)

و ابن کثیر (۳)

و ابن خلدون (۴)

و دیگران جریان وصیت ابوبکر را نقل کرده اند که ما این جریان را از طبری نقل می کنیم:

طبری به نقل از محمد بن ابراهیم بن حارث می نویسد:

ابوبکر در مرض موتش عثمان را طلبید و به او گفت بنویس به نام خداوند بخشنده مهربان، این عهدنامه و وصیت ابوبکر بن ابی قحافه است به سوی مسلمین، اما بعد؛ سپس ابوبکر بیهوش شد. عثمان نوشت: اما بعد به خلافت برگزیدم برای شما عمر بن الخطاب را و بهتر از او را برای شما نیافتم. سپس ابوبکر به هوش آمد و به عثمان گفت: بخوان آنچه نوشته ای. عثمان آنچه نوشته بود خواند. ابوبکر تکبیر گفت و آن نوشته را تایید کرد سپس به عثمان گفت: ترسیدی که اگر من به هوش نیایم و خلیفه را معین نکنم مردم اختلاف کنند؟ عثمان گفت: بلی. ابوبکر گفت خدا تو را جزای خیر دهد.

ص: ۳۷

۱- تاریخ طبری، ۲/۶۱۸، حوادث سال ۱۳ هجری.

۲- الکامل، ابن اثیر، ۲/۴۲۵ - ۴۲۶، حوادث سال ۱۳ هجری، ذکر استخلافه عمر.

۳- البدایه و النهایه، ابن کثیر، ۷/۲۲، حوادث سال ۱۳ هجری، خلافت عمر.

۴- تاریخ ابن خلدون، ۲/۸۵، خلافت عمر.

سپس در ضمن حدیثی دیگر از اسماعیل بن قیس نقل می کند که گفت:

عمر بن خطاب را دیدم که با گروهی نشسته است و در دستش نوشته ای است و می گوید: ای مردم! بشنوید و اطاعت کنید گفتار خلیفه رسول خدا را؛ او گفته است بهتر از عمر را نیافته ام. اسماعیل می گوید: «شدید» غلام ابوبکر نیز همراه عمر بود و نوشته ای که تصریح به خلافت عمر شده بود را همراه داشت.

با توجه به متن هر دو وصیت، آیا ممانعت عمر از وصیت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله برای حب ریاست نبوده است؟ زیرا اگر به قول عمر «کتاب خدا ما را کافی است» و نیازی به سفارش و وصیت پیامبر نداریم، چطور در زمان ابوبکر علاوه بر کتاب خدا به وصیت ابوبکر هم نیازمند شدیم؟

کسی که به این مطلب معتقد باشد، یا - نعوذ بالله - سخنان ابوبکر را معتبرتر از پیامبر می داند - که بعید است مسلمانی چنین اعتقادی داشته باشد - و یا باید بگوید که این کار عمر از روی هوای نفس و به جهت کسب قدرت بوده است و به همین دلیل نگذاشته پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در لحظات آخر عمر، وصیتی بنماید تا مسلمانان بعد از او گمراه نگردند؛ به عبارت دیگر اگر امروز بین مسلمانان تفرقه افتاده و عده زیادی از مسلمانان به گمراهی کشیده شده اند، به خاطر آن است که خلیفه دوم در روزهای آخر عمر پیامبر صلی الله علیه و آله مانع از وصیت آن حضرت شد. آن هم وصیت مهمی که به تعبیر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله:

«أکتب لکم کتاباً لن تضلوا بعدی».

چیزی بنویسم که بعد از من هرگز گمراه نشوید!

نکته سوم: برادران اهل تسنن! کسی که به مقام رسول اکرم صلی الله علیه وآله چنین توهینی کند آیا لیاقت جانشینی رسول اکرم صلی الله علیه وآله را دارد؟ مگر شما نمی گویید حکم کسی که به پیامبر توهین کند... مگر ابوبکر کنار بستر پیامبر نبوده؟ مگر توهین عمر را نشنیده؟ چرا او را به عنوان خلیفه بعد از خود نصب کرد؟ آیا کسی که در واگذاری مقام خطیر رهبری امت اسلامی، سهل انگاری کرده و حتی ضروری ترین شرط این منصب را - که احترام و ادب نسبت به رسول الله صلی الله علیه وآله است - مراعات نمی کند و کسی را به عنوان خلیفه معین می کند که احترام پیامبر را نگاه نداشته و بی پروا به آن حضرت اهانت می کند، آیا چنین شخصی خود صلاحیت جانشینی پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله را دارد؟ و بالاخره آیا توهین کننده به پیامبر صلی الله علیه وآله - با توجه به حکمی که بزرگان اهل تسنن برای چنین شخصی صادر کرده اند - اجازه دارد برای بعد از خود جانشین تعیین کند؟!

سؤال سوم:

برادران اهل تسنن! شما حدیثی از رسول اکرم صلی الله علیه وآله نقل می کنید که حضرت فرمود:

«مثل أصحابی كالنجوم بأيهم اقتديتم اهتديتم».

اصحاب من همانند ستارگان اند، از هر کدام پیروی کنید هدایت می شوید.

آیا تا به حال به شما گفته اند که عمر بن خطاب به یکی از صحابی اهل بدر (حاطب بن ابی بلتعه) ناسزا گفت و او را منافق نامید؟(۱)

ص: ۳۹

۱- صحیح مسلم، ج ۴، ص ۱۹۴۱، ح ۲۴۹۴، کتاب فضائل الصحابه، باب من فضائل اهل البدر وقصه حاطب بن ابی بلتعه.

آیا تاکنون شنیده اید که امّ المؤمنین عایشه به عثمان توهین می کرده و او را «نعثل» می خوانده! نعثل به معنای کفتار است و به مردی یهودی نیز گفته می شد؟ (۱)

آیا تا به حال به شما گفته اند که اصحاب پیامبر حتی گاهی در حضور رسول اکرم صلی الله علیه وآله چه کلمات زشت و رکیکی به یکدیگر نسبت می دادند؟

در همین کتاب به توهین هایی که صحابه به یکدیگر می کردند، به طور مفصل اشاره شده است.

برادران اهل تسنن! - با توجه به آنچه نقل شد - چرا هنگامی که توهینی نسبت به صحابه می شود مضطرب شده، حکم کفر و قتل صادر می کنید؟

مگر نه این است که خودتان حدیث نقل کردید که پیروی از صحابه رسول اکرم صلی الله علیه وآله باعث هدایت است؟

اگر سب صحابه کفر است، آیا جرأت می کنید عمر بن الخطاب و امّ المؤمنین عایشه و حتی عثمان را - که کلمات زشتی به عمار بن یاسر، آن صحابی جلیل القدر می گفته که زبان از تکرار آن شرم دارد و ما در همین کتاب به طور مفصل به آن اشاره کرده ایم - به این حکم محکوم کنید؟

سؤال چهارم:

برادران اهل تسنن! اگر هدف و نظر پیامبر در مسأله خلافت، تعیین ابوبکر یا

ص: ۴۰

۱- تاریخ طبری، ج ۳، ص ۴۷۷، حوادث سال ۳۶، قول عائشه والله لأطلبن بدم عثمان.

عمر بود، چرا آنان را در بیماری رحلتش (که قبلاً خیر نزدیک شدن رحلتش را داده بود) تحت فرماندهی اسامه بن زید به جبهه اعزام فرمود؟^(۱)

این مطلب نیز روشن است که به حکم عقل، برای فرماندهی لشکر باید تواناترین، مدیرترین و شجاع ترین فرد انتخاب شود. دقت کنید که چرا به رغم حضور شیخین در سپاه مسلمانان، رسول اکرم صلی الله علیه و آله آنها را لایق برای فرماندهی لشکر ندانست، بلکه اسامه بن زید را که نوجوانی بیش نبود به فرماندهی انتخاب کرد؟

کسانی که پیامبر آنها را لایق فرماندهی سپاه نمی داند، چگونه لیاقت جانشینی پیامبر را که مقامی بسیار بالاتر است، دارند؟ برادران اهل تسنن! شما می گوئید شیخین مصداق این آیه هستند که می فرماید:

(وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ).^(۲)

«خداوند وعده داده افراد با ایمان و دارای عمل صالح را به خلافت در زمین برساند».

خوب می دانید که اگر ابوبکر و عمر به دستور پیامبر صلی الله علیه و آله عمل می کردند و همراه لشکر اسامه از شهر بیرون می رفتند، قطعاً شخص دیگری خلیفه می شد، بنابراین چگونه سرپیچی از فرمان پیامبر زمینه اجرای وعده الهی شد؟

ص: ۴۱

۱- مدارک این رخداد مبنی بر اینکه شیخین هم در سپاه اسامه بوده اند، در مجلس هفتم همین کتاب خواهد آمد.

۲- نور: ۵۵.

سؤال اول:

برادران اهل تسنن! شما که به جای سجده بر زمین و هر آنچه از زمین می روید به شرط آنکه خوراک و پوشاک انسان نباشد، بر فرش و موکت و امثال آن سجده می کنید، آیا از علمایتان پرسیده اید که رسول اکرم صلی الله علیه وآله بر چه چیزی سجده می کرده است؟ آیا ابوبکر و عمر بر آنچه شما امروز سجده می کنید سجده می کردند؟ مگر در زمان پیامبر و خلفا، فرش ها و موکت های امروزی بوده است؟

آیا تاکنون در جست و جوی این بوده اید که رسول اکرم صلی الله علیه وآله بر چه چیزی سجده می کرد؟ با مراجعه به تاریخ آشکار می گردد که پیامبر بر زمین سجده می فرمود و زمین مسجد پیامبر از خاک یا سنگ بوده، یا نهایت حصیر و فرش هایی که از درختان درست می شده است.

مگر این حدیث را نشنیده اید که انس می گوید:

«کان رسول الله صلی الله علیه وآله یصلی علی الخمره ویسجد علیها» (۱)

پیامبر قطعه حصیری داشت به نام خمره و بر آن سجده می کرد.

مگر این حدیث را نشنیده اید که جابر می گوید:

«كنت أصلي مع رسول الله صلی الله علیه وآله الظهر فأخذ قبضه من الحصی فی كفی حتی

ص: ۴۲

۱- مسند احمد بن حنبل، ۶/۱۱۱، مسند عائشه، معجم الكبير، طبرانی، ۱۲/۲۹۲، احادیث نافع بن عمر عن ابن عمر. صحیح بخاری، ۱/۲۳۱، ح ۳۶۸، کتاب الصلاة باب الصلاة علی الخمره همین حدیث را این گونه نقل کرده است: عن میمونه قالت: كان النبي صلی الله علیه وآله یصلی علی الخمره.

نماز ظهر را با پیامبر به جماعت می خواندم. پس مشتی سنگ ریزه و شن از زمین بر می داشتم تا خنک شود و سپس بر آن سجده می کردم.

برادران اهل تسنن! چرا وقتی می بینید شیعیان برای نماز خواندن مهر می گذارند غضبناک می شوید؟ مگر مهر از چه درست شده است؟ جز این است که خاک را گل کرده اند، سپس خشک شده و به این صورت در آمده است؟

مگر شما نمی گوئید سجده بر خاک افضل است؟ در زندگی های امروز مگر می شود هر کس که می خواهد نماز بخواند مشتی خاک برداشته، روی فرش بریزد و بر آن نماز بخواند؟ جای تعجب است شما که خود را موظف می دانید نمازها را در پنج وقت بخوانید و می گوئید پنج وقت افضل است، چرا حاضر نیستید بر خاک سجده کنید، در حالی که سجده بر خاک نیز افضل است؟!

چرا به شیعیان تهمت می زنید که چون بر مهر سجده می کنند، پس مهر را همانند بت، پرستیده و مشرک اند. اگر سجده بر هر چیز به منزله ی پرستش آن است، پس شما که به فرش و امثال آن سجده می کنید فرش را می پرستید و مشرکید!

برادران اهل تسنن! چرا در دین خدا بدعت می گذارید؟ چرا آنچه در دین نیست، ندانسته یا مغرضانه داخل در دین می کنید؟ مگر مجازات بدعت گذار را نمی دانید؟ مگر نه این است که شما ادعای مسلمانی می کنید و پیامبر خود را

محمد بن عبدالله صلی الله علیه وآله می دانید؟ مگر نه این است که خود را پیرو سنت پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله می دانید؟ در کجای تاریخ ثبت است که رسول اکرم صلی الله علیه وآله و حتی شیخین بر روی فرش ها و موکت هایی که از مواد پلاستیکی و نفتی و مانند آن بافته شده است، سجده می کرده اند؟ به جای آنکه شیعیان از عمل شما به خشم آیند، شما با آنان برخورد می کنید؟ شیعیان بر مهر که همان خاک است سجده می کنند. پیامبر و صحابه هم بر خاک سجده می کردند. پس شیعه به سنت رسول اکرم صلی الله علیه وآله عمل می کند، اما شما جماعت اهل تسنن، از سنت چه کسی تبعیت می کنید که بر هر چه یافتید سجده می کنید؟ چرا در آنچه به عموم مردم بی خبر از همه جا تلقین می کنید و معلوم نیست از کجا آورده اید، فکر نمی کنید؟

آیا گمان می کنید در این دوران هم مانند صدر اسلام، تمام اهل تسنن بدون تحقیق و تفحص، استدلال های شما را می پذیرند؟ مگر نمی دانید در این زمان که عصر ارتباطات است اگر کسی مطلبی را ادعا کند باید برای آن دلیل معقول و منطقی ارائه کند و گرنه حرفش پذیرفتنی نیست و این منحصر به تشیع یا تسنن و اسلام یا هر دین دیگری نمی باشد. این اصلی است که بین عقلا مرسوم است. پس بدانید یا نباید اظهار نظر کنید و سخن گوی اسلام باشید، یا اگر چنین قصدی دارید باید خود را با این اصل مرسوم و عقلایی تطبیق داده، کلام بی منطق نفرمایید.

سؤال دوم:

برادران اهل تسنن! آیا تاکنون فکر کرده اید که این نماز «تراویح» در ماه مبارک رمضان را چه کسی ابداع کرد؟ شما که خود را سنی می دانید و ادعا می کنید که از سنت پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله تبعیت می کنید آیا می دانید که رسول اکرم صلی الله علیه وآله چنین نمازی را

به این شکل نمی خوانده است؟ آیا می دانید که اول کسی که این نماز را پایه گذاری کرد عمر بود؛ همچنان که بزرگانی از اهل تسنن از قبیل:

طبری، (۱)

ابن عبد البر، (۲) ابن اثیر، (۳)

ابن کثیر، (۴)

سیوطی (۵)

و دیگران به این امر اعتراف دارند.

آیا تاکنون این حدیث را در «صحیح» بخاری (۶) خوانده اید که عبدالرحمن بن عبد القاری می گوید:

در یکی از شبهای ماه رمضان با عمر بن خطاب به مسجد رفتم و مردم را دیدم که به صورت جداگانه و متفرق نماز می خواندند. عمر گفت اگر نماز را به صورت جماعت بخوانند بهتر است، لذا مردم را جمع کرد و ابی بن کعب را امام آنان قرار داد. سپس شبی دیگر که با عمر به مسجد رفتم مردم را دیدم که نماز را به جماعت می خوانند عمر گفت: خوب بدعتی است این.

مگر نمی دانید پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله بدعت گذار را گمراه و اهل دوزخ خوانده است؟ آیا این حدیث را در «صحیح» مسلم (۷)

نخوانده اید که رسول اکرم صلی الله علیه وآله فرمودند:

«کل بدعه ضلاله».

هر بدعتی گمراهی است.

ص: ۴۵

۱- تاریخ طبری، ۳/۲۷۷، حوادث سال ۲۳ هجری.

۲- الاستیعاب، ابن عبد البر، ۳/۱۱۴۵، ترجمه شماره ۱۸۷۸، شرح حال عمر بن الخطاب.

۳- النهایه، ابن اثیر، ۱/۱۰۷، ذیل لغت بدع.

۴- البدایه و النهایه، ابن کثیر، ۷/۱۵۰، حوادث سال ۲۳ هجری، خبر سلمه بن قیس الاشجعی والاکراد.

۵- تاریخ الخلفاء، سیوطی، ص ۱۳۱، تاریخ عمر، فی خلافته.

- ٦- صحيح بخارى، ٣/١٠٠، ح ٢٦٥، كتاب صلاة التراويح، باب فضل من قام رمضان.
- ٧- صحيح مسلم، ٢/٥٩٢، ح ٨٦٧، كتاب الجمعة، باب تخفيف الصلاة والخطبه.

آیا این حدیث را در «سنن» نسائی (۱) نخوانده اید که رسول اکرم صلی الله علیه وآله فرمودند:

«کل بدعه ضلاله وکل ضلاله فی النار».

هر بدعتی گمراهی است و هر گمراهی در آتش است.

سؤال سوم:

برادران اهل تسنن! آیا تا به حال این فتوای عجیب و خنده آور را از امام بخاری شنیده اید؟ آیا می دانید که امام بخاری می گوید: اگر دو نوزاد از یک گاو یا بز شیر بخورند، خواهر و برادر رضاعی شده و با هم محرم می شوند و نمی توانند با هم ازدواج کنند؟

امام سرخسی بعد از آنکه نظر خود را بیان می کند و می گوید این گونه شیر خوردن سبب محرومیت نمی شود می نویسد: (۲)

«وکان محمد بن اسماعیل البخاری صاحب التاریخ یقول: تثبت الحرمة وهذه المسألة كانت سبب اخراجه من بخارا».

محمد بن اسماعیل بخاری صاحب تاریخ می گوید: به وسیله این شیر خوردن محرمیت حاصل می شود. لذا به خاطر همین فتوی او را از بخاری بیرون کردند.

سؤال چهارم:

بانوان اهل تسنن! آیا می دانید در مکتب تسنن، زن ارزش و احترامی ندارد تا آنجا که در این مکتب، زن را در ردیف حیواناتی همچون سگ و الاغ و شتر قرار داده اند؟

ص: ۴۶

۱- سنن الکبری، نسائی، ۳/۴۵۰، ح ۵۸۹۲، کتاب العلم، باب الغضب عند الموعظه.

۲- المبسوط، سرخسی، ۳۰/۲۹۷، کتاب الرضاع، باب تفسیر لبن الفحل.

مسلم از ابوهریره این حدیث را نقل می کند:

«قال رسول الله صلى الله عليه وآله يقطع الصلاة، المرأة والحمار والكلب».(۱)

عبور زن و الاغ و سگ نماز را باطل می کند.

البته این تعبيرات به قدری سنگین و با کرامت زن تنافی دارد که مورد اعتراض شدید آنان قرار گرفته است. عائشه می گوید: (۲)

«جعلتمونا بمنزله الكلب والحمار...».

ما زنان را در ردیف سگ و الاغ قرار داده اید.

اینها نمونه مختصری از سؤالاتی است که باید جماعت اهل تسنن به آن پاسخ دهند. کسانی که مایل هستند سؤالات بیشتری را در اعتراض به اهل تسنن بدانند به دو کتاب «دریغ از یک جواب» و «چرا سکوت؟!» مراجعه نمایند. ما در این دو کتاب سعی کرده ایم با استناد به کتب معتبر اهل تسنن و ارائه تصویری از اصل کتاب، جماعت اهل تسنن را به پاسخ گویی دعوت نماییم.

این دو کتاب علاوه بر آنکه شبهات گوناگونی را بر مکتب تسنن وارد می کنند چون به شیوه ای جدید مطالب مستند شده، لذا از قوت و استحکام و اعتبار خاصی برخوردار هستند و کسی نمی تواند ادعا کند که فلان مطلب را در کتاب مورد نظر نیافتم چه اینکه ما اصل کتاب را مقابل چشمان خواننده گذاشته ایم و او را از مراجعه به کتب گوناگون بی نیاز نموده ایم.

در ادامه مناسب است درباره ی کتاب شبهای پیشاور به نکاتی اشاره کنیم:

ص: ۴۷

۱- صحیح مسلم، ۱/۳۶۶، ح ۲۶۶، کتاب الصلاة، باب قدر ما یستر المصلی.

۲- مسند احمد بن حنبل، ۶/۱۲۵، مسند عائشه.

این کتاب، یکی از کتاب‌هایی است که در نوع خود از محبوبیت خاصی برخوردار بوده و تاکنون بیش از چهل نوبت تجدید چاپ شده است.

موفقیت این اثر از عوامل گوناگونی سرچشمه گرفته که به برخی از آنها اشاره می‌کنیم:

۱- اولین و مهم‌ترین عامل در موفقیت این اثر - با وجود اینکه بیش از پنجاه سال از تألیف آن می‌گذرد و همواره به همان شکل اولیه تجدید چاپ شده است - اخلاص مؤلف در نگارش این اثر است.

۲- روش مناظره، روشی است که به دلیل تنوع و تعدد و کیفیت بیان مطالب، هر خواننده‌ای را به خود جذب می‌کند. و از آنجا که این کتاب به این روش تنظیم گردیده و مهم‌تر اینکه به زبان فارسی تألیف شده، از جذابیت خاصی برخوردار است.

۳- جامعیت منابع از یک سو و کثرت موضوعات بررسی شده از سوی دیگر، این کتاب را در ردیف کتب موفق قرار داده است.

با این همه یکی از مهم‌ترین عواملی که استفاده از این اثر ارزشمند را محدود می‌کند، همخوان نبودن منابع مورد استناد با کتب موجود است، به گونه‌ای که خواننده و محقق وقتی در پی منبعی که در این کتاب به آن استناد شده می‌رود در بسیاری از موارد، مطلب مورد نظر را در منبع یاد شده نمی‌یابد. این هماهنگ نبودن به دو دلیل صورت می‌گیرد:

۱- با توجه به اینکه کتاب حاضر حدود پنجاه سال قبل تألیف گردیده و در این مدت، منابع مورد استناد در آن، بارها به صورت‌های گوناگون تجدید چاپ شده

است و منابعی که امروز در دسترس ماست با منابعی که مؤلف به آن دسترسی داشته، از نظر چاپ متفاوت است، در نتیجه منابعی که مؤلف به آنها استناد کرده از نظر جلد و صفحه ای که گاه مؤلف به آن اشاره کرده مراجعه می کند و مطلب مورد استناد را نمی یابد، گمان می کند که مطلب مورد نظر مستند نیست.

متأسفانه در بسیاری از تحقیقات قدیم و جدید این کاستی دیده می شود و باعث محدود شدن استفاده از این گونه تحقیقات گردیده است.

۲- یکی از کارهایی که بعضی از اهل تسنن مدت هاست به آن مشغول اند، تبدیل و تحریف در منابع خود است؛ به گونه ای که با حذف یا جابه جایی بعضی از مطالب، می خواهند بعضی از حقایق را کتمان کنند و این باعث شده است که برخی از مطالبی که مؤلف از کتب اهل تسنن نقل کرده، در کتبی که امروز در دسترس است، پیدا نشود.

از این رو تصمیم گرفتیم با مستند کردن این کتاب و استخراج منابع آن و تطبیق آن با چاپ های کنونی، بر ارزش علمی این اثر بیفزاییم، تا علاوه بر عموم مردم، خواص نیز بتوانند از آن بهره مند گردند.

در اینجا لازم است به دو نکته مهم اشاره کنیم:

نکته اول: آنچه گاهی درباره ی اصل این کتاب مطرح می شود، این است که چنین مناظره ای که مؤلف ترسیم می کند، وقوع خارجی نداشته و این، ساخته و پرداخته خود مؤلف است؛ در جواب می گوییم:

اولاً: تمام مجلاتی که در آن زمان، این مناظره را به چاپ می رساندند، امروز در آرشیوها موجودند؛ همچنان که نسخه ای از صفحه ی اول مجله «دُرّ نجف» که

از وقوع چنین مناظره ای حکایت می کنند، در چاپ های اولیه این کتاب و همچنین در آخرین چاپ نشان داده شده است. علاوه بر اینکه می توان با سفر به شهر پيشاور و مراجعه به محله هندی ها در نزدیکی مسجد رسالدار، از مکان مناظره دیدن کرد و حتی مکانی که سلطان الواعظین در آنجا می نشست و مناظره می کرده همچنان موجود است و بعضی از بزرگان اخیراً از آن مکان دیدن کرده اند.

ثانیاً: بر فرض که چنین مناظره ای واقع نشده باشد، باز هم به اعتبار این کتاب آسیبی نمی رسد؛ زیرا اعتبار این گونه کتب، به منابع و استدلال های مطرح شده در آن است.

نکته دوم: اعتراض دیگری که بعضی از مغرضان اهل تسنن درباره ی این کتاب مطرح می کنند، این است که می گویند برخی از منابع مورد استناد در آن مرتبط با اهل تسنن نیست، بلکه مؤلفان آنها متهم به تشیع هستند.

در جواب این اعتراض می گوئیم:

اولاً در میان اهل تسنن رسم شده است که هر یک از بزرگانشان فضیلتی از اهل بیت رسول اکرم صلی الله علیه و آله یا مطاعنی از خلفا و یا حتی مطلبی را که به نفع تشیع باشد نقل کنند، متهم به تشیع و رافضی بودن می شود؛ هر چند در جای دیگر به گفته همان عالم استناد می کنند.

ابن حجر در لسان المیزان در شرح حال ابراهیم بن عبدالعزیز بن الضحاک می نویسد:

«ذکره أبو الشيخ ثم أبو نعیم انه قعد للتحديث فأخرج الفضائل، فأملی فضائل أبي بكر ثم عمر، ثم قال: نبداً بعثمان أو بعلي فقالوا: هذا رافضی فترکوا

ابو الشیخ و ابو نعیم آورده اند که ابراهیم بن عبدالعزیز قرار شد حدیث بگوید. از فضائل آغاز کرد. ابتدا فضائل ابوبکر و سپس فضائل عمر را نقل کرد. آن گاه گفت: نمی دانم از فضائل عثمان شروع کنم یا فضائل علی. به این دلیل او را رافضی خوانده حدیثش را رها کردند.

سپس ابن حجر در نکوهش این تفکر می نویسد:

«هذا ظلم بین. فانّ هذا مذهب جماعه من أهل السنّه أعنی التوقف فی تفضیل احدهما علی الآخر وان کان الأكثر علی تقدیم عثمان، بل کان جماعه من أهل السنّه یقدّمون علیاً علی عثمان، منهم سفیان الثوری و ابن خزیمه».

این ظلمی آشکار است. این کار شیوه گروهی از اهل تسنن است؛ یعنی برتری دادن یکی را بر دیگری، ولی بیشتر عثمان را ترجیح می دهند؛ گرچه گروهی از اهل تسنن هم علی را بر عثمان مقدم می دانند که سفیان ثوری و ابن خزیمه از آنانند.

از این رو با مراجعه به شرح حال بزرگانی از اهل تسنن، همانند: احمد بن شعیب نسائی، حاکم نیشابوری، عبدالرزاق صنعانی، واقدی، عبدالله مدینی، عثمان بن ابی شیبیه، ابن اسحاق، محمد بن جریر طبری، ابن ابی الحدید، سلیمان بن ابراهیم قندوزی حنفی، محمد بن یوسف گنجی شافعی، ابراهیم بن محمد حموی، ابن مغازلی شافعی، موفق بن احمد خوارزمی و دیگران آشکار می شود که چگونه

ص: ۵۱

حاضرند به سبب عنادی که با مذهب تشیع دارند، بعضی از بزرگان خود را به دلیل بیان حقایق متهم به تشیع نموده، در نهایت کلام آنها را بی اعتبار بدانند.

در اینجا مناسب است درباره ی این موضوع به نکاتی اشاره کنیم:

اول: رجالیون اهل تسنن برای توثیق یک راوی شرایطی را بیان کرده اند، چنان که نووی می نویسد: (۱)

«أجمع الجماهير من أئمة الحديث والفقهاء انه يشترط فيه أن يكون عدلاً ضابطاً بأن يكون مسلماً بالغاً عاقلاً سليماً من أسباب الفسق وخوارم المروءة متيقظاً حافظاً...».

بیشتر پیشگامان در فقه و حدیث اجماع دارند که راوی حدیث باید عادل و دارای حافظه قوی باشد. همچنین مسلمان، بالغ، عاقل و ایمن از موجبات فسق و از بین برنده جوانمردی، بینا و نگاهبان باشد.

و نیز ابن صلاح در مقدمه اش (۲) به همین شرایط اشاره کرده است.

با توجه به آنچه نقل شد، معلوم می شود که مذهب و اعتقادات راوی در اعتبار یا بی اعتباری گفته های او نقشی ندارد، چنان که ابن حجر عسقلانی می نویسد: (۳)

«وأما التشيع، فقد قدّمنا انه إذا كان ثبت الاخذ والاداء لا يضرّه.»

اما تشیع، قبلاً گفتیم که اگر قدرت ضبط و ارائه داشته باشد، ایرادی ندارد و می توان از او حدیث نقل کرد.

ص: ۵۲

۱- تدریب الراوی، سیوطی، ص ۱۹۷، نوع ۲۳.

۲- مقدمه ابن صلاح، ص ۱۰۴، نوع ۲۳.

۳- هدی الساری، ابن حجر عسقلانی، ص ۴۰۰، فصل ۹.

از این کلام ابن حجر استفاده می شود که عقیده راوی در صحت و بطلان سخن او نقشی ندارد، بلکه مهم وثاقت و عدالت اوست.

دوم: در اصطلاح اهل تسنن، شیعه به سه گروه اطلاق می شود:

۱. کسانی که دوستدار امیرالمؤمنین علیه السلام بوده و آن حضرت را بر اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله و عثمان مقدم بدانند، به آنها شیعه می گویند.

ابن حجر در هدی الساری می نویسد:

«والتشیع محبه علی و تقدیمه علی الصحابه.»^(۱)

تشیع یعنی دوست داشتن علی علیه السلام و مقدم داشتن او بر اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله.

و در «تهذیب التهذیب» می نویسد:^(۲)

«فالتشیع فی عرف المتقدمین هو اعتقاد تفضیل علی علی عثمان.»

شیعه بودن در میان گذشتگان، اعتقاد بر فضیلت علی علیه السلام بر عثمان بوده است.

۲. کسانی که امیرالمؤمنین علیه السلام را بعد از رسول اکرم صلی الله علیه و آله از همه خلائق افضل و برتر می دانند و به برخی از صحابه، مانند عثمان، طلحه، زبیر، معاویه و... طعن می زنند؛ این گروه را غالیان در تشیع نامیده اند. با این حال، علمای رجال و صاحبان صحاح، روایات این دسته را پذیرفته، عقیده آنها را دلیل بر بی اعتباری آنها نمی دانند.

ابن حجر می نویسد:

ص: ۵۳

۱- همان، ص ۴۵۹، فصل ۹.

۲- تهذیب التهذیب، ابن حجر عسقلانی، ۱/۵۸، ترجمه شماره ۱۴۵، شرح حال أبان بن تغلب.

«وربما اعتقد بعضهم انّ علياً أفضل الخلق بعد رسول الله صلى الله عليه وآله وإذا كان معتقد ذلك ورعاً ديناً صادقاً مجتهداً فلا ترد روايته بهذا.»^(۱)

چه بسا برخی از غالیان معتقدند که علی پس از پیامبر، برترین خلق است. اگر کسی که این اعتقاد را دارد، پارسا، دیندار، راستگو و مجتهد باشد، به واسطه این اعتقاد، روایتش مردود شمرده نمی شود.

ذهبی در میزان الاعتدال می نویسد:

«فبدعه صغرى كغلوّ الشّيع. و كالتشيع بلا غلوّ ولا تحرف. فهذا كثير في التابعين وتابعيهم مع الدين والورع والصدق. فلو ردّ حديث هؤلاء لذهب جملة من آثار النبويه وهذه مفسده بيّنه.»^(۲)

بدعت کوچک همانند غلو شیعیان و یا شیعه بی غلو و تحریف است. این اعتقاد در تابعان و تابعان تابعان با اینکه دیندار و پارسا و راستگو هستند، زیاد است. اگر حدیث این گروه قبول نشود مجموعه ای از آثار پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله نابود می شود و این فسادى روشن است.

سپس در چند سطر بعد این گروه را معرفی می کند:

«فالشيعى الغالى فى زمان السلف وعرفهم هو من تكلم فى عثمان والزبير وطلحه و معاوية و طائفه ممن حارب علياً تعرّض لسبهم.»^(۳)

شیعه غالی در عرف گذشتگان، کسی است که نسبت به عثمان و زبیر و طلحه و معاویه و گروهی که با علی جنگیدند سخن گفته، به آنان دشنام

ص: ۵۴

۱- همان.

۲- میزان الاعتدال، ذهبی، ۱/۱۱۸، ترجمه شماره ۲، شرح حال ابان بن تغلب.

۳- همان.

ابن عدی در الکامل در شرح حال ابان بن تغلب می نویسد:

«الأبّان أحادیث ونسخ و أحادیثه عامّتها مستقیمه إذا روی عنه ثقة وهو من أهل الصدق فی الروایات وإن كان مذهبه مذهب الشیعه وهو معروف فی الكوفه وقد روی نحواً أو قریباً من مائه حدیث وقول السعدی مذموم المذهب مجاهر یرید به أنه كان یغلو فی التشیع لم یرد به ضعفاً فی الروایه وهو فی الروایه صالح لا بأس به.»^(۱)

ابان، احادیث و نوشته هایی دارد که مجموع احادیثش درست است. او در حدیث گویی صادق است؛ گرچه شیعی مذهب است و حدود صد حدیث روایت کرده است و گفته سعدی که او را مذموم المذهب دانسته، مرادش این است که او در شیعه بودنش غلو می کرده، ولی این گفته ضعیفی بر روایت ابان وارد نمی سازد و او در نقل حدیث بی اشکال و درستکار است.

بدین سان روشن می شود که سخن راوی - با هر عقیده و مذهبی - معتبر است و مذهب و عقیده او به اعتبار کلامش آسیبی نمی رساند.

شاهد مطلب، روایات فراوانی است که صحاح اهل تسنن به ویژه صحیح بخاری و مسلم از راویانی با مذاهب گوناگون نقل نموده اند.

ابن حجر در «هدی الساری»^(۲) از حدود شصت نفر نام می برد که صحیحین از آنها حدیث نقل کرده اند، در حالی که آنها دارای مذهب هایی همانند شیعه،

ص: ۵۵

۱- الکامل، ابن عدی، ۱/۳۹۰، شرح حال ابان بن تغلب.

۲- هدی الساری، ابن حجر عسقلانی، ص ۴۵۹، فصل ۹.

خوارج، قدریه، ناصبی، اباضی، جهمیّه و... هستند.

۳- کسانی که امیرالمؤمنین علیه السلام را بر ابوبکر و عمر مقدم بدارند، رافضی گویند.

ابن حجر در هدی الساری می نویسد:

«فمن قدّمه (علی علیه السلام) علی ابي بکر و عمر، فهو غال فی تشیعه و یطلق علیه رافضی»^(۱).

کسی که علی را بر ابوبکر و عمر مقدّم بدارد غلو کننده در تشیع است و به او رافضی گفته می شود.

از میان این سه گروه، تنها گروهی که اهل تسنّن گفتار آنان را معتبر نمی دانند، همین گروه سوم است و گرنه در نظر بزرگان اهل تسنّن، دو گروه اول معتبر و سخن ایشان قابل استناد است.

و پر واضح است کسانی که گاه سلطان الواعظین به کتب آنها استناد کرده است از گروه سوم نیستند، بلکه جزء کسانی هستند که اندک محبت اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله در دل آنان جای داشته و با دیده انصاف به برخی از وقایع نگریسته اند. بنابراین شکی در سنی بودن آنها نیست؛ چه اینکه به حداقل اصول مذهب شیعه اعتقاد ندارند.

ثانیاً: در صورتی که برخی از منابع مورد استناد توسط مؤلف را قبول نکنند، ما در پاورقی، بعد از اتمام هر بحث، ضمائم فراوانی را از سایر کتب اهل تسنّن در اثبات مطلب مورد بحث گردآوری کرده ایم که چه بسا ضمائم در مجموع این کتاب بیشتر از منابعی باشد که مؤلف به آن استناد کرده است.

ص: ۵۶

۱- همان.

در اینجا شایسته است این نکته را یادآور شویم که سلطان الواعظین در سرتاسر این کتاب افزون بر ۲۰۰۰ مرتبه به بیش از ۲۱۰ کتاب از اهل تسنن استناد کرده است که ما علاوه بر استخراج حدود ۹۰٪ از منابع مزبور، بیش از این مقدار، از دیگر کتب اهل تسنن به آن افزوده ایم.

مختصری از شرح حال مؤلف

قبل از پرداختن به روش تحقیق، مختصری از زندگی مؤلف را بیان می کنیم:

مرحوم سید الخطباء و المتکلمین سلطان الفضلاء، والواعظین، حاج سید محمد معروف به سلطان الواعظین شیرازی، عالمی کامل و واعظی عامل، از جمله ستارگان درخشان و مشعل های فروزان حوزه علمیه قم است.

وی فرزند مرحوم سید علی اکبر (اشرف الواعظین) معروف به اکبر شاه می باشد، در ماه ذی القعدة الحرام سال ۱۳۱۴ قمری در تهران متولد شد. پس از گذراندن دوران طفولیت، مقدمات اولیه را در مدرسه پامنار تهران به اتمام رسانید و در سال ۱۳۲۶ قمری با پدر بزرگوارش عازم عتبات عالیات شد. در مدت دو سال که آنجا توقف داشت، تحصیلات سطوح را نزد مرحوم مرندی و شهرستانی به پایان رساند و همراه پدر به کرمانشاه بازگشت.

وی با استفاده از فن بیان و وعظ به نشر معارف اسلامی مشغول گردید. برای تکمیل علم و کمال و انجام وظایف و افاضه و استفاضه، مسافرت های بسیاری به کشورهای عراق، سوریه، فلسطین، اردن، مصر و هندوستان نموده و با طوایف بسیاری از یهود و هنود و منحرفان از دین، از قبیل بهائی ها و قادیانی ها، مناظرات دینی و مذهبی انجام داده که مهم ترین آنها دو مناظره مبسوطی است که در سال

۱. مناظره ای که در دهلی، با دانشمندان و براهمه و بت پرستان هند در حضور گاندی، زعیم و قائد هند، برگزار گردیده و در پایان به اثبات حقانیت دین مقدس اسلام و خاتمیت رسول اکرم صلی الله علیه و آله انجامیده، چنان که در جراید آن زمان درج شده است.

۲. مجلس مناظره بزرگی که با حضور حدود دویست نفر از رجال و بزرگان شیعه و اهل تسنن در شهر پیشاور پنجاب هند (پاکستان کنونی) با دو عالم بزرگ اهل تسنن، حافظ محمد رشید و شیخ عبدالسلام انجام می شده، هر شب متجاوز از هشت ساعت به طول می انجامید.

خبرنگاران چهار روزنامه و مجله بزرگ گفت و گوی طرفین را نوشته، در جراید و مجلات خود منتشر می کردند. در پایان شب دهم، شش نفر از بازرگانان و اصناف و اشراف پیشاور در همان مجلس، مذهب حقه جعفریه را اختیار کردند. همان مناظرات پس از سی سال، نخستین بار در سال ۱۳۷۵ قمری به دلیل نیاز اجتماع و در پاسخ به شبهه پراکنی های عده ای مغرض، با بازنگری و مشاوره با حضرت آیت الله العظمی بروجردی به صورت کتاب بزرگی منتشر گردید و پس از آن نیز سال هاست که منتشر می شود و همواره مشعل فروزان حق جویان بوده است.

مرحوم سلطان الواعظین در ده سال پایانی عمر به علت کسالت قلبی از منبر منع و به کلی خانه نشین شد، به گونه ای که حتی قادر بر حرکت هم نبود. تا اینکه در ماه شعبان ۱۳۹۱ قمری در تهران دار فانی را وداع گفت؛ آن گاه پیکر ایشان با تجلیل فراوان به قم منتقل گردید و بعد از تشییع شکوهمندی که از طرف آیت

الله مرعشی نجفی انجام شد، در مقبره ابو حسین به خاک سپرده شد. روحش شاد و راهش پر رهرو باد.

آنچه از تألیفات ایشان به چاپ رسیده عبارت اند از:

۱. کتاب شبهای پیشاور که تاکنون بیش از چهل نوبت به چاپ رسیده است. همچنین این کتاب به زبان های عربی همراه با تحقیقی مختصر و اردو و انگلیسی ترجمه شده است. البته چنان که از قرائن پیداست، مترجم انگلیسی - که شخصی پاکستانی الاصل بوده - در ترجمه امانت داری نکرده و برخی مطالب کتاب را وارونه و بر خلاف معتقدات شیعه ترجمه کرده است.

بی گمان اولین تحقیق نسبتاً مفصل همراه با اضافات، تحقیقی است که پیش روی شماست که انشاءالله در صورت نیاز، همین تحقیق به سه زبان یاد شده به طور کامل ترجمه خواهد شد.

۲. صد مقاله سلطانی. این کتاب نیز بارها به چاپ رسیده است.

۳. گروه رستگاران. این کتاب نیز بارها چاپ شده و اخیراً پس از تحقیق به عربی ترجمه و جلد اول آن منتشر گردیده است.

روش تحقیق

با توجه به آنچه یاد شد، در تحقیق کتاب حاضر نکات زیر قابل ذکر می باشد:

۱. به دلایلی تمام منابع ذکر شده در این کتاب را نتوانستیم استخراج کنیم که در اینجا به چند مورد اشاره می کنیم:

الف) تا آنجا که ما جست و جو کردیم، برخی از کتبی که مؤلف به آنها استناد کرده، یا اصل آن مفقود گشته و یا دسترسی به آن بسیار دشوار است. و همچنان

ص: ۵۹

برای ما مجهول است که آیا استناد مؤلف به این کتب نادره، به دلیل آن بوده که به آنها دسترسی داشته، یا با اعتماد و استناد به کتب دیگر از این کتب کمیاب یاد کرده است. البته در برخی از موارد، کتاب مورد نظر جزو کتب نادره نبود، ولی ما به آنها دسترسی پیدا نکردیم.

ب) در مواردی سلطان الواعظین نام مستعار مؤلفی را ذکر کرده مانند: حاکم، حافظ، نیشابوری و امثال آن و مطلبی را از او نقل کرده است. با جست و جوی فرآوان دریافتیم که این نام مشترک میان چند نفر است و با وجود اینکه آن افراد هر کدام تألیفات متعددی داشتند، در نهایت نتوانستیم در یابیم که مراد ایشان کدام مؤلف و کدام کتاب بوده است.

با در نظر گرفتن این دو مورد و نیز با توجه به تحریفات فرآوانی که در کتب اهل تسنن رخ داده، عدم توفیق در استخراج برخی منابع منطقی می نماید.

۲. منابع به گونه ای استخراج شده که با تغییراتی که در چاپ های گوناگون از نظر تعداد مجلدات و صفحات دیده می شود، مطلب مورد نظر به راحتی قابل دسترسی است. بر این اساس علاوه بر ذکر جلد و صفحه، به باب

و فصل کتاب نیز اشاره شده است.

۳. متن کامل حدیث یا عبارت مورد نظر را در پاورقی آورده ایم، به جز در موارد زیر:

الف) جایی که سلطان الواعظین متن کامل حدیث یا عبارت مورد استناد را به زبان عربی، به طور صحیح در متن آورده باشد.

ب) جایی که حدیث یا عبارت مورد نظر قبلاً به طور کامل در پاورقی ذکر شده باشد که با ارجاع به مورد پیشین، از تکرار آن خودداری کرده ایم.

ج) در مواردی اندک به دلیل آنکه ذکر کامل متن ضروری نمی نمود، به ذکر آدرس بسنده کرده ایم.

۴. مواردی که مؤلف، متن یا حدیثی را کاملاً فارسی یا برخی از عبارات آن را فارسی نقل کرده و آنچه ما یافتیم با آنچه مؤلف نقل کرده کاملاً هماهنگی داشته باشد، در پاورقی ابتدا متن کامل حدیث یا عبارت مورد نظر را آورده ایم، سپس به آدرس آن اشاره کرده ایم، ولی اگر متن استخراج شده با آنچه سلطان الواعظین نقل کرده است متفاوت بوده، ابتدا به آدرس، سپس به متن کامل آن اشاره کرده ایم.

۵. با توجه به اینکه مباحث به شکل مناظره ای بیان می شده و تقریباً به همان شکل هم تدوین گردیده، سلطان الواعظین در موارد متعددی احادیث و عبارات را با توضیحات اضافی و شرح و تفصیل بیان کرده است که با مراجعه به کتب مذکور، آن شرح و تفصیل دیده نمی شود، بلکه با در نظر گرفتن مجموع منابع ذکر شده، کلیات مطلب مورد بحث اثبات می شود.

۶. در مواردی مؤلف، بخش های مختلفی از احادیث گوناگون را در کنار هم و به عنوان یک حدیث نقل کرده است که در چنین مواردی هر قسمت از عبارت را مستند کرده و در پاورقی به منبع دقیق آن اشاره کرده ایم. البته در جاهایی هم نتوانستیم دریابیم که عبارت نقل شده بخشی از حدیث است، یا قسمتی از عبارت کتابی است و یا اینکه در آنجا مؤلف کلام خود را به زبان عربی ایراد کرده است.

۷. گاهی مؤلف حدیثی را از چند نفر نقل می کند که با مراجعه به آن کتب معلوم گردید که عبارت نقل شده مربوط به یکی از آن کتب است و بقیه با اختلاف فراوان در لفظ به آن حدیث اشاره کرده اند که تا حد امکان به این موارد هم در پاورقی اشاره کرده ایم.

۸. در چاپ های قبل، ترجمه آیات و بعضی از عبارات عربی در پاورقی قرار داشت که ما آنها را در متن و بعد از عبارت عربی داخل پرانتز قرار داده ایم.

۹. توضیحاتی که در پاورقی ذکر شده، اعم از بیان معانی لغات یا توضیح درباره ی بعضی از امکنه و یا هر نکته ای که جنبه ی توضیحی دارد، مربوط به مؤلف است.

۱۰. کتاب «مودة القربی»، از میر سید علی همدانی و فصل الخطاب، از خواجه پارسا بخاری در زمان تحقیق در دسترس ما نبود. از این رو از کتاب «ینایع المودة» قندوزی که این دو کتاب را در خود جای داده است استفاده کرده ایم.

۱۱. در مواردی سلطان الواعظین این گونه استناد می کند: قندوزی در «ینایع المودة» از مسند احمد از ترمذی از ثعلبی این حدیث را نقل می کند که در چنین مواردی به استخراج منبع اول بسنده کرده ایم.

۱۲. از تمام منابعی که در این کتاب به آنها استناد شده است و تمام آنچه ما به آن افزوده ایم، تصویری تهیه شده که در صورت نیاز آن را جداگانه به عنوان اسناد این کتاب به چاپ خواهیم رساند.

۱۳. از آنجا که روش تألیف کتاب تقریباً به شیوه گفتاری است خواننده در مواردی دچار مشکل می شود. لذا با ویرایش ادبی، سعی در روان تر شدن متن کتاب نموده ایم.

البته در متن کتاب تغییری ایجاد نکرده ایم و اگر جایی اضافه شدن کلمه ای برای روان تر شدن عبارت لازم می نمود آن را در میان دو قلاب قرار داده ایم.

این نکته نیز گفتنی است که با وجود همه تلاشی که در تکمیل این مجموعه صورت گرفت، همچنان مواردی باقی مانده است که به دلایلی استخراج منبع

نشده است؛ بنابراین از خوانندگان تقاضا داریم اگر موارد جدیدی را استخراج نمودند ما را یاری نموده تا این کتاب در چاپ های بعد تکمیل گردد.

در پایان سزاوار است از آیت الله سید جعفر سیدان که همواره مشوق اینجانب بودند قدردانی نمایم. همچنین از مرحوم حجت الاسلام والمسلمین علی نقی مقدسیان که خدماتی را ارائه نمودند یادی کرده و از خداوند برای ایشان طلب مغفرت می نمایم.

همچنین شایسته است از احباب گرام حجج الاسلام سید جواد موسوی، سید رضا موسوی، سبط حیدر زبیدی، مهدی شادمرادی، علی صارمی، مجید گچ کار تهرانی، حسین نگارنده، سید مصطفی حافظی، حسین کرامتی و جلال حسین زاده که هر کدام در مقطعی در تخریجات مرا را یاری نمودند تشکر نمایم.

همچنین از سرکار خانم طاهره موسوی که در حروفچینی و جناب آقای محمد جواد واعظی که در حروفچینی اصلاحات و اضافات نهایی همکاری نمودند نیز تشکر می نمایم.

از خوانندگان محترم تقاضا دارم هر گونه خطای محقق را به دیده اغماض نگریسته و با پیشنهادها و نظرات سازنده خود، این جانب را یاری نمایند.

امید است که این زحمات مورد قبول حجت بن الحسن المهدی قرار گرفته، موجبات خوشحالی صدیقه طاهره علیهاالسلام را فراهم آورد.

۱۵ شعبان ۱۴۲۷

عبدالرضا درایتی

ص: ۶۳

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الواحد الأحد الفرد الصمد الذي لم يلد ولم يولد ولم يكن له كفواً أحد والصلوة والسلام على رسوله سيد الأولين والآخرين خاتم الأنبياء والمرسلين الطاهر الطاهر والعلم الزاهر أبي القاسم محمد بن عبدالله و على أهل بيته الطيبين الطاهرين سيما ابن عمه ووصيه ووارث علمه وأمينه على شرعه وخليفته المنصوص في أمته أمير المؤمنين علي بن أبي طالب الفارق بين الحق والباطل ولعنه الله على أعدائهم والمتكئين عن طريقتهم من الخوارج والنواصب.

به فضل و لطف پروردگار متعال، از همان ایامی که وارد اجتماع شدم، پیوسته پیرو سادگی بوده و از حیث گفتار و کردار، خودنمایی نداشتم و از عجب و خودخواهی برکنار بودم.

با آنکه نشو و نمایم در خانه ای بود که همه نوع وسایل تعین و اسباب تنعم در آن فراهم بود، ولی به حکم طبع و فطرت ساده ی خود از تعیش روی گردان و از تجمل گریزان و از طلب شهرت و خودآرایی - که به آفات آن کاملاً واقف بودم - نفور و معرض [بودم].

در این موقع نیز که به امر و اصرار جمعی از مراجع و اکابر علمای اعلام و فقهای فخام و فضلاء و دانشمندان کرام و علاقه مندان به دیانت و اقتضای وقت، چاپ این کتاب، مطمح نظر قرار گرفت، به مقتضای همان اصل طبیعی و سادگی فطری می خواستم کتاب حاضر را با بساطت و بدون دیباچه و مقدمه و خالی از هر پیرایه

به چاپ رسانم، لکن به صلاحدید و اصرار بعضی از دوستان، خاصه دانشمند عزیز آقای دکتر عبدالحمید گلشن ابراهیمی که از مفاخر اساتید فرهنگ می باشند، مصمم شدم مختصر مقدمه ای بر این کتاب بنویسم که در این مقدمه کشف حقایق نموده و توضیح کاملی در بعضی از موضوعات کتاب داده و علت چاپ آن را ذکر نموده و به بعضی از ایرادات و شبهات مخالفین مختصراً اشاره شود.

و چون ممکن است با چاپ این کتاب از هر طرف، مورد حملات و آماج تیرهای ملامت قرار گیرم - هم چنان که پیشینیان ما گرفتار این نوع حملات گردیده اند - لکن چه باک که به خوبی بر قول ادیب دانشمند معروف عتابی شامی (۱) واقفم که به حقیقت درست گفته:

«من قرض شعراً أو وضع کتاباً فقد استهدف للخصوم واستشرف للألسن إلا عند من نظر فيه بعین العدل وحکم بغیر الهوی وقلیل ما هم».

هر کس شعری بگوید یا کتابی بنویسد هدف تیرهای زننده دشمنان و زبانهای تند آنها قرار گیرد، مگر آن کسانی که به دیده عدل و انصاف بنگرند و بدون هوی و هوس حکم بنمایند و این قبیل اشخاص بسیار کم اند.

بدیهی است همان طور که اهل نطق و بیان مورد حملات قرار می گیرند ارباب قلم و نویسندگانی هم که پرده ی ظلمت جهل [و] تعصب را دریده و حقایق را آشکار می نمایند، از حمله ی مردمان ناراضی؛ یعنی کسانی که خلاف اغراض و احوای آنها قلم فرسایی شده است، در امان نخواهند بود، ولی به مقتضای گفته

ص: ۶۶

۱- ابو عمرو کلثوم بن عمرو بن ایوب شامی کاتب شاعر بلیغ معروف و از شعرای دولت عباسیه و معاصر خلیفه مأمون الرشید عباسی بوده.

شیخ اجل شیراز:

سعدی افتاده ای است آزاده

کس نیاید به جنگ افتاده

ما را با مردمان پرخاشگر و ستیزه گر سر جنگ و مناقشه نیست. لیکن اگر حمله ای توأم با علم و عقل و منطق و نزاکت باشد با طیب خاطر و با جان و دل می پذیریم - هر چند که عالم منصف در مباحثات و مقابله با حقایق منطقی انصافاً حمله نمی کند - و اگر پای فحش و ناسزا و تهمت و افترا و اعتراضات بیجا در میان باشد و با هو و جنجال مقابله نمایند، داعی (۱)

از مجادله بر کنار بوده و به حکم آیه ی کریمه ی:

(وَعِبَادُ الرَّحْمَنِ الَّذِينَ يَمْشُونَ عَلَى الْأَرْضِ هَوْنًا وَإِذَا خَاطَبَهُمُ الْجَاهِلُونَ قَالُوا سَلَامًا). (۲)

بندگان خاص خدای رحمان کسانی هستند که در روی زمین ره به تواضع و فروتنی روند و هرگاه مردم جاهل، به آنها خطاب و عتابی کنند، با سلامت نفس و شیرین زبانی پاسخ گویند، رفتار می نمایم.

چه خوش شراید ادیب پارسی:

حاشا که جواب تلخ هر کس گویم

یک بد شنوم از کس و وا کس گویم

این نیست بد من که بدم گوید کس

این است بد من که بد کس گویم

آنچه اکنون می توانم پیش بینی کنم، گذشته از عیب جویی های مردمان حسود و عنود،

ص: ۶۷

۱- بیان این کلمه از طرف نویسنده محترم به جهت تواضع ایشان است و در کتاب از خود با این لفظ نام می برد و معنای آن دعاگو می باشد. (محقق)

۲- فرقان: ۶۳.

از سه جهت ممکن است مورد اعتراض و ایراد و آماج تیرهای ملامت قرار گیریم:

۱- اعتراض اهل ادب و جواب به آنان

نخست اعتراضی است که فضلاء و اهل ادب به ظواهر عبارات و معانی عالیه این کتاب خواهند نمود که چرا این کتاب از مضامین بکر ادبی و معانی بلند فلسفی و علمی و سجع و قافیه برکنار می باشد.

در پاسخ می گویم: اولاً قبلاً تذکر دادم که داعی در تمام عمر هیچ گاه قصد خودنمایی نداشته بلکه از روی واقع، آن ذره که در حساب ناید من هستم.

ثانیاً عقیده ی داعی این است که گوینده و نویسنده یا باید رسماً در مجالس درس و بحث فضلاء صحبت کند و برای آنها بنویسد، یا برای عموم و طبقه ی متوسط. بدیهی است در این قبیل موضوعات، فضلا و اهل علم و فلسفه کتاب های بسیار نوشته اند که تکرار و تحریر نظیر آنها برای فضلاء و طبقه ی خواص، زیره به کرمان بردن است «كحامل التمر إلی هجر و داعی مسوده إلی النّضال»، ولی برای عموم و طبقه متوسط که همیشه اکثریت جامعه را تشکیل می دهند، گفتن و نوشتن مطالب علمی و فلسفی به کلی غلط و بی فایده و موجب تزیین عمر آنهاست و بایستی مطالب عالیه با بیانی ساده ادا شوند.

ثالثاً انگیزه ی داعی در اقدام به این کار، آن نبوده است که قلم به دست گرفته و با ابتکار قوه ی فکریه و علمیه کتاب جالبی تحویل جامعه بدهم، بلکه چون باب مناظرات، باز و مطالب عالیه ای با زبان ساده ادا شد و در دفاتر و جراید و مجلات ثبت شده بود، مقتضی موجود گردید که از نظر مسلمین، خاصه هموطنان گرامی بگذرد، تا منصفانه قضاوت به حق نموده و فریب فریبندگان را نخورند.

بر این اساس این کتاب، همان محاضرات و گفت و گوهایی است که بین داعی و چند تن از علمای تسنن رخ داده و ارباب جراید و مجلات هند به وسیله مُخبرین تندنویس حاضر در مجلس مناظره، ضبط و در نامه های یومیه و هفتگی خود (روزنامه ها و هفته نامه ها) منعکس کرده اند و داعی در طی این کتاب، همان سخنان و گفت و گوها را که از روی جراید و مجلات استنساخ نموده، بدون جرح و تعدیل به نظر خوانندگان محترم می رسانم. فقط در بعض جملاتی که بین ما رد و بدل گردیده - و لو با حربه منطقی و دلیل و برهان جواب داده شده - به مقتضای وقت، برای آنکه بهانه به دست بازیگران و ایادی مرموز داده نشود، از نقل آنها در این مجموعه خودداری و در نقل اسناد و مدارک و عبارات اخبار و مطالب تازه ای که لازم بود نیز به اقتضای حال، تجدید نظر بیشتری نموده و مبسوط تر در معرض افکار اهل علم و انصاف قرار داده ام.

امیدوارم که اهل علم و فضل و ادب، با نظر ساده و اصلاح به این کتاب بنگرند و از خُرده گیری و انتقادات ادبی صرف نظر نمایند و چنانچه به سهو و اشتباهی برخوردند غمض عین فرموده و در مقام اصلاح باشند؛ چه آنکه سهو و نسیان، عادت ثانوی بشر است و غیر از ذوات مقدسه انبیای عظام و اوصیای کرام، از این لغزش احدی مبرّا نیست.

۲- اعتراض اهل خبر و جواب به آنها

اعتراضی است که ممکن است اهل خبر بنمایند که در این کتاب، مطلب تازه ای نیست، بلکه همان هایی است که در طی هزار و سیصد سال گفته و نوشته شده است و به کرات تکرار گردیده و در کتب علماء موجود است.

جواب می‌گوییم: موضوعات دینی، فرضیات علمی و مباحث ریاضی و فلسفی نیست که با تغییر زمان عوض گردد و ابتکاری ایجاد شود. قرآن مجید و اخبار وارده و احادیث منقوله و وقایع تاریخ، عوض شدنی نیست و البته هر خلفی از سلف خود بهره بر می‌دارد.

داعی هم آنچه دارم و بهره برداشته‌ام از آیات قرآن مجید و اخبار و احادیث منقوله و وقایع وارده و تحقیقات ارباب علم و دانش بوده که در حافظه‌ی خود ضبط و به موقع ابراز نمودم.

۳- اعتراض محافظه‌کاران و جواب به آنها

اشاره

اعتراضی است که ممکن است افراد ساده‌ی محافظه‌کار ظاهر بین طالب اتحاد اسلامی بنمایند که سزاوار نیست به وسیله‌ی نطق و قلم، تحریک احساسات شود و این قبیل کتب ممکن است تحریک احساسات نماید و بالاخره موجب تفریق کلمه و دودستگی گردد.

بدیهی است «آیین تقوا» ما نیز دانیم. اگر ابتدا قلم به دست گرفته و خارج از علم و منطق و ادب، جملاتی نوشته و حملاتی نموده و تهمت‌هایی بزنیم، قطعاً سزاوار نیست؛ ولی شخصاً با نظر محافظه‌کاران ظاهرین (یعنی آن اشخاصی که معتقدند که با ذکر حقایق نباید موجب ازدیاد رنجش اهل تسنن گردید، تا جایی که هیچ نوع مباحثات علمی و منطقی نشود و در مقابل تهمت‌ها و اهانت‌ها هم هیچ جواب داده نشود) موافق نیستم و این روش را کاملاً به زیان عالم تشیع می‌دانم؛ زیرا به شهادت تاریخ دیده شده هر قدر از طرف ما سکوت و پرده‌پوشی و محافظه‌کاری گردیده، از طرف بعضی از آنها بدون رعایت هیچ اصلی از اصول

علم و دانش و ادب و تمدن و تدین، پیوسته حملات شدیدی توأم با تهمت و اهانت، قلماً و لساناً و عملاً به ما شده و جامعه‌ی شیعه پیروان اهل بیت طهارت علیه السلام را مورد تاخت و تاز خود قرار داده اند.

از راه تجربه ثابت و محقق آمده که هر چند از در محبت و دوستی وارد شده ایم و به تمام اعمال خلاف عقل و شرع آنها با دیده‌ی اغماض نگریسته ایم و تمام فحش‌ها و تکفیرها و تهمت‌هایی را که بعضی نویسندگان آنها به مقدسات ما داده اند صرف نظر کرده ایم، در روش و رفتار آنها ذره‌ای تغییر پیدا نشده، بلکه جری تر شده اند و هر موقع که وقتی به دست آوردند نیش‌های خود را زده و ما را مورد حملات شدید قرار داده و به طبقه‌ی عوام، مشرک و کافر معرفی نموده اند.

بدیهی است با تمام این مقدمات، چنانچه اشخاصی رعایت نزاکت و جانب دوستی را بنمایند و حاضر به دادن جواب نشوند، قطعاً در حدود وظیفه داری قصور نموده اند.

نه این است که تصوّر رود داعی مخالف اتحاد فیما بین مسلمین باشم، بلکه طبق آیات قرآنی و دستاویز(۱)

عالیه‌ی رسول اکرم صلی الله علیه و آله و ائمه معصومین علیهم السلام از عترت طاهره، جدّاً طرفدار این معنی هستم، چون سعادت و سیادت و قومیت و ملیت اسلامیان در اتحاد عموم طبقات مسلمین است، ولی رعایت این معنی و

ص: ۷۱

۱- دستاویز، جمع دستور، این کلمه در آن زمان در میان عرف و اهل علم این گونه استعمال می شده است، همان طوری که در زمان ما نیز در مورد بعضی کلمات این گونه استفاده می شود. و در این کتاب همان طور که در چند صفحه قبل بیان شد رعایت عرف شده و کلماتی در آن آمده که مستعمل بین مردم بوده و آنها با آن انس دارند. (محقق)

حفظ نزاکت و ملاحظه دوستی و اتحاد وقتی مستحسن و مثمر ثمر است که از هر دو طرف رعایت شود، نه آنکه ما به عنوان رعایت اتحاد و دوری از نفاق، غمض عین نموده و سکوت اختیار نماییم؛ بر عکس، پیوسته از میان آنها افرادی برخاسته و بر خلاف ما قلم فرسایی نمایند. چنین سکوت و غمض عین ها قطعاً به ضرر ما تمام می شود.

به طور قطع، داعی طالب حفظ دوستی و صمیمیت با برادران اهل تسنن و خواهان تحکیم روابط بین فرق اسلام و آرزومند حسن تفاهم کامل با آنان هستم و صلاح اسلام و اسلامیان را در حصول این وضعیت می دانم، ولی به شرط آنکه برادران اهل تسنن، علماء، زعماء، قائیدین و زمامداران آنها هم خود را پایبند به این اصول و طالب این دوستی و یگانگی و اتحاد بدانند، و الا دوستی یک طرفه و رعایت یک طرفی و گذشت و غمض عین یک طرفی قابل دوام نیست.

چه خوش بی مهربانی از دو سر بی

که یک سر مهربانی درد سر بی (۱)

این ترتیب و روش یک طرفه و رعایت آن از جانب ما بوده است که در هر دوره ای از ادوار، مخصوصاً در این ادوار اخیر، بعضی از نویسندگان وقیح و بی همه چیزی که خود را به نام سنی معرفی نموده اند، وادار نموده به نوشتن کتاب ها و مقالات، جسارت ها به مقدسات مذهبی ما بنمایند و امر را به عوام بی خبر کاملاً بر عکس نشان دهند. و عجب آنکه با این همه تخطی و فحاشی و اهانت ها و تهمت ها، باز خود را ذی حق بدانند و اگر فردی یا افرادی از جامعه ی

ص: ۷۲

۱- شعر از بابا طاهر عریان. (محقق)

شیعه در مقام جواب و دفاع از حقوق حقه خود بر آید، او را مورد حملات قرار داده و هزاران کلمات زشت و تهمت‌ها که عادات دیرینه‌ی آنهاست، به آنان بزنند. چون حربه عاجز، فحش و تهمت و اهانت است؛ اول العی الاختلاط.

و اعجب [و شگفت‌آورتر] از همه آنکه علمای بزرگ آنها هم جلوگیری از آن قلم‌ها ننموده و آنها را منع از حملات و اهانت‌ها و فحش‌ها و تهمت‌ها نمی‌نمایند، بر عکس گله از ما می‌نمایند که چرا جواب آنها را می‌دهید و سکوت اختیار نمی‌کنید.

مادامی ما سکوت و غمض عین می‌نماییم که آنها هم رعایت این معنی را بنمایند.

وقتی ما دیدیم امثال احمد امینها، قصیمی‌ها، محمد ثابت‌ها، گُرد علی‌ها، موسی جارالله و غیرهم را که در مقام جسارت به مقدّسات مذهبی شیعه بر آمدند، علمای بزرگ اهل تسنّن از جامع الازهر مصر و سایر مراکز علمی دمشق و بغداد و غیره، رسماً آنها را طرد و از نشر کتب و مقالات آنها - که حکم مواد محترقه را دارد - جلوگیری نمودند، ما هم با کمال صمیمیت، دست اتحاد به سوی آنها کشیده و دستشان را صمیمانه فشار داده و با اظهار علاقه، تشکیل اتحادیه بزرگی خواهیم داد تا سیادت و سعادت از دست رفته را به دست آوریم.

ولی قطعاً ایادی مرموز و نویسندگان بی‌باکی در بین اند که خود را سنی می‌خوانند و نمی‌گذارند چنین اتحاد و صمیمیتی تشکیل شود و پیوسته با نیش قلم‌های شکسته‌ی خود، تخم نفاق و دوئیت را در قلوب مسلمین می‌کارند.

آیا عقول عُقلاء زیر این بار می‌رود و محافظه‌کارها قبول می‌کنند که پیوسته ما فحش‌ها و تکفیرها را بشنویم و تهمت‌ها را بپذیریم و در مقام جواب برنیاییم؟

نباید نمود، آیا نظری به کتاب ها و مقالات و حملات بعض از نویسندگان سنی نما نمی نمایند تا ببینند آن قلم های شکسته است که تحریک احساسات می نماید، نه دفاع هایی که علماء و دانشمندان شیعه می نمایند؟

اگر در ادوار اخیر کتب و مقالاتی از علمای شیعه دیده شود، تمام در مقام جواب و دفاع از حقوق حقّه، ناچار از بیانات و جملات تندی بوده اند؛ جواب قلم های تندنویس را باید به تندنویسی داد.

قطعاً عقل هیچ ذی عقلی قبول نمی نماید تا آن اندازه سکوت و غمض عین به کار رود که زیر بار فحش ها و تهمت ها بروند.

چنانچه داعی از روزی که مسند نشین تبلیغات گردیدم و وظیفه بزرگ و عظم و خطابه و دفاع از حریم مقدّس اسلام را بر عهده گرفتم، خود را آماده ی هر نوع حمله ای از اعدای نمودم؛ چون که به یقین می دانستم جنگ با عادات خرافی و امیال شهوانی بشر بسیار مشکل است.

قطعاً جنگ با عادات، ایجاد دشمنی می نماید، چنانچه هادیان بزرگ و راهنمایان عظیم الشان آدمیت که خواستند امم کج و معوج را به راه راست بخوانند و از افراط و تفریط های حیوانی باز دارند، پیوسته مورد حملات سخت و جاهلانه قرار گرفتند و از هیچ نوع مخالفتی نسبت به آنها مضایقه نمودند.

تاریخ حیات و زندگانی انبیا و اوصیای کرام، روی همین اصل پر است از حملات عجیبی که عقول عقلا را محو و حیران می نماید که مخالفین سرسخت آنها از هیچ نوع عمل زشت و قبیح و تهمت های ناروا خودداری ننمودند.

ما هم که خوشه چین خرمن انبیا و پیرو طریقه ی آنها هستیم قطعاً بایستی انتظار حملات شدید و نسبت های ناروا را داشته و در مقابل شداید و تهمت ها صابر باشیم، تا با موالی خود محشور [شویم] و اجر و مزد کامل نصیب ما گردد.

بحمد الله تعالی تاکنون هم امتحان خود را داده که هر اندازه اعادی داخلی و خارجی، داعی را هدف تهمت ها و نسبت های بیجا قرار دادند - و شاید کمتر کسی مانند داعی مورد حملات و تهمت های ناروا قرار گرفته باشد - و به وسائل مختلفه تهدیدم نمودند، نه تنها در مقابل حملات گوناگون در مقام دفاع از خود بر نیامدم، بلکه ثابت قدم تر هم گردیدم و استقامت بر عقیده ام بیشتر شد و پیوسته رویه و رفتار و تاریخ حالات موالی و بزرگان دین، نصب العین داعی [بود] و می گفتم: الحکم لله.

من از حکم و فرمان حق نگذریم

اگر بگذرد تیغ خصم از سرم

شکر می نمایم خدای متعال را که تا به حال با این همه تهمت های ناروا و نسبت های بیجا حفظم نموده و بر احترام و محبوبیتم افزوده، تا به مردم بی دین ثابت کند که «من کان لله کان الله له». هیچ گاه بشری قادر به محو حق و حقیقت نخواهد بود.

گفتند آن یهودان چندان دروغ و بهتان

بر عیسی بن مریم، بر مریم و حواری

من کیستم که بر من نتوان دروغ گفتن

نه قرص آفتابم، نه ماه ده چهاری

آن همه تهمت های بیجا و نسبت های ناروا که به انبیای عظام و اوصیای کرام زدند؛ از قبیل نسبت - نعوذ بالله - زنا به موسی کلیم الله و مریم بنت عمران (والده ی ماجده ی معصومه عیسی علیها السلام) و ساحر و جادوگر و کذاب و دروغگو خواندن همه ی آنها، گذشته از آنکه در ثبات قدم و استقامتشان تزلزلی راه پیدا

نمود و درس عبرتی برای ما پیروان آنها گردید که از میدان فحش و تهمت و تکفیر فرار ننموده، بلکه بر عقیده‌ی خود ثابت و در میدان مبارزه قوی تر باشیم.

چه آنکه دیدیم اعدای دین نتوانستند به انواع تهمت‌ها، نام نیک آنها را از میان ببرند و آنها را منفور جامعه نمایند؛ مانند معاویه علیه الهاویه که برای محو نمودن نام مبارک علی علیه السلام چه جدیتها کرد، به هر عمل زشتی تشبث نمود [و] با تهمت‌های ناروا؛ از قبیل نسبت تارک الصلاة و جاه طلبی و ایجاد فتنه در مدینه و دخالت در قتل عثمان و غیره به آن حضرت دادن، عامه مردم را به لعن و سب بر آن بزرگوار وادار نمود که مدت هشتاد سال در منبر و محراب،

علنی و برملا و الی الحال در خفا، مورد عمل اتباع خوارج و نواصب است!

آنچه اموی‌ها سعی و کوشش برای محو نام مبارک آن حضرت نمودند نتیجه برعکس داد؛ خودشان از میان رفتند و نام ننگشان در تاریخ جهان ماند. نشانه‌ی حق و باطل همین است.

«وللباطل جولان وللحق دوله».

برای باطل جولانی است و برای حق، دولت ثابت و برقرار.

حتی از قبور آنها هم در عالم اثری نیست. کسانی که دمشق و شام را دیده‌اند، متحیر می‌شوند با کثرت علاقه‌ای که الحال هم اهالی شام به معاویه دارند، مع ذلک از قبور بنی امیه عموماً و معاویه و یزید خصوصاً اثری نمی‌باشد ولی قبور عالیه علی و اولاد امجاد آن بزرگوار علیه السلام در هر گوشه و کنار بلاد، کالشمس فی رابعه النهار، ظاهر و هویدا و مزار عارف و عامی و شاه و رعیت می‌باشد. حتی در خود شام که معاویه آن خلافت با اقتدار را چندروزی به کار برد، از قبرش اثری

نیست، ولی قبرستان بنی هاشم به انوار مقدّسه حضرت هاشم و سکینه و فاطمه و عبدالله جعفر طیار و غیرهم حتی بلال مؤذّن آن خانواده، روشن و درخشنده می باشد. علاوه بر قبر با عظمت و قبه و بارگاهی به نام عقيله ی بنی هاشم، صدیقه صغری، زینب کبری علیهاالسّلام در یک فرسخی شام - که مزار عموم است -، جنب مسجد اموی، قبر کوچک ظریفی است به نام سّتی رقیه (۱)

فرزند دلبنده حضرت ابا عبدالله الحسین علیه السّلام که گویند موقع اسیری در خرابه ی شام از دنیا رفته و در همان مکان دفن گردیده [و] هر سّتی و شیعه که از آنجا می گذرد، اظهار ارادتی به صاحب قبر نموده و از روح پرفتوح آن پاره تن رسول الله صلی الله علیه و آله استمداد نموده عبور می نمایند. (۲)

امروز هم اتباع همان اقوام، عوض آنکه از خواندن تاریخ متنبه گردند و از دیدن قبور و نام نیک و بد آنها پند گرفته هوشیار گردند و از اعمال زشت خود دست بردارند، پیوسته باب تهمت را به روی خود و افراد باز می کنند [و] مانند بقایای خوارج و نواصب، آن ایادی مرموز بیگانه پرست پیوسته مشغول عمل اند.

گاهی حمله به علی امیرالمؤمنین علیه السّلام و اهل بیت از عترت طاهره علیه السّلام می نمایند؛ مانند مردوخ (مردود) و امثال او از مصری ها و دمشقی ها و غیره. گاهی حمله به علما و مبلغین شیعه نموده که چرا تبعاً لرسول الله مروج طریقه عترت و اهل بیت رسالت می باشند و آنها را به انواع تهمت های گوناگون، به هر کس هرچه بتوانند. نسبت بدهند به مقتضای حال او؛ از قبیل جمع مال و بی امانتی در حقوق مسلمین

ص: ۷۷

۱- لهجه اهل شام این گونه است که به جای لفظ سیدتی، سّتی می گویند.

۲- و در زمان حاضر نیز بر عظمت آن بسیار افزوده شده است. (محقق)

و گاهی بی قیدی در دین و بی عفتی در اخلاق، موهون و متهم می نمایند، تا عقیده و اعتماد جامعه را سست و به آنها بدبین نمایند تا اثر از کلامشان رفته و محبتشان از دل ها خارج گردد، آن گاه به نتیجه خود که حیران و سرگردان نمودن عوام است موفق گردند [و] زمینه را برای غلبه بیگانگان آماده نمایند، غافل از آنکه همان طوری که تهمت های به انبیاء و اوصیاء بلااثر ماند و محبوبیت آنها روز به روز در جامعه زیادتیر شد، امروز هم تهمت های به علما و وعاظ و مبلغین که خوشه چین خرمن آن ذوات مقدسه هستند، بلااثر [بوده] روز به روز در دل های مردم بیشتر جا دارند، تا دشمنان بفهمند «من کان لله کان الله له» (کسی که با خدا باشد خدا با اوست). خدای متعال در آیه ۳۲ سوره ۹ (توبه) فرماید:

(يُرِيدُونَ أَن يُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَيَأْبَى اللَّهُ إِلَّا أَن يُتِمَّ نُورَهُ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ). (۱)

دشمنان دین می خواهند که فرو نشانند نور خدای را (که آن چراغ درخشنده ی علم و دین و حجت داله بر وحدانیت او) به نفس تیره و گفتار جاهلانه و با دهنهای خود (یعنی به تهمت ها و تکذیب ها که بر زبان ها جاری نمایند) خاموش کنند و نمی خواهد خدای متعال مگر آنکه تمام گرداند دین روشن خود را، گرچه مکروه طبع کافران و دشمنان دین مبین اسلام باشد.

چراغی را که ایزد بر فروزد

گر ابله پف کند ریشش بسوزد

خلاصه ی کلام، فحش و تهمت که عادت دیرینه ی مردمان بی مایه و عنود

ص: ۷۸

است اگر شخصی باشد، قابل تحمل و گذشت و عفو و اغماض است ولی اگر تهمت ها نوعی باشد، قابل تحمل و گذشت نیست. سکوت در اینجا بی معنی است و جز عجز دلیلی ندارد.

عیناً مثل آن می ماند که دو نفر هم نبرد در مقابل هم قرار گیرند، آن گاه دست یکی را ببندند و بگویند صلاح نیست جنگ کنی، صبر و تحمل و سکوت [بنما،] تا ایجاد نفاق و دوئیت نگردد، ولی دست طرف [دیگر] را باز بگذارند که هر چه می خواهد بکند. قطعاً در مقابل این قبیل اشخاص اگر سکوت شود، علاوه بر ثبوت عجز، باعث گمراهی بی خبران گردد و البته چنین سکوتی جرم بزرگ است، برای آنکه در حدیث است که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود:

«إذا ظهرت البدع فلعالم أن يظهر علمه وإذا كتم فعليه لعنه الله» (۱).

زمان ظهور بدعت ها، بر عالم است که علم خود را در دفع بدعت ها ظاهر نماید و اگر کتمان و خودداری نماید پس لعنت خدا بر او باد.

البته در امور شخصی، انسان باید با تحمل و با گذشت باشد، ولی در امور عمومی، بر خلاف باید خیلی صریح اللهجه و سخت و سمج باشد.

این درس عمل را از اجداد خود دارم که زیر بار امثال معاویه و یزید نرفتند، قیام

ص: ۷۹

۱- «عن محمد بن جمهور العمی یرفعه قال: قال رسول الله صلی الله علیه و آله: إذا ظهرت البدع فی أمتی فلیظهر العالم علمه، فمن لم یفعل فعلیه لعنه الله». اصول کافی، شیخ کلینی، ۱/۵۴، ح ۲، کتاب فضل العلم، باب البدع والرأی والمقائیس. متقی هندی از علمای اهل تسنن در کنز العمال، ۱/۱۷۸، ح ۹۰۳، باب ۲، حدیث را این گونه نقل کرده است: «إذا ظهرت البدع ولعن آخر هذه الأمة أولها فمن كان عنده علم فليشره فإن كاتم العلم يومئذ ككاتم ما أنزل الله على محمد (ابن عساكر عن معاذ).»

و مقاومت در مقابل ظلم و بی قانونی نمودند و فرمودند: «الموت خیر من رکوب العار».

بدیهی است هر مظلومی که قادر به دفاع باشد و دفاع از حق خود ننماید، خصوصاً وقتی که مانعی در بین نباشد، قطعاً با سکوت خود، کمک یار ظالم خواهد بود.

در اینجا ممکن است مورد سؤال بعضی قرار گیرم که چه واداشت مطالبی که بین شما و برادران اهل تسنن در سی سال قبل مورد بحث قرار گرفته، الحال به نشر آن اقدام نموده اید؟

البته ایرادی است بجا؛ نظر به آنچه قبلاً عرض کردم که داعی طالب شهرت و خودنمایی نبوده و به آفات شهرت و خودنمایی کاملاً واقفم - چنانچه عملاً هم دیده اند - تاکنون زیاده از ۳۰ جلد کتاب در فنون مختلفه نوشته ام و ابداً به فکر تظاهر نبوده ام، ولی اخیراً جهاتی محرک داعی در طبع و چاپ این کتاب گردیده:

اولاً- در این ادوار اخیره مخصوصاً دوره ی فترت بیست ساله که دست و دهان ما را محکم بستند و دیگران را آزاد گذاردند، مجالس تبلیغات دینی مسدود و انواع مجامع ضدّ دین و مذهب مفتوح [بود] و به قول سخنگوی شیراز، سنگ را بستند و سنگ را گشودند، از اطراف، قلم های خیانتکار مفسدان و لسان بازیگران، بنای جولان را گذاردند. چون میدان را خالی دیدند هر چه خواستند گفتند و هر چه توانستند نوشتند؛ آری:

مهر درخشنده چو پنهان شود

شب پره بازیگر میدان شود

مخصوصاً در مصر (که یکی از مراکز علمی و شهرهای دانش اسلامی امروز به حساب آمده) متأسفانه ایادی مرموزی جدّاً به کار پرداختند نفیاً و اثباتاً،

خودنمایی‌ها نمودند و به وسیله نشر کتب و مقالات، امر را بر عوام و بی‌خبران مشتبه نموده و برادران موحد جعفری را در نظر برادران حنفی و مالکی و شافعی و حنبلی مشرک و کافر و غالی معرفی نمودند.

ولی بعضی از آنها که نمی‌توانم خود را راضی نمایم و آنها را جزء ایادی مرموز به حساب آوردم - چون اهل علم و قلم می‌باشند و داعی به تفاسیر و کتب و مجلات علمی آنها علاقه مند و مانوس می‌باشم - روی عادت، خلفاً عن سلف، بسیار مؤدب و در لفافه و گاهی از ادب خارج شده علنی و برملا کتاب‌هایی مشتمل بر تهمت‌های ناروا و دروغ‌های شاخدار، مانند «السنه والشيعه» نشر داده و نیش‌هایی به عالم تشیع زده و می‌زنند.

ولی برعکس، بعضی از آنها چنان لگه‌های تاریخی برای خود در تألیفات گذاردند که هرگز پاک نگردد و بعد از گذشت سال‌ها و قرن‌ها، دانشمندان بی‌طرف، آنها را مردمان مغمض یا بی‌اطلاع از وقایع تاریخی بشناسند.

غرض ورزی دکتر هیكل مصری

مانند دکتر محمدحسین هیكل، مؤلف کتاب حیات محمدصلی الله علیه و آله که غرض رانی یا بی‌اطلاعی خود را در نوشتن آن کتاب ظاهر نموده!

چون علی القاعده رسم است کسی که زندگانی فردی از رجال روحانی یا سیاسی را می‌نویسد باید از حین ولادت تا دم مرگ، تمام وقایع زندگانی او را ضبط نماید و الا اگر نقصانی در آن تاریخ باشد نویسنده را یا بی‌اطلاع و یا مغمض می‌خوانند و بزرگ‌ترین نقص برای مورخ آن است که در نوشتن تاریخ اعمال غرض نماید.

در تاریخ زندگانی رسول اکرم صلی الله علیه و آله، یک روز مهمی بوده و آن هیجدهم ذیحجه الحرام سال دهم هجری است که پیغمبر از سفر مکه (حجّه الوداع) برگشته و در صحرای بزرگی به نام غدیر خم - که منزلگاه نبوده - هفتاد هزار جمعیت حاج یا به عقیده بعضی از اکابر علمای عامه، مانند امام ثعلبی در تفسیر و سبط ابن جوزی در تذکره و دیگران، یکصد و بیست هزار جمعیت را در آن صحرا سه روز نگاه داشته، وقت ظهری بعد از نماز منبر رفته، خطبه ای خوانده، عهد و پیمانی با مردم بسته و امت را امر به بیعت با علی بن ابی طالب علیه السلام نموده و آن سه روز از روزهای مهم تاریخی زندگانی رسول الله بوده است.

نمی دانم چرا آقای دکتر هیکل در کتاب تاریخ زندگانی رسول اکرم صلی الله علیه و آله وقایع تاریخی آن روز بزرگ را ذکر ننموده یا به قول بعضی در چاپ اول نقل نموده و در چاپ دوم محو نموده!

اگر بگویند در تاریخ زندگانی رسول الله همچو روزی نبوده، قطعاً خلاف فرموده اند؛ برای آنکه علمای بزرگ سنی عموماً و کسانی که مراتب علمی آنها به مراتب از آقای دکتر هیکل بالاتر بوده، در کتب معتبره خود ثبت و ضبط نموده اند.

برای کشف حقیقت و پی بردن به اسناد حدیث غدیر، (این روز مهم تاریخی) از کتب اکابر علمای عامه مراجعه کنید به [مجلس هشتم] همین کتاب، تا بدانید چنین روزی وجود داشته و بسیار مهم هم بوده است. پس چرا ایشان ننوشته اند. قطعاً نمی توانم بگویم بی اطلاع از تاریخ بوده اند؛ زیرا کسی که به مقام استادی و وزارت فرهنگ می رسد، این اندازه بی اطلاع از تاریخ نخواهد بود؛ آن هم تاریخ اسلام. پس حتماً غرض ورزی گردیده و تحت تأثیر عادت قرار گرفتند و خیال نمودند با نوشتن ایشان یا امثال ایشان حق از میان می رود و حال آنکه ایشان

خود را ضایع نمودند و الا محال است حق از میان برود.

نیست خفاشک عدوی آفتاب

او عدوی خویش آمد در حجاب

هزار و سیصد سال متجاوز است که اموی ها و خوارج و نواصب و اتباع آنها خواستند این چراغ را خاموش کنند، نتوانستند، چگونه آقای هیکل و امثال آنها چنین قدرتی دارند. قطعاً جز فصاحت در دنیا و آخرت نتیجه ای نصیب آنها نخواهد گردید.

به قول امام شافعی (محمد بن ادريس) که گوید:

«تعجب است از حالات علی بن ابی طالب علیه السلام که دشمنان آن حضرت از روی بغض و کینه فضایل او را پنهان می دارند [و] دوستان او از راه تقيه و ترس از اعدای، حقایق را اظهار نمی دارند، مع ذلک تمام کتاب ها از دوست و دشمن پر است از فضایل و مناقب آن حضرت.»

پس معلوم می شود حق و حقیقت هیچ گاه زیر پرده نمی ماند؛ مانند آفتاب که اگر هم چند روزی زیر پرده ی ضخیم ابر بماند، عاقبت ظاهر خواهد گشت.

بدیهی است مورخ و نویسنده، هر کس و دارای هر عقیده که باشد، قلم که به دست گرفت باید بی طرفانه بنویسد و اگر خیلی بی طاقت و عصبانی و ناراضی از پیش آمد تاریخی می باشد، پاورقی بدهد و مخالفت خود را ظاهر کند - چنانچه بعضی نمودند - نه آنکه به کلی ترک نقل نموده و خود را مغرض معرفی کند.

واقعاً جای بسی تأسف است که جزئیات زندگانی آن حضرت، حتی امور داخلی خانوادگی را که اخلاقاً نباید بنویسد؛ مانند شوخی و مزاحی که با عایشه در بستر بیماری نموده، نوشته است، ولی یک چنین واقعه ی مهمی که در حضور هزاران نفر صورت وقوع یافته ترک نموده! نعوذ بالله من التعصب والعناد.

خلاصه، از این قبیل نویسندگان که تحت تأثیر عادت، قلم فرسایی کرده اند بسیار می باشند، ولی بعض از آنها تندتر رفته و قلم های شکسته ی خود را بر خلاف حق و حقیقت روی ورق پاره ها آورده و حقایق را مستور [کرده] و با اسلام و اهل بیت پیغمبر به جنگ برخاسته اند.

واقعاً جای بسی تأثر است افراد دانشمندی که به مقام استادی در جهات علمی و ادبی برسند بدون تفکر و از روی عادت کتاب هایی بنویسند و مطالبی در آن درج نمایند که به کلی خالی از حقیقت و صرف افترا [است] و هر بیننده ای را به تعجب آورد که چگونه مرد دانشمندی، سند بی اطلاعی یا غرض ورزی خود را در دسترس عموم قرار داده؟!

احمد امین مصری و فجر الاسلام

مانند احمد امین، نویسنده ی معروف مصری که دو کتاب از تألیفات او به نام فجر الاسلام و ضحی الاسلام به دست ما رسیده، با مقدمه ای که دکتر طه حسین بر آن نوشته و در آخر آن مقدمه صریحاً می گوید:

«بدون ترس و خوف می گویم که من و احمد امین با هم متحدیم تا حقایق را مجرّد نموده، در معرض عموم قرار دهیم!»

باید به آقای طه حسین گفت: اشتباه کرده و از تاریخ عبرت نگرفته اید که از هزار سال قبل تا به حال، برادران شما قوی تر از شماها اتحاد نمودند [ولی] نتوانستند نور ولایت را خاموش کنند؛ برای آنکه در قرآن می فرماید:

مطالبی که در این کتاب نوشته شده، هرگز از قلم یک عالم متدین سنی و مرد دانشمند مطلع منصفی جاری نمی گردد؛ زیرا از لابلای اوراق این کتاب، عین عقایدی که قرن ها خوارج و نواصب نوشته اند و تهمت هایی که به عالم تشیع زده اند ظاهر و هویدا می باشد و کاملاً بی اطلاعی از عقاید ملل یا غرض رانی نویسنده بارز و آشکار است.

ولی شنیده ام به واسطه ی جواب هایی که داده شده و فشارهایی که به مؤلف وارد آمده، در چاپ جدید بعض مطالب را حذف نموده اند. چون چاپ ثانوی را ندیده ام نمی توانم قضاوت در چگونگی آن بنمایم ولی همین قدر می دانم عقلاً و منطقاً بلکه دیناً حذف کردن تهمت ها، تنها مفید تام نیست، بلکه باید صریحاً بنویسند آنچه قبلاً نوشتیم خالی از حقیقت بوده است.

ثانیاً بر فرض صحت، در کتاب عربی حذف کردن، جبران خسارت هایی که از ترجمه فارسی آن اگر به بعض جوانان پارسی زبان بی خبر بی خرد وارد آمده، نمی نماید.

به همین دلیل ما ناچار شدیم برای بیداری آن دسته جوانانی که اگر تحت تأثیر کلمات فریبنده ی این قبیل نویسندگان بی مغز قرار گرفته اند، با نشر این کتاب کشف حقایق نماییم.

ص: ۸۵

خوشبختانه وقتی آن کتاب را مطالعه نمودم

که کتاب مقدس اصل الشیعه و اصولها تألیف آیت الله مجاهد، فخر الشیعه و ناصر الشریعه حضرت آقا شیخ محمد حسین آل کاشف الغطاء (۱)

دامت برکاته از نجف اشرف در جواب او منتشر شده بود.

الحق کتابی است بسیار عالی و متین و ساده و بر هر فرد شیعه لازم است یک جلد از آن کتاب را در منزل داشته باشد و به اهل بیت خود بیاموزد، تا به حقیقت مذهب خود آشنا شده، فریب بازیگران را نخورند.

خداوند متعال توفیق کامل عنایت فرماید به فاضل دانشمند معاصر، شاهزاده والا تبار علی رضا میرزا خسروانی که برای استفاده فارسی زبان ها به پارسی ترجمه نموده اند به نام ریشه های شیعه و پایه های آن.

علاوه بر احمد امین، نویسندگان دیگری در مصر و دمشق، چون محمد ثابت در الجوله فی ربوع شرق الادنی و عبد الله قصیمی در الصیراع بین الاسلام والوثنیة و محمد کُردعلی در اقوالنا و افعالنا و محمد سید گیلانی در شریف رضی و شیخ محمد خضری در محاضرات تاریخ الامم الاسلامیه و موسی جار الله در الوشیعه فی

ص: ۸۶

۱- مرحوم آیت الله کاشف الغطاء از مفاخر و اکابر علمای شیعه و از مراجع تقلید ساکن نجف اشرف بودند. در تابستان گذشته، جهت تغییر آب و هوا به کرد در خاک ایران آمدند، متأسفانه صبح دوشنبه هیجدهم ذی القعدة الحرام ۱۳۷۳ بعد از ادای نماز صبح به سکت قلبی، دار فانی را وداع گفته، جامعه ی مسلمین بالخصوص شیعیان، از این ضایعه اسفناک متألم و متأثر گردیدند. جنازه ی آن مرحوم قدس سره با تشییع عمومی ملی و احترامات دولتی ایران و عراق، به نجف اشرف حمل [و] در مقبره ی مخصوصی در وادی السلام دفن گردید. (مؤلف)

نقد عقاید الشیعۀ و دکتر طه حسین در العثمان و دیگران به نوشتن کتاب‌ها و مقالات و مجلات و جرائد، قلوب شیعیان را جریحه دار و به تهمت‌های بسیار و اهانت‌های بی‌شمار، بین برادران مسلمان (سنّی و شیعه) کدورت‌ها ایجاد می‌نمایند.

عجبا! عدّه‌ای از فضلای ایرانی هم، دانسته یا ندانسته، یعنی به ضررهای آن واقف بوده یا نبوده، این قبیل کتب را به پارسی ترجمه نموده و در دسترس جوانان ظاهر مسلمان بی‌خبر از مبادی اسلام و تشیع قرار داده و آنها را به مبانی عالیّه دین و مذهب مشکوک نموده‌اند.

این کتاب ما برای مصر و مصری‌ها و احمد امین و امثال آنها آماده نشده؛ چه آنکه آنها دیده‌ی انصاف را بسته و عینک بدبینی زده و با نظر تعصّب و عناد، حقایق را می‌نگرند.

خداوند متعال در آیه‌ی ۸۲ سوره ۱۷ (بنی اسرائیل) می‌فرماید:

(وَنُنزِلُ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَرَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ وَلَا يَزِيدُ الظَّالِمِينَ إِلَّا خَسَارًا). (۱)

«و ما آنچه از قرآن فرستیم، شفای دل و رحمت الهی برای اهل ایمان است، و لکن ظالمان را به جز زیان چیزی نخواهد افزود».

پس نشر این کتاب برای بیداری جوانان نارس و برادران بی‌خبر پارسی زبان می‌باشد که فریب فریبندگان را می‌خورند؛ چه آنکه دستگاه‌هایی در همین تهران به کار افتاده که گردانندگان آنها به صورت شیعه، ولی در پس پرده، به عقیده‌ی

ص: ۸۷

وهابی ها و نواصب و بقایای خوارج و طرفداران اموی ها می باشند که علاوه بر نشریات فاسده، با نطق و گفتارهای فریبنده به نام طرفداری از اتحاد اسلام، جوانان بی خبر را منحرف و متزلزل می نمایند.

(یکی از آن نشریات، مرتب برای داعی می آمد. چون هر کجا سراب را آب و مطالب را وارو[نه] نشان می دادند، داعی در جواب بر می آمدم و آنها ناچار می شدند جواب را در نشریه خود منتشر کنند. چون این عمل بر خلاف میل و رویه و عقیده آنها بود. بعدها از آن نشریات برایم داعی نفرستادند، تا از جواب های داعی مصون بمانند و رویه ی خود را که اشتباه کاری بر بی خبران باشد، عملی نمایند).

از این رو لازم است آن جوانان بی خبر، با کمال بی طرفی، با دیده ی انصاف [و] بدون تعصب و عناد، این کتاب را دقیقانه مطالعه نمایند، تا بدانند آن قبیل اشخاص در خارج و داخل، تنها قاضی رفته، اباطیلی به نام حق انتشار دادند و بفهمند که آنها ایادی مرموزی هستند که برای از هم پاشیدن اساس قومیت و ملیت ما فعالیت هایی می نمایند، بلکه بی دینانی هستند مستقیم یا غیرمستقیم، دست نشانده بیگانگان و مرتبط با دستگاههای جاسوسی آنها که به قول امروزی ها، افراد حساس ستون پنجم بیگانگان اند که وظیفه آنها در این مملکت، تولید نفاق و اختلاف در بین جوانان شریف و ملت نجیب ایرانی می باشد.

این قبیل اشخاص در لباس های مختلف مشغول انجام وظیفه اند. حتی در لباس مقدس روحانیت (که بحمدالله ملت به خوبی آنها را می شناسند)؛ مانند گرگی که به جلد میش رفته یا دزدی که عمامه به سر گذارده، برای ربودن گوهر

گرانبهای ایمان مردم خودنمایی می کنند.

چنانچه در نیم قرن اخیر بسیاری با این لباس مقدّس، به نام طرفداری از اتحاد اسلام، تیشه بر ریشه اسلام و تشیع می زدند و مرام نواصب و خوارج را به صورت دلسوزی دین در جامعه نشر داده، گاهی انکار رجعت و معراج رسول الله و شفاعت و عزاداری و زیارت قبور اولیاء الله و اهل بیت عترت و طهارت پیغمبر صلی الله علیه و آله نموده و اهانت به مقامات مقدّسه روحانیت و اهل علم و دانش را حیاً و میتاً، مدار کار خود قرار داده اند.

مردوخ کردستانی و ندای اتحاد و ترهات آن

مانند شیخ مردوخ (مردود) کردستانی ظاهر سنّی و بی خبر از کتاب و سنّت که به نشر کتاب های چندی ظاهراً به نام طرفداری اسلام - و در معنی به طرفداری خوارج و نواصب و اموی ها - نیش های خود را زده و تخم تفرقه و نفاق را بین مسلمانان پاشیده و باطن کثیف و عقیده ی سخیف خود را ظاهر نموده.

در دوره حکومت قبل، از طرف سلطان وقت، از شعاع عملیات او جلوگیری شده، [ولی] بعد از شهریور ۱۳۲۰ که بیگانگان، این مملکت اسلامی شیعه را بدون حق اشغال نمودند، پر و بال بازیگرها باز شد [و] جدّاً نشریات خود را به نفع آنها عملی نمودند؛ از جمله نشریات او کتاب ندای اتحاد است - که بر عکس نهند نام زنگی کافور - که از نشر این کتاب، نه فقط جامعه ی شیعیان را عصبانی و متألّم نموده، بلکه اکابر علمای اهل تسنّن را متأثّر و به نشر مقالات در مجلات، او را از خود طرد نمودند؛ زیرا در این کتاب، اهانتها و جسارت های بالاتر از آنچه بعضی از مصری ها نسبت به مقام مقدّس امیرالمؤمنین علی علیه السّلام نمودند، به زیر قلم شکسته

خود در آورده و عقاید خوارج و نواصب و اموی ها را تجدید نموده. نه همان معرفت به مقام مقدّس آن حضرت به وسیله ی کتاب و سنت و اخبار نداشته، بلکه ثابت است دشمن سرسخت آن حضرت و طرفدار جدّی اموی ها بوده.

در اول آن کتاب، با کلمات عوام فریبانه مانند آدم دلسوزی بی طرف، دم از اتحاد و یگانگی مسلمین می زند [و] فریقین (شیعه و سنی) را نصیحت و به رهبری خود، دعوت به

ترک عقیده ی تشیع و تسنن می نماید. وقتی آدمی دقیقانه کتاب را مطالعه می نماید، می فهمد که هدف و مقصود و دعوتش به نواصب و اموی ها و پیروی از نیت ناپاک مولای او معاویه بن ابی سفیان می باشد، غافل از شعر شاعر عرب که گوید:

ومن یکن الغراب له دلیلاً

یمرّ به علی جیف الکلاب

«هر کس را که کلاغ دلیل و راهنمای او باشد، می برد او را بر سر سگ های مرده.»

خدا زان خرّقه بیزار است صد بار

که صد بت باشدش در آستینی

دیگری گوید:

إذا کان الغراب دلیل قوم

سیهدیهم سبیل الهالکین

«زمانی که کلاغ دلیل و راهنمای قومی باشد، زود است آنها را هدایت نماید به راه هلاکت و نیستی.»

در کتابش دم از اتحاد می زند، در حالی که به نیش قلم شکسته ی خود تخم نفاق پاشیده و به دستور اربابان و با عقیده ی ثابت خود، مولانا امیرالمؤمنین را در جمیع مراحل، مقصّر و معاویه علیه الهاویه را تبرئه و بامنتهی درجه جسارت،

کلمات اهانت آمیز به ساحت قدس آن حضرت وارد نموده!

اولین روزی که کتاب های او را خواندم، فهمیدم که صاحب این نام محزّف، هرگز سنّی نمی باشد بلکه قطعاً اموی و از پیروان عقاید خوارج و نواصب می باشد که برای لکه دار نمودن برادران اهل تسنّن به این لباس در آمده. و یا بی دینی است که برای رسیدن به هدف و مقصد خود - که جاه و مقام و شهرت یا چیز دیگر باشد - مرتکب هر عمل زشت و قبیحی می شود؛ چنانچه اهالی کردستان، مخصوصاً علمای محترم آنها به خوبی شاهد حالات او بوده و هستند و از چهل سال قبل که به طرفداری سالار به جنگ این ملت بیچاره قیام نموده، عملیات او مورد توجه تمام اهالی غرب ایران، به خصوص مردمان محترم سنندج و کردستان می باشد.

عجب است که یک آدم فتنه جو، اینک طرفدار اتحاد اسلام گردیده و زیر پرده ی طرفداری اتحاد، عقاید مشثوم خود را ظاهر نموده و به شیعیان موخّید پاک و موالی با عظمت آنها از عترت طاهره تاخته و در خلال سطور کتاب، مولانا امیرالمؤمنین علیه السّلام را نالایق و سفاک و شیعیان را مشرک معرفی نموده است.

و الاّ هیچ سنّی به قول خودشان (چهار یاری) حاضر نمی گردد نسبت به ساحت قدس امیرالمؤمنین علیه السّلام - که خداوند آیه تطهیر [را] در شأن او فرستاده، چنانچه در [مجلس هشتم] همین کتاب مشروحاً ذکر شده و در آیه ی مباحله، آن بزرگوار را به منزله نفس رسول الله صلی الله علیه و آله معرفی نموده و از جمیع ارجاس و نقایص و خطایا پاک و پاکیزه و مبرّا فرموده - بتازد و خُرده گیری کند (چنانچه [در مجلس هفتم] همین کتاب مشروحاً در این باب بسط کلام داده شده است).

تا آنجا که در صفحه ۲۳ «ندای اتحاد»^(۱) در تحت تیترا «عمده مزالت و مزلات امیر» سیزده سهو و خطا و نقص به آن حضرت نسبت داده که تمام آنها افک و تهمت‌هایی است که از نشریات و جعلیات مولای او، معاویه علیه الهاویه و اسباب دست‌خوارج و نواصب و بقایای آنها بوده و می‌باشد.

گرچه این شیخ مردود، قابل اعتنا نبوده که نام او برده شود و خیلی هم متأثرم که نام محزّف او را اجباراً در این سطور آورده‌ام. بدیهی است هر کلمه از کتاب او جواب‌های واضح و منطقی دارد که این وجیزه‌ی مختصر، مجال نقل تمام آنها را نمی‌دهد ولی ناچارم برای بیداری و روشن شدن بعضی از جوانان فریب‌خورده‌ی خواب‌رفته، به بعضی از جهات آن فقط اشاره نمایم:

در صفحه ۳ کتاب گوید: «در زمان حضرت رسول، اسمی از شیعه یا سنی مذکور نبوده است.»

راجع به سنی شاید آن‌طور باشد که نوشته، ولی راجع به شیعه غلط‌رفته، خوب است خوانندگان محترم برای پی‌بردن به غلط‌کاری‌های او مراجعه نمایند به [مجلس

دوم] همین کتاب تا روشن شوند که شیخ مردود تا چه اندازه، مانند مولایش معاویه، کذاب و دروغ‌پرداز بوده است.

ایضاً در همان صفحه می‌گوید:

«و مؤسس اساس تشیع ابن سبأ یهودی بوده.» جواب ترّهات و یاوه‌گویی‌های او در [مجلس دوم و سوم] همین کتاب داده شده است.

ص: ۹۲

و در صفحه ۵ گوید:

«در قرن دهم هجری، دوره سلطنت شاه اسماعیل، مذهب تشیع در ایران رسمیت پیدا نمود.» جوابش [در مجلس دوم] داده شده.

و نیز در همان صفحه گوید: «ابوبکر اسن و اورع و الیق به مقام خلافت بوده، به این جهت مهاجر و انصار با نهایت رغبت با او بیعت کردند.»

اولاً: جواب اسن بودن ابی بکر در [مجلس هفتم] و [مجلس دهم] داده شده است.

ثانیاً: جواب اورع و الیق بودن ابی بکر را در [مجلس نهم] مطالعه خواهید فرمود.

و در صفحه ۶ گوید: «دلیلی بر خلافت امیرموجود نبوده.» برای روشن شدن دلیل و نص مراجعه شود به [مجلس پنجم]، تا حقیقت واضح گردد.

و در همان صفحه منع نمودن عمر، پیغمبر صلی الله علیه و آله را از وصیت و مانع شدن از آوردن قلم و کاغذ، جهت اجرای امر وصیت را اعتراف نموده، ولی در مقابل، تأویلات بارده می نماید.

برای پی بردن به اصل حقیقت، لازم است مراجعه شود به [مجلس هشتم] همین کتاب. در صفحه ۷، حدیث با عظمت غدیر را به عنوان دلیل برخلافت و امامت انکار نموده و مطلب را بسیار ساده و کوچک جلوه می دهد. بسیار لازم است خوانندگان محترم مراجعه کنند به [مجلس هشتم] همین کتاب، تا عظمت مطلب را واضح و آشکار مشاهده نمایند و لعن بر کذاب و دروغگو بنمایند.

در صفحه ۸ گوید:

«چون ابوبکر مونس و یار غار پیغمبر صلی الله علیه و آله بوده و در مرض موت به امر آن حضرت نماز را با ائمت خوانده، تمام ائمت بالاتفاق با میل و رغبت تمام با او

اولاً: توقف و مصاحبت چند روزه برای ابی بکر ممکن است افتخاری باشد - چه آنکه هر جاهلی در مصاحبت عالم افتخاری دارد - ، ولی چنین مسافرت و مصاحبت، هرگز دلیل بر ثبوت خلافت نخواهد بود. علاوه بر آنکه جواب آیه غار و استشهاد به آن را در [مجلس پنجم] داده ایم.

نماز خواندن ابی بکر با امت - به فرض ثبوت - دلیل حق تقدم در امر خلافت نخواهد بود.

ثانیاً: نیابت نماز ابی بکر از رسول اکرم صلی الله علیه و آله به طور قطع ثابت نیست [و] بر فرض ثبوت، دلیل بر حقانیت و حق تقدم بر خلیفه منصوص (ابوالفضائل) نخواهد بود.

چه خوب است برای تقریب اذهان مثلی آوریم. اگر پادشاهی که ولیعهد ثابت دارد، هرگاه در بسیاری از کارها از قبیل افتتاح امکنه یا استقبال ها یا شرکت در جشن ها و غیره، فردی از بستگان را به عنوان نماینده خود بفرستد، آیا پس از مرگ پادشاه، آن نماینده می تواند با عده ای طرفدار دعوی نیابت سلطنت نموده و ولیعهد ثابت را از کار بر کنار و خود را سلطان بخواند، به دلیل آنکه روزی به نمایندگی پادشاه در فلان امر یا جشن و یا استقبال شرکت نموده و یا در مسافرت چند روزه ای با پادشاه بوده است؟ قطعاً جواب عند العقلاء منفی می باشد.

مثل دیگری نزدیک تر به مطلب عرض کنم که اگر فقیه و مجتهدی بیمار گردد و فردی از اصحاب خود را به نیابت بفرستد و نماز جماعت را با مردم به جای آورد، آیا پس از وفات آن مجتهد و فقیه، آن نایب نماز جماعت به استمساک

نیابت نماز، می تواند خود را جانشین آن فقیه مجتهد معرفی نموده، بگوید مسلمین مجبورند از من تقلید نمایند و اگر تمرد نمایند از ربه ی اسلام خارج اند؟!

و اگر جماعتی مخالفت نمایند - و بگویند چون ولیعهد موجود است و این مقامی است که احاطه ی علمی بر ظاهر و باطن شرع و شریعت در آن لازم است، علاوه بر واجد بودن جمیع صفات حمیده و اخلاق پسندیده، فقط به محض چند رکعتی نماز نیابت خواندن یا چند روز در مسافرت رفیق راه مجتهد بودن، ایجاد فقاہت نمی نماید - آتش بر در خانه آنها بپرند، با فحش و بد و اهانت، آنها را بکشند و بیاورند و مجبور نمایند که تسلیم گردند به جانشینی مجتهد و فقیه و اگر قبول ننمایند، مشرک و کافر و رافضی خواهند بود!

آقایان عاقلانه قضاوت نمایند. آیا جانشینی فقیه و مجتهد، علم و دانش و احاطه استدلالی بر احکام و قواعد دین نمی خواهد؟ آیا به محض نیابت نماز جماعت، فقاہت برای یک مسئله گو، هر اندازه هم آدم خوبی باشد، ثابت می گردد، [به گونه ای] که مردم وظیفه دار باشند تقلید از او بنمایند؟!

همچنین است موضوع نماز خواندن ابی بکر با اّمت، بر فرض ثبوت، دلیل بر اثبات خلافت و امامت مسلمین نخواهد بود؛ چه آنکه ثبوت خلافت، علاوه بر نصّ جلی، عصمت و اعلمیت و افضلیت من جمیع الجهات می خواهد.

منصفانه قضاوت کنید

آیا چند شبی در مسافرت با پیغمبر بودن، یا چند رکعتی نماز با اّمت خواندن - شما را به خدا قسم انصاف دهید - برابری می کند با آن همه نصوص جلیه و

خفيه و فضایل و کمالات، از قبیل حدیث الدار و احادیث بسیار دیگر؛ مانند: حدیث المنزله و حدیث المدینه و حدیث المواخاه و حدیث الغدیر و آیات الولایه و مباحله [و] بالاخره نزول سیصد آیه - بنابر روایات اکابر علمای عامه که هر یک علی حده در متن کتاب مندرج است - در شأن مولانا امام المتقین، امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام.

آیا آن کسی که بالفرض چند رکعتی نماز جماعت با مردم خوانده، اولی به مقام خلافت است، یا آن کسی که رسول اکرم صلی الله علیه و آله او را لایق مقام خلافت دیده و رسماً او را خلیفه ی خود قرار داده - نه نیابت به نماز جماعت - و صریحاً با بیان «أنت منی بمنزله هارون من موسی» جمیع منازل هارونی را به استثنای مقام نبوت برای آن حضرت ثابت نمود که از جمله همان مقام خلافت رسول الله می باشد، چنانچه [در مجلس چهارم] همین کتاب مفصلاً شرح دادم؛ فاعتبروا یا اولی الابصار.

ثالثاً: جواب از اجماع و تبعیت تمام امت را [در مجلس هفتم] مطالعه نمایید، تا به معنای اجماع و تبعیت تمام امت پی برید.

رابعاً: جواب کذب و دروغ شاخدار او را که نوشته، تمام امت به میل و رغبت بیعت نمودند، [در مجلس هفتم] مطالعه نمایید، تا کذاب [و] مفتری بازیگر را بشناسید.

در صفحه ۹ نوشته است:

«علی و فاطمه علیهما السلام در موضوع فدک به حکم ابی بکر قانع و متقاعد شدند.»

برای پی بردن به اصل و حقیقت مطلب، مراجعه نمایید به [مجلس هشتم] همین کتاب، تا روشن و بیدار شوید.

و نیز در همان صفحه اشاره به حدیث خلت در فضیلت ابی بکر می کند که

پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: اگر من غیر از خدا بنا بود خلیلی برای خود بگیرم، ابوبکر را خلیل خود قرار می دادم.

این شیخ مردود، اگر اهل فضل و کمال و تحقیق بود، اول مراجعه می نمود به کتب ارباب جرح و تعدیل از اکابر علمای اهل تسنن، آن گاه استشهاد به حدیثی می نمود که لااقل در نزد خود آنها مردود نباشد و این حدیث نزد محققین اکابر علمای عامه از جمله ی مجعولات و کذب محض است، چنانچه علامه ذهبی در میزان الاعتدال(۱)

ذیل ترجمه حال عمار بن هارون و قزعه بن سوید گوید: این حدیث، جعل و کذب محض است.

بکریون از این قبیل احادیث در فضیلت ابی بکر بسیار جعل نمودند که در کتب اکابر علمای سنت ثبت است.

در صفحه ۱۰ گوید: «اگر علی ذی حق در امر خلافت بود، چرا قیام نکرد حق خود را بگیرد.»

جوابش را در [مجلس نهم] مطالعه نمایید.

در صفحه ۱۳ گوید: «علمای بصیر شیعه اقرار به همدردی ما دارند. اگر این شیخ حقه باز، کذاب نبود، حق بود برای وضوح مطلب به اسامی آن علماء و محل اقرارشان اشاره می نمود، چنانچه ما در متن کتاب، ضمن گفتارمان در تمام

ص: ۹۷

۱- میزان الاعتدال، ذهبی، ۵/۴۷۲، ترجمه شماره ۶۹۰۰، شرح حال قزعه بن سوید. ذهبی می نویسد: «قال البخاری: لیس بذاك القوی؛ ... وقال أحمد: مضطرب الحدیث؛ ... وقال النسائی: ضعیف». سپس این حدیث را از او نقل می کند: «وله حدیث منکر عن ابن ابي ملیکه عن ابن عباس، مرفوعاً: لو كنت متخذاً خلیلاً لأتخذت أبا بکر خلیلاً».

ده شب، به اقوال دهها [تن] از اکابر علمای اهل تسنن با تعیین محل و نشانی و کتاب آنها متعرض گردیده ایم که به نظر قارئین محترم می رسد.»

از صفحه ۱۸ تا صفحه ۲۰ به طرفداری از معاویه، دلایل مضحکی اقامه می کند که معاویه را تبرئه و علی علیه السلام را مقصر نشان دهد، و آن بیانات تماماً دلایل محکمی است که این مردود، اموی و ناصبی و از هواخواهان جدی معاویه، بلکه تمام بنی امیه - حشره الله معهم - می باشد.

تا آنجا که در آخر صفحه ۱۸ بعد از نقل وقایع صفین و تعیین حکمین گوید:

«تابعین امیر، دیدند که اظهارات معاویه سراسر مبنی بر تقاضای عدل و داد خواهی است و اظهارات امیر همه از روی لجاج و عناد و خودخواهی می باشد.»

در صفحه ۲۱ انکار می نماید اهانت به علی علیه السلام را که به زور و جبر، آن حضرت را کشیدند و برای بیعت به مسجد بردند و نیز صدمات به بی بی فاطمه علیها السلام و سقط جنین او را و جوابش در [مجلس هفتم] موجود است [که] بعد از مطالعه، حقیقت آشکار می شود.

در صفحه ۲۲ توسل به ائمه از عترت طاهره را شرک و کفر و بت پرستی می داند. جوابش [در مجلس سوم] داده شده.

در صفحه ۲۳ گوید: «خداوند عالم، رسول خدا را به لعنت مأمور نفرموده.»

مثل اینکه این مرد مرموز، با قرآن مجید هم بیگانه بوده و این همه آیات لعن را در قرآن ندیده که صریحاً اقوامی را مورد لعن قرار داده، علاوه بر اخباری که در همین کتاب نقل گردیده که گروهی از امت را ملعون خوانده.

برای روشن شدن مطلب و پی بردن به حال این مرد خیال مکار به [مجلس

ششم] مراجعه نمایید، تا حقیقت مطلب را به دست آورید.

گویا این مردک آیه ۶۰ سوره ۱۷ (بنی اسرائیل) را ندیده که بنی امیه را با کمال صراحت لعنت کرده شده نامیده که می فرماید:

(وَالشَّجَرَةَ الْمَلْعُونَةَ فِي الْقُرْآنِ ...) (۱) که مراد از درخت لعنت کرده شده در قرآن، بنی امیه هستند، چنانچه امام فخر رازی (۲) هم در تفسیر خود نقل نموده است.

و نیز در آیه ۵۷ سوره ۳۳ (احزاب) فرماید:

(إِنَّ الَّذِينَ يُؤْذُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَأَعَدَّ لَهُمْ عَذَابًا مُهِينًا) (۳).

«آنان که خدا و رسول را - به عصیان و مخالفت - آزار و اذیت می کنند خدا آنها را در دنیا و آخرت لعن کرده - و از رحمت خود دور فرموده - و برای آنان عذابی با ذلت و خواری مهیا ساخته است».

آن گاه در اخبار بسیاری رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرماید:

«کسی که علی و فاطمه را اذیت نماید مرا اذیت نموده و کسی که مرا اذیت کند خدا را اذیت نموده، کسی که آنها را اذیت نماید لعنت خدا بر او باد و خداوند او را به رو در آتش افکند».

علاوه بر صراحت در اخبار به این توضیحی که آن حضرت داده، اذیت کنندگان به علی و فاطمه علیهما السلام عملاً یا لساناً یا قلماً - مانند معاویه و اموی ها و

ص: ۹۹

۱- اسراء: ۶۰.

۲- تفسیر الکبیر، فخر رازی، ۲۰/۲۳۷، ذیل آیه ۶۱ سوره اسراء. فخر رازی می نویسد: «قال ابن عباس: الشجره بنو أمیه یعنی الحکم بن أبی العاص».

۳- احزاب: ۵۷.

اتباع آنها از خوارج و نواصب علیهم لعائن الله [و] چون کسروی و مردوخ مردود و امثال آنها - مشمول این آیه شریفه و ملعون خدا و پیغمبر می باشند.

برای کشف حقیقت و پی بردن به دلایل بیشتری بر لعن ملعون بن ملعون، معاویه بن ابی سفیان لازم است مراجعه نمایید به [مجلس نهم] تا روشن و بیدار شوید از خواب غفلت و دشمنان خدا و پیغمبر را بشناسید.

و نیز گوید: «بر فاسق عاصی لعن جایز نیست.» باز هم می گویم این مردک از قرآن مجید به کلی بیگانه می باشد و آیات لعن را درباره آنها ندیده و دقت نظر در حقایق دین نداشته است.

چه کنم که مقدمه نویسی، مجال شرح و بسط مفصّل را به ما نمی دهد و الاّ - با نقل آیات و اخبار و تحقیقات بلیغه، روی نویسندگان را سیاه می نمودم، ولی برای روشن شدن مطلب اشاره ای می نمایم که ما هم می دانیم هر فاسق و هر عاصی کافر نمی شود، ولی ملعون می شود؛ چه آنکه هر عاصی، ظالم و هر ظالم، ملعون می باشد؛ برای آنکه مسلم است که ظالمین بر سه طبقه می باشند: طبقه اوّل: کفار و مشرکین اند که ظلم به خدا نموده و شریک برای ذات اقدس او جلّ و علا قرار دادند - به موضوع شرک و مشرکین در [مجلس سوم] همین کتاب اشاره شده.

طبقه ی دوم: ظالمین به نفس اند که معصیت هایی می نمایند، ولی متعدّی به غیر نمی باشند.

طبقه ی سیم: معصیت کارانی هستند که به جان و مال و ناموس مردم متعرّض اند ولو ظاهراً کافر نیستند، ولی ملعون اند، چه آنکه صریحاً در آیات

قرآنیه، آنها را ملعون خوانده اند که از جمله در آیه ۱۸ سوره ۱۱ (هود) می فرماید:

(أَلَا لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ) (۱).

«بدانید و آگاه باشید که لعنت خدا بر ستمکاران است.»

و در صفحه ۲۶ انکار وجود حضرت مهدی آل محمد علیه السلام را نموده و گوید:

«شیعیان گویند در کودکی در چاله ی آب سامره پنهان گردیده و بعد هم از همان سرداب بیرون می آید [و] دنیا را پر از عدل و داد می کند؟!»

این شیخ مردود خجالت نکشیده که چنین دروغ واضحی را نوشته و نتوانسته - و هرگز نخواهد توانست - کتابی را نشان دهد که در آنجا چنین خبری نقل شده باشد که حضرت مهدی در چاله ی آب پنهان است و از آنجا ظاهر می شود.

و حال آنکه ارباب خبر و تاریخ نوشته اند که بعد از وفات حضرت امام حسن عسکری علیه السلام خلیفه معتمد عباسی شنید که کودکی از اندرون بیرون آمد و جعفر (کذاب را) با خطاب «تأخر یا عم» از مقابل جنازه حضرت عسکری علیه السلام بر کنار [نمود] و خود بر آن بزرگوار نماز گزارد؛ فوری امر به احضار آن حضرت داد، وقتی رفتند، دیدند سرداب منزل را آب فرا گرفته و در آخر سرداب، حضرت مهدی مشغول نماز است. چون نتوانستند در آب بروند، به خلیفه خبر دادند، امر داد سقف سرداب را بر سر آن حضرت خراب نمایند. وقتی مشغول خراب کردن شدند. دیدند حضرت در سرداب نیست. فلذا معروف شد به سرداب

ص: ۱۰۱

غیبت؛ یعنی آن سرداب، محلّ غیبت آن حضرت گردید، نه آنکه در سرداب پنهان گردیده و از آنجا ظاهر شود.

بلکه اجماعی شیعه امامیه و اکابر علمای عامّه می باشد که زمان ظهور، آن حضرت از مکه معظمه جلوه گر می شود و عالم را پر از عدل و داد می کند.

عقیده به وجود حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف اختصاص به شیعه ندارد، بلکه در کتب فریقین ثبت است و جمهور شافعیه و دیگران از علمای اهل تسنن، به نزول حضرت عیسی علیه السّلام در آخر الزمان و در نماز اقتدا نمودن به حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف را معترف اند.

برای وضوح مطلب و شناسایی کامل به حالات شیخ مردود، به صفحات آخر همین مقدمه و به [مجلس دهم] همین کتاب مراجعه شود.

طول عمر حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف خرق عادت است

و نیز در همان صفحه حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف را مورد تمسخر قرار داده گوید:

«امام هزار و دویست ساله قادر به حرکت نیست و کاری از او ساخته نخواهد بود!»

این شیخ به قدرت خدا عقیده ندارد و نمی داند که این قبیل امور از نوادر طبیعت و جزء خرق عادت است و خدای قادر توانا، بعض افراد را نادراً از میان بشر به این نوع عمرهای طویل - ردّاً بر ارباب ماده و طبیعت - انتخاب می نماید و قوای آنها را هم قویاً محفوظ می دارد، تا حجّت را بر دشمنان کوردل - چون مردوخ و امثال او - تمام فرماید و نمونه ی کامل و شاهد زنده بر این معنی از قرآن مجید، حضرت نوح - شیخ الانبیاء علی نبینا و آله و علیه السلام - می باشد که در آیه ۱۴ سوره ۲۹ (عنکبوت) صریحاً می فرماید:

ص: ۱۰۲

(وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَىٰ قَوْمِهِ فَلَبِثَ فِيهِمْ أَلْفَ سَنَةٍ إِلَّا خَمْسِينَ عَامًا) (۱).

«همانا به تحقیق ما نوح را به رسالت قومش فرستادیم. او نهصد و پنجاه سال میان مردم درنگ کرد - و خلق را دعوت به خداپرستی نمود».

آنچه به صراحت از آیه ی شریفه معلوم می آید، مدّت دعوت قبل از طوفان حضرت نوح، نهصد و پنجاه سال بوده و قطعاً چهل سال متجاوز داشت که مبعوث گردید و بعد از طوفان هم به نقل روایات چهار صد سال دیگر هم جهت تمشیت امور در امت زندگانی نمود - و جمعی هزار و نهصد و پنجاه سال عمر او را نوشتند -، چنانچه اکابر علمای عامه از قبیل طبری (۲)

و ثعلبی (۳)

و جار الله زمخشری (۴)

و امام فخر رازی (۵)

ذیل این آیه گویند این نوع اعمار، مافوق طبیعت و از عطایای الهی می باشد.

پس پیغمبر هزار و چهارصد ساله - یا هزار و نهصد ساله - چگونه از او کاری ساخته بوده. همان قسمی که پیغمبر هزار و چهار صد ساله - یا هزار و نهصد ساله - همه کاره بوده، از کوری چشم اموی ها و خوارج و نواصب و تابعین آنها - امثال احمد امین ها و مردوخ ها - امام هزار و دویست ساله هم، همه کار از او بر

ص: ۱۰۳

۱- عنکبوت: ۱۴.

۲- تفسیر طبری، ج ۲۰، ص ۱۶۵. (محقق)

۳- تفسیر ثعلبی، ج ۵، ص ۱۶۵. (محقق)

۴- تفسیر کشاف، ج ۳، ص ۲۰۰. (محقق)

۵- «قال بعض الأطباء العمر الانسانی لا یزید علی مائه وعشرین سنه والایه تدلّ علی خلاف قولهم... لا نزاع بیننا وینهم، لأنهم یقولون العمر الطبیعی لا یکون أكثر من مائه وعشرین سنه ونحن نقول: هذا العمر لیس طبعیاً بل هو عطاء إلهی...». تفسیر الکبیر، فخر رازی، ۲۵/۴۲، ذیل آیه ۱۴ سوره عنکبوت.

می آید؛ چه آنکه خدای قادر توانا قوای قویه ی او را نگهداری فرموده، تا روزی بیاید و انتقام از امثال احمد امین ها و مردوخ ها بگیرد.

بس است، بیش از این مجال مزاحمت نمی باشد و الا- اگر قلم را رها کنم، خیلی گفتمنی هاهست که در این مختصر وجیزه، مقتضی بیان نیست. این مقدار هم ناچار بودم و الا گفتار این شیخ قابل ذکر نیست و اثری در حقیقت اسلام و مذهب حق تشیع ندارد. چه خوش مناسب مقام سروده:

آب دریا کزو گهر زاید

به دهان سگی نیلاید

اگر ابن تیمیه و امثال آن با آن کز و فرّشان توانستند با نوشتن هزلیات، نور خدا را فراموش کنند، این شیخ مردود و امثال آن هم می توانند!

چقدر خوشوقت گردیدم وقتی در جراید و مجلات دینی نامه هایی دیدم از علمای بزرگ سنّی، مخصوصاً از اطراف کردستان که از این مرد بی باک، اظهار انزجار و تنفر نمودند و رسماً اعلام نمودند که مردوخ (مردود) سنّی نیست، بلکه خارجی و بیگانه پرست است.

از جمله دلایل بر بیگانه پرستی این مردک و صحت گفتار برادران بزرگ ما علمای اهل تسنن آنکه بعد از جنگ اول (۱۹۱۴ - ۱۹۱۸ میلادی) متفقین افرادی را وادار می نمودند

تا به نام اتحاد و اتفاق، به مقدّسین یکدیگر اهانت نمایند، تا شعله آتش نفاق مشتعل گردد که از جمله، همین مردک از خدا بی خبر بوده.

از این رو در صفحه آخر کتاب گوید: «در این هنگام که متفقین هم به ما دست دوستی و همدستی داده اند باید موقع را مغنم شمرد، سلاطین اسلام، فرمان وحدت و یگانگی را در ممالک خود به موقع اجرا گذارند؛ یعنی به

ص: ۱۰۴

طرفداری متفقین (کفار)، مسلمانان همگی با هم متحد گردند!

خلاصه این قبیل اشخاص، نمونه‌ی کامل خودخواهی و بیگانه‌پرستی هستند که می‌خواهند به نام اتحاد و وحدت کلمه، به مقدّسات دین و مذهب اهانت نموده و جسارت‌ها ورزیده، دل‌ها را لبریز خون گردانند و مسلمانان را مستعمره‌ی بیگانگان و همدست آنها قرار دهند.

اگر علمای روشنفکر جامع‌الازهر و سایر مراکز علمی برادران اهل تسنّن هم نسبت به کسانی که به مقام مقدّس امیرالمؤمنین علیه السلام اهانت نموده و جسارت‌ها ورزیده و آن بزرگوار را دروغگو و خطاکار و دنیاطلب و حریص به ریاست و حبّ جاه و خونریزی معرفی می‌نمایند و به جامعه با عظمت شیعه و پیروان اهل بیت طهارت و عترت پاک پیغمبر اهانت‌ها نموده و آنها را رافضی و مشرک و کافر و غالی می‌خوانند و می‌خواهند بین صد میلیون مسلمانان شیعه با سایر مسلمین جدایی بیندازند و زمینه را برای غلبه بیگانگان در عالم اسلامیت مهیا نمایند، علناً اظهار تنفّر نموده و بیزاری بجویند، مقدمه‌ی اتحاد مسلمین فراهم می‌گردد و امثال ما را به زحمت جواب‌ها و نشر کتاب‌ها و مقالات جوابیه وادار نمی‌کنند. و الاّ تا این جدایی برقرار است و بازیگران و ایادی مرموز در کارند و مذهب حق تشیع را حزب سیاسی به عوام معرفی می‌نمایند، حفره‌ی جدایی روز به روز عمیق‌تر و وسیع‌تر می‌گردد و پیوسته به نشر کتب و مقالات، عمق و وسعت این حفره زیادتر می‌شود.

نصاری در مسجد پیغمبر آزاد به ادای فریضه بودند، ولی شیعیان مسلمان در ادای فرایض و نوافل در مساجد مسلمین آزاد نیستند.

به سبب همین تحریکات و تزریقات بر غیر حقیقت است که عموم برادران اهل تسنن به جامعه شیعه، نظر کفر و الحاد می نمایند. زمانی که شیعیان موخید از راههای دور، جهت ادای فریضه ی واجب (حج) شد رحال نموده، به قبله گاه خود می روند، مورد حملات برادران اهل تسنن قرار می گیرند و در هر کوی و برزن و خیابان و بیابان، حجازی ها (سعودی ها)، مصری ها و بالاخره تمام سنی ها - که این قبیل افراد ملئیس به لباس اهل علم و نویسندگان مبغض مغرض، امر را بر آنها مشتبه نموده اند - به مسلمانان پاک موحد شیعه مذهب و پیروان عترت و اهل بیت طهارت با نظر کینه و عداوت می نگرند و آنها را مشرک می خوانند و پیوسته به آنها می گویند: انتم مشرکون!

واقعاً جای بسی تأسف است مسلمین صدر اسلام، زمانی که بلاد کفر را فتح می کردند، به تمام کفار در عقاید و عمل در دین خود آزادی می دادند و آنها را مجبور به پیروی از طریقه اسلام نمی نمودند، بلکه حاضر به اهانت آنها هم نمی شدند.

حتی علماء و مورخین در وقعه ی مباحله نوشته اند وقتی نصارای نجران برای مناظره وارد مسجد پیغمبر صلی الله علیه و آله شدند، موقع نماز و عبادتشان رسید، به گوشه ی مسجد رفته، مشغول عبادت خود شدند. عده ای از مسلمانان جامد جاهل آن زمان - مانند جهال زمان ما - خواستند از عمل آنها جلوگیری و ممانعت نمایند، رسول اکرم صلی الله علیه و آله مانع عمل آنها گردیده فرمود: بگذارید آزادانه عبادت خود را به جای آورند. از این رو در حضور پیغمبر صلی الله علیه و آله و اصحاب آن حضرت در مسجد بزرگ اسلام، نماز نصرانیت و عبادت مسیحیت گزاردند.

رسول اکرم صلی الله علیه و آله با این عمل - موافقت و مهربانی - خواست به اهل عالم،

معنای آزادی را بفهماند که دین مقدّس اسلام دین جبر و اکراه نیست، بلکه دین دلیل و برهان و منطق است، ولی متأسفانه امروز بر خلاف نصّ صریح قرآن مجید که در آیه ۹۴ سوره ۴ (نساء) می فرماید:

(وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ أَلْقَى إِلَيْكُمُ السَّلَامَ لَسْتَ مُؤْمِنًا). (۱)

«به آن کس که اظهار اسلام کند، نسبت کفر ندهید و به آنها نگویید شما مؤمن نیستید.»

تا مال و جانش را بر خود حلال کنید و بر خلاف سیره خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله - حتی خلفای خودشان - برادران اهل تسنّن به اغوای بعضی علمای جامد متعصّب خود با مسلمانان، رفتار کفر و بغضاء می نمایند.

زیرا هر فردی از مسلمانان حنفی، مالکی، حنبلی، شافعی و زیدی، با همه اختلافاتی که در اصول و فروع با هم دارند، در معابد عمومی مسلمانان آزادی عمل دارند و مزاحمتی برای آنها نمی تراشند، مگر شیعیان جعفری که به جرم پیروی از عترت و اهل بیت پیغمبر صلی الله علیه و آله - حسب الامر آن حضرت که در متن کتاب ثابت نمودیم - مکه معظّمه و مدینه منوره (همان جایی که یهود و نصاری در اظهار عقیده و عمل به دین خود آزاد بودند) با تازیانه و چوب خیزران آنها را می زنند که چرا - به حکم قرآن مجید - سجده بر خاک پاک می نمایند و یا قبر رسول خدا صلی الله علیه و آله و محبوب خدا و رسول خدا صلی الله علیه و آله و اهل بیت آن حضرت را می بوسند و سلام بر آنها می نمایند!

ص: ۱۰۷

در حالتی که خودم در بغداد و معظّم دیدم سنّی های از دور آمده قبر شیخ عبدالقادر و ابوحنیفه را می بوسیدند و توسّل به آنها می جستند و احدی آنها را منع نمی کرد. در مدینه منوره در پیش روی قبر مبارک رسول الله صلی الله علیه و آله کاشی های دیوار را به عنوان محلّ نزول جبرئیل می بوسیدند، احدی از شرطه های حرم ممانعت نمی کند، ولی شیعیان که می خواهند ضریح رسول الله صلی الله علیه و آله را ببوسند، آنها را می زنند و زجرشان می نمایند و مشرکشان می خوانند!

این فشار و سختی ها فقط برای شیعیان موحد پاک و پیروان عترت و اهل بیت طهارت رسول الله صلی الله علیه و آله می باشد و حال آنکه صریحاً در قرآن مجید می فرماید: (لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ) کار دین به اجبار و اکراه نیست.

تقریباً هزار و سیصد سال است که این آقایان بی فکر، در پی چنین عملیاتی رفته، ولی با تجربیات بسیار، به اشتباه بزرگ خود پی نبرده و متنبه نگردیده اند که به ضرب تازیانه و چوب خیزران و فحش و ناسزا و تهمت، بلکه قتل و کشتن، هیچ مؤمن موحدی، دست از عقیده ی ثابت خود بر نمی دارد.

فلذا رسول اکرم خاتم الأنبياء صلی الله علیه و آله آن قائل عظیم الشأن الهی دستور فرموده که حتی به کفار هم فشار و سخت گیری ننمایید، بلکه با ملاطفت و مهربانی و روح و ریحان با آنها رفتار نمایید، تا در اثر دیدن برهان و منطق، دل های آنها نرم گردد و به شما نزدیک شوند.

به حسن خلق توان کرد صید اهل نظر

به دام و دانه نگیرند مرغ دانا را

بدیهی است از این نوع عملیات و سختگیری ها، جز تأثیر خاطر نتیجه ای حاصل نگردد، بلکه قطعاً از این عملیات، در دل های شیعیان بیشتر رنجیدگی و

گرفتگی ایجاد و جدایی حاصل گردد.

از قدیم گفته اند: «محبت، محبت آورد»، ولی وقتی محبت نباشد قطعاً تکدر بار می آید.

اگر علمای بزرگ جامع الأزهر، جلو بعض نویسندگان مفسد را نگیرند و از عملیات و مقالات آنها بیزاری نجویند - چنانچه علمای سنی ایرانی از مردوخ (مردود) کردستانی بیزاری جستند -، شیعیان ناچارند به مقتضای مثل معروف «جواب ناخدا با ناخدا توپ است در دریا» برای دفاع از حقوق حقّه ی ثابت خود، جواب تهمت ها و اکاذیب و لاطائلات آنها را بدهند.

خوشبختانه شنیده می شود چندی است جمعی از فضلاء و دانشمندان پاکدل منصف بی غرض از مذاهب مختلفه ی اسلامی (حنفی، مالکی، شافعی، حنبلی، جعفری، زیدی و غیره) تشکیل مجمعی داده اند به نام «دار التقرب بین المذاهب الاسلامیه» و هدف آنها شناساندن حقایق مذاهب است به یکدیگر و مجله های ماهانه ای نشر می دهند به نام «رساله الإسلام» که نویسندگان مذاهب مختلفه، معانی مذهب خود را به وسیله مقالات در آن مجله نشر می دهند. امید است این جمعیت موفق گردند تا هدف و مقصد خود را عملی نمایند.

ما کمک و مساعدتی از دار التقرب انتظار نداریم، مگر آنکه حقیقت عقاید ما جعفری ها را طبق کتب مؤلفه علمای شیعه، به برادران سنی حنفی و مالکی و حنبلی و شافعی برسانند، تا به نظر شرک و کفر و کینه و عداوت به جعفری ها ننگرند.

اگر دار التقرب بتواند آزادی نشر کتب را عملی نماید که شیعیان جعفری

تحت قیادت علمای بزرگ، کتب مؤلفه‌ی عقاید حقّه جعفریه را در بلاد اسلامی اهل تسنن آزادانه منتشر نمایند - همچنانی که کتب علمای اهل تسنن در کتابخانه‌های شیعه آزاد [است] و در دسترس عموم قرار دارد - به مرور، تمام گفت و گوها از میان می‌رود و حقیقت و اتحاد جای آنها را خواهد گرفت.

بنابر آنچه می‌شنویم و در «رساله‌الاسلام» گاهی می‌خوانیم، بیش از انتظار ما قدم‌های بلندی برای تقریب و تألیف قلوب برداشته شده است.

چنانچه فاضل دانشمند، آقای محمد تقی قمی، عضو شیعه جعفری دارالتقریب نقل می‌نمودند، از زمان تأسیس دارالتقریب و جدیت‌های فوق‌العاده‌ی اعضای دانشمند بی‌غرض آن، کتابی به وضع گذشته چاپ نگردیده، ما هم پیوسته دعا می‌کنیم و از خداوند متعال خواهانیم که این جمعیت را از گزند اشرار و ایادی مرموز محفوظ بدارد.

در همان موقع به جناب آقای قمی عرض کردم باورم نمی‌آید اشخاصی که خبث طینت دارند یا بازیگر دست بیگانگان اند، بتوانند از اعمال خود دست بردارند، چه آنکه مثلی است معروف که می‌گوید: توبه گرگ مرگ است. یا: اصل بد نیکو نگردد، چون که بنیادش بد است.

جناب ایشان اطمینان دادند که دکتر احمد امین در دستگاه دارالتقریب متقبل گردیدند که دیگر قلمی به نحو گذشته برخلاف حق و حقیقت به کار نبرند، ما هم با اطمینان و حفظ مقام آقای قمی سکوت اختیار نموده، به انتظار آینده ماندیم، ولی طولی نکشید که پیش‌بینی ما عملی شد.

متأسفانه باز هم از همان دکتر احمد امین مصری معروف صاحب کتاب فجر

الاسلام که در حضور حضرت آیت الله مجاهد حاج شیخ محمد حسین آل کاشف الغطاء در مدرسه العلمیه نجف اشرف با عذر به اینکه چون از مصادر کتب شیعه حاضر نداشتم، این خطا رفته و نادم و مستغفرم و در جلد دوم به نام ضحی الاسلام جبران می نمایم. - چنانچه در مقدمه اصل الشیعه نگارش یافته - جنایت تازه ای به ظهور پیوست و کتابی به نام المهدی والمهدویه در ردّ وجود حضرت مهدی آل محمد امام دوازدهم ما شیعیان، عجل الله تعالی فرجه منتشر گردید که در سطر آخر مقدمه آن کتاب، با این عبارت ختم کلام نموده که و من الله نسأل ان یوفّقنا الی احقاق الحقّ وابطال الباطل!

معلوم شد که نظر ما صحیح بوده، این قبیل اشخاص از خود اراده ای ندارند، بلکه فطرتاً یا جهت تبعیت اوامر و دستورات موالی خود، وظیفه دارند که هر چند صباح یک مرتبه با قلم شکسته خود به جنگ مسلمین برخاسته و با سنگ تفرقه و جدایی، قلوب میلیون ها نفر از شیعیان موحد را جریحه دار نموده و خود را نزد اهل علم و دانش رسوا و مفتضح و در حضور صاحب شریعت حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله خجل و منفعل سازند که به جنگ عترت آن حضرت رفته اند.

و حال آنکه متجاوز از هزار سال است در اطراف وجود مقدّس حضرت ولی الله الاعظم، محمد بن الحسن مهدی آل محمد، عجل الله تعالی فرجه امثال احمد امین ها، بلکه بهتر و بالاتر از او، مانند ابن تیمیه و ابن حجر و امثال آنها ایجاد شبهات نموده و جواب های شافی و کافی از طرف محققین علمای اعلام داده شده و ثبوت وجود آن حضرت را که به نحو تواتر طبق احادیث معتبره از طرق علمای اهل تسنن، گذشته از روایات شیعه، به ضرورت دین واضح و آشکار

نمودند. این هم خود لطفی از پروردگار است که به سبب مخالفت مردمان حسود عنود و ایجاد شبهات آنها روز به روز حق آشکارتر گردد. به قول ادیب عرب:

وإذ أراد الله نشر فضيله

طوبت اتاح لها لسان حسود(۱)

و در مثل ادبای عرب است: «ولو لا النار ما فاح طيب العود».

و نیز آن مجمع و یا هر فرد و جمعیتی که سعی و کوشش آنها کشف حقایق و دور بودن از تعصب و عناد و ایجاد اتحاد بین مسلمین می باشد، باقی و پایدار و مؤید به تأییدات خود فرماید.

غرض ما هم از نشر این کتاب (شبهای پیشاور) بیدار کردن بعض جوانانی است که ترجمه فجر الاسلام و بعض کتب دیگر، آنها را مشکوک و مردد نموده است.

احمد کسروی و ترهات او و اشاره به جواب مقالات او

از جمله ی آن ایادی مرموز خطرناک که به نفع بیگانگان در مرکز ایران مأموریت تولید اختلاف داشت، احمد کسروی تبریزی بود که قدم را از همه ی اقرانش بالاتر گذارد و دعوی برانگیختگی - نبوت به خیال خودش - نمود.

بدعت های بسیار گذارد که یکی از بدع مجنونانه او تأسیس روز عید کتاب سوزی بود که دستور داد به اتباع خود که در روز معین، هر کجا هستند، آنچه کتاب علمی، عرفانی و ادبی حتی کتب ادعیه و سور قرآنی به دست آورند،

ص: ۱۱۲

۱- ولو لا- اشتعال النار فیما جاورت ما کان يعرف طیب عرف العودالاتقان فی علوم القرآن، سیوطی، ج ۲، ص ۵۴۰؛ کشف الخفاء، ج ۱، ص ۳۶۰؛ وفيات الاعیان، ج ۱، ص ۸۶. (محقق)

بسوزانند و غیر از کتاب های خود او چیزی باقی نگذارند. و همه ساله این عمل مجنونانه با تشریفات مخصوصی انجام داده می شد؛ چنانچه در صفحه ۲۳ کتاب دادگاه خود چنین نوشته:

«یک دسته هم سوزانیدن مفاتیح الجنان و جامع الدعوات و مانند اینها را دستاویز گرفته، هوچیگری راه می انداختند و می گفتند: در اینها سوره هایی از قرآن می بوده و شما سوزانیده اید، نادانان نمی دانند که بیشتر بدآموزان و گمراه کنندگان، آیه ها و سوره های قرآن را در کتاب های خود آورده اند؛ و این نشدنی است که ما به پاس آنها از سوزانیدن آنها چشم پوشیم. قرآن هر زمانی که دستاویز بدآموزان و گمراه کنندگان گردید باید از هر راهی که هست، قرآن را از دست آنان گرفت» گرچه با نابود گردانیدن آن باشد.

و در صفحه ۲۴ همان کتاب پس از اعتراف به سوزانیدن کتاب مفاتیح الجنان - که مشتمل بر هفده سوره ی قرآنی است - چنین نوشته:

«ما بسیار نیک کرده ایم که آنها را سوزانیده ایم، باز هم خواهیم سوزانید.»

این عمل و دستور او بهترین معرّف جنون و نادانی و بیگانه پرستی او بوده است که به این وسیله اساس معارف و افتخار و اسلامیت و قومیت ایرانیان را بر باد فنا می داده است؛ چون که رد نمودن طریقه ی هر قوم و ملت به سوزاندن کتب و اساس معارف آنها نیست، بلکه بطلان هر عقیده ای را باید با حربه ی برهان و عقل و علم و منطق به کار برد، نه با سوزانیدن کتب و معارف آنها، چنانچه هیچ یک از داعیان حق، اقدام به چنین عمل مجنونانه ای ننمودند.

فقط اسکندر مقدونی در حال مستی امر به آتش زدن کتابخانه تاریخی ایران

در تخت جمشید (پرسپولیس) داد. و فرانسوی ها کتابخانه ی معروف رم و عمرو بن عاص به امر خلیفه دوم عمر بن الخطاب کتابخانه اسکندریه را که مشتمل بر تمام کتب یونان و مصر و غالب کتب رومی ها بوده و مغول ها کتابخانه فوق العاده مهمی را که در شهر

آوه، جنب ساوه بوده سوزانیدند و به همین جهت، تاریخ دنیا متزلزل و یا نیست و نابود گردید! و این اشخاص با این اعمال، لکه ی سیاهی بر تاریخ خود باقی گذاردند.

و دیگر احدی چنین دستور مجنونانه ای نداد مگر کسروی تبریزی که به این دستور، جنون خود را ثابت نمود.

مانند علی محمد باب، که هر دو شاگرد و دستور گیرنده از یک دستگاه استعماری معلوم الحال بوده اند، که گفت: «غیر از کتاب بیان، به هیچ کتابی نباید توجه نمود»!

به علاوه این مرد از حیث اخلاق، بسیار تندخو و بداخلاق و فحاش - چنانچه از لابلای سطور و اوراق مطبوعه ی او کاملاً واضح و آشکار است - در مقابله ی با هر قوم و فرقه و در مناظره ی با هر فردی، بسیار وقیحانه و خارج از ادب رفتار می نمود.

گاهی در کتب خود حمله به شیعیان می کرد و شیعه گری می نوشت و هزاران تهمت ها و فحش ها و دروغ ها به آنها نسبت می داد!

گاهی قدم را بالاتر می گذارد و به دختر پاک پیغمبر و امامان معصوم و عترت طاهره رسول اکرم صلی الله علیه و آله جسارت ها می نمود که خوانندگان کتاب ها و مقالات او خیال می کردند او سنی عامی متعصب و یا از بقایای خوارج بی حیا و نواصب است.

بعد در پیرامون دین مقدّس اسلام وارد شده و منکر خاتمیت گردیده، حمله به تمام شعائر دینی و علمای اسلام از نجف اشرف تا جامع الازهر مصر نموده و تمام مبانی دین مقدّس اسلام را از توحید و نبوّت و امامت تا معاد را با اهانت های مسخره آمیز بیان کرده و مطرود دانسته!

خلاصه مأموریت این مرد فاسد تریاکی... تولید انقلاب دینی بوده که جوانان بی خبر از همه جا را - که رجال آینده این مملکت اند - با دروغ پردازی های خود به اهل دین و مذهب، بدبین و لاابالی کرده و پایه محکم و اساس متین دین مقدّس اسلام را متزلزل سازد.

الحق در ادوار تاریخ، کمتر همچو بازیگری زبردست، برای بیگانگان تهیه شده بود.

انقلاب عجیبی برپا نمود. شیخی و صوفی، شیعه و سنی، متجدّد و متقدّم، پیر و جوان را به هم ریخته، دروغ هایی بافته، تهمت هایی به همه زده و خلاصه زمینه ساز قابلی برای ایجاد اختلاف و غلبه و استعمارطلبی بیگانگان بود.

در قرون اخیر، بیگانگان ایادی مرموز بسیاری از یهودی ها، بابی ها، ازلی ها، بهائی ها، قادیانی ها و غیر آنها در این مملکت برای تولید اختلال در نظام و اختلاف بین افراد ملت و بین دولت و ملت تهیه دیدند، ولی باید تصدیق نمود که این مرد مرموز، خطرناک تر از همه آنها بوده و اگر دست انتقام حق، او را از میان نبرده بود(۱)، ضررهای جبران ناپذیری به نفع بیگانگان، به این آب و خاک و دولت و ملت می رسانید.

ص: ۱۱۵

۱- منظور فدائیان اسلام و سید مجتبی نواب صفوی است. (محقق)

الحاصل، سخن کوتاه کنیم و به اصل مطلب پردازیم و علت نشر این کتاب را به عرضتان برسانیم.

نظری به علت چاپ این کتاب

در مدت بیست سال فترت که از یک طرف، بعضی از کتاب های مضرّه مصری و اروپایی ترجمه و در دست جوانان ما گذارده شد و از طرف دیگر، کتاب های فریبنده کسروی، بعض جوانان بی خبر ما را منقلب و به دین مقدّس اسلام، مخصوصاً به مذهب حقّه شیعه بدبین نمود. نتیجه ی بزرگی که از این تبلیغات سوء به دست آمد، چنددستگی بزرگی در مسلمانان پیدا شد، بالخصوص تهمت ها و دروغ هایی که احمد امین مصری و کسروی تبریزی بیش از دیگران به عالم تشیع بستند، بعضی از جوانان خامد شیعه را که از مبادی مذهب شیعه به کلی بی خبر و تقلیداً راهی را می پیمودند، متزلزل نمودند!

داعی از دو جهت ناراحت بودم و نمی توانستم آرام بگیرم و ناظر این صحنه ی بازیگری و اعمال زشت و دروغ ها و تهمت های بیجا گردم.

یکی از جهت آنکه قبلاً ذکر شد که در حدیث وارد است:

«إذا ظهرت البدع فلعالم أن يظهر علمه وإذا كتم فعلیه لعنه الله».(۱)

زمان ظهور بدعت ها بر عالم است که علم خود را در دفع بدعت ها ظاهر نماید، و اگر کتمان و خودداری نماید، پس لعنت خدا بر او باد.

ص: ۱۱۶

۱- «عن الصادقین»: إذا ظهرت البدع فعلى العالم ان يظهر علمه فإن لم يفعل سلب نور الايمان...» عيون اخبار الرضا عليه السلام، شيخ صدوق، ج ۲، ص ۱۰۳، باب ۱۰، ج ۲، الغيبة، شيخ طوسی، ص ۶۴. (محقق)

داعی دیدم اگر سکوت نمایم و این حرکات و رفتار را با خونسردی تلقی نمایم، و به قدر وسع خود دفاع از حریم تشیع نمایم، مورد لعنت خدای متعال واقع خواهم شد.

جهت ثانی، مقام سیادت بود که غیرت هاشمیت و جوش سیادت، درونم را می گداخت و تحریک به مبارزه می نمود. البته تا آنجا که وظیفه داشتم، در منابر بزرگ و مجالس مهم در حلّ شبهات و تثبیت عقاید و در رفع اباطیل آنها کوشیدم. طبقه جوانان تحصیل کرده ی روشنفکر را که به داعی نظر نیک دارند، - کما اینکه داعی هم به آنها نظر خاص دارم، چون رجال آتیه مملکت اند - به خطرات بزرگ متوجه و آنها را متنبه ساخته و به حقایق دین و مذهب و بازیگری های بازیگران توجه داده، ولی خیلی میل داشتم مستقلاً کتابی بر ردّ اباطیل و دروغ پردازی های آنها بنویسم و با حربه منطق و برهان، اساس پوچ آنها را بر هم زنم و پرده بازیگران را پاره و مردم را آگاه و به حقایق، آشنا نمایم.

متأسفانه گرفتار کسالت ممتدی گردیدم و یک سالی را در بیمارستان ها گذرانیدم، به طوری که قوای خود را از دست داده، توانایی چنین امر بزرگی در داعی نمانده بود. دکترهای مهم تهران و بیروت هم دستور استراحت کامل دادند، به قسمی که نه بخوانم و نه بنویسم و نه فکر نمایم و نه تأثر و تألم پیدا کنم!

روزی - در پایان فکر بسیار که ناراحتم نموده بود - میان بستر بیماری به این نکته متوجه شدم که آنچه این اشخاص عنود بی انصاف از خدا بی خبر در اطراف مذهب حقه ی جعفریه نوشته و تهمت ها زده و اخلالات نموده اند، ممکن است خلاصه جواب آنها در کتاب مناظرات پیشاور ما که از روی جراید و مجلات

هندی استنساخ نموده بودم موجود باشد. لذا در همان بستر بیماری این کتاب را مطالعه ی عمیق نمودم. قدری قلبم آرام شد، چون دیدم بیشتر شبهات و اشکالات بسیاری که احمد امین مصری و کسروی تبریزی و مردوخ (مردود) کردستانی و دیگران به شیعیان نموده اند، در آن جلسات مناظرات مورد بحث ما قرار گرفته و جواب هایی که داده شده، در این کتاب موجود است.

بهتر آن دیدم که به مقتضای «ما لا یدرک کله لا یترک کله» درخواست اکابر علمای اعلام و مراجع تقلید و دوستان فاضل دانشمند باحرارت را که مدت ها امر به چاپ این کتاب می نمودند، عملی نمایم که جوابی ولو مختصر به آنها داده شده باشد.

هزاران شکر خداوندی را که به داعی بهبود عنایت فرمود، تا موفق به نشر این کتاب گردم و هدف اصلی از نشر این کتاب، متوجه ساختن جوانان منور الفکر روشن ضمیر این مملکت است به حقیقت مذهب حقه ی تشیع، تا فریب فریبندگان را نخورند.

مصادر و اسناد این کتاب از اکابر علمای سنت و جماعت است

یکی از مزایای این کتاب آن است که از ورق اول تا به آخر، به استثنای چند خبری که از علمای شیعه نقل شده و مورد قبول آنها هم بوده، بنابر قرارداد قبلی فیما بین ما و آنها - چنانچه در صفحات اولیه اصل کتاب مشاهده می نماید - ابداً استشهادی به اخبار شیعه ننمودم و جواب آنها را از زبان علمای خودشان داده ام؛ یعنی تمام دلایلی که در این کتاب موجود است، از کتب معتبره علمای بزرگ اهل تسنن استخراج شده که مورد قبول خود آنها می باشد.

چون یکی از شاهکارهای بازیگران که برای فریب دادن بی‌خبران به کار می‌برند، آن است که می‌گویند و می‌نویسند که «آنچه اخبار در موضوع تشیع و امامان اثنی‌عشری نقل شده، ساخته‌ی خود شیعیان است!» لذا هر منصف عاقلی که این کتاب را بی‌طرفانه بخواند، پی‌به‌دروغ‌پردازی‌های آنان می‌برد و می‌فهمد که تمام این اخبار از کتب معتبره اکابر علمای تسنن هم به ما رسیده و متفق علیه فریقین (شیعه و سنی) می‌باشد.

منتهی آنها بعد از نقل اخبار صحیحه و صریحه، چون تحت تأثیر عادت قرار گرفته‌اند، تأویلات بارده می‌نمایند، ولی ما به اصل اخبار توجه نموده، بعد از مطابقت با آیات شریفه قرآنی، به قوه‌ی عقل مورد عمل قرار داده، انتخاب احسن می‌نماییم.

ممکن است علماء و فضلاء بلکه عموم اهل تسنن در ابتدا از دیدن این کتاب عصبانی شوند، ولی پس از آنکه قدری دقیق شوند و بی‌طرفانه خالی از عادت و با نظر انصاف مطالعه نمایند، به بی‌غرضی ما پی‌خواهند برد؛ زیرا وقتی مصادر کتب را دیدند و در مقام مطابقت بر آمدند، می‌فهمند که ما در این کتاب زائد بر آنچه علمای آنها نوشته‌اند، نوشته‌ایم.

می‌توان گفت این کتاب، لسان علماء و دانشمندان عامه و مجموعه منقوله از کتب معتبره آنها می‌باشد.

نوشته‌های آنها را نقل نموده و با تطبیق بین الاخبار کشف حقایق نموده، تا خوانندگان بی‌غرض با انصاف بدانند که نویسندگان مرموز بی‌انصاف آنچه می‌نویسند، از روی غرض و کینه‌ورزی به اهل بیت طهارت و شیعیان آنها

اشاره به غلط کاری احمد امین و جواب آنها

مثلاً احمد امین در فصل اول از باب ۶ صفحه ۳۲۲ فجر الاسلام در اخباری که در کتب معتبره علمای خودشان راجع به علم علی علیه السلام نقل شده، مانند حدیث «أنا مدینه العلم وعلی بابها»؛ «من شهر علمم و علی دروازه آن است.» و ندای «سلونی قبل أن تفقدونی»؛ «سؤال کنید از من قبل از اینکه مرا نیابید.» دادن آن حضرت و کلام «سلونی عن کتاب الله فإنی أعلم ممّن نزلت وفي أي شیء نزلت»؛ «سؤال کنید از من از کتاب خدا، پس به درستی که من داناترم برای چه کس نازل گردیده و در چه چیز نازل شده.» و امثال اینها گفت و گو می کند و آنها را از مجعولات شیعه و واهی می داند.

ولی عجب آنکه در صفحه بعد قول عکرمه غلام بربری مجهول الحال را که می گوید: «بر تفسیر تمام قرآن واقفم»، نقل می کند و رد نمی نماید.

این نیست مگر عین تعصّب و بی اطلاعی از علم درایه و حدیث، یا عناد و لجاج و خبث فطرت.

در فصل اول از باب ۲ صفحه ۱۳۱ راجع به ابی ذر غفاری که دومین مرد پاک از صحابه رسول الله صلی الله علیه و آله بوده - که خود او هم در آخر مقالش تصدیق می کند که ابی ذر از پاک ترین اصحاب پیغمبر و مرد متقی و پرهیزکار بوده - ، نسبت عقیده اشتراکی (۱) می دهد و تهمت های ناروا به آن مرد پاک می زند و او را اتباع عبدالله

ص: ۱۲۰

بن سباء یهودی می خوانند! و حال آنکه در احادیث معتبره ی منقوله در کتب اکابر علمای اهل تسنن بسیار رسیده است که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «خدا مرا امر نموده چهار نفر را دوست بدارم که یکی از آنها ابی ذر غفاری است.»^(۱)

چنانچه اکابر علمای سنی از قبیل: ابن حجر مکی در «صواعق محرقه»^(۲)

و احمد بن حنبل در «مسند»^(۳) و شیخ سلیمان بلخی حنفی در «ینایع الموده»^(۴) و ابن عبد البر در «استیعاب»^(۵) و دیگران نقل نموده اند و در [مجلس ششم] همین کتاب ذکر گردیده است.

تنها جرمی که ابی ذر غفاری و آن مؤمن موحد پاک را مبعوض احمد امین و طبری و غیره قرار داده که او را متهم به تبعیت ابن سباء لعین و اشتراکی بخوانند، آن است که مطیع امر رسول خدا صلی الله علیه و آله بوده و به امر آن حضرت، تابع علی علیه السلام و از بیعت ابی بکر سرپیچی نموده و در منزل آن حضرت معتکف گردیده و موقع تبعید در شامات، مردم را به خلافت و امامت علی علیه السلام می خوانده و خلافت دیگران را بر خلاف حق می دانسته و آنچه از رسول اکرم صلی الله علیه و آله درباره علی علیه السلام

ص: ۱۲۱

۱- «عن النبی صلی الله علیه و آله: قال امرنی الله عزوجل بحب اربعة من اصحابی... وأخبرنی انه یحبهم علی منهم وأبوذر و سلمان و المقداد الکندی». سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۵۳، ح ۱۴۹، فضل سلمان و ابی ذر و...؛ سنن الترمذی، ج ۵، ص ۲۹۹، ح ۳۸۰۲ مناقب علی بن ابی طالب رضی الله عنه، المستدرک، حاکم نیشابوری، ج ۳، ص ۱۳۰، من فضائل علی بن ابی طالب رضی الله عنه. (محقق)

۲- صفحه ۱۲۲. (محقق)

۳- جلد ۵، صفحه ۳۵۶، حدیث بریده الأسلمی. (محقق)

۴- جلد ۱، ص ۳۷۵، الباب الثانی و الاربعون، ح ۸؛ و جلد ۲، ص ۸۹، ح ۱۸۹. (محقق)

۵- جلد ۲، صفحه ۶۳۶؛ و جلد ۴، صفحه ۱۴۸۲. (محقق)

شنیده بود، به مردم می رسانید.

همین عمل آن مرد بزرگ صحابی، سبب بغض و کینه ی فراوان گردید که او را مورد تیرهای تهمت قرار دهند. بدیهی است که از آثار جهل و عناد و تعصب است که محبوب خدا و پیغمبر را اشتراکی مزدکی و تابع ابن سباء لعین بدانند.

عجبا! نمی نویسند ابی ذر تابع و شیعه ی خالص الولای علی بن ابی طالب علیه السلام و پیرو طریقه ی آن حضرت به امر خدا و رسول او بوده، با کمال وقاحت می نویسند: «تابع عبدالله بن سباء لعین و اشتراکی بوده!»

نوشته ها و تهمت های این قبیل نویسندگان است که بهانه به دست دشمنان دین داده و راهی برای تبلیغات آنها باز نموده، چنانچه شنیده می شود کمونیست های عرب (شیوعی ها) مخصوصاً مصری ها برای جلب قلوب جوانان بی خبر و بی خرد مسلمانان، به همین نوشته ها استناد جسته، می گویند و می نویسند دین اسلام دین کمونیستی است؛ به دلیل آنکه ابی ذر غفاری از اصحاب پاک پیغمبر اسلام، مردم را امر به اشتراک می نموده!

اینجاست که باید گفت: «آتش به جان شمع فتد کین بنا نهاد.» خداوند بشکند دست و قلمی را که چنین تهمت های ناروا و نسبت های دروغ را روی تعصب به اصحاب پاک رسول الله صلی الله علیه و آله می دهند، تا بهانه ای به دست دشمنان افتاده، وسیله تبلیغات برای عقاید باطله خود قرار دهند.

عجبا! می نویسند: «چون ابی ذر در شامات، به اغنیا و متمولین می گفت: با فقرا مساعدت و مواسات کنید؛ اگر پولها را جمع کنید و نگهداری نمایید روز قیامت با همین سیم و زرها، سر و صورت و پشت و پهلوی شما را داغ می کنند، پس از

این جهت، این عقیده اشتراکی شبیه آیین مزدکی می باشد!

اولاً- ما در آن زمان نبوده و نمی دانیم آن جناب چگونه بیاناتی می نموده. بدیهی است قلم در دست دشمن بوده، هرچه خواسته نوشته [و] حاکم شام، اعدا عدو علی بن ابی طالب علیه السلام قطعاً نمی خواسته عملیات تبعید شده خلیفه ی عصر و دوست و طرفدار علی علیه السلام و موحد پاک حقیقی را به خوبی جلوه دهد.

ولی [اگر] همین عبارتی را که صاحب فجرالاسلام نوشته، مورد دقت قرار داده، بخواهیم قضاوت کنیم، می بینیم عین ترجمه ی قرآن مجید است که در آیه ۳۴ و ۳۵ سوره ی ۹ (توبه) خدای متعال فرماید:

(وَالَّذِينَ يَكْنِزُونَ الذَّهَبَ وَالْفِضَّةَ وَلَا يَنْفِقُونَهَا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ * يَوْمَ يُحْمَىٰ عَلَيْهَا فِي نَارِ جَهَنَّمَ فَتُكْوَىٰ بِهَا جِبَاهُهُمْ وَجُنُوبُهُمْ وَظُهُورُهُمْ هَذَا مَا كَنْزْتُمْ لِأَنفُسِكُمْ) (۱).

«آنان که جمع و ذخیره می کنند طلا و نقره را و انفاق نمی کنند در راه خدا، پس بشارت ده آنها را به عذابی دردناک در آن روزی که گرم کرده و گداخته شود در آتش دوزخ؛ پس داغ کرده شود به آن طلا و نقره های گداخته پیشانی ها و پهلوها و پشتهای ایشان - و گویند - این است آنچه جمع و ذخیره نهاده بودید برای خودتان».

آنچه در اخبار و تفاسیر فریقین رسیده، مخصوصاً اکابر علمای عامه، مانند امام فخر رازی در تفسیر «مفاتیح الغیب» (۲) و دیگران ذیل این آیه شریفه قضیه را نقل

ص: ۱۲۳

۱- توبه: ۳۵.

۲- تفسیر الکبیر، فخر رازی، ۱۶/۴۳، ذیل آیه ۳۴ سوره توبه، مسئله اول. این بحث به طور مفصل در مجلس ششم از همین کتاب بررسی خواهد شد.

می نمایند، آن است که ابی ذر غفاری در شامات مقابل متمولین همین آیه مذکوره را می خوانده، چون با معاویه اختلاف عقیده پیدا نموده و گفتار ابی ذر بر خلاف میل و سیاست حکومت او بود و زیر بار میل او هم نمی رفت. لذا سعایت نامه برای عثمان نوشت و امر را بر خلاف جلوه داد. فلذا امریه عثمان صادر شد ابی ذر را - به طریقی که در [مجلس ششم] همین کتاب نوشته شده - به مدینه آوردند و از آنجا به ربه تبعید نمودند، چنانچه در خبر زید بن وهب که عموم مفسرین فریقین حتی امام فخر رازی هم نقل نموده، این قضیه واضح و آشکار است که ابی ذر بر اهل شام آیه زکات را قرائت نمود، نه دعوت به مسلک اشتراکی -، منتهی معاویه می گفت این آیه درباره اهل کتاب است. ابی ذر می فرمود درباره آنها و ما وارد آمده. معاویه از این گفتار رنجیده و متوحش شد و برای او پاپوشی ساخت که منجر به مرگ او گردید.

هیچ یک از علمای عامه چنین نسبتی را که احمد امین به آن مرد پاک موّحد داده، نداده اند بلکه برخلاف این عقیده، حقایقی نوشته اند که ابی ذر به واسطه ی قرائت آیات قرآن، مردم را امر به اجرای احکام اسلام می نموده که از جمله ادای زکات بود. عوض آنکه از روی علم و انصاف تصدیق کنند که این عقیده ی محمدی است - طبق صراحت قرآن مجید - روی غرض رانی و تعصّب جاهلان، یک رجل موّحد کامل، مانند ابی ذر غفاری را سست عقیده و فریب خورده ی عبدالله بن سباء ملعون قرار می دهند و به جامعه عوام، او را مزدکی و اشتراکی

معرفی می نمایند حال آنکه دیگران از اکابر علمای عامّه نوشته اند ابی ذر فقط همین آیه را بر اهل شام قرائت می نموده است.

وای بر احمد امین از آن روزی که محکمه عدل الهی تشکیل گردد - اگر معتقد به آن روز باشد - و در مقابل خود، پیرمرد نود ساله ی مؤمن موحد از اصحاب خاص و محبوب رسول الله صلی الله علیه و آله را ببیند، نمی دانم از این تهمتی که زده چه جواب خواهد داد.

واقعاً جای تعجب است که این اشخاص، از طرفی انتقاد از شیعه می نمایند که چرا بر بعضی از اصحاب پیغمبر خُرده گیری می نمایند و انتقاد می کنند و حدیث «أصحابی کالنجوم» را به رخ ما می کشند که نباید به اصحاب پیغمبر توهین و یا انتقادی نمود، ولی خودشان هرچه می خواهند به اصحاب پیغمبر می گویند و می نویسند، حتی نسبت کفر و شرک به آنها می دهند [و] احدی حق جواب به آنها نباید داشته باشد!

اگر تبعیض بد است، همه جا باید بد باشد و اگر انتقاد جایز است، چرا وقتی شیعیان مطابق آنچه علمای تسنن در کتب خود نوشته اند، می نویسند یا نقل می نمایند، مشرک می شوند و آنها را رافضی می خوانند! ولی وقتی خودشان نوشتند و از صحابه خاص پیغمبر و محبوب آن حضرت - بنابر روایات منقوله ی خودشان - انتقاد می کنند، بلکه توهین نموده و نسبت شرک و بی دینی می دهند، صحیح و بجا می باشد!

درد دلها بسیار است، بگذاریم و بگذریم.

در فصل دوم باب ۷، تهمت ها و نسبت های ناروایی به شیعیان می دهد؛ از

جمله عقاید غلات - لعنهم الله را به شیعیان پاک موّحد نسبت می دهد و حال آنکه بین عقاید شیعه جعفری اثنا عشری با غلات فرق بسیار است و این مرد مرموز از روی تعصّب یا غرض رانی یا بی اطلاعی، به شیعیان پاک و پیروان اهل بیت طهارت تهمت می زند.

برای روشن شدن مطلب و پی بردن به غرض رانی او مراجعه شود به [مجلس دوم و سوم] همین کتاب، تا بدانید شیعیان پاک، غالی نیستند، بلکه مسلمان و مؤمن موّحد پاک می باشند.

در اوایل همان فصل نوشته: «شیعیان قائل به خلافت علی علیه السلام گردیدند و حال آنکه هیچ دلیل و نصّی از آیه و حدیث صراحت بر این امر نداشته.»

جوابش در [مجلس پنجم] و نیز در [مجلس نهم] همین کتاب موجود است، مطالعه نمایید.

و نیز در همان فصل نوشته: «عقیده به وصایت علی از جعلیات شیعه است.»

جوابش در [مجلس هشتم و دهم] همین کتاب داده شده، مراجعه نمایید تا دکتر مفتی را بشناسید.

با آنکه در افضلیت علی علیه السلام بر صحابه، قول ابن ابی الحدید معتزلی را در همان فصل نقل نموده، مع ذلک روی تعصّب یا غرض و عناد آن را انکار می نماید و ابن ابی الحدید را شیعه معتدل می خواند و حال آنکه این حرف غلط است. اگر می گفت سنی معتدل و منصف، مناسب تر بود و الا شیعه معتدل معنی ندارد.

قول به افضلیت علی علیه السلام از جمیع صحابه، اختصاص به ابن ابی الحدید ندارد و به حول و قوه پروردگار متعال، افضلیت آن حضرت را نه بر صحابه، بلکه بر انبیای عظام

[در مجلس هفتم و نهم و دهم] همین کتاب به نحو اتم و اکمل واضح نموده ایم.

و در آخر همان مقال، تهمت دیگری به شیعیان می زند که علی را افضل از خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله می دانند و می گویند خدا حلول در علی کرده و با جسم علی یکسان است (۴)

واقعاً جای بسی تأسف است که چگونه اشخاص راضی می شوند دین و ایمان خود را ملعبه ی هوی و هوس قرار دهند.

عقاید غلات (علی الهی) کجا و شیعیان پاک عقیده ی موحد کجا.

اگر احمد امین یک کتاب از علمای شیعه ی امامیه ارائه داد که در آن کتاب. این عقاید نسبت داده موجود باشد، سایر گفتارهای او همه صحیح است و اگر نیاورد - و هرگز نخواهد آورد - پس در مقابل همان علمای مصری و همکارهای خودش، سر به زیر شود که چنین مطالب بی جایی را ناروا نوشته و امر را وارو[نه] نشان داده و عقاید غلات (علی الهی) و حلولی ها را به شیعیان پاک عقیده نسبت داده است.

اگر بخواهم به تمام جملات بی پر و پای او جواب بدهم، مطلب طولانی شده و مقدمه از اصل کتاب مفصل تر می گردد.

خلاصه، آنچه نسبت به عقاید شیعه داده، تهمت و دروغ محض است. کتب علمای شیعه که اکثراً چاپ و در دسترس عموم قرار گرفته اند را مطالعه کنید تا مغرض مفتری را بشناسید.

اگر فرقه ای به نام شیعه، قائل به حلول و اتحادند، در نزد ما جزء غلات می باشند و ابداً شیعه محسوب نمی گردند. از روی غرض یا بی اطلاعی، این دو

فرقه‌ی کاملاً متمایز را به هم مخلوط نموده و شیعه را در دنیا به بدنامی معرفی می‌نمایند و حال آنکه علمای بزرگ شیعه کتاب‌ها بر رد آنها نوشته‌اند.

اگر غلات خود را شیعه بخوانند، باید نویسنده‌ی منصف، عقاید آنها را با عقاید شیعیان مطابقت کند و خود قضاوت عادلانه نماید. وقتی دید با عقاید فریقین مطابقت ندارد، تشیع آنها را تکذیب نماید، نه آنکه بر خلاف، تثبیت و تنقید نموده و تمام شیعیان موحد پاک را غالی و مشرک بخواند.

کبار از علمای شیعه هر یک کتاب مستقلی در عقاید نوشته‌اند؛ از قبیل مرحومین صدوق و مجلسی و علامه‌ی حلی و دیگران؛ علیهم‌الرحمه‌ و‌الرضوان، مطالعه‌ نماید تا کذاب‌مفتی را بشناسید.

در [مجلس سوم] همین کتاب، مختصراً ما عقاید شیعه را ذکر نموده‌ایم، مراجعه کنید تا بدانید شیعیان، مشرک و غالی و تابع ابن سبأ ملعون یهودی نیستند.

اگر ما هم بی‌انصاف و مغرض و یا بی‌اطلاع بودیم، اختلاف عقاید مذاهب اربعه (حنفی، مالکی، حنبلی [و شافعی] و فتاوی بی‌ربط امامان آنها را در اصول و فروع مخلوط نموده، تمام سنیها را جزء مجسمه (۱) و

گمراهان و مشرکین، به شمار می‌آوردیم؛ مثلاً عقاید مجسمه‌اشاعره و حنابله و حشویه را که شهرستانی هم در «ملل و نحل» نقل نموده، پای عموم حساب می‌کردیم و می‌گفتیم سنیها همگی قائل به جسمیت و رؤیت خدا و مشرک و کافر هستند.

ص: ۱۲۸

۱- تجسیم گران.

اگر چنین می گفتیم، قطعاً خلاف گفته و حتماً مغرض بودیم؛ زیرا عقاید عموم اهل تسنن کجا و عقیده به تجسم و رؤیت که بعضی از آنها قائل اند کجا.

اگر در میان اهل تسنن جمعی کرامیه، مشارکیه و حوریه مجسمه، قائل به خرافات در عقاید گردیده، ربطی به مذهب عموم اهل تسنن ندارد.

نویسنده ی منصف، همه را مخلوط نمی نماید که تمام آنها را به یک چشم ببیند و همه را فاسد و کافر بداند.

آیا انصاف است فتاوی نادره ای که از ائمه اربعه اهل تسنن (ابوحنیفه، و مالک و شافعی و احمد بن حنبل) رسیده، به دست گرفته و مخلوط به هم نموده و تمام جامعه اهل تسنن را اهل بدعت و فاسد بخوانیم؛ از قبیل حکم به مباح بودن گوشت سگ و وضو گرفتن با نیبذ و سجده نمودن به نجاست خشک و نکاح نمودن پدر دخترش را به زنا و مواجهه با محارم به وسیله ی پارچه حریری که بر آلت تناسلی بپوشانند و نکاح امارد در سفر و غیر آنها! که اینک در مقام شرح و تفصیل تمامی آن فتاوی وارد و رد آنها نیستیم؛ من باب نمونه و شاهد اشاره شد.

اگر احمد امین مغرض و یا بی اطلاع و مغلطه کار نبود، در صفحه ۱۳۲ و صفحه ۱۳۴ تهمت ها به شیعیان نمی زد و نمی گفت که شاه پرستی زردشتی های ایرانی داخل مذهب شیعه شده، به همین جهت اطاعت امام را مثل اطاعت خدا واجب می دانند.

جواب این تهمت ها را [در مجلس دهم] همین کتاب بخوانید، تا بدانید که وجوب اطاعت امام در طریقه ی حقه امامیه از شاه پرستی ایرانیان قدیم - به قول او - گرفته نشده، بلکه از کتاب خدای متعال (قرآن مجید) و احادیثی که علمای

بزرگ خودشان نقل نموده اند، اخذ گردیده است، گذشته از منقولات متواتره ی نزد اکابر علمای شیعه.

در صفحه ۳۱۸ انکار نصوص می کند و می گوید:

«پیغمبر تعیین خلافت ننموده و نامی از خلافت نبرده و امر را به رأی اُمّت واگذار نموده».

اولاً جواب این انکار [در مجلس پنجم و هشتم] همین کتاب داده شده است.

ثانیاً خوب بود آقای احمد امین با کمک گرفتن از تمام علمای اهل تسنّن معین می نمودند که در کجا رسول اکرم صلی الله علیه و آله امر خلافت را به رأی اُمّت واگذار نموده و چنین دستوری داده است.

ما که اسناد نصّ خلافت و دلایل خود را در اصل کتاب ذکر نموده ایم؛ خوب بود آقایان هم یک سند ذکر می نمودند که پیغمبر فرموده باشد امر خلافت را به رأی اُمّت واگذار نمودم که خودشان جمع کردند و تعیین خلیفه نمایند.

فقط آقایان اهل تسنّن یک جمله دارند که با آب و تابی آن را نقل می نمایند که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «لا تجتمع اُمّتی علی الضلال»^(۱)؛ «امت من اجتماع بر گمراهی نمی نمایند.» پس به همین دلیل، اجماع اُمّت در خلافت، اثبات حق می نماید.

جواب از اجماع و این دلیل پوچ آنها را هم [در مجلس هفتم] همین کتاب مطالعه فرمایید، تا حق آشکار گردد.

ص: ۱۳۰

۱- در سنن ابن ماجه چنین روایت شده، «ان امتی لا تجتمع علی الضلاله فاذا رأیتم».

در صفحه ۳۲۲ گوید: شیعیان از قول علی جعل کرده اند که فرموده: «سلونی قبل أن تفقدونی»؛ (سؤال کنید از من قبل از اینکه مرا نیابید).

جواب این جمله مفصلاً [در مجلس دهم] همین کتاب موجود است، مطالعه فرمایید تا بدانید احمد امین چگونه غرض ورزی نموده یا بی اطلاع بوده و نمی دانسته که شیعیان هرگز جعل ننموده اند، بلکه علمای عامّه که به مراتب اعلم و اکمل از استاد احمد امین بودند، نقل نموده اند.

و نیز گوید: «شیعیان امامیه گویند امام منتظری خواهد آمد و این از بدع عقاید آنها می باشد!»!

خوانندگان محترم راجع به این موضوع مراجعه کنند به [مجلس دهم] همین کتاب و همچنین در آخر همین مقدمه، اخباری از علمای عامه و عقاید آنها بر اثبات مرام نقل نموده ایم، مطالعه کنید تا مغلطه کار سفسطه باز را بشناسید.

خوب است سخن کوتاه کنیم و بیش از این در اطراف دروغ های شاخدار و تهمت های عجیب آن مرموز بی انصاف بحث ننماییم.

مردمان منصف پاک دل می دانند که شیعیان طبق دستورات پیشوایان دین خود (رسول اکرم و امامان از عترت طاهره ی آن حضرت، سلام الله علیهم اجمعین) بهترین دین پاک توحیدی رادارند و بین عقاید یهود و نصاری و مجوس و غلات و اسلام به خوبی فرق می گذارند و انتخاب احسن نموده، دین پاک توحیدی اسلام را خالی از خرافات قبول نموده اند.

مطلب را همین جا ختم می کنیم و مناسب این مقام، شعر ادیب پارسی زبان را که بسیار نیکو سروده ذکر می نمایم که گوید:

ای مگس عرصه ی سیمرغ نه جولانگه توست

عرض خود می بری و زحمت ما می داری(۱)

و اما کلمات و گفتارهای کسروی تبریزی به قدری متشّت و مانند خود او، درهم و برهم است که به گفتار مجانین و بلها (که گاهی فحش می دهند و گاهی پرت و پلا می گویند) شبیه تر است، تا به کلمات عاقل منطقی که محتاج به جواب باشد.

اشاره به غلط گویی های کسروی و جواب آنها

ولی برای بیداری جوانان روشن ضمیر منصف که باید دزدان خانگی و سفسطه بازهای مغلظه کار را بشناسند، مختصراً اشاره می نمایم.

در گفتار یکم شیعه گری - مانند گذشتگان از خوارج و نواصب - پیدایش شیعه را از عبدالله بن سبأ یهودی می داند.

جوابش را در مجلس دوم همین کتاب مطالعه کنید، تا بازیگران و فریب دهندگان قرن علم و دانش را بشناسید.

در صفحه ۵ گوید: «از جعلیات شیعه است که علی را به زور برای بیعت به مسجد بردند.»

جوابش در مجلس هفتم همین کتاب داده شده است، تا خوانندگان محترم بدانند که این موضوع از جعلیات شیعه نیست، بلکه بزرگان علمای سنی هم نوشته و اقرار نموده اند که آن حضرت را در بدو امر به زور و جبر برای بیعت بردند.

در چندین جای همان کتاب تکرار نموده - چون مکرات درهم و برهم در

ص: ۱۳۲

کتاب های او بسیار است - که از مجعولات شیعه است اخباری از قبیل آنکه دوستی علی علیه السلام ثوابی است که گناهی به آن ضرر نمی رساند، و گریستن بر

حسین علیه السلام باعث دخول در بهشت است.

جواب این مغلطه [در مجلس هفتم] داده شده است.

در گفتار دوم، اعتراض نموده که عصمت امامان را از کجا می گویند و به چه دلیل ثابت می نمایید. دلایل بر عصمت ائمه هدی - سلام الله علیهم اجمعین - بسیار است که مختصراً در [مجلس دهم] همین کتاب نقل گردیده.

در صفحه ۲۱ راجع به غدیر خم و نصب علی علیه السلام به خلافت و امامت اشکالاتی نموده است. جوابش در [مجلس هشتم] همین کتاب مورد مطالعه قرار گیرد، تا رفع اشکال گردد.

در صفحه ۲۳ نوشته است که «علی علیه السلام هیچ گاه از عقب ماندگی خود دلتنگ نبوده، بلکه راضی هم بوده!» دلایل بر بطلان قول او و اثبات اینکه آن حضرت کاملاً دلتنگ و ناراضی بوده، بسیار است. به مختصری از مفصل در [مجلس نهم و دهم] همین کتاب اشاره شده است.

در صفحه ۲۷ با استشهاد به آیه شریفه قرآن مجید می رساند که رسول الله صلی الله علیه و آله بشری بوده مانند دیگران!!

برای حل معمای و جواب این مغلطه و پی بردن به اینکه خداوند علم غیب خود را به بعضی از برگزیدگان خلق افاضه نموده، مراجعه شود به [مجلس دهم] همین کتاب.

در صفحه ۳۱ و ۳۴ گوید: «امامان مانند دیگران مردگان و هیچ کاره اند و زیارت قبور ائمه بت پرستی است!»!

ص: ۱۳۳

جوابش را [در مجلس سوم] همین کتاب مطالعه نمایید.

در صفحه ۳۹ نوشته است: «حسین بن علی به طلب خلافت برخاست و نتوانست کاری از پیش ببرد، [لذا] کشته شد!»!

جوابش را [در مجلس هفتم] همین کتاب بخوانید، تا بدانید که مفخر شهدای عالم حسین بن علی، قیام به حق نموده، نه برای جلب خلافت و ریاست ظاهریه.

در چندین جای کتابش تکرار می کند که بر خلافت علی نصی و دلیلی نبوده.

جواب پراکنده گویی های او در اثبات دلایل و نصوص صریحه در [مجلس پنجم و هشتم] داده شده که علی علیه السلام خلیفه منصوص بوده است.

اگر بخواهم به تمام پراکنده گویی ها و سفسطه بازی های او جواب بدهم، خود کتابی علی حده می خواهد [و] با مقدمه نویسی مناسبتی ندارد.

علاوه بر همه اینها، دروغ ها و تهمت های بسیاری آن افسار گسسته به شیعیان و علمای شیعه زده است، حقه بازی ها نموده و برای جلب نظر عوام و جوانان نارس بی خبر از همه جا، عکس هایی چاپ نموده و مذهب شیعه را روی آن عکس ها به حقه بازی، خرافی نشان داده است.

عجب آنکه سفسطه بازها و فریب خوردگان او می گویند که چون علماء و خطباء و مبلغین مسلمانان نتوانستند جواب او را بدهند و در مجلس مناظره، قدرت علمی نداشتند حاضر شوند، لذا او را کشتند!

خوب به خاطر دارم در زمان حیاتش که هیاهویی راه انداخته بود، علاوه بر کتاب ها، مقالاتی در روزنامه ی خود موسوم به «پرچم» و مجله «پیمان» نشر می داد و به آن وسیله جوانان بی خبر را به دور خود جمع نموده، دعوی برانگیختگی

ص: ۱۳۴

می نمود.

به وسیله چند نفر از جوانان فهمیده چندین مرتبه برای او پیغام دادم که محلی را به میل خود معین کند، خلوت یا جلوت، دو نفری با هم روبرو [شویم] و صحبت کنیم. اگر دلایل مثبتی بر گفتار خود داشتی، من تسلیم می شوم و الا حل مشکلات شده، نثار از میان برداشته، بیش از این کمک به اختلاف و تفرقه ی جامعه ننموده و زمینه ساز برای بیگانگان نشوید.

جواب می داد: من مصاحبه و مناظره ی حضوری نمی کنم - این جوابی بود که به همه ی علماء و بزرگان می داده - مکاتبه کنید و بنویسید، تا جواب بدهم!

اشتباه بزرگ همین جاست که مردم خبر نداشتند که از طرف علماء و مبلغین دین، چه به وسیله جراید علنی و چه به وسیله اشخاص، از قم و تهران و شیراز و مشهد و سایر

شهرها به ایشان ابلاغ می شد که حاضر شود برای مناظره حضوری، جواب می داد: من مناظره حضوری نمی نمایم؛ بنویسید تا جواب بدهم و این خود فرار از مباحثات بود، چون اهل فن کلام می دانند به قدری که در مکاتبه راه فرار هست، در مناظره و مباحثه و مکالمه حضوری نیست.

مع ذلک عده ای از علماء، حاضر به مکاتبه هم شدند، مخصوصاً در روزنامه کیهان مدت مدیدی بین علمای شیراز و ایشان مکاتبه ی سرگشاده می شد و به قدری پراکنده گویی و مکثرات الفاظ و معانی به کار برد که تمام خوانندگان خسته و به پراکنده گویی های او خندان بودند.

یکی از کوچک ترین مبلغین خدمتگزاران دین، داعی بودم که بعد از پیغام های مکرر برای تشکیل مجالس مناظره ی حضوری و شنیدن جواب یأس، عاقبت

ص: ۱۳۵

ناچار شدم به وسیله آقایان مذکور به بعض سفسطه های او مختصر جوابی بدهم - که همان سبب شد عده ای از جوانان فریب خورده روشن شده، فی المجلس از او برگشتند و پی به حقه بازی های او بردند -؛ مثلاً جوانان فریب خورده را روشن نموده، گفتم یکی از غلط کاری های شما آن است که مذهب شیعه را به وسیله ی عکس هایی که از دستجات مردمان عوام بادکوبه یا جاهای دیگر چاپ نموده وارونه نشان دادید که هر بیننده ی بی خبر گمان کند عقاید مذهبی شیعیان، روی موازین این عکس هاست. و حال آنکه علی القاعده، عقلاً و منطقاً در عقاید هر قوم و ملتی باید از روی اسناد و کتب علمای آنها بحث نمود. اگر شما یک کتاب از کتب علماء و فقهاء و مراجع تقلید شیعیان نشان دادید که به سیخ زدن و قفل و قمه و قداره زدن و حجله ی قاسم ساختن و شبیه و سایر چیزهایی که حقه بازی و سفسطه کرده ای و به وسیله ی عکس های وارونه نشان داده ای، دستور داده باشند و از ائمه ی هدی و پیشوایان دین و مذهب در این موضوعات خبری نقل نموده، من تسلیم می گردم.

و حال آنکه در دستورات شرعیه و رسائل عملیه برای حفظ تن و بدن، موازینی معین گردیده، کتب فقهیه و رسائل عملیه ی علماء و فقهای شیعه در دسترس عموم می باشد؛ از قبیل: شرح لمعه و شرایع و رساله های عملیه؛ مانند: جامع عباسی و مجمع الرسائل و عروه الوثقی مرحوم آیت الله یزدی و وسیله النجاه مرحوم آیت الله اصفهانی و ترجمه های آنها - قدس الله اسرارهم - را مطالعه کنید، ببینید در مذهب شیعه برای حفظ تن و بدن، چه احکامی مقرر آمده و صریحاً می رسانند که اوجب از هر واجبی، حفظ تن و بدن آدمی است و هر

عملی که موجب ضرر تن و بدن گردد، حرام است.

حتی در اعمال واجبه، مانند وضو و غسل و روزه و حج و غیر آنها که ابواب مفصّلی در فقه جعفری دارد، گاهی ساقط می گردد؛ مثلاً در وضو و اغسال واجبه و مستحبه که مقدمه ی طهارت است، اگر مسلمان بداند در عمل کردن آنها ضرر به عضوی از اعضای بدن می رساند،

ولو احتمال درد استخوان و غیره بدهد که باعث خوف شود، با شرایط وارده ساقط می گردد.

یکی از موارد جواز تیمّم، خوف ضرر استعمال آب است به سبب مرض یا درد چشم یا ورم اعضاء یا جراحت و امثال آنها که بترسد از استعمال آب، متضرّر یا متألّم شود.

با اهمیتی که مذهب مقدّس جعفری به طهارت و نظافت می دهد و آن را جزء شرایط ایمان آورده، مع ذلک حفظ تن و بدن را مقلّم بر هر چیزی قرار داده است. فقه جعفری اجازه نمی دهد عمداً بدون جهت شرعی حتی سوزنی به تن و بدن فرو کنند یا ناخن را عمداً قسمی بگیرند که خون ظاهر شود. حتی اجازه نمی دهند در مصائب وارده، مو بکنند یا صورت بخراشند و یا خود را بزنند، به قسمی که بدن را کبود نمایند و اگر هر یک از این اعمال را بنمایند، گناه کرده باید استغفار نموده و کفّاره بدهند. چنان که در باب دیات و کفّارات مراجعه شود، به عظمت دین مقدّس

اسلام و مذهب حقه ی جعفری پی برده و لعنت می کنند بر سفسطه بازان و بازیگرانی که می خواهند با نوامیس دینی مردم بازی نموده، امر را بر مردمان بی خبر مشتبه و وارونه نشان دهند! عکس بیندازند که مرد عامی - خرافی بر خلاف دستور شرع و مذهب حقه ی جعفری - تمام بدنش را

سیخ و میخ و قمه و قداره و کارد و قفل زده و یا مردانی لباس زنان پوشیده، در حجله و غیره، شبیه در آورده و بگویند اینها دستور مذهب جعفری است!

اعمال مردمان عامی خرافی و جاهل را به حساب مذهب جعفری در آوردن و از دلایل بطلان مذهب قرار دادن که مردمان بی خبر گمان کنند واقعاً امامان و یا علماء و فقهای شیعه از طرف آن مبادی عالی، امر به چنین اعمال زشتی نموده اند، جنایت بزرگ است.

بسیاری از اعمال زشت و خرافی در افراد قومی جاری است که مبنای اساسی ندارد [و] نمی توان آن اعمال را دلیل بر خرابی و فساد اصل مذهب قرار داد. این وارونه نشان دادن ها، دلیل بر حُقه بازی و سفسطه های مغلطه کاری و فساد عقیده گوینده و نویسنده می باشد.

از جمله مطالبی که مکرر این مرد بازیگر خیال، در کتاب شیعه گری ذکر نموده، جسارت هایی است که به خاندان پیغمبر صلی الله علیه و آله - عموماً و خصوصاً - متعرض گردیده و صریحاً نوشته، ابداً این خانواده رجحانی بر دیگران ندارند، تا به آنها احترامی گذارده یا مقامی برای آنها قائل شویم! کجا خدا و پیغمبر مقامی برای آنها قائل شده اند؟!

و در چند جای کتابش نسبت به ساحت قدس امام به حق، ناطق و کاشف اسرار حقایق، جعفر بن محمد الصادق، با کمال وقاحت جسارت ها نموده که قطعاً در وقت هوشیاری و با قلم خرد و دانش نوشته؛ چه خوش سراید شاعر پارسی:

بزرگش نخوانند اهل خرد

که نام بزرگان به زشتی برد

اولاً: جواب این لاطائلات، مکرر در ضمن بیانات مفصله در لیالی مناظرات

پیشاور داده شده و در غالب اوراق این کتاب، دلایل متقنه از آیات قرآن مجید و اخبار صحیحه از طرق عامه ذکر گردیده، مخصوصاً در [مجلس سوم و هفتم] به دلایل آیات شریفه و اخبار صریحه اشاره شده است.

ثانیاً: گویا این مرد شیاد، قرآن نخوانده و اگر خوانده، چون معتقد نبوده، عمداً امر را بر بی خبران مشتبه نموده، مگر نه این است که خدای متعال در آیات بسیاری، این خاندان جلیل را ستوده و برای آنها امتیازاتی قائل و مصطفای از خلق قرار داده، چنانچه در آیه ۳۳ و ۳۴ سوره ۳ (آل عمران) می فرماید:

(إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ آدَمَ وَنُوحًا وَآلَ إِبْرَاهِيمَ وَآلَ عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ * ذُرِّيَّهُ بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ).

«به درستی که خدا برگزیده آدم و نوح و خانواده ابراهیم و خانواده عمران را بر جهانیان. فرزندان هستند برخی از نسل برخی دیگر».

و در آیه ۲۳ سوره ۴۲ (شوری) فرماید:

(قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ وَمَن يَقْتَرِفْ حَسَنَةً نَّزِدْ لَهُ فِيهَا حُسْنًا).

«بگو (ای پیغمبر) من از شما اجر رسالت جز این نمی خواهم که مودت و محبت مرا را در حق خویشاوندان منظور دارید. هر که کار نیکو انجام دهد ما بر نیکویی اش بیفزاییم».

ولی بیشتر تأثر من در این است که اکابر علمای عامه و اهل تسنن صریحاً اقرار به ولایت و برتری و مقام عالی اعلای علی و عترت طاهره پیغمبر صلی الله علیه وعلیهم اجمعین می نمایند؛ ولی این ناخلف به ظاهر شیعی زاده، انکار نماید فضایل آنها را!

تمام علمای سنی با احترام تمام، نام اهل بیت طهارت را می برند، ولی این مرد مرموز هتاک برای جلب نظر دشمنان، دین باطل فاسد خود را ظاهر نموده و با وقاحت نام آنها را برده.

کتاب علمای عامه در فضایل عترت و اهل بیت طهارت

اهل اطلاع می دانند که عموم علمای اهل تسنن - به استثنای عده ای خوارج و نواصب - در هر دوره ای از ادوار، معترف بوده اند به فضایل و مناقب آل محمد سلام الله عليهم اجمعین و حق تقدّم آنها بر تمام امت و مخصوصاً جمع کثیری از اکابر آنها کتاب مستقلی به نام اهل بیت طهارت افتخارا نوشته اند و آنچه به نظر داعی رسیده و الحال در کتابخانه خود حاضر دارم «موده القربی»، میر سید علی شافعی همدانی؛ «ینابیع الموده»؛ شیخ سلیمان بلخی حنفی؛ «معراج الوصول فی معرفه آل الرسول»، حافظ جمال الدین زرنندی؛ «مناقب و فضائل اهل البیت»، حافظ ابو نعیم اصفهانی؛ «مناقب اهل البیت»، ابن مغازلی فقیه شافعی؛ «رشفه الصادی من بحر فضائل بنی النبی الهادی»، تألیف سید ابی بکر بن شهاب الدین علوی؛ کتاب «الاتحاف بحب الاشراف»، تألیف شیخ عبدالله بن محمد بن عامر شبروای؛ «احیاء المیت بفضائل اهل البیت»، تألیف جلال الدین سیوطی؛ «فرائد السمطین فی فضائل المرتضی والزهراء والسبطین»، شیخ الاسلام ابراهیم بن محمد حموی (حموئی)؛

«ذخایر العقبی»، امام الحرم شافعی؛ «فصول المهمه فی معرفه الائمه»، نور الدین بن صباغ مالکی؛ «تذکره خواص الامه فی معرفه الائمه»، یوسف سبط ابن جوزی؛ «کفایه الطالب»، محمد بن یوسف گنجی شافعی؛ «مطالب السؤل فی مناقب آل الرسول»، محمد بن طلحه شافعی؛ «مناقب»، اخطب

الخطباء خوارزم؛ «تشریح و محاکمه در تاریخ آل محمد» محقق و مورخ شهیر، قاضی بهلول بهجت زنگنه زوری می باشد.

علاوه بر اینها در تمامی کتب معتبره و تفاسیر بزرگ علمای عامه و اهل تسنن، فضایل و مناقب اهل بیت طهارت متفرقاً بسیار ثبت شده است.

نمی دانم چرا کسروی خجالت نمی کشید در حالی که می دانست مغلطه می کند و گذشته از شیعیان، سنیها بر او می خندند! پس خوب است مریدان فریب خورده ی او بخوانند این کتاب را و عوض برانگیخته شدن سر خجالت به زیر اندازند و متنبه گردند و بازیگران قرن بیستم را - به قول امروزی ها - بشناسند.

اگر با کتاب های عربی سر و کار زیادی نداشت، اقلماً می خواست کتاب ترکی تألیف قاضی محمد بهلول بهجت افندی زنگنه زوری را که از اجله ی فضلاء و علمای معروف قرن اخیر ترکیه و در علوم عقلیه و نقلیه و فقه و عرفان در اسلامبول و آناتولی مشهور بوده به نام «تشریح و محاکمه در تاریخ آل محمد صلی الله علیه و آله» را بخواند که به فارسی هم ترجمه گردیده و چاپ های متعدد شده (چاپ اول ترکی و فارسی او هم در کتابخانه داعی موجود است.) و واقعاً بر هر شیعه شاکی لازم است آن کتاب مقدس را خریداری کرده و حقایق را از بیان عالم بزرگ سنی بشنوند و نفرین بر بازیگران مغلطه کار بنمایند و مخصوصاً برادران روشنفکر و جوانان بی خبر اهل تسنن را توصیه به مطالعه آن کتاب می نمایم.

ناچارم علاوه بر آنچه در متن همین کتاب درج گردیده، در اینجا هم اغتنام فرصت نموده، به نقل اقوال بعضی از اکابر علمای اهل تسنن در فضایل امیرالمؤمنین علی و اهل بیت طهارت علیه السلام اشاره نمایم، تا خوانندگان محترم بدانند

که کسروی تبریزی با احمد امین مصری و مردوخ (مردود) کردستانی و امثالهم تنها به قاضی رفته اند که نسبت جَعالی به شیعیان داده اند!

آنها نمی دانند که شیعیان چون معتقد به مبدأ و معادند و پیرو عترت طاهره صادقین اند، ابداً دروغ نگفته و جعل خبر نمی نمایند؛ چه آنکه احتیاجی به جعل خبر ندارند؛ زیرا تمامی علمای جماعت، با ما در نقل فضایل اهل بیت علیه السلام هم صدا هستند؛ از جمله امامان بزرگ اهل تسنن که از پیشوایان و ائمه اربعه آنها می باشد، محمد بن ادریس شافعی است که مکرراً، نظماً و نثراً، اقرار و اعتراف به فضایل و مناقب اهل البیت علیه السلام نموده است.

اشعار امام شافعی در اعتراف به فضایل عترت و اهل بیت طهارت علیه السلام

چنانچه علامه سمهودی سید نورالدین شافعی

که اعلم العلمای مصر و حجاز در اوایل قرن دهم هجری بوده در «جواهر العقدين»^(۱)

از حافظ ابوبکر بیهقی از ربیع بن سلیمان که از اصحاب امام شافعی بوده نقل می نماید و نیز نورالدین مالکی در صفحه ۵ «فصول المهمه»^(۲)

از کتاب بیهقی که در «مناقب» شافعی نوشته، نقل نموده و خواجه سلیمان بلخی حنفی در اول باب ۶۲ «ینایع الموده»^(۳)

ص: ۱۴۲

۱- «وقد نقل البیهقی عن الربیع بن سلیمان أحد أصحاب الشافعی قال: قيل للشافعی إن أناساً لا یصبرون علی سماع منقبه أو فضیله لأهل البیت، فإذا رأوا واحداً منّا یذکرها یقولون: هذا رافضی، ویأخذون بكلام آخر، فأنشأ الشافعی یقول...». جواهر العقدين، سمهودی، ۲/۱۱۰، قسم ۲، باب ۴.

۲- فصول المهمه، ابن صباغ مالکی، ۱/۱۱۰، مقدمه مؤلف.

۳- ینایع الموده، قندوزی، ۲/۳۷۳، ح ۵۵، باب ۵۸. و نیز: حموی در فرائد السمطین، ۱/۱۳۵، ح ۹۸، سمط اول، باب ۲۲. و شبلنجی در نور الأبصار، ص ۲۳۲، باب ۲. همین شعر را از شافعی نقل کرده اند.

از «جواهر العقدين» نور الدین سمهودی، (نویسنده تاریخ المدینه) که در زمان خود اعلم علمای مصر و حجاز بوده، نقلاً از بیهقی مشروحاً ذکر نموده که گفت:

روزی به امام شافعی گفتند که مردم صبر و طاقت ندارند مناقب و فضایل اهل البیت را بشنوند - مانند کسروی و احمد امین و اقرانشان - و اگر مشاهده کنند که یکی از ما ذکر فضایل اهل البیت را می نماید، «يقولون هذا رافضی»؛ می گویند او رافضی است. فوری شافعی فی المجلس انشاد اشعاری نموده و حقایق را آشکار ساخته، گفت:

إذا فی مجلس ذکرنا علیاً

وسبطیه و فاطمه الزّکیه

فأجری بعضهم ذکرى سواه

فأیقن أنه سلقلقیه

إذا ذکرنا علیاً أو بنیه

تشاغل بالروایات العلیه

یقال تجاوزوا یا قوم هذا

فهذا من حدیث الرافضیّه

برئت إلى المهیمن من أناس

یرون الرفض حبّ الفاطمیّه

علی آل الرسول صلاه ربّی

ولعنته لتلك الجاهلیّه

خلاصه معنای این اشعار آنکه گوید:

«زمانی که در مجلسی ذکر علی و فاطمه و حسن و حسین علیه السلام می شود، بعض دشمنان برای آنکه مردم را از ذکر آل محمد منصرف کنند، ذکر دیگری به میان می آورند. پس یقین کنید آن کس که مانع ذکر این خانواده می شود، سلقلق است (یعنی زنی که از دبرش حیض شود). آنها روایات بلند نقل می کنند که ذکر علی و بچه های او نشود و گفته می شود: بگذرید ای قوم از این ذکر؛ (یعنی ذکر علی و بچه های او)؛ زیرا این حدیث رافضی هاست.

بیزاری می جویم - من که امام شافعی هستم - به سوی خدا از مردمی که می بینند رخص را دوستی فاطمه. بر آل رسول صلوات پروردگار من است و لعنت خداوند بر این نوع جاهلیت که دوستان آل محمد را رافضی بخوانند.»

و سلیمان بلخی حنفی ضمن باب ۶۲ «ینایع المودّه» (۱)

صفحه ۳۵۵ (چاپ اسلامبول) و سید مؤمن شبلنجی در صفحه ۱۳۹ «نور الابصار» (۲)، چاپ سال ۱۲۹۰، نقلاً از بیهقی و نور الدین ابن صباغ مالکی در صفحه ۴ «فصول المهمّه» (۳)

و نیز حافظ جمال الدین زرنندی در «معراج الوصول» (۴)

بعد از این اشعار گفته اند که شافعی گفت:

قالوا ترفّضت قلتُ كلاً

ما الرخص دینی ولا اعتقادی

لكن تولّیت غیر شكّ

خیر إمام و خیر هادٍ

إن كان حبّ الوصی رخصاً

فإنّی أرفض العباد

«به من گفتند: رافضی شدی. گفتم: ابداً نیست رخص دین من و نه اعتقاد من، لکن دوست می دارم بدون شكّ، بهترین امام و بهترین هادی را.»

اگر معنای رخص، دوستی وصی پیغمبر و آل طاهرین آن حضرت است، پس به درستی که من رافضی تر از همه مردم هستم.»

ص: ۱۴۴

۱- ینایع المودّه، قندوزی، ۳/۹۸، باب ۶۲.

۲- نور الابصار، شبلنجی، ص ۲۳۲، باب ۲.

۳- فصول المهمّه، ابن صباغ مالکی، ۱/۱۰۷، مقدمه مؤلف.

۴- معارج الوصول، زرنندی، ص ۳۸، شرح حال امام علی علیه السّلام، الأحادیث الواردة فی حقه. - و نیز این شعر را در کتاب نظم الدرر السمطین، ذیل مناقب الامام امیرالمؤمنین، صفحه ۱۱۱ ذکر کرده است. (محقق)

یاقوت حموی در صفحه ۳۸۷ جلد ششم «معجم الأدباء» (۱)

و ابن حجر مکی در صفحه ۷۹ ضمن فصل دوم از باب ۹ «صواعق» (۲)

(چاپ مصر، سال ۱۳۱۲) و امام فخر رازی در صفحه ۴۰۶ جلد هفتم تفسیر کبیرش (۳)

ذیل آیه شریفه: (قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى) (۴) و خطیب خوارزم در صفحه ۱۲۹ «مقتل الحسین» (۵)، فصل ۱۳ و سید مؤمن شبلنجی در صفحه ۱۴۰ «نور الابصار» (۶)، (چاپ سال ۱۲۹۰) ضمن باب ۲ و سلیمان بلخی حنفی در صفحه ۳۵۶ (چاپ اسلامبول) باب ۶۲ «ینابیع المودّه» (۷)

از ربیع بن سلیمان که یکی از اصحاب شافعی بوده، نقل نموده اند که این اشعار را شافعی انشاد نموده و گفت:

یا راکباً قف بالمُحَصَّبِ من مَنِي

واهتف بساکن خیفها والناهض

سحراً إذا فاض الحجيج إلى مني

فیضاً کُمَلَّتْ طَم الفرات الفاض

إن کان رفضاً حبّ آل محمد

فليشهد الثقلان انّی رافض

ما حصل این اشعار آنکه گوید:

«ای سوار رونده به سوی مکه معظمه بایست در ریگزار منی و به ساکنین مسجد خیف، وقت سحر که حجاج به سوی منی می آیند - بدون تقیه علنی و برملا - ندا بده و بگو: اگر رفض، دوستی آل محمد است، پس شهادت بدهند

ص: ۱۴۵

۱- معجم الادباء، یاقوت حموی، ۵/۲۰۸، ترجمه شماره ۸۱۳، شرح حال محمد بن ادریس شافعی.

۲- صواعق المحرقة، ابن حجر مکی، ص ۱۳۳، باب ۹، فصل ۴.

۳- تفسیر الکبیر، فخر رازی، ۲۷/۱۶۶، ذیل آیه ۲۳ سوره شوری.

۴- شوری: ۲۳.

۵- مقتل الحسین، خوارزمی، ۲/۱۴۶، فصل ۱۳.

۶- نور الابصار، شبلنجی، ص ۲۳۲، باب ۲.

٧- ینایع الموده، قندوزی، ٣/٩٩، باب ٦٢.

جن و انس که من (امام شافعی) رافضی هستم.»

و نیز علامه جلیل القدر شیخ عبدالله بن محمد بن عامر شبروی در صفحه ۲۹ کتاب «الاتحاف بحب الاشراف» و سید ابی بکر بن شهاب الدین علوی در صفحه ۳۱ از باب ۲ و صفحه ۴۹ از باب ۴ «رشفة الصادى من بحر فضائل بنى النبى الهادى» (۱)، (چاپ مطبعه اعلامیه مصر در سال ۱۳۰۳) و حافظ جمال الدین زرنندی در «معراج الوصول فى معرفة آل الرسول» (۲).

و ابن حجر مکی متعصب در «صواعق محرقه» (۳) از ابوالشیخ دیلمی نقل می نماید که رسول اکرم صلی الله علیه وآله فرمود: «من لم يعرف حق عترتی من الأنصار والعرب، فهو لاحدی ثلاث: إما منافق وإما ولد زانیه وإما امرؤ حملت به أمه فى غیر طهر». کسی که نشناسد حق عترت مرا از انصار و عرب، پس او یکی از سه چیز خواهد بود: یا منافق است، یا ولد الزنا است، یا ولد حیض است.

اخبار در فضایل عترت و اهل بیت طهارت علیه السلام

از کوری چشم دشمنان و بدخواهان این خاندان جلیل - امثال کسرویها - حب و بغض عترت طاهره، مفتاح بهشت و دوزخ و علامت ایمان و کفر است چنانچه اکابر علمای عامه و اهل تسنن، با نقل اخبار بسیار از رسول اکرم صلی الله علیه وآله تصدیق این معنی را نموده اند.

ص: ۱۴۶

۱- رشفة الصادى، علوی حضر می، ص ۷۱، باب ۲ و ص ۹۶، باب ۴.

۲- معارج الوصول، زرنندی، ص ۱۶، مقدمه مؤلف.

۳- صواعق المحرقه، ابن حجر مکی، ص ۱۷۳، باب ۱۱، فصل ۱، مقصد ۲.

از جمله امام احمد ثعلبی (۱) که امام اصحاب حدیث شمرده شده و از اکابر علمای عامه است، در تفسیر خود ذیل آیه موذت آورده که محبت و موذت اهل بیت طهارت، از جمله اصول دین و ارکان اسلام است و هر کس خلاف این عقیده داشته باشد، کافر و از دین اسلام خارج و ناصبی می باشد و دلیل بر این معنی، خبری است که عبدالله بن حامد اصفهانی به اسناد خود از جریر بن عبدالله بجلی روایت نموده که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود:

«من مات علی حبّ آل محمّد مات شهیداً. ألا ومن مات علی حبّ آل محمّد مات مغفوراً له. ألا ومن مات علی حبّ آل محمّد مات تائباً. ألا ومن مات علی حبّ آل محمّد مات مؤمناً مستکمل الايمان. ألا ومن مات علی حبّ آل محمّد بشره ملک الموت بالجنّه، ثم منکر ونکیر. ألا ومن مات علی حبّ آل محمّد یزفّ إلى الجنّه كما تزفّ العروس إلى بیت زوجها. ألا ومن مات علی حبّ آل محمّد فتح له فی قبره بابان إلى الجنّه. ألا- ومن مات علی حبّ آل محمّد جعل الله قبره مزار ملائکه الرحمه. ألا ومن مات علی حبّ آل محمّد مات علی السنّه والجماعه. ألا ومن مات علی بغض آل محمّد جاء یوم القیامه مکتوباً بین عینیه آیس من رحمه الله. ألا ومن مات علی بغض آل محمّد مات کافراً. ألا ومن مات علی بغض آل محمّد لم یشم رائحه الجنّه.»

کسی که بمیرد بر دوستی آل محمّد، مرده است شهید و توبه کننده از گناه و آمرزیده شده و مؤمنی که دارای ایمان کامل می باشد و رحمت گردیده و کسی که بمیرد بر دوستی آل محمّد، بشارت می دهد او را ملک

ص: ۱۴۷

الموت و منکر و نکیر به بهشت و کسی که بمیرد بر دوستی آل محمد، می رود به سوی بهشت، همچنان که عروس می رود به سوی خانه شوهرش و کسی که بمیرد بر دوستی آل محمد، باز می شود در قبر او دو در به سوی بهشت و کسی که بمیرد بر دوستی آل محمد، قرار می دهد خداوند قبر او را زیارتگاه ملائکه ی رحمت و کسی که بمیرد بر دوستی آل محمد، مرده است بر سنت و جماعت و کسی که بمیرد بر دشمنی آل محمد، روز قیامت بین دو چشم او نوشته شده است: ناامید است از رحمت خدا و کسی که بمیرد بر دشمنی آل محمد، کافر مرده است و کسی که بمیرد بر دشمنی آل محمد، استشمام نمی نماید بوی بهشت را.

و نیز سید ابی بکر بن شهاب الدین علوی در صفحه ۴۵ از باب ۴ «رشفة الصادی من بحر فضائل بنی النبی الهادی»^(۱)

(چاپ مطبعه اعلامیه مصر در سال ۱۳۰۳)، از تفسیر ثعلبی و امام فخر رازی در صفحه ۴۰۵ جلد هفتم تفسیر کبیرش^(۲) ذیل آیه مودت از صاحب «کشاف» همین خبر را نقل نموده اند.

و کواشکی نیز در تفسیر خود موسوم به تبصرة از ضحاک و عکرمه - که از مشاهیر مفسرین اند - روایت کرده که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود:

«لا أسئلكم علی ما أدعوکم إليه أجزاً إلا أن تحفظونی فی قرابتی علی وفاطمه والحسن والحسین وأبنائهما.»

من از برای ارشاد شما به سوی حق و حقیقت مزدی نمی خواهم مگر آنکه

ص: ۱۴۸

۱- رشفة الصادی، علوی حضمی، ص ۹۰، باب ۴.

۲- تفسیر الکبیر، فخر رازی، ۲۷/۱۶۵ - ۱۶۶، ذیل آیه ۲۳ سوره شوری، المسألة الثالثة.

حفظ نمایید مقام مرا در اقارب و خویشان من؛ یعنی برای خاطر من احترام نمایید اقارب و خویشان مرا و آنها علی و فاطمه و حسن و حسین و اولاد و ذریه آن هر دو می باشند.^(۱) و میر سید علی همدانی شافعی در مؤدّت دوم از «مؤدّة القربی»^(۲) از جابر بن عبدالله انصاری نقل می نماید که رسول اکرم صلی الله علیه وآله فرمود:

«توسّلوا بمحبّتنا إلى الله تعالى واستشفعوا بنا، فإنّ بنا تكرمون و بنا تحبّون و بنا ترزقون، فمحبّونا أمثالنا غداً كلّهم في الجنّة.»

توسّل بجویید به دوستی ما به سوی خدای تعالی و طلب شفاعت نمایید به ما؛ پس به درستی که به ما اکرام می شوید و به وسیله ما دوست داشته می شوید. و به وسیله ما روزی داده می شوید پس دوستان ما امثال ما هستند [و] فردا (یعنی قیامت) تمامشان در بهشت اند.

ص: ۱۴۹

-
- ۱- جلال الدین سیوطی در کتاب تفسیر خود در المنثور (ج ۶ صفحه ۷) ذیل آیه شریفه ی این روایت را بیان کرده و در ادامه آن روایات بسیاری در اهمیت محبت به اهل بیت علیه السّلام ذکر کرده است و نیز این روایت در کتاب معجم الکبیر طبرانی جلد ۳ صفحه ۴۷، مسند حسن بن علی علیه السّلام، بقیه ی اخبار الحسن بن علی، حدیث ۲۶۴۱ بیان شده، و نیز ثعلبی در کتاب تفسیر خود ج ۸، صفحه ۳۱۰ ذیل آیه شریفه از رسول خدا صلی الله علیه وآله چنین سؤال می شود: «من قرابتک هؤلاء الذین وجبت علینا مودّتهم؟ قال: (علی و فاطمه و ابناهما)» و در تأیید این معنا روایات دیگری را نیز ذکر می کند. و نیز ذیل آیه تطهیر (آیه ۳۳ سوره احزاب) به (ج ۸ صفحه ۳۸) این روایت و روایات دیگر استناد شده است و نیز در کتاب شواهد التنزیل ذیل آیه شریفه ۲۳ شوری (ج ۲ صفحه ۱۸۹-۲۱۵) روایات بسیاری در فضیلت اهل بیت علیه السّلام ذکر شده است. (محقق)
- ۲- مؤدّة القربی، سید علی همدانی، مؤدّة ۲ (با استفاده از ینایع المودّة، قندوزی، ۲/۲۶۶، ح ۷۵۴، باب ۵۶).

و نیز از خالد بن معدان(۱) روایت نموده که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود:

«من أحب أن يمشى في رحمة الله ويصبح في رحمة الله فلا يدخلن قلبه شك بأن ذريتي أفضل الذريات و وصيي أفضل الأوصياء.»

کسی که دوست دارد آنکه مشی کند در رحمت خدا و صبح کند در رحمت خدا، پس داخل نکند در قلبش شکی به اینکه ذریه و اولاد من بهترین ذراری هستند و وصی من بهترین اوصیاء می باشد.

و نیز از جابر روایت(۲)

نموده که آن حضرت فرمود:

«ألزموا مودتنا أهل البيت، فإن من التقى الله وهو يودنا دخل الجنة معنا والمذی نفس محمّید بیده لا ینفع عبداً عمله إلا بمعرفه حقنا.»

ثابت باشید در دوستی ما اهل بیت؛ پس به درستی که اهل تقوا که ما را دوست بدارند، با ما داخل بهشت می شوند. به آن خدایی که جان محمد در قبضه ی قدرت اوست هیچ عملی به بنده ای نفع نمی رساند، مگر به شناختن دوستی ما.

و ابن حجر مصری مکی در فصل دوم صواعق(۳) از ابو یعلی از سلمه بن اکوع نقل نمود که آن حضرت فرمود:

«النجوم أمان لأهل السماء وأهل بيتي أمان لأمتي من الاختلاف.»

ص: ۱۵۰

۱- موده القربی، سید علی همدانی، موده ۲ (با استفاده از ینابیع الموده، قندوزی، ۲/۲۶۷، ح ۷۵۸، باب ۵۶).

۲- همان (با استفاده از ینابیع الموده قندوزی، ۲/۲۷۲، ح ۷۷۵، باب ۵۶).

۳- صواعق المحرقه، ابن حجر مکی، ص ۱۸۷، باب ۱۱، فصل ۲. ابن حجر حدیث را این گونه نقل کرده است: «أخرج أبو یعلی عن سلمه بن الأكوع أنّ النبی صلی الله علیه و آله قال: النجوم أمان لأهل السماء و أهل بيتي أمان لأمتي.»

ستارگان امان اند از برای اهل آسمان ها و اهل بیت من امان اند برای امت من از اختلاف.

این اخبار نمونه ای از هزاران خبر است که درباره آل محمد سلام الله علیهم اجمعین از طرق عامّه و اهل تسنن رسیده است که در مقدمه نویسی، بیش از این، مجال نقل ندارد.

از جمله اعتراضات کسروی و احمد امین مخصوصاً در کتاب «المهدی والمهدویت» به شیعیان در اعتقاد به وجود امام زمان است که غائب از انظار می باشد و این معنی را در

صفحات مکررّه با آب و تابی تکرار کرده و هیاهویی راه انداخته اند و نوشته اند این عقیده، از جعلیات و ساخته های شیعیان است که می گویند: امامی هست مهدی نام و از نظرها ناپیدا. و حال آنکه خبر نداشتند و زحمت مطالعه و سیر در کتب را به خود ندادند و در مقام تحقیق بر نیامدند و الا اگر فقط در کتب علمای تسنن - گذشته از کتب شیعه - غور نموده بودند و عناد و تعصب بیجا نمی نمودند، می فهمیدند اعتقاد به وجود حضرت مهدی محمد بن الحسن حجّة العصر والزمان که غیبت نموده و از انظار پنهان گردیده، مخصوص به شیعیان تنها نمی باشد. بلکه در کتب معتبره علمای بزرگ اهل تسنن نیز ثبت گردیده و اکابر علمای عامّه، از قبیل علامه سمهودی در «جواهر العقدين»^(۱) و

ص: ۱۵۱

۱- جواهر العقدين، سمهودی، ۲/۱۹۰ به بعد، قسم ۲، فصل ۸. سمهودی پس از نقل احادیث مختلفی درباره ی حضرت مهدی در صفحه ۱۹۹ می نویسد: «والأحادیث فی أمر المهدی کثیره شهیره وأفردها غیر واحد».

و احمد بن حنبل در «مسند» (۲) و ابی داود در «سنن» (۳) و ابن ماجه در «سنن» (۴) و حموی در «فرائد» (۵) و خواجه کلان بلخی در «ینابیع المودّه» (۶) و ابن حجر در «صواعق» (۷) و امام نسایی در «سنن» و «خصائص العلوی»

ص: ۱۵۲

۱- طبرانی در معجم الاوسط، ۷/۲۷۶ و ۲۷۷، ح ۶۵۳۶، ذیل احادیث محمد بن رزیک بن جامع، این حدیث را نقل کرده است: «عن علی بن علی الهلالی عن ابيه قال: دخلت على رسول الله صلى الله عليه وآله في شكاته التي قبض فيها، فاذا فاطمه عند رأسه قال: فبكت حتى ارتفع صوتها، فرفع رسول الله صلى الله عليه وآله طرفه اليها فقال: حبيبتى فاطمه ما الذى يبكيك؟ قالت: أخشى الضيعة من بعدك. قال: يا حبيبتى أما علمت أنّ الله اطّلع على الأرض اطلاعه اختار منها أباك... ونحن أهل بيت لكم أعطانا الله سبع خصال لم يعط أحداً قبلنا ولا يعطى أحداً بعدنا... ومنا سبطا هذه الأمة وهما إبنك الحسن والحسين. وهما سيّدا شباب أهل الجنّة وأبوهما والذى بعثنى بالحقّ خير منهما. يا فاطمه والذى بعثنى بالحقّ إنّ منهما مهديّ هذه الأمة إذا صارت الدنيا هرجاً ومرجاً وتظاهرت الفتن وتقطّعت السبل وأغار بعضهم على بعض، فلا كبير يرحم الصغير ولا صغير يوقرّ الكبير، فيبعث الله عند ذلك منهما من يفتح حصون الضلالة وقلوباً غلغفا يهدمها هدماً، يقوم بالدين فى آخر الزمان كما قمت به فى أول الزمان يملأ الدنيا عدلاً كما ملئت جوراً...».

۲- مسند احمد بن حنبل ۱/۸۴، مسند علی بن ابی طالب، احمد بن حنبل این حدیث را نقل کرده است: «عن علی (رضی الله عنه) قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله: المهديّ منّا أهل البيت، يصلحه الله فى ليله».

۳- سنن أبی داود، ۴/۱۰۶ - ۱۰۹، ح ۴۲۷۹ - ۴۲۹۰، کتاب المهديّ. ابی داود احادیث مختلفی را نقل کرده است.

۴- سنن ابن ماجه ۲/۱۳۶۶ - ۱۳۶۸، ح ۴۰۸۲ - ۴۰۸۸، کتاب الفتن، باب خروج المهديّ. ابن ماجه نیز احادیث مختلفی را نقل کرده است.

۵- فرائد السمطين، حموی، ۲/۳۱۰ - ۳۴۳، ح ۵۶۱ - ۵۹۴، سمط ۲، باب ۶۱.

۶- ینابیع المودّه، قندوزی، ۳/۲۶۱ - ۲۷۰، ح ۱ - ۳۵، باب ۷۳.

۷- صواعق المحرقة، ابن حجر مکی، ص ۱۶۷، باب ۱۱، فصل ۱، آیه ۱۲. ابن حجر بعد از نقل احادیثی درباره حضرت مهدی می نویسد: «الأظهر أنّ خروج المهديّ قبل نزول عيسى وقيل بعده: قال ابو الحسين الآجری قد تواترت الأخبار و استفاضت بكثره روايتها على المصطفى صلى الله عليه وآله بخروجه وانه من أهل بيته وانه يملأ الأرض عدلاً...». سپس درباره خصوصیات حضرت، نکاتی را بیان می کند.

و خواجه پارسا در «فصل الخطاب»^(۱)

و محمد بن طلحه در «مطالب السؤل»^(۲) و نور الدین جامی در «شواهد النبوة» و حافظ بلاذری در «مسلّات» و محمد بن یوسف گنجی در کتاب «البيان فی اخبار صاحب الزمان»^(۳) و ابن صباغ مالکی در «فصول المهمة»^(۴) و میر سید علی همدانی شافعی در «مودة القربی»^(۵) و علامه صلاح الدین در «شرح الدائرة» و جمال الدین شیرازی در «روضه الأجاب» و بیهقی در صحیح خود «شعب الایمان» و شیخ محی الدین عربی در «فتوحات» و «عنقاء المغرب» و ملک العلماء شهاب الدین در «هدایة السعداء»

و سبط ابن جوزی در «تذکره»^(۶)

و شیخ عبدالرحمن بسطامی در «درّة المعارف» و شیخ محمد الصبان المصری در «اسعاف الراغبین»^(۷) و مؤید الدین خطیب خوارزمی در «مناقب» و علامه شعرانی در «یواقیت»^(۸) و شیخ علی منقی در «مرقاة شرح مشکوة»^(۹) و

ص: ۱۵۳

-
- ۱- فصل الخطاب، خواجه پارسا بخاری، ترجمه امام مهدی علیه السلام (با استفاده از ینابیع المودة، قندوزی، ۳/۱۷۱، باب ۶۵).
 - ۲- مطالب السؤل، محمد بن طلحه شافعی، ص ۳۱۱ - ۳۲۱، باب ۱۲.
 - ۳- گنجی شافعی، این کتاب را در بیست و پنج باب تنظیم کرده و مطالب مختلفی را درباره حضرت مهدی بیان نموده است.
 - ۴- فصول المهمة، ابن صباغ مالکی، ۲/۱۰۹۵ - ۱۱۳۶، باب ۱۲.
 - ۵- مودة القربی، سید علی همدانی، مودة ۱۰ (با استفاده از ینابیع المودة، قندوزی، ۲/۳۱۴ - ۳۱۸، ح ۹۰۵ - ۹۱۲، باب ۵۶).
 - ۶- تذکره الخواص، سبط ابن جوزی، ص ۳۲۵ - ۳۲۶، باب ۱۲، فصل فی ذکر الحجّة المهدی.
 - ۷- اسعاف الراغبین (بهامش نور الأبصار)، محمّد بن علی الصبان، ص ۱۴۵ - ۱۶۱، باب ۲، الکلام علی المهدی وانه من ولد فاطمة.
 - ۸- یواقیت والجواهر، عبدالوهاب شعرانی، ۲/۱۲۷ - ۱۳۰، مبحث ۶۵.
 - ۹- مرقاة المفاتیح، علی بن سلطان محمّد القاری، ۵/۱۷۹ - ۱۸۱، باب شرط الساعة، فصل ۲.

دیگران از اکابر علمای اهل تسنن - که این صفحات مختصر، مجال نوشتن نام تمام آنها را نمی دهد - اخبار بسیاری راجع به آن حضرت نقل نموده اند و حتی بسیاری از آنها تحقیقات عمیقی در این باب کرده اند. (۱)

برای نمونه چند خبری به اقتضای مقدمه نویسی از اکابر علمای عامه جهت بینایی جوانان روشنفکر - زائداً علی ما سبق - در اینجا نقل می نمایم، تا بدانند این عقیده از جعلیات و ساخته های شیعیان نیست، بلکه کسروی تبریزی خیال فریبنده و احمد امین مصری عنود و امثال آنها مغلطه کار بوده اند و امر را بر بی خبران مشتبه می نموده اند.

علاوه بر آنکه در [مجلس دهم] همین کتاب، اشاراتی به اخبار وارده در موضوع حضرت مهدی علیه السلام شده و در اینجا هم بیان دیگری می نمایم و بعض اخبار دیگر را ذکر می کنیم تا کشف حقیقت گردد.

اخبار به وجود حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف از طرق اهل تسنن

۱. خواجه کلان شیخ سلیمان بلخی حنفی در باب ۷۳ «ینابیع المودّه» (۲) و

ص: ۱۵۴

۱- در اینجا نامه مؤتمر علمای اهل تسنن در جواب سؤال از خوب یهدی توسط آن سودانی آورده شود در پاورقی با ذکر آدرس آن.

۲- «عن ابی ایوب الأنصاری قال: إنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مَرَضَ فَآتَتْهُ فَاطِمَةُ وَبَكَتْ، فَقَالَ: يَا فَاطِمَةُ إِنَّ لِكِرَامَةِ اللهِ إِيَّاكَ زَوْجَكَ مِنْهُمُ أَقْدَمُهُمْ سَلَمًا وَأَكْثَرُهُمْ عِلْمًا. إِنَّ اللهَ تَعَالَى إِطْلَعَ إِلَى أَهْلِ الْأَرْضِ إِطْلَاعَهُ، فَاخْتَارَنِي مِنْهُمْ فِجْعَلَنِي نَبِيًّا مَرْسَلًا، ثُمَّ إِطْلَعِ إِطْلَاعَهُ ثَانِيَةً، فَاخْتَارَ مِنْهُمْ بَعْلَكَ، فَأَوْحَى إِلَيَّ أَنْ أَرْوِّجَهُ إِيَّاكَ وَاتَّخِذْهُ وَصِيًّا. يَا فَاطِمَةُ مَنَا خَيْرَ الْأَنْبِيَاءِ وَهُوَ أَبُوكَ وَمَنَا خَيْرَ الْأَوْصِيَاءِ وَهُوَ بَعْلَكَ، وَمَنَا خَيْرَ الشَّهَدَاءِ وَهُوَ حَمْزَةُ عَمِّ أَبِيكَ، وَمَنَا مِنْ لَهْ جَنَاحَانِ يَطِيرُ بِهِمَا فِي الْجَنَّةِ حَيْثُ شَاءَ وَهُوَ جَعْفَرُ ابْنِ عَمِّ أَبِيكَ، وَمَنَا سَبْطَا هَذِهِ الْأُمَّةِ وَسَيِّدَا شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ الْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ، وَهُمَا ابْنَاكَ، وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ مَنَا مَهْدِيَّ هَذِهِ الْأُمَّةِ وَهُوَ مِنْ وَلَدِكَ». ینابیع المودّه، قندوزی، ۳/۲۶۹، ح ۳۳، باب ۷۳.

علامه سمهودی شافعی در «جواهر العقدين»^(۱) و ابن حجر مکی در «صواعق محرقة»^(۲) و طبرانی در «اوسط»^(۳)

از ابو ایوب انصاری و علی بن هلال - به مختصر تفاوتی در الفاظ و عبارات - نقل نموده اند که در مرض موت رسول اکرم صلی الله علیه و آله فاطمه علیها السلام گریه می کرد.

رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود:

«انّ لکرامه الله إياک زوّجک من هو أقدمهم سلماً وأكثرهم علماً.»

از جمله کرامت های پروردگار به تو آن است که تزویج کرد تو را به کسی که اقدم مردم است اسلاماً و بیشتر آنها از حیث علم و دانش.

آن گاه فرمود: خداوند متعال نظر فرمود بر اهل زمین، پس مرا اختیار نمود پیغمبر مرسل. آن گاه نظر دیگر فرمود، علی را برگزید به وصایت. پس به من وحی نمود که تو را تزویج نمایم به او و قرار دهم او را وصی خودم.

«یا فاطمه منّا خير الأنبياء وهو أبوك ومنّا خير الأوصياء وهو بعلک ومنّا خير

ص: ۱۵۵

۱- جواهر العقدين، سمهودی، ۲/۱۹۶، قسم ۲، فصل ۸. سمهودی بخش دوم حدیث را این گونه نقل کرده است: «عن أبي أيوب الأنصاري، قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله لفاطمة رضي الله عنها: نبينا خير الأنبياء وهو أبوك وشهيدنا خير الشهداء وهو عمّ أبيك حمزه، ومنّا من له جناحان يطير بهما في الجنّة حيث شاء وهو ابن عمّ أبيك جعفر، ومنّا سبطا هذه الأمّة الحسن والحسين وهما ابناك، ومنّا المهدي.»

۲- صواعق المحرقة، ابن حجر مکی، ص ۱۶۵، باب ۱۱، فصل ۱، آیه ۱۲. مؤلف حدیث را با اعتماد بر تخریج طبرانی، همانند سمهودی نقل کرده است.

۳- معجم الأوسط، طبرانی، ۷/۲۷۶، ح ۶۵۳۶، احادیث محمد بن رزیک بن جامع. بخشی از حدیثی را که طبرانی در معجم الأوسط نقل کرده است در صفحات قبل آورده ایم.

الشهداء وهو حمزه عمّ أبيك ومنا من له جناحان يطير بهما في الجنّة حيث شاء وهو جعفر ابن عمّ أبيك ومنا سبطا هذه الأمتّه و سيّدا شباب أهل الجنّة الحسن والحسين وهما ابناك والذي نفسي بيده منا مهديّ هذه الأمتّه وهو من ولدك.»

يا فاطمه از ماست بهترين انبياء و او پدر تو می باشد و از ماست بهترين اوصياء و او شوهر تو می باشد و از ما است بهترين شهداء و او حمزه عموی پدر تو می باشد و از ما است کسی که برای اوست دو بال که پرواز می کند به آنها در بهشت و او جعفر، پسر عموی پدر تو می باشد و از ما است دو سبط این امت و دو سيد جوانان اهل بهشت، حسن و حسين و آنها پسرهای تو هستند. به آن خدایي که جان من در يد قدرت اوست، از ما است مهدي این امت و او از اولاد تو می باشد.

۲. شيخ الاسلام حمويني در «فرائد السمطين» (۱)

و شيخ سليمان بلخي حنفي در باب ۷۷ «ينابيع المودّه» (۲) از عبايه بن ربعي از جابر بن عبدالله انصاري نقل می نمايند که رسول اکرم صلي الله عليه وآله فرمود:

«أنا سيّد النبيّن وعلّي سيّد الوصيّن وانّ أوصيائي بعدي اثنا عشر أولهم عليّ وآخرهم القائم المهديّ عليه السلام.»

من آقای انبياء و علی آقای اوصياء می باشد و به درستی که اوصیای من بعد از من دوازده نفرند؛ اول آنها علی و آخر آنها قائم مهدي می باشد.

ص: ۱۵۶

۱- فرائد السمطين، حمويني، ۲/۳۱۳، ح ۵۶۴، سمط ۲، باب ۶۱. حمويني حديث را این گونه نقل می کند: «عن عبدالله بن عباس قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله أنا سيد المرسلين وعلّي بن أبي طالب سيّد الوصيّن وإنّ أوصيائي بعدي اثنا عشر أولهم عليّ بن أبي طالب وآخرهم القائم.»

۲- ينابيع المودّه، قندوزي، ۳/۲۹۱، ح ۷، باب ۷۷.

۳. و از سلیم بن قیس هلالی از سلمان فارسی نقل می کنند که گفت: وارد شدم بر رسول اکرم صلی الله علیه وآله دیدم حسین بر پای آن حضرت نشسته و پیوسته دو طرف صورتش را می بوسید و می فرمود:

«أنت سيّد بن سيّد أخو السيّد وأنت الامام بن الامام وأنت حجّ بن الحجّ أخو الحجّ أبو حجج تسعه تاسعهم قائمهم المهدي عليه السّلام.»

تویی سید پسر سید، [برادر سید] و تویی امام پسر امام و تویی حجت، پسر حجت، و برادر حجت و پدر حجت های نه گانه که نهمی آنها قائم مهدی می باشد.

۴. و نیز شیخ الاسلام حموینی در «فرائد»^(۱) از سعید بن جبیر از ابن عباس نقل می کند که رسول اکرم صلی الله علیه وآله فرمود:

«إنّ خلفائی وأوصیائی و حجج الله على الخلق بعدی الاثنا عشر أولهم علی و آخرهم ولدی المهديّ، فينزل روح الله عيسى بن مريم فيصلی خلف المهديّ وتشرق الأرض بنور ربّها و يبلغ سلطانه المشرق والمغرب.»

به درستی که خلفاء و اوصیای من و حجت های خدا بر خلق بعد از من دوازده نفرند؛ اول آنها علی و آخر آنها فرزند من مهدی است. پس نازل می گردد عیسی بن مریم روح الله، پس نماز می گزارد عقب مهدی و

ص: ۱۵۷

۱- «عن سعید بن جبیر عن عبدالله بن عباس قال: قال رسول الله صلی الله علیه وآله: إنّ خلفائی وأوصیائی و حجج الله على الخلق بعدی لإثنا عشر، أولهم أخى و آخرهم ولدی. قيل: یا رسول الله ومن أخوك؟ قال: علی بن أبی طالب. قيل: فمن ولدك؟ قال: المهديّ الذی يملؤها قسطاً وعدلاً كما ملئت جوراً وظلماً. والذی بعثنى بالحقّ بشيراً لو لم يبق من الدنيا إلاّ يوم واحد لطوّل الله ذلك اليوم حتى يخرج فيه ولدی المهديّ، فينزل روح الله عيسى بن مريم فيصلی خلفه، وتشرق الأرض بنور ربّها و يبلغ سلطانه المشرق والمغرب.» فرائد السمطين، حموینی، ۲/۳۱۲، ح ۵۶۲، سمط ۲، باب ۶۱.

روشن می کند آن مهدی زمین را به نور خدا و می رساند سلطنت او را به مشرق و مغرب.

۵. و نیز از سعید بن جبیر از ابن عباس (حبر اُمّت) نقل می کند(۱)

که آن حضرت فرمود:

«إِنَّ عَلِيًّا وَصِيَّيَ وَمَنْ وَلَدَهُ الْقَائِمُ الْمُنْتَظَرُ الْمَهْدِيُّ الَّذِي يَمَلَأُ الْأَرْضَ قِسْطًا وَعَدْلًا كَمَا مَلَأَتْ جُورًا وَظُلْمًا وَالَّذِي بَعَثَنِي بِالْحَقِّ بَشِيرًا وَنَذِيرًا إِنَّ الثَّابِتِينَ عَلَى الْقَوْلِ بِإِمَامَتِهِ فِي زَمَانِ غَيْبَتِهِ لِأَعَزَّ مِنَ الْكِبْرِيتِ الْأَحْمَرِ. فَقَامَ إِلَيْهِ جَابِرُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ وَلِلْقَائِمِ مِنْ وَلَدِكَ غَيْبَةٌ؟ قَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: أَيْ وَرَبِّي (وَلِيْمَحَّصَ اللَّهُ الْعَدِيْنَ آمَنُوا وَيَمَحَقَ الْكَافِرِيْنَ)(۲). ثم قال: يا جابر، إن هذا أمر من أمر الله وسر من سر الله، فإياك والشك، فإن الشك في أمر الله عز وجل كفر.»

به درستی که علی وصی من است و از اولاد او قائم منتظر مهدی است که پر می کند زمین را از عدل و داد، همچنان که پر شده باشد [از] جور و ظلم. به آن خدایی

که مرا به حق مبعوث گردانیده بشارت دهنده و بیم دهنده، به درستی که ثابتین بر قول و عقیده به امامت آن حضرت در زمان غیبتش عزیزترند از کبریت احمر.

ص: ۱۵۸

۱- «عن سعید بن جبیر عن ابن عباس قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله: إن علي بن أبي طالب إمام أمتي و خليفتي عليها من بعدى و من ولده القائم المنتظر الذي يملأ الله به الأرض عدلاً و قسطاً كما ملئت ظلماً و جوراً. و الذي بعثني بالحق بشيراً ان الثابتين على القول [به] في زمان غيبته لأعز من الكبريت الأحمر. فقام إليه جابر بن عبد الله الانصاري فقال: يا رسول الله وللقائم من ولدك غيبة قال: أَيْ وَرَبِّي لِيْمَحَّصَ اللَّهُ [بِهِ] الَّذِينَ آمَنُوا وَيَمَحَقَ الْكَافِرِينَ. يَا جَابِرُ إِنَّ هَذَا الْأَمْرَ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ وَسَرٌّ مِنْ سَرِّ اللَّهِ. عِلْمُهُ مَطْوِيُّ عَنْ عِبَادِهِ. فَايَاكَ وَالشَّكَّ فِيهِ، فَإِنَّ الشَّكَّ فِي أَمْرِ اللَّهِ كُفْرٌ». فرائد السمطين، حمويني، ۲/۳۳۵، ح ۵۸۹، سمط ۲، باب ۶۱.

۲- آل عمران: ۱۴۱.

جابر از جا برخاست و عرض کرد: یا رسول الله، برای قائم از فرزند شما غیبتی است؟ فرمودند: آری، قسم به پروردگار من. آن گاه آیه ۱۴۱ سوره ۳ (آل عمران) را قرائت نمودند؛ یعنی: پاک و پاکیزه گرداند خدا مؤمنان را از گناهان در وقت مغلوبیت ایشان و نیست گرداند و هلاک سازد کافران را اگر مغلوب گردند.

ملخص معنی آنکه در آن غیبت، اگر دولت بر مؤمنان باشد، به جهت تمیز است و استشهاد و تمحیص و غیر آن از آنچه اصلح باشد مر ایشان را و اگر بر کافران است، به جهت محق و محو آثار ایشان است پس از آن فرمود:

ای جابر، این غیبت امری است از امر خدا و سرّی است از سرّ خدا. پس بپرهیز از شک؛ به درستی که شک در امر خدای عزّوجلّ کفر است.

۶. و نیز خواجه کلان حنفی در باب ۷۹ «ینابیع الموده» (۱) از «فصل الخطاب» خواجه سید محمد پارسا که از اکابر علمای عامّه است نقل می کند که گوید: از امامان اهل بیت طهارت، ابو محمد امام حسن عسکری علیه السلام می باشد که متولد گردیده در سال ۲۳۱، روز جمعه، ششم ربیع الأول و بعد از پدر بزرگوارش شش سال زندگانی نمود و در پهلوی پدرش دفن گردید. آن گاه نوشته:

«ولم یخلف ولداً غیر أبی القاسم محمّد المنتظر المسّمی بالقائم والحجّه والمهدیّ وصاحب الزمان وخاتم الأئمّه الاثنا عشر عند الامامیه وکان مولد المنتظر لیله النصف من شعبان سنه خمس وخمسين ومائتين، أمّه أمّ ولد یقال لها نرجس، توفی أبوه وهو ابن خمس سنين، فاختمنی إلى الآن.»

ص: ۱۵۹

۱- ینابیع الموده، قندوزی، ۳/۱۷۱، باب ۶۵ و ۳/۳۰۴، باب ۷۹.

برای آن حضرت (یعنی امام حسن عسکری علیه السلام فرزندى نماند مگر ابوالقاسم محمد منتظر، نامیده شده به قائم و حجت و مهدى و صاحب الزمان و خاتم امامان دوازده گانه نزد امامیه و مولد آن امام منتظر نیمه شعبان سال دویست و پنجاه و پنج بوده است و مادرش ام ولد بود که او را نرجس می گفتند و در موقع وفات پدر بزرگوارش پنج ساله بوده و الی الآن مخفی و پنهان می باشد.

۷. حافظ ابن حجر مکی در صفحه ۱۲۷ صواعق محرقة (۱) بعد از شرح حالات حضرت عسکری امام یازدهم گوید:

«ولم یخلف غیر ولده (ابى القاسم محمد الحجة) وعمره عند وفات أبيه خمس سنين، لكن أتاه الله (تبارك وتعالى) فيها الحكمة ويسمى القائم المنتظر، لأنه ستر بالمدينة وغاب فلم يعرف أين ذهب.»

باقی نماند برای آن حضرت مگر فرزندش ابی القاسم محمد حجت و عمر آن حضرت در وقت وفات پدرش پنج سال بوده است، لکن در همان طفولیت، خداوند متعال او را حکمت داده بود و نامیده شد به قائم منتظر؛ برای آنکه آن حضرت غیبت نموده و پنهان شد و شناخته نشد به کجا رفت.

۸. شیخ سلیمان بلخی حنفی (۲) از باب ۷۱ تا باب ۸۶ را اختصاص داده است به حالات حضرت مهدی و نقل نموده است اقوال اکابر علمای خودشان را از قبیل هاشم بن سلیمان در کتاب «المحجة» و علامه ی سمهودی در «جواهر

ص: ۱۶۰

۱- صواعق المحرقة، ابن حجر مکی، ص ۲۰۸، باب ۱۱، انتهای فصل ۳.

۲- ینابیع المودة، قندوزی، ۳/۲۳۵ - ۳۴۱، باب ۷۱ - ۸۴.

العقدین» و ابن ابی الحدید در «شرح نهج البلاغه» و محمد بن ابراهیم در «فرائد السمطین» و محمد الصّبّان المصری در «اسعاف الراغیین» و محمد بن طلحه در «مطالب السؤل» و صلاح الدین صفدی در «شرح الدائر» و ابو نعیم در «حلیه الأولیاء» و ابن صّبّاغ در «فصول المهمّه» و گنجی شافعی در کتاب «البیان» و خوارزمی در «مناقب» و غیرهم از بسیاری از صحابه و مخصوصاً باب ۸۲ را اختصاص داده به کسانی که حضرت مهدی را در زمان حیات پدر بزرگوارش دیدند به این عنوان:

«فی بیان الامام أبو محمد الحسن العسکری أری ولده القائم المهدی لخواصّ موالیه وأعلمهم أنّ الامام من بعده ولده رضی الله عنهما.»

در بیان آنکه امام ابو محمد حسن العسکری نشان داد فرزندش قائم مهدی را به خواص دوستانش و به آنها تعلیم نموده که امام بعد از او فرزندش مهدی می باشد.

و در این باب دوازده خبر نقل می کند از جمع بسیاری که حضرت مهدی را در زمان پدرش امام حسن عسکری علیه السلام زیارت نمودند.

تا پیروان کسروی بخوانند و برانگیخته ی خیالشان را بشناسند که نوشته است: وجود مهدی امام غائب را شیعیان ساخته اند و احدی او را ندیده، چگونه بوده و کجا بوده! علاوه بر صدها کتب غیبت که اکابر علماء و مؤثّقین

و محدّثین شیعه نوشته اند، از بیانات علمای سنّی بشنوید و بر کسروی و احمد امین و مردوخ و بازیگران و فریبندگان و دین سازان مغلطه کار لعنت نمایید.

و در باب ۸۳ همان کتاب یازده خبر نقل می کند از کسانی که در غیبت کبری

خدمت آن حضرت رسیده اند به این عنوان:

«فی بیان من رأى صاحب الزمان المهديّ عليه السّلام بعد غيبته الكبرى.»

در بیان کسانی که دیده اند صاحب الزمان مهدی علیه السّلام را بعد از غیبت کبری - یعنی در مدت هزار سال - .

که از نقل آن اخبار جهت حفظ اختصار صرف نظر شد. هر کس طالب است، به اصل کتاب «ینایع المودّه»، مخصوصاً باب ۸۲ و ۸۳ مراجعه نماید، تا کشف حقیقت شود.

خلاصه اکثر علمای منصف عامّه با نقل اخبار بسیار که ضیق صفحات، مجال نقل همه آنها را نمی دهد، اظهار عقیده و نظر هم نموده اند که مراد از حضرت مهدی ابی القاسم محمد، فرزند برومند حضرت امام حسن عسکری علیه السّلام می باشد.

۹. چنانچه محمد بن طلحه شافعی در «مطالب السّؤل فی مناقب آل الرسول»^(۱)

در حق آن حضرت گوید:

«هو ابن أبی محمّد العسکری ومولده بسامراء.»

او فرزند ابی محمد امام حسن عسکری علیه السّلام می باشد و محل تولدش سامراء بوده است.

۱۰. و نیز شیخ صلاح الدین صفدی در «شرح الدائر» نوشته است:

«إنّ المهديّ الموعود هو الامام الثانی عشر من الأئمّه أولهم سیدنا علی و آخرهم المهديّ رضی الله عنهم.»

ص: ۱۶۲

۱- «محمد بن الحسن الخالص ... المهديّ الحجّه الخلف الصالح المنتظر ... فأما مولده فببیر من رأى...». مطالب السّؤل، محمد بن طلحه شافعی، ص ۳۱۱، باب ۱۲.

به درستی که مهدی موعود او امام دوازدهم از ائمه ای می باشد که اول آنها علی و آخر آنها حضرت مهدی رضی الله عنهم است.

۱۱. و خواجه کلان بلخی حنفی در آخر باب ۷۹ «ینابیع الموده»^(۱)، بعد از نقل اقوال اکابر علمای عامّه راجع به حضرت مهدی علیه السّلام و ولادت آن حضرت، چنین اظهار عقیده نموده:

«المعلوم المحقّق عند الثقات أنّ ولاده القائم عليه السّلام كانت ليله الخامس عشر من شعبان سنة خمس و خمسين و مائتين في بلده سامراء عند القران الأصغر الذي كان في القوس و كان الطالع الدرجة الخامسة والعشرين من السرطان و زايجه المباركه في أفق سامراء.»

معلوم و محقّق است نزد ثقات اینکه ولادت قائم علیه السّلام در شب پانزدهم شعبان سال دویست و پنجاه و پنج بوده است در سامراء نزد قرآن کوچک آن چنانه ای که باشد در قوس و او چهارم قرآن بزرگ آن چنانه ای است در قوس و بوده است طالع او در درجه بیست و پنج از سرطان و زایجه ی مبارکه او در افق سامراء بوده است.

۱۲. و ابو عبدالله فقیه محمد بن یوسف گنجی شافعی در کتاب «البيان في أخبار صاحب الزمان»^(۲)

در آخر باب ۲۰ نوشته است:

«إنّ المهديّ ولد الحسن العسكري، فهو حيّ موجود باق منذ غيبته إلى الآن

ص: ۱۶۳

۱- ینابیع الموده، قندوزی، ۳/۳۰۶، باب ۷۹.

۲- البيان في أخبار صاحب الزمان، گنجی شافعی، ص ۱۴۸، باب ۲۵، گنجی می نویسد: «في الدلالة على كون المهدي عليه السّلام حيّاً باقياً منذ غيبته إلى الآن ولا- إمتناع في بقاءه بدليل بقاء عيسى وإلياس وخضر، من أولياء الله تعالى، وبقاء الدجال وإبليس الملعونين أعداء الله تعالى وهؤلاء قد ثبت بقاؤهم بالكتاب والسّنة، وقد اتفقوا عليه ثم أنكروا جواز بقاء المهديّ.»

ولا امتناع في بقاءه بدليل بقاء عيسى والخضر وإلياس عليه السلام.»

به درستی که مهدی فرزند حسن عسکری زنده و موجود و باقی است [از زمان] غیبت او الی الآن و امتناعی ندارد بقای او به دلیل بقای عیسی و خضر و الیاس علیه السلام.

۱۳. و یوسف سبط ابن جوزی در صفحه ۲۰۴ «تذکره خواص الامّة فی معرفة الأئمة» (۱) پس از اینکه سلسله ی نسب آن حضرت را به علی بن ابی طالب علیه السلام نقل نموده آن گاه گوید:

«وهو الخلف الحجّج صاحب الزمان القائم المنتظر والتالی وهو آخر الأئمّه.»

و اوست خلف حجت، صاحب الزمان، قائم منتظر و تالی و اوست آخر امامان و اوست مهدی علیه السلام.

بعد از نقل چند خبر از طرق علمای خودشان (اهل تسنن) راجع به ظهور آن حضرت چنین گوید: «فذلك هو المهديّ عليه السلام.»

۱۴. و محمد بن طلحه شافعی در باب ۱۲ «مطالب السؤل فی مناقب آل الرسول» (۲) با دلایل بسیاری اثبات وجود حضرت مهدی را می نماید به این عنوان:

«الباب الثانی عشر فی أبی القاسم محمّد بن الحسن الخالص بن علیّ المتوکّل بن محمّد القانع بن علیّ الرضا بن موسی الكاظم بن جعفر الصادق بن محمّد الباقر بن علیّ زین العابدین بن الحسين الزکّی بن علیّ المرتضی أمير المؤمنین بن أبی طالب، المهديّ الحجّج الخلف الصالح المنتظر علیهم السلام.»

ص: ۱۶۴

۱- تذکره الخواص، سبط ابن جوزی، ص ۳۲۵، باب ۱۲، فصل فی ذکر الحجّج المهديّ.

۲- در صفحات قبل به آدرس آن اشاره شد.

و ابتدا می نماید این باب را به اشعاری در مدیحه آن حضرت و اثبات مقامات عالیہ ی آن وجود مقدّس که برای اثبات مرام ذکر می شود:

فهذا الخلف الحجّه قد أئده الله

هذا يا منج الحقّ وأتاه سجایاه

وأعلى في ذرى العلیا بالتأیید مرقاه

واتاه خلی فضل عظیم فتحلاه

وقد قال رسول الله قولاً قد رویناه

وذو العلم بما قال إذا أدرك معناه

یری الأخبار فی المهدیّ جائت بمسماه

وقد أبداه بالنسبه والوصف وسماه

ویکفی قوله منی لاشراق محیاه

ومن بضعه الزهراء مرساه ومسراه

ولن یبلغ ما اوتیه أمثال وأشباه

فمن قالوا هو الهدیّ ما مانوا بمافاه

بیش از یک ورق با دلایل عقلیه و براهین نقلیه ثابت می نماید که جمیع اخبار مأثورہ از رسول اکرم صلی الله علیه وآله و ادله و علاماتی را که راجع به حضرت مهدی علیه السلام بیان نموده و در کتب - فریقین حتی صحیح بخاری و مسلم و ترمذی - نقل گردیده، کاملاً مطابقت دارد با محمّد المهدی، خلف صالح حضرت عسکری که در ایام معتمد علی الله، (خلیفه ی عباسی) در سامراء متولّد و از ترس اعادی پنهان گردیده.

و نیز قاضی فضل بن روزبهان که از اکابر متعصّبین علمای عامّه می باشد که از شدت تعصّب، انکار اخبار صحیحہ صریحه را می نماید، ولی در موضوع حضرت ولی عصر، مهدی آل محمّد موافقت با نظر و عقیده امامیه اثنا عشریه دارد و عجب آنکه در کتاب «ابطال الباطل» که ردّ بر «نهج الحق» علامه حلّی رحمه الله (یعنی ردّ بر شیعیان نوشته) کلماتی در فضایل و مناقب اهل بیت طهارت دارد که از جمله اشعاری در مدح ائمه اطهار انشاء نموده که اشاره به حضرت مهدی و ظهور آن حضرت می نماید، که به مناسبت مقام، ذکر می نمایم که گوید:

سلام على المصطفى المجتبي

سلام على السيد المرتضى

سلام على سيدتنا فاطمه

من أختارها الله خير النساء

ص: ١٦٥

سلام من المسك أنفاسه

على الحسن الألمعي الرضا

سلام على الأورعي الحسين

شهيد يرى جسمه كربلا

سلام على السيد العابدين

علي بن الحسين الزكي المجتبي

سلام على الباقر المهدي

سلام على الصادق المقتدي

سلام على الكاظم الممتحن

رضي السجايا إمام التقي

سلام على الثامن المؤمن

علي الرضا سيد الأصفياء

سلام على المتقي التقي

محمد الطيب المرتجي

سلام على الألمي النقي

علي المكرم هادي الوري

سلام على السيد العسكري

امام يجهز جيش الصفا

سلام على القائم المنتظر

أبي القاسم الغر نور الهدى

سَيَطْلَعُ كَالشَّمْسِ فِي غَاسِقِ

يَنْجِيهِ مِنْ سَيْفِهِ الْمُنْتَفِي

تَرَى يَمَلَأُ الْأَرْضَ مِنْ عَدْلِهِ

كَمَا مَلَأَتْ جُورَ أَهْلِ الْهَوَى

سَلَامٌ عَلَيْهِ وَآبَائِهِ

وَأَنْصَارِهِ مَا تَدُومُ السَّمَاءُ

ماحصل کلام به مقتضای مقام آنکه بعد از سلام به ارواح مقدسه ائمه اثنا عشر و ستودن مراتب و درجات مرتب آنها، به نام امام دوازدهم که می رسد بعد از سلام بر آن حضرت اقرار می نماید که اوست قائم منتظر که کنیه مبارکش ابوالقاسم است و زود است که مانند خورشید تابان طالع و ظاهر گردد و عالم را پر از عدل و داد کند؛ همچنان که پر از ظلم و جور شده باشد.

برای اثبات مرام و بیداری جوانان روشن ضمیر که بخواهند به سفسطه بازی و مغلطه کاری و دروغ سازی های کسروی و احمد امین و امثال او پی ببرند و بدانند که عقیده به وجود حضرت مهدی منتظر عجل الله تعالی فرجه و ولادت او در هزار و صد و بیست سال قبل و اینکه فرزند برومند حضرت عسکری و یازدهمین فرزند علی، امیرالمؤمنین علیه السلام و دوازدهمین وصی حضرت ختمی

ص: ۱۶۶

مرتب صلی الله علیه و آله بوده و غیبت او از جعلیات شیعه نیست، بلکه سنّی و شیعه معتقد به این معنی هستند، همین مقدار از اخبار، من باب نمونه، کافی است و الا- اگر بخواهم تمام روایات منقوله از کتب اکابر علمای عامّه و اظهار عقاید آنها را بر اثبات مرام ذکر نمایم، خود کتابی بسیار بزرگ خواهد شد.

و برای اهل لسان لازم است مراجعه کنند به کتاب «کشف الأستار» تألیف علامه المحدثین، مرحوم حاج میرزا حسین نوری قدس سره القدوسی و کتاب «المهدی» که به قلم سید جلیل و عالم نبیل، حجت الاسلام مرحوم سید صدر الدین صدر رضوان الله علیه، نزیل دار العلم قم می باشد که مبسوطاً از کتب اکابر علمای عامّه استخراج نموده و خدمت بزرگی به عالم تشیع فرمودند.

در اینجا به یاد آمد خبر پر فایده ای که علاوه بر فضایل و مناقب مولی الموحّدين امیرالمؤمنین علی ابن ابی طالب علیه الصلاة والسلام، ذکری از حضرت مهدی و ظهور آن حضرت شده است و مقتضی دیدم خلاصه ی آن حدیث را یادآور شوم، تا خوانندگان محترم بدانند که اکابر علماء از سنّی و شیعه، چگونه به نقل اخبار، کشف حقایق نموده اند، تا روی نویسندگان عنود سیاه گردد.

حدیث عجیبی در فضایل علی علیه السلام و اشاره به حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف

شیخ سلیمان بلخی حنفی در باب ۷۵ «ینایع المودّه»^(۱) از ابوالمؤید موفق بن

ص: ۱۶۷

۱- ینایع المودّه، قندوزی، ۳/۲۷۸، ح ۲، باب ۷۵، قندوزی ابتدای حدیث را این گونه نقل کرده است: «أخرج موفق بن أحمد أخطب خطباء خوارزم: بسنده عن عبدالرحمان بن أبي لیلی عن أبيه قال: دفع النبي صلى الله عليه وآله الرايه يوم خيبر إلى عليّ ففتح الله بيده، ثمّ في غدیر ختم أعلم الناس أنّه مولی كلّ مؤمن ومؤمنه وقال أنت منّي وأنا منك...».

احمد، اخطب خطباء خوارزم به سند خودش از عبدالرحمان بن ابی لیلی از پدرش نقل می نماید که گفت:

در روز خیبر رسول اکرم صلی الله علیه وآله علم را به علی بن ابی طالب علیه السلام داد و خداوند به دست آن حضرت فتح را نصیب مسلمانان نمود و در غدیر خم علی را به مردم شناسانید به این عبارت که:

«إِنَّهُ مَوْلَى كُلِّ مُؤْمِنٍ وَمُؤْمِنَةٍ وَقَالَ لَهُ أَنْتَ مَنِّي وَأَنَا مِنْكَ وَأَنْتَ تَقَاتِلُ عَلِيَّ التَّوَائِلَ كَمَا قَاتَلْتَ عَلِيَّ التَّنَزِيلَ وَأَنْتَ مَنِّي بِمَنْزِلِهِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى وَأَنَا سَلِمٌ لِمَنْ سَالَمَكَ وَحَرْبٌ لِمَنْ حَارَبَكَ وَأَنْتَ الْعُرْوَةُ الْوَثْقَى وَأَنْتَ تَبَيَّنَ مَا اشْتَبَهَ عَلَيْهِمْ مِنْ بَعْدِي وَأَنْتَ إِمَامٌ وَوَلِيٌّ كُلِّ مُؤْمِنٍ وَمُؤْمِنَةٍ بَعْدِي وَأَنْتَ الَّذِي أَنْزَلَ اللَّهُ فِيهِ (مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ إِلَى النَّاسِ يَوْمَ الْحَجِّ الْأَكْبَرِ) (١) وَأَنْتَ الْآخِذُ بِسُنَّتِي وَذَابَ الْبَدْعَ عَنْ مَلَّتِي وَأَنَا أَوَّلُ مَنْ انْشَقَّ الْأَرْضَ عَنْهُ وَأَنْتَ مَعِيَ فِي الْجَنَّةِ وَأَوَّلُ مَنْ يَدْخُلُهَا أَنَا وَأَنْتَ وَالْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ وَفَاطِمَةُ وَإِنَّ اللَّهَ أَوْحَى إِلَيَّ أَنْ أَخْبِرَ فَضْلَكَ، فَقَمْتُ بِهِ بَيْنَ النَّاسِ وَبَلَّغْتُهُمْ مَا أَمَرَنِي اللَّهُ بِتَبْلِيغِهِ وَذَلِكَ قَوْلُهُ تَعَالَى (يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ) (٢) إِلَى آخِرِ الْآيَةِ.»

به درستی که علی بن ابی طالب اولی به تصرف بر هر مؤمن و مؤمنه است. آن گاه فرمود به علی: تو از منی و من از تو و تو جنگ می کنی بر تأویل (قرآن) همچنان که من جنگ کردم بر تنزیل (قرآن) و تو از من به منزله ی هارونی از موسی و من در سلم و سلامت با کسی که با تو از در سلم و سلامت باشد و در جنگم با کسی که با تو در جنگ است و تویی

ص: ۱۶۸

۱- توبه / ۳.

۲- مائده / ۶۷.

عروة الوثقی و تویی بیان کننده هر چیزی که مشتبه می شود بر آنها بعد از من و تویی امام و ولی هر مؤمن و مؤمنه بعد از من - این کلمه بعدی که در بسیاری از اخبار رسیده، برای اهل بصیرت و انصاف واضح می نماید که کلمه مولی به معنای اولی به تصرف است، نه به معنای محبّ و ناصر که اهل تسنّن گمان نموده اند و اگر

به معنای محبّ و ناصر بود، جمله بعدی معنی نداشت؛ زیرا دوستی علی و نصرت او در حیات و ممات پیغمبر بایستی عملی باشد، نه [اینکه] فقط بعد از پیغمبر او را دوست بدارند و یاری نمایند. پس کلمه مولی به معنای اولی به تصرف است که در زمان حیات رسول الله خود، اولی به تصرف است و بعد از وفات آن حضرت، این مقام مقدس را علی واجد است. - و درباره تو نازل گردیده (آیه ۳ سوره ۹ توبه) یعنی ندایی است از خدا و رسول به سوی مردم روز حج اکبر - اشاره است به بردن علی علیه السلام آیات اول سوره ی برائت را و قرائت نمودن بر اهل مکه - و تویی عمل کننده ی به سنّت من و برطرف کننده بدعت ها از امت من و من اوّل کسی بودم که بدعت ها را برطرف نمودم و تو با منی در بهشت و اوّل کسی که وارد بهشت می شود من و تو و حسن و حسین و فاطمه هستیم و خداوند وحی نمود که فضیلت و مقام تو را خبر دهم. پس برخاستم بین مردم - در روز غدیر - و رسانیدم به آنها آنچه را که خداوند به من امر نموده بود تبلیغ او را. این است معنی فرموده ی حق تعالی که ای پیغمبر و رسول مکرم برسان به مردم چیزی را که نازل گردیده به تو از جانب خدا تا آخر آیه شریفه.

آن گاه فرمود:

«یا علی إتی الضغائن التي هی فی صدور من لا یظهرها الا بعد موتی، أولئک

ص: ۱۶۹

يلعنهم الله ويلعنهم اللاعنون، ثم بكى صلى الله عليه وآله وقال: أخبرني جبرئيل أنهم يظلمونه بعدى وإن ذلك الظلم يبقى حتى إذا قام قائمهم وعلت كلمتهم واجتمعت الأمة على محبتهم وكان الشانئ لهم قليلاً والكاره لهم ذليلاً وكثر المادح لهم وذلك حين تغيرت البلاد و ضعف العباد واليأس من الفرج، فعند ذلك يظهر قائم المهدي من ولدی بقوم يظهر الله الحق بهم ويخمد الباطل بأسيافهم ويتبعهم الناس راغباً إليهم أو خائفاً، ثم قال: معاشر الناس إ بشروا بالفرج، فإن وعد الله حق لا يخلف وقضائه لا يرد وهو الحكيم الخبير وإن فتح الله قريب.»

يا علی بپرهیز از کینه هایی که در سینه ها پنهان است و ظاهر نمی کنند آن را مگر بعد از مردن من. آنها کسانی هستند که لعنت می کند آنها را خدا و هر لعنت کننده. پس گریه کرد پیغمبر و فرمود که جبرئیل مرا خبر داده است که آنها ظلم می کنند به علی و اهل بیت من و این ظلم باقی می ماند، تا آنکه قیام نماید قائم آل محمد و بلند شود سخن آنها و اجتماع نمایند امت من بر دوستی آنها و دشمن آنها کم باشند و بی میل به آنها دلیل باشند و زیاد شود مدح کنندگان آنها و آن در زمانی خواهد بود که شهرها تغییر پیدا می نماید و مردم ضعیف گردند و از فرج ظهور مایوس شوند.

پس در آن وقت ظاهر می گردد قائم مهدی از فرزندان من و قیام می نماید و ظاهر می کند خداوند به آل محمد، حق را و به شمشیرهای آنها باطل را از میان می برد و مردم، چه با کمال رغبت و میل و چه با خوف و ترس، تبعیت می نمایند آنها را. پس از آن فرمود: ای گروه مردم!

بشارت باد شما را به فرج. پس به درستی که وعده خداوند حق است و رد نمی شود قضای

او و اوست حکیم و دانای آگاه. به درستی که فتح خداوند نزدیک است.

برای خاتمه مطلب، خبری نثار روح احمد امین و کسروی و مردوخ (مردود) و منکرین ظهور حضرت مهدی می نمایم و این خبری است که شیخ الاسلام حموینی در «فرائد السمطين» (۱)

از محدث فقیه شافعی، ابراهیم بن یعقوب کلاباذی بخاری و خواجه کلان شیخ سلیمان بلخی حنفی در «ینایع المودة» (۲) از جابر بن عبدالله انصاری نقل می نماید که رسول اکرم صلی الله علیه وآله فرمود:

«من أنکر خروج المهدی فقد کفر بما أنزل علی محمد صلی الله علیه وآله.»

کسی که منکر خروج حضرت مهدی باشد، محققاً کافر است به آنچه نازل گردیده بر محمد صلی الله علیه وآله.

حملات کسروی به دین مقدس اسلام و جواب آن

نه گمان رود که این مرد دیوانه ی مرموز فقط حملاتی به عالم تشیع داشته، بلکه در سایر مؤلفاتش حملات شدیدی به اصل دین مقدس اسلام و تمام قوانین مقدسه ی آن دارد، تا آنجا که می نویسد: «دین اسلام امروز مردود است» و کسروی طریقه ی منحوسه ی خود را «پاک دینی» نام نهاده و پیروی از آن را امر حیاتی و لازم می داند.

مثلاً نوشته: «چون جمعی از مسلمانان، عامل به قوانین دین اسلام نیستند یا تابع قوانین اروپایی شدند، معلوم می شود که این دین ارزش خود را از دست داده

ص: ۱۷۱

۱- فرائد السمطين، حموینی، ۲/۳۳۴، ح ۵۸۵، سمط ۲، باب ۶۱.

۲- ینایع المودة، قندوزی، ۳/۲۹۵، ح ۱، باب ۷۸.

باشد، عوض شود و واجب است مردم اسلام را بگذارند، «پاک دینی» مرا بپذیرند؛ چه آنکه من برانگیخته شده و برای سعادت این ملت آمدم؟!»

مغز و کله ی این مرد مرموز آن قدر خالی و گندیده بود و نمی فهمید - یا می فهمید و عمدتاً سهو می کرد؛ یعنی مأموریت داشت که مردم را گمراه و ایجاد اختلاف نماید - که اگر مَرَضی و بیماران به دستورات دکتر و طبیب حاذق عمل نکنند، دلیل بر آن نیست که دستورات طبیب، فاسد و از کار افتاده و ارزش خود را از دست داده و باید طبیب و دکتر را عوض نمود؛ بلکه باید به وسائل مختلفه مرضی و بیماران را وادار نمایند که دستورات طبیب حاذق را عملی کنند و اگر عمل نمودند و در پی تمام دستورات رفتند و نتیجه نگرفتند، آن گاه باید طبیب را عوض نمایند.

این مرد مرموز خیال، خیال می کرد که اگر مردم قانون مقدّس اسلام را گذاردند و پیرو قانون اروپایی شدند، دلیل بر نقص قانون مقدّس اسلام است و حال آنکه این طور نیست.

اگر مرضی دستورات طبیب حاذق و دکتر بزرگ را عملی نکند و پیرو دستورات زنان همسایه گردد، دلیل بر نقص دستور دکتر و عملی نبودن آن دستورات است؟

قطعاً نه چنین است، بلکه این نقص به اولیای امور بر می گردد نه به اصل دستور؛ زیرا اولیای امور بیمارستان باید مراقبت نمایند به حال بیماران که دستورات دکتر - از دوا و غذا و پرهیز و غیره - هر یک به موقع خود عملی گردد و الاّ بیماران خود متوجه به دستورات نیستند و از روی جهل و نادانی پیش خود

خیال می کنند هر چند روزی باید رجوع به دکتر جدیدی بکنند، به خیال آنکه شاید مفید واقع شود؛ فلذا همیشه حیران و سرگردان اند و غالباً گرفتار شایدها شده، جان خود را از دست می دهند.

او نوشته است: «قانون اسلام در هزار سال قبل می توانست اصلاح امور کند و مملکت داری نماید، ولی امروز با قانون اسلام نمی شود مملکت داری نمود!»

برای اثبات نادانی و وارونه نشان دادن و سفسطه بازی و مغلطه کاری این مرد مرموز، پسندیده است نظر کردن به خاک حجاز، که دولت سعودی با اینکه با تمام ممالک خارجه ارتباط دارد و برای استخراج معادن، خارجی ها در مملکت او بسیارند، ابداً توجهی به قوانین اروپایی ندارد و بلکه در سرتاسر مملکت حجاز، قانون قرآن مجید حکم فرماست. به همین جهت در میان آن مردمان بیسواد و برهنه و عریان از جمیع شئون تمدن امروزی، چنان امنیت قابل توجهی موجود است که در اروپا حتی در مملکت سوئیس، که معروف به عدالت و صحت عمل می باشند، هم وجود ندارد.

نوشته است: «یکی از دلایلی که می رساند قانون اسلام و دستورات آن، امروزه در دنیا عملی نیست، آن است که در دنیای کنونی دست دزد را نمی برند و حال آنکه در قانون اسلام، حکم به قطع ید سارق نموده است.»

آن بیچاره ی بدبخت، مانند صدها هزار مردم بی فکر و مقلد، غلط گمان کرده و می کنند که هر عملی که مورد پسند اروپایی ها قرار گرفت، تمام روی قواعد علم و عقل است و حال آنکه چنین نیست.

بسیاری از قوانین در اروپا مورد عمل قرار گرفته که جز ضرر از آن چیزی

نمی بینند؛ از جمله اگر همین حکم سارق و دزد را که محل استشهاد این مرد رموز عجیب است مورد دقت قرار دهیم، می بینیم از زمانی که این حکم را تغییر دادند، امنیت از مملکت ما رخت بر بسته، دزدی های کوچک و بزرگ به قدری فراوان شده که شب و روز، خُفیه و آشکار، مردم امنیت ندارند.

اولاً ایمان که اصل و پایه هر چیزی است از میان مردم برداشته شده که هر بشری با توجه به مبدأ و معاد و ترس از روز حساب، دست به عمل زشت و خیانت به مال مردم و دزدی نزنند.

ثانیاً دزدها مطمئن اند اگر به رشوه و دادن حق و حساب از مجازات در نرفتند، چند ماهی بیشتر در زندان نخواهند ماند؛ آن هم زندانی که برای آنها به منزله مدرسه ی کار است؛ چون دزدها را که در حبس مجرّد نمی برند، بلکه عده ی بسیاری از دزدها در یک سالن زندگانی می کنند و در تمام مدّت حبس بیکار ننشسته، رموز و اسرار دزدی را به یکدیگر آموخته وقتی از زندان خلاص شدند دزد هنرمند و ورزیده ای گردیده، باز به جان ملّت می افتند.

بر فرض در تهران، به واسطه مراقبت پلیس نتوانند بمانند، به سایر بلاد می روند؛ اگر در ایران نتوانستند عملی کنند، به سایر ممالک می روند، تغییر صورت و لباس می دهند و باعث بدبختی ملّتها می شوند؛ چنانچه دزدهای بین المللی بسیارند که تمام ممالک دنیا از دست آنها عاجز و در پی آنها هستند و از گرفتن آنها عاجزند.

ولی اگر به حکم آیه ۳۸ سوره ی ۵ (مائده)

ص: ۱۷۴

(وَالسَّارِقُ وَالسَّارِقَةُ فَاقْطَعُوا أَيْدِيَهُمَا جَزَاءً بِمَا كَسَبَا نَكَالًا مِّنَ اللَّهِ) (۱).

«دست مرد و زن را به کیفر اعمالشان - که آن خیانت به مال مردم است - ببرید. این عقوبتی است که خدا بر آنان مقرر داشته.»

قطع ید عملی می شد و دست دزد را می بریدند مانند سابق، امنیت مالی برقرار می شد.

بریدن دست دزد اقلأً دو اثر نیکو در جامعه دارد:

یکی آنکه دزد بی دست در هر کجای دنیا برود چون نشانی دارد، به دست بریده ی او نگاه کرده، او را می شناسند ولو به هر صورت و لباس در آید، از او اجتناب می نمایند و دیگر احتیاجی به پلیس و پاسبان نیست که او را تحت نظر بگیرند، بلکه تمام عملیاتش تحت نظر افراد مردم است و از او کاملاً دوری می نمایند. به همین جهت زندگانی اجتماعی او در همه جا در خطر می افتد.

اثر دیگری که دارد آنکه اگر افراد دیگری خیال چنین عمل زشتی داشته باشند، چون می دانند دست عزیزشان حتماً قطع می شود و بعد از دو مرتبه تکرار عمل، حیاتشان در معرض خطر قرار می گیرد و حکم اعدام درباره آنها جاری می گردد، قطعاً به دنبال چنین عمل شنیع و ننگینی نمی روند؛ بالنتیجه مردم راحت شده و امنیت اجتماعی حاصل می شود، چنان که در مملکت حجاز - که امروز این حکم عملی می شود - دزدی ابدأً وجود ندارد، ولی در سراسر ممالک اروپا و آمریکا و غیره که دست دزد را نمی برند، دزدی های علمی و غیر علمی بسیار رواج دارد.

پس احکام اسلام عملی است و باید اجرا بنمایند، تا نتیجه بگیرند و عمل

ص: ۱۷۵

نگردن به قوانین اسلام، مایه ی بدبختی و بیچارگی است.

اسلام به ذات خود ندارد عیبی

هر عیب که هست در مسلمانی ماست

اگر مسلمانان مانند بیماران خودسر، تنبل و تن پرور و جاهل شدند، چه ربطی به اصل دین دارد. قرآن مجید مردم را امر به کار نموده، امر به تدبّر و تفکر و تعقل نموده، سعی و عمل یکی از دستورات مهمّه ی دین مقدّس اسلام است.

قانون مجری می خواهد. در ازمنه ی سالفه اجرای قانون می کردند، عملی می شد، امروز هم بکنند، عملی خواهد شد؛ چنانچه حجازی ها عمل می نمایند و نتیجه می گیرند. این خود حجّتی است برای تخطئه کنندگان دین که بدانند

قوانین دینی در هر دوره ای اجرا شود عملی می باشد.

بدیهی است قانون برای مردم است نه مردم برای قانون؛ پس قانون را باید عملی نمود و از روی هوای نفس نباید وضع قانون نمود، بلکه روی صلاح ظاهر و باطن مردم باید قانون وضع شود و قانونگذاری که بتواند به ظاهر و باطن و صورت و معنای مردم احاطه داشته باشد جز ذات اقدس پروردگار نمی باشد. پس قوانین الهی را که روی صلاح مردم وضع شده اجرا نمایند، تا اثرات صالحه ی آن را ببینند. مثلاً یکی از احکام مهمّه ی اجتماعیه اسلامیّه، حلیت بیع و شراء و حرمت رباست، چنانچه در آیات چندی این معنی را واضح می نماید و صریحاً می فرماید:

(أَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ وَحَرَّمَ الرِّبَا) (۱).

«حلال نموده خداوند بیع را و حرام نموده ربا را».

ص: ۱۷۶

۱- بقره: ۲۷۵.

چون ربا ایجاد تنبلی می نماید و باعث تمرکز سرمایه ها در افراد معدود و سبب بیچارگی عامه مردم می باشد، حرام گردیده است.

آیا اگر دنیای جهل و نادانی مادیت، معاملات ربوی را معمول داشتند و بنگاه ها و مؤسسه های ربوی ایجاد نمودند، مسلمانان هم کورکورانه باید تقلید نمایند؟ به دلیل آنکه مردم هوی پرست سرمایه دار، پیروی از آنها نمودند.

آیا عملیات یک دسته از مردمان مادی سرمایه دار باید سبب بر طرف شدن حکم مسلم الهی و حلّیت ربا گردد. دولت ها و ملت ها عمل بنمایند تا نتیجه حاصل گردد. (۱)

مثلاً یکی از احکام حافظ اجتماع در اسلام، حکم حرمت مشروبات الکلی و منع مسکرات است که مورد قبول عقل و نقل و طب و دانش است، ولی چون اروپا حکم به آزادی مسکرات داده و مسلمانان شهوتران هم پیروی نمودند - به عقیده و میل آقای کسروی - باید اصل این حکم عقلانی از میان برود، تا فساد اخلاق در جامعه زیاد گردد و دولت و ملت در زحمت جبران ناپذیر افتند - چنانچه افتاده اند - بدیهی است عند العقلاء جواب منفی است.

ص: ۱۷۷

۱- در این موقع که چاپ دوم کتاب را مشغولیم، به مناسبت مطلب فوق لازم دانستم پیشامد جدیدی را یادآور شوم که چند ماه قبل، ملک سعود پادشاه حجاز به مناسبت دعوت رئیس جمهور آمریکا رسماً مسافرتی به آن مملکت نمود. تمام جراید دنیا نوشتند و رادیوها گفتند که رئیس جمهور آمریکا پیشنهاد کرد که دولت آمریکا به شما وام می دهد و در مدت طولانی با سودش مستهلک می نماید. ملک سعود گفت: از قبول این وام معذورم؛ چون معاملات ربوی در دین مقدّس اسلام حرام است. این عمل و گفتار پادشاه حجاز سبب شد بدون سود وام دادند. فاعتبروا یا أولى الأبصار؛ پس قوانین اسلام قابل عمل و اجرا می باشد. (مؤلف)

ولی برانگیخته ای که خود معتاد به این عمل بوده و مغز سرش فاسد و گندیده گردیده، هر اندازه دانا هم باشد نمی تواند پی به مضراتش ببرد.

و از همین قییل است جمیع احکام اسلام که روی قواعد عقلیه برقرار گردیده است. بدیهی است قواعد عقلانی بر خلاف هواهای نفسانی است و البته مردمان حیوان صفت که دم از عقل و خرد می زنند و از آثار آن بی خبرند، نمی توانند زیر بار قواعد عقلانی و احکام الهی بروند؛ لذا آنها را عملی نمی دانند و حال آنکه یگانه قانونی که روی قواعد عقل و خرد، اسباب سعادت بشر است، قانون مقدس اسلام است و بس.

قطعاً اگر احکام اسلام مجری داشت و اولیای امور محو ظواهر نمی گردیدند و تحت تأثیر غریبه‌ها قرار نمی گرفتند و قوانین اسلام را طابق النعل بالنعل عملی می نمودند، مخصوصاً باب قصاص را در همه جا مورد عمل قرار می دادند، می دیدند چگونه امنیت قضایی و حیات اجتماعی برقرار می شد، چنانچه در آیه ۱۷۹ سوره ۲ (بقره) می فرماید:

(وَلَكُمْ فِي الْقِصَاصِ حَيَاةٌ يَا أُولِي الْأَلْبَابِ) (۱)

«ای صاحبان عقل و خرد، حکم قصاص برای حیات شماس».

چنانچه هشتصد سال تمام، اولیای امور، قوانین مقدسه اسلامی را مورد عمل قرار دادند، گوی سبقت را از همگان ربوده، سیادت بالاستقلال جهان از آن آنها بود و از زمانی که تمدن غریبه‌ها آنها را تحت نفوذ خود قرار داد و محو زرق و

ص: ۱۷۸

برق ظاهر فریبنده گردیدند، سیادت و سعادت را از دست دادند.

آنچه گفتم من به قدر فهم توست

مردم اندر حسرت فهم درست

در اینجا حرف بسیار است، بگذارم و بگذرم، می ترسم چنانچه قلم را رها کنم و وارد مباحث علمی و عملی و اجتماعی اسلام گردم، - مانند مقدمه ابن خلدون - طولانی و کتاب علی حده گردد و از وضع مقدمه نویسی خارج. به همین مقدار هم که طولانی شد، ناچار و بی اختیار بودم و از ارباب ذوق و خرد معذرت می خواهم.

ولی در خاتمه به برادران و خواهران جوان عزیزم توصیه می نمایم خودتان را زود تسلیم اشخاص ننمایید و هر کلامی را باور نکنید و به دنبال هر صدا به خیال صدا نروید. هر کس راجع به دین مقدس اسلام و مذهب حقّه ی تشیع حرفی زد و شبهه و اشکالی نمود، بروید از اهلش که علماء و مبلغین پاک می باشند، سؤال کنید تا در چاه ضلالت نیفتید. بازیگران و دین سازان شما را فریب ندهند؛ زیرا آنها اشخاصی هستند که می خواهند استقلال شما را متزلزل و در استعمار، بلکه استعمار بیگانگان وارد کنند. لذا سعی می کنند با جملات فریبنده، اباطیلی را به صورت حق جلوه دهند و شما را به دین و مذهب و علماء و مبلغین و متدینین بدبین نمایند، سنگ تفرقه در شما بیندازند و به نام اصلاح در میان دین و جلوگیری از خرافات، شما را از اصل دین و مذهب دور نمایند و نتیجه ی خود را که تفرقه و جدایی و بدبینی به یکدیگر است بگیرند [و] اسباب حکومت و آقایی بیگانگان را فراهم نمایند؛ زیرا یگانه چیزی که ما را از هر قوم و ملت به دور خود جمع می کند و دست اتحادمان را به هم می دهد، دین و مذهب است. این قبیل اشخاص می خواهند از همین راه به نام دین و مذهب و اصلاح در دین و مذهب و

ص: ۱۷۹

اصلاح در دین و اتحاد مسلمین، مسلمانان را از هم جدا و سیاست بیگانگان را بر گردن بیچارگان وارد نمایند.

ای بسا ابلیس آدم روی هست

پس به هر دستی نباید داد دست (۱)

آن قدر بدانید که ارباب باطیل، پیوسته بر باطیل خود لباس حق می پوشانند، تا جامعه را فریب داده، در دام بدبختی انداخته و زمینه را برای سیاستمداران باطل آماده ساخته و از سعادت و سیادت ابدی باز دارند. مردمان فهمیده و بیدار باید با حربه ی عقل و علم و منطق، پرده باطیل را پاره نموده و خود را از منجلاب ضلالت و گمراهی نجات بدهند.

من آنچه شرط بلاغ است با تو می گویم

تو خواه از سخنم پند گیر و خواه ملال

در خاتمه به مقتضای کلام معجز نظام رسول الله صلی الله علیه و آله که فرمود:

«من لم یشکر المخلوق لم یشکر الخالق».

کسی که شکرانه - محبت های - مخلوق را به جای نیاورد شکرانه حق را به جای نیاورده.

بر داعی مسکین، علم و عمل فرض و واجب بود که از آقایان دوستان و فضلاء و دانشمندان و محبین خاندان رسالت و اهل بیت طهارت و موالی خود که در تهیه ی وسائل مادی این کتاب (ولایت) سعی بلیغ و کمک شایانی نمودند یاد نموده و هر یک را به فراخور حال و لیاقت و استعداد مدح و ثنا نمایم، تا اقل شکرانه ی عمل را به جای آورده باشم، ولی متأسفانه چون اشخاصی پاک و بی آرایش و مایل به خودنمایی نبودند و مخصوصاً از داعی درخواست نمودند،

ص: ۱۸۰

۱- شعر از ملا احمد نراقی. (محقق)

بلکه جداً امر فرمودند که نام آن بزرگواران برده نشود - چه آنکه معامله با مقام ارجمند صاحب ولایت نمودند - فلذا تقاضای عوض، جز از ذات ذو الجلال حق توسط مولانا و مولی الکونین صلوات الله علیه نداشتند.

ناچار دست نیاز به درگاه خالق بی نیاز برداشته و از کرم بلا انتهای کریم علیم مسألت می نمایم که توفیق سعادت جاودانی به آنان عنایت و با عطای خیر و برکت و عوض در دنیا به توفیقات و تأییدات شایسته و کرامت ازلی خود موفق و مؤید و در آخرت با خاندان رسالت و اهل بیت طهارت محشور و نام نیکشان را الی الابد باقی و پایدار و بر این شیوه ی مرضیه مستدام بدارد و این عمل را از آنان قبول و ذخیره و سرمایه ی ابدی اخروی قرار دهد.

یرحم الله عبداً قال آمیناً

وأنا العبد فانی محمد الموسوی سلطان الواعظین الشیرازی

ص: ۱۸۱

در ربیع الاول سال ۱۳۴۵ هجری قمری در حالی که مرحله سی ام عمر خود را طی می نمودم، پس از تشریف به عتبات عالیات و فراغت از زیارت قبور ائمه طاهرین سلام الله علیهم اجمعین از طریق هندوستان عازم عتبه بوسی امام هشتم مولانا ابو الحسن الرضا حضرت علی بن موسی علیه وعلی آبائه و اولاده ائمه الهدی آلاف التحیه والثناء گردیده، پس از ورود به کراچی (۱)

و بمبئی - که دو شهر مهم بندری هندوستان بود - بر خلاف انتظار، خبر ورود داعی را جراید مهمه نشر دادند.

دوستان قدیمی و احباب صمیمی و ایمانی از اقصی بلاد هند مطلع شده داعی را دعوت بدان صوب نمودند. به حکم اجبار اجابت دعوات نموده، به دهلی و آگره و لاهور پنجاب و سالکوت و کشمیر و حیدرآباد بهار و لپور و کویته و سایر شهرها رفته و در هر کجا که وارد می شدم با تجلیلات بی سابقه ی ملی مورد استقبال واقع می شدم و در غالب این شهرهای مهم از طرف علمای ادیان و مذاهب، باب مناظرات باز می شد.

از جمله مجالس مهم، مناظره ای بود که با علمای هنود و براهمه در شهر دهلی با حضور گاندی، پیشوای ملی هند واقع شد که در جراید مفصلاً درج گردید. به حول و قوه ی پروردگار متعال و توجهات خاصه ی حضرت خاتم

ص: ۱۸۳

۱- کراچی در این تاریخ، مرکز حکومت اسلامی پاکستان و بمبئی شهر بندری هندوستان می باشد. (مؤلف

الانبیاء صلی الله علیه و آله موفقیت با داعی بود و حقانیت دین مقدس اسلام و مذهب حقه ی جعفریه را ثابت نمودم.

آن گاه از طرف انجمن اثنا عشریه شهر «سیالکوت» به ریاست جناب ابو البشیر سید عنایت علیشاه نقوی، مدیر محترم نامه ی هفتگی «درّ نجف» دعوت شده، بدان صوب حرکت نمودم.

از حسن اتفاق، دوست قدیمی صمیمی داعی جناب سردار محمد سرور خان رسالدار فرزند مرحوم رسالدار محمد اکرم خان و برادر کنل محمد افضل خان که از سرداران نامی خاندان قزلباش هندوستان در پنجاب می باشند که در سال های ۱۳۳۹ و ۴۰ قمری در کربلا و کاظمین و بغداد حکومت داشتند و از مردان شریف با نام و مؤمنین متعصب پاکدامن خاندان قزلباش در شهر سیالکوت، رئیس اداره عبدلیه و مورد احترام عموم اهالی بودند، با جمعیت بسیاری از طبقات مختلفه، استقبال شایان از داعی نمودند و در منزل جناب ایشان وارد گردیدم.

چون خبر ورود داعی به پنجاب به وسیله جراید منتشر شد، با جدیت و اصراری که برای حرکت به سمت ایران داشتم، از اطراف و اکناف پیوسته نامه های دعوت می رسید، مخصوصاً از طرف حجت الاسلام جناب آقای سید علی رضوی لاهوری مفسّر سی جلد تفسیر معروف «لوامع التنزیل»، از شهر لاهور که از مفاخر علمای شیعه در پنجاب ساکن لاهور می باشند، داعی را وادار می کرد که پیوسته در حرکت بوده و به زیارت اخوان مؤمنین نائل می گردیدم.

از جمله از طرف مؤمنین و برادران خاندان محترم قزلباش که از رجال مهم شیعه در پنجاب هندوستان هستند، به پیشاور - که آخرین شهر مهم سرحدی

به اصرار جناب محمد سرور خان پذیرفته و در چهاردهم رجب بدان صوب حرکت کردم. پس از ورود و احترامات فوق التصور تقاضای منبر نمودند؛ - چون زبان هندی را کامل نمی دانستم در هیچ یک از بلاد هند منبر نرفتم، ولی چون اهالی پیشاور عموماً زبان فارسی را به خوبی می دانند - اجابت نموده، عصرها در امام باره ی (حسینیه) مرحوم عادل بیگ رسالدار، مجلس مهمی تشکیل و با حضور جمعی کثیر از صاحبان ادیان و مذاهب مختلفه ادای وظیفه می نمودم.

چون اکثریت اهالی پیشاور مسلمان و از برادران اهل تسنن هستند، لذا در مدت سه ساعت که منبر بودم روی سخن با آنها [بود] و در اثبات امامت بیشتر دقت و صرف وقت می نمودم. لذا محترمین علمای آنها که حاضر مجلس تبلیغ می شدند، تقاضای مجلس خصوصی نمودند؛ چند شبی تشریف می آوردند در منزل و ساعاتی به مباحثات می گذشت.

یک روز که از منبر فرود آمدم، خبر دادند که دو نفر از اکابر علمای کابل از ضلع ملتان به نام «حافظ محمد رشید» و «شیخ عبد السلام» وارد [شدند] و تقاضای ملاقات نمودند. وقت دادیم، ده شب پی در پی بعد از نماز مغرب می آمدند و در هر شبی ساعات ممتد که غالباً به شش و هفت ساعت می کشید - و بعضی شبها تا مقارن طلوع فجر مشغول بودیم - و قتمان به مباحثات و مناظرات می گذشت و در پایان شب آخر، شش نفر از رجال و ملاکین و اصناف محترم اهل تسنن، مذهب حقه ی تشیع را اختیار نمودند.

و چون چهار نفر از مخبرین جراید و مجلات مهمه با حضور قریب دویست

نفر از رجال محترمین فریقین (شیعه و سنی) مناظرات و مقالات طرفین را می نوشتند و روز بعد در جراید و مجلات نشر می دادند، داعی از روی جراید و مجلات و مقالات، گفتارهای شبانه را یادداشت نموده، اینک آن مقالات و مناظرات است که به نظر قارئین محترم می رسد. فلذا این کتاب را موسوم نمودم به شبهای پیشاور.

آنچه به نظر محترم اهل ادب می رسد خُرده به داعی نگیرند، چه آنکه در موقع مناظره احدی توجه به الفاظ و زیبایی گفتار ندارد، بلکه تمام توجه به معانی و حقایق است؛ تغییری در رونوشت جراید نداده، بلکه عین آنچه نوشته شده به نظر محترمان می رسد.

و آنچه در این مناظرات مورد بحث و گفت و گوست، مستنبط از آیات قرآن مجید و اخبار معتبره و بیانات مهمه ی محققین و اساتید سخن و دانشمندان بزرگ و رؤسای دین و افاضات غیبی بوده است.

من به سر منزل عنقانه به خود بردم راه

قطع این مرحله با مرغ سلیمان کردم

مجلس مناظره

دولت منزل، جناب آقای میرزا یعقوب علی خان قزلباش (۱) که از رجال مهم

ص: ۱۸۶

۱- قزلباش عبارت از دو کلمه می باشد «قزل» به معنای سرخ، «باش» به معنای سر است؛ یعنی سرخ سر و آنها فوج خاصه صفویه بودند که به همراهی نادرشاه افشار فتح افغانستان نمودند و در موقع حرکت، نادر جمعی از آنها را در آنجا گذارد و فی الحقیقه در آنجا متوطن شدند و نژاد آنها بسیار معروف گردید. در زمان امارت امیر عبدالرحمان خان و امیر حبیب الله خان در اثر ظلم های بسیار و کشتارهای دسته جمعی که از شیعیان نمودند، خاندان محترم قزلباش فرارا به هندوستان رفتند و در آن سامان از آنها پذیرایی کامل نمودند، تا الی الحال جمعیت کثیری از آنها در تمام بلاد هند مخصوصا در پنجاب موجود می باشند. بسیار مردان قوی و شیعیان با ایمان و غیور و با حرارتی هستند. (مؤلف)

پیشاور و میزبان داعی بودند، چون وسعت کامل داشت، به علاوه برای پذیرایی جمعیت بسیار همه نوع وسایل موجود بود، مخصوص مجلس مناظره قرار داده شد؛ که تمام ده شب مجلس در آنجا برقرار [گردید] و از آن همه جمعیت با کمال صمیمیت پذیرایی شایان نمودند.

ص: ۱۸۷

موضوعات کلی مورد بحث:

• فرزندان فاطمه اولاد پیامبرند

• جمع بین صلاتین

• علت مهاجرت اجداد مؤلف به ایران

ص: ۱۸۹

محمد رشید و شیخ عبدالسلام و سید عبدالحی و عده ای دیگر از علما و بزرگان آنها از طبقات مختلفه، در ساعات اول شب وارد شدند. زیاده از حد با آنها گرم گرفته و با روی خوش و خندان از واردین محترم پذیرایی نمودیم. گرچه آنها خیلی گرفته و ملول بودند؛ ولی چون داعی نظر خصوصی و تعصب و عناد جاهلانه نداشتم به وظیفه ی اخلاقی خود عمل می نمودم. در حضور جمع کثیری از محترمین فریقین (شیعه و سنی) مذاکرات شروع شد. طرف صحبت رسماً جناب حافظ محمد رشید بودند [و] گاهی هم دیگران با اجازه وارد صحبت می شدند.

در جراید از داعی به نام «قبله کعبه» که از القاب مهمه ی مرسومه ی روحانیت در هندوستان است تعبیر نموده، ولی در این صفحات یادداشت، این کلمه را تغییر داده، از خود به «داعی» و از جناب حافظ محمد رشید به «حافظ» تعبیر می کنیم.

ص: ۱۹۱

۱- از برای معنای حافظ در اصطلاح اهل حدیث اطلاقاتی است؛ از جمله حافظ کسی را گویند که احاطه علمی بر صد هزار حدیث متناً و اسناداً داشته باشد و دیگر حافظ کسی را گویند که حافظ کتاب خدا و سنت رسول باشد. به همان جهت بسیاری از علمای شیعه و سنی را حافظ می خوانند و به همین اطلاق معروف می باشند. (مؤلف)

حافظ: قبله صاحب! از زمان تشریف فرمایی شما به پیشاور و بیانات منبری شما، مجالس بحث و گفت و گو و اختلاف بسیار شده. چون بر ما لازم است که برای رفع اختلاف قیام نماییم، این است که طی طریق نموده، برای رفع شبهات به پیشاور آمده و امروز را در امام باره کاملاً مستمع کلمات و بیانات شما بودیم. سحر بیانات شما را بیش از آنچه شنیده بودیم، دیدیم. امشب هم به فیض ملاقات نایل آمدیم. چنانچه میل داشته باشید وارد

صحبت شویم و قدری با شما صحبت اساسی نماییم.

داعی: با کمال میل برای اصغای کلمات و فرمایشاتتان حاضریم، ولی به یک شرط که آقایان لطفاً دیده‌ی تعصب و عادت را بسته و با نظر انصاف و علم و منطق مانند دو برادر برای حلّ شبهات صحبت کنیم، مجادلات و تعصبات قومی را به کنار بگذاریم.

حافظ: فرمایش شما بسیار بجاست. بنده هم یک شرط دارم، امید است که مورد قبول واقع شود؛ که در مکالمات فیما بین از دلایل قرآنیّه تجاوز ننماییم.

داعی: این تقاضای شما مورد قبول عقلاء و علماء نمی باشد؛ یعنی علماً و عقلاً- مردود است. برای آنکه قرآن مجید کتاب مقدّسی است موجز و مجمل و مختصر^(۱)، که معانی عالیّه آن محتاج به بیان مبین است و ما ناچاریم در اطراف

ص: ۱۹۲

۱- و عمیق و دارای بطون و بسیار است و برای درک حقایق عمیق آن باید برای فهم آن به اهل ذکر و عالم به آن که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و جانشینان واقعی آن حضرت مراجعه کرد. و این طور که بگوییم بعضی چیزها در قرآن بیان نشده و باید توسط پیامبر صلی الله علیه و آله بیان شود صحیح نیست بلکه بیان و عمل و تقریر معصوم برگرفته از قرآن است. (محقق)

کلیات قرآن مجید به اخبار و احادیث معتبره استشهاد نماییم.

حافظ: صحیح است، فرمایشی است متین، ولی در مواقع لزوم تقاضا دارم به اخبار و احادیث مُجمع علیه استشهاد نماییم و از کلمات و مسموعات عوام اجتناب نماییم و نیز برای آنکه ملعبه ی دیگران واقع نشویم از تندی و عصبانیت خودداری نماییم.

داعی: اطاعت می شود. بسیار کلام بجایی فرمودید. از اهل علم و دانش مخصوصاً مثل داعی که افتخار سیادت و انتساب به رسول الله را دارم سزاوار نیست که بر خلاف سیره و سنت جد بزرگوارم رسول الله صلی الله علیه و آله - که واجد تمامی حسن اخلاق و مخاطب به آیه ی شریفه (وَإِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ) (۱)؛ «به درستی که تو صاحب خلق عظیم

می باشی.» بوده - و بر خلاف دستور قرآن مجید عمل نماییم که می فرماید:

(ادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَجَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ) (۲).

«ای رسول ما) خلق را به حکمت برهان و موعظه ی نیکو به راه خدا دعوت نما و مجادله کن با آنها با بهترین طریق به نحو احسن».

حافظ: ببخشید! چون انتساب خود را به رسول الله صلی الله علیه و آله ضمن گفتارتان بیان نمودید و همین طور هم معلوم و مشهور است، ممکن است تقاضای بنده را بپذیرید [و] برای مزید بینایی ما شجره ی نسب خود را بیان فرمایید که بدانیم نسب شما از چه طریق به پیغمبر منتهی می شود.

ص: ۱۹۳

۱- قلم: ۴.

۲- نحل: ۱۲۵.

داعی: نسب خاندان ما از طریق امام همام حضرت موسی الکاظم علیه السّلام به رسول الله صلی الله علیه وآله منتهی می شود بدین طریق:

«محمد بن علی اکبر (أشرف الواعظین) بن قاسم (بحر العلوم) بن حسن بن اسماعیل المجتهد الواعظ بن ابراهیم بن صالح بن اَبی علی محمّی بن علی (المعروف بالمردان) بن اَبی القاسم محمد تقی بن (مقبول الدین) حسین بن اَبی علی حسن بن محمد بن فتح الله بن اسحاق بن هاشم بن اَبی محمد بن ابراهیم بن اَبی الفتیان بن عبدالله بن الحسن بن احمد (أبی الطیب) بن اَبی علی حسن بن اَبی جعفر محمد الحائری (نزیل کرمان) بن ابراهیم الضریر (المعروف بالمجانب) بن امیر محمد العابدین بن امام موسی الکاظم بن امام جعفر الصادق بن امام محمد الباقر بن امام علی زین العابدین بن امام اَبی عبدالله الحسین (سید الشهداء) الشهید بالطف بن امیرالمؤمنین علی بن اَبی طالب علیه السّلام»^(۱)

حافظ: این شجره ای که بیان نمودید منتهی می گردد به امیرالمؤمنین علی کرم الله وجهه؛ در حالتی که شما خود را منتسب به رسول خدا صلی الله علیه وآله خواندید. حَقّاً با این سلسله ی نسب می بایستی خود را از اقربای رسول الله بخوانید نه اولاد آن حضرت؛ زیرا اولاد کسی است که از ذریه و نسل رسول الله باشد.

داعی: نسب ما به رسول الله صلی الله علیه وآله از طرف حضرت زهراء صدیقه ی کبری فاطمه علیها السّلام می باشد که والده ی ماجده ی حضرت ابا عبدالله الحسین علیه السّلام است.

ص: ۱۹۴

۱- در اینجا (یعنی صفحه بعد) دست خط اجازه روایت و شجره نامه که توسط آیت الله مرعشی آمده آورده شود. (چاپ دار الکتب الاسلامیه، ص ۱۰۱)

حافظ: عجب است از شما که اهل علم و اطلاع هستید این قسم تفوه (۱) بنمایید! چون خود می دانید که عقب و نسل آدمی از طرف اولاد ذکور است نه اناث و حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله را عقب از ذکور نبوده است. پس شما نوه و از دختر زادگان رسول خدا هستید نه اولاد آن حضرت.

داعی: گمان نداشتم آقایان محترم لجاج در کلام نمایند و الا در مقام جواب بر نمی آمدم.

حافظ: بر صاحب اشتباه شده، لجاجی در گفتارم نبوده، بلکه واقعاً نظرم همین است، چنانچه بسیاری از علماء هم با حقیر هم عقیده هستند که عقب و نسل از اولاد ذکور است نه اناث، چنانچه شاعر گفته است:

بنونا بنو أبناثنا وبناتنا

بنوهنّ ابناء الرجال الأبعاد (۲)

«پسران و پسران پسران و دختران من از منند، ولی پسران دختران از مردان دورند (یعنی: از من نیستند).»

اگر شما دلیلی بر خلاف دارید که دخترزادگان رسول اکرم در شمار اولاد آن حضرت اند بیان فرمایید. چنانچه دلیل شما کامل باشد البته قبول خواهیم نمود، بلکه ممنون هم خواهیم شد.

ص: ۱۹۵

۱- یعنی: صحبت و گفتگو کنید.

۲- غریب الحدیث ابن قتیبه، ج ۱، ص ۴۶، قرطبی در کتاب تفسیر خود ذیل آیه ۲۸ سوره زخرف که خدای تعالی درباره حضرت ابراهیم علیه السلام می فرماید: (وَجَعَلَهَا كَلِمَةً بَاقِيَةً فِي عَقِبِهِ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ) به این مسئله پرداخته که خوب عیسی طبق آیه است ۸۴ و ۸۵ سوره انعام از فرزندان حضرت ابراهیم علیه السلام است و بعد این شعر را که قول شاعری نامعلوم در جاهلیت بوده را ذکر کرده و آن را رد می کند. (تفسیر قرطبی، ج ۱۶، ص ۷۹، ذیل آیه ۲۸ سوره زخرف). (محقق)

داعی: دلایل از قرآن مجید و اخبار معتبر فریقین بسیار قوی است.

حافظ: متمنی است بیان فرماید تا مستفیض شویم.

داعی: در ضمن گفتار شما یادم آمد مناظره ای که در همین موضوع بین هارون الرشید، خلیفه ی عباسی و حضرت امام همام ابی ابراهیم موسی بن جعفر علیه السلام واقع شد و حضرت جواب کافی به هارون دادند که خودش تصدیق نمود.

حافظ: آن مناظره چگونه بوده است، متمنی است بیان فرماید.

سؤال و جواب هارون و موسی بن جعفر علیه السلام در باب ذریه رسول الله صلی الله علیه وآله

داعی: ابوجعفر محمد بن علی بن الحسین بن موسی بن بابویه قمی، ملقب به صدوق - که از اکابر علماء و فقهای شیعه در قرن چهارم هجری بود، نقاد در علم حدیث و بصیر به حال رجال و در میان علمای قم و خراسان مانند او کسی در حفظ و کثرت علم پیدا نشد. صاحب سیصد تصنیف بوده که از جمله ی آنها کتاب «من لا یحضره الفقیه» است که از کتب اربعه شیعه می باشد، که بر آنهاست مدار در اعصار، و در سال ۳۸۱ قمری در ری نزدیک تهران پایتخت حالیه ایران وفات نموده و قبر شریفش الی الآن مزار اهالی تهران و واردین است - در کتاب معتبرش «عیون اخبار الرضا» (۱)

و نیز ابو منصور احمد بن علی بن ابی طالب

ص: ۱۹۶

۱- «عن محمد بن محمود باسناده رفعه الی موسی بن جعفر علیه السلام، أنه قال: لما دخلت علی الرشید سلّمت علیه فردّ علیّ السلام، ثم قال: ... کیف قلت: أنا ذریه النبی صلی الله علیه وآله والنبی صلی الله علیه وآله لم یعقب وأنما العقب للذکر لا للأنثی: وأنتم ولد البنت ولا یكون لها عقب! فقلت: أسألك یا أمیر المؤمنین بحق القرابه والقبر ومن فیہ الا ما أعفانی عن هذه المسأله، فقال: لا- أو تخبرنی بحجتکم فیہ یا ولد علی وأنت یا موسی یعسوبهم وامام زمانهم کذا أنهی الیّ، ولست أعفیک فی کل ما أسألك عنه حتی تأتینی فیہ بحجه من کتاب الله تعالی وأنتم تدعون معشر ولد علی انه لا یسقط عنکم منه بشیء ألف ولا او، الا- وتاویله عندکم واحتججتم بقوله عزوجل: (مَا فَزَّطْنَا فِی الْكِتَابِ مِنْ شَیْءٍ) وقد استغنیتم عن رأی العلماء وقیاسهم، فقلت: تأذن لی فی الجواب: قال: هات. قلت: (أعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم، ومن ذرّیته داؤد وسُلیمانَ وأیوبَ وِیُوسُفَ ومُوسَى وَهَارُونَ. وَكَذَلِكَ نَجْزِی الْمُحْسِنِینَ. وَزَكَرَیَّا وَیَحْیَى وَعِیْسَى وَإِلِیَّاسَ). من أبو عیسی یا أمیر المؤمنین؟ فقال: لیس لعیسی أب. فقلت: إننا ألحقناه بذراری الأنبیاء علیه السلام من طریق مریم علیها السلام وكذلك ألحقنا بذراری النبی صلی الله علیه وآله من قبل أمنا فاطمه علیها السلام. أزیدک یا أمیر المؤمنین؟ قال: هات. قلت: قول الله عزوجل: (فَمَنْ حَاجَّكَ فِیهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَةَ اللَّهِ عَلَى الْكَاذِبِینَ) ولم یدع أحد أنه أدخل النبی صلی الله علیه وآله تحت الكساء عند المباله للنصاری الا علی بن ابی طالب و فاطمه والحسن والحسین، فكان تأویل قوله تعالی (أبنائنا) الحسن والحسین (ونسائنا) فاطمه (وأنفسنا) علی بن ابی طالب علیه السلام، علی أن العلماء قد أجمعوا علی ان جبرائیل علیه السلام قال يوم أحد: یا محمد إن هذه لهی المواساه من علیّ، قال: لانه منی وأنا

منه، فقال جبرائيل: وأنا منكما يا رسول الله صلى الله عليه وآله ثم قال: لا سيف الا ذوالفقار ولا فتى الا على، فكان كما مدح الله تعالى به خليله عليه السلام: اذ يقول: (فَتَى يَذُكُرُهُمْ يُقَالُ لَهُ إِبْرَاهِيمُ) إنا معشر بنى عمّيك نفتخر بقول جبرائيل: انه منّا، فقال: أحسنت يا موسى إرفع الينا حوائجك...». عيون اخبار الرضا، شيخ صدوق، ١/٧٨ - ٨٢، ح ٩، باب جل من أخبار موسى بن جعفر عليه السلام مع هارون الرشيد ومع موسى بن المهدي.

الطبرسی در کتاب «احتجاج»^(۱) شرح مناظره را مفصلاً نوشته اند، که حضرت امام موسی کاظم علیه السلام فرمود:

روزی در مجلس خلیفه هارون الرشید عباسی وارد شدم، از من سؤالاتی نمود و جواب هایی شنید. از جمله سؤالاتش همین سؤال شما بود که گفت:

«کیف قلتُم أنا ذرّیة النبی صلی الله علیه وآله والنبی لم یعقب وإنما العقب للذکر لا للأنثی وأنتُم ولد البنت ولا یكون له عقب.»

ص: ۱۹۷

۱- الاحتجاج، شیخ طبرسی، ۲/۳۳۵ - ۳۴۰، ح ۲۷۱، احتجاج ابی ابراهیم موسی بن جعفر، فی اشیاء شتی علی المخالفین. شیخ طبرسی این حدیث را با همین الفاظ نقل کرده است.

چگونه شما می گویند ما ذریه پیغمبریم و حال آنکه پیغمبر عقبی نداشت. و جز آن نیست که عقب از برای پسر است نه از برای دختر و شما اولاد دخترید و نبود برای آن حضرت عقبی. (یعنی از اولاد ذکور).

حضرت در جواب او قرائت فرمودند آیه ۸۴ و ابی طالب الطبرسی در کتاب «احتجاج» (۱) شرح مناظره را مفصلاً نوشته اند، که حضرت امام موسی الکاظم علیه السلام فرمود:

روزی در مجلس خلیفه هارون الرشید عباسی وارد شدم، از من سؤالاتی نمود و جواب هایی شنید. از جمله سؤالاتش همین سؤال شما بود که گفت:

«کیف قلتُم أنا ذرّیة النبی صلی الله علیه وآله والنبی لم یعقب وإنما العقب للذکر لا للأنثی وأنتُم ولد البنّت ولا یکون له عقب.»

چگونه شما می گویند ما ذریه پیغمبریم و حال آنکه پیغمبر عقبی نداشت. و جز آن نیست که عقب از برای پسر است نه از برای دختر و شما اولاد دخترید و نبود برای آن حضرت عقبی. (یعنی از اولاد ذکور).

حضرت در جواب او قرائت فرمودند آیه ۸۴ و ۸۵ از سوره ۶ (انعام) را:

(وَمِن ذُرِّيَّتِهِ دَاوُدَ وَسُلَيْمَانَ وَأَيُّوبَ وَيُوسُفَ وَمُوسَى وَهَارُونَ وَكَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ * وَزَكَرِيَّا وَيَحْيَى وَعِيسَى وَإِلْيَاسَ كُلِّ مِنَ الصَّالِحِينَ) (۲).

«هدایت نمودیم از ذریه نوح یا ابراهیم - نظر به اختلاف تفاسیر - داوود و سلیمان و ایوب و یوسف و موسی و هارون و زکریا و یحیی و عیسی و الیاس را که همه از صالحین بودند.»

آن گاه حضرت به محل استشهاد از آیه عنایت نموده و فرمود به هارون:

«من أبو عیسی یا امیرالمؤمنین؟» یعنی کیست پدر عیسی؟

هارون در جواب گفت:

«لیس لعیسی أب»، یعنی برای عیسی پدری نبوده.

حضرت فرمودند:

«إنّما ألحقه الله بذراری الأنبیاء علیه السلام من طریق مریم و لذلك ألحقنا بذراری النبی من قبل أمنا فاطمه.»

یعنی جز این نیست که خدای تعالی ملحق گردانید او را به ذراری انبیاء از طریق مریم و همچنین ملحق گردانیده است ما را به ذریه ی پیغمبر صلی الله علیه وآله از قبل مادرمان فاطمه علیها السلام.

-
- ۱- الاحتجاج، شیخ طبرسی، ۲/۳۳۵ - ۳۴۰، ح ۲۷۱، احتجاج ابی ابراهیم موسی بن جعفر، فی أشياء شتی علی المخالفین. شیخ طبرسی این حدیث را با همین الفاظ نقل کرده است.
- ۲- انعام: ۸۴ و ۸۵.

ذیل همین آیه شریفه در مسئله ی پنجم گوید:

این آیه دلالت دارد بر اینکه حسن و حسین ذریه ی رسول الله می باشند؛ برای آنکه خداوند در این آیه عیسی را از ذریه ی ابراهیم قرار داده و پدری برای عیسی نبوده؛ این انتساب از طرف مادر است. همچنین حسنین از طرف مادر ذریه ی رسول الله صلی الله علیه و آله می باشند، کما اینکه حضرت باقر العلوم (امام پنجم) در نزد حجاج به همین آیه استدلال نمود.

ص: ۱۹۹

۱- «المسأله الخامسة: الآیه تدلّ علی أن الحسن والحسين من ذریه رسول الله صلی الله علیه و آله، لأن الله تعالی جعل عیسی من ذریه ابراهیم مع أنه لا ينتسب إلى ابراهیم الا بالأم، فكذلك الحسن والحسين من ذریه رسول الله صلی الله علیه و آله، وان انتسبا إلى رسول الله بالأم وجب كونهما من ذریته، ويقال: ان أبا جعفر الباقر استدل بهذه الآیه عند الحجاج بن یوسف». تفسیر الکبیر، فخر رازی، ۱۳/۶۶، ذیل آیه ۸۵ سوره انعام. و نیز ابن کثیر در تفسیر القرآن العظیم، ۲/۱۳۵، ذیل همین آیه شریفه می نویسد: «وفی ذکر عیسی علیه السّلام فی ذریه ابراهیم أو نوح - علی القول الآخر - دلالة علی دخول ولد البنات فی ذریه الرجل، لأن عیسی علیه السّلام انما ینسب إلى ابراهیم علیه السّلام بأمه مریم علیها السّلام فانه لا أب له». سپس این حدیث را نقل می کند: «عن أبی الحرب بن أبی الاسود قال: أرسل الحجاج إلى یحیی بن یعمر. فقال: بلغنی أنك تزعم ان الحسن والحسين من ذریه النبی صلی الله علیه و آله تجده فی کتاب الله؟ وقد قرأته من أوله إلى آخره فلم أجده. قال: ألیس تقرأ سوره الأنعام (وَمِنْ ذُرِّيَّتِهِ دَاوُدَ وَسُلَيْمَانَ) حتى بلغ (وَيَحْيَى وَعِيسَى) قال: بلی. قال ألیس عیسی من ذریه ابراهیم و لیس له أب؟ قال: صدقت... وقال آخرون: ویدخل بنو البنات فیهم ایضا لما ثبت فی صحیح البخاری ان رسول الله صلی الله علیه و آله قال للحسن بن علی: <ان ابني هذا سید ولعل الله أن یصلح به بین فئتين عظیمتين من المسلمین > فسماه ابناً فدلّ علی دخوله فی الابناء». و بروسوی در روح البیان ۳/۶۱ ذیل همین آیه می نویسد: «وفی ذکره دلیل علی أن الذریه تتناول اولاد البنت، فیکون الحسن والحسين من ذریه سید المرسلین محمد صلی الله علیه و آله مع انتسابهما الیه بالأم ومن آذاهما فقد آذی ذریته علیه السّلام...».

آن گاه فرمود: آیا زیاد بکنم دلیل از برای تو؟

هارون عرض کرد: بیان کن.

حضرت قرائت فرمودند آیه شریفه مباحله را که آیه ۶۱ از سوره ۳ (آل عمران) است:

(فَمَنْ حَاجَّكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَةَ اللَّهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ) (۱).

«هر کس با تو در مقام مجادله بر آید درباره ی عیسی، بعد از آنکه به وحی خدا به احوال او آگاهی یافتی؛ بیایید ما و شما با فرزندان و زنان و کسانانی که به منزله نفس ما هستند با هم به مباحله برخیزیم (یعنی در حق یکدیگر نفرین کرده و در دعا و التجاء به درگاه خدا اصرار کنیم)، تا دروغگویان و کافران را به لعن و عذاب خدا گرفتار سازیم.»

آن گاه فرمود: احدی ادعا ننموده است که در موقع مباحله به امر پروردگار در مقابل نصاری داخل نموده باشد پیغمبر در زیر کساء مگر علی بن ابی طالب و فاطمه و حسن و

حسین علیه السلام را. پس چنین مستفاد می شود که مراد از (انفسنا) علی بن ابی طالب است و مراد از (نساءنا) فاطمه زهرا و مراد از (ابنائنا) حسن و حسین اند؛ که خداوند آنها را پسران رسول خود خوانده است.

همین که هارون این دلیل واضح را شنید بی اختیار گفت: احسنت یا ابا الحسن.

ص: ۲۰۰

۱- آل عمران: ۶۱.

پس از این استدلال حضرت امام موسی الکاظم علیه السلام برای هارون که حسن و حسین فرزندان رسول خدا هستند، ثابت می شود که جمیع سادات فاطمی الی انقراض العالم، به این افتخار جلیل مفتخرند و تماماً ذراری و اولادهای رسول الله هستند.

دلایل کافی بر اینکه اولادهای فاطمه اولادهای پیغمبرند

چنانچه ابن ابی الحدید معتزلی - که از اعیان علمای شماس است - در «شرح نهج البلاغه»^(۱)

و ابوبکر رازی در تفسیر خود، به همین آیه و جمله «ابنائنا» استدلال

ص: ۲۰۱

۱- «فان قلت: أيجوز أن يقال للحسن والحسين وولدهما: أبناء رسول الله وولد رسول الله، وذريه رسول الله، ونسل رسول الله؟ قلت: نعم، لأن الله تعالى سمّاهم «أبناءه» في قوله تعالى: (ندع أبناءنا وأبناءكم)، وإنما عنى الحسن والحسين، ولو أوصى لولد فلان بمال دخل فيه أولاد البنات، وسمى الله تعالى عيسى ذريّه ابراهيم في قوله: (وَمِن ذُرِّيَّتِهِ دَاوُدَ وَسُلَيْمَانَ) إلى أن قال: (وَيَحْيَىٰ وَعِيسَى) ولم يختلف أهل اللغة في أنّ ولد البنات من نسل الرجل». شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ۱۱/۲۶، خطبه ۲۰۰ (ومن كلام له عليه السلام في بعض ايام صفيين و قد رأى الحسن ابنه عليه السلام يتسرع الى الحرب) ونيز قرطبي در الجامع لاحكام القرآن، ۴/۱۰۴، ذیل آیه ۶۱ سوره آل عمران، المسأله الثالثه می نویسد: قال كثير من العلماء: ان قوله عليه السلام في الحسن والحسين لما باهل (ندع أبناءنا وأبناءكم) وقوله في الحسن: «ان ابني هذا سيد» مخصوص بالحسن والحسين أن يسميا ابني النبي صلى الله عليه وآله دون غيرهما، لقوله عليه السلام: «كل سبب ونسب ينقطع يوم القيامة الا نسبي و سببي». وابن حجر مكي در صواعق المحرقة، ص ۱۵۵، باب ۱۱، فصل ۱، آیه ۹ می نویسد: «قال في الكشاف لا دليل أقوى من هذا على فضل أصحاب الكساء وهم علي وفاطمه والحسنان، لأنها لما نزلت دعاهم صلى الله عليه وآله فاحتضن الحسين وأخذ بيد الحسن ومشت فاطمه خلفه، وعلي خلفهما فعلم أنهم المراد من الآيه وأن أولاد فاطمه وذريتهم يسمون أبناءه وينسبون اليه نسبة صحيحه نافع في الدنيا والآخرة». و فخر رازی در تفسیر الكبير ۸/۸۱، ذیل آیه مباهله، المسأله الرابعه می نویسد: «هذه الآيه داله على أن الحسن والحسين عليه السلام كانا ابني رسول الله صلى الله عليه وآله، وعد أن يدعوا أبناءه، فدعا الحسن والحسين، فوجب أن يكونا إبنيه».

می نمایند؛ که حسن و حسین از طرف مادر پسران رسول خداصلی الله علیه وآله هستند، همچنان که خداوند در قرآن مجید، حضرت عیسی را از ذریه ی ابراهیم خوانده از طرف مادرش مریم.

محمّد بن یوسف گنجی شافعی در «کفایه الطالب»^(۱) و ابن حجر مکی در صفحه ۷۴ و ۹۳ «صواعق محرّقه»^(۲) از طبرانی از جابر بن عبدالله انصاری و خطیب خوارزمی در «مناقب»^(۳)

از ابن همین آیه و جمله «ابنائنا» استدلال می نمایند؛ که حسن و حسین از طرف مادر پسران رسول خداصلی الله علیه وآله هستند، همچنان که خداوند در قرآن مجید، حضرت عیسی را از ذریه ی ابراهیم خوانده از طرف مادرش مریم.

محمّد بن یوسف گنجی شافعی در «کفایه الطالب»^(۴) و ابن حجر مکی در صفحه ۷۴ و ۹۳ «صواعق محرّقه»^(۵) از طبرانی از جابر بن عبدالله انصاری و خطیب خوارزمی در «مناقب»^(۶)

از ابن عباس نقل می کنند که رسول اکرم صلی الله علیه وآله فرمود:

«إِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ جَعَلَ ذَرِيَةَ كُلِّ نَبِيٍّ فِي صُلْبِهِ وَجَعَلَ ذَرِيَّتِي فِي صُلْبِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ.»

یعنی: خدای عزوجل ذریه ی هر پیغمبر را در صلب خودش قرار داد و ذریه ی مرا در صلب علی بن ابی طالب قرار داد.

ص: ۲۰۲

۱- کفایه الطالب، گنجی شافعی، ص ۳۷۹، باب ۱۰۰، فصل فی بیان أن ذریه النبی صلی الله علیه وآله من صلب علی علیه السلام.

۲- صواعق المحرّقه، ابن حجر مکی، ص ۱۲۴، ح ۲۷، باب ۹، فصل ۲.

۳- مناقب خوارزمی، ص ۳۲۷، ح ۳۳۹، فصل ۱۹ و متقی هندی در کنز العمال، ۱۱/۶۰۰، ح ۳۲۸۹۲، کتاب الفضایل، باب ۳، فصل ۲ فضایل علی، این حدیث را با همین الفاظ نقل کرده اند. همچنین خطیب بغدادی در تاریخ بغداد، ۱/۳۱۶، ترجمه شماره ۲۰۶، در شرح حال محمد بن احمد بن عبدالرحیم المؤدب حدیث را این طور نقل می کند: «عن أبی عبدالله بن العباس قال: كنت أنا وأبى العباس بن عبدالمطلب جالسین عند رسول الله صلی الله علیه وآله، اذ دخل علی بن أبی طالب، فسلم فردّ علیہ رسول الله صلی الله علیه وآله، وبشّ به وقام الیه واعتنقه وقبل بین عینیه وأجلسه عن یمینیه. فقال العباس: یا رسول الله أتحب هذا؟ فقال النبی صلی الله علیه وآله: «یا عمّ رسول الله والله أشد حبا له منی، ان الله جعل ذریه کل نبی فی صلبه، وجعل ذریّتی فی صلب هذا.»

۴- کفایه الطالب، گنجی شافعی، ص ۳۷۹، باب ۱۰۰، فصل فی بیان أن ذریه النبی صلی الله علیه وآله من صلب علی علیه السلام.

۵- صواعق المحرّقه، ابن حجر مکی، ص ۱۲۴، ح ۲۷، باب ۹، فصل ۲.

۶- مناقب خوارزمی، ص ۳۲۷، ح ۳۳۹، فصل ۱۹ و متقی هندی در کنز العمال، ۱۱/۶۰۰، ح ۳۲۸۹۲، کتاب الفضایل، باب ۳،

فصل ۲ فضایل علی، این حدیث را با همین الفاظ نقل کرده اند. همچنین خطیب بغدادی در تاریخ بغداد، ۱/۳۱۶، ترجمه شماره ۲۰۶، در شرح حال محمد بن احمد بن عبدالرحیم المؤدب حدیث را این طور نقل می کند: «عن أبي عبد الله بن العباس قال: كنت أنا وأبي العباس بن عبدالمطلب جالسین عند رسول الله صلى الله عليه وآله، اذ دخل علی بن أبي طالب، فسلم فردّ علیہ رسول الله صلى الله عليه وآله، وبشّ به وقام اليه واعتنقه وقبّل بين عينيه وأجلسه عن يمينه. فقال العباس: يا رسول الله أتحب هذا؟ فقال النبي صلى الله عليه وآله: «يا عمّ رسول الله والله أشدّ حبّاً له منّي، ان الله جعل ذرّيّه كل نبی فی صلبه، وجعل ذرّيتي فی صلب هذا».

و نیز خطیب خوارزمی در «مناقب»^(۱) و می رسید علی همدانی شافعی در «مودّة القربی»^(۲)

و امام احمد بن حنبل - که از فحول علمای شما می باشد - در «مسند»^(۳) و سلیمان حنفی بلخی در «ینابیع المودّة»^(۴)

نقل می نمایند - با مختصر

ص: ۲۰۳

۱- مناقب خوارزمی، ص ۲۸۷، ح ۲۷۹، فصل ۱۹. خوارزمی این حدیث را نقل می کند: «عن سلیمان بن مهران الأعمش... قلت: أخبرني والدي، عن أبيه، عن جدّه قال: كنا ذات يوم جلوساً عند رسول الله صلى الله عليه وآله، إذ أقبلت فاطمة بنته عليها السلام فدخلت على رسول الله صلى الله عليه وآله فقالت له: يا أبا، إنّ الحسن والحسين خرجا من عندي آنفاً وما أدري أين هما؟ فقد طار عقلي وقلق فؤادي وقلّ صبري، وبكت وشهقت حتى علا- بكاؤها، فلما رآها، رحمها ورق لها فقال: لا تبكي يا فاطمه، فوالذي نفسي بيده، إنّ الذي خلقهما هو أرف بهما منك وأرحم بصغرهما منك، قال: فقام النبي صلى الله عليه وآله من ساعته فرفع يديه الى السماء وقال: اللهم أنّهما ولدای، قرّه عيني وثمره فؤادي، وأنت أرحم بهما (منّي) وأعلم بموضعهما، يا لطيف بلطفك الخفي، أنت عالم الغيب والشهادة، اللهم ان كانا أخذنا براً أو بجرّاً فاحفظهما وسلمهما حيث كانا، وحيثما توجهنا، قال: فلما دعا رسول الله صلى الله عليه وآله فما استتمّ الدعاء فاذا بجبرئيل عليه السلام قد هبط من السماء ومعه عظماء الملائكة وهم يؤمنون على دعاء النبي صلى الله عليه وآله فقال جبرئيل: يا حبيبي، يا محمد لا تحزن ولا تغتم وأبشر، فإنّ ولديك فاضلان في الدنيا وفاضلان في الآخرة وأبوهما خير منهما، وهما نائمان في حظيره بنى النجار، وقد وكلّ الله بهما ملكاً يحفظهما...». گرچه حدیثی که مؤلف از مناقب نقل کرده با این حدیث متفاوت است، لکن این حدیث دو جمله دارد که مطلب مورد نظر را ثابت می کند: جمله اول، جمله ای است که رسول اکرم صلى الله عليه وآله در هنگام دعا فرمود: «اللهم انما ولدای». و جمله دوم، جمله ای است که جبرئیل خطاب به رسول اکرم صلى الله عليه وآله فرمود: «فان ولديك» که هر دو جمله امام حسن و امام حسین علیه السلام را فرزندان رسول خدا صلی الله علیه وآله خوانده است.

۲- مودّة القربی، سید علی بن شهاب همدانی، مودّة ۱۲ (با استفاده از ینابیع المودّة قندوزی ۲/۳۲۶، ح ۹۴۸، باب ۵۶). همدانی این بخش از حدیث را نقل می کند: «وعن أمير المؤمنين علي عليه السلام رفعه: الولد ريحانه وريحانتاي الحسن والحسين».

۳- مسند احمد بن حنبل، ۵/۵۱، مسند ابوبکره. احمد بن حنبل بخش اول حدیث را این گونه نقل می کند: «عن ابوبکره: ان رسول الله صلى الله عليه وآله كان يصلي فإذا سجد وثب الحسن على ظهره وعلى عنقه، فيرفع رسول الله صلى الله عليه وآله رفعاً رقيقاً لئلا يصرع. قال فعل ذلك غير مرّة، فلما قضى صلاته قالوا يا رسول الله: رأيناك صنعت بالحسن شيئاً ما رأيناك صنعته. قال: انه ريحانتى من الدنيا وإن ابني هذا سيد وعسى الله تبارك وتعالى أن يصلح به بين فئتين من المسلمين».

۴- ینابیع المودّة، قندوزی، ۲/۴۸۰، ح ۳۵۰ - ۳۵۲، باب ۵۹، فصل ۳. قندوزی بخش اول حدیث را این گونه نقل می کند: «اخرج الترمذی عن ابن عمر مرفوعاً: أنّ الحسن والحسين هما ريحانتاي في الدنيا». سپس این حدیث را نقل می کند: «أخرج الترمذی والطبرانی عن أسامة بن زيد مرفوعاً: هذان ابناي وابنا ابنتي، والله أنّي أحبهما (فأحبتهما) وأحبّ من يحبهما». حدیثی که مؤلف نقل کرده متشکل از دو حدیث است که بخش دوم آن را (ابنای هذان امامان قما أو قعدا) در منابع اهل تسنّن نیافتیم؛ گرچه در منابع شیعی به همین لفظ فراوان است. ولی بخش اول حدیث (ابنای هذان ريحانتان من الدنيا) به الفاظ مختلف در

منابع اهل تسنن فراوان دیده می شود که به عنوان نمونه به چند منبع اشاره می کنیم: صحیح بخاری، ۸/۳۲۲ ح ۸۷۶، کتاب الادب، باب رحمه الولد و تقیله و معانقته؛ الجامع الصحیح، محمد بن عیسی ترمذی، ص ۹۸۹، ح ۳۷۷۹، کتاب المناقب، باب مناقب الحسن والحسین؛ کنز العمال، متقی هندی، ۱۲/۱۱۳، ح ۳۴۲۵۲، کتاب الفضایل، باب ۵، فصل ۲، مناقب الحسن والحسین؛ أسد الغابه، ابن اثیر، ۲/۱۹، شرح حال حسین بن علی بن ابی طالب؛ الاصابه، ابن حجر عسقلانی، ۲/۶۸، ترجمه شماره ۱۷۲۹، شرح حال حسین بن علی بن ابی طالب. در موارد یاد شده، این حدیث گاهی به لفظ «ان ابنی هذین ریحانتای...» و گاهی به لفظ «هما ریحانتای...» و گاهی به لفظ «ان الحسن و الحسین ریحانتای...» نقل شده است که از همه آنها نکته ی مورد نظر استفاده می شود.

کم و زیادی در الفاظ - که رسول اکرم صلی الله علیه وآله فرمود:

«ابنای هذان ریحانتان من الدنيا، ابنای هذان إمامان قاما أو قعدا.»

یعنی این دو فرزند من (حسن و حسین) ریحانه ی من اند از دنیا و هر دو فرزندان من امامان اند، خواه قائم به امر امامت باشند و خواه ساکت و قاعد.

و شیخ سلیمان حنفی، باب ۵۷ از «ینایع المودّه» را مخصوص همین موضوع قرار داده و احادیث بسیاری به طرق مختلفه از علمای بزرگ خودتان، از قبیل:

ص: ۲۰۴

طبرانی و حافظ عبدالعزیز و ابن ابی شیبہ و خطیب بغدادی و حاکم و بیہقی و بغوی و طبری به الفاظ و عبارات مختلفه نقل نموده که حسن و حسین فرزندان رسول خدا هستند.

در آخر همین باب (۱)

از ابوصالح و حافظ عبدالعزیز بن الاخضر و ابو نعیم و طبری - و ابن حجر مکی در صفحه ۱۱۲ «صواعق» (۲) و محمد بن یوسف گنجی شافعی در آخر فصل اول بعد از صد باب «کفایه الطالب» (۳) و طبری در ترجمه حالات حضرت امام حسن - نقل نموده اند از خلیفه ی ثانی عمر بن الخطاب که گفت:

«إني سمعت رسول الله يقول كلّ حسب ونسب فمنقطع يوم القيامة ما خلا حسبي ونسبي وكلّ بنی أنثی عصبتهم لأبيهم ما خلا بنی فاطمه، فإني أنا أبوهم وأنا عصبتهم.»

شنیدم از رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود: هر حسب و نسبی منقطع است روز قیامت مگر حسب و نسب من و هر اولاد دختری عصبه ی آنها از جانب پدر است مگر اولادهای فاطمه که من پدر و عصبه آنها هستم.

و نیز شیخ عبدالله بن محمد بن عامر شبراوی شافعی در کتاب «الاتحاف بحبّ

ص: ۲۰۵

۱- ینابیع الموده، قندوزی، ۲/۳۴۹، ح ۱۳، باب ۵۷.

۲- صواعق المحرقة، ابن حجر مکی، ص ۱۵۶، باب ۱۱، فصل ۱، آیه ۹. ابن حجر حدیث را این گونه نقل کرده است: «بل صحّ عن عمر أنه خطب أم كلثوم من علی فاعتلّ بصغرها وبأنه أعدّها لابن أخیه جعفر فقال له: ما أردت الباءه ولكن سمعت رسول الله صلی الله علیه وآله يقول كل سبب و نسب ینقطع يوم القيامة ما خلا سببی و نسبی و كل بنی أنثی عصبتهم لأبيهم ما خلا ولد فاطمه، فانی أنا أبوهم وعصبتهم.»

۳- کفایه الطالب، گنجی شافعی، ص ۳۸۱، باب ۱۰۰، فصل فی بیان ان ذریه النبی صلی الله علیه وآله من صلب علی علیه السلام. گنجی شافعی به نقل قسمت دوم حدیث «كل بنی انثی فان عصبتهم...» اکتفا کرده است.

این حدیث را از بیهقی و دارقطنی، از عبدالله ابن عمر از پدرش در موقع ترویج ام کلثوم نقل نموده.

و جلال الدین سیوطی در کتاب «احیاء المیت بفضائل اهل البیت»(۲) نقلاً از

ص: ۲۰۶

۱- الإتحاف بحب الاشراف، محمد بن عامر شبراوی، ص ۱۹، باب ۱. شبراوی حدیث را به این الفاظ نقل می کند: «وأخرج الطبرانی عن فاطمه الزهراء قالت قال النبي صلى الله عليه وآله: لكل بنى أنثى عصبه ينتمون إليه الأ ولد فاطمه فأنا وليهم وأنا عصبتهم». سپس این حدیث را نقل می کند: «وأخرج البيهقی والدارقطنی عن ابن عمر عن أبيه عمر ابن الخطاب قال حين نكح أم كلثوم بنت علي بن أبي طالب رضی الله عنه: سمعت رسول الله صلى الله عليه وآله يقول كل صهر أو سبب أو نسب ينقطع يوم القيامة الا صهری وسببی ونسبی».

۲- إحياء المیت، جلال الدین سیوطی، ص ۳۰ - ۳۱، ح ۳۱ - ۳۳. سیوطی احادیثی نقل کرده است که به دو حدیث اشاره می کنیم: أخرج الحاكم عن جابر، قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله: «لكل بنى أم ينتمون الى عصبه الا ولدى فاطمه فأنا وليهما وعصبتهما». سپس این حدیث را نقل می کند: أخرج الطبرانی فى الاوسط، عن جابر: انه سمع عمر بن الخطاب يقول للناس حين تزوج بنت عليّ: ألا تهنتوني سمعت رسول الله صلى الله عليه وآله يقول: «ينقطع يوم القيامة كل سبب ونسب الا سببی ونسبی». و نیز قسمت دوم این حدیث (کل بنی أنثى ...) را حاکم نیشابوری در المستدرک علی الصحیحین، ۳/۱۷۹، ح ۴۷۷۰، کتاب معرفه الصحابه، باب مناقب الحسن و الحسين؛ طبرانی در معجم الکبیر، ۳/۴۴، ح ۲۶۳۱ و ۲۶۳۲، مسند حسن بن علی؛ ابن حجر مکی در صواعق المحرقة، ص ۱۸۷، ح ۲۰ و ۲۱ باب ۱۱، مقصد ۵، فصل ۲؛ متقی هندی در کنز العمال، ۱۲/۱۱۴، ح ۳۴۲۵۳ و ۳۴۲۵۴، کتاب الفضائل، باب ۵، فصل ۲ فضائل الحسن والحسين؛ مناود در فیض القدير، ۵/۲۲ - ۲۳، ح ۶۲۹۳ و ۶۲۹۴، حرف الکاف؛ ومزی در تهذیب الکمال، ۱۹/۴۸۳، ترجمه شماره ۳۸۵۷، شرح حال عثمان بن محمد بن ابراهیم بن عثمان بن خواستی العبسی، از طریق فاطمه زهرا علیها السلام و جابر و عمر بن خطاب و ابن عمر نقل کرده اند. ابن عساکر در تاریخ دمشق، ۳۶/۳۱۳، ترجمه شماره ۴۱۲۲، شرح حال عبدالعزیز بن عبدالملک بن نصر أبو الاصبغ الاموی الاندلسی حدیث را به این الفاظ آورده است: «عن جابر بن عبدالله قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله: إن لكل بنى أب عصبه ينتمون إليها، الأ ولد فاطمه، فأنا وليهم، وأنا عصبتهم، وهم عترتى، خلقوا من طينتى، ويل للمكذبين بفضلهم، من أحبهم أحب الله، ومن أبغضهم أبغضه الله».

طبرانی در اوسط از خلیفه عمر نقل می نماید.

و سید ابی بکر بن شهاب الدین علوی در صفحه ۳۹ باب ۳ الی صفحه ۴۲ «رشفه الصادی من بحر فضائل بنی النبی الهادی» (۱) (چاپ مطبعه اعلامه مصر در سال ۱۳۰۳) نقل و استشهاد نموده که اولادهای فاطمه علیها السلام اولاد رسول الله اند.

و اما شعر شاعر که شاهد آوردید، در مقابل این همه دلایل محکمه، مردود می شود، چنان که محمد بن یوسف گنجی شافعی، فصل اول بعد از صد باب «کفایه الطالب» (۲)

را در جواب همین شعر شاعر، اختصاص به این معنی داده که

ص: ۲۰۷

۱- رشفه الصادی، شهاب الدین علوی حصرمی، ص ۷۷ - ۸۵، باب ۳.

۲- کفایه الطالب، گنجی شافعی، ص ۳۷۹، باب ۱۰۰، فصل فی بیان أن ذریه النبی صلی الله علیه وآله من صلب علی علیه السلام. گنجی شافعی می نویسد: فان قيل لا اتصال لذریه النبی صلی الله علیه وآله بعلی علیه السلام الا من جهة فاطمه، وأولاد البنات لا تكون ذریه لقول الشاعر: بنونا بنو ابنائنا وبناتنا بنوهن أبناء الرجال الا باعد قلت: فی التنزیل حجه واضحه تشهد بصحه هذه الدعوى، وهو قوله عز وجل فی سورة الأنعام (وَوَهَبْنَا لَهُ) أي لابراهيم (إِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ كُلًّا هَدَيْنَا وَنُوحًا هَدَيْنَا مِنْ قَبْلُ وَمِنْ ذُرِّيَّتِهِ) ای من ذریه نوح (ذَاوُدَ وَسُلَيْمَانَ) إلى أن قال: (وَزَكَرِيَّا وَيَحْيَى وَعِيسَى وَإِلْيَاسَ) فعَدَّ عيسى علیه السلام من جمله الذریه الذين نسبهم إلى نوح علیه السلام وهو ابن بنت لا- اتصال له الا- من جهة أمه مريم و فی هذا أكد دليل أن أولاد فاطمه علیها السلام ذریه للنبی صلی الله علیه وآله ولا- عقب له الا- من جهتها، وانتسابهم إلى شرف النبوه، وإن كان من جهة الأم ليس بممتنع كانتساب عيسى إلى نوح إذ لا فرق وصيانه. و نیز بخاری در کتاب صحیح خود، ۵/۹۲، ح ۲۵۷، کتاب فضائل اصحاب النبی، باب مناقب الحسن والحسین، این حدیث را نقل کرده است: «عن أبابكره سمعت النبی صلی الله علیه وآله علی المنبر والحسن إلى جنبه ينظر الى الناس مره واليه مره ويقول ابني هذا سيد ولعل الله أن يصلح به بين فتيين من المسلمين». همچنين در جای دیگر (۹/۶۸۹، ح ۱۹۲۹، کتاب الفتن، باب قول النبی للحسن بن علی ان ابني هذا لسيد...) همین حدیث را به طریق دیگر از ابی بکره نقل کرده است. و محمد بن عیسی ترمذی در الجامع الصحیح، ص ۹۸۹، ح ۳۷۷۸ و ۳۷۸۱ کتاب المناقب، باب مناقب الحسن والحسین این دو حدیث را نقل کرده است: «أخبرني أبي أسامه بن زيد قال: طرقت النبی صلی الله علیه وآله ذات ليله فی بعض الحاجه فخرج النبی صلی الله علیه وآله وهو مشتمل علی شيء لا أدري ما هو، فلما فرغت من حاجتي، قلت: ما هذا الذي أنت مشتمل عليه؟ قال: فكشفه فاذا حسن و حسين عليه السلام علی وركيه، فقال هذان ابناي وابنا ابنتي، اللهم اني أحبهما فأحبهما وأحب من يحبهما. عن انس بن مالك يقول: سئل رسول الله صلی الله علیه وآله أي أهل بيتك أحب اليك؟ قال: الحسن والحسین. وكان يقول لفاطمه أَدْعِي لِي ابْنِي فِيشَمَّهُمَا وَيَضَمَّهُمَا إِلَيْهِ». و نیز احمد بن شعيب نسائي در السنن الكبرى، ۵/۱۴۹، ح ۸۵۲۴، کتاب الخصائص، باب قول النبی الحسن والحسین ابناي؛ وابن ابی شيبه در المصنف، ۷/۵۱۲، ح ۸، کتاب الفضائل، باب ما جاء فی الحسن والحسین. حدیث اولی را که از ترمذی نقل کردیم، با همان الفاظ نقل کرده اند. ابن عساکر در تاریخ دمشق، ۱۳/۲۰۲، ترجمه شماره ۱۳۸۳، شرح حال حسن بن علی بن ابی طالب، این حدیث را نقل کرده است. «عن

ابی بکره قال: كان الحسن والحسين يثبان على ظهر رسول الله صلى الله عليه وآله وهو يصلّي فيمسكهما بيده حتى يرفع صلبه ويقومان على الارض فلما فرغ أجلسهما في حجره [ثم] قال: إن ابني هذين ريحانتي من الدنيا». متقی هندی در کتّز العمال، ۱۲/۱۱۲، ح ۳۴۲۴۷، کتاب الفضائل، باب ۵، فصل ۲، فضائل الحسن والحسين این حدیث را نقل کرده است: «ابنای هذان الحسن والحسين سیدا شباب أهل الجنة وأبوهما خير منهما». (ابن عساکر - عن علی و عن ابن عمر) آنچه از مجموع این احادیث استفاده می شود این است که رسول اکرم صلی الله علیه وآله امام حسن و امام حسین علیه السلام را فرزند خود خوانده است. در پایان، توجه به این نکته ضروری است که طرح این مسئله، نخستین بار توسط بنی العباس صورت گرفت؛ چه اینکه می خواستند با کنار زدن اهل بیت پیامبر علیه السلام به این بهانه که شما فرزندان علی علیه السلام هستید نه فرزندان پیامبر صلی الله علیه وآله، به حکومت خود مشروعیت داده، از آنجایی که نسب خود را از طریق عباس عموی پیامبر، نزدیک تر به رسول اکرم علیه السلام می دانستند، خلافت را حق قانونی و شرعی خود قلمداد کنند.

دختر زادگان پیغمبر فرزندان آن حضرت اند.

و علاوه این شعر شاعر، کفر است که قبل از اسلام سروده، چنانچه صاحب

ص: ۲۰۸

«جامع الشواهد» نقل نموده.

از این قبیل دلایل بسیار است که ثابت می نماید فرزندان فاطمه ی صدیقه علیها السّلام فرزندان رسول الله اند. پس وقتی سلسله ی نسب ما به حضرت جواب همین شعر شاعر، اختصاص به این معنی داده که دختر زادگان پیغمبر فرزندان آن حضرت اند.

و علاوه این شعر شاعر، کفر است که قبل از اسلام سروده، چنانچه صاحب «جامع الشواهد» نقل نموده.

از این قبیل دلایل بسیار است که ثابت می نماید فرزندان فاطمه ی صدیقه علیها السّلام فرزندان رسول الله اند. پس وقتی سلسله ی نسب ما به حضرت ابا عبدالله الحسین علیه السّلام ثابت گردید - بنابر دلایل معتبره ای که بیان نمودیم (۱).

- ثابت است که فرزندان و ذراری رسول خدا هستیم و بزرگ ترین افتخار ما همین معنی می باشد و احدی چنین افتخاری ندارد مگر ذراری رسول الله صلی الله علیه و آله، چه خوش گوید فرزدق شاعر:

أولئك آبائی فجئنی بمثلهم

إذا جمعتنا یا جریر المجامع (۲)

«اینها هستند پدران من؛ پس بیاورید مرا به مثل اینها (ای جریر) آن گاه که محافل و انجمن ها ما را گرد هم آرد.»

خلاصه احدی از ابنای زمان و مردم دنیا نمی توانند به بزرگی پدران خود فخر و مباهات کنند مگر شرفاء و سادات که نسبت آنها منتهی می شود به خاتم الانبیاء و علی مرتضی صلوات الله و سلامه علیهما.

حافظ: دلایل شما بسیار مکفی و تمام بود. قطعاً انکار آن را نمی نمایند مگر اشخاص لجوج عنود و خیلی هم ممنون شدم که کشف حجب فرموده، ما را مستفیض فرمودید تا رفع این شبهه ی بزرگ شد.

در این موقع صدای مؤذن در مسجد برخاست که اعلام نماز عشاء را می نمود. - چون برادران اهل تسنن به طور وجوب نماز ظهر و عصر و مغرب و عشاء را

ص: ۲۰۹

۱- در اینجا از کتاب نسخه عربی صفحه ۲۳ از اول پاراگراف دوم «ومعناک ...» با پاورقی های آن در اینجا آورده شود و ضمیر «کم» را به اهل تسنن تغییر دهید. (محقق)

۲- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۱، ص ۴۶؛ مختصر المعانی، تفتازانی، ص ۵۳. (محقق)

از هم جدا و در موقع فضیلت آن به جا می آورند بر خلاف شیعه که تبعاً لرسول الله و ائمه ی از آل اطهار علیه السّلام در جمع و تفریق مختارند.

آقایان آماده شدند برای رفتن [به] مسجد و ادای فریضه. بعضی از آقایان گفتند اگر بنای برگشتن و ادامه دادن به مذاکرات است، چون [با] رفتن به مسجد و برگشتن خیلی از وقت مجلس گرفته می شود، خوب است تا این مجلس برقرار است نماز عشاء همین جا ادا شود. فقط آقای سید عبد الحی (امام جماعت مسجد) بروند در مسجد با مردم نماز بگزارند و برگردند.

پیشنهاد مورد قبول آقایان قرار گرفت. فلذا در تمام مدت مناظره که ده شب طول کشید، موقع نماز عشاء در همان مجلس ادای وظیفه می نمودند. در این موقع آقایان به اتاق بزرگ دیگر رفتند [و] بعد از ادای وظیفه به اتاق محل مناظره مراجعت نمودند.

نواب عبدالقیوم خان - که یکی از اشراف و ملاکین اهل تسنن و مرد کنجکاو و جوینده ای بودند - گفتند: قبله صاحب! اجازه فرمایید تا آقایان چای میل می نمایند خارج از موضوع بحث مجلس سؤالی دارم به عرض برسانم.

داعی: بفرمایید حاضریم برای استماع.

پیغمبر نماز ظهرین و مغربین را به جمع و تفریق ادا می فرمود

نواب: سؤال بنده خیلی مختصر است، چون مدتهاست در دلم بوده که از آقایان با اطلاع شیعیان سؤال نمایم، فرصتی به دستم نیامده، اینک مقتضی موجود گردیده، خواستم عرض نمایم چرا آقایان شیعیان بر خلاف سنت رسول خدا صلی الله علیه و آله نماز ظهر و عصر و مغرب و عشاء را جمع می خوانند.

ص: ۲۱۰

داعی: اولاً آقایان (اشاره به علمای مجلس) می دانند که در مسائل فرعیه مابین علماء اختلاف بسیار است، چنانچه ائمه ی اربعه ی شما هم بسیار اختلاف دارند.

ثانیاً اینکه فرمودید عمل شیعیان بر خلاف سنت رسول الله صلی الله علیه و آله می باشد، امر را بر شما اشتباه نمودند؛ زیرا که آن حضرت نمازها را گاهی جمع و گاهی به تفریق ادا می نمودند.

نواب: رو به علمای خودشان - آیا چنین است، رسول خداصلی الله علیه و آله به نحو جمع و تفریق ادا می نمودند؟

حافظ: فقط در سفر و مواقع عذر از قبیل باران و غیره این نوع عمل می نمودند، برای آنکه امت در تعب و مشقت نباشند و الا در حضر، پیوسته به نحو تفریق ادا می نمودند. گمان می کنم قبله صاحب اشتباه نمودند [و] سفر را تصور حضر نمودند.

داعی: خیر اشتباه ننمودیم، بلکه یقین دارم، حتی در روایات خودتان وارد است که گاهی در حضر و بدون عذر هم به نحو جمع ادا می نمودند.

حافظ: گمان می کنم روایات شیعه را با روایات ما اشتباه نمودید.

داعی: روات شیعه که اتفاق بر این معنی دارند، گفت و گو در روات شما می باشد. روایات صحیح چندی در صحاح و کتب معتبره ی شما در این باب وارد است.

حافظ: ممکن است اگر در نظر دارید محل آنها را معین فرمایید.

داعی: مسلم بن حجاج در باب الجمع بین الصلوتین فی الحضر در

«صحيح»(۱) خود با نقل

سلسله ی روات از ابن عباس نقل نموده که گفت:

«صَلَّى رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ الظُّهْرَ وَالْعَصْرَ جَمْعًا وَالْمَغْرِبَ وَالْعِشَاءَ جَمْعًا فِي غَيْرِ خَوْفٍ وَلَا سَفَرٍ.»

رسول خداصلی الله علیه وآله نماز ظهر و عصر و مغرب و عشاء را بدون خوف و ترس و سفر جمعاً ادا می نمود.

و نیز(۲)

از ابن عباس نقل نموده که گفت:

«صَلَّيْتُ مَعَ النَّبِيِّ ثَمَانِيًا جَمْعًا وَسَبْعًا جَمْعًا.»

با رسول خدا هشت رکعت نماز ظهر و عصر و هفت رکعت نماز مغرب و عشاء را با هم ادا می نمودیم.

و همین حدیث را امام احمد بن حنبل در صفحه ۲۲۱ جزء اول «مسند»(۳) نقل نموده به علاوه(۴) حدیث دیگر که ابن عباس گفت:

ص: ۲۱۲

۱- صحیح مسلم، ۱/۴۸۹، ح ۴۹، کتاب صلاة المسافرين و قصرها، باب الجمع بين الصلاتين في الحضر. مسلم حدیث را اینگونه نقل می کند: «عن ابن عباس قال: صَلَّى رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ الظُّهْرَ وَالْعَصْرَ جَمْعًا وَالْمَغْرِبَ وَالْعِشَاءَ جَمِيعًا فِي غَيْرِ خَوْفٍ وَلَا سَفَرٍ.» و نیز مالک بن انس در الموطأ، ۱/۱۴۴، ح ۴، کتاب قصر الصلاة في السفر، باب الجمع بين الصلاتين في الحضر والسفر؛ ابی داود در السنن، ۲/۶، ح ۱۲۱۰، کتاب الصلاة، باب الجمع بين الصلاتين؛ واحمد بن شعيب نسایی در السنن الكبرى، ۱/۴۹۱، ح ۱۵۷۳، کتاب مواقيت الصلاة، باب الجمع بين الصلاتين في الحضر من غير خوف، همین حدیث را با همین الفاظ نقل کرده اند.

۲- صحیح مسلم، ۱/۴۹۱، ح ۵۵، کتاب صلاة المسافرين وقصرها، باب الجمع بين الصلاتين في الحضر.

۳- مسند احمد بن حنبل، ۱/۲۲۱، مسند ابن عباس. احمد بن حنبل به جای کلمه «جمعاً» کلمه «جمعياً» را آورده است.

۴- همان. و نیز مسلم در صحیح خود، ۱/۴۹۱، ح ۵۶، کتاب صلاة المسافرين وقصرها، باب الجمع بين الصلاتين في الحضر، این حدیث را این گونه نقل کرده است: «عن ابن عباس: أن رسول الله صلى الله عليه وآله صَلَّى بِالْمَدِينَةِ سَبْعًا، وَثَانِيًا الظُّهْرَ وَالْعَصْرَ وَالْمَغْرِبَ وَالْعِشَاءَ.»

«صلى رسول الله في المدينة مقيماً غير مسافر سبعاً وثمانياً».

نماز گزارد رسول خدا در مدینه در حال اقامت نه مسافرت هفت رکعت و هشت رکعت (یعنی مغرب و عشاء و ظهر و عصر را با هم).

چند حدیث از این قبیل مسلم نقل می نماید، تا آنجا که می نویسد (۱):

عبدالله ابن شقیق گفت: روزی بعد العصر ابن عباس برای ما خطبه می خواند و صحبت می نمود تا آنکه آفتاب غروب کرد، ستاره ها ظاهر شد، صدای مردم برخاست: الصلاة الصلاة.

ابن عباس گفت:

«أتعلمنى بالسنة لا أم لك، رأيت رسول الله جمع بين الظهر والعصر والمغرب والعشاء».

ص: ۲۱۳

۱- «عن عبد الله بن شقيق قال: خطبنا ابن عباس يوماً بعد العصر حتى غربت الشمس وبدت النجوم وجعل الناس يقولون: الصلاة الصلاة. قال: فجاءه رجل من بني تميم لا- يفترو ولا ينثنى. الصلاة الصلاة. فقال ابن عباس: أتعلمنى بالسنة لا أم لك؟ ثم قال: رأيت رسول الله صلى الله عليه وآله جمع بين الظهر والعصر والمغرب والعشاء. قال عبدالله بن شقيق: فحاك في صدري من ذلك شيء، فأتيت أبا هريره فسألته، فصدق مقالته». صحيح مسلم، ۱/۴۹۱، ح ۵۷، كتاب صلاة المسافرين وقصرها، باب الجمع بين الصلاتين في الحضر. و نیز احمد بن حنبل در مسند، ۱/۳۵۱، مسند ابن عباس، این حدیث را به این الفاظ نقل کرده است: «عن عبدالله بن شقيق: قال: قام رجل الى ابن عباس فقال الصلاة، فسكت عنه، ثم قال الصلاة، فسكت عنه، ثم قال الصلاة. فقال: أنت تعلمنا بالصلاة قد كنا نجمع بين الصلاتين مع رسول الله صلى الله عليه وآله أو على عهد رسول الله صلى الله عليه وآله». و بیهقی در السنن الکبری، ۳/۱۶۸، کتاب الصلاة، باب الجمع فی المطر بین الصلاتین، این حدیث را همانند مسلم نقل کرده است.

بی مادر تو مرا سنت یاد می دهی. خودم دیدم رسول خدا جمع کرد بین نماز ظهر و عصر و مغرب و عشاء.

عبدالله گوید: از این کلام در دل من خدشه ای پیدا شد، رفتم از ابو هریره سؤال نمودم، تصدیق نمود و گفت همان قسم است که ابن عباس گفته.

و نیز به طریق دیگر از عبدالله بن شقیق عقیلی نقل می نماید که (۱)

وقتی منبر عبدالله ابن عباس طول کشید تا هوا تاریک شد، مردی سه مرتبه پی در پی ندا در داد: الصلاة.

ابن عباس متغیر شد، گفت:

«لا أم لك، أتعلّمنا بالصلاة وكنّا نجمع بين الصلاتين على عهد رسول الله.»

بی مادر تو ما را نماز یاد می دهی و حال آنکه ما در زمان رسول خدا جمع بین دو نماز می نمودیم (یعنی ظهر را با عصر و مغرب را با عشاء).

و نیز زرقانی که از اکابر علمای شماسه در صفحه ۲۶۳ جزء اول شرح «الموطأ» (۲) مالک در باب جمع بین الصلاتین از نسائی از طریق عمرو بن هرم از

ص: ۲۱۴

۱- صحیح مسلم، ۱/۴۹۲، ح ۵۸، کتاب صلاة المسافرين وقصرها، باب الجمع بين الصلاتين في الحضر. مسلم حدیث را این گونه نقل کرده است: «عن عبدالله بن شقیق العقیلی قال: قال رجل لأبن عباس: الصلاة، فسكت ثم قال: الصلاة، فسكت، ثم قال: لا أم لك أتعلّمنا بالصلاة وكنّا نجمع بين الصلاتين على عهد رسول الله صلى الله عليه وآله.»

۲- «وللنسائی من طریق عمرو بن هرم عن أبي الشعثاء أن ابن عباس صلّى بالبصره الأولى والعصر ليس بينهما شيء والمغرب والعشاء ليس بينهما شيء فعل ذلك من شغل وفيه رفعه الى النبي صلى الله عليه وآله.» شرح زرقانی بر موطأ، ۱/۴۱۸، کتاب الصلاة، باب الجمع بين الصلاتين في الحضر والسفر. در حدیثی که زرقانی نقل می کند، عبارت «فعل ذلك من شغل» حدیث را از اطلاق خارج می کند؛ در نتیجه برای اثبات مطلب مناسب نخواهد بود. و با وجود احادیث صریح و صحیحی که در این باب وجود دارد - که به بعضی اشاره کرده و به بعضی نیز اشاره خواهیم کرد - تمسک به این گونه احادیث ضرورت نخواهد داشت. البته احتمال دارد نسخه ای که مؤلف از آن نقل کرده آن ذیل را نداشته است.

أبي الشعثاء نقل می نماید که در بصره ابن عباس نماز ظهر و عصر و مغرب و عشاء را جمع می خواند بدون آنکه بین آنها فاصله و چیزی بوده باشد و می گفت رسول خدا این قسم نماز ادا می نمود (یعنی ظهر را با عصر و مغرب را با عشاء جمع می نمود).

و نیز مسلم در «صحیح» (۱) و مالک در باب جمع بین الصلاتین «الموطأ» (۲) و امام احمد بن حنبل در «مسند» (۳) با نقل سلسله ی روات از سعید بن جبیر از ابن

ص: ۲۱۵

۱- «عن سعید بن جبیر عن ابن عباس قال صلى الله عليه وآله: الظهر والعصر جميعاً بالمدينة في غير خوف ولا سفر. قال أبو الزبير: فسألت سعيداً: لم فعل ذلك؟ فقال: سألت ابن عباس كما سألتني. فقال: أراد أن لا يخرج أحداً من أمته. صحيح مسلم، ۱/۴۹۰، ح ۵۰، كتاب صلاة المسافرين وقصرها، باب الجمع بين الصلاتين في الحضر».

۲- الموطأ، مالک بن انس، ۱/۱۴۴، ح ۴، كتاب الصلاة، قصر الصلاة في السفر، باب الجمع بين الصلاتين في الحضر والسفر. مالک حدیث را به این لفظ آورده است: «عن عبدالله بن عباس أنه قال: صلى رسول الله صلى الله عليه وآله الظهر والعصر جميعاً في غير خوف ولا سفر».

۳- مسند احمد بن حنبل، ۱/۲۸۳، مسند ابن عباس. احمد بن حنبل حدیث را این گونه نقل می کند. «عن سعید بن جبیر عن ابن عباس قال: جمع النبي صلى الله عليه وآله بين الظهر والعصر بالمدينة في غير سفر ولا خوف. قال قلت يا أبا العباس ولم فعل ذلك؟ قال: ذلك أراد أن لا يخرج أحداً من أمته». و نیز ابی داود در سنن، ۲/۶ ح ۱۲۱۰، كتاب الصلاة، باب الجمع بين الصلاتين؛ احمد بن شعيب نسایی در السنن الكبرى، ۱/۴۹۱، ح ۱۵۷۳، كتاب مواقيت الصلاة، باب الجمع بين الصلاتين في الحضر من غير خوف؛ بیهقی در السنن الكبرى، ۳/۱۶۶، كتاب الصلاة، باب الجمع في المطر بين الصلاتين؛ ابن حبان در الصحيح، ۴/۴۷۱، كتاب الصلاة، ۳/۱۶۶، كتاب الصلاة، باب الجمع في المطر بين الصلاتين؛ ابن حبان در الصحيح، ۴/۴۷۱، كتاب الصلاة، باب الجمع بين صلاتين في السفر؛ ابن خزيمة در الصحيح، ۲/۸۵، باب الرخصة في الجمع في الحضر للمطر؛ طبرانی در معجم الكبير، ۱۲/۵۸، مسند سعید بن جبیر؛ صالحی شامی در سبل الهدی والرشاد، ۸/۲۳۶، جماع أبواب سيرته صلى الله عليه وآله في صلاة الفرائض في السفر، باب ۳؛ زيلعي در نصب الراية، ۲/۲۰۱، كتاب الصلاة، باب صلاة المسافرين، احاديث الجمع بين الصلاتين في السفر واحمد بن محمد بن سلمه در شرح معاني الآثار، ۱/۱۶۰، كتاب صلاة، باب الجمع بين الصلاتين كيف هو، همین حدیث را به الفاظ گوناگون نقل کرده اند.

عباس روایت نموده اند که گفت:

«صَلَّى رَسُولُ اللَّهِ الظُّهْرَ وَالْعَصْرَ جَمْعًا بِالْمَدِينَةِ فِي غَيْرِ خَوْفٍ وَلَا سَفَرٍ.»

نماز گزارد رسول خداصلی الله علیه وآله ظهر و عصر را با هم در مدینه بدون ترس و سفر.

ابو زبیر گوید: از سعید سؤال نمودم برای چه پیغمبر جمع می نمود نماز را؟

سعید گفت: همین سؤال را من از ابن عباس نمودم، گفت:

«أَرَادَ أَنْ لَا يَحْرَجَ أَحَدًا مِنْ أُمَّتِهِ»؛ یعنی برای آن جمع می نمود که احدی از امتش در سختی و مشقت نباشد.

و نیز در چند خبر نقل می نمایند که ابن عباس گفت (۱):

ص: ۲۱۶

۱- صحیح مسلم، ۱/۴۹۰، ح ۵۴، کتاب صلاة المسافرين وقصرها، باب الجمع بين الصلاتين في الحضر. مسلم حدیث را به این لفظ آورده است: «عن سعید بن جبیر عن ابن عباس قال: جمع رسول الله صلى الله عليه وآله بين الظهر والعصر والمغرب والعشاء بالمدينة في غير خوف ولا مطر (وفي حديث وكيع) قال: قلت لابن عباس: لم فعل ذلك؟ قال: كي لا يخرج أُمَّتِهِ. وفي حديث أبي معاوية قيل لابن عباس: ما أراد إلى ذلك؟ قال: أراد أن لا يخرج أُمَّتِهِ». و نیز احمد بن حنبل در مسند، ۱/۲۲۳، مسند ابن عباس؛ ترمذی در الجامع الصحيح، ص ۶۱، ح ۱۸۷، ابواب الصلاة، باب ما جاء في الجمع بين الصلاتين في الحضر؛ ابی داود در سنن، ۲/۶، ح ۱۲۱۱، کتاب الصلاة، باب الجمع بين الصلاتين؛ احمد بن شعيب نسایی در السنن الكبرى، ۱/۴۹۱، ح ۱۵۷۴، کتاب مواقيت الصلاة، باب الجمع بين الصلاتين في الحضر من غير خوف ولا مطر؛ و ابن ابی شيبه در المصنف، ۲/۳۴۴، ح ۵، کتاب صلاة التطوع و الامامة، باب من قال يجمع المسافر بين الصلاتين، همین حدیث را با اختلاف اندکی در الفاظ نقل کرده اند.

«جمع رسول الله بين الظهر والعصر والمغرب والعشاء في غير خوف ولا مطر.»

جمع نمود رسول خدا صلی الله علیه وآله بین نماز ظهر و عصر و مغرب و عشاء بدون این که ترسی باشد و بارانی بیاید.

اخبار در این باب بسیار نقل نموده اند، ولی واضح ترین دلیل بر جواز جمع، همین تعیین ابواب است به نام «جمع بین الصلاتین» و نقل نمودن احادیث جمع را در همین باب تا از ادله جواز جمع باشد مطلقاً؛ و اگر غیر از این بود باب مخصوصی برای جمع در حضر و بای در سفر باز می نمودند.

پس این روایات منقوله ی در صحاح و سایر کتب معتبره ی شما مربوط به جواز در سفر و حضر است.

حافظ: چنین بابی و نقل روایاتی در صحیح بخاری نمی باشد.

داعی: اولاً وقتی سایر ارباب صحاح از قبیل: مسلم و نسایی و احمد بن حنبل و شارحین صحیحین (مسلم و بخاری) و دیگران از اکابر علمای خودتان نقل نموده اند، کفایت می نماید هدف و مقصد ما را.

ثانیاً آقای بخاری هم همین روایات را - که دیگران نقل نموده اند - در صحیح خود آورده، منتهی با زرنگی تمام از محل خود که جمع بین الصلاتین است به محل دیگر انتقال داده. چنانچه «باب تأخیر الظهر إلى العصر من کتاب مواقیت الصلاة» (۱) و «باب ذکر العشاء والعتمة» (۲)

و «باب وقت المغرب» (۳)

را مطالعه کنید

ص: ۲۱۷

۱- صحیح بخاری، ۱/۲۸۶، ح ۵۱۰، کتاب مواقیت الصلاة، باب تأخیر الظهر الی العصر. این حدیث را نقل می کند: عن ابن عباس: ان النبی صلی الله علیه وآله صلّی بالمدينة سبعا وثمانیا الظهر والعصر والمغرب والعشاء.

۲- همان، ۱/۲۹۴، ح ۵۳۰، کتاب مواقیت الصلاة، باب ذکر العشاء والعتمة. این حدیث را نقل می کند: «وقال ابن عمر و أبو ایوب و ابن عباس رضی الله عنه: صلّی النبی المغرب والعشاء»

۳- همان، ۱/۲۹۳، ح ۵۲۹، کتاب مواقیت الصلاة، باب وقت المغرب. این حدیث را نقل می کند: «عن ابن عباس قال: صلّی النبی صلی الله علیه وآله سبعا جمیعا وثمانیا جمیعا». و نیز بخاری در جای دیگر از صحیح خود (۱/۲۸۸)، ح ۵۱۶ کتاب مواقیت الصلاة، باب وقت العصر) این حدیث را نقل می کند: «عن ابی بکر بن عثمان بن سهل بن حنیف قال: سمعت أبا أمامه یقول صلّینا مع عمر بن عبد العزیز الظهر ثم خرجنا حتی دخلنا علی أنس بن مالک فوجدناه یصلّی العصر فقلت: یا عمّ ما هذه الصلاة التي صلّیت؟ قال: العصر وهذه صلاة رسول الله صلی الله علیه وآله التي کنا نصلّی معه». گرچه بخاری در صحیح خود، احادیثی که در این باب با الفاظ مختلف، از کتب معتبر اهل تسنن نقل کردیم، ذکر نکرده است، ولی این چهار روایتی که از صحیح

بخاری نقل کردیم به طور صریح، جواز جمع بین صلاتین را اثبات می کند. البته جای تعجب نیست، زیرا روش بخاری این است که هر حدیثی را که بتوان به نفع مذهب شیعه از آن بهره برداری کرد، نقل نمی کند؛ هر چند بزرگان اهل تسنن آن حدیث را با اسناد صحیح، در سایر کتب صحاح اهل تسنن نقل کرده باشند. و از بعضی بزرگان اهل تسنن حتی در عصر حاضر جای بسی تعجب است که ملاک صحت و سقم حدیث را وجود آن در صحیحین می دانند. به این معنی که اگر حدیثی در صحیحین باشد صحیح است و گرنه صحیح نخواهد بود و به این نکته توجه ندارند که اگر بخواهند بر احادیثی که در صحیحین نیست ایراد کنند و آنها را به همین جهت معتبر ندانند، باید از بسیاری از اعتقادات و اعمال خود دست بردارند؛ زیرا بسیاری از معتقدات و اعمال اهل تسنن دلیلی از صحیحین ندارد.

و مورد دقت قرار دهید، تمام این احادیث جمع را مشاهده می فرمایید.

پس نقل این احادیث به عنوان اجازه و رخصت در جمع بین الصلاتین عقیده ی جمهور علمای فریقین است در حالتی که اقرار به صحت این احادیث در صحاح خود نموده اند؛ چنانچه علامه نووی در «شرح صحیح مسلم»^(۱) و

ص: ۲۱۸

۱- صحیح مسلم بشرح نووی، ۵/۲۱۹، کتاب صلاة المسافرين و قصرها، باب جواز الجمع بین الصلاتین فی السفر. نووی می نویسد: «وذهب جماعه من الأئمه إلى جواز الجمع فی الحضر... وهو قول ابن سيرين و أشهب من أصحاب مالك و حكاة الخطابي عن القفال و الشاشی الكبير من أصحاب الشافعی عن أبي إسحاق المروزی عن جماعه من أصحاب الحدیث و اختاره ابن المنذر و يؤيده ظاهر قول ابن عباس أراد أن لا- يخرج أمته، فلم یعلله بمرض ولا غیره». نووی پس از آنکه تأویلات و توجیهاتی را که علمای اهل تسنن درباره احادیث جمع بین صلاتین مطرح کرده اند بیان می کند و بعضی از آنها را باطل می داند، سپس توجیهی را پسندیده، احادیث جمع بین صلاتین را به آن وسیله توجیه و تاویل می کند - که با مراجعه به اطلاق احادیث این باب، بطلان مختار نووی نیز روشن است - در پایان، قول عدده ای از اهل تسنن را نقل می کند که می گویند در وطن می شود نماز را به جمع خواند و آن گاه برای این قول، مؤیدی از کلام ابن عباس ذکر می کند. نکته قابل توجه این است که عبارت نووی: (فلم یعلله بمرض ولا غیره) نه تنها توجیهات احادیث جمع را باطل می کند، بلکه آنچه را که پیشتر خود نووی به عنوان مختار قبول کرده و به آن ملتزم شده است نیز باطل می کند؛ زیرا کلام ابن عباس مطلق است و هیچ توجیهی نمی تواند آن را مقید کند.

و زکریای انصاری در شروحي که بر «صحيح» بخاری نوشته اند و زُرْقَانِي در شرح بر «الموطأ» مالک (۳)

و دیگران از اکابر علمای خودتان بعد از نقل احادیث - مخصوصاً حدیث ابن عباس - اعتراف به صحت آن - و

ص: ۲۱۹

۱- فتح الباری، عسقلانی، ۲/۲۳ - ۲۴، کتاب مواقیت الصلاة، باب تأخیر الظهر الی العصر. ابن حجر نیز همانند نووی تأویلات و توجیهاات درباره احادیث جمع را به تفصیل بیان کرده و به دقت از همه آنها جواب داده است و در پایان می نویسد: «وما ذکره ابن عباس من التعلیل بنفی الحرج ظاهر فی مطلق الجمع».

۲- ارشاد الساری، قسطلانی، ۲/۱۹۷، کتاب مواقیت الصلاة، باب تأخیر الظهر الی العصر. قسطلانی نیز با نقل بعضی از تأویلات، به پاسخ آنها پرداخته است.

۳- شرح زرقانی بر موطأ، ۱/۴۱۸، کتاب الصلاة، باب الجمع بین الصلاتین فی الحضر والسفر. زرقانی بعد از نقل حدیث ابن عباس می نویسد: «وما ذکره ابن عباس من التعلیل بنفی الحرج ظاهر فی مطلق الجمع».

اینکه این احادیث، دلیل اجازه و رخصت است در حضر برای آنکه امت در حرج و مشقت نباشند - نموده اند.

نواب: چگونه ممکن است احادیثی از زمان رسول خداصلی الله علیه وآله بر عمل به جمع رسیده باشد، ولی علماء در حکم و عمل بر خلاف آن رفتار نمایند!

داعی: فقط اختصاص به این موضوع ندارد، بعدها خواهید فهمید که نظایر بسیار دارد. در این موضوع به خصوص، همه آقایان فقهای اهل تسنن یا جهت قصور افکار و یا جهت دیگری که من نمی فهمم، آن احادیث معتبره را تاویلات بارده بر خلاف ظاهر آنها نموده اند؛ از قبیل آنکه گویند:

شاید این احادیث ناظر به موقع عذر باشد؛ مانند ترس و خوف و نزول باران و گل که جماعتی از اکابر متقدمین شما مانند امام مالک^(۱) و امام شافعی^(۲).

و عده ای از فقهای مدینه به آن تاویل فتوا داده اند؛ و حال آنکه این عقیده را ابن عباس با این حدیث صریحاً رد می نماید می گوید: «من غیر خوف ولا مطر»؛ یعنی بدون ترس و نزول باران، نماز را جمع می خواندند.

بعضی دیگر پیش خود بافته اند که شاید هوا ابر بوده و وقت را نشناختند و همین که نماز ظهر را تمام نمودند، ابر برطرف گردید، دیدند وقت عصر است، نماز عصر را خواندند؛ لذا جمع شد بین الظهر والعصر!

ص: ۲۲۰

۱- الموطأ، مالک بن انس، ۱/۱۴۴، ح ۴، کتاب قصر الصلاة فی السفر، باب الجمع بین الصلاتین فی الحضر والسفر. مالک پس از نقل حدیث می گوید: أری ذلک کان فی مطر.

۲- الأم.

گمان نمی‌کنم باردتر از این تأویل یافت شود. گویا تأویل کنندگان فکر نکردند که نماز کننده، رسول الله صلی الله علیه و آله است و برای رسول خدا بود و نبود ابر، اثری نداشته، چه آنکه علم آن حضرت مربوط به اسباب نبوده، بلکه محیط بر تمام اسباب و آثار بوده است.

و گذشته از آنکه این دسته مردمان قصیر الفکر دلیلی در دست ندارند که چنین امری واقع شده باشد، بطلان این تأویل ثابت می‌گردد به جمع نماز مغرب و عشاء که در آنجا وجود ابر و برطرف شدن آن اثری ندارد، علاوه بر آنکه خلاف ظواهر احادیث است.

چنانچه عرض کردیم، حدیث ابن عباس (حبر امت) صراحت دارد که خطابه‌ی آن جناب به قدری طول کشید که مستمعین چندین مرتبه فریاد زدند: الصلاة؛ یعنی یادآوری نمودند که ستاره‌ها ظاهر و وقت نماز گردیده، مع ذلك عمداً نماز مغرب را به عقب انداخت تا وقت نماز عشاء هر دو را با هم ادا نمود، و ابو هریره هم تصدیق این عمل را نموده که رسول الله صلی الله علیه و آله بدین قسم عمل نموده است.

البته این نوع تاویلات در نزد ما مردود است، بلکه علمای بزرگ خودتان هم رد نموده و تاویلات را بر خلاف ظواهر احادیث دانسته‌اند، چنان که شیخ الاسلام انصاری از اکابر علمای خودتان در «تحفة الباری فی شرح صحیح البخاری»؛ در باب صلاة الظهر مع العصر والمغرب مع العشاء در آخر صفحه ۲۹۲ جزء دوم و همچنین علامه قسطلانی در صفحه ۲۹۳ جزء دوم «ارشاد الساری فی

شرح صحیح البخاری»^(۱) و دیگران از شارحین صحیح بخاری و جم غفیری از محققین علمای خودتان آورده که این نوع از تاویلات، خلاف ظواهر احادیث است و مقید بودن به آنکه حتماً باید تفریقاً ادا نمود، ترجیح بلامرّح و تخصیص بلا مخصّص است.

نواب: پس این اختلاف از کجا آمده که دو دسته برادران مسلمان به جان هم افتاده و با نظر عداوت به یکدیگر می نگرند و قدح در اعمال هم می نمایند؟

داعی: اولاً اینکه فرمودید: دو دسته از مسلمانان با نظر عداوت به هم می نگرند، مجبورم از طرف جماعت شیعیان اهل بیت طهارت و خاندان رسالت دفاع بنمایم که ما جماعت شیعیان به هیچ یک از علماء و عوام برادران اهل تسنن به چشم حقارت و یا عداوت نظر نمی نمایم، بلکه آنها را برادران مسلمان خود می دانیم و بسیار متأسفیم که چرا تبلیغات بیگانگان و خوارج و نواصب و امویها و تحریکات شیاطین جن و انس در قلوب برادران اهل تسنن مؤثر افتد، تا آنجا که برادران شیعی خود را که از جهت قبله و کتاب و نبوت و عمل به جمیع احکام و واجبات و مستحبات و ترک کبایر و معاصی با آنها شریک اند، رافضی و مشرک و کافر دانسته و از خود جدا نمایند و با نظر عداوت و دشمنی به آنها بنگرند.

ثانیاً فرمودید: این اختلاف از کجا آمده، از سوز دل عرض می نمایم:

آتش به جان شمع فتد کاین بنا نهاد.

ص: ۲۲۲

۱- ارشاد الساری، قسطلانی، ۲/۱۹۷، کتاب مواقیت الصلاة، باب تاخیر الظهر الی العصر. قسطلانی می نویسد: «... و حمله بعضهم علی الجمع للمرض، وقواه النووی، لان المشقه فيه أشد من المطر وتعقب بأنه مخالف لظاهر الحديث وتقيده به ترجیح بلا مرّح و تخصیص بلا مخصّص».

اینک وقت آن نیست که عرض نمایم این نوع اختلافات از کجا سرچشمه گرفته، شاید ان شاء الله در شبهای بعد به مناسباتی پرده برداشته شود و خود متوجه به اصل حقیقت گردید.

ثالثاً راجع به نماز جمع و تفریق، آقایان فقهای اهل تسنن اخبار معروضه را - که دلالت بر رخصت و جواز دارد مطلقاً در جمع خواندن نماز ظهر و عصر و مغرب و عشاء برای سهولت و راحتی و جلوگیری از سختی و مشقت و حرج امت - نقل نموده، ولی نمی دانم به چه جهت تاویلات بارده می نمایند و جمع خواندن نمازها را بدون عذر جایز نمی دانند! بلکه بعضی از آنها مانند ابی حنیفه(۱) و تابعین او مطلقاً منع جمع می نمایند؛ با عذر، و

بدون عذر، سفرراً ام حضراً.

و اما سایرین از شافعی ها(۲) و مالکی ها(۳)

و حنبلی ها(۴)

با اختلافاتی که در

ص: ۲۲۳

۱- المبسوط، سرخسی، ۱/۱۴۹، باب مواقیت الصلاة. سرخسی می نویسد: «ولا یجمع بین صلاتین فی وقت احدهما فی حضر ولا فی سفر...».

۲- المجموع، نووی، ۴/۳۷۰، کتاب الصلاة، باب موقف الامام والمأموم السنه... فرع مذاهب العلماء إذا فاتته صلاة فی الحضر. نووی می نویسد: «یحوز الجمع بین الظهر والعصر و بین المغرب والعشاء فی السفر...».

۳- استذکار، ابن عبد البر، ۲/۱۹۵، کتاب قصد الصلاة فی السفر، باب الجمع بین الصلاتین فی الحضر والسفر.

۴- المغنی، ابن قدامه، ۲/۱۱۲، کتاب الصلاة، باب صلاة المسافر و صلاة اهل الاعذار، الجمع بین الصلاتین فی السفر، ابن قدامه می نویسد: «ان الجمع بین الصلاتین فی السفر فی وقت احدهما جایز». در پایان این بحث توجه به این نکته ضروری است که جمع بین صلاتین صورت های مختلفی دارد: یک - جمع بین صلاتین در مزدلفه و عرفه؛ دو - جمع بین صلاتین در سفر؛ سه - جمع بین صلاتین در حضر به خاطر عذرهایی مانند باران و گل و امثال آن؛ چهار - جمع بین صلاتین در حضر با اختیار و بدون هیچ عذری. در جواز جمع بین صلاتین در مزدلفه و عرفه اختلافی نیست. بلکه اختلاف در سایر اقسام است. و ما به طور اختصار درباره قسم چهارم نکاتی را بیان می کنیم: برای جواز جمع بین صلاتین در وطن، بدون هیچ عذری به دو دلیل تمسک می شود: کتاب خدا و سنت رسول الله. اما قرآن: خداوند متعال در سوره اسراء آیه ۷۸ می فرماید: (أَقِمِ الصَّلَاةَ لِذُلُوكِ الشَّمْسِ إِلَى غَسَقِ اللَّيْلِ وَقُرْآنَ الْفَجْرِ إِنَّ قُرْآنَ الْفَجْرِ كَانَ مَشْهُوداً). نماز را از زوال خورشید تا نهایت تاریکی شب «نیمه شب» بر پا دار و همچنین قرآن فجر (نماز صبح) را، چرا که قرآن فجر مورد مشاهده «فرشتگان شب و روز» است. خداوند متعال در این آیه شریفه به اقامه نماز از دلوک خورشید تا غسق شب و همچنین به نماز صبح امر می کند. این آیه اوقات نمازهای پنج گانه را به طور کلی بیان فرموده است. «دلوک الشمس» به معنای زوال آفتاب از دایره نصف النهار است که وقت ظهر می

باشد، چنان که ابن اثیر در النهایه، ۲/۱۳۰، ذیل لغت «دلک» و ابن منظور در لسان العرب ۴/۳۹۲، ذیل همین لغت به آن اشاره دارند. البته بعضی، احتمالات دیگری در معنای دلوک داده اند که قابل ملاحظه نیست. «غسق اللیل» به معنای شدت ظلمت است، همچنان که راغب اصفهانی در مفردات ذیل این لغت به آن اشاره کرده است و از آنجا که تاریکی شب در نیمه آن از هر وقت بیشتر است، در نتیجه غسق اللیل نیمه شب را می رساند. «قرآن الفجر» قرآن به معنای چیزی است که قرائت می شود و این جمله روی هم رفته اشاره به نماز صبح دارد. اکنون با روشن شدن معنای دلوک و غسق و قرآن الفجر در می یابیم که خداوند متعال در آیه مورد بحث به پنج نماز امر فرموده و اوقات آن را نیز ذکر کرده است، چون می فرماید: از ابتدای ظهر نماز را اقامه کنید تا نیمه شب و نماز فجر را نیز به پا دارید. بدین سان از آیه شریفه استفاده می شود که از اول ظهر تا نیمه شب، وقت برای گزاردن نمازهای چهارگانه است. اگر دلیل قطعی نداشتیم که باید ظهر و عصر را پیش از غروب و نماز مغرب و عشاء را بعد از غروب بخوانیم، می توانستیم با تمسک به اطلاق آیه شریفه بگوییم: از اول ظهر تا نیمه شب وقت مشترک برای این چهار نماز است، ولی چون دلیل قطعی داریم که نماز ظهر و عصر باید قبل از غروب و نماز مغرب و عشاء باید بعد از غروب خوانده شود به این مقدار، اطلاق آیه را تقیید می کنیم و در موارد باقی مانده می توانیم به اطلاق آیه شریفه تمسک نموده بگوییم: از ابتدای ظهر تا غروب وقت مشترک برای ظهر و عصر است - البته ترتیب در ظهر و عصر باید حفظ شود - و از مغرب تا نیمه شب - یا ثلث یا فجر بنا به اختلاف - وقت مشترک برای مغرب و عشاء می باشد. و از اینجاست که فخر رازی از مفسران بزرگ اهل تسنن در تفسیر الکبیر، ۲۱/۲۷، ذیل همین آیه مسأله ۴، اعتراف می کند که از این آیه شریفه اوقات مشترکه استفاده می شود. فخر رازی می نویسد: «فإن فسیرنا الغسق بظهور أول الظلمه کان الغسق عبارة عن أول المغرب وعلی هذا التقدير یكون المذكور فی الآیه ثلاثه أوقات: وقت الزوال، ووقت أول المغرب ووقت الفجر و هذا یقتضی أن یكون الزوال وقتاً للظهر والعصر، فیکون هذا الوقت مشترکاً بین هاتین الصلاتین. وأن یكون أول المغرب وقتاً للمغرب والعشاء، فیکون هذا الوقت مشترکاً ایضاً بین هاتین الصلاتین. فهذا یقتضی جواز الجمع بین الظهر والعصر و بین المغرب والعشاء مطلقاً». (اگر غسق را به ظاهر شدن آغاز تاریکی تفسیر کنیم، به اول مغرب غسق گفته می شود؛ بنابراین، آیه در مقام بیان سه وقت است: وقت زوال، اول وقت مغرب و وقت صبح؛ در نتیجه وقت زوال، مشترک است بین نماز ظهر و عصر. و اول مغرب نیز وقت مشترک بین نماز مغرب و عشاء است. این مستلزم جواز جمع بین ظهر و عصر و مغرب و عشاء است مطلقاً). آنچه تا اینجا فخر رازی به آن اعتراف کرده، سخن حقی است که شکی در آن راه ندارد و مقتضای ادله و قواعد نیز همین است، ولی تعصب و تبعیت از گذشتگان، او را واداشته که از سخنش عدول کرده، مطلبی را ادعا کند که هر محقق منصفی در باطل بودن آن شک ندارد. او می نویسد: «الا أنه دلّ الدلیل علی أن الجمع فی الحضر من غیر عذر ولا یجوز، فوجب أن یكون الجمع جائزاً بعذر السفر وعذر المطر وغیره». (همانا ادله دلالت می کند که جمع بین دو نماز بدون عذر در وطن جایز نیست. پس لازم است جمع بین دو نماز را در صورت مسافرت یا باران یا عذرهای دیگر جایز بدانیم). یک مسلمان محقق و منصف اگر بخواهد بر مطلبی استدلال کند، یا باید از قرآن کریم دلیلی بیاورد، یا از سنت و روایات صحیح رسول اکرم صلی الله علیه وآله. اما از قرآن، خود فخر رازی بر حسب تحقیقش اثبات کرد که از آیه شریفه جواز جمع به طور مطلق استفاده می شود. و اما از سنت رسول اکرم صلی الله علیه وآله، بر هر کسی که اندک تفحصی در روایات باب داشته باشد پوشیده نیست که اخبار فراوانی در کتب معتبر فریقین وجود دارد که به طرق مختلف و به طور مطلق جواز جمع بین صلاتین را می فهمانند، چنان که مؤلف به مقداری از آن احادیث و ما نیز به بخشی دیگر اشاره کردیم. و مجموع روایات، حاکی از این است که رسول اکرم صلی الله علیه وآله گاهی در مدینه بدون هیچ خوف و عذری، بین دو نماز جمع می کردند تا کسی فکر نکند که جدا خواندن نمازها

واجب است. حتی اجماع اهل تسنن هم بر جایز نبودن جمع محقق نشده است؛ چه اینکه عده ای از اهل تسنن مطلقاً جمع بین صلاتین را روا می شمارند. ابن رشد در *بدایه المجتهد*، ۱/۱۷۷، کتاب الصلاة، صلاة السفر، الفصل الثانی فی الجمع، مسأله سوم می نویسد: «واما الجمع فی الحضر لغير عذر ... واجاز ذلك جماعه من اهل الظاهر وأشهب من اصحاب مالک». (اما جمع خواندن نماز در وطن بدون هیچ عذری را گروهی از اهل ظاهر و اشهب از اصحاب مالک اجازه داده اند.) و نیز نووی، در *المجموع*، ۴/۳۸۴، کتاب الصلاة، فرع فی مذاهبهم فی الجمع فی الحضر بلا خوف ولا سفر ولا مرض می نویسد: «و حکى ابن المنذر عن طائفة جوازہ بلا سبب ...» (ابن منذر از گروهی نقل کرده است که جمع بین صلاتین جائز است بدون سبب.) بدین سان روشن می شود که عدول فخر رازی از سخن خود، نه با قرآن موافق است نه با سنت و نه با اجماع. البته در بی انصافی و فتوای بی دلیل دادن، فخر رازی تنها نیست، بلکه برخی از محدثان و فقهای اهل تسنن به جای آنکه روایات صحیح و صریح رسول اکرم صلی الله علیه وآله را در این باب، مقیاس حق و باطل قرار دهند، این روایات صحیح را در حد فتوای بزرگان خود پایین آورده، بسیاری از آنها به این روایات عمل نمی کنند. گرچه عده ای نیز به این احادیث عمل کرده و بر طبق آن فتوا داده اند، چنان که بیان کردیم. طبیعی است کسانی که غبار تعصب چهره ی آنها را پوشانده، به حدی که اگر در مقابل ادله صحیح و صریح قرار بگیرند باز هم به حق اعتراف نمی کنند و از آنجایی که مضمون روایات باب، با فقه رایج اهل تسنن مخالفت دارد، دست به توجیه و تأویل احادیث صریح این باب زده اند، تا شاید بتوانند عقیده باطل خود را همواره ترویج کنند و پر واضح است آنچه در این مقام اهمیت دارد دلیل و مدرک و برهان است و نظرات بزرگان زمانی پذیرفتنی است که با دلیل و برهان مخالف نباشد؛ در نتیجه، عمل نکردن به روایات در این باب، نمی تواند ملاک بطلان احادیث گردد.

جميع اصول و فروع دارند، در سفر مباح مانند حج و عمره و جنگ و غيرهم اجازه داده اند.

ولى فقهاى شيعه تبعاً للائمه الطاهرين من آل محمد عليه السلام - كه بنا به فرموده ي رسول اكرم صلى الله عليه وآله فارق بين حق و باطل و عدل القرآن اند - حكم به جواز جمع مى نمايند مبعث و بزرگ ترين اعياد اسلامى بود، شربت و شيرينى مفصلى به مجلس آمد و با مسرت و شادى مجلس خاتمه پيدا نمود.

مبعث و بزرگ ترين اعياد اسلامى بود، شربت و شيرينى مفصلى به مجلس آمد و با مسرت و شادى مجلس خاتمه پيدا نمود.

مبعث و بزرگ ترين اعياد اسلامى بود، شربت و شيرينى مفصلى به مجلس آمد و با مسرت و شادى مجلس خاتمه پيدا نمود.

و فروع دارند، در سفر مباح مانند حج و عمره و جنگ و غيرهم اجازه داده اند.

ولى فقهاى شيعه تبعاً للائمه الطاهرين من آل محمد عليه السلام - كه بنا به فرموده ي رسول اكرم صلى الله عليه وآله فارق بين حق و باطل و عدل القرآن اند - حكم به جواز جمع مى نمايند مطلقاً، خواه در سفر يا در حضر، با عذر و يا بى عذر، به جمع تقديم و يا جمع تاخير.

و اين جواز با اختيار مصلى است؛ يعنى نماز گزار اگر بخواهد نماز ظهر و عصر و مغرب و عشاء را براى سهولت و راحتى در يك جلسه بخواند و يا ظهر و مغرب را در اول وقت فضيلت بخواند و نماز عصر و عشاء را هم در اول وقت فضيلت آنها ادا نمايد، مختار است. و البته از هم جدا و هر يك را در وقت فضيلت خود به جا آوردن افضل از جمع است، چنانچه در كتب استدلاليه و رسائل عمليه فقهاى شيعه كاملاً ذكر گرديده، و لكن چون مردم غالباً گرفتار مشاغل و هموم بسيارى هستند و ممكن است به مختصر غفلتى از آنها فوت گردد، لذا براى سهولت و رفع عسر و حرج - كه هدف شارع مقدس بوده - شيعيان جمع مى خوانند به تقديم يا به تاخير.

گمان مى كنم براى روشن شدن ذهن آقاى محترم و ساير برادران اهل تسنن كه با ديده غيظ و غضب به ما مى نگرند همين مقدار جواب كافى باشد. چون مطالب مهم ترى اصولاً در پيش است، خوب است برگرديم به اصل مذاكرات اوليه؛ زيرا وقتى مطالب مهمه ي اصولى حل گرديد بالتبع فروعاً حل خواهد شد.

حافظ: خیلی خوشوقتم که در جلسه ی اول پی بردم به معلومات قبله صاحب و دانستم طرف صحبت ما کسی است که خیلی جامد نیست و از کتب ما کاملاً با اطلاع اند. همان قسمی که فرمودند، بسیار بجاست که همان صحبت قبل را تعقیب نمایم.

با اجازه قبله صاحب می خواهم بفهمم که جناب عالی با این بیانات شیوا که ثابت نمودید حجازی و هاشمی و دارای چنین نسب پاکی هستید، چگونه شد که به ایران (مرکز مجوس) آمدید. چنانچه علت و تاریخ این مهاجرت را بیان فرمایید خیلی خوشوقت خواهیم شد.

علت مهاجرت اجداد مؤلف به ایران سید امیر محمد عابد

داعی: اولین مهاجر از اجداد ما به ایران حضرت سید امیر محمد عابد، فرزند بلافضل امام هفتم حضرت موسی الکاظم علیه السلام بوده است که بسیار با فضل و تقوا و از کثرت عبادت معروف به عابد گردیده، در تمام عمر، قائم اللیل و صائم النهار بوده و به ندرت ایامی را افطار می نموده و عشق بسیاری به کتابت کلام الله مجید داشته و از حق الکتابه ی کلام الله، بندگان بسیار خریداری و آزاد نمودند.

بقعه ی مبارکه اش الی الحال در شیراز، مطاف و مزار عامه ی ناس من الأعالی و الأدانی می باشد. قبه و بارگاهش بسیار عالی و در اطراف قبر مبارکش برای حفاظت قبر از پامال شدن در موقع هجوم جمعیت بسیار از زائرین آن جناب، شاهزاده ی اویس میرزا معتمد الدوله ثانی، فرزند دانشمند عالیقدر مرحوم حاج فرهاد میرزا معتمد الدوله (عمّ اکرم مرحوم ناصر الدین شاه قاجار) ضریح زیبایی از نقره ساخته و حرم مطهرش را - که مسجدی است برای عبادت زائرین و ادای

فرائض و مستحبات و اقامه ی نماز جماعت - آئینه کاری نموده و اهالی فارس بالخصوص توجه زیادی به آن بقعه ی مبارکه دارند و به وسیله روح پر فتوح صاحب بقعه - که از عترت پاک رسول الله صلی الله علیه و آله و مورد توصیه و سفارش آن حضرت بوده اند -، درک فیض از مبدأ فیاض می نمایند.

حافظ: علت مهاجرت ایشان از حجاز به شیراز چه بوده.

حرکت قافله سادات هاشمی از مدینه و جنگ با قتلغ خان

داعی: به قصد شیراز از حجاز حرکت نمودند، بلکه در آخر قرن دوم هجری که حضرت امام علی بن موسی الرضا، را مأمون الرشید (خلیفه ی عباسی) جبراً ولیعهد خود نمود و به طوس (مرکز خلافت) برد، مدتی بین اخوان با آن حضرت جدایی افتاد و شوق زیارت آن حضرت، اخوان بزرگوارش را تحریک نمود؛ به وسیله نامه از حضور مقدس حضرت رضاعلیه السلام و خلیفه مأمون الرشید استیدان نمودند برای حرکت به سمت طوس. خلیفه (مکار و حیال) حسن استقبال نموده، همگی آنها را احضار نمود.

جناب سید امیر احمد (شاه چراغ) به اتفاق جناب سید امیر محمد عابد (جدّ اعلای ما) و جناب سید علاء الدین حسین، برادران معظم و جمع کثیری از برادرزادگان و بنی اعمام و اقارب و دوستان، به قصد زیارت حضرت رضاعلیه السلام از حجاز به سمت طوس حرکت نمودند. - طریق مسافرت به طوس در آن زمان غالباً از راه کویت و بصره و اهواز و بوشهر و شیراز بوده - . در بین راه نیز جمع کثیری از شیعیان و علاقه مندان به خاندان رسالت، به سادات معظم ملحق می شدند و به اتفاق حرکت می نمودند.

می نویسند: به نزدیک شیراز که رسیدند، تقریباً یک قافله پانزده هزار نفری رجالاً و نساء تشکیل شده بود. مأمورین و حکام شهرها خبر حرکت چنین قافله‌ی بزرگی را به مأمون دادند. مأمون ترسید که اگر چنین جمعیتی از بنی هاشم و دوستان و فدایی‌های آنها به طوس برسند اسباب تزلزل مقام خلافت گردد.

لذا امریه‌ای صادر نمود به تمام حکام بلاد که در هر کجا قافله بنی هاشم رسیدند مانع از حرکت شوید و آنها را به سمت مدینه برگردانید. به هر کجا این حکم رسید، قافله حرکت کرده بود مگر شیراز که قبل از رسیدن قافله‌ی حکم به حکومت وقت رسید.

قتلغ خان (حاکم شیراز) که مردی بود بسیار جدی و مقتدر، فوری با چهل هزار لشکر جزّار در «خان زنیان» هشت فرسخی شیراز اردو زدند. همین که قافله بنی هاشم رسیدند، پیغام داد برای امامزادگان معظم که حسب الامر خلیفه، آقایان از همین جا باید برگردید.

حضرت سید امیر احمد فرمودند: اولاً ما قصدی از این مسافرت نداریم جز دیدار برادر بزرگوارمان حضرت رضاعلیه السلام.

ثانیاً ما بی اجازه نیامدیم، از شخص خلیفه استیذان نمودیم و به دستور خود او حرکت نمودیم.

قتلغ خان گفت: امر است که ما ممانعت از حرکت نماییم. ممکن است به اقتضای وقت امر ثانوی صادر شده و باید اجرا گردد. آقایان ناچارید از همین جا مراجعت نمایید.

جناب سید امیر احمد با اخوان و سایر بنی هاشم و دوستان و همراهان شور

نمودند، هیچ یک حاضر به مراجعت نشدند.

صبح، که قافله خواست حرکت نماید احتیاطاً زنان را عقب قافله قرار دادند؛

همین که کوس رحیل نواخته شد، لشکر قتلغ خان سر راه را بستند. عاقبت کار از حرف به عمل کشید، جنگ شدید خونینی شروع شد. لشکر قتلغ خان در اثر فشار و شجاعت بنی هاشم پراکنده شد و شکست بر آنها وارد آمد. در این بین سران لشکر شکست خورده، تدبیری کردند. - راست یا دروغ - عده ای بالای بلندی ها فریاد زدند: آقایان! اگر به پشتگرمی علی بن موسی (ولیعهد خلیفه) جنگ می کنید الآن خبر رسید که ولیعهد وفات کرد. یک مرتبه این خبر مانند برق ارکان وجود شیعیان و مردمان سست عنصر را تکان داده، از اطراف امامزادگان متفرق شدند؛ لذا جناب سید امیر احمد، شبانه با اخوان و اقارب،

از بیراهه به شیراز رهسپار گردیدند. جناب احمد فرمودند: چون دشمن در تعقیب ماست خوب است با لباس مبدل پراکنده شوید تا گرفتار نشوید.

امامزادگان شبانه به اطراف پراکنده شدند - که گویند غالب امامزادگان در ایران، متفرق شدگان همان نهضت هستند - ولی جناب امیر احمد و سید امیر محمد عابد و سید علاء الدین حسین به شیراز وارد و هر یک با لباس ناشناس از هم جدا شدند و در گوشه ای تنها به عبادت مشغول شدند.

سید امیر احمد شاه چراغ

جناب سید امیر احمد (معروف به شاه چراغ) - که بعد از حضرت رضاعلیه السلام در علم و زهد و ورع و تقوا سر آمد سی و هشت اولاد ذکور و اناث حضرت امام موسی الکاظم علیه السلام بوده که آن حضرت در زمان حیات، باغستانی به نام «سریه» که

هزار دینار خریداری نموده بودند به آن جناب هبه فرمودند. و این امامزاده واجب التعظیم در مدت عمر، هزار بنده در راه خدا آزاد نمودند - وقتی به شیراز وارد شدند، در منزل یکی از دوستان صمیمی اهل بیت طهارت در محله ی «سردزک» (همین مکان که الآن بقعه و بارگاه آن حضرت است) پنهان و شب و روز را به عبادت می گذرانیدند.

از طرف قتلغ خان (والی فارس) مفتشین بسیاری برای پیدا کردن امامزادگان معظم گماشتند که تا بعد از یک سال جناب سید امیر احمد را یافتند. خبر به حکومت دادند، لشکر بسیاری برای دستگیری آن حضرت فرستادند.

جنگ و شهادت سید امیر احمد شاه چراغ

جناب احمد با آن قوم دغا به عنوان دفاع از خود جنگ نموده، یک تنه با یک شهر مخالف چنان دفاعی به کار برده و شجاعتی به خرج داده است که هنوز بعد از هزار و صد سال اسباب عبرت و حیرت ارباب تاریخ می باشد.

عاقبت چون دیدند از عهده اش بر نمی آیند، از طرفی خانه ی همسایه را سوراخ کرده، وارد خانه ای شدند که پناهگاه آن حضرت بود و هروقت از جنگ خسته می شد در آنجا تنفس و قدری استراحت نموده به حمله می پرداخت.

در موقع استراحت که تکیه به دیوار داده بود از عقب شمشیری بر فرق نازنینش زدند و از طرف دیگر در همان حال جمعی مشغول خراب کردن خانه بودند. فلذا بدن مبارکش زیر توده های خاک پنهان شد.

خبر قتلش معروف شد و آن خانه ی خرابه منفور اهالی گردیده و زباله دان بزرگی شد، چون شهر شیراز عموماً به استثنای عده ی قلیلی، از مخالفین بودند؛ تا

اول قرن هفتم هجری که سلطنت فارس به وجود ذی جود «اتابک ابوبکر بن سعد مظفر الدین» قرار گرفت که پادشاهی بود بسیار صالح. و در سی و شش سال دوره ی سلطنت خود، به زهاد و عبّاد و علماء و فضلاء، تعظیم بسیار می نمود و در ترویج شریعت مطهره اسلامیة سعی بلیغ داشت.

نظر به فحوای کلام «الناس علی دین ملوکهم»، وزرا و رجال مملکت فارس همگی مردمانی پاک و متظاهر به شعائر اسلام بودند؛ از جمله وزرا و مقربان دربار اتابک مظفر الدین، «امیر مقرب الدین مسعود بن بدر الدین» بوده که میل بسیاری به عمران و آبادی داشت. فلذا امر کرد آن تلّ زباله دان را که وسط شهر شیراز را به صورت بدی در آورده بود بردارند و در آن محل خانه ی خراب شده، عمارت بزرگی بر پا کنند. عمله جات بسیاری به کار افتادند و خاکها و زباله ها را به خارج شهر می بردند؛ روزی در اثنای کار دیدند جسد تر و تازه ی مقتولی بدون تغیر و تبدل با فرق شکافته، زیبا و وجیه روی زمین، زیر آوار قرار گرفته. خبر به وزارتخانه رسید، حسب الامر وزیر اعظم جمعی به تفتیش قضیه آمدند.

پیدا شدن جسد شاه چراغ

پس از تفتیشات بسیار فقط اثری که در بدن آن مقتول جوان دیدند که معرّف او شد، حلقه انگشتری بود که بر خاتمش نقش بود: العزه لله احمد بن موسی.

با سابقه ی تاریخی و شهرت کامل جنگ هاشمی در آن مکان و شهادت احمد بن موسی فهمیدند آن جسد شریف جناب سید امیر احمد بن موسی الکاظم علیه السّلام امامزاده واجب التعظیم شهید است که تقریباً بعد از چهار صد سال به این طریق، صحیح و سالم ظاهر و اسباب هدایت بینندگان و باعث استبصار جمعی از مخالفین گردید.

حسب الامر اتابك و وزير اعظم در همان محل كه جسد ظاهر گرديد بقعه ي عالي بر پا كردند و قبرى حفر نموده، با احترام بسيار در حضور علماء و بزرگان، جسد شريف را به خاك سپردند و بر احترام بقعه افزودند و پيوسته مورد احترام عموم بود، تا در سال ۶۵۸ قمرى كه اتابك وفات يافت و در سال ۷۵۰ كه سلطنت شيراز و فارس با شاه اسحاق بن محمود شاه بود؛ مادر شاه (ملكه تاشى خاتون) كه بانويى جليله خيره صالحه بوده بقعه ي مباركه ي آن حضرت را تعميرى عالي نموده و گنبد بسيار زيبايى بر آن قبر برافراشت و قصبه ي «ميمند» را كه در هجده فرسخى شيراز است وقف بر آن بقعه مباركه نمود كه الى الحال باقى و گلاب «ميمند» معروف جهان است.

سيد علاء الدين حسين

جناب سيد علاء الدين حسين فرزند ديگر حضرت امام موسى الكاظم عليه السلام كه با برادر بزرگوارش به شيراز آمدند، در گوشه اى پنهان و شب و روز به عبادت مشغول بود. در آن نزديكى قتلغ خان را باغى وسيع بوده، روزى حضرت در گوشه ي آن باغ تفرج مى نمود كه آن حضرت را شناختند، همانجا شهيدش نمودند، در حالتى كه قرآنى در دست مباركش بوده زير خاك پنهان گرديد.

سال ها گذشت، قتلغ مرد و آن باغ خراب شد. اثرى از آن سيد بزرگوار ظاهر نبود تا در زمان صفويه در اين باغ خرابه، ساختمان مى نمودند، ناگاه جسد خون آلود جوان مقتولى، تر و تازه از زير خاك نمايان شد؛ كآنه او را تازه كشته اند، در حالتى كه در يك دست قرآن مجيد داشت و در دست ديگرش شمشيرى صحيح و سالم.

با علامات و قرآينى كه در دست داشتند، فهميدند بدن مبارك جناب سيد علاء

الدین حسین (فرزند شهید موسی بن جعفر) است، لذا در آن باغ او را دفن نمودند و قتلغ خان (۱) بر قبر او بقعه ای ساخت.

بعد از مدتها میرزا علی مدنی از مدینه به زیارت امامزادگان (۲) معظم آمد، چون صاحب ثروت بسیار بود بنایی عالی بر قبر آن بزرگوار گذارد، املاک و باغات بسیاری خرید و بر آن بقعه ی مبارکه وقف نمود و بعد از فوت، خودش را هم در همان آستانه ی مقدسه دفن نمودند. و در زمان شاه اسماعیل مرحوم، مرمت زیبایی بر آن قبر شد که الی الحال مزار عموم اهالی فارس و مورد توجه آنها می باشد.

بعضی ها گویند: این سید بزرگوار، عقیم و بلانسسل بوده است و بعضی گویند: صاحب نسل بوده، ولی بعداً منقرض گردیده و همچنین جناب سید امیر احمد (شاه چراغ) هم اولاد ذکور نداشته فقط دارای دختر عقیفه ی صالحه بود، چنانچه در عمده الطالب فی انساب آل اَبی طالب ثبت است و برخی گویند: اولاد ذکور داشته است.

ص: ۲۳۵

۱- قتلغ در ترکی به معنای بزرگ است. در ازمنه سالفه به بعض حکام و بزرگان از جانب سلاطین لقب قتلغ داده می شد، چنانچه بعد از غلبه چنگیزیان در ایران (اوکتای قاآن) لقب قتلغ خانی را به اتابک اعظم مظفرالدین ابوبکر بن سعد زنگی که با آنها مخالفت ننموده بود داده. پس این قتلغ خان که بقعه ای بر قبر جناب سید علاء الدین ساخت غیر از آن قتلغ است که از جانب مأمون والی فارس [گردید] و با امامزادگان جنگید. (مؤلف)

۲- حقاً سزاوار است شیعیان، خاصه اهالی ایران، همان قسمی که به زیارت فاطمه معصومه علیها السلام به قم می روند، شدّ رحال نموده و به شیراز جنت طراز رفته، رضای خاطر حضرت رسول اکرم صلی الله علیه وآله را در زیارت فرزندان عالم عابد شریف آن حضرت فراهم نمایند، قطعاً اجر جزیل در زیارت آن بزرگواران حاصل است. (مؤلف)

و اما جناب سید امیر محمد عابد که در گوشه ی انزوا اشتغال به عبادت داشت تا به اجل طبیعی از دنیا رفت، فرزندان عالیقدری داشته که اهمّ از همه ی آنها از حیث علم و زهد و ورع و تقوا جناب سید ابراهیم «مجاب»

است که از طرف حضرت امیرالمؤمنین علیه السّلام در بیداری مفتخر به جواب سلام گردیده، فلذا معروف شد به «مجاب».

بعد از وفات پدر بزرگوارش به عزم زیارت اجداد طاهرین مخصوصاً حضرت امیرالمؤمنین علیه السّلام که قبر مبارکش تازه کشف شده و در آن اوان شهرت تامی پیدا نموده، عازم عتبات عالیات گردید.

حافظ: مگر قبر امیرالمؤمنین علی کرم الله وجهه تا آن زمان در چه حال بوده که بعد از صد و پنجاه سال کشف شده؟

داعی: چون شهادت امیرالمؤمنین علیه السّلام در زمان خلافت معاویه (علیه الهاویه) و طغیان بنی امیه اتفاق افتاد و لذا حضرت امیر وصیت فرمود جسد مبارکش را شبانه و محرمانه دفن نمودند و حتی علامت معمولی هم بر روی قبر نگذاردند. فقط عده ی قلیلی از اصحاب خاص و فرزندان آن حضرت در موقع دفن حاضر بودند. و صبح روز ۲۱ رمضان برای آنکه امر بر اعدای مشتبه شود و محل قبر آن حضرت راندانند، دو محمل بستند؛ یکی را به سمت مدینه و دیگری را به طرف مکه معظمه روانه نمودند.

به همین جهت قبر مبارک آن حضرت سالها پنهان بود و جز فرزندان آن حضرت و خواص اصحاب سرّ، کسی از مدفن و قبر آن بزرگوار خبری نداشت.

حافظ: جهت این وصیت و اصرار بر پنهان داشتن چه بوده؟

داعی: شاید از ترس بنی امیه ی بی دین بوده، چون مردمان طاغی و یاغی و مبغض، مخصوص آل محمد سلام الله علیهم اجمعین بودند. ممکن بود اسائه ی ادبی به قبر مبارک آن حضرت بنمایند و این ظلم سر آمد ظلمها می گردید.

حافظ: این چه فرمایشی است، مگر ممکن است پس از مرگ و دفن جسد، به قبر مسلمانی - ولو دشمنی هم در کار باشد - سوء عملی انجام دهند.

فجایع اعمال بنی امیه

داعی: مگر جناب عالی سیر در تاریخ ننگین بنی امیه و فجایع اعمال خجالت آور آنها ننموده اید که از روز اولی که این شجره ی ملعونه و طایفه خبیثه زمام دار خلافت و امارت مسلمین شدند، باب ظلم و تعدی و فساد در میان مسلمان ها باز شد.

چه ظلم ها که نمودند و چه خون ها که نریختند و چه ناموسها که هتک نمودند. این قوم رسوای بی همه چیز، پایبند به هیچ چیز نبودند؛ چنانچه مثالب اعمال آنها را بزرگان از علماء و مورخین خودتان با خجالت تمام ثبت و ضبط نموده اند.

واقعه شهادت زید بن علی علیه السلام

مخصوصاً علامه ی مقریزی (ابو العباس احمد بن علی شافعی) - که از اکابر علمای شماسه - در کتاب معروف خود «النزاع والتخاصم فیما بین بنی هاشم و بنی امیه»، فجایع اعمال و افعال آنها را مبسوطاً شرح داده که زنده و مرده

ص: ۲۳۷

نمی شناختند؛ برای نمونه دو وقعه‌ی مهم تاریخی و نشانی کاملی از اعمال فجیعہ‌ی این قوم رسوا (بنی امیه) را به عرضتان می‌رسانم که آقایان تعجب نکنید و بدانید آنچه داعی می‌گوییم، با سند و اساس است.

و آن وقعه‌ی مهم، شهادت حضرت زید بن علی بن الحسین بن علی علیه‌السلام و فرزندش یحیی می‌باشد که جمعی مورخین فریقین ثبت نموده‌اند که چون هشام بن عبدالملک بن مروان در سال ۱۰۵ قمری به خلافت رسید - و آن مردی بود بسیار قسی‌القلب و شدید‌الغضب - بنای ظلم و تعدی را گذارد و مخصوصاً نسبت به بنی هاشم، خود و اتباعش اذیت و آزار را به حدّ اعلی رسانیدند.

عاقبت جناب زید بن علی آن یگانه راد مرد شریف، عالم، عابد، زاهد، فقیه و متقی به شام نزد خلیفه به تظلم رفت. در «رصافه» با هشام ملاقات نمود، قبل از اینکه حضرت جهت آمدن خود را بیان نماید، عوض مساعدت و رسیدگی به کارها و پذیرایی از مهمان تازه وارد، آن هم پاره‌ی تن رسول الله صلی الله علیه و آله لدی‌الورود اهانت سختی به آن حضرت نمود و با دشنام‌های بدی که زبان حقیر یارای گفتن ندارد آن

جناب را از دربار خلافت راند.

چنانچه مورخین بزرگ ما و شما از قبیل امام مسعودی در صفحه ۱۸۱ جلد دوم «مروج الذهب»^(۱)

و علامه‌ی مقریزی در «النزاع والتخاصم فیما بین بنی هاشم

ص: ۲۳۸

۱- مروج الذهب، مسعودی، ۳/۲۰۷، ذکر ایام هشام بن عبدالملک بن مروان، استشهاد زید بن علی. مسعودی می‌نویسد: «... فراح زید مثخناً بالجراح وقد أصابه سهم فی جبهته فطلبوا من ینزع النصل، فاتی بحجام من بعض القرى فاستکتموه أمره فاستخرج النصل فمات من ساعته فدفنوه ماء، وجعلوا علی قبره التراب والحشیش وأجرى الماء علی ذلك وحضر الحجام مواراته، فعرف الموضع، فلما أصبح مضی الی یوسف متنصّحاً فدلّه علی موضع قبره، فاستخرجه یوسف، وبعث برأسه الی هشام، فکتب الیه هشام أن اصلبه عرباناً فصلبه یوسف كذلك... ثم کتب هشام الی یوسف يأمره باحراقه وذروه فی الریاح».

و ابن ابی الحدید معتزلی در «شرح نهج البلاغه»(۲)

و دیگران مفصلاً می نویسند که بعد از فحاشی و ضربات شدید و رانده شدن از نزد خلیفه، ناچار از شام به کوفه رفت و برای برطرف کردن ظلم، نهضتی بر ضد اموی ها تشکیل داد.

یوسف بن عمر ثقفی (حاکم شهر کوفه) با لشکر بسیاری به مبارزه برخاست. آن جناب با شجاعت و شهامت هاشمی، مبارزه می نمود و تمثیل به این اشعار می جست:

اذلّ الحیات وعز الممات

و کلا أراه طعماً و بیلا

فان کان لا بد من واحد

فسیری إلى الموت سیراً جمیلاً

ناگهان تیری از دشمن بر پیشانی مبارکش نشست، شربت شهادت نوشیده، جان به جان آفرین تسلیم نمود. جناب یحیی فرزند آن بزرگوار به اتفاق شیعیان در آن هیاهو بدن مبارکش را محرمانه بردند، در کنار شهر وسط نهر آب قبری کردند و دفن نمودند. پس از گذاردن لحد، آب را در نهر جاری نمودند که دشمن ها نفهمند قبر آن بزرگوار در کجاست.

ص: ۲۳۹

۱- النزاع والتخاصم، تقی الدین مقریزی، ص ۳۱، مثالب بنی امیه، مقریزی می نویسد: «... ونبشوا زیداً وصلبوه وألقوا رأسه فی عرصه الدار تطؤه الاقدام وتنقر دماغه الدجاج...».

۲- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ۳/۲۸۷، خطبه ۵۱ (ومن کلام له علیه السّلام لما غلب اصحابه معاویة اصحابه علیه السّلام علی شریعة الفرات بصفین ومنعوه من الماء). ابن ابی الحدید می نویسد: «... وأبلی بنفسه بلاء حسناً وجهاداً عظیماً حتی أتاه سهم غرب فأصاب جانب جبهته الیسری فثبت فی دماغه فحین نؤع منه مات علیه السّلام».

ولی مفسدین شراندیش به یوسف بن عمر خیر دادند؛ فرستاد قبر را نبش نموده، بدن آن جناب را از قبر بیرون آوردند، سرش را از بدن جدا نموده، برای هشام به شام فرستادند.

آن نانجیب نا اصل ملعون نیز به یوسف (حاکم کوفه) دستور داد بدن جناب زید را عریاناً به دار بیاویزند. همین عمل را آن ملاعین اجرا نمودند و در ماه صفر سال ۱۲۱ قمری بدن ذریه ی رسول اکرم صلی الله علیه و آله را برهنه به دار آویختند. چهار سال تمام بدن آن عالم زاهد - پاره تن رسول الله - بر بالای دار ماند تا سال ۱۲۶ که ولید بن یزید ابن عبدالملک بن مروان به خلافت رسید، امر نمود استخوان های آن بزرگوار را از دار فرود آورده آتش زدند، پس از سوختن خاکسترش را به باد دادند! (۱)

شهادت جناب یحیی

همین عمل را این ملعون با بدن جناب یحیی بن زید بن علی بن الحسین، در جرجان (از بلاد خراسان است و الحال گرگان نامیده می شود) (۲)

نمود، چه آنکه آن بزرگوار هم علیه ظلم و جور بنی امیه قیام نمود - که تاریخ آن مفصل است (۳) - و در میدان رزم شهید گردید، سرش را از بدن جدا کردند و به شام فرستادند. بدنش

ص: ۲۴۰

۱- ابو الشیخ و ابو نعیم آورده اند که ابراهیم بن عبدالعزیز قرار شد حدیث بگوید. از فضائل آغاز کرد. ابتدا فضائل ابوبکر و سپس فضائل عمر را نقل کرد. آن گاه گفت: نمی دانم از فضائل عثمان شروع کنم یا فضائل علی. به این دلیل او را رافضی خوانده حدیثش را رها کردند.

۲- ابوالفرج اصفهانی و بعض دیگر، قبر یحیی را در جوزجان که معرب کوزکان است می دانند. (مؤلف)

۳- این ظلمی آشکار است. این کار شیوه گروهی از اهل تسنن است؛ یعنی برتری دادن یکی را بر دیگری، ولی بیشتر عثمان را ترجیح می دهند؛ گرچه گروهی از اهل تسنن هم علی را بر عثمان مقدم می دانند که از آنها پند سفیان ثوری و ابن خزیمه.

را نیز مانند پدر بزرگوارش به دار آویختند، شش سال بر بالای دار ماند! که دوست و دشمن به حال آن بزرگوار می گریستند، تا ولید به درک واصل شد.

ابو مسلم خراسانی که بر ضد بنی امیه به هواخواهی بنی عباس قیام نمود، بدن آن ذریه ی رسول الله را از دار ستم نجات داد و در جرجان (گرگان) دفن نمودند که الی الحال قبر مبارکش مزار عمومی و مورد احترام مسلمانان است.

«تمام اهل مجلس از شنیدن این وقایع متأثر شدند و بعضی گریستند و بی اختیار بر آن ملاعین لعن نمودند.»

پس با یک چنین سوابقی از این خاندان خبیث لعین که نمونه ای از آنها ذکر گردید، جای تعجبی نبود که اگر وقت به دستشان می آمد، با بدن امام بر حق، امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام هم چنین معاملاتی می نمودند.

پیدایش قبر علی علیه السلام

فلذا حسب الوصیه، جنازه آن حضرت شبانه دفن شد و علامتی هم بر قبر گذارده نشد و آن قبر از نظر عموم مخفی بود، تا زمان هارون الرشید خلیفه عباسی) که روزی به صحرای نجف - که نیزار و مرکز آهوان بود - به شکار رفت. تازیها و فهدها دسته ی آهوان را تعقیب نمودند. آنها بالای تلّ نجف(۱) [\(۱\)](#)

پناه بردند. تازیها و فهدها از از تل بالا نرفتند. چندین مرتبه این عمل تکرار شد؛ یعنی

ص: ۲۴۱

۱- نجف در لغت به معنای پشته و بلندی است که آب به او نرسد و نام بند آبی است پشت کوفه که مانع رسیدن سیل است به خانه ها و قبرهای آنها و در نزدیکی آن بند، قبر حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام می باشد، چنانچه فیروزآبادی در قاموس ضمن لغت نجف ذکر نموده. (مؤلف)

تازیها که عقب می رفتند آهوها پایین می آمدند، همین که تعقیب می شدند باز پناه به تل می بردند.

خلیفه فهمید که باید در این مکان سرّی باشد که تازیها بالا نمی روند؛ فرستاد پیرمردی از اهل آنجا را یافتند و نزد خلیفه آوردند، سؤال کرد در این تل چه سرّی است که تازی ها به دنبال آهوان بالا نمی روند.

پیر گفت: سرّش را من می دانم، ولی ایمن از گفتن نیستم. خلیفه امانش داد، گفت: خلیفه! با پدرم آمدم در بالای این تل، زیارت و نماز کرد، گفتم: اینجا چه چیز است؟ گفت: با حضرت امام جعفر صادق علیه السّلام اینجا به زیارت آمدم و آن حضرت فرمود:

اینجا قبر جدّ ما علی بن ابی طالب علیه السّلام است که به زودی آشکار خواهد شد.

خلیفه امر کرد آن محل را حفر کردند تا به علامت قبری رسیدند. در آنجا لوحی دیدند که بر آن به خط سریانی دو سطر نقش شده بود، ترجمه نمودند این کلمات ظاهر شد:

«بسم الله الرحمن الرحيم هذا ما حفره نوح النبي لعلی وصی محمدصلی الله علیه وآله قبل الطوفان بسبع مائة عام.»^(۱)

این قبری است که حفر نموده او را نوح پیغمبر برای علی، وصی محمدصلی الله علیه وآله قبل از طوفان به هفتصد سال.

ص: ۲۴۲

۱- الدر النظیم، ص ۴۲۱، مناقب آل ابی طالب علیه السّلام، ج ۲، ص ۱۷۳؛ الغارات، ج ۲، ص ۸۴۶؛ رساله الدلائل البرهانیة فی تصحیح الحضرة الغرویة، الباب الثانی، فی ما ورد عن امیرالمؤمنین علیه السّلام فی ذلك. (محقق)

هارون احترام کرد و امر کرد خاکها را به جای خود ریختند، پیاده شد وضو گرفت دو رکعت نماز گزارد و گریه ی بسیاری کرد و خود را به خاک قبر مطهر غلتانید.

آن گاه امر کرد شرحی خدمت موسی بن جعفر^۱ به مدینه نوشتند و از این قضیه سؤال کردند. حضرت در جواب مرقوم داشتند: بلی، همان جا قبر جدّ بزرگوارم امیرالمؤمنین علیه السّلام است.

هارون امر کرد با سنگ، بنایی بر قبر آن حضرت ساختند که معروف شد به «تحجیر هارونی» این خبر در اطراف شهرت پیدا نمود. مؤمنین از اطراف شدّ رحال نموده، به زیارت آن حضرت می آمدند. فلذا جناب سید ابراهیم مجاب هم همین که فرصتی به دست آورد، از شیراز عازم زیارت شد. پس از فراغت از زیارت در کربلای معلّی ندای حق را لبیک گفته و از دنیا رفت و در جوار قبر جدّ بزرگوارش حضرت ابا عبدالله الحسین علیه السّلام دفن شد که الحال قبر شریفش در گوشه ی شمال غربی رواق آن حضرت، مزار دوستان است.

اختلاف در مدفن علی علیه السّلام

حافظ: گمان می کنم به این محکمی که شما فرمودید، قبر مولانا علی کرم الله وجهه در نجف نباشد؛ زیرا علماء را در آن اختلاف است. بعضی گویند در قصر الاماره کوفه و بعضی گفته اند در قبله مسجد جامع کوفه. بعضی نوشته اند که در باب الکنده مسجد کوفه است و بعضی گفته اند در رجه کوفه. بعضی دیگر گفته اند در قبرستان بقیع، پهلوی قبر فاطمه است. در نزدیکی کابل افغانستان ما هم بقعه ای هست به نام «مزار علی». معروف است که جسد مولانا علی کرم الله

وجهه را در صندوقی گذاردند و بر شتری بسته به سمت مدینه حرکت دادند. جمعی به خیال آنکه در صندوق اشیای نفیسه می باشد او را ربوده، وقتی گشوده و جسد مبارک آن حضرت را دیدند به کابل آورده، در آنجا دفن نمودند و به همان جهت عموم مردم آن بقعه را احترام می نمایند.

داعی: تمام این اختلافات از اثر وصیت آن حضرت پیدا گردید که امر به اختفاء نمود که حقیر نخواستیم مفصلاً شرح دهیم. چنانچه از امام به حق ناطق جعفر بن محمد الصادق^ع مروی است که حضرت امیرالمؤمنین هنگام وفات به فرزندش امام حسن فرمود: پس از اینکه مرا در نجف دفن نمودی، چهار قبر برای من حفر نما در چهار موضع: ۱- در مسجد کوفه ۲- در رجبه ۳- در خانه ی جعدۀ هبیره ۴- در غری، تا کسی بر قبر من آگاهی پیدا ننماید.

و البته این اختلاف در میان علمای شماها می باشد که به گفتار اشخاص ترتیب اثر می دهند، ولی جامعه ی علمای شیعه اتفاق دارند که قبر مبارک آن حضرت در نجف اشرف می باشد، چه آنکه آنها از اهل بیت طهارت گرفتند. بدیهی است اهل البیت اداری بما فی البیت.

و اما اینکه فرمودید: در نزدیکی کابل، مزار علی می باشد، بسیار خنده آور است و این شهرت کاملاً دروغ می باشد و این قضیه به افسانه نزدیک تر است تا به یک خبر صحیح. و عجب از علمای شما می باشد که در همه جا از عترت طاهره و نقل اقوال آنها دوری نمودند، حتی حاضر نشدند که محل قبر پدر را از فرزندان او سؤال نمایند تا تولید اختلاف نشود؛ زیرا که اهل البیت اداری بما فی البیت. بدیهی است فرزندان به محل قبر و مدفن پدر آگاه تر هستند از دیگران.

اگر هر یک از این شهرت ها صحت داشت، محققاً ائمه ی اطهار به شیعیان خود

خبر می دادند و حال آنکه بر عکس، نجف اشرف را تقویت نمودند، بلکه خود رفتند و شیعیان را هم تحریص و ترغیب به زیارت آن حضرت در نجف نمودند.

سبط ابن جوزی در صفحه ۱۰۳ «تذکره»^(۱)

اختلاف اقوال را ذکر نموده، تا آنجا که گوید:

«والسادس انه على النجف في المكان المشهور الذي يزار فيه اليوم وهو الظاهر وقد استفاض ذلك».

و ششم به طور استفاضه ثابت است که قبر علی بن ابی طالب علیه السّلام در همین مکان نجف اشرف است که امروزه مزار عموم قرار گرفته و ظاهراً خلافتی ندارد.

و همچنین سایر علمای شما از قبیل: خطیب خوارزم در «مناقب»^(۲)

و خطیب بغداد در «تاریخ»^(۳) خود و محمد بن طلحه شافعی در «مطالب السؤل»^(۴) و ابن ابی الحدید در «شرح نهج البلاغه»^(۵) و فیروزآبادی در لغت نجف در قاموس و

ص: ۲۴۵

-
- ۱- تذکره الخواص، سبط ابن جوزی، ص ۱۶۳، باب ۷، ذکر صفة مقتله وسببه.
 - ۲- مناقب، ص ۳۹۲، الفصل السادس والعشرون فی بیان مقتله، ح ۴۱۱. (محقق)
 - ۳- تاریخ بغداد، ج ۱، ص ۱۴۵، ترجمه امیرالمؤمنین و ابن عم خاتم النبیین. (محقق)
 - ۴- مطالب السؤل، محمد بن طلحه شافعی، ص ۲۲۴ باب اول، فصل ۱۲. ابن طلحه می نویسد: «... فلما مات عليه السّلام غسله الحسن والحسين ومحمد يصب الماء ثم كفن وحنط وحمل ودفن في جوف الليل بالغرّی».
 - ۵- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ۱/۱۶، القول فی نسب امیرالمؤمنین علی علیه السّلام. ابن ابی الحدید می نویسد: «... وقد كانت الروایات وردت أنه يقتل في ليله بدر عليه السّلام وقبره بالغرّی وما يدعيه اصحاب الحديث - من الاختلاف في قبره، وانه حمل الى المدینة، أو أنه دفن في رحبه الجامع، أو عند باب قصر الاماره أو ندد البعير المذی حمل عليه فأخذته الاعراب - باطل كله لا حقيقه له، وأولاده أعرف بقبره وأولاد كل الناس أعرف بقبور آبائهم من الأجانب».

دیگران نقل نموده اند که مدفن آن حضرت نجف اشرف می باشد.

فرزندان ابراهیم مجاب

خلاصه به مناسبت الکلام یجر الکلام از اصل مطلب دور افتادیم. پس از وفات حضرت ابراهیم مجاب در کربلائی معلی از آن جناب سه پسر قابل لایق باقی ماند به نام احمد و محمد و علی. هر سه به عنوان تبلیغ دین جد بزرگوارشان به سمت ایران که در آن زمان دار العامه بود حرکت نمودند.

جناب احمد تشریف فرمای قصر ابن هبیره شد و در همانجا ماند و اولادش در آنجا معروف و مشغول خدمات شدند.

جنابان محمد و علی عازم کرمان شدند. جناب علی ساکن سیرجان شد (که از توابع کرمان است و تا آن شهر سی فرسنگ فاصله دارد) و اولاد و احفادشان در آن بلاد اشتغال به تبلیغات داشتند.

و جناب محمد، معروف به حایری، تشریف فرمای کرمان شدند و از آن جناب سه پسر به نام ابو علی الحسن و محمد حسین الشیتی و احمد ماندند و احفاد شریفی پیدا کردند.

محمد حسین و احمد به کربلا برگشتند و در جوار قبر جد بزرگوارشان، عمر خود را به پایان رسانیدند و قبایل بزرگی از سادات معظم از نسل ایشان در کربلا و اطراف معروف اند، از قبیل سادات محترم آل شیته و آل فخار که از نسل جناب محمد حسین الشیتی هستند.

و سادات آل ابو نصر و آل طعمه، خدام بااحترام آستانه ی قدس حسینی ارواحنا فداه از نسل جناب احمد می باشند.

جناب ابو علی الحسن به شیراز تشریف فرما شدند، چون اهالی شیراز از متعصبین عامه و اهل تسنن و غالباً ناصبی و از پیروان خوارج بودند و عداوت مخصوصی به اهل بیت طهارت داشتند، آن جناب نتوانستند علنی و برملا به نام سیادت جلوه نمایند. لذا با لباس عربی در گودالی کنار خندق شهر خانه های عربی ساخته و در آنجا سکنی نمودند. (۱)

خانواده های شیعیان که در محله «سردزک» شیراز منزل داشتند با امامزاده های معظم رابطه پیدا نمودند. امامزاده ها هم در حُفیه مشغول تبلیغات و خدمات دینیه و نشر حقایق ولایت شدند.

بعد از وفات جناب ابوعلی، احمد ابو الطیب فرزند بزرگ آن جناب، توسعه ای در امر تبلیغ داد. کم کم شهرتشان زیاد شد و بسیاری از مخالفین مستبصر شده، به راه حق آمدند. جامعه ی شیعیان رو به ازدیاد گذارد، در اثر تبلیغات و اقدامات امامزادگان معظم تشکیلات مهمه دادند، تا آنجا که منبر تبلیغات به نام سادات عابدی و مجابی در شیراز برقرار شد.

از اعمام و اقوام خود به اطراف می فرستادند و آنی از خدمات دینی و تبلیغات مذهبی آرام نبودند و دایره ی تبلیغات آنها در اطراف بلاد ایران روز به روز توسعه

ص: ۲۴۷

۱- کم کم شهر وسعت پیدا نمود تا زمان سلطنت آقا محمد خان قاجار سر سلسله سلاطین قاجار که خندق و گودال های اطراف جزء شهر شدند و همان محلی که امامزادگان در خانه های عربی تبلیغات می نمودند، الحال در شیراز معروف است به محله گودعربان و مسجدی در آن محل هست که مرحوم شیخ علیخان زند، برادر کریم خان زند پادشاه ایران، از جهت جد اعلای ما مرحوم حاج سید ابراهیم مجتهد که از علمای معروف آن عصر بودند، بنا نمودند. (مؤلف)

پیدا می نمود، تا در زمان دیالمه و دوره سلطنت غازان خان (محمود) و الجایتو (سلطان محمد خدابنده) مغول که تشیع اختیار نمودند و در سلطنت صفویه کاملاً آزاد شدند. خدمات بزرگی به عالم تشیع ابراز نمودند و در بسیاری از بلاد ایران نشر حقایق مذهب شیعه ی امامیه به وسیله این خاندان جلیل بوده است.

سادات شیرازی در تهران

تا در اواخر سلطنت مرحوم فتحعلی شاه قاجار، جدّ اعلاّی ما (مرحوم آقا سید حسن واعظ شیرازی طاب ثراه) که برجسته ترین فرزندان مرحوم سید الفقهاء و المجتهدین علامه ی کبیر حاج سید اسماعیل مجتهد مجابی بودند، در مراجعت از زیارت مشهد مقدس رضوی که به تهران وارد شدند، از طرف شاهنشاه مسلمان علم پرور به ایشان ابراز علاقه و تقاضای توقف در تهران (پایتخت شاهنشاهی) شد.

تقاضای شاهانه حسب الوظيفه دینی، مورد قبول آن جناب واقع گردید و چون در آن زمان در تهران جز در مساجد که علماء احکام و مسائل دینیه بیان می نمودند، مجالس تبلیغی مانند امروز معمول و متداول نبود. فقط در تکایا تعزیه و شبیه خوانی برقرار می شد که مهم تر از همه آن مجالس، تکیه ی دولت شاهنشاهی بود. فلذا به امر و دستور جناب آقای سید حسن و تایید شاهنشاه تکایا اوقات شبیه و تعزیه را مبدّل به مجالس تبلیغات نمودند.

به همین جهت مؤسس اساس مجالس تبلیغ و تشکیل منابر تبلیغی در تهران، مرحوم آقا سید حسن واعظ شیرازی شد که کمک و مدد شایانی به مجتهدین و مراجع تقلید گردید.

فلذا مرحوم آقا سید حسن نوشتند به شیراز به والد ماجد خود مرحوم حاج

سید اسماعیل مجتهد از میان فرزندان خود که زیاده از چهل نفر بودند، آقا سید جعفر و آقا سید رضا مجتهد فقیه و حاج سید عباس و آقا سید جواد و آقا سید مهدی و آقا سید مسلم و آقا سید کاظم و آقا سید فتح الله به تهران آمدند.

نظر به تقاضای اهالی قزوین، جنابان آقا سید مهدی و آقا سید مسلم و آقا سید کاظم را جهت تبلیغات بدان صوب روانه نمودند که سادات مجابی الی الحال از نسل آن سه بزرگوار در آنجا معروف اند.

و خود با بقیه ی اخوان در تهران، مجالس تبلیغ را تشکیل و پیوسته توسعه دادند. به وسیله محراب و منبر به ترویج شرع انور کوشیدند و بعد از وفات مرحوم آقا سید حسن رضوان الله علیه در سال ۱۲۹۱ قمری ریاست سلسله ی جلیله، حقاً به فرزند ارشد آن بزرگوار مرحوم آقا سید قاسم بحر العلوم (پدر بزرگ داعی) منتقل گردید. چه آنکه لباس زیبای ریاست سلسله ی جلیله در آن زمان میان هزار نفر خاندان بزرگ سادات شیرازی، تنها به اندام آن بزرگوار متناسب و برازنده بود که در زهد و ورع و تقوا مشهور، جامع معقول و منقول، حاوی اصول و فروع، نادره ی زمان و نابغه ی دهر در علم و عمل و حسن سیاست معروفیت کامل داشتند.

و از سال ۱۳۰۸ قمری - که مرحوم بحر العلوم به رحمت ایزدی پیوست و در کربلای معلی میان ایوان میرزا موسی وزیر، پشت سر حضرت سیدالشهداء ارواحنا فداه، جنب قبر والد ماجدش مرحوم آقا سید حسن واعظ شیرازی دفن گردید - تا این زمان، ریاست خاندان جلیل با والد ماجد بزرگوارم که حامی شیعه و محیی شریعت، ناصر ملت و دین، مروج احکام سید المرسلین، ثقه الاسلام

والمسلمین فرید دهر و وحید عصر، حضرت آقا سید علی اکبر دامت برکاته که از طرف ناصر الدین شاه قاجار به لقب «اشرف الواعظین» ملقب گردیده اختصاص یافته.

و این رادمرد بزرگ که قریب هشتاد سال است، پرچمدار توحید بوده و با کمال شهامت و از خود گذشتگی با قدرت و نفوذ نامتناهی خود در پیشامدهای گوناگون و مخصوصاً حوادث نیم قرن اخیر و دست اندازی های مختلف روزگار در مقابل اعدای دین و بیگانگان، پیوسته با ثبات قدم و استقامت کامل در ترویج دین مبین مجاهدت ها نموده و خدمات شایان تمجید ایشان، در نشر احکام و جلوگیری از منهیات و حفظ ظواهر شریعت مطهره و ابلاغ حقایق و اشاعه ی معالم، مورد تصدیق دوست و دشمن بوده، بیانات سحرآمیز و تأثیر کلمات آن بزرگوار اظهر من الشمس و

مورد توجه خاص و عام و علمای اعلام و مراجع تقلید در ازمنه ی مختلف بوده است.

مخصوصاً حجج اسلام آیات الله العظام مرحمت و غفران پناه، مراجع تقلید و نواب روزگار، مرحوم حجت الاسلام حاج میرزا محمد حسن شیرازی بزرگ (مجدد مذهب سید البشر، علی رأس المائة الثالثة عشر) و حاج میرزا حبیب الله رشتی و حاج شیخ زین العابدین مازندرانی و حاج میرزا حسین و حاج میرزا خلیل طهرانی و آقا سید محمد کاظم یزدی طباطبایی و حاج شیخ فتح الله شریعت اصفهانی و آقا سید اسماعیل صدر اصفهانی و آقا میرزا محمد تقی شیرازی قدس الله اسرارهم زیاده از حد ابراز لطف و محبت درباره ی آن بزرگوار مرعی داشتند.

بالأخص در این عصر مشعشع که ریاست فرقه ی ناجیه ی امامیه با فقیه اهل بیت عصمت و طهارت سید الفقهاء والمجاهدين آیت الله فی الارضین نابغه الدهر حضرت آقا سید ابوالحسن اصفهانی متع الله المسلمین بطول

بقائه در دار العلم نجف اشرف می باشد، که الحق در علم و فضل و دانش پژوهی و حسن سیاست توانسته است لوای «أنا مدینه العلم وعلی بابها» را در برابر یک دنیا مخالف، بالای کاخ ناسوت برافرازد. و تا ماورای بحار، احکام اسلام را نشر دهد و سبب ورود جمع کثیری از ارباب ملل و نحل در حوزه ی اسلام و مذهب حقه جعفریه گردد. (۱)

و نیز استاد الاساتید آیت الله العظمی آقای حاج شیخ عبدالکریم حائری یزدی مد ظله العالی که مدیریت با عظمت سازمان مدارس عالیہ علوم الهی قم به آن وجود مقدس اختصاص دارد، (۲)

زیاده از حد تصور، والدبزرگواری را مورد توجه و تأیید قرار داده اند و پیوسته در توقیعات مبارکه با عنوان سیف الاسلام ایشان را مخاطب ساخته اند. برای آنکه مشاهده می نمایند که با نیروی خلل ناپذیر شمشیر برنده زبان و نیش خامه و بنان، کاخ کفر و الحاد و زندقه و فساد را خراب می کند و از جهاد در راه دین و فداکاری در اعلائی کلمتین و نشر احکام و بسط مذهب حقه، خودداری ننموده و با نفوذ و قدرت خداداد، آنی از قلع و قمع ملحدین و

ص: ۲۵۱

۱- در نهم ماه ذی الحجّه ۱۳۶۵ قمری در کاظمین در سن ۸۸ سالگی پس از سی سال ریاست و زعامت مسلمین جهان به رحمت ایزدی پیوست و با تشییع جنازه عمومی عجیبی که بعد از مرحوم شیخ مفید اعلی الله مقامه نظیر نداشته، به نجف اشرف حمل و در حجره ی جنب در صحن، مقابل ایوان طلا به آرامگاه ابدی سپرده شد رضوان الله علیه. (مؤلف)

۲- در هفدهم ذی القعدّه ۱۳۵۵ قمری در قم به رحمت ایزدی پیوست و در مدرس بالایی سر دفن گردید رحمه الله علیه. (مؤلف)

نابود کردن مرام های مسموم مخالفین اسلام، آسوده نشسته و علی رغم اعادی داخلی و خارجی که برای محو و جلوگیری از مقاصد حق ایشان کوشا بودند، بر اریکه ی عزت الهی برقرار و دائماً دین و ملت اسلام را عموماً و مذهب حقه ی جعفری را خصوصاً حامی و خدمتگزار بوده و می باشند. (۱)

خلاصه الی الحال، این سلسله ی جلیله در تهران و اطراف به نام سادات شیرازی و عابدی و مجابی در خدمتگزاری به شرع و شریعت برقرار بوده و با مجاهدت های طاقت فرسا انجام وظیفه نموده و در مقابل کارشکنی ها و تهمت های مخالفین، ثابت بوده و از بوته ی امتحان به خوبی بیرون آمدند.

ماده ی تاریخ

وفات مرحوم آقای اشرف الواعظین شیرازی طباطبائی

چرا از خامه بوی عود و مشک عنبرین آمد

یقین در وصف گلزار امام هفتمین آمد

شهی کش چرخ از بهر رکوعش تا ابد شد خم

مهی کز فرش تا عرشش به تسخیر نگین آمد

محمد عابد آن نسل بلافصل شه کاظم

که عصر خود چو جدش شاه زین العابدین آمد

ص: ۲۵۲

۱- در ۲۱ شهر شعبان سال ۱۳۵۱ قمری در سن ۸۳ سالگی در کرمانشاهان به رحمت ایزدی پیوست. بعد از سه روز تعطیل عمومی جنازه ی آن مرحوم به اتفاق خود داعی حمل به عتبات عالیات [گردید] و با تشییع عموم طبقات اهالی کربلا از علمای اعلام و تجار و اصناف و دستجات ملی در رواق مطهر پشت سر حضرت سیدالشهداء ارواحنا فداه (جنب قبر جد بزرگوارش سید ابراهیم مجاب، پهلوی درب مقبره سلاطین قاجار) به آرامگاه ابدی قرار گرفت. (مؤلف)

حریم او به شیراز ار پناه دردمندان شد
نگر کحل البصر خاکش به چشم زائرین آمد
هزار افزون گذشته گر ز سال رحلتش، نسلش
پی ترویج دین مأمور ربّ العالمین آمد
از آن تاریخ فرزندان او سادات شیرازی
علمداران اسلامی یکایک در زمین آمد
به هر دور از تشیع یا تسنن هر یکی از جان
نهان و آشکارا در پی تبلیغ دین آمد
زمان بگذشت تا شد فتحعلی شه خسرو ایران
به شیرازش نظر از مهر چشم دوربین آمد
بدید آنجاست یک اختر ز برج زهره ی زهراء
مجابی واعظ آن درّ درخشان ثمین آمد
بُد او سید حسن فرزند آن علامه ی عظمی
که اسماعیل نام آن فقیه المسلمین آمد
شهش تهران طلب بنمود کز درک حضور وی
برد فیضی که از دربار ربّ العالمین آمد
سپس کوشید بر ترویج دین جدّ پاک خود
به تعظیم شعائر گوئیا حصنی حصین آمد
ز آثارش یکی تأسیس منبر شد در این تهران
شبهه و تکیه ها تبدیل و عظم واعظین آمد

پس از او قرّة العینش که بُد ار شد به فرزندان

چو سید قاسم بحر العلومش جانشین آمد

بُدی او جامع المعقول والمنقول آن بحری

که علمش رشحه ای از علم میرمتقین آمد

ص: ۲۵۳

ز بعدش پرچم منبر مهین سید علی اکبر
گرفت از باب و اشرف ز اولین تا آخرین آمد
رئیس خاندان پاک آن سادات شیرازی
به رزم دشمنان چون ذوالفقار آتشین آمد
به عصر وی اعادی را نه جرئت بر تظاهر شد
جلوگیری ز منهیاتش از حق آفرین شد
پی ترویج دین اقدس جدّ منیر خود
ز جان کوشا به صبح و شام با عزمی متین آمد
بگفتا عارف یک دل به تاریخ وفات او
بر اشرف نک بیا احسان نجزی المحسنین آمد

این بود مختصری از مفصل حالات و شرح زندگانی این سلسله ی جلیله که سؤال فرمودید چرا به ایران آمدند و برای چه آمدند که به طور خلاصه عرض نمودم.

هدف و مقصد این خاندان جلیل از زمان جناب سید امیر محمد عابد و سید ابراهیم مجاب (فرزندان امام کاظم موسی بن جعفر) که تقریباً هزار و صد سال می شود، خدمتگزار به دین و شریعت اسلام بوده و با در نظر گرفتن آیه ۳۹ سوره ۳۳ (احزاب):

(الَّذِينَ يُبَلِّغُونَ رِسَالَاتِ اللَّهِ وَيَخْشَوْنَهُ وَلَا يَخْشَوْنَ أَحَدًا إِلَّا اللَّهَ وَكَفَىٰ بِاللَّهِ حَسِيبًا).

«آن کسانی که می رسانند پیغام های خدای را بدون کتمان و از او می ترسند و نمی ترسند از احدی مگر از خدای تعالی، پس ذات پروردگار کفایت کننده است مقاصد ترسندگان از او را.»

بر مسند تبلیغات برقرار [بوده] و بدون ترس و خوف با ثبات و استقامت

کامل و اتکای به حق، خلفاً عن سلف انجام وظیفه داده اند.

«مذاکرات که به اینجا رسید، آقا سید عبدالحی به ساعت نظر کرده، فرمودند خیلی از شب گذشته، چنانچه اجازه فرمایید بقیه ی صحبت ها بماند برای فردا شب ان شاء الله زودتر می آییم که وقت بیشتری برای صحبت داشته باشیم. داعی با تبسم و روی باز موافقت نموده، بعد از صرف چای و تنقل از اقسام تنقلات هندی برخاستند، با صمیمیت و وداد آنان را بدرقه نمودیم».

ص: ۲۵۵

موضوعات کلی مورد بحث:

· پیدایش شیعه

· علت تشیع ایرانیان

· غلات، شیعه نیستند

· وجوب صلوات بر آل پیامبر

ص: ۲۵۷

«بعد از مغرب آقایان ورود نمودند. همان اشخاص دیشب به علاوه چند نفری از محترمین که بعداً معلوم شد از تجار و ملاکین بودند. پس از تعارفات و صرف چای آقای حافظ افتتاح کلام نمودند.»

حافظ: قبله صاحب! راستی بدون تملق، از مجلس دیشب خاطرات شیرینی با خود بردیم. از خدمت شما که مرخص شدیم در تمام راه با همراهان صحبت شما در بین بود. واقعاً جاذبه‌ی شما به قدری قوی است که همه‌ی ما را مجذوب صورت و سیرت خود قرار دادید.

کمتر اتفاق می‌افتد در اشخاص که واجد حسن صورت و سیرت توأم باشند، اشهد انک ابن رسول الله حقاً. مخصوصاً امروز صبح که به کتابخانه رفتم چند جلدی از کتب انساب و تاریخ مخصوصاً هزار مزار و آثار عجم را در انساب سادات جلیل القدر مطالعه و در اطراف فرمایشات دیشب شما دقت نمودم، واقعاً حظّ کردم و لذت بردم و حقیقتاً غبطه خوردم به این نسب شریف و مدتی در فکر بودم. در پایان افکار خود خیلی متأثر و متألّم گردیدم که شخص شریف صحیح النسبی مانند جناب عالی با این حسن صورت و سیرت چرا بایستی تحت تأثیر عادات سخیفه‌ی گذشتگان قرار گرفته و از طریقه‌ی ثابته‌ی اجداد

بزرگوارتان منحرف شده و رویه ی سیاسی ایرانیان مجوس را بپذیرید.

داعی: اولاً از حسن ظن و نظر لطف جناب عالی ممنون و متشکرم و بدون شکسته نفسی واقعاً، آن ذره ای که در حساب ناید من هستم.

ثانیاً چند جمله مخلوط به هم و مبهم فرمودید که دعاگو نفهمیدم هدف و مقصدتان چیست، متمنی است جملات را تفکیکاً بیان فرمایید تا اصل حقیقت آشکار شود.

عادات سخیفه گذشتگان کدام است. طریقه ی

ثابته ی اجداد بزرگوارم که داعی از آن رویگردان شده ام چه چیز است و رویه سیاسی ایرانیان را که پیروی نموده ام چیست؟

حافظ: مرادم از عادات سخیفه ی گذشتگان، تأسیسات و عقاید و بدعت هایی است که به دست بیگانگان یهود، داخل در دین حنیف اسلام شده.

داعی: ممکن است لطفاً توضیح بیشتری بدهید که معلوم شود آن بدعت ها کدام است که دعاگو پیروی نموده ام.

اشکال نمودن بر مذهب شیعه

حافظ: البته خاطر عالی به خوبی مسبوق است به شهادت تاریخ که بعد از گذشتن هر یک از انبیای بزرگ، اعادی در اصل آن دین که کتاب مقدس آنها بود، مانند تورات و انجیل دست پیدا نمودند و به واسطه ی تحریفات بسیار، آن دین را ضایع و از درجه ی اعتبار ساقط نمودند.

ولی در اسلام به واسطه محکم بودن قرآن حکیم چون آن قدرت را پیدا نکردند، لذا عده ای از یهودی ها که همیشه خیال و مکار بوده اند و تاریخ زندگانی

ص: ۲۶۰

آنها پیوسته لکه دار به حيله و تزوير بوده است، مانند «عبدالله بن سبأ صنعائي» و «كعب الاحبار» و «وهب بن منبه» و ديگران كه اسلام آوردند و بنای سمپاشی را گذاردند، عقاید باطلی را با رأی و عقیده ی خود توأم با نام گفتار پیغمبر صلی الله علیه و آله در میان مسلمانان انتشار دادند.

خلیفه سوم «عثمان بن عفان (رضی الله عنه)» آنها را تعقیب نمود. از ترس خلیفه فرار نموده و مصر را مرکز گاه خود قرار دادند. کم کم جمعی از عوام را فریب داده، اتباعی پیدا نمودند و حزبی تشکیل دادند به نام «شیعه» و علی رغم خلیفه عثمان، علی را به امامت و خلافت معرفی نمودند و احادیثی بر له (۱) مرام ساختگی خود، جعل کردند به این معنی که پیغمبر علی را خلیفه و امام قرار داده.

در اثر قیام این حزب خون های بسیار ریخته شد، تا عاقبت منجر به قتل خلیفه عثمان مظلوم و نصب علی بر مسند خلافت گردید. جماعتی هم که از عثمان دلتنگی هایی داشتند اطراف علی را گرفتند.

از آن زمان حزب شیعه سر و صورتی به خود گرفت، ولی در دوره ی خلافت بنی امیه و کشتار آل علی و دوستان آن جناب، این حزب ظاهراً در محاق افتاد.

ولی افرادی مانند سلمان فارسی و ابی ذر غفاری و عمار یاسر، جدّاً بر له علی کرم الله وجهه تبلیغات می نمودند - که روح علی قطعاً از آن نوع تبلیغات بیزار بود - تا در زمان خلافت هارون الرشید و مخصوصاً فرزندش مأمون الرشید عباسی که به دست ایرانیان بر برادرش محمد امین غالب آمد و مسند خلافتش

ص: ۲۶۱

۱- یعنی: بر تأیید.

محکم گردید، شروع کردند به تقویت نمودن از علی بن ابی طالب و علی را بناحق بر خلفای راشدین تفضیل دادن!

ایرانیان هم چون با عربها بد بودند، به واسطه ی آنکه مملکتشان به دست قدرت اعراب اشغال گردیده و استقلالشان از میان رفته بود، در پی بهانه ای بودند که طریقه ای پیدا کنند به نام دین تا در مقابل اعراب قیام نمایند. لذا این رویه ی ناحق را پسندیده و پیروی نمودند، بلکه در اطراف این حزب (شیعه) هیاهویی بر پا نمودند، تا در دوره ی دیالمه تقویت شدند و در سلطنت با اقتدار صفویه رسمیت پیدا نمودند؛ یعنی حزب «شیعه» به نام مذهب رسمی معرفی شدند و ایرانیان مجوس هم الی الحال از روی سیاست، مذهب خود را شیعه می نامند.

پس مذهب شیعه مذهبی است سیاسی و حادث؛ و ابداع او به دست عبدالله بن سبأ یهودی بوده، و الاً سابقاً در اسلام نامی از شیعه نبوده و جد بزرگوار شما نبی اکرم صلی الله علیه و آله قطعاً از این نام بیزار است؛ زیرا بر خلاف میل او قدم به این راه برداشته شده است و فی الحقیقه می توان گفت شیعه شعبه ای از مذهب یهود و عقاید آنها می باشد!

به همین جهت من تعجب می کنم که مانند شما شخص شریف با این نسب پاک چرا باید روی عادت و تقلید اسلاف، بدون دلیل و برهان، طریقه ی جد بزرگوارتان دین پاک اسلام را بگذارید و رویه ی یهودی بدعت گذاری را پیروی نمایید، در صورتی که شما اولی و احمقید که جداً پیرو قرآن و سنت جدتان رسول خدا صلی الله علیه و آله باشید.

«دیدم اهل مجلس و مؤمنین با شرف هندی مخصوصاً قزلباش های با غیرت

پر حرارت که از متنفذین شیعیان هندوستان می باشند، از بیانات جناب حافظ بسیار عصبانی و رنگ های آنها پریده گردید. داعی قدری آنها را نصیحت نموده و با امر به صبر و حوصله و تحمل گفتم در ایران ضرب المثل است که می گویند شاهنامه آخرش خوش است، صبر کن؛ الصبر مفتاح الفرج. آن گاه در جواب جناب حافظ گفتم:».

پاسخ به اشکال تراشی های مخالفین

داعی: از شخص عالمی مانند شما بعید بود که استشهاد نمایید به کلمات ساختگی خرافی موهوم بی اصل که ابداً پایه و اساس متینی ندارد، مگر اشاعه ی منافقین خوارج و اعادی متعصب نواصب و اموی ها و تبعیت عوام بدون تحقیق و دلیل و برهان.

اینک اگر اجازه بفرمایید برای روشن شدن مطلب، جواب بیانات بی اساس شما را اختصاراً به اقتضای وقت مجلس بدهم، تا حل معما گردیده و کشف حقیقت گردد.

حافظ: بفرمایید برای استماع فرمایشات شما حاضر و سراپا گوشیم.

داعی: اولاً جناب عالی دو امر کاملاً متباین را با هم مخلوط نمودید. اگر عبدالله بن سبأ یهودی منافق ملعون که در اخبار شیعه مذمت بسیاری از او شده و در شمار منافقین و ملاعین معرفی گردیده، چند روزی به نام دوستی علی علیه السلام که محبوبیت عمومی داشته، متظاهر گردیده، چه مربوط است به نام شیعه ی امامیه. اگر گرگی به لباس میش و یا دزدی به لباس روحانیت و اهل علم در منبر و محراب جلوه کند و زیان هایی از طرف او به اسلام و مسلمین برسد، شما باید

به اصل علم و روحانیت بدین شوید و تمام اهل علم را دزد و بازیگر بخوانید؟

واقعاً از انصاف دور شدید که مذهب پاک شیعه را به حساب عبدالله بن سبأ ملعون در آوردید. خیلی تعجب آور است که مذهب حق شیعه را تخفیف داده، به نام حزب سیاسی نامیدید و از آثار عبدالله بن سبأ ملعون و بدع او در زمان عثمان دانستید. حقاً خیلی خطا رفتید؛ زیرا که شیعه حزب نبوده، بلکه مذهب و طریقه‌ی حق بوده [و] زمان خلافت عثمان حادث نگردیده، بلکه در زمان خود خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله و به دستور و گفتار خود آن حضرت شایع گردیده (۱).

اگر شما به کلمات مجعوله‌ی خوارج عامه و نواصب استشهاد می‌کنید، ولی داعی به آیات قرآن مجید و اخبار معتبره‌ی خودتان استشهاد می‌نمایم، تا حق از باطل تمیز داده شود. و من باب تذکر عرض می‌کنم همیشه در گفتار و کردارتان دقیق شوید که بعد از کشف حقیقت اسباب خجالت نشود.

چنانچه اجازه فرمایید و بیانات دعاگو مکره طبع شما نیست، جواب فرمایشاتتان را بدهم تا معلوم شود مطلب غیر از این است که شما فرمودید.

حافظ: البته بفرمایید، اصل تأسیس این مجلس و حضور ما برای همین است که کشف حقایق و رفع شبهات گردد. قطعاً رنجش و کراهتی از بیانات برهانی نداریم.

معنای شیعه و حقیقت تشیع

داعی: البته آقایان می‌دانید که شیعه لغه به معنای پیرو است. شیعه الرجل،

ص: ۲۶۴

پیروان و یاری دهندگان مردند و فیروزآبادی که از اکابر علمای شماسنت در «قاموس اللغه»^(۱) گوید:

«وقد غلب هذا الاسم على من يتولى علياً واهل بيته، حتى صار اسماً لهم خاصاً».

غالب شده است اسم شیعه بر هر کس که دوست بدارد علی علیه السّلام و اهل بیت او را تا آنکه گشته است شیعه مخصوصاً اسم از برای ایشان.

عین همین معنی را ابن اثیر در «نهاية اللغه»^(۲) بیان نموده است.

ولی اشتباهی که شما نمودید، عمداً یا سهواً یا به واسطه عدم احاطه بر تفاسیر و اخبار و واقع شدن تحت تأثیر گفتار اسلاف، بدون دلیل و برهان فرمودید: لفظ شیعه و اطلاق آن بر پیروان علی و اهل بیت رسالت علیه السّلام از زمان عثمان پیدا شده و واضح آن عبدالله بن سبأ یهودی بوده، و حال آنکه این طور نیست، بلکه طبق اخبار معتبره ی مندرجه در کتب و تفاسیر خودتان، شیعه ی اصطلاحی به معنای پیرو علی بن ابی طالب علیه السّلام از زمان خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله بوده. و واضح لفظ شیعه بر پیروان علی علیه السّلام بر خلاف فرموده شما، شخص خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله بوده و این کلمه بر زبان خود صاحب وحی جاری شده؛ - همان پیغمبری که خداند در آیه ۳ از سوره ۵۳ (النجم) درباره او فرموده:

(وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ * إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ).

«هرگز به هوای نفس خود سخن نمی گوید. سخن او هیچ غیر وحی خدا

ص: ۲۶۵

۱- قاموس المحيط، فیروزآبادی، ۳/۴۹، لغت شیعی.

۲- النهایه، ابن اثیر، ۲/۵۱۹، لغت شیعی.

نیست.»

و اتباع و پیروان علی علیه السلام را شیعه و رستگار و ناجی نامیده است.

حافظ: در کجا همچو چیزی هست که ما تا به حال ندیده ایم.

داعی: شما ندیده اید یا نخواستید اید ببینید، یا دیده اید و صلاح مقام خود را در اعتراف به حقیقت نمی دانید و یا ملاحظه اتباع و مریدان خود را می نمایید.

ولی ما دیده ایم و حق پوشی را هم صلاح دین و دنیای خود نمی دانیم، برای آنکه خداوند متعال در دو آیه از قرآن مجید صریحاً کتمان کنندگان حق را ملعون و اهل آتش خوانده

است:

اول در آیه ۱۵۹ از سوره ۲ (بقره) فرموده:

(إِنَّ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ مَا أَنْزَلْنَا مِنَ الْبَيِّنَاتِ وَالْهُدَىٰ مِنْ بَعْدِ مَا بَيَّنَّاهُ لِلنَّاسِ فِي الْكِتَابِ أُولَٰئِكَ يَلْعَنُهُمُ اللَّهُ وَيَلْعَنُهُمُ اللَّاعِنُونَ).

«آن کسانی که آیات و واضحی را که برای هدایت خلق فرستادیم کتمان نموده و بعد از آنکه برای هدایت مردم در کتاب بیان کردیم، پنهان داشتند خدا و تمام جن و انس و ملائکه آنها را لعن می کنند.»

دوم در آیه ۱۷۴ همان سوره فرموده:

(إِنَّ الْعٰدِيْنَ يَكْتُمُوْنَ مَآ اَنْزَلَ اللّٰهُ مِنَ الْكِتَابِ وَيَسْتُرُوْنَ بِهٖ ثَمَنًا قَلِيْلًا ۗ اُولٰٓئِكَ مَآ يَأْكُلُوْنَ فِيْ بُطُوْنِهِمْ اِلَّا النَّارَ وَلَا يَكْلَمُهُمْ اللّٰهُ يَوْمَ الْقِيٰمَةِ وَلَا يُرَكِّبُهُمْ وَّلَهُمْ عَذَابٌ اَلِيْمٌ).

«آن کسانی که پنهان داشتند و کتمان نمودند آیاتی را که نازل نمودیم از کتاب آسمانی و آنها را به بهای اندک فروختند، جز آتش جهنم نصیب آنها نباشد و در قیامت، خدا (از خشم) با آنها سخن نگوید و از پلیدی

ص: ۲۶۶

عصیان پاک نگردند و آنان را عذاب دردناک خواهد بود.»

حافظ: آیات شریفه حق است و البته اگر کسی کتمان حق بنماید مشمول همین آیات می باشد، ولی ما تاکنون حقی را نشناخته ایم که کتمان بنماییم و البته بعد از معرفت هر حقی اگر کتمان بنماییم، ما هم در حکم همین آیات خواهیم بود و امیدواریم که هیچ وقت در حکم آیات قرار نگیریم.

داعی: اینک به لطف و عنایت خداوند منان و توجهات خاصه ی خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله تا آنجا که مقدور داعی می باشد، حق را که اظهر من الشمس است، از زیر پرده استتار بیرون می آورم و بر برادران عزیزم (اشاره به اهل تسنن حاضر در مجلس) ظاهر می کنم. امیدوارم آیتین شریفترین پیوسته در مقابل روی ما باشد. نکند خدای نکرده عادت و تعصب غالب آید و کتمان حقی بشود.

حافظ: خدا را شاهد می گیرم هر ساعتی که حقی بر من ظاهر شود جدال نمی نمایم، چون جناب عالی با حقیر معاشرت نموده اید و از اخلاقم آگاهی ندارید، به قدری جدی هستم و سعی می کنم که بر هوای نفس غالب آیم و هرگاه شما دیدید که حقیر در مقابل بیانی ساکت شدم بدانید که در آن موضوع کاملاً روشن شده ام. اگر راهی هم برای مجادله و مغلظه و غلبه در مطالب داشته باشم جدال نمی کنم و اگر در جدال بر آمدم قطعاً مشمول همین دو آیه خواهم بود.

الحال حاضر برای استماع بیانات حق هستم. امید است خداوند ما و شما را راهنمای حق گرداند.

آیات و اخبار در تشریح مقام تشیع

داعی: حافظ ابو نعیم اصفهانی (احمد بن عبدالله) - که از اجله ی علمای عظام

ص: ۲۶۷

و محدثین فخام و محققین کرام شما می باشد که ابن خلکان در وفيات الاعیان تعریف او را کرده است که از اکابر حفاظ ثقات و اعلم محدثین است و مجلدات عشره کتاب «حلیه الاولیاء» او از احسن کتب است. و صلاح الدین خلیل بن ایبک الصفدی در «وافی بالوفیات» درباره ی او گوید: تاج المحدثین حافظ ابو نعیم که امام در علم و زهد و دیانت بوده و در نقل و فهم روایات و قوه ی حفظ و درایت مقام عالی اعلا داشته و از مصنفات بسیار زیبای او ده جلد «حلیه الاولیاء» می باشد که مستخرج از صحیحین است که علاوه بر احادیث بخاری و مسلم احادیث بسیاری نقل نموده، کأنه به گوش خود شنیده. و محمد بن عبدالله الخطیب در جال «مشکوٰۃ المصابیح» در تعریف او گوید: هو من مشایخ الحدیث الثقاه المعمول بحدیثهم المرجوع إلی قولهم کبیر القدر وله من العمر ستّ وتسعون سنه. خلاصه یک همچو عالم حافظ محدث نود و شش ساله ای - که محل وثوق و مفخر علمای شماست - در کتاب معتبرش «حلیه الاولیاء»^(۱)

روایت می کند به اسناد خودش از ابن عباس (حبر امت) که چون نازل شد آیه ۷ و ۸ از سوره ۹۸ (البینه):

إِنَّ الْمَدِينَةَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَئِكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ * جَزَاءُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ جَنَّاتُ عَدْنٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ).

«آنان که ایمان آورده اند و نیکوکار شدند به حقیقت بهترین اهل عالم اند. پاداش آنها نزد خدا باغهای بهشت عدن است که نهرها زیر درختانش

ص: ۲۶۸

۱- تا آنجا که ما جست و جو کردیم، حدیث یادشده را در حلیه الاولیاء نیافتیم، لکن ابو نعیم اصفهانی کتاب دیگری دارد به نام «ما نزل من القرآن فی علی» که این حدیث با همین الفاظ در آن کتاب، صفحه ۲۷۴، ذیل آیه ۷ سوره بینه آمده است.

جاری است و در آن بهشت ابد جاودان متنعم اند و خدا از آنها خشنود و آنها هم از خدا راضی و خشنودند.»

رسول اکرم صلی الله علیه و آله خطاب کرد به علی بن ابی طالب و فرمود:

«یا علی هو أنت وشیعتک، تأتي أنت وشیعتک يوم القيامة راضين مرضيين.»

یا علی مراد از خیر البریه در آیه شریفه تویی و شیعیان تو. روز قیامت تو و شیعیان تو بیاید در حالتی که خداوند از شما راضی [است] و شما هم از خداوند راضی و خشنود باشید.

ابو المؤید موفق بن احمد خوارزمی در فصل هفدهم «مناقب» (۱)

و حاکم ابوالقاسم عبیدالله بن عبدالله الحسکانی - که از فحول اعلام مفسرین بزرگ شماس - در کتاب «شواهد التنزیل فی قواعد التفصیل» (۲)

و محمد بن یوسف گنجی شافعی در صفحه ۱۱۹ «کفایه الطالب» (۳)

و سبط ابن جوزی در صفحه ۳۱ «تذکره خواص الامه فی معرفه الأئمه» (۴) (به حذف آیه) و منذر بن محمد بن

ص: ۲۶۹

۱- «عن یزید بن شراحیل الانصاری - کاتب علی علیه السّلام - قال: سمعت علیاً علیه السّلام یقول: حدثنی رسول الله صلی الله علیه و آله و انا مسنده إلی صدری فقال: أی علی ألم تسمع قول الله تعالی: (إِنَّ الْعَالَمِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَئِكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ * جَزَاؤُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ جَنَّاتٌ عَرِدْنَ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَيْدِيًا رِزْقًا مِنْ رَبِّهِمْ وَرَضُوا عَنْهُ) أنت وشیعتک و موعدی و موعدکم الحوض إذا جثت الامم للحساب تدعون غراً محجلین». مناقب خوارزمی، ص ۲۶۵، ح ۲۴۷، فصل ۱۷.

۲- شواهد التنزیل، حسکانی، ۲/۴۵۹، ح ۱۱۲۵، ذیل آیه ۷ سوره ی بینه.

۳- کفایه الطالب، گنجی شافعی، ص ۲۴۶، باب ۶۲.

۴- تذکره الخواص، سبط ابن جوزی، ص ۵۶، باب ۲. ذیل عنوان حدیث فی شیعتہ علیہ السّلام ابن جوزی این حدیث را نقل می کند: «عن ابی سعید الخدری قال: نظر النبی صلی الله علیه و آله الی علی بن ابی طالب فقال: هذا وشیعتہ هم الفائزون يوم القيامة». آنچه سبط ابن جوزی در تذکره نقل کرده است گرچه در لفظ با آنچه مؤلف به او نسبت داده متفاوت است، لکن آنچه از حدیث استفاده می شود کاملاً مطلب مورد بحث را ثابت می کند. و نیز سیوطی در الدر المنثور، ۶/۶۴۳، و آلوسی در روح المعانی، ۱۵/۴۳۲، ذیل آیه ۷ سوره ی بینه، به حذف اسناد و با اختلاف اندکی در بعضی از الفاظ همین حدیث را نقل کرده اند.

منذر و مخصوصاً حاکم روایت نموده که حاکم ابو عبدالله حافظ - که از اکابر علمای شما می باشد - خبر داد ما را با اسناد مرفوع به یزید بن شراحیل انصاری کاتب حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب کرم الله وجهه که گفت شنیدم از آن حضرت فرمود: وقت رحلت خاتم الانبیاء صلی الله علیه وآله پشت مبارکش به سینه ی من بود، فرمودند:

«یا علی الم تسمع قول الله تعالی: (إِنَّ الْعَالَمِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَئِكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ) - الخ - هم شیعتک و موعدی و موعدکم الحوض إذا اجتمعت الأمم للحساب تدعون غراً محجلین.»

یا علی، آیا نشنیده ای آیه شریفه را (صاحبان اعمال صالحه و خیر البریه) ایشان اند شیعیان تو و وعده گاه من و شما کنار حوض کوثر خواهد بود در وقتی که جمع شوند خلائق برای حساب، شما را بخوانند و شما سفید رویان باشید و شما را آن روز غر محجلین ندا کنند؛ یعنی پیشوای سفید رویان.

و نیز جلال الدین سیوطی - که از مفاخر علمای شماست و در قرن نهم هجری، او را مجدد طریقه ی سنت و جماعت دانسته اند چنانچه صاحب فتح المقال نوشته - در تفسیر خود «در المنثور فی کتاب الله بالمأثور» (۱) از ابوالقاسم

ص: ۲۷۰

۱- «عن جابر بن عبدالله قال: كنا عند النبي صلى الله عليه وآله فأقبل عليه، فقال النبي صلى الله عليه وآله: والذى نفسى بيده ان هذا وشيعته لهم الفائزون يوم القيامة ونزلت {إِنَّ الْعَالَمِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَئِكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ} فكان أصحاب النبي صلى الله عليه وآله إذا أقبل على قالوا: جاء خير البرية». الدر المنثور، سيوطی، ۶/۶۴۳، ذیل آیه ۷ سوره بینه. و نیز شوکانی در فتح القدير، ۵/۴۷۷، ذیل همان آیه، این حدیث را با همین الفاظ نقل کرده است.

علی بن الحسن، معروف به ابن عساکر دمشقی - که از فضیلتی دهر و محل وثوق رجال علمای شما می باشد، چنانچه ابن خلکان در «وفیات الاعیان» و ذهبی در «تذکره الحفاظ» و خوارزمی در رجال «مسند ابی حنیفه» و در «طبقات شافعیه» و حافظ ابو سعید در «تاریخ» خود او را تعریف و توثیق نموده اند که ابن عساکر، فخر شافعیه و در زمان خود، امام اهل حدیث بوده، کثیر العلم و غریز الفضل ثقه و با تقوا و در سال ۵۵۰ هجری در میان علمای سنت و جماعت علم بوده. - از جابر بن عبد الله انصاری که از کبار صحابه خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله بوده، نقل می نماید که گفت: در خدمت رسول اکرم صلی الله علیه و آله بودیم که علی بن ابی طالب علیه السلام وارد شد، پیغمبر فرمود:

«وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ اِنَّ هَذَا وَشِيعَتَهُ لَهُمُ الْفَائِزُونَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ، فَنَزَلَ (اِنَّ الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا وَعَمِلُوا الصّٰلِحٰتِ اُولٰٓئِكَ هُمُ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ)».

قسم به کسی که جان من در قبضه قدرت اوست این مرد (اشاره به علی علیه السلام) و شیعه او روز قیامت رستگاران اند. آن گاه آیه مذکوره نازل گردید.

و نیز در همان «تفسیر» (۱) از ابن عدی از ابن عباس (حبر امت) روایت نموده که چون آیه ی مذکور نازل گردید، رسول اکرم صلی الله علیه و آله به امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرمود:

ص: ۲۷۱

۱- «واخرج ابن عدی عن ابن عباس قال: لما نزلت {اِنَّ الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا وَعَمِلُوا الصّٰلِحٰتِ اُولٰٓئِكَ هُمُ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ} قال رسول الله صلی الله علیه و آله لعلی: هو أنت وشيعتك يوم القيامة راضين مرضيين». الدرّ المنتور، سیوطی، ۶/۶۴۳، ذیل آیه ۷ سوره ی بینه.

«تأتی أنت وشیعتک يوم القیامه راضین مرضیین.»

می آیی تو و شیعیان تو روز قیامت در حالی که از خداوند راضی [باشید] و خداوند از شما راضی باشد.

و در فصل نهم «مناقب» خوارزمی (۱) مسنداً

از جابر بن عبدالله نقل نموده که گفت: خدمت رسول خدا بودیم، علی علیه السلام رو به ما آمد، حضرت فرمود:

«قد اتاکم اخی.»

یعنی رو به شما آمد برادر من (علی).

آن گاه ملتفت شد به سمت کعبه و دست علی را گرفت و فرمود:

«والذی نفسی بیده إن هذا وشیعته هم الفائزون يوم القیامه.»

[قسم] به آن خدایی که جان من در دست اوست این علی و شیعیان او رستگاران اند روز قیامت.

سپس فرمود: این علی اول از همه شما ایمان آورد و باوفاترین شماها می باشد به عهد خدا و عادل ترین شماهاست در میان رعیت و تقسیم کننده تر از همه شما

ص: ۲۷۲

۱- «عن جابر قال: کنا عند النبی صلی الله علیه وآله وأقبل علی بن ابی طالب علیه السلام فقال رسول الله صلی الله علیه وآله: قد اتاکم اخی، ثم التفت إلى الکعبه فضربها بیده ثم قال: والذی نفسی بیده إن هذا وشیعته هم الفائزون يوم القیامه، ثم قال: إنّه أولکم ایماناً معی وأوفاکم بعهد الله تعالی وأقومکم بأمر الله وأعدلکم فی الرعیه وأقسمکم بالسویه وأعظمکم عند الله مزیه. قال: ونزلت فیهِ {إِنَّ الدِّینَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَئِكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِیَّةِ} قال: فكان أصحاب النبی صلی الله علیه وآله إذا أقبل علی علیه السلام قالوا: قد جاء خیر البریه». مناقب خوارزمی، ص ۱۱۱، ح ۱۲۰، فصل ۹. همچنین ابن عساکر در تاریخ دمشق، ۴۲/۳۷۱، ترجمه شماره ۴۹۳۳، شرح حال علی بن ابی طالب؛ حموی در فرائد السمطین، ۱/۱۵۶، ح ۱۱۸، سمط اول، باب ۳۱؛ و حسکانی در شواهد التنزیل، ۲/۴۶۷ - ۴۷۳، ح ۱۱۳۹ - ۱۱۴۸، ذیل آیه ۷ سوره بینه، این حدیث را با اسناد مختلف و با اختلاف کمی در بعضی از الفاظ نقل کرده اند.

بالسویه و مرتبه اش از همه شماها در نزد پروردگار بزرگ تر است. در همان وقت آیه مذکوره نازل گردید. از آن به بعد هرگاه علی در میان قومی ظاهر می شد اصحاب پیغمبر می گفتند: جاء خیر البریه؛ یعنی آمد بهترین مردم. و نیز ابن حجر در «صواعق» (۱)

و ابن اثیر در جلد سوم «نهایه» (۲)

همین خبر را در نزول آیه شریفه نقل نموده اند.

و نیز ابن حجر در باب ۱۱ «صواعق» (۳) از حافظ جمال الدین محمد بن یوسف زرنندی مدنی - که از فحول فقهاء و علمای شما می باشد - نقل نموده که

ص: ۲۷۳

۱- صواعق المحرقه، ابن حجر مکی، ص ۱۶۱، باب ۱۱، فصل ۱، آیه ۱۱، ابن حجر این حدیث را نقل کرده است: «اخرج الحافظ جمال الدین الذرنندی عن ابن عباس رضی الله عنهما أن هذه الآیه لما نزلت قال صلی الله علیه وآله لعلی: هو أنت وشیعتک، تأتي أنت وشیعتک یوم القیامه راضین مرضیین ویأتی عدوک غضاباً مقمحین، قال: ومن عدوی؟ قال: من تبرأ منك ولعنک». نکته قابل توجه این است که ابن حجر به دلیل تعصب و عنادی که با مذهب حقه شیعه دارد، پس از نقل این حدیث می گوید: فیه کذاب. در حالی که با مراجعه به سایر کتب معتبر اهل تسنن در می یابیم که بزرگانی همچون طبرانی، حاکم حسکانی، متقی هندی، ابن اثیر، ابن منظور، ابن صباغ مالکی، سمهودی و دیگران این حدیث را نقل کرده و هیچ گونه ایرادی نسبت به آن بیان نکرده اند که در جای خود به مدرک دقیق آن اشاره خواهیم کرد. به علاوه، اگر به نظر ابن حجر در طریق این حدیث، شخص کذاب وجود دارد، چرا نام او را بیان نکرده تا از جهت رجالی بررسی شود. پرواضح است که به صرف یک ادعا نمی شود حدیثی را که عده ای از بزرگان اهل تسنن آن را تکذیب نکرده اند، کذب دانست.

۲- النهایه، ابن اثیر، ۴/۱۰۶، ذیل لغت قمع این حدیث را نقل می کند: «فی حدیث علی قال له النبی صلی الله علیه وآله: ستقدم علی الله أنت وشیعتک راضین مرضیین ویقدم علیه عدوک غضاباً مقمحین». گرچه این حدیث و حدیثی که از صواعق نقل کردیم با آنچه مؤلف ادعا کرده در الفاظ متفاوت است، لکن از نظر معنی و مفهوم، مطلب مورد بحث را کاملاً اثبات می کند.

۳- صواعق المحرقه، ابن حجر مکی، ص ۱۶۱، باب ۱۱، فصل ۱، آیه ۱۱. ابن حجر حدیث را با اختلاف اندکی در الفاظ نقل کرده است.

چون آیه مذکوره نازل گردید، رسول اکرم صلی الله علیه وآله به علی علیه السلام فرمود:

«یا علی أنت وشیعتک خیر البریّه تاتی یوم القیامه أنت وشیعتک راضین مرضیین ویاتی عدوّک غضباً مقمحین. فقال: من عدوی؟ قال: من تبرأ منک ولعنک.»

یا علی تو و شیعیان تو خیر البریه هستید. می آید روز قیامت تو و شیعیان تو در حالتی که از خدا راضی [هستید] و خدا هم از شما راضی است و می آیند دشمنان تو خشمناک، دستهایشان به گردنشان بسته می باشد. پس امیرالمؤمنین عرض کرد: کیست دشمن من، فرمود: کسی که بیزاری می جوید از تو و لعن می نماید تو را.

و نیز علامه سمهودی در «جواهر العقدين» (۱) نقلاً از حافظ جمال الدین زرنندی مدنی و نور الدین علی بن محمد بن احمد مالکی مکی مشهور به ابن صباغ که از اکابر علماء و فحول فقهای شماس - در صفحه ۱۲۲ «فهل المهمه» (۲)

از ابن عباس نقل می نمایند که چون آیه مذکوره نازل شد، رسول اکرم

ص: ۲۷۴

۱- جواهر العقدين، سمهودی، ۲/۱۷۸، قسم ۲، فصل ۷.

۲- فصول المهمه، ابن صباغ مالکی، ۱/۵۷۶، فصل ۱، فصل فی ذکر مناقبه الحسنه. همچنین حاکم حسکانی در شواهد التنزیل، ۲/۴۶۰، ح ۱۱۲۶، ذیل آیه ۷ سوره بینه؛ ابن اثیر در النهایه، ۴/۱۰۶، لغت قمح؛ و ابن منظور در شواهد التنزیل، ۲/۴۶۰، ح ۱۱۲۶، ذیل آیه ۷ سوره بینه؛ ابن اثیر در النهایه، ۴/۱۰۶، لغت قمح؛ و ابن منظور در لسان العرب، ۱۱/۲۹۸، لغت قمح، این حدیث را با اسناد مختلف نقل کرده اند. و نیز طبرانی در معجم الأوسط، ۴/۵۵۵، ح ۳۹۴۶، احادیث علی بن سعید رازی؛ و متقی هندی در کنز العمال، ۱۳/۱۵۶، ح ۳۶۴۸۳، کتاب الفضائل، بعد از باب ۱۰، فضائل علی، حدیث را این گونه نقل کرده اند: «عن عبد الله بن يحيى ان علياً أتى يوم البصره بذهب وفضه فقال: أبيضى وأصفرى غزى غزى اهل الشام غدا إذا ظهروا عليك فشقّ قوله ذلك على الناس، فذكر ذلك له فأذن في الناس فدخلوا عليه فقال: ان خليلي صلى الله عليه وسلم قال: يا علي انك ستقدم على الناس وشیعتک راضین مرضیین ویقوم علیک عدوّک غضباً مقمحین، ثم جمع علیّ یده إلى عنقه یربهم الاقماح.»

به علی علیه السلام فرمود:

«هو أنت وشيعتك تأتي يوم القيامة أنت وهم راضين مرضيين ويأتي اعداؤك غضباناً مقمحين.»

یعنی آن خیر البریه تو و شیعیان توهستید، می آید روز قیامت تو و آنها در حالی که از خداوند راضی هستید و خدا هم از شما راضی است و می آیند دشمنان تو خشمناک، [در حالی که] دستهایشان به گردنشان بسته می باشد.

و نیز میر سید علی همدانی شافعی که از موثقین علمای شماسست، در کتاب «مودة القربی»^(۱)

و ابن حجر متعصب در «صواعق محرقة»^(۲) از ام سلمه (ام

ص: ۲۷۵

۱- مودة القربی، سید علی همدانی، مودة ۹ (با استفاده از ینایع المودة، قندوزی، ۲/۳۱۴، ح ۹۰۳، باب ۵۶). همدانی حدیث را به این لفظ نقل می کند: «عن فاطمه علیها السلام قال: إن أبي صلى الله عليه وآله نظر إلى عليّ وقال: هذا وشيعة في الجنة.»

۲- صواعق المحرقة، ابن حجر مکی، ص ۱۶۱، باب ۱۱، فصل ۱، آیه ۱۱. حدیثی که ما در صواعق یافتیم، دارای ذیلی است که مطلب مورد نظر را اثبات نمی کند گرچه ممکن است آن ذیل، جزء حدیث نباشد، ولی با وجود احادیث صریح و صحیحی که نقل شد، مطلب مورد بحث کاملاً ثابت است و تمسک به این گونه احادیث ضرورت ندارد. خطیب بغدادی در تاریخ بغداد، ۱۲/۲۸۹، ترجمه شماره ۶۷۳۱، شرح حال عصام بن الحکم العکبری حدیث را به این لفظ آورده است: «... عن علی قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله أنت وشيعة في الجنة.» ابن عساکر در تاریخ دمشق ۴۲/۳۳۴، ترجمه شماره ۴۹۳۳، شرح حال علی بن ابی طالب، حدیث را به این لفظ آورده است: «أبشر يا علي أنت وأصحابك في الجنة أبشر يا علي أنت وشيعة في الجنة...».

المؤمنين)، زوجه محترمه ی رسول اکرم نقل نموده اند که آن حضرت فرمود:

«یا علی أنت وأصحابک فی الجنّه، أنت وشيعتک فی الجنّه.»

یا علی تو و اصحاب و شیعیان در بهشت می باشید.

و موفق بن احمد (اخطب الخطباء خوارزم) در فصل نوزدهم «مناقب»^(۱)

مسنداً نقل می نماید از رسول اکرم صلی الله علیه وآله که به علی علیه السلام فرمودند:

«مثلک فی امتی مثل المسیح عیسی بن مریم.»

یعنی مثل تو در امت من مثل عیسی بن مریم حضرت مسیح است که قوم او سه فرقه شدند؛ فرقه ای مؤمنین و آنها حواریون بودند و فرقه ای دشمنان او و آنها یهود بودند، فرقه ای غلات که درباره ی آن جناب غلو نمودند (یعنی او را خدا و شریک خدا قرار دادند) و امت من هم درباره تو سه فرقه می شوند: «فرقه شیعتک وهم المؤمنون»؛ یعنی فرقه ای شیعیان تو هستند و آنها مؤمنین اند؛ و فرقه ای دشمنان تو هستند و آنها ناکثین و شکنندگان عهد و بیعت تو می باشند، و فرقه ای غلو کنندگان درباره تو می باشند و آنها جاهلین و گمراهان اند.

«فأنت یا علی وشيعتک فی الجنّه ومحبو شیعتک فی الجنّه وعدوک والغالی فیک فی النار.»

یعنی تو یا علی و شیعیان تو و دوستان شیعیان تو در بهشت خواهید بود

ص: ۲۷۶

۱- «عن علی بن الحسین عن أبيه قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله: يا علی مثلک فی امتی فی امتی مثل المسیح عیسی بن مریم افترق قومه ثلاث فرق؛ فرقه مؤمنون وهم الحواریون وفرقه عادوه وهم اليهود وفرقه غلوا فيه فخرجوا عن الايمان وان امتی ستفترق فیک ثلاث فرق؛ فرقه شیعتک وهم المؤمنون وفرقه أعداؤک وهم الناکثون وفرقه غلوا فیک وهم الجاحدون السابقون. فأنت یا علی وشيعتک فی الجنّه ومحبوا شیعتک فی الجنّه وعدوک والغالی فیک فی النار.» مناقب خوارزمی، ص ۳۱۷، ح ۳۱۸، فصل ۱۹.

و دشمنان و غلوکنندگان درباره تو در آتش جهنم اند.

«در این موقع صدای مؤذن اعلان نماز عشاء داد. آقایان برخاستند برای نماز. پس از فراغت از نماز و اشتغال به خوردن چای، جناب آقای سید عبدالحی که برای ادای نماز جماعت به مسجد رفته بودند مراجعت نمودند. فرمودند: چون منزل نزدیک بود، این چند جلد کتاب را با خود آوردم و اینها تفسیر سیوطی و «مودّة القربی» و «مسند» امام احمد بن حنبل و «مناقب» خوارزمی است - که تا شب آخر جلسات این کتاب ها نزد داعی ماند - . کتابها را باز نموده، همان احادیث قرائت شد، به علاوه چند حدیث دیگر مؤید همین مطلب. آقایان رنگ به رنگ می شدند، مخصوصاً متوجه بودم که در پیش اتباع خودشان خجالت می کشیدند.»

آن گاه در «مودّة القربی» حدیث فوق را خواندند. به علاوه این دو حدیث هم پیش آمدقرائت نمودند که روایت می نماید از رسول اکرم صلی الله علیه و آله که فرمود:

«یا علی ستقدم علی الله أنت و شیعتک راضین مرضیین و یقدم علیه عدوّک غضباً مقمحين.»^(۱)

یا علی زود است تو و شیعیانت بر خدا وارد می شوید در صورتی که از خدا راضی [هستید] و خدا از شما راضی است و دشمنانت بر خدا خشمناک وارد می شوند در حالتی که دستشان بر گردنشان بسته می باشد.

داعی: این بود مختصری از دلایل محکمه مؤید به کتاب الله مجید و اخبار

ص: ۲۷۷

۱- المعجم الاوسط، طبرانی، ج ۴، ص ۱۸۷؛ کنز العمال، متقی هندی، ج ۱۳، ص ۱۵۶، فضائل علی رضی الله عنه، ح ۳۶۴۸۳؛ مناقب علی بن ابی طالب علیه السلام وما نزل من القرآن من علی علیه السلام، ابن مردویه، ص ۱۸۷، فصل ۱۸، ح ۲۵۵. (محقق)

معتبره مندرجه ی در کتب اکابر علمای خودتان. گذشته از اخباری که در تمامی کتب و تفاسیر علمای شیعه نقل گردیده که اگر بخواهم تا صبح برای شما از حفظ و از روی همین کتاب هایی که در برابر شماست اثبات مرام نمایم، به حول و قوه ی پروردگار قادرم، ولی گمان می کنم برای نمونه و رفع اشتباه به همین مقدار نقل روایات کافی باشد که آقایان بعدها تفوه به جملات بی سر و ته معاندین نمایند و با پیروی از مجعولات خوارج و نواصب و امویها امر را بر عوام بی خبر مشتبه نکنید که واضح لفظ شیعه عبدالله بن سباء یهودی ملعون بوده است.

آقایان محترم! ما شیعیان، یهودی نیستیم، بلکه محمدی هستیم و واضح لفظ شیعه هم بر پیروان علی علیه السلام، عبدالله بن سباء ملعون نبوده، بلکه شخص رسول اکرم صلی الله علیه وآله بوده و عبدالله را هم مردی منافق و ملعون می دانیم و تبعیت از هیچ فرد و جمعی هم بدون دلیل و برهان نمی نمایم.

از زمان عثمان به بعد - بنا به گفته شما - لفظ شیعه را بر پیروان علی اطلاق نمودند، بلکه در زمان خود پیغمبر صحابه ی خاص آن حضرت را شیعه می خواندند، چنانچه

حافظ ابو خاتم رازی در کتاب «الزینة»^(۱) که در تفسیر الفاظ متداوله میان ارباب علوم نوشته، می نویسد:

اولین نامی که در اسلام در زمان رسول خداصلی الله علیه وآله به وجود آمد نام شیعه بوده

ص: ۲۷۸

۱- «يقال: ان الشيعة لقب لقوم كانوا قد ألفوا امير المؤمنين علي بن أبي طالب صلوات الله عليه في حياة رسول الله صلى الله عليه وآله وعرفوا به، مثل سلمان الفارسی وأبي ذر الغفاری والمقداد بن الاسود وعمار بن ياسر وغيرهم... كان يقال لهم شيعة علي واصحاب علي...». الزينة، ابي حاتم رازی، ص ۲۵۹، ذكر القاب الفرق في الاسلام، معنى الشيعة.

است که چهار تن از صحابه دارای این لقب بودند: «۱- ابوذر غفاری ۲- سلمان فارسی ۳- مقداد ابن اسود کندی ۴- عمار بن یاسر.»

آقایان فکر کنید چگونه ممکن است زمان پیغمبر چهار نفر از صحابه خاص، بلکه محبوب خدا و پیغمبر را به لقب شیعه بخوانند و پیغمبر بدانند که این کلمه بدعت است و آنها را منع نماید؟

پس معلوم می شود که آنها از خود پیغمبر شنیده بودند که شیعیان علی علیه السلام اهل نجات اند، لذا افتخار به این سمت می نمودند، تا آنجایی که برملا، آنها را شیعه می خواندند.

مقام سلمان و ابوذر و مقداد و عمار

از این بیان گذشته، شما عمل اصحاب پیغمبر را حجت می دانید و حدیثی از آن حضرت نقل می نمایید که فرمود:

«إن أصحابی كالنجم بأيهم اقتديتم اهتديتم.»

به درستی که اصحاب من مانند ستارگان اند، به هر یک از آنها اقتدا کنید هدایت می شوید.

مگر ابو الفداء در «تاریخ» خود (۱) نوشته

که این چهار نفر از جمله اصحاب

ص: ۲۷۹

۱- «فبايع عمر ابابكر و انثال الناس عليه يبايعونه في العشر الأوسط من ربيع الأول سنة احدى عشرة خلا جماعه من بنى هاشم والزبير وعته بن أبى لهب و خالد بن سعيد بن العاص والمقداد بن عمرو و سلمان الفارسی و ابى ذر و عمار بن ياسر و البراء بن عاؤب و أبى بن كعب و مالوا مع على بن أبى طالب». المختصر فى اخبار البشر، اسماعيل بن محمود (معروف به تاريخ ابو الفداء)، ۱/۱۵۶، خلافة ابى بكر.

پیغمبر بودند که روز سقیفه ی بنی ساعده به همراهی علی از بیعت ابی بکر خودداری نمودند؛ پس چرا عمل آنها و سرپیچی از بیعت را حجت نمی دانید؟ با اینکه علمای خودتان نوشته اند آنها محبوب خدا و پیغمبر بودند و ما هم پیرو آنها می باشیم که آنها پیرو علی علیه السلام بودند. پس به حکم حدیث منقوله ی خودتان ما راه هدایت را به دست آورده ایم.

با اجازه آقایان به مقتضای وقت چند خبر برای شما نقل می نمایم:

حافظ ابو نعیم اصفهانی در صفحه ۱۷۲ جلد اول «حلیة الاولیاء»^(۱) و ابن حجر مکی در حدیث پنجم از چهل حدیثی که در «صواعق محرقة»^(۲) در فضایل علی علیه السلام آورده، از ترمذی و حاکم از بریده نقل نموده اند که رسول اکرم صلی الله علیه وآله فرمود:

ص: ۲۸۰

۱- حلیة الاولیاء، ابو نعیم اصفهانی، ۱/۱۷۲، ترجمه شماره ۲۸، شرح حال مقداد بن أسود. ابو نعیم حدیث را به این لفظ بیان کرده است: «عن عبدالله بن بریده عن أبيه قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله: ان الله تعالى يحب اربعة واخبرني انه يحبهم، وانك يا عليّ منهم والمقداد وابوذر وسلمان».

۲- صواعق المحرقة، ابن حجر مکی، ص ۱۲۲، باب ۹، فصل ۲، الحدیث الخامس. ابن حجر حدیث را به این لفظ بیان کرده است: «عن بریده قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله: ان الله أمرني بحب اربعة واخبرني انه يحبهم، قيل يا رسول الله سمهم لنا قال: عليّ منهم يقول ذلك ثلاثاً وابوذر والمقداد وسلمان». همچنین ابن اثیر در اسد الغابه، ۴/۴۱۰، شرح حال مقداد، همین حدیث را نقل کرده است. و نیز احمد بن حنبل در مسند، ۵/۳۵۶، مسند بریده، حدیث را به این عبارت نقل کرده است: «عن ابن بریده عن أبيه عن النبي صلى الله عليه وآله قال: أمرني الله عزّوجلّ بحب اربعة من اصحابي أرى شريكا قال وأخبرني انه يحبهم، عليّ منهم وابوذر وسلمان والمقداد الكندي». و ابن ماجه در سنن، ۱/۵۳، ح ۱۴۹، مقدمه، باب فی فضائل اصحاب رسول الله صلى الله عليه وآله، فضل سلمان وابوذر ومقداد، این حدیث را به این لفظ بیان کرده است: «عن ابن بریده عن أبيه قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله: ان الله أمرني بحب اربعة من أصحابي وأخبرني انه يحبهم، قال: قلنا من هم يا رسول الله وكلنا نحب أن نكون منهم فقال: ألا ان علياً منهم، ثم سكت ثم قال: أما ان علياً منهم ثم سكت».

«ان الله أمرني بحب أربعة وأخبرني انه يحبهم».

یعنی: خداوند مرا امر فرموده به دوستی چهار نفر و مرا خبر داده که آنها را دوست می دارد.

عرض کردند: یا رسول الله آن چهار نفر کیان اند؟ فرمود: علی ابن ابی طالب و ابوذر و مقداد و سلمان. (۱)

و ابن حجر (۲)

در حدیث ۳۹ از ترمذی و حاکم (۳) از انس بن مالک نقل نموده که آن حضرت فرمود:

«الجنة تشتاق إلى ثلاثة: علي وعماروسلمان».

یعنی: بهشت اشتیاق دارد به سوی سه نفر و آن سه نفر علی و عمار و سلمان اند.

آیا اعمال و رفتار اصحاب خاص رسول خدا که محبوب خدا و پیغمبر و اهل بهشت اند سند نیست و حجیت ندارد که مورد قبول مسلمانان باشد و به آنها ترتیب اثر بدهند؟ آیا خجالت آور نیست که اصحاب در نظر شما همان عده ای باشند که موافقت با بازی سقیفه نمودند و بقیه صحابه پاک رسول الله صلی الله علیه و آله که

ص: ۲۸۱

۱- ترمذی این روایت را در ج ۵، ص ۳۹۹، ح ۳۸۰۲، باب مناقب علی بن ابی طالب رضی الله عنه نقل کرده است. (محقق)

۲- صواعق المحرقة، ابن حجر مکی، ص ۱۲۵، باب ۹، فصل ۲، الحدیث التاسع والثلاثون.

۳- المستدرک علی الصحیحین، حاکم نیشابوری، ۳/۱۴۸، ح ۴۶۶۶، کتاب معرفة الصحابه، باب مناقب علی علیه السلام، ذکر اسلام امیر المؤمنین. و نیز ترمذی در الجامع الصحیح، ص ۹۹۴، ح ۳۸۰۶، کتاب المناقب، باب مناقب سلمان؛ ابن عساکر در تاریخ دمشق، ۲۱/۴۰۹، ترجمه شماره ۲۵۹۹، شرح حال سلمان فارسی؛ و ابن اثیر در أسد الغابه، ۲/۳۳۱، شرح حال سلمان فارسی، همین حدیث را با اختلاف اندکی در الفاظ نقل کرده اند.

مخالفت با مرام اهل سقیفه نمودند از درجه اعتبار ساقط و بی اثر باشند؟ پس خوب بود حدیثی را که نقل نمودید به طور اطلاق نمی گفتید، بلکه می گفتید انّ بعض اصحابی کالنجوم، تا گرفتار این محذور نشوید و ما را از دایره ی هدایت خارج ننمایید.

علت توجه و تشیع ایرانیان در زمان خلفاء و دیالمه و غازان خان و شاه خدابنده

و اما اینکه فرمودید: «مذهب شیعه مذهبی است سیاسی و ایرانیان مجوس از روی سیاست برای فرار از سلطه و سلطنت اعراب پذیرفته اند»، بی لطفی نمودید و بدون توجه و تعمق تبعاً لاسلاف بیان فرمودید، برای آنکه قبلاً ثابت نمودیم که شیعه مذهبی است اسلامی و طریقه ای است که خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله به امر خدا پیش پای امت گذارده و ما حسب الامر آن حضرت پیروی از علی امیرالمؤمنین و آل طاهرینش سلام الله علیهم اجمعین می نماییم و خود را هم - به امید حق، مطابق دستوراتی که به ما داده اند و عمل می نماییم - ناجی می دانیم.

بلکه آن کسانی که بدون کوچک ترین دستور رسول الله صلی الله علیه و آله، اساس سقیفه را تشکیل دادند سیاسی بودند، نه پیروان عترت طاهره به دستور پیغمبر صلی الله علیه و آله، چه آنکه برای پیروی از عترت و اهل بیت رسالت از آن حضرت دستور رسیده و در کتاب های معتبر شما بسیار وارد است، ولی راجع به سقیفه و پیروی از اهل سقیفه به عنوان خلیفه تراشی ابداً دستوری صادر نگردیده است.

و اما در جهت توجه ایرانیان به مقام ولایت امیرالمؤمنین و اهل بیت طاهرینش، آقایان اهل تسنن از روی عناد و تعصب و یا روی عادت خلفاً عن

سلف بدون تعمق و تحقیق قضاوت نموده اند، و همچنین نویسندگان دیگر که در اثر معاشرت با اهل تسنن و سیر در کتب آنها به اشتباه رفته و به مثل معروف تنها به قاضی رفتند و خوشحال برگشتند، گمان نموده اند که ایرانیان از روی سیاست، مذهب حق تشیع را اختیار نموده اند!

واقعاً نخواستند و یا نتوانسته اند بخواهند که تعمق نمایند و از عادت و تعصب بر کنار شوند و *علیه العلیل* توجه ایرانیان و علاقه مندی آنها را به امیرالمؤمنین و اهل بیت آن حضرت پیدا نمایند. و اگر مختصری دقت و تأمل و تعمق می نمودند، زود به حقیقت می رسیدند و می فهمیدند که هر فردی یا قومی اگر عملی را روی سیاست انجام دهند موقت است و بعد از گرفتن نتیجه و رسیدن به هدف و مقصد خود، از همان راهی که آمده اند برمی گردند، نه آنکه هزار سال بر این عقیده ی حقه، ثابت مانده و در این راه جانبازی ها نموده، تا پرچم تشیع را با خون خود حفظ و افتخار به کلمه علی ولی الله - بعد از لا اله الا الله محمد رسول الله - بنمایند.

اینک با اجازه آقایان برای روشن شدن تاریخ با مختصر اشاره ای به اقتضای وقت، *علیه العلیل* علاقه مندی ایرانیان را در میان ارباب ملل به آن حضرت و اهل بیت طاهرینش به عرض می رسانم، تا بدانید که آنها روی سیاست، اظهار تشیع نمودند، بلکه از روی حقیقت و برهان و علاقه مندی قلبی مذهب حق تشیع را اختیار نمودند.

اولاً: هوش و ذکاوت ایرانیان (۱) ایجاب می کند که هرگاه جهل و عادت و تعصب مانع آنها نگردد، حق و حقیقت را زود درک نموده و به جان و دل بپذیرند. چنانچه بعد از فتح ایران به دست اعراب مسلمین، با آزادی کاملی که مسلمانان به آنها داده بودند و اجبار و اکراهی هم در قبول دین مقدس اسلام نداشتند، همین که در اثر معاشرت با مسلمانان و کنجکاوی های دقیق، پی به حقیقت اسلام بردند، دین آتش پرستی و مجوسیت چندین هزار ساله را باطل تشخیص داده و با یک دنیا شوق و میل و علاقه قلبی، از عقیده ی به دو مبدأ «اهریمن» و «یزدان» روی گردانده و دین توحیدی اسلام را اختیار نمودند.

و همچنین وقتی دلایل مثبتی حقایق را در مذهب تشیع، یعنی پیروی از علی علیه السلام دیدند، روی خرد و دانش تبعیت و پیروی نمودند، و برخلاف فرموده ی شما و بسیاری از نویسندگان بی فکر شما، توجه ایرانیان به مقام ولایت و علاقه مندی آنها به امیرالمؤمنین در زمان خلافت هارون و مأمون نبوده، بلکه از زمان خود رسول الله صلی الله علیه و آله این عقد موذت در دل ایرانیان ریشه دوانید؛ چه آنکه هر ایرانی وقتی به مدینه می آمد و مسلمان می شد، روی هوش و ذکاوت خاصه ایرانیان، حق و حقیقت را در علی علیه السلام می دید؛ لذا به جبل متین و ریسمان محکم

ص: ۲۸۴

۱- احمد بن حنبل در کتاب مسند ج ۲، ص ۴۲۰ و ۴۲۲ و ۴۶۹ مسند ابی عریره از رسول اکرم صلی الله علیه و آله نقل کرده است: «لو كان العلم بالثريا لتناوله أناس من ابناء الفارس» و به همین مضمون در صفحه ۲۹۶ و ۲۹۷ نقل شده و نیز با تعبیر دیگر نیز به خارج علم، ایمان؟؟ که در کتاب سنن ترمذی نقل شده است ج ۵، ص ۶۰ ح ۳۳۱۴۶، تفسیر سوره محمد و نیز در ج ۵، ص ۸۶ ح ۳۳۶۴ ذیل سوره جمعه و نیز ج ۵، ص ۳۸۲ و ۳۸۳ باب فی فصل عجم ذکر نشده است و نیز در کتب دیگر آنان نیز ذیل سوره جمعه و سوره محمد و فضل عجم، ذکر شده است. (محقق)

ولایت آن حضرت به امر و راهنمایی رسول اکرم صلی الله علیه و آله چنگ می زد.

سر سلسله ی آنها سلمان فارسی بوده که واجد جمیع درجات و مراتب ایمان گردید، تا آنجا که خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله - بنابر آنچه علمای فریقین نوشته اند - درباره او فرمود:

«سلمان منا اهل البیت» (۱).

سلمان از ما اهل بیت است.

از همان اوان معروف شد به سلمان محمدی و این سلمان از شیعیان خالص و علاقه مند به ولایت آن حضرت و از مخالفین جدی سقیفه بود که پیروی از او به حکم حدیث منقوله در کتب شما طریق هدایت است.

از جهت آنکه آیات قرآن مجید و بیانات رسول الله را درباره آن حضرت شنیده بود و به عین یقین فهمیده بود که اطاعت علی اطاعت خدا و پیغمبر است؛ زیرا که مکرر از رسول اکرم می شنید که می فرمود:

«من اطاع علیاً فقد اطاعنی ومن اطاعنی فقد اطاع الله ومن خالف علیاً فقد خالفنی ومن خالفنی فقد خالف الله» (۲).

ص: ۲۸۵

۱- المستدرک علی الصحیحین، حاکم نیشابوری، ۳/۵۹۸، کتاب معرفه الصحابه، ذکر سلمان الفارسی رضی الله عنه؛ المعجم الکبیر، طبرانی، ج ۶، ص ۲۱۲، ۲۱۳، سلمان فارسی، در این کتاب در مناسبت حدیث مؤاخاه و نیز در مناسبت جریان جنگ خندق این فضیلت از رسول خدا صلی الله علیه و آله برای جناب سلمان نقل شده است. (محقق)

۲- المستدرک علی الصحیحین، حاکم نیشابوری، ۳/۱۳۱، ح ۴۶۱۷، کتاب معرفه الصحابه، باب مناقب علی رضی الله عنه، ذکر اسلام امیرالمؤمنین. و نیز متقی هندی در کنز العمال، ۱۱/۶۱۴، ح ۳۲۹۷۳، کتاب الفضائل، باب ۳، فصل ۲، فضائل علی رضی الله عنه، حدیث را این طور نقل می کنند: «عن ابی ذر قال: قال رسول الله: من أطاعنی فقد أطاع الله عزوجل ومن عصانی فقد عصی الله ومن اطاع علیاً فقد أطاعنی ومن عصی علیاً فقد عصانی». ابن عساکر نیز در تاریخ مدینه دمشق، ۴۲/۲۷۰، ترجمه شماره ۴۹۳۳ شرح حال علی بن ابی طالب، حدیث را این گونه نقل می کند: «عن یعلی بن مره الثقفی قال: سمعت رسول الله صلی الله علیه و آله یقول: من أطاع علیاً فقد أطاعنی ومن عصی علیاً فقد عصانی ومن عصی الله ومن أحب علیاً فقد أحبنی ومن أحب الله ومن أبغض علیاً فقد أبغضنی ومن أبغضنی فقد أبغض الله. لا یحبک الا مؤمن ولا یبغضک الا کافر أو منافق».

کسی که علی را اطاعت نماید مرا اطاعت نموده و کسی که مرا اطاعت نماید خدا را اطاعت نموده و کسی که علی را مخالفت نماید مرا مخالفت نموده و کسی که مرا مخالفت نماید خدا را مخالفت نموده.

و نیز هر ایرانی که به مدینه رفته و مسلمان گردیده، چه در زمان پیغمبر و چه در ازمنه ی بعدیه، در اطاعت و سلک آن حضرت وارد می شد.

به همین جهت خلیفه ی ثانی سخت عصبانی گردیده، برای آنها محدودیت هایی قائل شد! که همان محدودیتها و فشارها تولید کینه و عداوت در دل آنها نموده و بسیار متأثر شدند که چرا خلیفه بر خلاف دستورات و سیره ی رسول الله آنها را طرد و از حقوق اسلامی منع نموده!

و علاوه بر اینها آن چیزی که بیش از همه، ایرانیان را به مقام مقدس علی علیه السّلام و عترت طاهره ی آن حضرت متوجه نمود که در اطراف آن حضرت تحقیقات کامله نموده و محبتش در دل آنها قرار گرفت، طرفداری کاملی بود که امیرالمؤمنین علی علیه السّلام از شاهزادگان اسیر ایرانی نمود؛ چه آنکه وقتی اسرای مداین (تیسفون) را به مدینه وارد نمودند، خلیفه ثانی امر کرد تمام زنهای اسیر را به کنیزی به مسلمانان

بدهند. امیرالمؤمنین منع نموده و فرمود: شاهزادگان مستثنی و محترم اند. دو دختر یزدجرد شاهنشاه ایران، میان اسرا هستند، نتوان آنها را به کنیزی داد.

خلیفه گفت: پس چه باید کرد.

آن حضرت فرمودند: امر کن برخیزند و هر فردی از مسلمانان را طالب شدند آزادانه به شوهری بپذیرند. فلذا به دستور آن حضرت برخاستند، در میان صحابه نظر کردند. شاه زنان محمد بن ابی بکر را (که تربیت شده و ربیب آن حضرت بود) و شهربانو حضرت امام حسین سبط رسول الله را انتخاب نمودند و به عقد شرعی به خانه آنها رفتند که از شاه زنان، خداوند فرزندی به محمد داد (قاسم فقیه)، پدر ام فروه، مادر امام ششم صادق آل محمد سلام الله علیها. و از شهربانو، امام چهارم زین العابدین علی علیه السلام متولد گردیدند. (۱)

وقتی این خبر و طرفداری آن حضرت از شاهزادگان ایرانی به ایرانیان رسید، علاقه مخصوصی به آن حضرت پیدا نمودند. همین مطلب و علاقه مندی به آن حضرت سبب شد که در اطراف آن حضرت تحقیقات عمیقانه نمایند. مخصوصاً بعد از فتح ایران به دست مسلمانان و تماسی که با آنها پیدا نمودند، به دلایل حقّه بر ولایت و امامت و خلافت بلافصل آن حضرت پی بردند و قلباً توجه کامل حاصل نموده و همین که مانع برطرف و مقتضی موجود شد، عقاید و علاقه ی قلبی خود را علنی و مذهب خود را ظاهر نمودند.

ص: ۲۸۷

۱- ینابیع الموده، قندوزی، ۳/۱۵۱، باب ۶۵، قندوزی به نقل از کتاب فصل الخطاب خواجه پارسای بخاری، این جریان را در عصر خلیفه سوم دانسته، به اختصار نقل می کند. - الغارات، ابراهیم بن محمد ثقفی، ج ۲، ص ۲۶ و ۸۲۵، توضیح حول کلمه «الموالی». (محقق)

پس این ظهور عقیده و آزادی مذهب، ربطی به زمان خلافت هارون و مأمون و یا دوره سلطنت صفویه - چنانچه فرمودید - نداشته، بلکه از هفتصد سال قبل از ظهور سلطنت صفویه، مذهب حق تشیع در ایران جلوه گر گردید؛ (یعنی در قرن چهارم هجری) که زمام امور در ایران به دیالمه آل بویه واگذار شد، پرده از روی این حقیقت برداشته و ایرانیان آزادی کامل پیدا نموده، بی پرده اظهار علاقه نمودند و مکنونات قلبیه ی خود را ظاهر ساختند. (۱)

ظهور تشیع در دوره ی مغول ها

تا در سال ۶۹۴ هجری که سلطنت ایران به غازان خان مغول که (نام اسلامی او محمود بود) رسید، چون توجه خاصی به اهل بیت طهارت علیه السلام پیدا نموده، مذهب حق تشیع ظاهرتر گردید و بعد از وفات او در سال ۷۰۷ که سلطنت به الجایتو (محمد شاه خدابنده) برادر غازان خان رسید، بنابر آنچه حافظ و عالم و مورخ شافعی همدانی در تاریخ خود آورده است.

مناظره ی علامه حلی با قاضی القضاة

در اثر مباحثات و مناظراتی که در حضور شخص پادشاه در دربار شاهنشاهی بین جمال المله والدين علامه کبير حسن بن يوسف بن علی بن مطهر حلی که از نوابغ دهر و مفاخر علمای شیعه در آن عصر بوده است، با خواجه نظام الدین عبدالملک مراغی قاضی القضاة شافعی که افضل و اعلم علمای اهل تسنن در آن

ص: ۲۸۸

۱- مطالب صفحه ۶۳ با عنوان آل بویه و پاورقی های آن ترجمه و اینجا آورده شود و مطالب تشیع در قرن چهارم که توسط آقای زارع نوشته شده به اینجا برای نشان دادن دولت های شیعه آورده شود.

زمان بوده، واقع گردید. و در آن محضر، مبحث امامت مورد گفت و گو قرار گرفت و جناب علامه با دلایل ساطعه و براهین قاطعه اثبات امامت و خلافت بلافصل امیرالمؤمنین علی علیه السلام و ابطال دعوی دیگران را به وجهی ظاهر نموده که راه تشکیک برای احدی از حاضران نماند، تا جایی که خواجه نظام الدین گفت:

«ادله جناب علامه بسیار ظاهر و قوی است، ولی چون گذشتگان ما راهی را رفته اند، ما هم باید برای اسکات عوام و جلوگیری از تفرقه کلمه اسلام آن راه را برویم و پرده دری ننماییم.»

در آن میانه، چون شاهنشاه تعصبی نداشت و با گوش عقلانی دلایل طرفین را استماع می نمود، بعد از خاتمه مباحثات، حقیقت تشیع بر او ظاهر و هویدا گردید. لذا مذهب حق امامیه را اختیار و اعلان آزادی مذهب شیعه

را به تمام بلاد ایران صادر نمود. و از همان مجلس به تمام حکام و فرمانداران ولایات اعلام نمود که در تمام مساجد و مجامع، خطبه به نام امیرالمؤمنین و ائمه طاهرین سلام الله علیهم اجمعین بخوانند و امر داد روی دنانیر مسکوکه، کلمه طیبه «لا اله الا الله محمد رسول الله علی ولی الله» را در سه سطر متوازی نقش کردند. (۱)

و جناب علامه حلی را که از حله برای حل مسئله محلل احضار نموده بود - و به همین جهت در آن مجلس باب مناظره باز و حقیقت تشیع ظاهر گردید - در نزد خود نگاه داشت و برای او مدرسه سیاره تهیه کرد و طلاب علوم اطراف آن جناب را گرفتند.

ص: ۲۸۹

۱- عکس سکه ها در کتاب دارالکتب الاسلامیه ص ۱۶۶ آمده در پاورقی آورده شود.

در اثر تبلیغات بسیار که بی پرده، علنی و برملا حقایق را بیان می نمودند، بی خبران هم پی به حقیقت طریقه ی حقه ی امامیه برده، خورشید درخشنده ولایت از زیر ابر تقيه بیرون آمد.

از همان زمان، مذهب حق تشیع خورشیدوار از زیر ابر جهل و نادانی ظاهر و هویدا گردید. و تقریباً بعد از هفتصد سال به تقویت سلاطین با اقتدار صفویه و تبلیغات کامله آن زمان، ابرهای تیره و تار به کلی پراکنده و خورشید ولایت و امامت، جهان تاب شد.

پس اگر روزی ایرانیان، مجوسی و معتقد به دو مبدأ «یزدان» و «اهریمن» بودند، لکن به محض آنکه دلایل و براهین منطقی اسلامیان را شنیدند، به جان و دل پذیرفتند و الی الحال با صمیمیت کامله بر عقیده اسلامی خود ثابت اند.

و اگر افرادی در میان ایرانیان پیدا شوند که مجوسی بوده یا پایبند به جایی نباشند یا در سلسله غلات وارد شده و علی علیه السلام را از مقام خودش ترقی داده و در مرتبه الوهیت وارد کنند و او را خالق و رازق عباد بدانند، یا معتقد به حلول و اتحاد و وحدت وجود باشند، ربطی به اصل جامع و جمعیت ایرانیان پاک دل ندارد.

در هر قوم و ملتی این نوع مردمان بی علاقه یا بی فکر و خرد پیدا می شوند، ولی اکثریت ملت نجیب و دانشمند ایرانی، دارای عقیده و ایمان ثابت به وحدانیت حق تعالی جلّت عظمته و نبوت خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله و پیروان امیرالمؤمنین و یازده فرزندان آن حضرت حسب الامر رسول الله صلی الله علیه و آله می باشند.

حافظ: عجب است از جناب عالی حجازی مکی و مدنی! برای ایامی چند که در ایران توقف نمودید، آن قدر طرفداری از ایرانیان می نمایید و آنها را پیرو علی

کرم الله وجهه می دانید، در حالتی که علی خود بنده و مطیع و فرمانبردار پروردگار متعال بوده، ولی شیعیان ایرانی همگی علی را خدا می دانند و از خدا جدا نمی دانند و در اشعار خود علی را نازل منزله ی حق، بلکه عین حق می دانند؛ چنانچه در دیوانها و دفترچه های آنها این نوع کفریات ظاهر است.

مگر نه این قبیل اشعار از عرفای شیعه ایرانی وارد است که از قول علی کرم الله وجهه می گویند - و قطعاً علی از چنین عقیده ای بیزار است - :

من طلسم غیب و کنز لاستم

چون به کنز لاسی لاستم

یعنی از الله ولا بالاستم

نقطه ام با را به با گویاستم

کز مغز تار است پندارت کنند

مظهر کل عجایب کیست من

مظهر سرّ غرایب کیست من

صاحب عون نوائب کیست من

در حقیقت ذات واجب کیست من

دیگری گفته:

در مذهب عارفان آگاه (گمراه)

الله علی است الله

داعی: عجب از شماست که بدون تحقیق، تمام شیعیان ایرانی را غالی و علی پرست می دانید و به همین کلمات امر را بر برادران سنی بی خبر ما مشتبه می کنید! برادر کشی را باب می نمایید که در افغانستان و هندوستان و ازبکستان و تاجیکستان و غیره به قدری از مسلمانان شیعه را کشتند که خونها جاری نمودند!

مسلمانان ازبکستان و ترکستان در اثر تحریکات علمای خود که می گفتند: شیعیان علی پرست و مشرک و کافر هستند و قتلشان واجب است، آن همه خون ها از مسلمانان ایرانی ریختند که اوراق تاریخ را لکه دار نمودند.

عوام بیچاره اهل تسنن به رهبری امثال شما آقایان علماء با نظر کینه، بلکه کفر

ص: ۲۹۱

و شرک و ارتداد به مسلمانان ایرانی می نگرند.

در ازمنه سالفه ترکمن ها در راه خراسان سر راه قوافل ایرانی را می گرفتند و به قتل و غارت مشغول شده و می گفتند هر کس هفت نفر رافضی (شیعه) را بکشد بهشت بر او واجب می شود!

قطع بدانید که مسئولیت این اعمال و قتل عامها بر عهده ی امثال شما آقایان است که به گوش آنها می رسانید شیعیان علی پرست و مشرک و کافرند، سنی های عوام بی خبر خوش باور هم قبول می کنند، فلذا به قصد ثواب پیرامون چنین اعمالی می گردند.

اسلام تفاخرات نژادی را از بین برد

اولاً: جواب جمله ی اولتان را عرض کنم تا به اصل مطلب برسیم. اینکه فرمودید: داعی حجازی مکی مدنی چرا طرفداری از برادران ایرانی می نمایم. بدیهی است افتخار داعی به این است که مکی و مدنی و محمدی هستم، ولی تعصب نژادی هم که از آثار جهل و نادانی است، در داعی راه ندارد؛ برای آنکه جد بزرگوارم خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله با آنکه حفظ قومیت و وطنیت هر ملتی را ملحوظ داشته و با جمله ی «حَبِّ الْوَطْنِ مِنَ الْإِيْمَانِ» هر قوم و ملتی را به وطن دوستی امر فرموده است. یکی از قدمهای بزرگی که برای اتحاد بشر و رفع هر نوع خیالات واهی از افراد آدمیان برداشت، آن بود که تفاخرات نژادی و تعصبات جاهلانه را به کلی از بین برد و با یک ندای بلند و رسا عالمیان را متوجه به فرموده ی خود نمود که:

«لا فخر للعرب علی العجم ولا للعجم علی العرب ولا للابيض علی الاسود

ص: ۲۹۲

عرب را فخر و مباهاتی بر عجم و عجم را فخری بر عرب و سفید را بر سیاه و سیاه را بر سفید فخر و مباهاتی نیست مگر به علم و تقوا.

و نیز برای آنکه امر بر مردمان عالم و متقی مشتبه نگردد که از فرموده ی آن حضرت اتخاذ سند کنند و از تواضع و فروتنی بر کنار روند و اظهار کبر و منیت بر دیگران کنند، فرمود:

«انا من العرب ولا فخر وانا سید ولد آدم ولا فخر» (۲)

من از عرب و سید و آقای اولاد آدمم و به آن فخر نمی نمایم.

ما حصل معنی آنکه من با اینکه خود، عرب و آقای اولاد آدمم، به این نژاد و مقام بر سایرین فخر و مباهاتی ندارم، فقط فخریه ی پیغمبران به این بود که بنده ی مطیع پروردگارانند.

در مقام مناجات عرض می کرد: «کفی بی فخراً أن اکون لك عبداً» (۳) یعنی:

ص: ۲۹۳

۱- شیخ مفید در کتاب «الاختصاص» خود در باب فضل سلمان فارسی رضی الله عنه ص ۳۴۱، از رسول خداصلی الله علیه وآله بعد از اینکه عمر به بالا نشستن سلمان فارسی در میان اعراب اعتراض داشت چنین فرمودند: «... لا فضل للعربی علی العجمی ولا للأحمر علی الاسود الا بالتقوی، سلمان بحر لا یندف وکنز لا ینفد، سلمان منا اهل البيت و... در مسند احمد ج ۵ ص ۴۱۱ چنین نقل کرده: یا ایها الناس الا- ان ربکم واحد وان اباکم واحد الا لافضل لعربی علی أعجمی ولا لعجمی علی عربی ولا لأحمر علی الاسود ولا اسود علی احمر الا بالتقوی». (محقق)

۲- احمد بن حنبل در کتاب مسند، ج ۳، ص ۳، مسند ابی سعید خدری از رسول خداصلی الله علیه وآله نقل می کند: «أنا سید ولد آدم یوم القیامه ولا فخر وانا اول من تشق عنه الأرض یوم القیامه ولا فخر، وأنا اول شافع یوم القیامه ولا فخر». (محقق)

۳- در کتاب خصال شیخ صدوق (ص ۴۲۰) در مناجات امیرالمؤمنین نقل کرده که آن حضرت این چنین مناجات می کردند: «الهی کفی لی عزاً أن اکون لك عبداً وکفی بی فخرا ان تکون لی رباً».

کفایت است مرا فخر و مباهاتی که بنده ی چون تو پروردگاری هستم.

خداوند متعال که در آیه ۱۳ سوره ی ۴۹ (حجرات) می فرماید:

يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ).

«ای مردم، ما همه شما را از مرد و زنی آفریدیم و شعبه ها و فرق مختلفه گردانیدیم تا یکدیگر را بشناسید - و بدانید که اصل و نسب و نژاد مایه افتخار نیست - ، بلکه بزرگوارترین شما نزد خدا پرهیزکارترین شما هستند.»

فضل و شرف و کرامت را در تقوا قرار داده.

و نیز در آیه ۱۰ همین سوره فرموده است:

(إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ فَأَصْلِحُوا بَيْنَ أَخَوِيكُمْ).

«جز این نیست که مؤمنان همه برادر یکدیگرند؛ پس همیشه بین برادران ایمانی خود - چون نزاعی شود - صلح دهید.»

آسیایی و افریقایی، اروپایی و امریکایی از نژاد سفید و سیاه و سرخ و زرد، شهرستانی و کوهستانی، همگی در تحت لوای اسلام و کلمه ی طیبه لا اله الا الله، محمد رسول الله با هم برادرند و هیچ فخر و مباهاتی به یکدیگر ندارند.

عملاً هم قائد عظیم الشأن اسلام، خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله نشان داد سلمان فارسی را از عجم و صهیب رومی را از روم و بلال سیاه را از حبشه در آغوش محبت پذیرفت، ولی ابولهب شریف النسب، عم خود را که از بهترین نژاد عرب بود، از خود دور نمود (خداوند) یک سوره در مذمت او نازل کرد و صریحاً فرمود:

(تَبَّتْ يَدَا أَبِي لَهَبٍ وَتَبَّ).

«بریده باد دو دست ابولهب؛ (که در پی آزار رسول خدا بود).» (۱)

تمام فساد و جنگ ها روی تفاخرات نژادی می باشد

تمام فتنه و فسادها و جنگ و جدال های بشر روی همین تفاخرات نژادی و تعصبات جاهلانه است.

آلمان ها می گویند: «نژاد آریین و جرمن بالای همه است.» ژاپنیها می گویند: «حق سیادت از آن نژاد زرد است.» اروپایی ها می گویند: «سفیدها آقا و بزرگ بر همه هستند.» هنوز در ممالک متمدنه امریکا، سیاهها از حقوق اجتماعی محروم اند، حتی حق دخول در کافه و سینما و مهمانخانه های سفیدپوست ها را ندارند، حتی سیاه پوست نصرانی حق ورود در کلیسای سفیدپوستان را ندارد.

عجبا در معبد هم حق ندارند با هم مساوی نشینند. فضلا و دانشمندان سیاه پوست در مجامع دانشمندان سفیدپوست اگر رفتند، باید در صف نعال (۲)

بنشینند و اظهار دانش در مقابل سفید پوست ها نباید بکنند. پیر دانشمند سیاه بایستی در مقابل جوان سفیدپوست تعظیم نموده، تسلیم باشد. دانش آموزهای سفیدپوست، سیاه پوست ها را در مدارس خود راه نمی دهند. حتی در اتاق های راه آهن اگر سیاه پوستی مانده باشد حق ورود به اتاق های خالی سفید پوستان را ندارد.

ص: ۲۹۵

۱- لقد رفع الاسلام سلمان فارسی وقد وضع الشرك الشريف ابي لهب (محقق)

۲- یعنی در ردیف کفش ها در انتهای مجلس که جای پستی به شمار می آید. (محقق)

خلاصه سیاه پوستان در امریکا - با همه جدیت هایی که برای آزادی آنها به کار می رود - در شمار حیوانات اند و مانند سفید پوستان حق استفاده از وسایل تمدن [را] ندارند^(۱)، ولی دین مقدس اسلام تمام عقاید خرافی و موهوم را در هزار و سیصد سال قبل از میان برداشت و فرمود:

«مسلمین همه با هم برادرند، ولو از هر نژاد و قبیله باشند.»

مسلمانان اروپایی و امریکایی، آسیایی و افریقایی باید یکدیگر را در آغوش محبت و وداد بگیرند و پیوسته در هر کجای عالم باشند یار و غمخوار هم باشند. اسلام، مسلمانان حجازی و مکی و مدنی را با مسلمین سایر ممالک ابداً فرق نمی گذارد.

پس اگر داعی نژادم حجازی و قرشی و هاشمی و محمدی است، سزاوار نیست کتمان حق نمایم و روی خیالات واهی، حق را زیر پا بگذارم. قطعاً حجازیان قلابی را مردود و شیعیان ایرانی را دوست می دارم.

ما درون را بنگریم و حال را

نی برون را بنگریم و قال را

ثانیاً شما غلات ایرانی را بی تناسب و بی دلیل و برهان، با شیعیان خالص موحد پاک مخلوط نمودید.

ص: ۲۹۶

۱- موسولینی ایتالیایی قائد و پیشوای ایتالیا دستور داد نماینده او از جامعه ملل خارج گردد به عذر آنکه برای من ننگ است که نماینده من در مجمعی بنشیند که نماینده سیاه پوست های حبشی در آنجا نشسته باشد، ولی پیغمبر عظیم الشان اسلام در چهارده قرن قبل، بلال سیاه حبشی را در آغوش محبت گرفته و می فرمود: ارحنا یا بلال؛ قرآن برای من بخوان و مرا مسرور و فرحناک گردان. حال خوانندگان محترم قضاوت کنند و ببینند تفاوت ره از کجاست تا به کجا. (مؤلف)

عقاید غلات و مذمت آنها و لعن عبدالله بن سباء

شیعیان امیرالمؤمنین علی علیه السلام همه، بندگان خالص حق تعالی و مطیع و فرمانبردار خداوند سبحان - جل و علا - و محمدصلی الله علیه و آله - بنده و رسول او - می باشند و درباره علی بن ابی طالب علیه السلام نمی گویند و عقیده ندارند مگر آنچه پیغمبر درباره او فرمود.

ما علی را عبد صالح پروردگار و وصی و خلیفه ی منصوص رسول الله صلی الله علیه و آله می دانیم و هر کس غیر از این عقیده داشته باشد، او را مردود و از خود دور می دانیم، مانند غلات از مسلمین از قبیل: سبائیه و خطابیة و غرابیه و علیاویة و مخمسه و بزیغیه و امثال آنها، مانند نصیریة که در قسمتی از شهرها و قرای ایران و سایر بلاد، مانند موصل و سوریا متفرق هستند به نام اهل حق.

عموم شیعیان از آنها بری هستند و آنها را کافر و مرتد و نجس می دانند و در تمام کتب فقهیه و رسایل عملیه ی فقهای امامیه، غلات را در شمار کفار آورده اند، به علت آنکه آنها دارای عقاید فاسده ی بی شمار می باشند؛ از قبیل آنکه می گویند:

«چون ظهور روحانی در هیكل جسمانی محال نیست چنانچه جبرئیل به صورت دحیه ی کلبی بر پیغمبر ظاهر می گردید، لذا حکمت حکیمانه حق اقتضا کرد که ذات اقدسش در هیكل بشر آشکار گردد؛ فلذا به صورت و جسم علی ظاهر گردید!»

به همین جهت، مقام علی علیه السلام را بالاتر از مقام مقدس پیغمبر خاتم می دانند و از زمان خود آن حضرت - به اغوای شیاطین جن و انس - جمعی به این عقیده قائل بودند، و آن حضرت، خود جمعی از اهل هند و سودان را که آمدند و اقرار به

الوهیت آن حضرت نمودند، هر چند آنها را پند داد فایده نبخشید؛ عاقبت امر فرمود آنها را در چاههای دود، به طریقی که در کتب اختبار ثبت است، هلاک ساختند؛ چنانچه شرح این قضیه تفصیلاً در مجلد هفتم «بحار الانوار»^(۱) تألیف علامه ی جلیل القدر مرحوم ملا محمد باقر مجلسی قدس سره القدوسی مسطور است.

حضرت امیرالمؤمنین و ائمه معصومین سلام الله علیهم اجمعین آنها را لعن نموده و از آنها بیزاری جسته اند؛ مانند آنچه در کتب معتبره ما از^(۲)

مولانا امیرالمؤمنین علیه السلام نقل شده که فرمود:

«اللهم انی بریء من الغلاه کبرائه عیسی بن مریم بن النصارى. اللهم اخذلهم ابدأ ولا تنصر منهم احداً.»

پروردگارا! من بیزارم از طایفه غلات، مثل بیزاری جستن عیسی از نصاری. خداوندا! مخذول و منکوب فرما ایشان را و یاری مفرما احدی از ایشان را.

و در خبر دیگر است^(۳)

که آن حضرت فرمود:

«یهلک فی اثنان ولا ذنب لی: محب مفرط و مبغض مفرط. انا لنبرأ إلى الله ممن

ص: ۲۹۸

۱- «عن مسمع أبي سیار عن رجل عن أبي جعفر عليه السلام قال: ان علیاً علیه السلام لما فرغ من قتال اهل البصره اتاه سبعون رجلاً من الزط فسلموا علیه وکلموه بلسانهم فردّ علیهم بلسانهم وقال لهم: انی لست کما قلت، انا عبدالله مخلوق. قال: فأبوا علیه وقالوا له: أنت أنت هو. فقال لهم لئن لم ترجعوا عما قلت فی وتوبوا إلى الله تعالی لأقتلنکم. قال: فأبوا أن يرجعوا أو يتوبوا، فامر أن يحفر لهم آبار فحفرت، ثم خرق بعضها إلى بعض، ثم قذفهم فیها، ثم طم رؤوسها، ثم ألهب النار فی بئر منها لیس فیها أحد، فدخل الدخان علیهم فماتوا». بحار الانوار، مجلسی، ۲۵/۲۸۷، ح ۴۳، کتاب الامامه، باب نفی الغلو فی النبی والأئمة علیه السلام.

۲- بحار الانوار، مجلسی، ۲۵/۲۸۴، ح ۳۲، کتاب الامامه، باب نفی الغلو فی النبی والأئمة.

۳- عیون اخبار الرضا، شیخ صدوق، ۲/۲۱۷، ح ۱، باب ۴۶. شیخ صدوق این حدیث را با اختلاف اندکی در الفاظ نقل کرده است.

یغلو فینا فوق حدنا کبرائه عیسی بن مریم من النصاری.»

هلا-ک می گردند درباره من دو طایفه و مرا گناهی نیست (یعنی چون به عمل آنها راضی نیستم لذا گنهکار نیستم): یک طایفه آنهایی هستند که در محبت من افراط می نمایند و غلو بسیار می کنند و طایفه دیگر کسانی اند که بغض و عداوت بی جهت به من دارند. به درستی که ما بیزاری می جوئیم به سوی خداوند از کسانی که غلو می نمایند در حق ما و ما را از حد خودمان تجاوز می دهند، مانند بیزاری عیسی بن مریم از نصاری.

و نیز فرمود: (۱)

«یهلک فی اثنان: محبّ غال و مبغض قال.»

هلا-ک می گردند درباره من دو طایفه؛ یکی دوستی که از راه محبت، غلو می نماید و دیگری دشمنی که مرا از حد خودم فرود آورد.

به همین جهت جامعه شیعه امامیه اثنا عشریه، بیزاری می جویند از هر کس که نظماً و نثراً درباره ی علی امیرالمؤمنین و اهل بیت اطهارش غلو بنماید و در مقام تعریف، آنها را از مقامی که خدا و رسول برای آنها معین نموده اند بالا-تر ببرد و از عبودیت به ربوبیت برساند و کسانی که چنین عقیده ای داشته باشند از ما نیستند، بلکه از غلات و ملاعین اند. شما حساب جامعه شیعه امامیه اثنا عشریه را از آنها جدا بدانید؛ چه آنکه اجماع علمای امامیه بر کفر و نجاست غلات می باشد و اگر مراجعه نمایید به کتب استدلالیه فقهای شیعه، مانند «جواهر الکلام» و «مسالک» و غیره و رسایل عملیه، مانند «عروة الوثقی» مرحوم آیت الله یزدی قدس سره و «وسیله»

ص: ۲۹۹

۱- بحار الانوار، مجلسی، ۲۵/۲۸۵، ح ۳۶، کتاب الامامة، باب نفی الغلو فی النبی والأئمة.

النجاة» آیت الله العظمی اصفهانی مد ظلّه العالی علی رؤوس الانام در باب طهارت و باب زکات و باب ازدواج و باب ارث، فتاوی فقهای ما را بر کفر و نجاست آنها می بینید و مشاهده می کنید که همگی فتوا داده اند که جایز نیست مداخله در غسل و دفن آنها و حرام است مزاجت با آنها - با آنکه به طریق متعه مزاجت اهل کتاب را جایز می دانند - و حق الارث مسلمان به آنها داده نمی شود و حتی از دادن صدقات و زکات به آنها منع گردیده.

و در کتب کلامیه و عقاید فرقه ناجیه شیعه مبسوطاً و مستدلاً بیان گردیده که این فرقه، فاسد و کافر و تبرّی و بیزاری از آنها بر هر مسلمانی خاصه شیعیان خالص العقیده لازم و واجب است.

و دلایل کامله محکمه از آیات و اخبار بر منع و ردّ غلات وارد است که به بعضی از آنها اشاره نمودیم.

در آیه ۷۷ سوره ۵ (مائده) صریحاً می فرماید:

(قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لَا تَغْلُوا فِي دِينِكُمْ غَيْرَ الْحَقِّ وَلَا تَتَّبِعُوا أَهْوَاءَ قَوْمٍ قَدْ ضَلُّوا مِنْ قَبْلُ وَأَضَلُّوا كَثِيرًا وَضَلُّوا عَنْ سَوَاءِ السَّبِيلِ).

«بگو (ای احمد) ای اهل کتاب در دین خود به ناحق غلو نکنید؛ غلو ناروا و باطل - مانند غلو نصاری درباره حضرت مسیح و یهود درباره عزیر - و از پی خواهش های آن قومی که خودگمراه شدند، بسیاری را نیز گمراه کردند و از راه راست دور افتادند نروید.»

مرحوم علامه مجلسی قدس سره در جلد سیم «بحار الانوار» (که دایره المعارف شیعه امامیه می باشد) اخبار بسیاری در مذمت آنها و دور بودن خاندان رسالت از

مدعای آنها نقل نموده؛ از جمله نقل می نماید از امام به حق ناطق، کاشف اسرار حقایق، امام جعفر بن محمد الصادق، که فرموده:

«وما نحن الا عبید الذی خلقنا واصطفانا ... والله ما لنا علی الله من حجه ولا معنا من الله براهه وانا لمیتون وموقوفون

ومستولون. (۱)

من أحب الغلاة فقد أبغضنا ومن أبغضهم فقد أحبنا. (۲)

الغلاة كفار والمفوضه مشرکون. (۳)

لعن الله الغلاة. (۴)

خلاصه ی معنی آنکه: ما بندگان خدایی هستیم که ما را آفریده و از میان خلق برگزیده. به درستی که ما می میریم و در نزد پروردگار ایستاده و سؤال کرده می شویم؛ (یعنی ما هم بشری مانند شما هستیم). کسی که دوست بدارد

غلات را دشمن ما می باشد و کسی که آنها را دشمن بدارد دوست ما می باشد. غلات کافر و مفوضه مشرک اند. لعن خدا بر غلات باد.

و نیز از آن حضرت (پیشوای بزرگ شیعیان) نقل کرده اند (۵)

که فرمود:

ص: ۳۰۱

۱- این عبارات مضمون چند حدیث باشد. ابتدای آن تا «وموقوفون و مستولون» بخشی از حدیثی است که علامه مجلسی در بحار الانوار، ۲۵/۲۸۹، ح ۴۶، کتاب الامامه، باب نفی الغلو فی النبی والأئمه به اضافه این جملات «و مقبورون و منشورون و مبعوثون» نقل کرده است.

۲- بحار الانوار، ۲۵/۲۶۶، ح ۸، کتاب الامامه، باب نفی الغلو فی النبی والأئمه نقل کرده است، لکن با این تفاوت که به جای «من أحب الغلاة»، فمن أحبهم آمده است.

۳- بحار الانوار، ۲۵/۲۷۳، ح ۱۹، کتاب الامامه، باب نفی الغلو فی النبی والأئمه.

۴- بحار الانوار، ۲۵/۲۷۳، کتاب الامامه، باب نفی الغلو فی النبی والأئمه، قسمی از حدیث ۱۸. (محقق)

۵- بحار الانوار، علامه مجلسی، ۲۵/۲۸۶، ح ۴۰، کتاب الامامه، باب نفی الغلو فی النبی والأئمه.

«لعن الله عبد الله بن سبأ انه ادعى الربوبية في امير المؤمنين و كان والله امير المؤمنين عبداً لله طائعاً. الويل لمن كذب علينا وان قوماً يقولون فينا ما لا نقوله في أنفسنا نبرء إلى الله منهم نبرء إلى الله منهم.»

لعنت خدا بر عبدالله بن سبأ که ادعا نمود ربوبیت و خدایی را در حق امیرالمؤمنین علیه السلام. به خدا قسم که آن حضرت بنده مطیع خدا بود. وای بر کسانی که دروغ گفتند بر ما. طایفه ای می گویند درباره ما چیزی را که نمی گوئیم ما آن را در حق خودمان. آن گاه دو مرتبه فرمود: ما بیزاری می جوئیم به سوی خدا از ایشان.

و در کتاب «عقاید صدوق»^(۱) ابو جعفر محمد بن علی بن الحسین بن موسی بن بابویه قمی که از مفاخر فقهای شیعه امامیه است، خبری از زراره بن اعین که از موثقین روات شیعه و حافظ علم اهل البیت و از اصحاب حضرت باقر العلوم و صادق آل محمد سلام الله علیهم اجمعین بوده است، نقل نموده است که گفت: خدمت حضرت صادق علیه السلام (امام ششم) عرض کردم مردی از اولاد عبدالله بن سبأ قائل به تفویض است، فرمودند تفویض چیست؟ عرض کردم می گوید:

ص: ۳۰۲

۱- «روی عن زراره انه قال: قلت للصادق عليه السلام: ان رجلاً من ولد عبدالله بن سبا يقول بالتفويض. فقال عليه السلام: وما التفويض؟ فقلت: يقول: ان الله عزوجل خلق محمداً صلى الله عليه وآله وعليه السلام ثم فوض الأمر اليهما فخلقا ورزقا وأحياً وأماتاً، فقال عليه السلام كذب عدو الله إذا رجعت اليه فاقراً عليه الآية التي في سورة الرعد {أَمْ جَعَلُوا لِلَّهِ شُرَكَاءَ خَلَقُوا كَخَلْقِهِ فَتَشَابَهَ الْخَلْقُ عَلَيْهِمْ قُلِ اللَّهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ وَهُوَ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ}. فانصرفت الى الرجل فاخبرته بما قال الصادق عليه السلام فكأنما ألقمته حجراً، أو قال: فكأنما خرس». الاعتقادات، شيخ صدوق، ص ۷۴، باب ۷۴.

«ان الله عزوجل خلق محمداً وعلياً ثم فوض الأمر إليهما، فخلقا ورزقا واحيا وأماتا».

خدای عزوجل آفرید محمد و علی را؛ پس امور عباد را به ایشان سپرد؛ پس ایشان اند خالق و رازق و زنده کننده و میراننده. حضرت فرمود: «کذب عدو الله»؛ دروغ گفته دشمن خدا. زمانی که برگشتی به سوی او، بخوان این آیه را که از سوره ی رعد است:

(أَمْ جَعَلُوا لِلَّهِ شُرَكَاءَ خَلَقُوا كَخَلْقِهِ فَتَشَابَهَ الْخَلْقُ عَلَيْهِمْ قُلِ اللَّهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ وَهُوَ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ). (۱)

«آیا مشرکان برای خدای تعالی شریکانی قرار دادند که آنها هم مانند خدا چیزی خلق کردند و بر ایشان خلق خدا مشتبه گردید و ندانستند که آفریده ی خدا کدام است و آفریده شرکا کدام. بگو (ای محمد) (هرگز چنین نیست) بلکه تنها خدای متعال آفریننده همه چیزهاست و اوست یگانه در الوهیت که همه عالم مقهور اراده اوست.»

این آیه شریفه خود صراحت دارد بر توحید خدای تعالی.

زراره گفت وقتی نزد او رفتم و این آیه را که امام فرموده بود بر او خواندم، کأنه سنگ بر دهانش افکندم، لال شد.

از این قبیل اخبار در کتب معتبره ما از ائمه طاهرین سلام الله علیهم اجمعین و پیشوایان به حق شیعه در طعن و لعن و سب طایفه غلات بسیار وارد شده، خوب است همان قسمی که ما کتاب های علمای شما را می خوانیم، شما هم کتب

ص: ۳۰۳

معتبره ی علمای شیعه را بخوانید، تا تفوّه به کلماتی ننمایید که باعث اغوای عوام بیچاره گردد و شما هم در محکمه عدل الهی گرفتار باشید.

از آقایان محترم انصاف می خواهم، آیا در صورتی که ائمه ما چنین بیاناتی برای راهنمایی شیعیان خود فرموده اند و شیعیان واقعی (یعنی پیروان علی و آل علی علیه السّلام) از موالی خود این اخبار را شنیده باشند، مع ذلک آنها را خدا یا در مقام خدا قرار می دهند؟

طایفه غلات به کلی از ما بر کنار هستند و ما از آنها بیزار و برکنار هستیم، ولو صورتاً دعوی تشیع نمایند. خدا و پیغمبر و علی و آل علی علیه السّلام همگی از آنها بیزار و تمامی شیعیان هم از آنها بیزار و برکنار هستند؛ چنانچه مولای ما امیرالمؤمنین علیه السّلام رئیس غلات (عبدالله بن سبأ ملعون) را تا سه روز حبس نمود و امر به توبه فرمود، چون قبول نکرد، لا-جرم او را به آتش سوزانید. (۱)

شما را به خدا خجالت ندارد که علمای شما روی تعصب و عادت و تبعیت از اسلاف بنویسند مؤسس اساس تشیع، این عبدالله ملعون بوده که به امر علی علیه السّلام سوزانیده شده است؟ و حال آنکه علمای شیعه در تمام کتب مربوطه پیروی از ائمه خود نموده و عبدالله را ملعون خوانده اند. پس پیروان عبدالله هم ملعونند؛ چه

ص: ۳۰۴

۱- «عن عبدالله بن سنان عن أبيه عن أبيه جعفر عليه السّلام ان عبدالله بن سبأ كان يدّعي النبوه ويزعم ان امير المؤمنين عليه السّلام هو الله تعالى عن ذلك فبلغ ذلك امير المؤمنين عليه السّلام فدعاه وسأله، فأقرّ بذلك وقال: نعم أنت هو وقد كان ألقى في روعي إنك أنت الله وأنتي نبيّ، فقال له امير المؤمنين عليه السّلام: ويلك قد سخر منك الشيطان فارجع عن هذا ثكلتك أمّيك وتُب. فأبى، فحبسه واستتابه ثلاثه أيام، فلم يتب، فأحرقه بالنار وقال: ان الشيطان استهواه فكان يأتيه ويلقى في روعه ذلك». بحار الانوار، علامه مجلسی، ۲۵/۲۸۶، ح ۳۹، کتاب الامامه، باب نفی الغلو فی النبی والائمه.

آنکه از غلات اند نه شیعیان خالص الولای آل محمد و عترت طاهره ی پیغمبر صلی الله علیه و آله که از غلو درباره آن خاندان جلیل دور و بر کنارند.

اگر مؤسس اساس تشیع عبدالله ملعون بوده و شیعیان پیرو آن بوده اند - چنانچه متعصبین از علمای شما نوشته و دیگران هم کورکورانه تبعیت از آنها نموده و در مجالس نقل می نمایند - لاقلاً بایستی در یکی از کتب شیعه تمجیدی از او شده باشد.

اگر شما یک کتاب از علمای شیعه ی امامیه نشان دادید که تمجیدی از عبدالله ملعون نموده باشند، داعی تسلیم به تمام گفتارهای شما می شوم و اگر نشان ندادید - و هرگز نمی توانید نشان داد - پس بترسید از روز حساب و محکمه عدل الهی و شیعیان موحد پاک را پیروان عبدالله ملعون نخوانید و امر را بر عوام بی خبر مشتبه ننمایید.

و نیز از جناب عالی برادرانه تقاضا دارم چون اهل علم هستید، پیوسته روی قاعده ی علم و منطق و حقیقت صحبت کنید نه روی گفتار بی منطق و حقیقت و شهرت های بی اساس که اطراف شیعیان عناداً و لجاجاً نسبت داده اند.

حافظ: نصایح برادرانه شما مورد قبول و توجه هر عاقلی است، ولی اجازه بفرمایید حقیر هم من باب تذکر جملاتی به عرضتان برسانم.

داعی: بسیار ممنون می شوم، بفرمایید.

حافظ: شما در بیانات پیوسته می فرمایید ما غلو درباره امامان نمی نماییم و غلات را مردود و ملعون و اهل آتش می دانید، ولی در این دو شب مکرر کلماتی از شما شنیده می شود درباره امامان، که روی قواعدی که خودتان بیان می نمایید،

آنها راضی به این قبیل امور نیستند. ممکن است شما هم در موقع گفتار با ملاحظه باشید تا مورد طعن واقع نشوید؟

داعی: داعی خشک و جامد و متعصب و جاهل نمی باشم. خیلی ممنون می شوم که اگر لغزشی در گفتارم ظاهر شود یادآور شوید، چون انسان مرکز سهو و نسیان است. تمنا می کنم آنچه در این دو شب ملاحظه فرمودید [اگر] بر خلاف رضای ائمه هدی گفته شده که مطابقت با علم و عقل و منطق نمی کند، بیان فرمایید.

حافظ: در این دو شب، مکرر از شما شنیدم در موقعی که نام امامان خود را می برید، عوض آنکه بفرمایید رضی الله عنهم، سلام الله عليهم [یا] صلوات الله عليهم فرموده اید و حال آنکه خود می دانید به حکم آیه شریفه سوره احزاب که می فرماید:

(إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَسَلِّمُوا تَسْلِيمًا). (۱)

«خدا و فرشتگانش بر روان پاک پیغمبر درود می فرستند. شما هم ای اهل ایمان بر او درود بفرستید و سلام گوید؛ و تسلیم فرمان او شوید».

سلام و صلوات فقط مخصوص رسول خداصلی الله علیه وآله می باشد و حال آنکه شما در بیانات خود صلوات و سلام را درباره امامان نیز می آورید. بدیهی است این عمل بر خلاف نص صریح قرآن مجید است، از جمله ایراداتی که به شما می نمایند همین موضوع است که می گویند این امر، بدعت [است] و اهل بدعت اهل ضلالت اند.

ص: ۳۰۶

اشکال در صلوات بر آل محمد و جواب آن

داعی: جامعه شیعه هرگز عملی بر خلاف نص ننموده و نمی نمایند، منتها در قرون ماضیه اعادی آنها از خوارج و نواصب و اموی ها و اتباع آنها بهانه جویی ها نموده و برای آنکه شیعیان را اهل بدعت معرفی نمایند، دلایل ساختگی اقامه نمودند که بزرگان علمای شیعه جواب تمام آنها را داده و ثابت نموده اند که ما اهل بدعت نیستیم. قلم در دست دشمن که افتاده تنها به قاضی رفته، هرچه می خواهند می نویسند. جواب از همین موضوع هم مفصلاً داده شده، ولی چون وقت گذشته، از جواب مفصل صرف نظر می نمایم. برای اینکه فرمایش شما بلاجواب نماند و امر هم بر آقایان جلساء و برادران عزیزم مشتبه نگردد، مختصراً عرض می نمایم.

اولاً: در این آیه منع از سلام و صلوات بر دیگری ننموده، فقط امر می فرماید که بر مسلمانان لازم است که بر آن حضرت صلوات بفرستند.

ثانیاً: همان خداوند متعال که این آیه را نازل فرموده، در آیه ۱۳۰ سوره ۳۷ «صافات» می فرماید: (سَلَامٌ عَلٰی آلِ یَاسِیْنَ).

یکی از خصایص بزرگ خاندان رسالت همین است که در قرآن همه جا سلام مخصوص به انبیای عظام می نماید و می فرماید:

(سَلَامٌ عَلٰی نُوحٍ فِی الْعَالَمِیْنَ) «سوره صافات آیه ۷۹»، (سَلَامٌ عَلٰی اِبْرٰهیمَ) «سوره صافات آیه ۱۰۹»، (سَلَامٌ عَلٰی مُوسٰی وَهَارُونَ) «سوره صافات آیه ۱۲۰».

ولی در هیچ کجای قرآن سلام بر اولاد انبیاء ننموده، مگر به اولادهای خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله که می فرماید: (سَلَامٌ عَلٰی آلِ یَاسِیْنَ).

در معنای «یس» و اینکه «س» نام مبارک پیغمبر صلی الله علیه و آله می باشد

«یس» یکی از نام های خاتم الانبیاء است.

چون می دانید که در قرآن مجید پنج اسم از دوازده اسم پیغمبر برای مزید بینایی امت ذکر گردیده و آن پنج اسم مقدس، محمد و احمد و عبدالله و نون و یس است و در اول سوره «یس» می فرماید:

(یس * وَالْقُرْآنِ الْحَكِيمِ * إِنَّكَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ).

«ای سید رسولان و ای کامل ترین انسان. قسم به قرآن حکمت بیان. به درستی که تو البته از پیغمبران خدایی.»

«یا» حرف نداء و «س» نام مبارک آن حضرت و اشاره به حقیقت و سویت اعتدالیه ظاهریه و باطنیه آن حضرت می باشد.

نواب: علت اینکه میان حروف تهجی «س» نام مبارک آن حضرت گردیده است چیست؟

داعی: عرض کردم اشاره ای است به عالم معنی و حقیقت اعتدال آن حضرت، چه آنکه حایز مقام خاتمیت کسی است که وجودش به حد اعتدال رسیده باشد و آن وقتی است که ظاهر و باطن او یکسان باشد و این مرتبه در وجود اقدس آن حضرت موجود بوده، فلذا با حرف «س» اثبات مقام برای آن حضرت می نماید.

به بیان نزدیک تر به فهم عموم آنکه در میان حروف تهجی فقط «س» است که ظاهر و باطن آن مساوی است، به این معنی که از برای هر یک از حروف بیست و هشت گانه تهجی در نزد علمای علم اعداد، زُبر و بینه ای است که در موقع تطبیق زُبر و بینه هر حرفی، قطعاً یا زُبرش زیادت است یا بینه اش.

نواب: قبله صاحب، ببخشید من جسارت می نمایم، چون که برای فهم مطالب بی طاقتم، مستدعی است در این شبها مطالب را به قسمی ساده و واضح بیان نمایید که مورد توجه و قابل قبول فهم همه ما باشد. چون معنی زُبْر و بینه را نفهمیدیم، متمنی است با بیان ساده توضیح دهید تا حل معما گردد.

داعی: اطاعت می شود. زُبْر عبارت از صورت حرف است که روی کاغذ نوشته می شود و بینه، آن زیادتی است که در وقت تلفظ معلوم می آید.

«س» در روی کاغذ یک حرف است، ولی در وقت تلفظ سه حرف می شود: س، ی، ن. در تلفظ ی و ن به او زیاد می شود، چون در میان بیست و هشت حرف تهجی فقط «س» است که در موقع تطبیق حساب زبر و بینه اش مساوی می باشد.

«س» شصت عدد است. بینه اش هم که عبارت از ی و ن باشد شصت است؛ ی (۱۰)، ن (۵۰)، می شود شصت.

به همین جهت خطاب می کند در قرآن مجید به خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله یس، اشاره به ظاهر و باطن پیغمبر، یعنی ای کسی که از حیث ظاهر و باطن واجد اعتدال می باشی.

مراد از آل یاسین آل محمدند

پس چون «س» نام مبارک آن حضرت می باشد، در این آیه شریفه می فرماید: (سَلَامٌ عَلٰی آلِ یَاسِیْنَ) (۱)؛

یعنی سلام بر آل محمد صلی الله علیه و آله.

ص: ۳۰۹

۱- غیسی از علمای اهل تسنن در کتاب عمده القاری (ج ۱۵ ص ۲۲۳) ذیل آیه شریفه قرائت ابن عامر و نافع و یعقوب را آل یاسین ذکر کرده و نیز آلوسی در کتاب تفسیر خود ذیل آیه شریفه (ج ۲۳ ص ۱۴۲) علاوه بر ابن عامر و نافع و یعقوب قرائت زید بن علی را نیز آل یاسین کرده است و در ادامه اضافه می کند که در مصحف عثمانی نیز منفصل نوشته شده که تایید این قرائت است و همین طور حاکم حسکانی از علمای بزرگ اهل تسنن در کتاب شواهد التنزیل ذیل آیه شریفه (ج ۲ ص ۱۶۵ ح ۷۹۱ تا ۷۹۷) ضمن بیان احادیث مؤید این قرائت آن را قرائت نافع و ابن عامر و ورش و شیبیه بیان کرده و در کتب دیگر اهل تسنن نیز روایات آن از ابن عباس و امیرالمؤمنین علیه السّلام ذکر شد. (المعجم الکبیر، طبرانی، ج ۱۱، ص ۵۶؛ و صحیح بخاری، ج ۴، ص ۱۰۶، کتاب بداء الخلق) و نیز ابن حجر در کتاب فتح الباری (ج ۶، ص ۲۶۵) قرائت اهل مدینه را آل یاسین ذکر کرده است. و علاوه بر منابع اهل تسنن در کتب شیعه قرائت اهل بیت علیه السّلام را آل یاسین ذکر کرده است و جالب این است که امام رضا علیه السلام در مجلس مامون که مناظره بین آن حضرت و علمای اهل تسنن آن زمان برگزار شده بود به این آیه در فضیلت اهل بیت استدلال می کنند و از علمای حاضر در مجلس می پرسند که «یس» کیست؟ همه می گویند پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، و حضرت می فرمایند پس آل یاسین، آل پیامبر هستند و خدای متعال در سوره صفات در ردیف پیامبران اولوالعزم بر آنان سلام فرستاده است، و احدی از علمای حاضر به آن حضرت نسبت به قرائت آیه ایراد نمی

گیرند که بگویند قرائت شما صحیح نیست و صحیح آن «الیاسین» صحیح است و از این جریان معلوم می شود که تا آن زمان بین مسلمانان قرائت آل یاسین رواج داشته است. (محقق)

حافظ: این بیاناتی است که شما می خواهید با سحر کلام اثبات نمایید و الا در میان علماء چنین معنایی نیامده که سلام بر آل یس باشد.

داعی: تمنا می نمایم در منفیات به طور جزم کلامی نفرمایید، بلکه به طریق تردید بفرمایید که در موقع جواب افسردگی حاصل نگردد. اگر شما از کتب علمای خود بی خبرید یا باخبرید و صلاح در تصدیق نمی دانید، ولی ما از کتب شما باخبر هستیم و انکار حق هم نمی نمایم.

در کتب علمای بزرگ شما، زیاد اشاره به این معنی شده است؛ از جمله ابن

ص: ۳۱۰

حجر مکی متعصب در ذیل آیه سیم از آیاتی که در «صواعق محرقة»^(۱)

در فضایل اهل بیت نقل نموده، نوشته است که جماعتی از مفسرین از ابن عباس (مفسر و جبر امت) نقل نموده اند که «ان المراد بذلك سلام علی آل محمد»؛ یعنی مراد از آل یاسین آل محمدند؛ پس سلام بر آل یس؛ یعنی سلام بر آل محمد و می نویسد^(۲)

که امام فخر رازی ذکر نموده است:

«ان اهل بینه صلی الله علیه وآله یساوونه فی خمسہ اشیاء: فی السلام، قال: السلام علیک ایها النبی وقال: (سَلَامٌ عَلٰی آلِ یَاسِیْنَ)،
وفی الصلاه علیه وعلیهم فی التشهد، وفی الطهاره قال تعالی: (طه) یا طاهر وقال: (یطهرکم تطهیراً)،
وفی تحريم الصدقه، وفی المحبه قال تعالی: (قُلْ اِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللّٰهَ فَاتَّبِعُونِیْ یُحِبِّکُمْ اللّٰهُ) وقال: (قُلْ لَا اَسْأَلُکُمْ عَلَیْهِ اَجْرًا اِلَّا الْمَوَدَّةَ فِی الْقُرْبٰی)».

اهل بیت آن حضرت در پنج چیز با آن حضرت برابری می کنند؛ اول: در سلام. فرموده سلام بر پیغمبر بزرگوار و نیز فرموده سلام بر آل یس (یعنی سلام بر آل محمد) و دوم: در صلوات بر آن حضرت و بر ایشان در تشهد نماز. سیم: در طهارت. خدای متعال فرموده است: طه؛ یعنی ای طاهر و درباره آنها آیه تطهیر را نازل فرموده. چهارم: در تحريم صدقه که بر پیغمبر و اهل بیت آن حضرت صدقه حرام است. پنجم: در محبت که خدای تعالی فرموده: بگو اگر شما دوست می دارید خدا را، پس متابعت

ص: ۳۱۱

۱- صواعق المحرقة، ابن حجر مکی، ص ۱۴۸، باب ۱۱، فصل ۱، آیه ۳.

۲- همان، ص ۱۴۹، باب ۱۱، فصل ۱، آیه ۳. - نظم درر السمطين، زرندي حنفي، ص ۲۳۹، قوله تعالی: (إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً) این قول را از امام فخر الدین محمد بن عمر الرازی نقل کرده است. (محقق)

نمایید مرا تا دوست بدارد خدا شما را و درباره اهل بیت آن حضرت فرموده: محمد بگو (به امت) من اجر و مزدی از شما نمی خواهم مگر دوستی ذوی القربی و اهل بیت من.

و سید ابی بکر بن شهاب الدین علوی در صفحه ۲۴ باب اول «رشفة الصادی من بحرفضائل بنی النبی الهادی»^(۱)

(چاپ مطبوعه ی اعلامیه ی مصر در سال ۱۳۰۳ هجری) از جماعتی از مفسرین از ابن عباس و نقاش از کلبی و در صفحه ۳۴ از باب ۲ نیز نقل نموده^(۲)

که مراد از آل یس در آیه، آل محمدند. و امام فخر رازی در صفحه ۱۶۳ جلد هفتم تفسیر کبیر^(۳)

ذیل همین آیه شریفه و جوهی در معنای آیه نقل نموده، در وجه دوم گفته است مراد از آل یاسین آل محمدند سلام الله علیهم اجمعین. و نیز ابن حجر در «صواعق»^(۴)

آورده که جماعتی از مفسرین نقل نموده اند از ابن عباس که گفت سلام علی آل یاسین، سلام بر آل محمد است.

و اما راجع به صلوات بر اهل بیت طهارت، امری است مسلم بین الفریقین؛ حتی بخاری و مسلم هم در صحیحین خود تصدیق دارند که پیغمبر فرمود:

ص: ۳۱۲

۱- «نقل جماعه من المفسرین عن ابن عباس انه قال فی قوله تعالی (سلام علی آل یس) سلام علی آل محمدصلی الله علیه وآله ونقله النقاش عن الکلبی فقال: علی آل یس علی آل محمدصلی الله علیه وآله». رشفة الصادی، علوی حضر می، ص ۵۶، باب ۱، آیه ۵.

۲- همان، ص ۷۵، باب ۲.

۳- تفسیر الکبیر، فخر رازی، ۲۶/۱۶۲، ذیل آیه ۱۳۰ سوره صافات. همچنین ابن کثیر در تفسیر القرآن العظیم، ۴/۲۱؛ قرطبی در الجامع لاحکام القرآن، ۱۵/۱۱۹؛ سیوطی در الدر المنثور، ۵/۵۳۹؛ و آلوسی در روح المعانی، ۱۲/۱۳۵، ذیل آیه ۱۳۰ سوره صافات اعتراف کرده اند که مراد از آل یس، آل محمدند.

۴- در صفحات قبل به آن اشاره کردیم.

صلوات بر آل محمد صلی الله علیه وآله سنت و در تشهد نماز واجب است

مخصوصاً بخاری در جلد سیم از «صحیح»(۲)

و مسلم در جلد اول «صحیح»(۳)

ص: ۳۱۳

۱- البته گفته مؤلف به این معنا نیست که پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله روایتی را به این معنی فرموده باشند بلکه منظور ایشان همان روایاتی است که در ادامه بیان کرده اند. (محقق)

۲- صحیح بخاری، ۷/۴۳۴، ح ۱۲۲۶، کتاب الدعوات، باب الصلاة علی النبی. بخاری حدیث را این گونه نقل کرده است: «حدثنا الحكم قال سمعت عبدالرحمان بن أبي لیلی قال: لقيني كعب بن عُجره فقال ألا أهدى لك هديه ان النبي صلى الله عليه وآله خرج علينا فقلنا يا رسول الله قد علمنا كيف نسلم عليك، فكيف نصلي عليك، قال: فقولوا اللهم صل على محمد وعلى آل محمد كما صليت على آل ابراهيم انك حميد مجيد. اللهم بارك على محمد وعلى آل محمد كما باركت على آل ابراهيم انك حميد مجيد». و نیز بخاری در کتاب صحیح خود در «کتاب بدء الخلق» ۴۵/۱۱۸ نیز اینطور نقل کرده است: «... قال اخبرني ابو حميد الساعدي رضی الله عنه انهم قالوا يا رسول الله كيف نصلي عليك؟ فقال رسول الله صلى الله عليه وآله: قولوا اللهم صل على محمد و ازواجه وذريته كما صليت على آل ابراهيم وبارك على محمد وازواجه وذريته كما باركت على آل ابراهيم انك حميد مجيد». و در ادامه روایت دیگری نقل می کند: «... حدثني عبدالله بن عيسى سمع عبد الرحمن بن ابي لیلی قال لقيني كعب بن عجره فقال الا اهدى لك هديه سمعتها من النبي صلى الله عليه وآله!! فقلت بلى فاهدا لي فقال سالنا رسول الله صلى الله عليه وآله!! فقلنا يا رسول الله كيف الصلاة عليكم اهل البيت فان الله قد علمنا كيف نسلم قال قولوا اللهم صل على محمد و آل محمد كما صليت على ابراهيم و على آل ابراهيم انك حميد مجيد اللهم بارك على محمد و على آل محمد كما باركت على ابراهيم و آل ابراهيم انك حميد مجيد». و نیز در سوره احزاب باب قوله (إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَسَلِّمُوا تَسْلِيمًا) ج ۶ ص ۲۷ نیز در این ارتباط چهار روایت ذکر می کند: «... عن كعب بن عجره رضی الله عنه قيل يا رسول الله اما السلام عليك فقد عرفناه فكيف الصلاة قال قولوا اللهم صل على محمد و آل محمد كما صليت على آل ابراهيم انك حميد مجيد اللهم بارك على محمد و آل محمد كما باركت على آل ابراهيم انك حميد مجيد». «عن عبدالله بن خباب عن ابي سعيد الخدري قال قلنا يا رسول الله هذا التسليم فكيف نصلي عليك قال قولوا اللهم صل على محمد عبدك ورسولك كما صليت على آل ابراهيم وبارك على محمد وعلى آل محمد كما باركت على ابراهيم قال ابو صالح عن الليث علي محمد وعلى آل محمد كما باركت على آل ابراهيم. حدثنا ابراهيم بن حمزه حدثنا ابن أبي حازم والدرراوردي عن يزيد وقال كما صليت على ابراهيم وبارك على محمد و آل محمد كما باركت على ابراهيم و آل ابراهيم». (محقق)

۳- صحیح مسلم، ۱/۳۰۵، ح ۶۵ و ۶۶، کتاب الصلاة، باب الصلاة علی النبی. مسلم علاوه بر آنچه از بخاری نقل کردیم، این حدیث را نیز نقل کرده است: «عن أبي مسعود الانصاري: قال: أتانا رسول الله صلى الله عليه وآله ونحن في مجلس سعد بن

عباده، فقال له بشير ابن سعد: امرنا الله تعالى أن نصلي عليك يا رسول الله فكيف نصلي عليك؟ قال: فسكت رسول الله حتى تمنينا انه لم يسأله ثم قال رسول الله صلى الله عليه وآله قولوا: اللهم صل على محمد وعلى آل محمد كما صليت على آل ابراهيم وبارك على محمد وعلى آل محمد كما باركت على آل ابراهيم في العالمين انك حميد مجيد. والسلام كما قد علمتم».

و دیگران از علمای بزرگ شما از کعب بن عجره نقل می کنند که

ص: ۳۱۴

۱- ینایع الموده، قندوزی، ۲/۴۳۳، ح ۱۹۳، باب ۵۹، فصل فی الآیات الواردة فی فضائل اهل البیت، آیه ۲. قندوزی روایت را این گونه نقل کرده است: «عن کعب بن عجره قال: لما نزلت هذه الآیه قلنا: یا رسول الله قد علمنا کیف نسلم علیک، فکیف نصلی علیک فقال: قولوا اللهم صل علی محمد وعلی آل محمد...».

۲- صواعق المحرقة، ابن حجر مکی، ص ۱۴۶، باب ۱۱، فصل ۱، آیه ۲. ابن حجر حدیث را به همان لفظی که از ینایع نقل کردیم آورده است و بعد از حدیث می نویسد: «فسؤالهم بعد نزول الآیه واجابتهم باللهم صل علی محمد وعلی آل محمد إلی آخره، دلیل ظاهر علی أن الامر بالصلاه علی اهل بیته وبقیه آله مراد من هذه الآیه والا لم یسألوا عن الصلاه علی اهل بیته وآله عقب نزولها ولم یجابوا بما ذکر، فلما أجبوا به دلّ علی أن الصلاه علیهم من جمله المأمور به وانه صلی الله علیه وآله أقامهم فی ذلك مقام نفسه، لاین القصد من الصلاه علیه مزید تعظیمه ومنه تعظیمهم ومن ثم لما أدخل من مرفی الکساء قال: اللهم انهم منی وأنا منهم، فاجعل صلاتک ورحمتک ومغفرتک ورضوانک علیّ وعلیهم، وقضیه استجابہ هذا الدعاء ان الله صلی علیه معه فحینئذ طلب من المؤمنین صلاتهم علیهم معه». جای تعجب است که ابن حجر در اینجا اثبات می کند که صلوات بر آل پیامبر در کنار صلوات بر خود رسول اکرم لازم است، و لکن خود او در همین عبارات و در جاهای دیگر بعد از نام پیامبر جمله صلی الله علیه وسلّم را می آورد و این نشانه تعصّب فوق العاده است.

چون آیه (إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ) الخ نازل گردید، عرض کردیم:

یا رسول الله طریقه سلام کردن بر تو را دانستیم، «کیف نصلی علیک»؛ چگونه صلوات بر شما بفرستیم؟

حضرت فرمودند، به این طریق صلوات بفرستید: «اللهم صل علی محمد و آل محمد» و در روایات دیگر «کما صلیت علی ابراهیم و آل ابراهیم انک حمید مجید».

و امام فخر رازی در صفحه ۷۹۷ جلد ششم «تفسیر کبیر» (۱)

نقل می نماید که از رسول اکرم صلی الله علیه و آله سؤال نمودند چگونه صلوات بر شما بفرستیم، فرمودند بگویند:

«اللهم صل علی محمد و علی آل محمد، کما صلیت علی ابراهیم و علی آل ابراهیم و بارک علی محمد و علی آل محمد، کما بارکت علی ابراهیم و علی آل ابراهیم انک حمید مجید».

و ابن حجر همین روایت را با مختصر اختلافی (۲) در الفاظ از حاکم نقل نموده، آن گاه اظهار عقیده و رأی نموده گوید:

«وفیه دلیل ظاهر علی ان الأمر بالصلوات علیه الصلوات علی آله».

یعنی در حدیث، دلیل ظاهر است بر اینکه امر به صلوات بر پیغمبر صلی الله علیه و آله صلوات بر آل آن حضرت هم هست (۳)

و نیز روایت نموده است (۴) که فرمود:

ص: ۳۱۵

۱- تفسیر الکبیر، فخر رازی، ۲۵/۲۲۷ - ۲۲۸، احزاب آیه ۵۶، المسأله الثالثه.

۲- آنچه در اینجا ابن حجر نقل می کند حدیثی است از کعب بن عجره که متن آن را از ینابیع نقل کردیم و در ادامه اظهار نظر او را به طور کامل از صواعق آوردیم.

۳- البته امر به صلوات به پیامبر و آل آن حضرت در کتب صحاح و دیگر کتب اهل تسنن نیز ذکر شده که به آدرس بعضی از آنان اشاره می کنیم: سنن ابن ماجه؛ ح ۱، ص ۲۹۲ و ۲۹۳ کتاب اقامه الصلاة، باب الصلاة علی النبی، حدیث ۹۰۳ تا ۹۰۶؛ سنن ابی داود، ج ۱، ص ۲۲۱ و ۲۲۲، کتاب الصلاة، باب الصلاة علی النبی صلی الله علیه و آله!! بعد التشهد، حدیث ۹۷۶ تا ۹۸۲؛ سنن الترمذی، ج ۵، ص ۳۸ سورة الاحزاب، حدیث ۳۲۷۳؛ سنن النسائی: ج ۳، ص ۴۵ باب الامر بالصلاة علی النبی صلی الله علیه و آله!! و ص ۴۷ تا ۴۹ باب کیف الصلاة علی النبی صلی الله علیه و آله!! مسند احمد بن حنبل، ج ۴، ص ۱۱۸، بقیه ی حدیث ابی مسعود البدری؛ وج ۴ و ۲۴۱ و ۲۴۳ و ۲۴۴، حدیث کعب بن عجره؛ وج ۵، ص ۲۷۴، حدیث ابی مسعود عقبه بن عمرو الانصاری؛ وج ۵، ص ۳۴۶، حدیث بریده الاسلمی؛ وج ۵، ص ۴۲۴، حدیث ابی حمید الساعدی؛ وج ۱، ص ۱۶۲، وج ۵، ص ۳۷۴، احادیث رجال من اصحاب النبی صلی الله علیه و آله!! مسند ابی محمد طلحه بن عبیدالله؛ وج ۳، ص ۴۷، مسند ابی سعید الخدری؛ سنن دارمی، ج ۱، ص ۳۱۰، باب الصلاة علی النبی صلی الله علیه و آله!! صحیح ابن خزیمه، ج ۱، ص ۳۵۱، باب

صفه الصلاة على النبي صلى الله عليه وآله؛ صحيح ابن حبان ج ٣، ص ١٩٣، ذكر الاخبار المفسده لقوله جل وعلا «يا ايها الذين آمنوا صلّوا عليه وسلّموا تسليماً»؛ و ج ٥، ص ٢٨٦ و ٢٨٨ و ٢٨٩، و ج ٥، ص ٢٩٥ و ٢٩٦، ذكر وصف الصلاة على المصطفى صلى الله عليه وآله!! ذكر الامر بالصلاة على المصطفى صلى الله عليه وآله وذكر كيفيتها. (محقق)

٤- در صفحه قبل به متن كامل اين حديث اشاره كرديم.

«لا تَصَلُّوا عَلَيَّ الصَّلَاةَ الْبَتْرَاءَ».

یعنی صلوات بترا و بریده بر من نفرستید.

عرض کردند: یا رسول الله صلوات بترا کدام است؟ فرمود: اینکه بگوئید: اللهم صل علی محمد، بلکه بگوئید: «اللهم صل علی محمد و علی آل محمد.»

و نیز از دیلمی نقل نموده (۱) که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «الدعاء محجوب حتی یصلی علی محمد و آله»؛ یعنی دعا در حجاب می ماند (و مستجاب نمی شود) تا

ص: ۳۱۶

۱- صواعق المحرقة، ابن حجر، ص ۱۴۶، باب ۱۱، فصل ۱، آیه ۲. ابن حجر حدیث را این گونه نقل کرده است: «ویروی: لا تَصَلُّوا عَلَيَّ الصَّلَاةَ الْبَتْرَاءَ. فقالوا: وما الصلاه البتراء؟ قال تقولون: اللهم صل علی محمد و تمسکون؛ بل قولوا اللهم صل علی محمد و علی آل محمد.»

صلوات بر محمد و آل محمد بفرستند. (۱)

و از شافعی نقل می کنند (۲) که گفت:

يا اهل بيت رسول الله حبكم

فرض من الله في القرآن انزله

كفاكم من عظيم القدر انكم

من لم يصل عليكم لا صلاه له (۳)

ای اهل بیت رسول الله، دوستی شما را خدا در قرآن مجید واجب نموده.

در بزرگی مقام و مرتبه شما همین بس است که هر کسی بر شما صلوات نفرستد نماز او قبول نمی شود (مراد واقعی، صلوات در تشهد نماز است که اگر عمداً ترک کنند باعث بطلان و عدم قبولی نماز است).

نظر به فرموده ی رسول اکرم صلی الله علیه و آله که [فرمود:]

«الصلاه عمود الدين، إن قبلت قبل ما سواها وان ردّت ردّ ما سواها» (۴)

نماز ستون و نگاهبان دین است، اگر نماز قبول شد ماسوای آن از اعمال قبول می شود و اگر نماز رد شد ماسوای آن هم رد می شود.

قبولی تمام اعمال بسته به نماز است و نظر به اخباری که عرض شد، قبولی نماز

ص: ۳۱۷

۱- ینابیع المودّه، ج ۱، ص ۳۷، ح ۱۴. (محقق) المعجم الاوسط، طبرانی، ج ۱، ص ۲۲۰، و مجمع الزوائد، هيثمی، ج ۱۰، ص ۱۶۰، باب الصلاة على النبي صلی الله علیه و آله!! و بعد از نقل این حدیث گفته که این حدیث را طبرانی در اوسط نقل کرده و رجال آن ثقه هستند. (محقق)

۲- همان.

۳- دیوان شافعی، ص ۱۱۵؛ و فیات الاعیان، ابن خلکان، ج ۲، ص ۹۶؛ معارج الوصول الی معرفه فضل آل الرسول علیه السلام، زرنندی شافعی، ص ۲۵. (محقق)

۴- به همین مضمون شیخ صدوق در کتاب علل الشرائع، ج ۲، ص ۳۵۹، باب ۷۷، از امام صادق علیه السلام چنین روایت کرده است: «وفی قبول صلاه العبد یوم القیامه قبول سائر اعماله فإذا سلمت له صلاته سلمت جميع أعماله، وان لم تسلم صلاته وردت

عليه ردّ ما سواها من الأعمال الصالحة». (محقق)

هم به صلوات بر محمد و آل محمد است؛ چنانچه شافعی خود اقرار نموده است.

و سید ابی بکر بن شهاب الدین علوی از صفحه ۲۹ تا صفحه ۳۵ ضمن باب ۲ کتاب «رشفۀ الصادی من بحر فضائل بنی النبی الهادی»^(۱) بیاناتی در وجوب صلوات بر محمد و آل محمد دارد و دلایلی از نسائی و دارقطنی و ابن حجر و بیهقی از ابوبکر طرطوسی از ابو اسحاق مروزی و از سمهودی و نووی در تنقیح و شیخ سراج الدین قصیمی یمنی آورده که صلوات بر آل محمد بعد از نام مبارک محمد صلی الله علیه و آله در تشهد نماز واجب است که چون وقت گذشته، از بیان مفصل آن صرف نظر نموده و قضاوت را به ضمیر پاک آقایان واگذار می نمایم.

پس آقایان تصدیق می فرمایید که سلام و صلوات بر اهل بیت پیغمبر صلی الله علیه و آله بدعت نیست، بلکه سنت و عبادتی است که دستور خود پیغمبر است و انکار این معنی را قطعاً نمی کنند مگر خوارج و نواصب و متعصبین عنود و مبغضین لجوج

ص: ۳۱۸

۱- رشفۀ الصادی، علوی حضر می، ص ۶۷ به بعد، باب ۲. همچنین ابی داود در سنن، ۱/۲۵۷، ح ۹۷۶، کتاب الصلاة، باب الصلاة علی النبی بعد التشهد؛ احمد بن شعیب نسائی در السنن الکبری، ۶/۱۷، ح ۹۸۷۵، کتاب عمل الیوم واللیله، کیف الصلاة علی النبی صلی الله علیه و آله؛ احمد بن حنبل در مسند، ۴/۱۱۸، بقیه حدیث ابی مسعود و ۴/۲۴۴ حدیث کعب بن عجره؛ ابن حجر عسقلانی در فتح الباری، ۱۱/۱۵۹، کتاب الدعوات، باب الصلاة علی النبی؛ جلال الدین سیوطی در تدریب الراوی، ص ۳۲۴، نوع ۲۷؛ ابن ابی شیبیه در المصنف، ۲/۳۹۰، ح ۱ - ۶ کتاب صلاة التطوع والامامة، باب الصلاة علی النبی کیف هی؛ دیلمی در الفردوس، ۳/۲۰۱، ح ۴۵۶۶، باب القاف، فصل؛ مناوی در فیض القدیر، ۴/۶۹۱، ح ۶۱۶۲، حرف القاف؛ بیهقی در السنن الکبری، ۲/۱۴۶، کتاب الصلاة، باب الصلاة علی النبی فی التشهد؛ عبدالرزاق در المصنف، ۲/۲۱۲، ح ۳۱۰۵ - ۳۱۰۷؛ باب الصلاة علی النبی صلی الله علیه و آله و حاکم نیشابوری در المستدرک علی الصحیحین، ۳/۱۶۰، ح ۴۷۱۰، کتاب معرفة الصحابه، باب مناقب اهل رسول الله، احادیثی نقل کرده اند که همراه صلوات بر رسول اکرم، صلوات بر آل آن حضرت را لازم می داند.

خذلهم الله که امر را بر برادران اهل تسنن مشتبه نموده و می نمایند.

بدیهی است کسانی که در این حکم قرین خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله هستند و در ذکر، مقدم بر غیرند؛ قیاس آنان بر دیگران نمودن و دیگران را بر آنها ترجیح دادن، از سفاقت و جهالت یا تعصب و بی خبری است.

«در این موقع چون شب از نصف گذشته و آثار کسالت در بعضی جلساء ظاهر [شده بود]، مجلس را ختم نمودیم. پس از صرف چای و قرار اینکه فردا شب زودتر تشریف بیاورند، متفرق گردیدند.»

ص: ۳۱۹

اشاره

موضوعات کلی مورد بحث:

• طبقات شیعه

• عقاید شیعه امامیه

• شیعه مشرک نیست

• خرافات و کفریات در صحیحین

• اقسام شرک

• توسل

• اعتراض به صحیحین

• خرافات صحیحین

• حدیث ثقلین

• حدیث سفینه

• قتل و غارت شیعیان توسط اهل تسنن

• اثبات کفر و لعن یزید

ص: ۳۲۱

از نماز مغرب فارغ شدیم. آقایان تشریف آوردند. بعد از تعارفات معموله مشغول صرف چای شدند. داعی هم نماز عشاء را خاتمه داده، با خیال آسوده برای اصغای کلمات آقایان حاضر شدم.

حافظ: قبله صاحب! دیشب که به منزل رفتیم، خیلی خود را ملامت کردم که چرا ما دقت بیشتری در باب عقاید ارباب ملل نمی‌کنیم و فقط به بعض کتب متعصّبین (به قول شما) اکتفا می‌کنیم که حقیقت از ما پوشیده ماند.

داعی: از آنجایی که خدای تعالی در آیه ۱۴۹ سوره ۶ (انعام) می‌فرماید: (قُلْ فَلِلَّهِ الْحُجَّةُ الْبَالِغَةُ)؛ «بگو ای پیغمبر برای خدا حجت بالغه است»، مجلس دیشب حجتی از حجج الهی بود که آقایان در ابتدای صحبت، قدری از عادت بیرون آمده و با دیده انصاف و علم و عقل به عرایض داعی توجه نمایند و بدانید که آنچه را می‌گویم، روی موازین علم و عقل و منطق و حقیقت است و آنچه به سمع مبارک آقایان رسانیده و ذهن شما را مشوب نموده اند، روی عناد و لجاج مردمان متعصّیب خودخواه بوده است.

خدا را شاهد می‌گیرم که در این مجالس هیچ نظری ندارم که در گفتار خود غالب آیم و آقایان را مغلوب نمایم، بلکه مانند همیشه هدف و مقصدم دفاع از حریم تشیع و ابراز حق و حقیقت است.

حافظ: از جملات بیانات دیشب شما کشف شد که شیعه بر طبقات مختلفه می باشند. آیا کدام طبقه از شیعه را ذی حق و گفتار و عقاید آنها را حق می دانید؟ چنانچه ممکن است طبقات شیعه را برای روشن شدن مطلب بیان فرمایید که ما بدانیم در کدام قسمت وارد بحث شویم.

داعی: شب گذشته عرض نکردم که شیعه بر طبقات مختلفه هستند، بلکه شیعه به آن معنی که شرح دادم، یعنی بندگان مطیع خدا و پیغمبر و پیروان خاندان رسالت به امر آن حضرت یک طبقه بیشتر نیستند، ولی طبقات بازیگری به نام تشیع خودنمایی و مردم جاهل بی خبر را به دور خود جمع نمودند و از نام مقدس شیعه سوء استفاده نموده و عقاید باطل، بلکه کفر و زندقه را به این نام میان مردم انتشار دادند. لذا مردمان بی خبر که تحقیق در حقایق نمی نمایند، به نام شیعه در تاریخ از آنها یاد نموده اند و آنها چهار طبقه اصلی هستند که از آن چهار طبقه اصلی هم فقط دو فرقه باقی مانده اند و دو فرقه ی آنها به کلی از میان رفته اند و از هر طبقه آنها طبقات دیگر پیدا شدند و آن چهار فرقه عبارت اند از: زیدیه و کیسانیه و قداحیه و غلات.

عقاید زیدیه

فرقه اول زیدیه می باشند و آنها کسانی هستند که خود را اتباع زید بن علی بن الحسین علیه السلام می دانند و زید را بعد از امام زین العابدین علیه السلام امام می دانند و الحال در یمن و اطراف آن، زیدیها بسیار می باشند.

عقیده آنها بر آن است که هر علوی فاطمی که عالم و زاهد و شجاع باشد و علاوه خروج به سیف و شمشیر نموده و مردم را دعوت به خود نماید، آن امام

است. و چون جناب زید در زمان خلافت هشام بن عبدالملک اموی به واسطه فشار و ظلم بنی امیه در کوفه خروج کرد و شربت شهادت نوشید - چنانچه پریشب شرح حال آن بزرگوار را به مناسبتی عرض نمودم - او را امام دانسته و پیروی او را بر خود حتم می دانند، و حال آنکه مقام جناب زید بالاتر از آن است که چنین نسبتی را به او بدهند.

جناب زید از سادات بزرگ بنی هاشم بوده در زهد و علم و فضل و فهم و دین و ورع و عبادت و شجاعت و سخاوت، برجسته قوم و پیوسته قائم اللیل و صائم النهار بوده.

رسول اکرم صلی الله علیه و آله خبر شهادت آن جناب را داده، چنانچه از حضرت سیدالشهداء ابا عبدالله الحسین علیه السلام رسیده که فرمود:

«وضع رسول الله یده علی صلیبی قال: یا حسین سیخرج من صلبک رجل یقال له زید، یقتل شهیداً، فإذا کان یوم القیامه یتخطی هو وأصحابه رقاب الناس ویدخله الجنة» (۱)

رسول اکرم صلی الله علیه و آله دست مبارکش را گذارد بر پشت من و فرمود: یا حسین زود است بیرون می آید از صلب تو مردی که او را زید می گویند، کشته می شود در حال شهادت. چون روز قیامت شود، خود و اصحابش پا می گذارند بر گردن های مردم و داخل بهشت می شوند.

بدیهی است مراد اصحابی هستند که به نام نهضت در مقابل ظلم بنی امیه با آن

ص: ۳۲۵

۱- بحار الانوار، مجلسی، ۴۶/۱۹۹، ح ۷۲، تاریخ علی بن الحسین السجاد علیه السلام، باب احوال اولاده و ازواجه.

حضرت قیام نمودند؛ ولی خود جناب زید ابداً ادعای امامت نداشته و این تهمت است که به آن حضرت نسبت داده اند و الا آن جناب خود را تابع و مطیع امامت برادر بزرگوارش حضرت امام محمد باقر علیه السلام می دانسته، ولی بازیگرانی بعد از آن حضرت قائل به اصلی شدند که:

«لیس الامام من جلس فی بینه وأرخی ستره، بل الامام کل فاطمی عالم صالح ذو رأی یخرج بالسیف».

امام نیست آن کسی که در خانه بنشیند و خود را بپوشاند از مردم، بلکه امام، هر فاطمی عالم صالح صاحب رای است که خروج به شمشیر بنماید.

از این رو مردم را دعوت به امامت آن حضرت نموده و تشکیلاتی دادند و به اصطلاح دکانی برای پیشرفت مقاصد خود باز نمودند و آنها پنج فرقه گردیدند: مغریه، جارودیه، ذکیریه، خشبیه و خلقیه.

عقاید کیسانیه

فرقه دوم کیسانیه بودند و آنها اصحاب کیسان، مولی و آزاد کرده علی بن ابی طالب علیه السلام به شمار می رفتند.

آنها قائل به امامت محمد بن الحنفیه، فرزند بزرگ حضرت امیرالمؤمنین بعد از حسنین^۴ بودند، ولی جناب محمد خود چنین داعیه ای نداشته، بلکه او را سید التابعین می گفتند و در علم و زهد و ورع و تقوا و اطاعت امر مولی معروف بوده.

بعضی بازیگرها دستاویز نمودند قضیه مخالفت های او را با حضرت سجاد امام زین العابدین علیه السلام و دلیل بر ادعای او قرار دادند، و حال آنکه اصل حقیقت این نبود که ادعای امامت داشته، بلکه مقصود جناب محمد از این مخالفت ها

اثبات مقام حضرت سجاده‌علیه السلام امام چهارم بوده که به این طریق مریدهای جاهل و معتقدین ساده ی خود را متوجه سازند که من واجد این مقام نیستم، کما آنکه در همان مسجد الحرام، بعد از ثبوت حق در مقابل حجر الاسود و اقرار حجر به امامت حضرت سجاده‌علیه السلام که در کتب اخبار و تواریخ مفصلاً ثبت گردیده،^(۱) ابو خالد کابلی که سر سلسله معتقدین به

آن جناب بود، با جمعی از معتقدین به

ص: ۳۲۷

۱- «عن أبی عبیده و زرارہ جمیعاً، عن أبی جعفر علیہ السّلام قال: لَمَّا قتل الحسین علیہ السّلام أرسل محمد بن الحنفیہ إلی علی بن الحسین علیہ السّلام فخلا بہ فقال له: یا بن أخی قد علمت أنّ رسول الله صلی الله علیہ وآله دفع الوصیّہ والإمامه من بعده إلی أميرالمؤمنین علیہ السّلام ثمّ إلی الحسن علیہ السّلام ثمّ إلی الحسین علیہ السّلام وقد قتل أبوک رضی الله عنه و صلی علی روحه و لم یوص، و أنا عمّک و صنو أبیک و ولادتی من علیّ علیہ السّلام فی سنی و قدیمی أحقّ بها منک فی حدائتک، فلا تنازعنی فی الوصیّہ والإمامه ولا تحاجّنی، فقال له علی بن الحسین علیہ السّلام: یا عمّ اتق الله ولا تدّع ما لیس لک بحقّ، إنّی أعظک أن تكون من الجاهلین، إنّ أبی یا عمّ صلوات الله علیہ أوصی إلیّ قبل أن یتوجّه إلی العراق وعهد إلیّ فی ذلك قبل أن یتشهد بساعه وهذا سلاح رسول الله صلی الله علیہ وآله عندی، فلا تتعرض لهذا، فإنّی أخاف علیک نقص العمر وتشّت الحال، إنّ الله عزّوجلّ جعل الوصیّہ والإمامه فی عقب الحسین علیہ السّلام فإذا أردت أن تعلم ذلك فانطلق بنا إلی الحجر الأسود حتّی نتحاكم إلیه ونسأله عن ذلك. قال أبو جعفر علیہ السّلام: وكان الكلام بينهما بمکّه، فانطلقا حتّی أتيا الحجر الأسود. فقال علی بن الحسین لمحمد بن الحنفیہ: إبدأ أنت فابتهل إلی الله عزّوجلّ و سلّه أن ینطق لک الحجر ثمّ سل، فابتهل محمد فی الدعاء وسأل الله ثمّ دعا الحجر فلم یجبه، فقال علی بن الحسین علیہ السّلام یا عمّ لو كنت وصیّاً وإماماً لأجابک، قال له محمد: فادع الله أنت یا ابن أخی و سلّه، فدعا الله علی بن الحسین علیہ السّلام بما أراد ثمّ قال: أسألك بالهدی جعل فیک میثاق الأنبیاء و میثاق الأوصیاء و میثاق الناس أجمعین لَمَّا أخبرتنا من الوصیّ والإمام بعد الحسین بن علیّ علیہ السّلام قال: فتحرك الحجر حتّی کاد أن یزول عن موضعه. ثمّ أنطقه الله عزّوجلّ بلسان عربیّ مبین، فقال: اللّهم إنّ الوصیّہ والإمامه بعد الحسین بن علیّ إلی علی بن الحسین بن علیّ بن أبی طالب وابن فاطمه بنت رسول الله صلی الله علیہ وآله قال: فانصرف محمد بن علیّ وهو یتولّى علی بن الحسین علیہ السّلام». اصول کافی، شیخ کلینی، ۱/۳۴۸، ح ۵، کتاب الحجّه، باب ما یفصل به بین دعویّ المحق والمبطل فی أمر الامامه. قطب راوندی در الخرائج والجرائح، ۱/۲۵۷، ح ۳، باب ۵، همین حدیث را با الفاظی دیگر از ابی خالد کابلی نقل کرده است.

امامت محمد، تبعیت از جناب محمد نموده و به امامت حضرت سجاد معترف شدند، ولی یک عده از شیادها، جمعی از عوام بی خرد بی خبر را بر آن عقیده نگاه داشتند، به این بهانه که جناب محمد شکسته نفسی نموده و در مقابل بنی امیه، سیاست اقتضای چنین امری را نمود، و الا امامت جناب محمد مسلم است و بعد از وفات جناب محمد هم ثابت ماندند و گفتند جناب محمد نمرده، بلکه در شعب جبل رضوی پنهان گردیده، زمانی بیرون آید و جهان را پر از عدل و داد کند و ایشان چهار فرقه بوده اند: مختاریه، کریه، اسحاقیه [و] حرّیه، ولی بر این عقیده امروز کسی باقی نمانده است.

عقاید قَدّاحیه

طایفه دوم قَدّاحیه اند. اصل مذهب این طایفه ظاهراً تشیع، ولی باطناً کفر محض است. و اصل تشکیلات این مذهب به دست میمون بن سالم یا «دیضان» معروف به قَدّاح و عیسی چهار لختان در مصر شروع شد و باب تاویلات را در قرآن مجید و اخبار به میل خود باز نمودند و از برای شریعت ظاهر و باطنی قرار دادند و گفتند باطن شریعت را خداوند به پیغمبر و پیغمبر به علی و او هم به فرزندان و شیعیان خالص تعلیم داد و گویند کسانی که باطن شریعت را دانستند، از قید طاعت و عبادت ظاهریه آزاد و آسوده شدند.

و ایشان مذهب را بر هفت پایه قرار دادند، به هفت پیغمبر معتقدند و به هفت امام معترف اند و امام هفتم را غایب

می شمارند و منتظر ظهور آن هستند و ایشان دو طایفه بودند:

ناصریه؛ اصحاب ناصر خسرو علوی که در اشعار و گفتار و کتاب های خود به

نام شیعه، بسیار مردم را به کفر و الحاد کشانیده و در طبرستان شیوع بسیار داشتند.

صباحیه؛ طایفه دوم اصحاب حسن صباح که اصلاً اهل مصر بود و به ایران آمده و واقعه ی اسفناک و فتنه بزرگ الموت را در قزوین برپا کرد و باعث قتل های فراوان شد که در تاریخ مفصلاً ثبت شده است که این مجلس مختصر، مقتضی شرح مفصل حالات تاریخی آن نمی باشد.

عقاید غلات

طایفه چهارم غالیه اند که پست ترین اقوام و طوایفی هستند که به نام تشیع معروف شده اند و تمامی آنها کافر و نجس و فاسد و مفسد می باشند. و آنها هفت فرقه ی اصلی هستند: سبائیه، منصوریه، غرابیه، بزغیه، یعقوبیه، اسماعیلیه [و] ازدریه.

شرح حالات و پیدایش آنها را شب گذشته مختصراً به اقتضای مجلس عرض کردم. ما جامعه ی شیعه ی امامیه ی اثنا عشریه، بلکه تمام مسلمین دنیا از آنها و عقاید آنها بریء هستند و آنها را انجس از هر نجس و کافر ملحد بی دین می دانیم. و هر عقیده ای به نام شیعه روی قاعده کفر و الحاد، صراحه یا کنایه، در السنه و افواه مشهور و در بعض کتب عمداً یا سهواً درج گردیده، بیشتر از این طایفه می باشند که خود را شیعه ی علی علیه السلام می خوانند، ولی جماعت شیعه ی امامیه ی اثنا عشریه که زاید بر صد میلیون جمعیت در دنیا هستند، از این عقاید فاسده دور، بلکه اصل دین و مذهب پاک و لبّ و لباب شریعت را که به وسیله باب علم رسول الله، علی بن ابی طالب امیرالمؤمنین علیه السلام رسیده در نزد آنها یافت می شود.

طایفه پنجم شیعه ی امامیه و فرقه ی حقه ی عشریه اند که لبّ لباب شریعت را مطابق عقل و نقل دارا هستند و اصل شیعه ی واقعی اینها هستند و آن چهار فرقه، شیعه ی قلابی اند. و خلاصه ی عقیده ی این شیعیان حقیقی را برای شما به طور فهرست وار عرض می نمایم، تا بعدها نسبت های غلط به آنها ندهید؛

جامعه ی شیعه ی امامیه معتقدند به وجود ذات واجب الوجود، حضرت احدیت جلّ و علا که اوست واحد و احد که شبیه و عدیل و نظیر ندارد، نه جسم است و نه صورت، نه جوهر است و نه عرض و از جمیع صفات امکانیه معزّا و مبرّا می باشد، بلکه خالق جمیع اعراض و جواهر است و شریکی در خلق موجودات و افاضه فیوضات بر موجودات ندارد.

بعضی از عرفا صفات سلویه پروردگار را به شعر آورده و گفته اند:

نه مرگب بود و جسم نه جوهر نه عرض

بی شریک است و معانی تو غنی دان خالق

و چون ذات واجب الوجود هرگز رؤیت نشود و از طرفی هم بایستی خلق را هدایت و راهنمایی نماید، لذا رسل و فرستادگانی از جنس بشر برگزیده کامل عیار برای هدایت

افراد بشر با دلایل و براهین و معجزات و بینات و دستورات کافیه، به اقتضای حال و احتیاجات اهل هر زمان فرستاده، که عدد آنها بسی بسیار و بی شمار است و تمامی آنها در تحت اوامر پنج پیغمبر اولو العزم که نوح شیخ الانبیاء و ابراهیم خلیل الرحمن و موسی کلیم الله و عیسی روح الله - علی نبینا و آله وعلیهم السلام باشند - هادی و راهنمای بشر بودند و پیغمبر آخر، وجود اقدس خاتم الانبیاء محمد مصطفی صلی الله علیه و آله می باشد که دین و شریعت او تا روز

قیامت باقی و برقرار است.

جماعت شیعه معتقدند که:

«حلال محمد حلال إلى يوم القيامة وحرامه حرام إلى يوم القيامة وشريعته مستمره إلى يوم القيامة»^(۱).

حلال محمد حلال است تا روز قیامت و حرام آن حضرت هم حرام است تا روز قیامت و شریعت او هم باقی و مستمر است تا روز قیامت.

و خداوند متعال از برای جمیع اعمال از نیک و بد، سزا و جزایی معین فرموده که در بهشت یا دوزخ به آنها داده می شود.

و روزی که برای سزا و جزای اعمال معین گردیده، یوم الجزاء گویند که بعد از تمام شدن عمر دنیا، تمام خلایق را از نیک و بد، من الاولین و الآخرين همه را زنده می کند با همین بدن عنصر جسمانی - نه بدن لطیف و هور غلیبایی -، به صحرای محشر می آورد و بعد از محاکمه و رسیدگی، هر یک را به جزای خود می رساند؛ چنانچه در کتب آسمانی عموماً و بالخصوص تورات و انجیل و قرآن مجید خیر داده است. و سند محکم و ثابت و محقق ما همین قرآن کریم است که با سند متصل، دست نخورده و تحریف نگردیده از زمان رسول اکرم صلی الله علیه و آله به ما رسیده و ما عامل به دستورات آن هستیم و امیدواریم که عندالله ماجور باشیم.

و به جمیع احکام واجبه ی مندرجه در این کتاب اقدس اعظم، از قبیل نماز و

ص: ۳۳۱

۱- شیخ کلینی در کتاب الکافی، ج ۱، ص ۵۸، ح ۱۹ باب البدع والرأی والمقایس، از امام صادق علیه السّلام چنین نقل می کند: «عن زراره قال: سألت ابا عبدالله عليه السّلام عن الحلال والحرام فقال: حلال محمد حلال أبداً إلى يوم القيامة وحرامه حرام أبداً إلى يوم القيامة، لا يكون غيره ولا يجيء غيره». (محقق)

روزه و زکات و خمس و حج و جهاد و غیره معتقدیم.

و همچنین به فروعات و واجبات و مستحبات و دستوراتی که به وسیله رسول خدا به ما رسیده، معترف و عازم و جازم به عمل با توفیقات خداوند متعال هستیم. و از جمیع معاصی و گناهان کبیره و صغیره، از قبیل شراب و قمار و زنا و لواط و ربا و قتل نفس و ظلم و غیر آنها از آنچه در قرآن مجید و اخبار وارده منع از آنها گردیده، اجتناب می نماییم.

و ما جماعت شیعه معتقدیم همان قسمی که احکام و دساتیر الهیه، آورنده ای دارد که خداوند متعال او را برگزیده و به آدمیان معرفی نموده، بعد از وفات آورنده که رسول خدا می باشد. بایستی نگاهدارنده ای باشد که حافظ و حارس و نگاهبان آن دین و شریعت باشد، همان قسمی که پیغمبر و آورنده ی دین را خدا برانگیزد و به مردم معرفی نماید، وصی و خلیفه و نگاهدار دین را هم بایستی خداوند انتخاب فرماید و به وسیله پیغمبر به امت معرفی نماید. چنانچه تمام انبیاء به امر خدای متعال اوصیای خود را معرفی نمودند، پیغمبر خاتم هم که اکمل و افضل از همه آنها بوده، برای جلوگیری از فساد و اختلاف، امت را به حال خودشان نگذارده و اوصیای خود را به امر پروردگار روی سنت جاریه به آنها معرفی فرموده است.

و عدد آن اوصیای منصوص رسول اکرم صلی الله علیه و آله که از جانب خدای متعال معرفی شدند، دوازده می باشد:

«أولهم سید الأوصیاء علی بن ابی طالب فبعده ابنه حسن ثم أخوه الحسین ثم ابنه علی زین العابدین ثم ابنه محمد باقر العلوم ثم ابنه جعفر الصادق ثم ابنه

موسیٰ الکاظم ثم ابنه علی الرضا ثم ابنه محمّد التقی ثم ابنه علی النقی

ثم ابنه حسن العسکری ثم ابنه محمّد المهدی وهو الحجّه القائم الذی غاب عن الأنظار لا عن الأمصار یملاً الله الأرض به قسطاً وعدلاً كما ملئت ظلماً وجوراً.»

اعتقاد شیعه امامیه آن است که این دوازده امام بر حق، از جانب خدا به وسیله پیغمبر به ما معرفی شدند که دوازدهمی آنها، بنا بر اخبار متواتر و مستفیض که از علمای شما هم بسیار رسیده، غیبت اختیار نموده، مانند غیبتی که در تمامی ادوار انبیاء و اوصیاء بوده است.

و آن وجود مقدّس را خداوند ذخیره قرار داده برای رفع ظلم و نشر عدل، و مُصلح کل است که تمام اهل عالم، انتظار ظهور چنین مصلحی را دارند.

خلاصه جماعت شیعه معتقدند به جمیع احکام خمس که در قرآن مجید و اخبار صحیحه، به وسیله روایت معتبره، از طرق اهل بیت طهارت و عترت پاک رسول اکرم صلی الله علیه و آله و مؤمنین نیک فطرت از صحابه خاص آن حضرت به آنها رسیده، از اول باب طهارت تا آخرین باب دیات.

شکر می کنم خداوند متعال را که به داعی توفیق عنایت فرمود تا از روی تحقیق و منطق و برهان، نه از راه تقلید آباء و امّهات به این عقاید مقدّسه معتقد باشم و افتخار به این دین و مذهب دارم، و هر کس در این دین و مذهب گفت و گویی دارد، یا در شک و شبهه و اشتباه باشد، داعی برای حلّ شبهات و اثبات حقایق به حول و قوه پروردگار حاضرم.

«صدای مؤذن برخاست و موقع نماز شد. پس از فراغت از نماز و صرف چای، جناب حافظ افتتاح کلام نمودند.»

حافظ: قبله صاحب، خیلی ممنون شدم که شرح حالات فرق شیعه را بیان نمودید، ولی در کتب اخبار و ادعیه شما مطالبی وارد است که ظواهر آنها بر خلاف گفتار شما، کفر و الحاد شیعه اثنی عشریه را مخصوصاً می رساند.

داعی: خوب است آن اخبار و ادعیه و موارد اشکال را بیان فرمایید تا حق آشکار گردد.

اشکال راجع به خبر معرفت

حافظ: اخبار زیادی دیده ام، ولی آنچه الحال در نظر دارم، در تفسیر صافی که به قلم یکی از علماء و مفسرین بزرگ شما فیض کاشی می باشد، خبری نقل می کند که روزی حضرت حسین، الشهید بالطف، در مقابل اصحاب ایستاد و گفت:

«أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى جَلَّ ذَكَرُهُ مَا خَلَقَ الْعِبَادَ إِلَّا لِيَعْرِفُوهُ، فَإِذَا عَرَفُوهُ عَبْدُوهُ فَإِذَا عَبْدُوهُ اسْتَغْنَوْا بِعِبَادَتِهِ عَنِ عِبَادَةِ مَنْ سِوَاهُ.

قال رجل من أصحابه: بأبي أنت وأُمِّي يابن رسول الله فما معرفه الله؟ قال عليه السَّلام: معرفه أهل كلِّ زمان إمامهم الّذِي تَجِبُ عَلَيْهِمْ طَاعَتُهُ» (۱)

ای مردم! خداوند جلّ ذکرة، خلق نفرموده است بندگان را مگر برای شناختن او. پس زمانی که او را شناختند، عبادتش کردند و همین که عبادت کردند، مستغنی شوند

به عبادت او از عبادت هرچه غیر اوست.

مردی از اصحاب عرض کرد: پدر و مادرم فدای تو باد پسر پیغمبر، حقیقت معرفت خدا چیست؟

فرمود: معرفت و شناختن اهل هر زمان است امامی را که اطاعتش بر

ص: ۳۳۴

ایشان لازم است.

جواب از اشکال

داعی: اولاً باید به سلسله سند خبر توجه کرد که آیا این خبر صحیح است یا موثق و معتبر و حسن است، یا ضعیف قابل توجه است، یا مردود.

بر فرض صحّت، به خبر واحدی نتوان نصوص صریحه در توحید، از آیات قرآن مجید و اخبار متواتره از طرق آل اطهار و ائمه هدی سلام الله علیهم اجمعین را از ظواهر خود منصرف ساخت.

شما چرا این همه اخبار و احادیث و گفتار ائمه دین را در توحید و مناظراتی را که بزرگان از ائمه اثنی عشر - که در مواقع مقتضی - با مادیین و دهریین نموده اند و اثبات توحید خالص فرموده اند، نمی بینید و به آنها توجه نمی نمایید، در حالی که تمام تفاسیر مهمّه شیعه و کتب اخبار، از قبیل توحید مفضلّ و توحید صدوق و کتاب توحید از بحار الانوار علامه مجلسی قدس الله اسرارهم و سایر کتب توحیدیه علمای بزرگ شیعه امامیه مملوّ از اخبار متواتره از اهل بیت طهارت است.

چرا رساله «النکت الاعتقادیه» ابو عبدالله محمد بن محمد بن نعمان، معروف به «مفید» که از مفاخر علمای شیعه در قرن چهارم و متوفای سال ۴۱۳ قمری بوده و همچنین «اوائل المقالات فی المذاهب» و «المختارات» تالیف آن بزرگوار را مطالعه نمی کنید و نیز مراجعه نمی نمایید به کتاب «احتجاج» شیخنا الاجل، ابو منصور احمد بن علی بن ابی طالب الطبرسی، تا بدانید امام بر حق، حضرت رضا علیه الصلاه والسلام چگونه در مقابل مخالفین و منکرین توحید، اثبات توحید

ص: ۳۳۵

که می گردید خبرهای واحد متشابهی را پیدا می کنید و به آنها اتکاء نموده و شیعیان را مورد حمله قرار می دهید.

چه خوش گوید شاعر عرب:

أَبْصِرْ فِي الْعَيْنِ مَنْى الْقَدَى

وَفِي عَيْنِكَ الْجَذَعُ لَا تَبْصِرْ

«آیا می بینی در چشم من ریزه خاشاک را، اما در چشم خود چوب خرما را نمی بینی - کنایه از اینکه عیب کوچک مرا می بینی، ولی عیب بزرگ خود را نمی بینی».

مثل این است که آقایان محترم به کتاب های خودتان دقیق نمی شوید، تا خرافات و موهومات، بلکه کفریات مندرجه در آن کتاب ها را که یضحک به الثکلی است ببینید و از خجالت سر بلند ننمایید، حتی در صحاح معتبره خودتان به قدری اخبار خنده آور نقل شده که عقل را مبهوت و حیران می نماید.

حافظ: خنده آور گفتار و کلمات شماست که تخطئه می نماید کتبی را که در عظمت و بزرگی مانند آن نیامده، مخصوصاً صحیحین بخاری و مسلم، که عموم علمای ما اتفاق دارند به قطعیت احادیث مندرجه در آنها و اگر کسی انکار این دو کتاب و اخبار مندرجه در آنها را بنماید و در مقابل تخطئه آنها بر آید، در حقیقت انکار اصل مذهب سنت و جماعت را نموده؛ زیرا که مدار اعتبار این جامعه بعد از قرآن مجید، به این دو کتاب بزرگ است، چنانچه ابن حجر مکی در اوّل صواعق محرقه - اگر به نظرتان رسیده باشد - نوشته است:

«الفصل فی بیان کیفیتها» (ای کیفیت خلافه ابی بکر) روی الشیخان البخاری و

مسلم فی صحیحیہما اللذین ہما أصحّ الکتب بعد القرآن باجماع من یعتدّ بہ.

بدیہی است کہ اخبار مندرجہ در صحیحین قطعی الصدور است از جناب رسول اکرم صلی اللہ علیہ وآلہ:

«لأنّ الأئمّة اجتمعت علی قبولہما وکلّ ما اجتمعت الأئمّة علی قبولہ مقطوع فما فی الصحیحین فمقطوع بہ.»

در بیان کیفیت خلافت ابی بکر کہ روایت نمودند شیخان (بخاری و مسلم) در صحیحین خود، کہ صحیح ترین کتابہاست بعد از قرآن، بہ اجماع ائمّ؛ برای آنکہ ائمّ اجتماع بر قبول آنها نمودند و ہرچہ را کہ ائمّ اجتماع بر قبول آنها بنمایند مقطوع است. پس بہ ہمین دلیل، احادیث مندرجہ در صحیح بخاری و مسلم مقطوع الصدور است.

پس چگونہ ممکن است کسی جرئت نماید بگوید در این دو کتاب، کفریات و ہزلیات و خرافات و موهومات موجود است.

اخبار خرافی در صحیحین بخاری و مسلم

داعی: اولاً۔ در جملہ ای از بیاناتتان کہ فرمودید این دو کتاب مورد قبول تمام ائمّ است، اعتراضات علمی وارد است و این ادعای شما استناداً بہ قول ابن حجر، علماً و عملاً و منطقاً مردود یکصد میلیون مسلمان با علم و عمل می باشد. پس اجماع ائمّ در اینجا مانند همان اجماعی است کہ برای صدر اسلام در امر خلافت قائل شدید؟!!

ثانیاً آنچه داعی می گویم با برهان و دلیل است. آقایان محترم ہم اگر دیدہ رضا را ببندید و با دیدہ حقیقت بین بہ آن کتابها نظر کنید، می بینید آنچه ما

می بینیم و مانند ما و تمام عقلاء از مندرجات آنها متحیر و متبسم خواهید شد، چنانچه بسیاری از اکابر علمای خودتان، مانند دار قطنی^(۱)

و ابن حزم^(۲)

و شهاب الدین احمد بن محمد قسطلانی در «ارشاد الساری» و علامه ابوالفضل جعفر بن ثعلب شافعی در کتاب «الامتاع فی احکام السماع» و شیخ عبدالقادر بن محمد قرشی حنفی در «جواهر المزیئه فی طبقات الحنفیه» و شیخ الاسلام ابو زکریای نووی در «شرح صحیح»^(۳) و شمس الدین علقمی در «کوکب منیر» شرح جامع

ص: ۳۳۸

۱- دار قطنی کتابی دارد به نام الزامات و تتبع که در آن به نقد و انتقاد به برخی از احادیث صحیحین پرداخته است.
۲- المحلی، ابن حزم، ۷/۵۶۵، مساله ۱۵۶۶، کتاب البیوع، بیع الشطرنج والمزامیر والعیدان والمعازف. ابن حزم بعد از نقل حدیثی از صحیح بخاری ۷/۲۰۱، کتاب الاشریه، باب ما جاء فیمن يستحل الخمر می نویسد: «وهذا منقطع لم يتصل ما بین البخاری و صدقه بن خالد ولا یصح فی هذا الباب شیء أبداً وکل ما فیہ فموضوع». و نیز در همین جلد، صفحه ۱۵۸، مساله ۱۳۹۴، کتاب الحجر، محاوله عبدالله بن الزبیر الحجر علی عائشه می نویسد: «واما الروایه عن ابن الزبیر فظامه الابد، لا ندری کیف استحل مسلم أن یحتج بخطیئه وهله وزله کانت من ابن الزبیر والله تعالی یغفر له إذ أراد مثله فی کونه من أصغر الصحابه أن یحجر علی مثل أم المؤمنین التي أثنى الله تعالی علیها أعظم الثناء فی نص القرآن وهو لا یکاد یتجزی منها فی الفضل عندالله تعالی».

۳- صحیح مسلم با شرح نووی، ۱/۱۶، مقدمه. شارح می نویسد: «واما قول مسلم رحمه الله فی صحیحہ فی باب صفة صلاه رسول الله صلی الله علیه وآله: لیس کل شیء صحیح عندی وضعته ههنا؛ یعنی فی کتابه هذا الصحیح وانما وضعت ههنا ما اجمعوا علیه، فمشکل. فقد وضع فیہ أحادیث کثیره مختلفاً فی صحتها، لکونها من حدیث من ذکرناه ومن لم نذکره ممن اختلفوا فی صحه حدیثه». و نیز در ۲/۲۰۷، کتاب الایمان، باب بدء الوحی در ذیل حدیثی که مضمونش این است: اولین سوره ای که بر رسول خدا صلی الله علیه وآله نازل شد سوره (یا ایها المدثر) بوده است می نویسد: «ضعیف بل باطل والصواب ان اول ما انزل علی الاطلاق اقرأ باسم ربک...». این کلام نووی نشانگر آن است که او تمام احادیث صحیح مسلم را صحیح نمی داند، بلکه در مقام طعن به مسلم بن حجاج است.

وبالآخره جمیع علمای حنفیه و دیگران از اکابر سنیّه، صریحاً در مقام نقد و انتقاد به بعض احادیث

ص: ۳۳۹

۱- زاد المعاد، ابن قیم جوزی، ص ۳۸۰، فصل فی الاسراء والمعراج، حدیثی از صحیح بخاری ۵/۱۳۲، ح ۳۹۳، کتاب مناقب الانصار، باب المعراج، از مالک بن صعصعه در توصیف معراج نقل می کند که بخش پایانی حدیث چنین است: «... ثم فرضت علی الصلوات خمسين صلاه كل يوم، فرجعت فمررت على موسى فقال: بما أمرت؟ قال: أمرت بخمسين صلاه كل يوم. قال: ان أمتك لا تستطيع خمسين صلاه كل يوم وانى والله قد جربت الناس قبلك و عالجت بنى اسرائيل أشد المعالجه، فارجع إلى ربك فأسأله التخفيف لأمتك. فرجعت فوضع عني عشرًا، فرجعت إلى موسى فقال مثله، فرجعت فوضع عني عشرًا، فرجعت إلى موسى، فقال مثله، فرجعت فوضع عني عشرًا، فرجعت إلى موسى فقال مثله، فرجعت فأمرت بعشر صلوات كل يوم، فرجعت فقال مثله، فرجعت فأمرت بخمس صلوات كل يوم. قال: ان أمتك لا تستطيع خمس صلوات كل يوم وانى قد جربت الناس قبلك و عالجت بنى اسرائيل أشد المعالجه، فارجع إلى ربك فأسأله التخفيف لأمتك. قال. سألت ربى حتى استحييت، ولكن أرضى وأسلم. قال: فلما جاوزت نادى مناد أمضيت فريضتى وخففت عن عبادى». سپس ابن قیم در صفحه ۳۸۳ فصل فی ان الاسراء كانت مره واحده می نویسد: «و یا عجباً لهؤلاء الذین زعموا أنه مراراً، کیف ساغ لهم أن یظنوا أنه فی کل مره تفرض علیه الصلاه خمسين ثم یتردد بین ربّه و بین موسى حتى تصیر خمساً ثم یقول: «أمضیت فريضتى وخففت عن عبادى»، ثم یعیدها فی المره الثانيه إلى خمسين ثم یحیطها عشرًا عشرًا وقد غلط الحفاظ شریکا فی الفاظ من حدیث الاسراء». با توجه به حدیثی که از بخاری نقل کردیم که ابن قیم هم قسمت اخیر حدیث را به همین الفاظ نقل کرده و در ادامه اشاره کرده است که: هذا لفظ البخاری فی بعض الطرق و با دقت در اظهار نظر و انتقادى که نسبت به این حدیث دارد و با توجه به الفاظی که از این حدیث به عنوان شاهد می آورد، روشن می شود که مراد ابن قیم از جمله «و یا عجباً لهؤلاء الذین...» محمد بن اسماعیل بخاری است؛ چه اینکه او یکی از کسانی است که حدیث معراج را به همین شکل نقل کرده است. و از آنجا که بخاری و صحیحش نزد اکثر اهل تسنن مقدس است و ابن قیم هم نخواسته این تقدس لکه دار شود، به نام بخاری اشاره نکرده و به جمله «هؤلاء الذین...» اکتفا نموده است.

صحیحین برآمده و اعتراف دارند که بسیاری از احادیث ضعیفه ی غیر صحیحه در صحیحین موجود است؛ چه آنکه هدف بخاری و مسلم جمع اخبار بوده، نه دقت در صحت آنها و بعض از محققین علمای خودتان، مانند کمال الدین جعفر بن ثعلب در بیان فضایح و قبایح روایات صحیحین و نشر مثالب بالاخره جمیع علمای حنفیه و دیگران از اکابر سنیه، صریحاً در مقام نقد و انتقاد به بعض احادیث صحیحین برآمده و اعتراف دارند که بسیاری از احادیث ضعیفه ی غیر صحیحه در صحیحین موجود است؛ چه آنکه هدف بخاری و مسلم جمع اخبار بوده، نه دقت در صحت آنها و بعض از محققین علمای خودتان، مانند کمال الدین جعفر بن ثعلب در بیان فضایح و قبایح روایات صحیحین و نشر مثالب و معایب آنها سعی بلیغ نموده اند و اقامه دلایل و براهین در این باب، بارز و آشکار می باشد. (۱)

ص: ۳۴۰

۱- در اینجا مناسب است به نام چند نفر از علمای اهل تسنن که در جرح و تعدیل صحیحین و مخصوصاً صحیح بخاری کتاب نوشته اند اشاره کنیم: اول: عبدالرحمان بن محمّد بن ادریس بن المنذر بن داود التمیمی الرازی (متوفی ۳۲۷)، مؤلف کتاب «بیان خطا البخاری». دوم: ابوبکر احمد بن علی بن ثابت بن احمد البغدادی (متوفی ۴۶۳)، کتاب مؤلف «الموضح لاوهام البخاری». سوم: ابو الولید، سلیمان بن خلف بن سعد بن ایوب بن وارث التمیمی الباجی (متوفی ۴۷۴)، مؤلف کتاب «التعدیل والتجریح لمن خرج عنه البخاری فی الصحیح». چهارم: ابو علی الحسین بن محمّد بن احمد الغسانی المعروف بالجیانی (متوفی ۴۹۸)، مؤلف کتاب «التنبیه علی ما وقع فی کتاب البخاری من الاوهام». پنجم: ابو محمّد عبدالمؤمن بن خلف بن ابی الحسن الدمیاطی (متوفی ۷۰۵)، مؤلف کتاب «اوهام الجامع الصحیح للبخاری». ششم: شهاب الدین ابو سعید احمد بن احمد بن الحسین بن موسی الهکاری المصری (متوفی ۷۶۳)، مؤلف کتاب «العقد الجلی فی حل اشکال الجامع الصحیح للبخاری». هفتم: زین الدین ابوالفضل عبدالرحیم بن الحسین بن عبدالرحمان الکردی الرازیانی العراقی (متوفی ۸۰۶)، مؤلف کتاب «الاحادیث المخرجه فی الصحیحین التي تکلم فیها بضعف وانقطاع». هشتم: احمد بن عبدالرحیم بن الحسین بن ابراهیم القاهری (ابوزعه العراقی) (متوفی ۸۲۶)، مؤلف کتاب «البيان والتوضیح لمن اخرج له فی الصحیح ومس بضرب من التجریح». نهم: موفق الدین ابوذر احمد بن ابراهیم بن محمّد بن خلیل الطرابلسی (متوفی ۸۸۴)، مؤلف کتاب «التوضیح لمبهمات الجامع الصحیح». دهم: عمر کریم الحنفی البتونی، مؤلف کتاب «الجرح علی البخاری».

پس تنها ما نیستیم که تحقیق در مطالب می نماییم که مورد حمله شما قرار گیریم، بلکه اکابر علمای خودتان که محقق در حقایق بوده، این قبیل بیانات را نموده اند.

حافظ: خوب است از دلایل و براهین خود برای اهل مجلس بیان کنید، تا قضاوت به حق کنند.

داعی: گرچه گفت و گوی ما در این موضوع نبوده و اگر بخواهم وارد این بحث گردم، از رشته سؤال شما باز می مانم، ولی برای اثبات مرام، به چند نمونه ای مختصراً اشاره می نمایم.

اخبار رؤیه الله تعالی از اهل تسنن

اگر شما اخبار کفر آمیز حلول و اتحاد و عقیده به جسمانیت و رؤیت پروردگار جلّ و علا را که دیده می شود در دنیا و یا در آخرت، علی اختلاف العقاید - چنانچه عدّه ای از حنابله و اشاعره قائل اند - بخواهید مطالعه نمایید، مراجعه کنید به کتب معتبره خودتان، مخصوصاً صفحه ۱۰۰ از جلد اول «صحیح بخاری»،^(۱)

باب فضل السجود من کتاب الاذان و نیز صفحه ۹۲ جلد چهارم، باب الصراط من کتاب الرقاق^(۲)

و در صفحه ۸۶ جلد اول «صحیح مسلم»،^(۳) باب

ص: ۳۴۱

۱- صحیح بخاری، ۲/۳۸۱، ح ۷۶۲، کتاب الصلاة، کتاب صفة الصلاة، باب فضل السجود.

۲- همان، ۷/۵۰۲، ح ۱۴۳۴، کتاب الرقاق، باب الصراط جسر جهنم.

۳- صحیح مسلم، ۱/۱۶۳، ح ۲۹۶ - ۲۹۸، کتاب الایمان، باب اثبات رؤیه المؤمنین فی الآخرة ربهم.

اثبات الرؤیة المؤمنین ربهم فی الآخرة و امام احمد حنبل در صفحه ۲۷۵ جلد دوم «مسند»، (۱) به خوبی به دست می آورید.

من باب نمونه، دو خبر از همان ابواب را به عرض محترمتان می رسانم که از ابو هریره روایت می نمایند که:

«انّ النار تزفر وتتقیظ تقیظاً شدیداً فلا تسکن حتی یضع الربّ قدمه فیها، فتقول قَطَّ قَطَّ حسی حسی» (۲)

صدای شعله پیوسته رو به ازدیاد می رود و آرام نمی گیرد، تا آنکه خداوند پای خود را در میان آتش نهاده امر می کند تا این زمان کافی است.

و نیز از ابو هریره روایت نموده اند که جماعتی از مردم از رسول اکرم صلی الله علیه و آله سؤال نمودند:

«یا رسول الله هل نری ربنا یوم القیامة؟»

قال: نعم. هل تضارون فی رؤیه الشمس بالظهیرة صحوا لیس معها سحاب؟

قالوا: لا یا رسول الله.

وهل تضارون فی رؤیه القمر لیلہ البدر صحوا لیس فیها سحاب؟

ص: ۳۴۲

۱- مسند احمد بن حنبل، ۲/۲۷۵، مسند ابی هریره.

۲- این روایت با تعابیر مختلف در کتب اهل تسنن ذکر شده که به بعضی از آنها اشاره می کنیم: صحیح بخاری، ج ۶، ص ۴۷ و ۴۸، سوره ق؛ و ج ۷، ص ۲۲۴ و ۲۲۵، کتاب الایمان والندور؛ و ج ۸، ص ۱۸۶ و ۱۸۷، کتاب التوحید؛ صحیح مسلم، ج ۸، ص ۱۵۱ و ۱۵۲؛ سنن ترمذی، ج ۴، ص ۹۵ و ۹۶ و ۹۷، باب ۱۹ «ما جاء فی خلود اهل الجنة و اهل النار ح ۲۶۸۲ و ۲۶۸۳؛ و ج ۵، ص ۶۵ و ۶۶، سوره ق، ح ۳۳۲۶؛ مسند احمد، ج ۲، مسند ابی هریره، ص ۲۷۶، و ص ۳۱۲ تا ۳۱۵، و ص ۳۶۸ و ۳۶۹، و ص ۵۰۷؛ و ج ۳، مسند انس بن مالک، ص ۱۳۴، و ص ۱۴۱، و ص ۲۲۹ و ۲۳۰، و ص ۲۳۴، و ص ۲۷۹؛ سنن دارمی، ج ۲، ص ۳۴۰ و ۳۴۱، باب قوله تعالی «هل من مزید»، (محقق)

قالوا: لا يا رسول الله.

قال: ما تضارون في رؤيه الله يوم القيامة إلا كما تضارون في رؤيه أحدهما. إذا كان يوم القيامة أذن مؤذن ليَتَّبِعَ كُلَّ أُمَّةٍ ما كانت تعبد، فلا يبقى أحد كان يعبد غير الله من الأصنام والأنصاب إلا يتساقطون في النار، حتى إذا لم يبق إلا من كان يعبد الله من برِّ وفاجر أتاهم رب العالمين في أدنى صورته من التي رأوه فيها، فيقول: أنا ربكم.

فيقولون: نعوذ بالله منك، لا نشرك بالله شيئاً.

فيقول: هل بينكم وبينه آية فتعرفونه بها؟!!

فيقولون: نعم.

فيكشف الله عن ساق ثم يرفعون رؤوسهم وقد تحوّل في صورته التي رأوه فيها أول مرّة فقال: أنا ربكم.

فيقولون: أنت ربنا. (1)

ص: ٣٤٣

١- این روایت با تعابیر مختلف در کتب اهل تسنن ذکر شده که به بعضی از آنها اشاره می کنیم: صحیح بخاری، ج ١، ص ١٩٥ تا ١٩٧، کتاب الاذان، باب فضل السجود؛ ج ٥، ص ١٧٩، کتاب تفسیر القرآن؛ ج ٧، ص ٢٠٥ تا ٢٠٦، کتاب الرقاق، باب الصراط جسر جهنم؛ صحیح مسلم، ج ١، ص ١١٢ تا ١١٧؛ سنن ابن ماجه، ج ١، ص ٦٣ تا ٦٥، باب ١٣ فیما انکرت الجهمیه، ح ١٧٧ تا ١٨٣؛ مسند احمد، ج ٢، مسند ابی هریره، ص ٢٧٥ تا ٢٧٦، و ص ٥٣٣ و ٥٣٤؛ ج ٣، مسند ابی سعید الخدری، ص ١٦ و ١٧؛ سنن دارمی، ج ٢، ص ٣٢٥ و ٣٢٦، باب النظر الی الله تعالی؛ السنن الکبری، بیهقی، ج ١٠، ص ٤١ تا ٤٢، باب ما جاء فی الحلف بصفات الله تعالی..؛ مسند ابی داود الطیالسی، ص ٣١٤؛ المصنف، عبدالرزاق صنعانی، ج ١١، ص ٤٠٧ تا ٤٠٩، باب من یرج من النار، ح ٢٠٨٥٦؛ السنن الکبری، نسائی، سوره الجاثیه، ج ٦، ص ٤٥٧ و ٤٥٨، ح ١١٤٨٨، قوله تعالی «کل امة تدعی الی کتابها»، و سوره القیامه، ص ٥٠٤، قوله تعالی: «وجوه یومئذ ناضرة الی ربها ناظرة»، ح ١١٦٣٧؛ صحیح ابن حیان، ج ١٠، ص ٤٩٩ و ٥٠٠، باب ٥ (فضل النفقة فی سبیل الله)؛ ج ١٦ و ص ٤٥٠ تا ٤٥٢، باب وصف الجنة واهلها؛ مسند ابی یعلی، ج ٢، ص ٢٦٣، من مسند ابی سعید الخدری، و ٢٨٦ و ٢٨٧، ح ٣٣ - (١٠٠٦)؛ ج ١١، ص ٢٤١ تا ٢٤٣، ح ٦٣٦٠؛ ج ١٢، ص ٤٥ تا ٤٦، ح ٦٦٨٩. (محقق)

آیا ما می بینیم پروردگار خود را در روز قیامت؟

فرمود: آری. آیا در وقت ظهر روزی که آسمان خالی از ابر است از مشاهده خورشید ضرری به شما می رسد؟
عرض کردند: نه.

فرمود: آیا دیدن ماه تمام را در شبهایی که آسمان از ابر خالی است ضرر به شما می رساند؟
عرض کردند: نه.

فرمود: پس از رؤیت پروردگار در قیامت به شما ضرری نخواهد رسید، همچنان که از دیدار یکی از آن دو ضرری به شما نمی رسد.

روز قیامت که شد، از طرف خداوند اعلام می شود هر گروهی معبود خود را تبعیت کند. پس باقی نماند فردی که غیر از خالق یگانه را پرستش کرده از بتها مگر پرتاب می شوند در آتش، به طوری که از اطراف بشر در خارج جهنم باقی نماند از خوب و بد جز افرادی که خداوند یگانه را پرستش کرده باشند.

در آن حال خالق عالمیان می آید به صورت خاصی که بشر می تواند او را ببیند. پس فرماید: من خالق شما هستم.

مؤمنین عرض کنند: پناه به خدا بریم اگر تو خدا باشی. ما گروهی نیستیم که غیر از خالق یکتا را عبادت کرده باشیم.

ص: ۳۴۴

خداوند در جواب گوید: آیا بین شما و خداوند نشانه ای هست که به آن نشانه خدا را ببینید و بشناسید؟

جواب گویند: آری.

پس خداوند ساق پای خود را باز کند (یعنی پای خود را عریاناً نشان دهد).

آن گاه مؤمنین سر خود را بالا کنند و ببینند خداوند را در همان صورتی که دفعه نخست دیده بودند.

پس فرماید: من خدای شما هستم. آنها هم اقرار کنند که تو خدای ما هستی.

شما را به خدا انصاف دهید آیا این نوع کلمات، کفر آور نیست که خدا خود را مجسم و با صورت عنصری به بشر نشان دهد و پای خود را باز نماید؟ و بزرگ ترین دلیل بر اثبات گفتار ما آن است که مسلم بن حجاج بابی در اثبات رؤیت خدای متعال جلّ و علا در صحیح خود افتتاح نموده و اخبار معجوله ای از ابو هریره و زید بن اسلم و سويد بن سعید و دیگران نقل نموده که علمای بزرگ خودتان، از قبیل ذهبی در «میزان الاعتدال»^(۱)

و سیوطی در کتاب «اللاکلی المصنوعه فی أحادیث الموضوعه» و سبط ابن جوزی در «الموضوعات»،^(۲)

ص: ۳۴۵

۱- مسلم در صحیح خود، ۱/۱۶۷، ح ۳۰۲، کتاب الایمان، باب معرفه طریق الرؤیه، حدیثی را از سويد بن سعید نقل کرده است که ذهبی در میزان الاعتدال، ۳/۳۴۵، ترجمه شماره ۳۶۲۶، شرح حال سويد بن سعید می نویسد: «قال البخاری حدیثه منکر. وقال النسائی ضعیف واما ابن معین فکذّبه وسبّه وروی ابن الجوزی أنّ احمد قال: متروک الحدیث». با توجه به آنچه نقل کردیم، روشن است که سويد بن سعید قابل اعتماد نیست، در حالی که مسلم در صحیح خود، یکی از احادیث رؤیه الله را از سويد بن سعید نقل می کند.

۲- الموضوعات، ابن الجوزی، ۱/۱۱۵، کتاب المبتدأ، باب خفه اللحیه و ۱/۱۲۴، کتاب المبتدأ، باب کبر السنّ فی الاسلام و ۱/۱۰۲، کتاب المبتدأ، باب خلق الآدمی و فوائد أجزائه و ۲/۲۸۷، کتاب الأحکام والقضایا، باب ذمّ القول بالرأی. ابن الجوزی احادیث ضعیفی را نقل می کند که در طریق آن سويد بن سعید است و در شرح حال سويد بن سعید می نویسد: «وأما الطريق الثانی ففیه سويد بن سعید وکان یحیی یحمل علیه فوق الحد». و در جای دیگر می نویسد: «وقال النسائی: سويد لیس بثقه». و در جای دیگر می نویسد: «قال المصنف: قلت فی الاسناد الاول سويد بن سعید وقد کان یحید بن معین یحمل علیه جداً». از این عبارات استفاده می شود که ابن جوزی هم با استناد به اقوال بزرگان، روایات سويد بن سعید را معتبر نمی داند، در حالی که مسلم در صحیحش از او حدیث نقل کرده است.

جعلیت آنها را مستدلاً بیان نموده اند و اگر دلایلی بر ابطال گفتار آنها نبود مگر آیات بسیاری از قرآن مجید که صریحاً نفی رؤیت نموده اند، از قبیل آیه ۱۰۳ سوره ۶ (انعام) که می فرماید:

(لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ وَهُوَ يُدْرِكُ الْأَبْصَارَ وَهُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ).

«هیچ چشمی او را درک ننماید و او همه دیدگان را مشاهده می کند و او لطیف و نامرئی و به همه چیز آگاه است.»

و نیز در آیه ۱۳۹ سوره هفتم (اعراف) در قصه موسی و بنی اسرائیل نقل می فرماید که وقتی بر حسب فشار بنی اسرائیل جناب موسی علیه السلام در مقام مناجات عرض کرد:

(رَبِّ أَرِنِي أَنظُرَ إِلَيْكَ قَالَ لَنْ تَرَانِي).

«خدایا خود را به من آشکارا بنما تا تو را مشاهده نمایم. خداوند در جواب او فرمود: هرگز، تا ابد مرا نخواهی دید.»

سید عبدالحی (امام جماعت اهل تسنن) - مگر نه از مولی علی کرم الله وجهه

نقل است که فرمود: «لم أعبد رباً لم أره»؛ یعنی بندگی نمی‌کنم خداوندی را که نبینم. پس معلوم می‌شود حق تعالی دیدنی است که علی‌چنین کلامی فرماید.

دلایل و اخبار بر عدم رؤیه الله تعالی

داعی: جناب عالی فقط به یک جمله از خبر اشاره فرمودید. با اجازه آقایان، تمام خبر را می‌خوانم، آن‌گاه شما جواب خود را خواهید دریافت. این خبر را ثقة الاسلام، شیخ با عظمت، محمد بن یعقوب کلینی قدس سره، در باب ابطال الرؤیه از کتاب توحید «اصول کافی» (۱) [\(۱\)](#).

و شیخ بزرگوار صدوق ابو جعفر محمد بن علی بن الحسین بن موسی بن بابویه قمی قدس الله تربته در کتاب «توحید» (۲) [\(۲\)](#) خود در باب ابطال عقیده رؤیه الله چنین نقل نموده اند از امام به حق ناطق، جعفر بن محمد الصادق که فرمود:

«جاء حبر إلى أمير المؤمنين عليه السلام فقال: يا أمير المؤمنين هل رأيت ربك حين عبدته؟ فقال: ما كنت أعبد رباً لم أره.

قال: وكيف رأيته؟

قال: لا تدركه العيون في مشاهدته الأبصار، ولكن رأته القلوب بحقائق الايمان.»

عالمی [از یهود] خدمت امیرالمؤمنین علیه السلام عرض کرد: یا امیرالمؤمنین آیا در وقت عبادت خدا را می‌بینی؟

حضرت فرمود: من خدایی را که نبینم عبادت نمی‌نمایم.

ص: ۳۴۷

۱- اصول کافی، شیخ کلینی، ۱/۹۷، ح ۶، کتاب التوحید، باب فی ابطال الرؤیه.

۲- توحید صدوق، ص ۱۰۹، ح ۶، باب ما جاء فی الرؤیه.

عرض کرد: چگونه او را می بینی؟

فرمود: ذات باری تعالی را با چشم سر، یعنی چشم عنصری نمی بینم، بلکه او را با چشم قلب و نور حقیقت ایمان می بینم.

پس از این جواب مولانا امیرالمؤمنین علیه السلام معلوم می شود که مراد از رؤیت، با چشم عنصری جسمانی نمی باشد، بلکه به نور ایمان قلبی می باشد و این معنی از خود کلمه «لن» واضح و آشکار می شود؛ چه آنکه می دانید «لن» برای نفی ابد استعمال می شود و در این آیه شریفه تاکید است به آیه (لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ)؛ یعنی هرگز در دنیا و آخرت به هیچ صورت، خداوند دیده نمی شود.

دلایل عقلیه و براهین نقلیه بر این معنی وارد است که علاوه بر محققین علماء و مفسرین شیعه، اکابر علمای خودتان، از قبیل قاضی بیضاوی و جار الله زمخشری^(۱)

در تفسیر خود ثابت نموده اند که رؤیه الله تعالی محال عقلی است و هر کس معتقد به رؤیه الله گردد، چه در دنیا و چه در آخرت، قطعاً خدا را محاط خود قرار داده و قائل به جسمانیت برای ذات با برکات او گردیده؛ چه آنکه تا جسم عنصری نباشد، با چشم محسوس عنصری دیده نگردد و چنین عقیده ای قطعاً کفر است، چنانچه علمای بزرگ ما و شما در تفاسیر و کتب علمیه خود ذکر نموده اند که اینک مورد بحث ما نیست و من باب شاهد، جملاتی عرض شد.

و اما راجع به خرافات و موهومات بسیاری که در کتب معتبره شما ثبت است، من باب نمونه، خلاصه ای از دو خبر را نقل می نمایم، تا آقایان محترم به بعض

ص: ۳۴۸

۱- الکشاف، زمخشری، ۲/۱۴۷ - ۱۴۹، ذیل آیه ۱۴۳ سوره اعراف.

خبرهای واحد که قابل حل و تاویل است از کتب شیعه ایراد نگیرد.

شما تصور می‌نمایید صحاح سته، مخصوصاً صحیحین بخاری و مسلم، مثل کتاب وحی است. تمنا می‌نمایم قدری آقایان با دیده انصاف و خروج از تعصب به اخبار آنها بنگرید تا آن قدر غلو ننمایید.

اشاره به خرافات صحیحین

بخاری در باب من اغتسل عریانا از کتاب غسل «صحیح» (۱) خود و مسلم در جزء دوم «صحیح» خود، در باب فضایل موسی علیه السلام (۲) و امام احمد بن حنبل در صفحه ۳۱۵ جزء دوم از «مسند» (۳)

و دیگران از علمای شما از ابو هریره نقل نموده اند که در میان بنی اسرائیل رسم بود همگی با هم بدون ساتر عورت در آب می‌رفتند [و] خود را شست و شو می‌دادند، در حالتی که به عورت‌های هم نظر می‌نمودند و این عمل در میان آنها عیب نبود. فقط حضرت موسی در میان آنها تنها به آب می‌رفت که کسی عورت او را نبیند.

بنی اسرائیل می‌گفتند: علت آنکه موسی تنها به عمل تغسیل می‌رود و از ما دوری می‌نماید، آن است که صاحب نقص است و قطعاً فتق دارد [و] نمی‌خواهد

ص: ۳۴۹

۱- «عن ابی هریره عن النبی صلی الله علیه وآله قال: کانت بنو اسرائیل یغتسلون عراه ینظر بعضهم الی بعض وکان موسی یغتسل وحده. فقالوا: والله ما یمنع موسی أن یغتسل معنا الا أنه أدر. فذهب مره یغتسل، فوضع ثوبه علی الحجر، ففرّ الحجر بثوبه، فخرج موسی فی إثره یقول: ثوبی یا حجر، حتی نظرت بنو اسرائیل الی موسی فقالوا: والله ما بموسی من بأس وأخذ ثوبه، فطفق بالحجر ضرباً. فقال أبوهریره: والله إنه لندب بالحجر سته أو سبعة ضرباً بالحجر». صحیح بخاری، ۱/۱۸۵، ح ۲۷۰، کتاب الغسل، باب من اغتسل عریاناً.

۲- صحیح مسلم، ۴/۱۸۴۱، ح ۱۵۵، کتاب الفضائل، باب من فضائل موسی.

۳- مسند احمد بن حنبل، ۲/۳۱۵، مسند ابی هریره.

ما او را ببینیم.

روزی حضرت موسی به کنار آبی رفت که غسل بنماید، لباسها را در آورده، بالای سنگی گذارد و رفت در میان آب.

«فَفَرَّ الْحَجْرُ بِثُوبِهِ فَجَمَحَ مُوسَى بِأَثَرِهِ يَقُولُ: ثُوبِي حَجْرٌ، ثُوبِي حَجْرٌ، حَتَّى نَظَرَ بَنُو إِسْرَائِيلَ إِلَى سُوَاهُ مُوسَى فَقَالُوا: وَاللَّهِ مَا بِمُوسَى مِنْ بَأْسٍ. فَقَامَ الْحَجْرُ بَعْدَ حَتَّى نَظَرَ إِلَيْهِ فَأَخَذَ مُوسَى ثُوبَهُ، فَطَفِقَ بِالْحَجْرِ ضَرْبًا. فَوَاللَّهِ إِنَّ بِالْحَجْرِ نَدْبًا سِتَّةَ أَوْ سَبْعَةَ!»

یعنی: سنگ با لباس موسی فرار نمود، موسی در عقب او می رفت و می گفت: لباسم ای سنگ، لباسم ای سنگ (یعنی لباسم را کجا می بری). آن قدر سنگ رفت و موسی بدون ساتر عورت در عقبش رفت، تا آنکه بنی اسرائیل به عورت جناب موسی نظر نمودند! و گفتند: به خدا قسم، موسی نقصی ندارد؛ یعنی فتق ندارد. آن گاه سنگ از زمین برخاست و جناب موسی لباسها را گرفت. پس از آن با تازیانه سنگ را زد، به قسمی که شش یا هفت مرتبه سنگ ناله نمود!

شما را به خدا انصاف دهید یک همچو عملی اگر با یکی از شماها آقایان محترم بشود، چقدر رکاکت دارد که به دنبال لباستان برهنه در میان مردم بروید که عورت شما را ببینند؟

بر فرض اگر چنین پیشامدی بشود، آدمی کناری می نشیند تا بروند و لباس او را بیاورند، نه آنکه بدون ساتر عورت در میان مردم برود، تا عورت او را ببینند.

آیا عقل باور می کند چنین عملی از مثل موسی کلیم الله ظاهر شده باشد؟ آیا باور می شود که سنگ جامد حرکت بنماید و لباس های موسی را ببرد؟

ص: ۳۵۰

سید عبدالحی: آیا حرکت سنگ بالاتر است، یا اژدها شدن عصا. حرکت سنگ بالاتر است، یا معجزات نه گانه که خداوند خیر می دهد؟

داعی: به مثل معروف «خوب وردی آموخته اید، لیک سوراخ دعاگم کرده اید» آقای عزیز! ما منکر معجزات انبیاء نیستیم، بلکه به حکم قرآن مجید، مؤمن به معجزات و خرق عادات هستیم، ولی تصدیق بفرمایید که صدور معجزات و خرق عادات در مقام تحدی می باشد که خصم را در مقابل صدور آن عمل، عاجز و حق را ظاهر نماید.

آیا در این عمل، چه تحدی و ظهور حقی بوده جز آنکه فضاحتی به میان آمده و عورت پیغمبر خدا در میان خلق ظاهر گردیده؟

سید عبدالحی: کدام حق بالاتر از آن بوده که حضرت موسی را تبرئه نماید که مردم بدانند فتق ندارد.

داعی: بر فرض که جناب موسی صاحب فتق بوده، چه ضرری به مقام نبوت داشته. آنچه برای پیغمبران نقص است نواقص ذاتی است؛ از قبیل کوری و کری و احول بودن یا شش انگشتی و چهار انگشتی و لب شکری (به اصطلاح) یا فالج و شل مادر زاد بودن و امثال اینها و الانقایص جسمانی که به واسطه امراض پیدا می شود؛ مانند کوری یعقوب و شعیب پیغمبر در اثر گریه بسیار و جراحات بدن ایوب و شکستگی سر و دندان پیغمبر خاتم در جنگ احد و امثال اینها، ضرری به مقام نبوت نمی رساند.

فتق هم یکی از امراض جسمانی است که برای آدمی بعدها پیش می آید. چه اهمیتی داشته که بخواهد او را تبرئه نماید به ظهور خرق عادت و معجزه ای که منجر به هتک حرمت و کشف عورت پیغمبر خدا شود که بنی اسرائیل عورت او

را ببیند. آیا این خیر از خرافات و موهومات نیست که بگویند جناب موسی بدون ساتر عورت به دنبال لباس برود و به قدری عصبانی شود که سنگ را بزند، به قسمی که شش یا هفت مرتبه، سنگ ناله بزند؟! - یا للعجب، پیغمبر خدا نداند که سنگ، چشم و گوش و حس تأثیری ندارد که او را بزند و ناله جماد را بلند کند! - نعوذ بالله من هذه الخرافات.

سیلی زدن موسی به صورت ملک الموت

برای آنکه جناب آقا سید عبدالرحی در مقام دفاع از ابوهریره و یا بخاری و مسلم - که بی فکر، این قبیل مجعولات خرافی را نقل نموده اند - بر نیاید به یک خبر مضحک تر اشاره می نمایم، تا آقایان محترم قطع نمایند که صحاح آنها آن قسمی نیست که درباره آنها غلو نموده اند.

بخاری در صفحه ۱۵۸ جلد اول و صفحه ۱۶۳ جلد دوم از صحیح (۱)

خود، خبر خرافی عجیبی را نقل نموده؛ یکی در باب «مَنْ أَحَبَّ الدَّفْنَ فِي الْأَرْضِ الْمُقَدَّسَةِ مِنْ أَبْوَابِ الْجَنَائِزِ» و دیگر در باب وفات موسی، جلد دوم، با اسناد صحیح به عقیده او از ابوهریره و نیز مسلم در صفحه ۳۰۹ جلد دوم صحیح

ص: ۳۵۲

۱- «عن أبي هريره قال: أرسل ملك الموت إلى موسى، فلما جاءه صكه، فرجع إلى ربه فقال: أرسلتني إلى عبد لا يريد الموت. فردّ الله عليه عينه وقال: ارجع فقل له يضع يده على متن ثور، فله بكلّ ما غطت به يده بكلّ شعره سنه. قال: اي رب ثم ماذا قال ثم الموت قال فالان فسأل أن يدنيه من الأرض المقدسه رميه بحجر قال قال رسول صلى الله عليه وآله فلو كنت ثم لاريتكم قبره إلى جانب الطريق عند الكثيب الأحمر». صحیح بخاری، ۲/۵۶۹، ح ۱۲۴۹، کتاب الجنائز، باب من أحبّ الدفن في الأرض المقدسه و ۴/۶۱۹، ح ۱۵۶۳، کتاب الأنبياء، باب وفات موسی.

در باب فضائل موسی ایضاً از ابو هریره که گفت:

«جاء ملك الموت إلى موسى فقال له: أجب ربك، قال ابو هريره: فلطم موسى عين ملك الموت ففقأها! فرجع الملك إلى الله تعالى فقال: إنك أرسلتني إلى عبد لك لا يريد الموت، ففقأ عيني، قال: فرد الله إليه عينه وقال: إرجع إلى عبدى فقل: الحياه تريد. فإن كنت تريد الحياه فضع يدك على متن ثور فما توارت بيدك من شعره فأنتك تعيش بها سنه.»

ملك الموت خدمت موسی رسید [و] عرض کرد: اجابت کن پروردگارت را. پس جناب موسی چنان سیلی به چشم ملك الموت زد که چشم او کور گردید و به صورتش ریخت. پس برگشت به سوی پروردگار [و] عرض کرد: مرا فرستادی به سوی بنده خودت که اراده مردن ندارد و چشم مرا کور نمود. پس خداوند چشم ملك الموت را برگرداند و فرمود:

برگرد به سوی بنده من، پس بگو اگر زندگانی دنیا را طالب هستی، دست خود را بر پشت گاو بیگذار، پس هرچه مو به دست آمد، به شماره هر یک [از] آنها یک سال زندگانی خواهی نمود.

و امام احمد حنبل در صفحه ۳۱۵ جلد دوم «مسند» (۲) و محمد بن جریر

ص: ۳۵۳

۱- صحیح مسلم، ۴/۱۸۴۳، ح ۱۵۸، کتاب الفضائل، باب من فضائل موسی. گفتنی است متن حدیث یاد شده را مؤلف با اختلاف اندکی در الفاظ از مسلم نقل کرده است.

۲- «عن أبي هريره عن النبي صلى الله عليه وآله وقال يونس رفع الحديث إلى النبي صلى الله عليه وآله قد كان ملك الموت يأتي الناس عياناً قال فأتى موسى فلطمه فقأ عينه، فأتى ربه عز وجل فقال: يا رب عبدك موسى فقأ عيني ولو لا كرامته عليك لعنت به - وقال يونس لشققت عليه - فقال له اذهب إلى عبدى فقل له فليضع يده على جلد أو مسك ثور، فله بكل شعره وارت يده سنه. فأتاه فقال له ما بعد هذا قال الموت قال فالان قال فشمه شمه فقبض روحه. قال يونس فرد الله عز وجل عينه وكان يأتي الناس خفيه». مسند احمد بن حنبل، ۲/۵۳۳، مسند ابی هریره.

۱- تاریخ طبری، محمد بن جریر طبری، ۱/۳۰۵، ذکر وفات موسی و هارون. در پایان این بحث مناسب است به برخی احادیث خرافی دیگری از صحیحین اشاره نماییم، تا کسانی که صحیح بخاری و مسلم را صحیح ترین کتب بعد از قرآن می دانند، در این اعتقاد خود تجدیدنظر کنند. آیا حضرت موسی قسی القلب است؟ صحیح بخاری، ۴/۴۷۹، ح ۱۲۰۰، کتاب الجهاد و السیر، باب هل للأسیر أن یقتل أو یخدع... و صحیح مسلم، ۴/۱۷۵۹، ح ۱۴۸، کتاب السلام، باب النهی عن قتل النمل این حدیث را نقل کرده است: «ان ابا هريره قال: سمعت رسول الله صلى الله عليه وآله يقول: قَرَضَتْ نَمْلَهُ نَبِيًّا مِنَ الْاَنْبِيَاءِ فَأَمَرَ بِقَرِيهِ النَّمْلِ فَأَحْرَقَتْ فَأَوْحَى اللَّهُ إِلَيْهِ أَنْ قَرَصَتْكَ نَمْلَةٌ أَحْرَقَتْ أُمَّهُ مِنَ الْأُمَّمِ تَسْبِيحَ اللَّهِ.» (ابو هريره نقل می کند که مورچه ای پای یکی از پیامبران را نیش زد. آن پیامبر هم ناراحت گردید و دستور داد که لانه مورچه ها را آتش زدند. در این هنگام از طرف خداوند توبیخی بدین صورت صادر گردید که: ای پیامبر من آیا به جهت نیش زدن یک مورچه، امتی را که تسبیح خدا را می گویند آتش می زنی؟! بنابر قول قسطلانی در ارشاد الساری، ۶/۴۹۳، ح ۳۰۱۹، کتاب الجهاد و السیر، باب اذا حَرَّقَ الْمُشْرِكُ الْمُسْلِمَ هل یَحْرَقُ؟، که از ترمذی نقل کرده است، این پیامبر قسی القلب که هزاران مورچه و ذی روح را به جرم نیش زدن یک مورچه، به آتش کشیده است حضرت موسی، پیامبر خدا بوده است. از این حدیث که معلوم نیست ابوهریره از کدام داستان ساز و افسانه گو گرفته است، استفاده می شود که موسی بن عمران علیه السلام به جرم یک مورچه از صدها مورچه بی گناه انتقام گرفت. آری این جریان که به یکی از بزرگ ترین پیامبران نسبت داده شده است گذشته از اینکه از نظر پروردگار ممنوع و مبغوض بوده و لذا طبق همین حدیث مورد توبیخ قرار گرفته است، با عواطف بشری به خصوص با مهر و مودت و روح لطیفی که پیامبران دارا هستند، سازگار نیست. و ابو هریره در این داستان و افسانه اش حضرت موسی را آنچنان سنگدل و قسی القلب معرفی می کند که حتی این پیامبر بزرگ را از سطح افراد عادی هم که اندک عاطفه ای داشته باشند پایین تر می آورد، چه اینکه هر انسان معمولی که اندک عاطفه ای داشته باشد، دست به چنین عملی نخواهد زد، چه رسد به پیامبری همچون حضرت موسی. آیا رسول خدا ایستاده بول می کرد؟! صحیح بخاری، ۱/۱۶۶، ح ۲۱۸ - ۲۲۰، کتاب الوضوء، باب البول قائماً و قاعداً و باب البول عند صاحبه والتستر بالحائط، این دو حدیث را نقل کرده است: «عن حذیفه قال: أتى النبي صلى الله عليه وآله سباطه قوم فبال قائماً ثم دعا بماء فحجته بماء فتوضأ.» (حذیفه نقل می کند که رسول خدا به مزبله ای رسید و ایستاده بول کرد، سپس آب خواست و وضو گرفت). «عن ابی وائل قال: كان ابو موسی الاشعري يشدد في البول ويقول: ان بني اسرائيل كان إذا أصاب ثوب احدهم قرضه فقال حذيفه ليته أمسك أتى رسول الله صلى الله عليه وآله سباطه قوم فبال قائماً.» (ابی وائل می گوید که ابو موسی اشعری در نجاست بول سختگیر بود و می گفت قانون تطهیر در میان بنی اسرائیل چنین بوده است که اگر به لباسشان بول می رسید، عوض شست و شو آنجا را با قیچی قطع می نمودند. حذیفه گفت: ای کاش ابو موسی از این سخت گیری خودداری می نمود؛ زیرا رسول اکرم در مزبله ای ایستاده بول کرد.) مسلم نیز در صحیح خود ۱/۲۲۸، ح ۷۳ - ۷۴، کتاب الطهاره، باب المسح علی الخفین، چند حدیث به همین مضمون نقل کرده است. ما در این مختصر از اظهار نظر دقیق علمی درباره این نسبتی که به رسول اکرم داده اند صرف نظر می کنیم؛ زیرا قباح این سخن به قدری روشن است که حتی علمای اهل تسنن و شارحان صحیحین نیز به آن اعتراف دارند و اهانت بودن این نسبت را به مقام

نبوت و قبیح این جریان را درک کرده اند، تا آنجا که در مقام توجیه و تأویل آن بر آمده و علت های اشمئزاز آوری ذکر کرده اند و در واقع به عذرهای بدتر از گناه روی آورده اند. آوازه خوانی در خانه پیامبر؟! طبق مضمون حدیث هایی که در صحیحین نقل شده است گاهی دخترها در خانه ی پیامبر و در حضور آن حضرت آوازه خوانی می کردند. ابوبکر که وارد خانه پیامبر می شد از وجود چنین صحنه ای ناراحت می گشت و در صدد جلوگیری از آوازه خوانی آنان بر می آمد، ولی رسول اکرم به ابوبکر می فرمود: «روزهای جشن و سرور است، بگذار آنان به کار خویش مشغول باشند.» اینک به متن یکی از این احادیث اشاره می کنیم: صحیح بخاری، ۵/۱۵۱، ح ۴۳۲، کتاب مناقب الانصار، باب مقدم النبی و اصحابه المدینه. این حدیث را نقل کرده است: «عن عائشه انّ ابابکر دخل علیها والنبی صلی الله علیه وآله عندها یوم فطر أو أضحی و عندها قینتان تغنیان بما تقاذفت الانصار یوم بعث، فقال ابوبکر: مؤمار الشیطان مرتین، فقال النبی صلی الله علیه وسلّم دعهما یا ابابکر، انّ لکلّ قوم عیداً وانّ عیدنا هذا الیوم.» (عائشه می گوید عید فطر و یا عید قربان بود، و دو دختر آوازه خوان در خانه من اشعار جنگ بعثت را که - انصار در این اشعار به همدیگر فحاشی نموده و نسبت های بد داده بودند - می خواندند. در این هنگام که رسول اکرم هم در خانه بود، ابوبکر وارد شد و از این صحنه ناراحت شد و گفت: موسیقی؟ موسیقی؟ رسول خدا فرمود: ابوبکر کاری به آنها نداشته باش! زیرا هر ملتی عیدی دارند و عید ما مسلمانان امروز است. همین حدیث را به الفاظی دیگر مسلم در صحیح خود، ۲/۶۰۸، ح ۱۶، کتاب صلاة العیدین، باب الرخصة فی اللعب نقل کرده است. آیا رسول خدا در مجالس عروسی زنانه شرکت می کرد؟! از مجموعه ی دیگری از حدیث هایی که در صحاح آمده است استفاده می شود که رسول خداصلی الله علیه وآله گاهی در مجالس جشن عروسی زنانه شرکت می نمود و به آواز دخترانی که در این مجالس، شنوندگان را با صدای دلنشین خود متلذذ می کردند گوش فرا می داد. و گاهی نیز در مجالس عروسی مردانه که خدمت و پذیرایی آنان را خود عروس به عهده داشته، شرکت می کرده است و رسول اکرم از پذیرایی گرم و اظهار محبت عروس برخوردار می گردید. اینک به یک حدیث در این زمینه اشاره می کنیم: صحیح بخاری، ۷/۳۷، ح ۷۹، کتاب النکاح، باب ضرب الدف فی النکاح والولیمه، این حدیث را نقل کرده است: «عن خالد بن ذکوان قال: قالت الربیع بنت معوذ بن عفراء: جاء النبی صلی الله علیه وآله فدخل حین بنی علی فجلس علی فراشی کمجلسک منی فجعلت جُویریات لنا یضربن بالدف ویندن من قُتل من آبائی یوم بدر إذ قالت احداهن وفینا نبیّ یعلم ما فی غد، فقال: دعی هذه وقولی بالمدی کنت تقولین.» (خالد بن ذکوان می گوید: ربیع دختر معوذ بن عفرا گفت: روزی که جشن عروسی من بر پا گردید، رسول خدا در آن مجلس شرکت نمود. به همان ترتیبی که تو نشسته ای، رسول خدا هم روی فرش مخصوصی که برای من گسترده شده بود در نزدیکی من نشست. دخترهایی در این مجلس مشغول دف زدن و خواندن بودند. و در ضمن اشعاری را که درباره کشته شدن پدران من در جنگ بدر سروده شده بود می خواندند. اتفاقاً یکی از دختران این کلمات را خواند: در میان ماست پیامبری که می داند آنچه را که در آینده واقع خواهد شد. رسول خدا که این جمله را شنید فرمود: این حرف ها را کنار بگذار و آنچه را که قبلاً می خواندی بخوان). رکیک بودن مضمون این حدیث و منافی بودن مفهوم آن، با مقام ارجمند نبوت بسیار واضح و روشن است؛ زیرا قابل تصور نیست که یک مرد مذهبی و یا دانشمند روحانی ولو در سطح خیلی پایین هم که باشد، در میان بانوانی که خود را با لباس ها و وسایل دیگر آرایش کرده و با هلله و شادی در مجلس عروسی شرکت نموده اند، بنشیند و به ترانه و آواز دختران گوش فرا دهد و گاهی نیز درباره ی ترانه آنها اظهار نظر نماید. آری این وضع از یک فرد عادی قبیح است، چه رسد به مقام ارجمند نبوت. لذا شارحان بخاری توجیهاات و عذرهای بدتر از گناه برای این حدیث بیان نموده اند که به دلیل اختصار از نقل و بررسی آنها خودداری می نمایم. این بود نمونه ای از خرافات صحیحین که به آنها اشاره کردیم و اگر می

خواستیم تمام احادیث خرافی و کذبی که در صحیحین وجود دارد، و هر عاقل منصفی در مردود بودن آنها شک نمی کند، به طور کامل نقل کنیم، این تحقیق از حالت اختصار خارج می گردید، و گمان می کنم برای کسانی که این دو کتاب را اصح الکتب بعد از قرآن می دانند، همین چند نمونه کافی باشد تا بیشتر در اطراف آنچه به آنها به عنوان اعتقاد تعلیم داده شده، فکر کنند و بسنجند آیا کتابی که چنین نسبت های ناروا به رسول اکرم می دهد، نسبت هایی که اگر به هر کدام از خود شما داده شود بر آشفته می شوید، آیا می تواند تمام منقولاتش صحیح باشد؟! در پایان مناسب است به اختصار، انگیزه جعل این گونه احادیث را بررسی کنیم. بررسی تاریخ نشان می دهد که از دوران خلافت عثمان، دستگاههای حکومت و خلافت اسلامی، به هرج و مرج شدید و فساد اخلاقی حادّی گرفتار شد. درباریان و وابستگان و استانداران خلیفه از هیچ عمل ناشایست و ضد اخلاقی و ضد مذهبی خودداری نمی کردند. عیاشی و میگساری و تشکیل مجالس شب نشینی و غنا و خوانندگی، رواج فوق العاده ای داشت. موسیقی و غنا در دو شهر مهم و مرکزی اسلام (مکه و مدینه) بیش از سایر شهرها رونق پیدا کرد و بعدها به نقاط دیگر نیز کشیده شد. ولی گردانندگان حکومت، چون بر پایه خلافت و حکومت اسلامی بر مردم ریاست می کردند و به عنوان نماینده و وابسته به جانشین و خلیفه پیامبر، زمام امور مردم را به دست می گرفتند. با اینکه در مجالس عیش و خوشگذرانی شرکت می کردند، مسائل و مشکلات مذهبی مردم را نیز حل و فصل می نمودند. با اینکه میگساری می کردند، مقام امام جمعه و جماعت مسلمانان را نیز اشغال می کردند. لذا مجبور بودند که مطالب ناروا و دروغ هایی به رسول اکرم نسبت دهند و مقام نبوت را پایین آورند، تا راه را بر اعمال و جنایات خویش هموار سازند و در افکار مسلمانان آن چنان پیامبری را ترسیم نمایند، تا این چنین جانشینانی را بدون ایراد و اشکال بپذیرند.

را از ابهریره نقل نموده اند به زیادتی آنکه زمان موسی، ملک الموت برای قبض روح بندگان، ظاهر و علنی می آمد، ولی بعد از آن زمان که موسی سیلی بر صورت او زد و چشمش کور شد، برای قبض روح خلائق مخفیانه و پنهانی می آید (برای آنکه می ترسد مردم جاهل هر دو چشمش را کور نمایند!)

(جمع کثیری شدیداً خندیدند.)

اینک من از آقایان انصاف می خواهم این خبر از خرافات و موهومات نیست که شما از شنیدنش خنده می نمایید و من تعجب از نویسندگان و نقل کنندگان چنین خبر[ی] می نمایم که فکر نموده، مطالب خرافی و موهوم را چگونه به زیر قلم آورده اند.

انصاف موجب بینایی و اسباب سعادت است

آیا عقل هیچ ذی عقلی قبول می نماید که پیغمبر اولوالعزمی مانند موسی کلیم الله - العیاذ بالله - آن قدر بی معرفت و خشن باشد که عوض اطاعت امر پروردگار، رسول او را چنان محکم سیلی بزند که چشمش را کور بنماید؟

شما را به خدا اگر کسی بگوید که جناب حافظ را شخص بزرگی دعوت [به] مهمانی نموده، عوض قبول دعوت، قاصد و پیام آورنده را حافظ سیلی زده و چشمش را کور نموده، شما خنده نمی کنید؟ حافظ نمی فرماید این مطلب توهین به من است، چه آنکه پس از یک عمر تحصیل علم و تزکیه نفس، آن قدر معرفت

پیدا ننمودم که بفهمم پیام آورنده تقصیری ندارد و علاوه بر آنکه احترام به من نموده و از طرف شخص بزرگی مرا به مهمانی خوانده!

از هیچ آدم پست، جاهل [و] قسی القلبی چنین عملی صادر نمی گردد، تا چه رسد به کلیم الله، پیغمبر اولوالعزم که اولی و احق به معرفه است.

چگونه ممکن است پیغام دعوت پروردگار را نادیده گرفته، به علاوه ملک پیام آورنده را - که هیچ گناهی جز آوردن پیام نداشته - سیلی بزند و چشم او را کور بنماید؟!!

غرض از ارسال رسل، هدایت بشر و بازداشتن آنهاست از افعال حیوانی که تحت تأثیر نفس حیوانی قرار نگیرند و آثار سبُعیت از آنها صادر نگردد.

ظلم و تعدی حتی به حیوانات، از یک بشر جاهل بی معرفت قبیح است، تا چه رسد از پیغمبر اولوالعزم، آن هم نسبت به مقام ملک مقرب که رسول و پیام آورنده پروردگار باشد.

هر شنونده ای می فهمد که چنین خبری جهل و بهتان است و جعل کنندگان چنین خبری قطعاً غرضی نداشتند جز عدم ادراک و اهانت به مقام نبوت و یا کوچک و خوار نمودن انبیای عظام را در نزد جامعه ی بشر.

داعی از امثال ابو هریره تعجبی ندارم؛ چه آنکه او آدمی بوده است که علمای خودتان نوشته اند برای شکم پر نمودن از سفره چرب و شیرین معاویه خبرها جعل نموده و خلیفه عمر برای جعل خبر، او را تازیانه زد، به قسمی که پشت از خون

آلوده گردید،^(۱) ولی تعجب داعی از آن اشخاصی است که واجد مقام عالی علم و دانش بوده، چگونه فکر نکرده، امثال این اخبار خرافی را در کتاب های خود ثبت نموده و دیگران از علمای امثال جناب حافظ هم این نوع کتاب ها را تالی تلو کلام الله قرار داده و بدون مطالعه و تأمل بگویند: هما أصح الكتب بعد القرآن!

پس وقتی در کتب عالیه خودتان چنین اخبار خرافی مندرج است، حق ندارید زبان اعتراض به کتب شیعه و اخباری که در آنها درج است و غالباً قابل توجیه و تأویل می باشند باز نمایید.

معذرت می خواهم، خیلی حاشیه رفتم، الکلام یجز الکلام. برگردیم به اصل مطلب و در اطراف خبری که شما نقل نمودید، بحث نمایم و ببینیم که آیا چنین خبری قابل حل است یا خیر؟

بدیهی است که هر عالم صالح منصفی وقتی به این قبیل خبرهای واحد و مبهم بر می خورد - که در کتب ما و شما بسیار است - در مقابل هزارها اخبار صحیح السند و صریح العبارة اگر قابل اصلاح است، اصلاح می کند و الا مطرودش می دارد و یا لااقل در مقابل آنها سکوت می نماید، نه آنکه آنها را حربه ی تکفیر قرار داده و حمله به برادران دینی خود نماید!

الحال در خود این خبر هم چون تفسیر صافی موجود نیست و از سلسله سندش بی خبریم و نمی دانیم در کجا و چگونه نقل نموده و آیا خود بیانی در اطراف آن نموده یا نه، بایستی دقت کنیم ببینیم قابل اصلاح است یا خیر.

ص: ۳۶۰

۱- این مسئله در مجلس پنجم به طور مفصل بررسی خواهد شد.

داعی با فکر ضعیفم در اطراف این خبر همچو تصوّر می نمایم که فرموده ی آن حضرت یا محمول است بر قاعده ی معروفه ی مابین متکلمین که علم تام به معلول، علم تام به علت است؛ یعنی همین که امام را من حیث أنّه امام شناخت، البته خدا را شناخته است. و یا محمول بر مبالغه است؛ مانند کسی که بگوید: هر کس وزیر اعظم را بشناسد اوست کسی که پادشاه را شناخته و قرینه ی بر این مبالغه، نصّ سوره توحید و سایر آیات قرآنی و اخبار کثیره ای است که از خود اباعبدالله الحسین و سایر ائمه معصومین سلام الله علیهم اجمعین در اثبات توحید خالص رسیده.

پس می توان گفت مقصود از این خبر، آن است که شناختن امام از اعظم عباداتی است که غایت خلقت جن و انس بوده. همین است معنای محالّ معرفه الله، در زیارت جامعه ی مأثوره از ائمه طاهرین علیه السلام.

و ممکن است قسم دیگری هم معنی کنیم، چنانچه محققین در این قبیل امور معنی نموده اند که فاعل هر فعل و بانی هر بنایی را از استحکام فعل و بنای وی می توان شناخت. پس هر بنا و اثر وی، خود یک دلیل کاملی است بر یک جهتی از جهات وی.

چون رسول خدا و آل طاهرینش صلوات الله علیه وعلیهم اجمعین جمیع مقامات امکان اشرف را دارا بودند، لذا اثری محکم تر و مخلوقی جامع تر از آنها نبود. پس راهی که به سوی معرفت خدا واضح تر و جامع تر از ایشان باشد، وجود نداشته. پس محلّ معرفت خدا که حقّ معرفت ممکنه باشد از برای بندگان خدا نیست مگر ایشان.

پس کسی که ایشان را شناخته خدا را شناخته، چنانچه خودشان فرمودند: (۱) «بنا عرف الله و بنا عبدالله»؛ یعنی: به وسیله ما خداشناخته می شود و به وسیله ما خدا عبادت کرده می شود. یعنی طریق معرفت و عبادت حق تعالی در دست ما است.

خلاصه، راه منحصر به فرد برای شناسایی خدای تعالی، این خاندان جلیل می باشند و اگر بی رهبری این خانواده، بشر بخواهد راه را پیدا کند، در وادی ضلالت، حیران و سرگردان گردد. و بسیار نادر است گم گشته ی وادی ضلالت و حیرت، بدون دلیل به سر منزل سعادت برسد.

به همین جهت است که در حدیث مُجمَع علیه فریقین وارد است که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود:

«يا أيها الناس أتى تركت فيكم ما إن أخذتم بهما لن تضلوا؛ كتاب الله عزوجل وعترتي أهل بيتي.» (۲)

ای مردم! من می گذارم در میان شما دو چیزی را که اگر از آن دو بگیری (یعنی مایحتاج خود را) هرگز گمراه نشوید. یکی کتاب خدای عزوجل و دیگری عترت و اهل بیت من اند.

حافظ: اختصاص به همین یک خیر ندارد که شما در مقام اصلاح برآید، بلکه

ص: ۳۶۲

۱- «عن ابن أبي يعفور قال: قال أبو عبد الله عليه السلام: إن الله واحد أحد متوحد بالوحدانية، متفرد بأمره، خلق خلقاً ففوض إليهم أمر دينه، فنحن هم، يا ابن أبي يعفور نحن حجج الله في عباده وشهداؤه على خلقه و أمنائه على وحيه و خزانه على علمه و وجهه الذي يؤتى منه وعينه في برئته ولسانه الناطق وقلبه الواعي و بابه الذي يدلّ عليه و نحن العاملون بأمره والداعون إلى سبيله، بنا عرف الله و بنا عبدالله. نحن الأدلاء على الله و لولا لنا ما عبدالله.» توحيد صدوق، ص ۱۵۲، ح ۹، باب تفسير قول الله عزوجل: (كُلُّ شَيْءٍ إِلَّا وَجْهَهُ).

۲- آدرس حدیث ثقلین در کتب سنی ها.

در تمام ادعیه وارده در کتب شما نمونه ای از آثار شرک و کفر دیده می شود؛ از قبیل طلب حاجت نمودن از امامان، بدون توجه به ذات پروردگار عالمیان و این خود، دلیل کامل شرک است که از غیر خدا حاجت بطلبند.

داعی: از جناب عالی بسیار بعید بود که تبعاً للاسلاف، به چنین کلام سخیف و بی جایی تکلم نمایید. واقعاً خیلی بی انصافی می نمایید، یا توجه ندارید که چه می فرمایید، یا به معانی شرک توجه ننموده بیان می کنید. متمنی است اول معنای شرک و مشرک را بیان نمایید، تا کشف حقیقت شود.

نسبت شرک دادن به شیعه

حافظ: مطلب به قدری واضح است که گمان نمی کنم محتاج به توضیح باشد. بدیهی است با اقرار به خداوند بزرگ، توجه نمودن به غیر خدای تعالی شرک است و مشرک کسی است که روی به غیر خدا نموده و طلب حاجت از او بنماید.

جامعه شیعه بنا بر آنچه مشهود است، ابداً توجهی به خدا ندارند و تمام تقاضای خود را از امامان خود می نمایند، بدون اینکه نام خدا را ببرند. حتی می بینم فقرای شیعه در معابر و درب خانه ها و دکانها که می آیند، می گویند: یا علی، یا امام حسین، یا امام رضای غریب، یا حضرت عباس. یک مرتبه شنیده نشده یا الله بگویند. اینها خود دلیل شرک است که جامعه شیعه ابداً توجهی به خدا ندارند، بلکه تمام توجه خود را به غیر خدا می نمایند.

داعی: نمی دانم این نوع گفتار شما را حمل بر چه معنایی بنمایم. آیا دلیل بر لجاج است که عمداً سهو می نمایید، یا دلیل بر عدم توجه شما به حقایق است. امیدوارم اهل لجاج نباشید.

چون یکی از شرایط عالم عامل، انصاف است. آن کس که حق را بداند، ولی برای اثبات مرام و مقصد خود حق کشی نماید، انصاف ندارد، و کسی که انصاف ندارد، عالم بلاعمل است؛ در حدیث است که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند:

«العالم بلا عمل كالشجر بلا ثمر».

عالم بی عمل مانند درخت بی میوه است.

چون مکرر بین جملات خود پیوسته جملات شرک و مشرک را بر زبان جاری می نمایید و اصراری دارید که با دلایل پوچ و بی مغز خودتان شیعیان موحد را مشرک معرفی نمایید. و ممکن است بیانات شما در عوام بی خبر برادران اهل تسنن مؤثر واقع شود و شیعیان را مشرک بدانند - چنانچه تا به حال در آنها اثر سوء بخشیده - ولی همین آقایان شیعیان محترم حاضر در مجلس، در اثر بیانات شما کاملاً عصبانی و ناراحت هستند و شما را یک عالم مغرض و مفتری می دانند؛ چه آنکه به عقاید خود توجه دارند و می دانند که هیچ یک از این کلمات شما در آنها وجود ندارد.

پس در کلمات و بیانات خود سعی فرمایید یک نوع جملاتی ادا نمایید که صدق مطلب بر آنها واضح و قلوبشان به شما جذب گردد.

ناچارم برای روشن شدن اذهان ساده آقایان حاضرین و غائبین و برادران اهل تسنن، چنانچه اجازه فرمایید، به اقتضای وقت مجلس، مختصری در اطراف شرک و مشرک، آنچه را که عقیده محققین حکماء و فقهاء و علمای بزرگ اسلام است؛ از قبیل علامه حلّی و محقق طوسی و علامه مجلسی رضوان الله علیهم که از نوابغ و مفاخر علمای شیعه هستند و دیگران از حکماء و ارباب تحقیق، مانند

صدر المتألهين شیرازی و ملانوروز علی طالقانی و حاجی مآلهادی سبزواری و دو صهر با عظمت صدر، مرحومین فیض کاشانی و فیاض لاهیجانی قدس الله اسرارهم، استخراجاً از آیات قرآنیه و دساتیر عالیه ائمه طاهرین سلام الله علیهم اجمعین به عرضتان برسانم، تا آقایان جلسای محترم گمان نکنند معنای شرک همان است که آقا مغلطه کاری می فرمایند.

حافظ: (با عصبانیت) بفرماید.

نواب: قبله صاحب! چون وضع این مجلس برای

فهم بیسوادان است، چنانچه قبلاً هم عرض و تقاضا نموده ام، تمناً داریم در فرمایشاتان نهایت درجه رعایت سادگی را بفرمایید. فقط نظرتان به آقایان علماء و جواب مطابق فهم آنها نباشد، رعایت اکثریت اهل مجلس، بالخصوص اهالی هند و پیشاور - که اهل لسان نیستند - لازم است. مستدعی است مطالب پیچیده و مشکل نفرمایید.

داعی: جناب آقای نواب، یادآوری های شما مورد توجه است و اختصاص به این مجلس ندارد، بلکه قبلاً هم عرض کردم عادت داعی بر این است در هر مجلسی که عده ای از عوام و بی خبران حاضر باشند، قطعاً روی سخن را به خواص معطوف نمی دارم؛ چه آنکه غرض از ارسال رسل و انزال کتب، جلب نظر بی خبران است و البته این منظور عملی نمی شود مگر آنکه حقایق - همان قسمی که فرمودید - ساده و به لسان قوم بیان شود، چنانچه در حدیث است که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: [\(۱\)](#)

ص: ۳۶۵

۱- «عن سعید رفعه: انا معشر الأنبياء أمرنا أن نكلّم الناس على قدر عقولهم». لسان الميزان، ابن حجر عسقلانی، ۷/۴۳۲، ترجمه شماره ۹۲۸۱، شرح حال یحیی بن مالک بن انس الأصبیحی. المحاسن، احمد بن محمد بن خالد البرقی، ج ۱، ص ۱۹۵، ح ۱۷ باب العقل؛ و در کتاب اصول کافی چنین روایت شده است؛ «انا معشر الأنبياء أمرنا ان نكلّم الناس على قدر عقولهم»، ج ۱، ص ۲۳، ح ۱۵، کتاب العقل و الجهل؛ و ج ۸، ص ۲۶۸، ح ۳۹۴، شرح نهج البلاغه، ج ۱۸، ص ۱۸۶؛ كشف الخفاء، ج ۱، ص ۱۹۶. (محقق)

«نحن معاشر الأنبياء نكلم الناس على قدر عقولهم.»

ما جماعت پیغمبران با مردم به مقدار عقل های آنها حرف می زنیم.

البته تقاضای شما کاملاً اساسی و پیوسته، مورد توجه داعی بوده، امید است بر وفق مرامتان بیش از پیش عمل نمایم و هر کجا غفلتی بی اراده از داعی بشود، متمنی است آقایان محترم یادآور شوید.

در بیان اقسام شرک

اشاره

داعی: آنچه از خلاصه آیات قرآنی و اخبار متکثره و تحقیقات کامله محققین از علماء و مخصوصاً توضیحات مهمه ای که مرحومین صدر المتألهین و فاضل طالقانی داده اند، شرک بر دو قسم است و سایر اقسام شرک در این دو قسم مستتر است؛ اول شرک جلی و آشکار. دوم شرک خفی و پنهان.

شرک جلی

شرک جلی و آشکار عبارت است از آنکه آدمی شریکی برای خدای متعال قرار دهد در ذات و یا صفات و یا افعال و یا عبادات.

ص: ۳۶۶

شرک در ذات آن است که در مرتبه الوهیت و ذات وحدانیت حق تعالی شریک قرار دهد و به لسان قال معترف گردد، چون ثنویه (بت پرست ها) و مجوس، که به دو اصل و مبدأ نور و ظلمت (یزدان و اهریمن) قائل اند، و نصاری که قائل به اقانیم ثلاثه گردیدند و ذات خداوندی را به سه قسمت آب و ابن و روح القدس تقسیم نمودند و به عقیده بعض از آنها عوض روح القدس مریم می باشد.

و از برای هر یک از این سه خاصیتی قائل شدند که آن دو ندارند و تا این سه با هم جمع نگردند، حقیقت ذات خداوندی بارز نگردد.

چنان که در آیه ۷۳ سوره ۵ (مائده) انتقاد و ردّ قول آنها و اثبات وحدانیت خود نموده که [فرمود]:

(لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ ثَلَاثُ ثَلَاثٍ وَمَا مِنْ إِلَهٍ إِلَّا إِلَهٌ وَاحِدٌ).

«البته کافر گردیدند آن کسانی که خدا را یکی از سه خدا دانستند؛ یعنی سه خدا قائل شدند (اب و ابن و روح القدس را خدا گفتند) و حال آنکه جز خدای یگانه خدایی نخواهد بود.»

عقاید نصاری

این آیه شریفه حکایت است از قول نسطوریه و ملکائیه و یعقوبیه از فرق نصاری، که آنها هم این عقیده را از ثنویه و بت پرستها گرفتند. (۱)

خلاصه نصاری مانند ثنویه و مجوس مشرک اند؛ چون قائل به اقانیم ثلاثه هستند.

ص: ۳۶۷

۱- مراجعه شود به کتاب الوثئیة فی الدیانة النصرانیة، تألیف تنیر بیرونی. (مؤلف)

به عبارت واضح تر، آنها می گویند: الوهیت مشترک است میان خدا و مریم و عیسی و به عقیده بعضی از آنها، خدا و عیسی و روح و هر یک از آنها اله اند و الله جلّ جلاله یکی از آن سه می باشد! و می گویند از اول خدایان سه بودند: اقوم الاب، اقوم الابن [و] روح القدس (به لسان سریانی اقوم به معنای وجود و هستی است) و بعد از آن، این سه اقوم یکی شدند که آن مسیح است.

و شبهه ای نیست که با دلایل عقلیه و براهین نقلیه، بطلان اتحاد ثابت و اتحاد حقیقی به این معنی محال است، حتی در غیر ذات واجب الوجود. فلذا در آخر آیه می فرماید: (وَمَا مِنْ إِلَهٍ إِلَّا اللَّهُ وَاحِدٌ)؛ یعنی نیست در وجود، ذاتی واجب که مستحقّ عبادت باشد، مگر خدای یگانه که موصوف است به وحدانیت محضه و متعالی از توهم شرک و مبدأ جمیع موجودات ممکنه، آن ذات واحد بی همتا می باشد.

شرک در صفات

شرک در صفات آن است که صفات خداوند متعال از قبیل علم و حکمت و قدرت و حیات و غیر آنها را قدیم و زائد بر ذات باری تعالی بدانند؛ مانند اشعریون که اصحاب ابی الحسن علی بن اسماعیل اشعری بصری می باشند، چنان که اکابر علمای خودتان، مانند علی بن احمد بن حزم الظاهری در صفحه ۲۰۷ جزء چهارم فصل (۱) و فیلسوف معروف اندلسی ابن رشد محمد بن احمد در صفحه ۵۸ کتاب «الکشف عن مناهج الأدلّه فی عقائد الملّه» نقل نموده اند، معتقدند که صفات الله زائد بر ذات باری تعالی و قدیم می باشند.

ص: ۳۶۸

پس هر کس صفات خداوندی را در حقیقت، زائده بر ذات او جلّ و علا بداند؛ یعنی خدا را وصف کند به صفت عالمیت یا قادریت یا حکمت یا حیات و غیر آن و آن صفات را عین ذات حق تعالی نداند، مشرک؛ چه آنکه کفو و قرین و هم سر از برای او در قدم ثابت نموده و حال آنکه جز ذات ازلی حق تعالی قدیمی در عالم وجود ندارد و صفات خداوندی عین ذات او می باشد؛ مانند شیرینی و شکر و چربی و روغن که قابل تفکیک نیستند. شیرینی و چربی، شیء علی حده ای نیستند که بر ذات شکر و روغن وارد شده باشند. همان وقتی که خداوند متعال شکر و روغن را خلق کرد، شیرین و چرب آفرید. اگر بنا شود شیرینی و چربی را از شکر و روغن بگیرند دیگر شکر و روغن نمی ماند.

(تَلْحَكُ الْأَمْثَالَ نَضْرِبُهَا لِلنَّاسِ وَمَا يَعْقِلُهَا إِلَّا الْعَالِمُونَ) (۱) مثلها برای تقریب اذهان است، تا متوجه شویم که صفات خداوندی زائد بر ذات باری تعالی نیست. وقتی گفتیم خدا؛ یعنی عالم حی قادر حکیم الخ.

شرک در افعال

و اما شرک در افعال آن است که خدا را در معنی و حقیقت، متوحد و متفرد بالذات نداند، به این معنی که فردی یا افرادی از مخلوقات را مؤثر یا جزء مؤثر در افعال و تدابیر الهیه بدانند، یا آنکه امور را بعد از خلقت، مفوض به خلق بدانند؛ مانند آنچه یهود قائل بودند که خداوند خلق خلاق نمود و دیگر از تدبیر امور باز مانده و کار را به خلق واگذار نموده و خود به کناری رفته. لذا در آیه ۶۴

ص: ۳۶۹

سوره ۵ (مائده) در مذمت آنها فرموده:

(وَقَالَتِ الْيَهُودُ يَدُ اللَّهِ مَغْلُولَةٌ غُلَّتْ أَيْدِيهِمْ وَلِعِنَّا بِمَا قَالُوا بَلْ يَدَاهُ مَبْسُوطَتَانِ يُنفِقُ كَيْفَ يَشَاءُ).

«یهود گفتند دست خدا بسته شد - و دیگر تغییری در خلقت نمی دهد و چیزی از عدم به وجود نخواهد آمد - به واسطه این گفتار دروغ، دست آنها بسته شد و به لعن خدا گرفتار گردیدند، بلکه دو دست خدا گشاده است؛ (یعنی قدرت و رحمت او) و هرگونه بخواهد انفاق می کند.»

و مشرکین غلات - که آنها را مَفْوْضَه نیز خوانند - قائل اند که خداوند تفویض امور به امامان نموده، آنها خلق می کنند و روزی می دهند.

بدیهی است که در افعال خداوندی هر کس به هر طریقی کسی را ذی مدخل بداند - به طریق جزء مؤثر یا تفویض امور به انبیاء یا امم یا امامان یا مأمومین - قطعاً مشرک است.

شُرک در عبادت

اشاره

و اما شرک در عبادت آن است که در موقع عبادت، توجّه ظاهر و یا نیت دل را به غیر حق کند؛ مثلاً در نماز توجّه به خلق داشته باشد، یا نذر می کند برای خلق [عبادت] کند و امثال ذلک از عباداتی که احتیاج به نیت دارد.

اگر نیت در وقت عمل برای غیر خدا باشد مشرک است؛ زیرا صریحاً در آیه ۱۱۰ سوره ۱۸ (کهف) منع از این نوع عمل (شرک) نموده که [فرمود]:

(فَمَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا).

«هر کس به لقای (رحمت) پروردگار امیدوار است باید نیکوکار شود؛

یعنی عمل پاک [و] پسندیده بنماید و هرگز در پرستش و عبادت خدا احدی را با او شریک نگرداند.»

در موقع عمل و عبادت باید توجه به غیر خدا ننماید، صورت پیغمبر یا امام یا مرشد را در نظر نگیرد، به این معنی که ظاهر هر عمل از نماز و روزه و حج و خمس و زکات و نذر و غیر آن از هر نوع عبادتی، واجب یا مستحب، برای خدا باشد، ولی در دل و باطن، توجه به غیر خدا؛ یعنی برای شهرت و جلب نظر خلائق یا غیر آن باشد؛ چون که ریای در عمل - به لسان اخبار - شرک اصغر خوانده شده است که تباه کننده عمل هر عاملی است، چنانچه در خبر از رسول اکرم صلی الله علیه و آله رسیده که فرمود: (۱)

«اتقوا الشرك الاصغر».

یعنی پرهیزید از شرک کوچک.

عرض کردند: یا رسول الله شرک کوچک کدام است؟

فرمود: «الریاء والسمعه»؛ ریا و سمعه، شرک اصغر است.

ص: ۳۷۱

۱- الدر المنثور، سیوطی، ۴/۴۶۲، ذیل آیه ۱۱۰ سوره کهف. سیوطی حدیث را این گونه نقل کرده است: «وأخرج ابن مردويه عن أبي هريره قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله: اتقوا الشرك الأصغر، قالوا: وما الشرك الأصغر؟ قال: الرياء يوم يجازى الله العباد بأعمالهم، يقول: اذهبوا إلى الذين كنتم تراؤون في الدنيا، انظروا هل تصيبون عندهم الجزاء». علامه مجلسی در بحار الانوار، ۶۹/۳۰۳، ح ۵۰، کتاب الایمان والکفر، باب الریاء، این حدیث را نقل کرده است: «قال رسول الله صلى الله عليه وآله: انْ أَخَوْفَ مَا أَخَافَ عَلَيْكُمْ الشَّرْكَ الْأَصْغَرَ، قَالُوا: وَمَا الشَّرْكَ الْأَصْغَرَ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ قَالَ: هُوَ الرِّيَاءُ. يَقُولُ اللَّهُ تَعَالَى يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِذَا جَازَى الْعِبَادَ بِأَعْمَالِهِمْ أَذْهَبُوا إِلَى الَّذِينَ كُنْتُمْ تَرَاؤُونَ فِي الدُّنْيَا، فَانظُرُوا هَلْ تَجِدُونَ عَنْدَهُمُ الْجَزَاءَ».

و نیز از آن حضرت مروی است که فرمود: (۱)

«انْ أَخَوْفَ مَا أَخَافَ عَلَيْكُمْ الشَّرْكَ الْخَفِيَّ. إِيَّاكُمْ وَالشَّرْكَ السَّرَّ. فَإِنَّ الشَّرْكَ أَخْفَى فِي أُمَّتِي مِنْ دَيْبِ النَّمْلِ عَلَى الصَّفَا فِي اللَّيْلَةِ الظُّلْمَاءِ.»

بدترین چیزی که من می ترسم بر شما، شرک پوشیده و پنهان است. پس از شرک سرّ و پنهان دور باشید که شرک پوشیده تر است در امت من از نرم رفتن مورچه بر سنگ نرم در شب تاریک.

آن گاه فرمود: (۲)

هر کس نماز به ریا کند مشرک است. هر کس روزه به ریا گیرد یا صدقه به ریا دهد یا حج به ریا کند یا اعتناق به ریا کند مشرک باشد.

البته این نوع اخیر، چون مربوط به امور قلبیه است، مشمول شرک خفی هم می شود.

حافظ: ما از فرمایش خودتان اتخاذ سند می کنیم که فرمودید: اگر کسی نذر برای خلق کند مشرک است؛ پس شیعیان مشرک اند، برای آنکه همیشه نذر برای

ص: ۳۷۲

۱- حاکم نیشابوری در المستدرک علی الصحیحین، ۲/۳۱۹، ح ۳۱۴۸، کتاب التفسیر، سوره ی آل عمران، این حدیث را نقل کرده است: «عن عائشه قالت: قال رسول الله صلى الله عليه وآله: الشرك أخفى من ديب الذر على الصفا في الليلة الظلماء...».

۲- «في رواية أبي الجارود عن أبي جعفر عليه السلام قال: سئل رسول الله صلى الله عليه وآله عن تفسير قول الله: {فمن كان يرجو لقاء ربه} الآية فقال: من صليّ مرآة الناس فهو مشرك ومن زكى مرآة الناس فهو مشرك ومن صام مرآة الناس فهو مشرك ومن حجّ مرآة الناس فهو مشرك ومن عمل عملاً ممّا أمر الله به مرآة الناس فهو مشرك ولا يقبل الله عمل مرآة». بحار الانوار، مجلسی، ۶۹/۲۹۷، ح ۲۵، کتاب الايمان والكفر، باب الريا. حاکم نیشابوری در المستدرک علی الصحیحین، ۴/۳۶۵، ح ۷۹۳۸، کتاب الرقاق، این حدیث را نقل کرده است: «عن شداد بن أوس قال: سمعت رسول الله صلى الله عليه وآله يقول: من صليّ وهو يرأى فقد أشرك ومن صام وهو يرأى فقد أشرك ومن تصدّق وهو يرأى فقد أشرك».

امام و امامزاده می کنند. چون نذر برای غیر خداست، البته شرک است.

در باب نذر

داعی: قاعده عقل و علم و منطق این است که در عقاید هر قوم و ملتی اگر بخواهند قضاوت کنند، از روی اقوال و یا افعال قوم بی سواد و بی خبر قضاوت نمی کنند، بلکه بررسی کامل در قوانین آن قوم و کتب مضبوطه آنها می نمایند.

آقایان محترم هم که می خواهید بررسی دقیق در عقاید شیعیان بنمایید، به اقوال و افعال عوام بی خبر شیعه نبایستی توجه نمایید که اگر فقرای بیسواد در کوچه ها گفتند یا علی، یا امام رضا، شما آن گفتار را دلیل بر شرک آنها و یا تمام شیعه قرار بدهید، یا اگر عامی محض ندانسته، نذر برای امام و یا امامزاده بنماید، شما آن را مدرک غلبه بر خصم قرار دهید؛ زیرا افراد بی سواد و لابلالی در عوام هر قوم پیدا می شوند.

ولی اگر شما مردمان بی غرض و در پی بهانه و عیب جویی نیستید و می خواهید بررسی عاقلانه بنمایید، به کتب فقهیه شیعه که در دسترس عموم است و چاپی و خطی، در همه کتابخانه ها موجود است، مراجعه نمایید.

چنانچه کتب فقه استدلالی و رسائل عملی را مطالعه نمایید، خواهید دید که در فقه جعفری علاوه بر اینکه طریقی به سوی شرک وجود ندارد، دستورات خرافی هم ندارد، بلکه لبّ لباب توحید از بطون فقه جعفری بارز و آشکار است.

شرح لمعه و شرایع در تمام کتابخانه ها موجود است، مطالعه نمایید در همین باب نذر و نیز در تمام رسایل عملیه، فتاوی جمیع فقهای شیعه است که چون نذر، بابتی از ابواب عبادات است، در التزام به عملی برای خدا حتماً در موقع نذر

بایستی دو شرط منظور گردد که اگر یکی از آن دو نباشد نذر منعقد نمی شود؛ اول نیت مقارن با عمل. دوم صیغه، به هر لسانی باشد.

همین که مسلمان فهمید که نذرش صورت حقیقت پیدا نمی کند مگر به وجود این دو شرط، سعی می کند اول معنای این دو شرط و چگونگی آنها را بفهمد و بعد نذر نماید.

وقتی در مقام سؤال از فقیهی یا مطالعه رساله ای برآمد، می فهمد که اولاً باید نیت در تمام عبادات، مخصوصاً در نذر، لله و فی الله و طلباً لمرضات الله باشد. پس نیت برای غیر خدابه کلی از بین می رود.

شرط دوم که تتمیم شرط اول و تثبیت کننده آن می باشد، آن است که نذر کننده حتماً باید در موقع نذر صیغه بخواند و در صیغه تا نام خدا نباشد، صیغه جاری نمی شود؛ مثلاً [اگر] می خواهد نذر روزه بنماید باید بگوید: «لله علیّ أن أصوم»، یا می خواهد ترک شراب کند باید بگوید: «لله علی أن أترك شرب الخمر». و به همین طریق است تمام نذورات. و چنانچه اجرای صیغه عربی برای فارسی زبان یا هندی زبان یا غیر آنها میسور نباشد، می توانند به زبان خود اهل هر قوم و ملت اجرای صیغه بنمایند، به شرط آنکه معنای آن مرادف با صیغه مزبوره باشد.

و اگر در نیت غیر خدا باشد یا دیگری را، از زنده یا مرده، با نام خدا داخل کند - خواه نام پیغمبر یا امام یا امامزاده باشد - قطعاً آن نذر باطل است و اگر عمداً از روی علم این عمل را بنماید مشرک است؛ چه آنکه صریحاً در آیه مذکوره فرماید: (وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا).

البته بر اهل علم لازم است که بی خیران را بفهمانند که نذر باید حتماً به نام

خدا و برای خدا باشد، چنانچه وَعَاظ و مَبْلَغین پیوسته انجام وظیفه می نمایند.

فقهای شیعه عموماً بیان دارند که نذر برای هر زنده یا مرده - ولو پیغمبر و امام باشد - باطل است و اگر عالماً عامداً بنماید، شرک است. نذر را باید برای خدا بنمایند، ولی در مصرفش مختارند به هر جا قرار بدهند.

مثلاً نذر می کند گوسفندی برای خدا ببرد در فلان خانه یا معبد یا بقعه امام و یا امامزاده بکشد، عیب ندارد. نذر می کند پولی یا لباسی برای خدا به فلان سید [و] ذریه رسول الله یا عالم یا یتیم یا فقیری بدهد، عیب ندارد، ولی اگر نذر کند برای پیغمبر یا امام یا امامزاده یا عالم یا یتیم و بینوا حتماً باطل است و اگر از روی علم و تعمد باشد، قطعاً شرک است.

وظیفه هر رسول و فقیه و عالم و واعظ و مبلغ نوشتن و گفتن است:

(وَمَا عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ).

«بر رسول جز ابلاغ رسالت کامل تکلیفی نخواهد بود. (آیه ۵۴ سوره ۲۴ نور).»

و وظیفه مردم شنیدن و عمل کردن است!

اگر فردی یا افرادی در پی تعلیم و تعلم وظایف دینی نروند و به وظایف دینی خود مطابق دستورات عمل نمایند، نقصی به اصل آن عقیده و طریقه و دستور وارد نیست.

گمان می کنم به همین مقدار از جواب، کشف حقیقت شد تا بعدها آقایان محترم، شیعیان را مشرک نخوانید و امر را بر عوام مشتبه نکنید. (۱)

ص: ۳۷۵

۱- همه شیعیان حتی عوام ترین آنان به خوبی می دانند که تمام مقام و منزلت و عظمت معصومین علیه السلام و اولیاء آنان به خاطر بندگی و پاکی و ایمان و تقوی آنان است و شیعیان به جهت تعظیم آن بزرگان که خدای تعالی آنان را چنین ستوده است، (فَضَّلَ اللَّهُ الْمُجَاهِدِينَ عَلَى الْقَاعِدِينَ أَجْرًا عَظِيمًا) (نساء: ۹۵). و نیز فرموده: (إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْأَيْمَاتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا) (احزاب: ۳۳) و همچنین به جهت بزرگداشت آنان امر فرموده است: (قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى) (شوری: ۲۳) و لذا شیعیان نذورات خود را به خاطر خدای تعالی و تعظیم امر او قرار داده و به جهت ادای اجر رسالت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله ثواب آن را به این مجاهدان پاک و فرزندان پیامبر اهداء می نمایند تا به این وسیله حق نعمت را به جا آورده و اجر رسالت را ادا نموده باشند، و هیچ کدام از آنان حتی لحظه ای در ذهنش خطور نمی کند که این کار را بدون در نظر گرفتن خدای تعالی و فقط و فقط برای امام علیه السلام بجا آورده باشد و اگر در زبان متعارف می گویند این مال را نذر امام کرده ام به خاطر این است که این حقیقت برای او مانند روز روشن است و در نیت خود آنچه را که بیان شد در نظر دارند و البته در مقام تثبیت نذر خود نیز صیغه نذر را به زبان جاری می کند که به صراحت بیان می کند که

«به خاطر خدا بر عهد من است که فلان کار را انجام دهم». (محقق)

خوب است بر گردیم به گفتار اولیه و مطلب را تمام کنیم. قسم دوم شرک خفی و پنهان است و آن، شرک در اعمال و ریا در طاعات و عبادات است.

فرق میان این نوع از شرک و شرک در عبادت، که از اقسام شرک جلی شماره نمودیم، این است که در شرک عبادت، برای خدا شریک قرار می دهد و در مقام عبادت او را پرستش می کند؛ مثلاً در نماز اگر غیر خدا را در نظر بگیرند، مثل آنکه به اغوای شیاطین صورت مقام ولایت را در نظر آورند یا مرشدی را منظور بدانند، قطعاً آن عمل باطل و شرک محض است.

در عبادت جز ذات حضرت احدیت، احدی در ذهن و فکر انسانی نباید بیاید و الاً داخل در شرک جلی می باشد.

و از رسول اکرم صلی الله علیه و آله رسیده که فرمود:

«يقول الله تعالى من عمل عملاً صالحاً أشرك فيه غيره، فهو له كلفه وأنا منه بريء وأنا أغني الأغنياء عن الشرك.»^(۱)

خدای تعالی می فرماید کسی که عملی نماید و در آن عمل، غیر مرا شریک قرار دهد، پس آن عمل به تمامی از برای اوست و من از آن عمل یا عامل عمل بیزار هستم و من بی نیازتر از همه بی نیازانم از شرک.

و نیز در خبر است که می فرماید: کسی که نماز کند یا روزه بگیرد یا حج کند و نظرش آن باشد که مردم برای آن عمل او را مدح کنند «فقد أشرك في عمله». پس به تحقیق شریک قرار داده است از برای خدا در آن عمل.

و نیز از حضرت امام به حق ناطق، کاشف اسرار حقایق، جعفر بن محمد الصادق علیه السلام رسیده است که:^(۲)

«اگر بنده ای عملی بنماید برای طلب رحمت خدا و جزای آخرت، پس داخل کند در آن عمل، رضای یکی از مردم را، آن عمل کننده مشرک می باشد.»

ص: ۳۷۷

۱- سبل السلام، ابن حجر عسقلانی، ۴/۱۸۵، کتاب الجامع، باب التحذیر من الشرك الأصغر. ابن حجر این حدیث را با مختصر اختلاف در الفاظ نقل کرده است. و نیز علامه مجلسی در بحار الانوار، ۶۹/۳۰۴، ح ۵۱، کتاب الایمان و الکفر، باب الریا، و مسلم در صحیح خود، ۴/۲۲۸۹، ح ۴۶، کتاب الزهد و الرقائق، باب من أشرك في عمله غير الله، این حدیث را به الفاظی مشابه نقل کرده اند.

۲- وسائل الشیعه، شیخ حر عاملی، ۱/۴۹، ح ۱۱، کتاب الطهاره، باب تحریم قصد الریا و السمعه بالعباده. حدیث را چنین نقل کرده است: «عن ابی جعفر علیه السلام قال: لو أن عبداً عمل عملاً يطلب به وجه الله والدار الآخرة وأدخل فيه رضا أحد من الناس كان مشركاً». بحار الانوار، ج ۶۹، ص ۳۰۲. (محقق)

دامنه شرک خفی بسیار وسیع است و در هر عملی به مختصر توجهی که به غیر خدا بنمایند، مشرک می شوند.

شرک در اسباب

یکی از اقسام این شرک، شرک در اسباب است، چنانچه غالب مردم چشم امید و خوف به اسباب و خلق دارند. این هم شرک است؛ اما شرک مغفور.

مراد از شرک به اسباب، آن است که اثر را در اسباب بدانند؛ مثلاً خورشید مؤثر در تربیت اشیاء می باشد. اگر این اثر را از خود خورشید بدانند بدون توجه [به] مؤثر [واقعی] شرک است و اگر اثر را از مؤثر حکیم بدانند و خورشید را وسیله افاضه فیض، ابداً شرک نیست، بلکه خود یک نوع از عبادت است؛ زیرا توجه به آیات حق، مقدمه توجه به

حق است، کما اینکه در آیات بسیاری از قرآن مجید اشاره و امر به آن شده است که نظر به آیات الهی بنمایید، چون این نظرها خود مقدمه توجه به خدای متعال است.

و همچنین است توجه به هر سببی از اسباب؛ از قبیل نظر و توجه تاجر به تجارت و زارع به زراعت و فلاح به فلاح و کاسب به کسب و اداری به اداره و بالأخره شاغل هر شغلی به شغل و عمل خود. اگر توجه استقلال بنمایند، مشرک است و اگر نظرش نظر سبب و اسباب باشد، به این نیت که «لا مؤثر فی الوجود الا الله»؛ یعنی اثر دهنده [ای] جز خدای متعال نیست، هیچ مانعی ندارد و شرک هم نمی باشد.

شیعه از هیچ راهی مشرک نیست

با این مختصر مقدمه که مطلب واضح شد و اصول شرک و معانی و آثار آن را

بیان نمودیم، اینک اجازه بفرمایید از بیانات خود نتیجه بگیریم که آیا شما از کدام یک از طرق شرک جلی و خفی - که بیان نمودیم - شیعیان را مشرک می دانید؟

آیا در کجا و از کدام شیعه عارف یا عامی شنیده اید که در ذات و صفات و افعال حضرت باری جلت عظمت، شریکی قائل باشند، یا در عبادت پروردگار، معبود دیگری را در نظر داشته باشند!

یا در کتب اخبار و احادیث شیعه دیده اید که در باب اصول و فروع و عقاید، دستوری از بزرگان دین و ائمه و پیشوایان شیعه راجع به آثار طرق شرکی که عرض نمودم، رسیده باشد.

اما راجع به شرک خفی و اقسام طرق آن، از قبیل عمل ریایی که برای خوشایند و جلب نظر مردم عملی را بنمایند یا علاقه و امید به اسباب پیدا نمودن، اختصاص به شیعیان تنها ندارد، بلکه شیعه و سنی همگی در عالم اجسام گرفتارند که به واسطه عدم معرفت و دانش و تزکیه نفس و توجه کامل، گاهی فریب وساوس شیطانی خورده عمل ریایی می کنند، یا سراپا غرق در اسباب می شوند و از اطاعت حق بیرون رفته و در اطاعت شیطان وارد می گردند!

اگرچه در معنی، شرک به حق آورده - بنابر آنچه عرض شد - ولی از نوع شرک مغفور است و البته قابل عفو و اغماض می باشد را به مختصر توجّهی روحیه آنها عوض می شود.

پس از چه راه شما شیعیان را مشرک می دانید و امر را بر عوام مشتبه می نمایید، چنانچه الحال اشاره فرمودید.

حافظ: تمام فرمایشات شما صحیح است، ولی عرض کردم خود شما هم اگر

دقت فرمایید، تصدیق خواهید فرمود که حاجت از امامان خواستن و توسل به آنها نمودن، خود شرک است؛ چون ما احتیاجی به واسطه بشری نداریم. هر زمان که توجهی به حق نماییم نتیجه حاصل می گردد.

داعی: خیلی محلّ تعجب است که مثل شما عالم منصف [و] فکور چرا باید تحت تأثیر عادات اسلاف، بدون تحقیق قرار گرفته و چنین بیانی بفرماید.

گویا جناب عالی خواب بودید و یا توجهی به عرایض داعی نداشتید که بعد از ذکر این مقدمات و گفتار - که تشریح مطالب نمودم - باز می فرمایید حاجت از امامان خواستن شرک است.

عزیزم مگر مطلق حاجت خواستن از خلق شرک است. اگر چنین باشد، پس تمام خلایق مشرک اند و ابداً موخّدی یافت نگردد. اگر حاجت طلبیدن از خلق و تقاضای کمک نمودن از آنها شرک باشد، پس انبیاء چرا از خلایق کمک می طلبیدند. خوب است آقایان قدری در آیات قرآن مجید دقت فرمایید، تا کشف حقیقت بر شما بشود.

آوردن آصف تخت بلقیس را نزد سلیمان

مقتضی است به آیات ۳۸ تا ۴۰ سوره ۲۷ (نمل) توجه نمایید که می فرماید:

(قَالَ يَا أَيُّهَا الْمَلَأُوا أَيُّكُمْ يَا تُنِي بَعْرَشَةَهَا قَبْلَ أَنْ يَأْتُونِي مُسْلِمِينَ * قَالَ عِفْرِيْتُ مِنَ الْجِنِّ أَنَا آتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ تَقُومَ مِنْ مَقَامِكَ وَإِنِّي عَلَيْهِ لَقَوِيٍّ أَمِينٌ * قَالَ الْهَدْيُ عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الْكِتَابِ أَنَا آتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ يَرْتَدَّ إِلَيْكَ طَرْفُكَ فَلَمَّا رآهُ مُسْتَقِرًّا عِنْدَهُ قَالَ هَذَا مِنْ فَضْلِ رَبِّي).

«جناب سلیمان به حضار مجلس گفت: کدام یک از شما تخت بلقیس را

پیش از آنکه نزد من آید و تسلیم امر من شود، خواهید آورد. از آن میان، عفریت جن گفت: من چنان در آوردن تخت او قادر و امینم که پیش از آنکه تو از جایگاه [قضاوت] خود بر خیزی آن را به حضور آورم. و آن کس که به بعض از علم کتاب الهی دانا بود (یعنی آصف بن برخیا که دارای اسم اعظم بود) گفت که من پیش از آنکه چشم بر هم زنی، تخت را بدین جا آورم. چون سلیمان سریر را نزد خود مشاهده کرد، گفت: این [توانایی] از فضل خدای من است.»

بدیهی است تخت بلقیس با آن عظمت را از منازل طولانی قبل از چشم برهم زدن نزد سلیمان آوردن، کار مخلوق عاجز نیست و مسلّم است که این امری است بر خلاف عادت و جناب سلیمان با علم به اینکه این عمل، قدرت خدایی می خواهد، از خداوند درخواست آوردن تخت را ننمود، بلکه از مخلوق عاجز تقاضای حاجت و کمک نمود و از حاضرین مجلس خودخواست که آن تخت با عظمت را برای او حاضر نمایند. پس خود این تقاضا نمودن جناب سلیمان از مخلوق عاجز که کدام یک از شما می توانید با قوه خدا داده به شما این امر را عملی نمایید و تخت بلقیس را قبل از آمدن خودش نزد من حاضر نمایید، می رساند مطلق حاجت خواستن از خلق شرک نمی باشد. (۱)

خداوند دنیا را دار

ص: ۳۸۱

۱- اینجا این سؤال مطرح می شود که چرا حضرت سلیمان از آصف بن برخیا خواستند که این کار را انجام دهد و آیا خود ایشان دارای این قدرت نبودند که این کار را به انجام برسانند؟ این سئوالی است که یحیی بن اکثم از امام هادی علیه السلام پرسیده بود و حضرت هادی علیه السلام در جواب این سؤال به نکته مهمی اشاره کرده و چنین فرمودند: «سألت عن قول الله جل وعز: «قال الّذی عنده علم من الّکتاب» فهو آصف بن برخیا ولم یعجز سلیمان علیه السلام عن معرفه ما عرف آصف لکن صلوات الله علیه السّلام أودعه عند آصف بأمر الله، ففهمه ذلك لثلا یختلف علیه فی إمامته ودلالته كما فهم سلیمان علیه السّلام فی حياه داود علیه السّلام لتعرف نبوته وإمامته من بعده لتأکد الحججه علی الخلق...». از قول خدای تعالی پرسیدی قال الّذی عنده علم من الّکتاب، أو آصف بن برخیا بود و سلمان از دانستن آنچه آصف می دانست ناتوان نبود ولی او که صلوات خدا بر او باد دوست داشت که امتش اعم از جن و انس بشناساند که آصف حجت بعد از او (بر آنان است) آنچه آصف می دانست از علم سلیمان علیه السلام بود که به امر الهی در نزد او گذاشته بود، پس او را به آن علم آگاه کرد تا اینکه امت او در امامت آصف اختلاف نکنند همان طور که در زمان زندگی حضرت داود علیه السلام این فهم به سلیمان علیه السلام داده شد تا به این وسیله نبوتش و امامتش شناخته شود و بر خلق حجت تمام شود. (تحف العقول، ص ۴۷۸، ما روی عن الامام أبی الحسن علی بن محمد علیه السلام؛ الاختصاص، شیخ مفید، ص ۹۳، حدیث ابی الحسن الهادی. شیعیان نیز به وسیله براهین و معجزاتی که خدای تعالی به وسیله ائمه علیه السلام و امامزادگان والامقام به آنان نشان داده است پی به مقام و عظمت و امامت آنان برده اند و به آنان توسل کرده و حاجات خود را از آنان به عنوان کسانی که در نزد خدا تقرب دارند می خواهند و در محضر آنان نذورات خود را ادا می کنند و ثواب آن را هدیه به آنان می نمایند. (محقق)

اسباب قرار داده، شرک هم امر قلبی است. اگر کسی را که حاجت از او می طلبد خدا و یا شریک خدا نداند، ابداً مانعی ندارد تقاضای حاجت از او بنماید، چنان که این عمل نزد عموم متداول است که پیوسته به در خانه زید و بکر و عمرو می روند و تقاضای کمک می کنند، بدون آنکه اسم خدا را بر زبان آورند.

پس اگر مریضی درب منزل طیب و دکتر برود و بگوید آقای دکتر به دادم برس، درد و مرض مرا کشت، آیا این مریض مشرک است؟!

اگر غریقی در میان دریا فریاد بزند مردم به دادم برسید، نجاتم بدهید، بدون اینکه نام خدا را ببرد، مشرک است!

یا اگر ظالمی مظلوم بی گناهی را تعقیب نمود، مظلوم رفت در خانه وزیر

ص: ۳۸۲

اعظم گفت آقای وزیر به دادم برس، دستم به دامت، من جز تو امیدی ندارم، مرا از دست این ظالم نجات بده، مشرک است!
اگر دزدی به خانه کسی به قصد جان یا مال یا ناموس او برود و او در بالای بام از همسایگان خود طلب کمک نماید و رسماً بگوید ای مردم به دادم برسید، نجاتم بدهید و ابداً اسم خدا را در آن ساعت به زبان جاری نکنند، مشرک است!
قطعاً جواب منفی است و احدی از عقلا این نوع از مردم را مشرک نمی خوانند و اگر مشرک بخوانند، یا نادان اند و یا غرض ورزی نموده اند.

آقایان محترم انصاف دهید [و] مغلطه کاری ننمایید. جامعه شیعه عموماً متفق اند اگر کسی آل محمد را خدایان خود بدانند، یا آنها را شریک در ذات و صفات و افعال خدایی بدانند، قطعاً مشرک است و ما از آنها بیزار می جوییم.

اگر شما شنیده اید شیعیان در گرفتاری ها می گویند: «یا علی ادرکنی»، «یا حسین ادرکنی»، معنای آن این نیست که یا علی الله ادرکنی، یا حسین الله ادرکنی، بلکه چون دنیا دار اسباب است که: «أبی الله أن یجری الأمور إلاّ بأسبابها»^(۱)، آن خاندان جلیل را وسیله و اسباب نجات می دانند و به وسیله آنها توجه به خدای متعال می جویند.

حافظ: چرا مستقلاً از خدا طلب حاجت نمی نمایند که به دنبال وسیله و واسطه می گردند.

ص: ۳۸۳

۱- در کتاب اصول کافی (ج ۱، ص ۱۸۳، ح ۷) از امام صادق علیه السلام چنین روایت شده است: «أبی الله أن یجری الاشیاء الا بأسباب، فجعل لكل شیء سبباً و جعل لكل سبب شرحاً و جعل لكل شرح علماً و جعل لكل علم ناطقاً، عرفه من عرفه، و جهله من جهله، ذاک رسول الله صلی الله علیه و آله و نحن». (محقق)

داعی: توجّه استقلالی ما در طلب حوایج و دفع هموم و غموم نسبت به ذات یگانه پروردگار محفوظ است، ولی قرآن مجید - که سند محکم آسمانی است - ما را هدایت می نماید که با وسیله باید به درگاه با عظمت او رفت؛ چنانچه در آیه ۳۵ سوره ۵ (مائده) می فرماید:

(يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ).

«ای اهل ایمان از خدا بترسید و [به وسیله اولیای حق] توسّل جوئید به خدای متعال [؛ یعنی با وسیله به درگاه با عظمت او بروید، تا به نتیجه کامل برسید].»

آل محمد وسایط فیض حق اند

ما شیعیان، آل محمد سلام الله عليهم اجمعین را مستقل در حل و عقد امور نمی دانیم، بلکه آنها را عباد صالحین و واسطه فیض از مبدأ فیاض می دانیم و توسّل ما به آن خاندان جلیل بر حسب دستور رسول اکرم صلی الله علیه و آله می باشد.

حافظ: در کجا نبی مکرم صلی الله علیه و آله دستور توسّل به آنها را داده و از کجا معلوم شده که مراد از وسیله در آیه آل محمدند.

داعی: در بسیاری از اخبار امر فرموده که برای نجات از مهالک، متوسّل به عترت و اهل بیت من شوید.

حافظ: ممکن است از آن اخبار، اگر در نظر دارید، برای ما بیان فرماید.

داعی: اما اینکه فرمودید از کجا معلوم است که مراد از وسیله، عترت و اهل بیت پیغمبرند، اکابر علمای شما؛ از قبیل حافظ ابو نعیم اصفهانی در نزول القرآن فی علی و حافظ ابوبکر شیرازی در ما نزل من القرآن فی علی و امام احمد

ثعلبی در تفسیر (۱) خودنقل می نمایند که مراد از وسیله در آیه شریفه، عترت و اهل بیت پیغمبرند، چنانچه اخبار بسیاری از رسول خداصلی الله علیه و آله در این باب رسیده.

و ابن ابی الحدید معتزلی که از اشراف علمای شما می باشد، در صفحه ۷۹ جلد چهارم «شرح نهج البلاغه»، (۲)

خطبه حضرت صدیقه کبری فاطمه زهراعلیهاالسلام در قضیه غصب فدک در حضور مهاجر و انصار را نقل نموده که در اول خطبه، بی بی مظلومه اشاره به معنای این آیه می فرماید به این عبارت:

«وأحمد الله الذي لعظمته ونوره يبتغي من في السموات والأرض إليه الوسيلة ونحن وسيلته في خلقه.»

حمد می کنم خدای را که از پرتو نور عظمتش بندگی می کنند اهل آسمان ها و زمین ها و هدف تمام وسائل ذات اقدس اوست و مائیم وسیله

ص: ۳۸۵

۱- الکشف و البیان، ثعلبی، ۴/۵۹، ذیل آیه ۳۵ سوره مائده. ثعلبی این حدیث را نقل کرده است: «روی سعید بن طریف، عن الأصمعی، عن علی بن ابی طالب علیه السلام قال: فی الجنة لؤلؤتان الی بطنان العرش: احداها بیضاء والأخری صفراء. فی کل واحد منهما سبعون ألف غرفة، أبوابها وأكوابها من عرق واحد. فالبيضاء واسمها الوسيلة لمحمد وأهل بيته والصفراء لابراهيم وأهل بيته.»

۲- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ۱۶/۲۱۱، نامه ۴۵ (نامه حضرت به عثمان بن حنیف)، ذکر ماورد من السیر والأخبار فی أمر فدک. ابن ابی الحدید این حدیث را نقل کرده است: «عن عبدالله بن حسن بن الحسين قالوا جميعاً: لمّا بلغ فاطمه علیهاالسلام اجماع أبی بکر علی منعها فدک، لاثت خمارها، وأقبلت فی لمة من حفدتها ونساء قومها تطأفی ذیولها ما تخرم مشيتها مشیه رسول الله صلی الله علیه و آله حتی دخلت علی أبی بکر... ثم قالت: أبتدأ بحمد من هو أولى بالحمد... و ذکر خطبه طویله جیده قالت فی آخرها: فاتقوا الله حق تقاته وأطيعوا فیما أمرکم به، فأنما یخشى الله من عباده العلماء واحمدوا الله الذى لعظمته ونوره یبتغى من فی السموات والأرض إليه الوسيلة، ونحن وسيلته فی خلقه ونحن خاصيته...». این واقعه را جوهری - یکی از علمای قرن دوم اهل تسنن - در کتاب «السقیفه و فدک» ص ۱۰۳ القسم الثانی، فدک، نقل کرده است. (محقق)

حدیث ثقلین

از جمله دلایل متقنه بر جواز تمسک و توسل و پیروی آل محمد و عترت طاهره از اهل بیت رسالت، حدیث شریف ثقلین است که با اسناد صحیحه عند الفریقین (شیعه و سنی) به حد تواتر رسیده که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود:

«ان تمسکتُم به لن تضلُّوا بعدی».

اگر تمسک به آن جوید هرگز گمراه نشوید بعد از من.

حافظ: گمان می کنم اشتباه فرمودید که این حدیث را صحیح الاسناد و متواتر خواندید؛ برای آنکه این مطلب در نزد اکابر علمای ما غیر معلوم است و دلیل بر این معنی آنکه شیخ بزرگوار ما، قبله و کعبه سنت و جماعت، محمد بن اسماعیل بخاری در صحیح معتبر خود - که بعد از قرآن کریم اصح کتب نزد ما می باشد - ذکر ننموده.

داعی: اولاً آنکه داعی اشتباه نمودم، بلکه صحت اعتبار این حدیث شریف در نزد علمای خودتان مسلم است، حتی ابن حجر مکی با کمال تعصبی که دارد، اعتراف به صحت این حدیث نمود.

مقتضی است برای روشن شدن فکرتان مراجعه نمایید به صفحه ۸۹ و ۹۰ آخر فصل دوم «صواعق محرقه» (۱)

ذیل آیه چهارم از باب ۱۱، پس از اینکه نقل

ص: ۳۸۶

۱- «ثم اعلم ان الحدیث التمسک بذلك طرقاً کثیره وردت عن نیف وعشرین صحابياً و مر له طرق مبسوطه فی حادی عشر الشبه و فی بعض تلك الطرق انه قال ذلك بحجیه الوداع بعرفه و فی أخرى انه قاله بالمدينه فی مرضه و قد امتلأت الهجره بأصحابه و فی أخرى انه قال ذلك بغدير خم و فی أخرى انه قال لما قام خطيباً بعد انصرافه من الطائف كما مر ولا تنافی إذ لا مانع من أنه كثر عليهم ذلك في تلك المواطن وغيرها اهتماماً بشأن الكتاب العزيز والعتره الطاهره». صواعق المحرقه، ابن حجر مکی، ص ۱۵۰، باب ۱۱، فصل ۱، آیه ۴.

اخبار از ترمذی و امام احمد بن حنبل و طبرانی و مسلم نموده، گوید:

«اعلم أنّ لحديث التمسك بالثقلين طرقاً كثيرة وردت عن نيف وعشرين صحابياً.»

بدانید برای حدیث تمسک به ثقلین (عترت طاهره و قرآن مجید) طرق بسیاری می باشد که نقل گردید از زیاده از بیست نفر از اصحاب.

آن گاه گوید: اختلافی در طرق حدیث است. در بعض طرق گویند در حجّه الوداع در عرفات و در بعض طرق گویند در مدینه در مرض موت، در وقتی که حجره پر بود از صحابه و در بعض آنهاست در غدیر خم و در بعض آنها بعد از

برگشتن از طایف بوده. پس از آن، خود اظهار نظر نموده گوید: منافاتی در این اختلافات نمی باشد و مانعی ندارد که در تمام این امکنه (که ذکر گردیده) رسول اکرم صلی الله علیه و آله این حدیث را تکرار نموده باشد برای اثبات عظمت شأن قرآن کریم و عترت طاهره.

دقت نظر خالی از تعصب، موجب سعادت است

و اما اینکه فرمودید چون بخاری در صحیح خود نقل ننموده، دلیل بر عدم صحت این حدیث شریف می باشد! از جهات بسیاری این بیان، مردود و عند العلماء منفور است. چه آنکه این حدیث را اگر بخاری نقل ننموده، ولی عموم

ص: ۳۸۷

اکابر علمای شما نقل نموده اند، حتی عدل بخاری، مسلم بن حجاج و تمام ارباب صحاح سته مبسوطاً در کتب معتبره خود ذکر نموده اند.

یا باید آقایان محترم تمام صحاح و کتب معتبره علمای خود را شسته و به دور اندازید و منحصر نمایید عقاید خودتان را به صحیح بخاری و اگر معترفید به عدالت و علم و دانش سایر علمای خود که هر یک در زمان خود میان اهل تسنن، نابغه علم و دانش و تقوا بوده اند، مخصوصاً ارباب صحاح سته، مقتضی است که اگر خبری را به جهاتی بخاری نقل نموده و دیگران نقل نموده اند، قبول نمایید.

حافظ: جهاتی نداشته، فقط بخاری بسیار محتاط بوده و در نقل اخبار، دقت بسیار می نموده، هر خبری که سنداً یا متناً مخدوش و قابل قبول عقل نبوده، نقل ننموده.

داعی: اشتباه آقایان اهل تسنن روی قاعده «حبّ الشیء یعمی ویصم»؛ «دوستی هر چیزی آدمی را کور و کر می نماید» همین جاست، چون درباره او غلو دارید. گمان می کنید که آقای بخاری بسیار دقیق بوده و هر خبری را که در صحیح خود آورده، بسیار معتبر و مانند وحی منزل است و حال آنکه چنین نیست. در سلسله اسناد بخاری بسیاری اشخاص مردود، منفور، کذاب [و] جعل موجود است.

حافظ: این بیان شما مردود و منفور است، برای اینکه اهانت به مقام علم و دانش بخاری نموده اید (یعنی اهانت به تمام اهل تسنن و جماعت نموده اید).

داعی: اگر انتقاد علمی اهانت است، پس تمام بزرگان از علمای شما که دقیقانه به اخبار رسیدگی نموده و بسیاری از اخبار مندرجه در صحاح معتبره

شما، مخصوصاً صحیحین بخاری و مسلم را از جهت وجود اشخاص مردود، کذاب [و] جعل در سلسله اسناد آنها رد نموده اند، همگی اهانت کننده به مقام علم و دانش و مردود بوده اند.

خوب است آقایان قدری دقیق شوید در کتب اخبار و در موقع مطالعه به حالت غلو ننگرید که چون بخاری یا مسلم است، پس آنچه نقل نموده، به تمام معنی صحیح و مقطوع الصدور است.

لازم است جناب عالی و سایر علمای اعلام که به صحاح سته، مخصوصاً به صحیحین بخاری و مسلم نظر غلو دارید، قبلاً به کتبی که در جرح و تعدیل اخبار نوشته اند، مراجعه

نمایید تا قدر و عظمت آقای بخاری و شدت امعان نظر ایشان را در نقل احادیث بدانید.

اگر شما «اللاکی المصنوعه فی احادیث الموضوعه» سیوطی (۱)

و «میزان الاعتدال» (۲) و «تلخیص المستدرک» ذهبی و «تذکره الموضوعات» ابن جوزی (۳) و

ص: ۳۸۹

۱- اللآکی المصنوعه، سیوطی، ۱/۲۰۶، کتاب العلم. سیوطی بعد از آنکه حدیثی از صحیح بخاری، ۷/۲۴۷، ح ۶۳۴، کتاب الطب، باب الشرط فی الرقیه بقطع من الغنم، نقل می کند می نویسد: «عمر و له منا کیر و ثابت لا یعرف و الحدیث منکر، ای من هذا الطریق بهذه القصه والا فهو بهذا اللفظ فی صحیح البخاری».

۲- میزان الاعتدال، ذهبی، ۱/۲۶۹، ترجمه شماره ۵۰۶، شرح حال احمد بن عیسی المصری التستری. ذهبی این عبارت را نقل می کند: «وقال سعید البردعی: شهدت أبأزرعه ذکر عنده صحیح مسلم فقال: هؤلاء قوم أرادوا التقدّم قبل أوانه، فعملوا شیئاً یتسوقون به».

۳- صحیح مسلم، ۴/۲۱۹۳، ح ۵۴، کتاب الجنّه وصفه نعیما و أهلها، باب النار یدخلها الجبارون والجنّه یدخلها الضعفاء، مسلم این حدیث را نقل می کند: «... حدّثنا افلح بن سعید... قال سمعت أبا هریره یقول: سمعت رسول الله صلی الله علیه وآله یقول: ان طالت بک مده، أو شک أن ترى قوماً یغدون فی سخط الله ویروحون فی لعنته فی أیدیهم مثل أذنان البقر». در حالی که سبط ابن جوزی در کتاب الموضوعات، ۲/۲۹۲، کتاب الأحکام السیلاطیّه، باب ذم الشرط، آن حدیث را به این عبارت تضعیف می کند: «و اما حدیث ابي هریره ... قال رسول الله صلی الله علیه وآله: ان طالت بک مده أو شک أن ترى... قال ابن حبان: هذا الخبر بهذا اللفظ باطل. و افلح (بن سعید) کان یروی عن الثقات الموضوعات لا یحلّ الاحتجاج به».

تألیف ابوبکر احمد بن علی خطیب بغداد و تألیف ابوبکر احمد بن علی خطیب بغداد و بالاخره کتب رجالیه

ص: ۳۹۰

۱- محمد بن اسماعیل بخاری صاحب کتاب صحیح، اعتقاد دارد که الفاظ قرآن مخلوق است و این عقیده نزد اکثر اهل تسنن بدعت و گمراهی به شمار می رود. لذا او را از بخارا و نیشابور بیرون کردند و محدثین بزرگی مانند ابو حاتم و ابو زرعه رازی بر او طعنه زدند و محمد بن یحیی ذهلی ارتباط با بخاری را ممنوع کرد. همچنان که خطیب بغدادی در تاریخ بغداد، ۲/۳۱، ترجمه شماره ۴۲۴، شرح حال محمد بن اسماعیل بخاری، ذکر قصه البخاری مع محمد بن یحیی الذهلی بنیسا بور، از ابا حامد اعمش نقل می کند که گفت: «رأیت محمد بن اسماعیل البخاری فی جنازه ابي جنازه ابي عثمان سعید بن مروان و محمد بن یحیی یسأله عن الأسامی والکنی وعلل الحدیث ویمرفیه محمد بن اسماعیل مثل السهم، كأنه یقرأ قل هو الله أحد. فما أتى علی هذا شهر حتی قال محمد بن یحیی: ألا- من یختلف إلی مجلسه لا- یختلف إلینا فأنهم كتبوا إلینا من بغداد أنه تكلم فی اللفظ ونهیناه فلم ینته، فلا تقر بوه ومن یقر به فلا یقر بنا. فأقام محمد بن إسماعیل هاهنا مدّه وخرج إلی بخاری». سپس خطیب بغدادی به سند خودش از ابا حامد شرقی از محمد بن یحیی ذهلی نقل می کند که او گفت: «القرآن كلام الله غیر مخلوق... ومن زعم انّ القرآن مخلوق فقد كفر وخرج عن الايمان وبانت امراته یستتاب» فإن تاب وإلا ضربت عنقه وجعل ماله فیتاً بین المسلمین ولم یدفن فی مقابر المسلمین ومن وقف وقال: لا أقول مخلوق أو غیر مخلوق، فقد ضاهی الكفر، ومن زعم انّ لفظی بالقرآن مخلوق، فهذا مبتدع لا یجالس ولا یکلم ومن ذهب بعد مجلسنا هذا إلی محمد بن إسماعیل البخاری فاتهموه، فأنه لا یحضر مجلسه إلا من كان علی مثل مذهبه». محمد بن اسماعیل بخاری از کسانی است که نظر به خلق قرآن دارد و تمام آنچه محمد بن یحیی ذهلی گفت بر او نیز تطبیق می کند. با دقت در آنچه نقل شد، معلوم می گردد که بخاری و مسلم و کتب صحاحشان آن مقدار که نزد بعضی از اهل تسنن محترم و معتبر و غیرقابل انتقاد است، نزد بعضی از بزرگان آنها این گونه نیست، بلکه با نگاهی انتقادی به این دو نفر و کتب صحاحشان می نگرند و حتی گاهی گام را فراتر گذاشته، بخاری و مسلم را به اموری متهم می کنند، همچنان که نظر ابازرعه رازی را نسبت به مسلم و دیدگاه محمد بن یحیی ذهلی را نسبت به بخاری نقل کردیم. اگر نسبت به بخاری و مسلم هتک حرمتی شده است از ناحیه بزرگان اهل تسنن بوده و مذهب شیعه جز اعتراض و انتقاد به مرویات کتاب صحیح بخاری و مسلم و جرح و تعدیل احادیث آنها، نسبتی دیگر به آن دو نداده است. در حالی که محمد بن یحیی ذهلی که از بزرگان اهل تسنن است، به بخاری نسبت بدعتگذار می دهد.

علمای بزرگ خود را بخوانید، به داعی ایراد نمی گیرید و نمی فرمایید که به آقای بخاری اهانت نموده ایم.

بخاری و مسلم از رجال مردود و جَعَال نقل خبر نموده اند

مگر داعی چه عرض کردم که جناب عالی عصبانی شدید. عرض داعی جز این بود که گفتم اخبار موضوعه از رجال مردوده کذابین در صحاح شما، حتی در صحیحین بخاری و مسلم، موجود است.

شما اخبار صحیح بخاری را با مراجعه به کتب رجال دقیقانه اگر مطالعه نمایید، می بینید از بسیاری از رجال جَعَال، وَضَاع و مردود نقل خبر نموده؛ از قبیل ابو هریره کذاب و عکرمة خارجی محمد بن عبد سمرقندی و محمد بن بیان و ابراهیم بن مهدی ابلی و بنوس بن احمد واسطی و محمد بن خالد حبلی و احمد بن محمد یمانی و عبدالله بن واقد حرّانی و ابو داوود سلیمان بن عمرو کذاب و عمران

بن حطّان و دیگران از روات مردوده نقل خبر نموده اند (۱) که وقت مجلس و

ص: ۳۹۱

۱- تا آنجا که ما جست و جو کردیم، از میان افرادی که مؤلف به عنوان رجال ضعیف صحیحین نام برده، تنها از سه نفر در صحیحین حدیث نقل شده است و آن سه نفر ابوهریره، عمران بن حطان و عکرمة می باشند و از سایر افراد به این اسامی که مؤلف نقل کرده، حدیثی نقل نشده است. و ممکن است مؤلف در ضبط نام آنها خلط کرده یا از این افراد با اسامی مشابه حدیث نقل شده است. ابو هریره: کتب مختلفی در شرح حال او تألیف شده که مفصل ترین آنها را شیخ ابو ریه و سید شرف الدین تألیف نموده اند و ما در مقام تکرار آن مطالب نیستیم لکن نکته قابل توجه این است که چون ابوهریره از راویانی است که در مجامع حدیثی اهل تسنّن و به خصوص صحاح آنها، احادیث فراوانی از او نقل شده، رجالیون اهل تسنّن نتوانسته اند به جرئت و به طور مستقیم او را تضعیف کنند، ولی با مراجعه به زندگی او و برخورد سایر صحابه، حتی خلفاء و عایشه با کیفیت و کثرت نقل حدیث او، و اظهار نظر بزرگان نسبت به احادیث او و حتی اعترافات ضمنی که خود او دارد، بی اعتباری احادیثش معلوم می گردد. در نتیجه چگونه می توان به احادیث ابوهریره اطمینان کرد؟ هر چند این احادیث را صحیحین نقل کرده باشند! عمران بن حطان: ابن حجر در تهذیب التهذیب، ۸/۱۰۹، ترجمه شماره ۵۳۶۵، در شرح حال عمران بن حطان می نویسد: «وقال العقيلي: عمران بن حطان لا يتابع وكان يرى رأى الخوارج، يحدث عن عایشه ولم يتبين سماعه منها، وقال الدار قطنی: متروك لسوء اعتقاده وخبث مذهبه». همچنین در صفحه ۱۰۸ از همان جلد می نویسد: «قلت: ذكر ابو زكريا الموصلي في تاريخ الموصلي عن محمد بن بشر العبدي الموصلي قال: لم يمت عمران بن حطان حتى رجع عن رأى الخوارج انتهى. هذا أحسن ما يعتذر به عن تخرج البخاري له». این جمله، تعصّب ابن حجر را می رساند؛ چه اینکه در صدد عذر تراشی برای بخاری است. عمران بن حطان که خود ابن حجر به باطل بودن مذهبش اعتراف دارد، اما چون بخاری از او حدیث نقل کرده، در صدد دفاع از او بر می آید. مضحک تر آنکه برای توجیه نقل بخاری از عمران بن حطان، به دلیلی تمسک کرده که در چند سطر بعد آن را باطل می کند. توجیهی که ابو زکریای موصلی دارد و ابن حجر آن را بهترین عذر می داند، این است که عمران بن حطان در آخر عمر از رأی خودش که گرایش به خوارج بوده دست برداشته است، در حالی که خود ابن حجر در

چند سطر بعد می نویسد احادیثی که عمران بن حطان نقل کرده، در زمانی بوده که به رأی خوارج باور داشته است. تفصیل این مطلب را در صفحه ۱۰۸ از جلد یادشده به این الفاظ بیان می کند: «... واما قول من قال انه خرج ما حمل عنه قبل أن یری ما رأی، ففیه نظر؛ لأنه أخرج له من روایه یحیی بن أبی کثیر عنه ویحیی أنما سمع منه فی حال هربه من الحجاج وکان الحجاج یطلبه لیقتله من أجل المذهب وقصته فی هربه مشهوره». با توجه به آنچه گفته شد، عمران بن حطان کسی نیست که احادیث او قابل اعتماد باشد، در حالی که بخاری در صحیح خود، ۷/۲۷۸، ح ۷۲۷، کتاب اللباس، باب لبس الحریر وافتراشه للرجال ...، و ۷/۳۰۷، ح ۸۳۸، کتاب اللباس، باب نقض الصور، به این طریق از عمران حدیث نقل می کند: «... عن یحیی بن أبی کثیر عن عمران بن حطان ...». عکرمه: ابن حجر در تهذیب التهذیب، ۷/۲۳۱، ترجمه شماره ۴۸۳۸، در شرح حال عکرمه البربری می نویسد: «کان مالک لا یری عکرمه ثقہ ویأمر أن لا یؤخذ عنه». و در صفحه ۲۳۳ همان جلد می نویسد: «سمعت ابن أبی ذئب یقول: کان عکرمه غیر ثقہ». و در صفحه ۲۳۰ نیز می نویسد: «وقال أبو خلف الخزاز عن یحیی البکاء سمعت ابن عمر یقول لنافع اتق الله ویحکک یا نافع ولا تکذب علیّی کما کذب عکرمه علی ابن عباس». و در همین صفحه می نویسد: «وقال مصعب الزبیری کان عکرمه یری رأی الخوارج وزعم أن مولاه کذلک». با توجه به آنچه ابن حجر نقل کرد و ذهبی هم در میزان الاعتدال ذیل شرح حال عکرمه به بعضی از آن اشاره دارد، معلوم می شود که عکرمه ثقہ نیست، در حالی که بخاری در صحیحش بیش از دوست مورد از او حدیث نقل کرده است که به عنوان نمونه بعضی از موارد آن را به اختصار یاد می کنیم: کتاب العلم، کتاب الصلاة، کتاب الأذان، کتاب الجمعة، کتاب العیدین، کتاب الجنائز، کتاب الحج و موارد فراوان دیگر. شایان ذکر است که در زمینه جرح و تعدیل صحیحین، کتب متعددی تألیف شده است و هر یک با دید خاصی به این دو کتاب نگاه کرده اند، که در گذشته به بعضی از آن کتب اشاره کردیم. انتقاد به صحیحین به دو صورت امکان پذیر است: گاهی انتقاد بدین سبب است که در این دو کتاب احادیثی نقل شده که از نظر متن باطل است؛ چنان که در گذشته مؤلف به بعضی از آنها و ما نیز به برخی دیگر اشاره کردیم و در آینده هم مؤلف به برخی از آنها اشاره خواهد کرد. گاهی انتقاد از این روست که بخاری و مسلم در کتب صحیحشان از کسانی حدیث نقل کرده اند که اعتباری به گفته آنها نیست. جالب این است که بخاری در کتاب صحیحش از کسانی حدیث نقل می کند که خود او در کتاب الضعفاء نام آنها را به عنوان راوی ضعیف آورده است؛ به عنوان نمونه به چند مورد اشاره می کنیم: ۱- ایوب بر عائذ الطاعی الکوفی بخاری در صحیح، ۵/۲۸۲، ح ۷۹۲، کتاب المغازی، باب بعث أبی موسی و معاذ الی الیمن قبل حجّة الوداع، از او حدیث نقل کرده است، در حالی که ذهبی در میزان الاعتدال، ۱/۴۵۹، ترجمه شماره ۱۰۸۵، شرح حال ایوب بن صالح بن عائذ الکوفی می نویسد: «وکان من المرجئه قاله البخاری، وأورده فی الضعفاء لارجائه. والعجب من البخاری یغمزه وقد احتج به لکن له عنده حدیث». ۲- ثابت بن محمد الکوفی العابد الشیبانی بخاری در صحیح خود، ۳/۳۲۴، ح ۸۱۴، کتاب الهبه، باب هبة الواحد للجماعة، و ۵/۲۳، ح ۵۴، کتاب المناقب، باب ما ینهی عن دعوی الجاهلیه، ۹/۷۸۲ و ۸۰۱، ح ۲۱۸۸ و ۲۲۴۱، کتاب التوحید، باب قول الله: وهو الذی خلق السموات والأرض بالحق و باب قول الله: وجوه یومئذ ناضرة از او حدیث نقل کرده است، در حالی که ذهبی در میزان الاعتدال، ۲/۸۷، ترجمه شماره ۱۳۷۴، شرح حال ثابت بن محمد الکوفی می نویسد: مع کون البخاری حدث عنه فی صحیحہ ذکره فی الضعفاء. ۳- حصین بن عبدالرحمان ابو الهذیل السلمی بخاری در صحیح خود در موارد مختلفی از او حدیث نقل کرده است؛ از جمله: ۲/۵۹۰، ح ۱۳۰۱، کتاب الجنائز، باب ما جاء فی قبر النبی وأبی بکر و ۳/۷۱، ح ۱۷۵، کتاب الصوم، باب قول الله: وکلوا واشربوا حتی یتبین... و ۴/۴۷۱، ح ۱۱۷۵، کتاب الجهاد والسیر، باب التسیح اذا هبط و ۴/۶۲۰، ح ۱۵۶۶، کتاب الانبیاء، باب وفاة موسی، و ۵/۱۷۰، ح ۴۸۰، کتاب المغازی، باب فضل من شهد بدرًا و ۷/۲۵۱، ح ۶۴۹، کتاب الطب، باب من لم یرق، و ۸/۴۰۲

و ۱۱۳۳، کتاب الاستئذان، باب من نظر فی کتاب من یحذر علی المسلمین... در حالی که ذهبی در میزان الاعتدال، ۲/۳۱۱، ترجمه شماره ۲۰۷۸، شرح حال حصین بن عبدالرحمان أبو الهذیل السلمی می نویسد: «ذکره البخاری فی کتاب الضعفاء وابن عدی والعقیلی». ۴- عباد بن راشد البصری بخاری در صحیح خود، ۶/۳۵۱، ح ۹۵۶، کتاب التفسیر، سوره بقره باب قوله: واذا طَلَّقْتُمُ النِّسَاءَ مِنْ حَدِيثِ مَا نَقَلْتُمْ مِنْهُمْ مِنْ شَيْءٍ فَلا تَنْسَبُوهُنَّ لِلْبُحَارِیِّ بْنِ حَرَبٍ. ۵- کهمس بن المنهال السدوسی البصری بخاری در صحیح خود، ۵/۷۲، ح ۲۰۵، کتاب فضائل أصحاب النبی، باب مناقب عمر از او حدیث نقل کرده است، در حالی که ذهبی در میزان الاعتدال، ۵/۵۰۴، ترجمه شماره ۶۹۸۸، شرح حال کهمس بن المنهال می نویسد: «وله حدیث منکر أدخله من أجله البخاری فی کتاب الضعفاء». ۶- عبدالرحمان بن یزید بن جابر أبو عتبه الأزدی الدارانی الدمشقی بخاری از این راوی هم احادیث فراوانی در صحیح خود نقل کرده که به عنوان نمونه به چند مورد اشاره می کنیم: کتاب تقصیر الصلاة، کتاب الحج، کتاب الصوم، کتاب المزارعة، کتاب فضائل أصحاب النبی، کتاب التفسیر، کتاب النکاح و کتاب الأشربة، در حالی که ذهبی در میزان الاعتدال، ۴/۳۲۸، ترجمه شماره ۵۰۱۲، شرح حال عبدالرحمان بن یزید می نویسد: لم أر أحداً ذكره فی الضعفاء غیر أبی عبدالله البخاری، فإنه ذكره فی الكتاب الكبير فی الضعفاء. در انتها یادآوری می کنیم که ما در اینجا در صدد بیان تمام راویان ضعیف در صحیحین نیستیم، بلکه به چند راوی (که خود بخاری به ضعف آنها اعتراف دارد در حالی که از همان راویان حدیث نقل است) اشاره کردیم، تا متعصّبین به صحیحین بدانند که حتی خود بخاری و مسلم هم به آنچه متعصّبین به این دو کتاب بیان می کنند، معتقد نیستند. لذا خوب است انسان تابع عقل و منطق و برهان باشد، نه تابع احساسات. «کسانی که مایل هستند در این رابطه به اطلاعات بیشتری دست پیدا کنند به کتاب الامام بخاری و صحیحہ الجامع، نوشته استاد بزرگوارم جناب حجت الاسلام والمسلمین حاج شیخ حسین هرساوی مراجعه نمایند». البته در جای دیگر اشاره کرده ایم که این تنوری (تقدّس صحیحین) را بازیگرانی طراحی کرده اند که می خواستند دو مسئله مهم را نزد عوام اهل تسنن کم رنگ و حتی مخفی کنند: مسئله اول، نقل نشدن فضائل امیرالمؤمنین و اهل بیت علیه السلام، مسئله دوم: بازگو نشدن مطاعن و قبایح خلفاء، اعم از خلفای ثلاثه و خلفای بنی امیه و بنی عباس و بهترین کتاب هایی که به این اهداف کمک می کنند، در درجه اول کتاب صحیح بخاری و سپس صحیح مسلم است.

حافظه داعی، اقتضای نقل تمام آنها را ندارد. چنانچه به کتب رجالیه مراجعه نمایید، حقیقت امر بر شما آشکار گردد که آقای بخاری، آن قسمی که در نظر شما جلوه گر است نمی باشد؛ یعنی فوق العاده دقیق و محتاط نبوده و در نقل اخبار به ظواهر اشخاص توجه داشته و به اصطلاح خودمانی، خیلی خوش بین بوده و خوش باور و هر خبری را از هر کس شنیده که ظاهر الصلاح بوده، ضبط نموده.

دلیل بر این معنی کتب رجالیه علمای خودتان است که به بعضی از آنها اشاره نمودیم که اخبار موضوعه مردوده را جدا نموده و در سلسله روات بخاری و

ص: ۳۹۵

مسلم، امعان نظر دقیقانه نموده و پرده بسیاری از آنها را دریده، تا امروز مورد توجه ما و شما باشد و با توجه به آن کتب، امشب نفرمایید حدیث ثقلین و تمسک به عترت طاهره را که بخاری نقل نموده، از جهت احتیاط کاری او بوده. آیا عقل باور می کند که عالم دقیق محتاط اخبار موضوعه از روایت غیر موثق، کذاب و وضاع را نقل نماید، تا مورد تمسخر اهل علم و عقل و دانش قرار گیرد؟ آیا حدیث سیلی زدن کلیم الله بر صورت عزرائیل و کور نمودن او و یا برهنه و بدون ساتر عورت رفتن موسی در میان بنی اسرائیل را که قبلاً عرض نمودم، (۱)

از خرافات و موهومات نمی باشد.

آیا احادیث رؤیت پروردگار در روز قیامت با پای مجروح و ظاهر ساختن ساق پای خود، که در «صحیح» (۲)

نقل نموده و به بعضی از آنها اشاره نمودیم، از کفریات نمی باشد؟

خبر مضحک و اهانت به رسول الله در صحیحین بخاری و مسلم

آیا از شدت احتیاط در علم و عمل بخاری است که در صفحه ۱۲۰ جلد دوم «صحیح» (۳) خود، باب «اللهو بالحراب» و همچنین مسلم در جلد اول

ص: ۳۹۶

۱- در همین مجلس بیان شد.

۲- «عن أبي سعيد قال: سمعت النبي صلى الله عليه وسلم يقول يكشف ربنا عن ساقه فيسجد له كل مؤمن و مؤمنة و يبقى من كان يسجد في الدنيا رثاء و سمعه فيذهب ليسجد فيعود ظهره طبقاً واحداً». صحیح بخاری، ۶/۵۴۵، ح ۱۳۴۳، کتاب التفسیر، سوره قلم، آیه یوم یکشف عن ساق.

۳- «عن عائشه قالت: دخل علي رسول الله صلى الله عليه وآله و عندي جاريتان تغنيان بغناء بُعث، فاضطجع علي الفراش و حوّل وجهه و دخل أبو بكر فانتهرني و قال مزماره الشيطان عند النبي صلى الله عليه وآله فأقبل عليه رسول الله صلى الله عليه وآله فقال: دعهما فلما غفل غمزتهما فخرجتا و كان يوم عيد يلعب السودان بالدرق و الحراب فاما سألت النبي صلى الله عليه وآله و اما قال أتشتهين تنظرين؟ فقلت: نعم، فأقامني وراءه خدي علي خده وهو يقول دونكم يا بني أرفده حتى إذا مللت. قال: حسبك، قلت: نعم، قال: فاذهبي». صحیح بخاری، ۲/۴۳۵، ح ۸۹۶، کتاب العیدین، باب الحراب و الدرّق یوم العید. - و نیز بخاری در جلد سوم، صفحه ۲۲۸ در کتاب الجهاد و السیر، باب الدرّق این روایت را ذکر کرده است. (محقق)

«صحيح»(۱) در باب «الرخصة في اللعب المذمومة لا معصية فيه في أيام العيد» از ابوهريره نقل می نمایند که روز عیدي جمعی از سیاحان سودانی در مسجد رسول خدا جمع شده بودند و با اسباب لهو و لعب، مردم را سرگرم می نمودند. رسول اکرم صلی الله علیه و آله به عایشه فرمود: میل داری تماشا کنی. عرض کرد: بلی یا رسول الله. حضرت او را پشت خود سوار نمود، به قسمی که سرش را از روی کتف آن حضرت کشیده و صورت به صورت مبارکش گذارد. حضرت برای لذت بردن عایشه آنها را ترغیب می نمود که خوب تر بازی کنند، تا زمانی که عایشه خسته شد. آن گاه او را بر زمین گذارد؟!

شما را به خدا انصاف دهید که اگر چنین نسبتی به یک نفر از شماها بدهند عصبانی نمی شوید و آن را اهانت به خود نمی دانید.

اگر جناب حافظ بگویند که گوینده [ای] گفته است دیشب پشت منزل آقای حافظ، دسته ای بازیگر مشغول سازندگی و بازیگری بودند، دیدم آقای حافظ عالم جلیل القدر، عیالش را بر پشت خود بلند نموده و تماشا می کند، حتی به بازیگرها می گوید خوب بازی کنید، تا عیال من لذت ببرد، شما را به خدا آقای حافظ از

ص: ۳۹۷

۱- صحیح مسلم، ۲/۶۰۹، ح ۱۹، کتاب صلاة العیدین، باب الرخصة في اللعب المذمومة لا معصية فيه في أيام العيد، حدیث را همانند بخاری نقل کرده است.

شنیدن این حرف خجالت نمی کشد و متأثر نمی گردد. و اگر بنده ی مخلص شما چنین حرفی را از گوینده ای - ولو ظاهر الصلاح باشد - شنیدم، آیا سزاوار است نقل کنم و اگر نقل کردم، عقلاً نمی گویند فلانی جاهلی حرفی را زد، شما که عاقل هستید، چرا نقل نمودید.

آن گاه قضاوت کنید به منقولات بخاری که اگر واقعاً دقیق و حلاج اخبار بوده، بر فرض چنین خبری [را] شنید، سزاوار بود در کتاب خود نقل نماید و آقایان هم آن کتاب را اصحّ الکتب بعد القرآن بخوانید.

ولی حدیث ثقلین را که رسول اکرم صلی الله علیه و آله امر می فرماید امت خود را که بعد از من تمسّیک به قرآن مجید و عترت معصومین از اهل بیت من بجویید، (چون نام عترت در میان است) نقل ننمایید، و لکن اخبار مجعوله ی موهومه که وقت مجلس اجازه نقل تمام آنها را نمی دهد، در ابواب کتب خود نقل نماید.

ولی از یک جهت، داعی تصدیق می نمایم بیان شما را که آقای بخاری در میان علمای سنت و جماعت بسیار محتاط بوده، به این معنی که به هر خبری برخوردی که راهی به اثبات ولایت علی علیه السلام و حرمت اهل بیت طهارت به عنوان مقام ولایت داشته، احتیاطاً نقل ننموده که مبادا روزی حربه دست دانشمندان گردد و حق و حقیقت را ظاهر نمایند.

چنانچه مجامدات صحاح را با صحیح بخاری مقابله می نمایم، به این موضوع روشن بر می خوریم که هر خبری و لو متواتر و ضروری و مؤید به قرآن و آیات الهیه بوده، ایشان نقل ننمودند؛ مانند احادیث بسیار در سبب نزول آیات شریفه:

(يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ ...). (۱)

(إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ). (۲) و (وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ ...). (۳)

و حدیث الولاية يوم الغدير و حدیث الانذار يوم الدار و حدیث المؤاخاة و حدیث السفینه و حدیث باب الحطه و غیر اینها آنچه نسبتی به اثبات مقام ولایت و حرمت اهل بیت طهارت داشته، ایشان احتیاطاً نقل نمودند، ولی هر حدیثی - ولو از هر جعال، کذاب و وضاع بوده - که در اهانت به مقامات مقدسه انبیای عظام و بالاخص وجود مقدس خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله و عترت طاهره آن حضرت راهی داشته، بدون احتیاط نقل نموده که به بعضی از آنها اشاره نمودیم.

در اسناد حدیث ثقلین

اینک ناچارم به بعضی از کتب معتبره شما اشاره نمایم، تا بدانید که اگر حدیث شریف ثقلین را آقای بخاری نقل نموده، دیگران از اکابر و موثقین علمای شما حتی عدل بخاری (در صحت بیان نزد شما) مسلم بن حجاج نقل نموده اند: مسلم بن حجاج در صفحه ۱۲۲ جلد هفتم «صحیح» (۴)

و ابی داوود در «صحیح» (۵) و

ص: ۳۹۹

۱- مائده / ۶۷.

۲- مائده / ۵۵.

۳- شعراء / ۲۱۴.

۴- صحیح مسلم، ۴/۱۸۷۳، ح ۳۶، کتاب فضائل الصحابه، باب فضائل علی بن ابی طالب.

۵- سنن ابی داود، ۲/۱۸۵، ح ۱۹۰۵، کتاب المناسک، باب صفة حجّة النبی. ابی داود این حدیث را به طور ناقص و در ضمن حدیثی طولانی این گونه نقل کرده است: «ثنا جعفر بن محمد عن ابیه قال: دخلنا علی جابر بن عبدالله ... ثم قال: إن رسول الله صلی الله علیه وسلّم مکث تسع سنین لم یحج، ثم أذن فی الناس فی العاشرة أن رسول الله صلی الله علیه وسلّم حاج ... فخطب الناس فقال صلی الله علیه وسلّم ... وائی قد ترکت فیکم مالن تضلّوا بعده ان اعتصمتم به کتاب الله، وانتم مسؤولون عنی فما أنتم قائلون؟ قالوا: نشهد أنك قد بلغت وأدیت ونصحت...».

ترمذی در صفحه ۳۰۷، جزء دوم «سنن» (۱) و نسایی در صفحه ۳۰ «خصایص» و امام (۲)

احمد بن حنبل در صفحه ۱۴ و ۱۷ جلد سیم و صفحه ۲۶ و ۵۹ جلد چهارم و صفحه ۱۸۲ و ۱۸۹ جلد پنجم «مسند» (۳)

و حاکم در صفحه ۱۰۹ و صفحه ۱۴۸ جلد سیم «مستدرک» (۴)

و حافظ ابو نعیم اصفهانی در صفحه ۳۵۵ جلد اول «حلیه الأولیاء» (۵)

و سبط ابن جوزی در صفحه ۱۸۲ «تذکره» (۶) و ابن اثیر جزری در صفحه ۱۲ جلد دوم و صفحه ۱۴۷ جلد سوم «أسد الغابه» (۷)

و حمیدی در «جمع بین الصحیحین» (۸) و رزین در «جمع بین الصحاح الستّه» و

ص: ۴۰۰

۱- الجامع الصحیح، ترمذی، ص ۹۹۱، ح ۳۷۹۴، کتاب المناقب، باب فی مناقب اهل بیت النبی.

۲- خصائص امیر المؤمنین، احمی بن شعیب نسائی، ص ۹۳، باب قول النبی صلی الله علیه وآله: من كنت ولیه فهذا ولیه.

۳- مسند احمد بن حنبل، ۳/۱۴ و ۱۷، مسند أبی سعید الخدری، ۵/۱۸۲ و ۱۸۹، مسند زید بن ثابت، که در دو مورد اخیر، حدیث را به لفظ: انی تارک فیکم خلیفتین ... نقل کرده است.

۴- المستدرک علی الصحیحین، حاکم نیشابوری، ۳/۱۶۰ - ۱۶۱، ح ۴۷۱۱، کتاب معرفه الصحابه، باب مناقب اهل رسول الله.

۵- حلیه الاولیاء، ابو نعیم اصفهانی، ۱/۳۵۵، ترجمه شماره ۵۷، شرح حال حذیفه بن أسید.

۶- تذکره الخواص، سبط ابن جوزی، ص ۲۹۰، باب ۱۲.

۷- أسد الغابه، ابن اثیر، ۲/۱۲، شرح حال حسن بن علی بن أبی طالب و ۳/۱۴۷، شرح حال عبدالله بن حنطب الحارث، که در مورد اخیر هم حدیث را به این عبارت نقل کرده است: «... قال صلی الله علیه وآله: انی سائلکم عن اثنتین؛ عن القرآن وعن عترتی».

۸- الجمع بین الصحیحین، حمیدی، ۱/۵۱۵، ح ۸۴۱، مسند زید بن ارقم.

و ذهبی در «تلخیص مستدرک» (۲) و ابن عبد ربّه در «عقد الفرید» (۳) و محمد بن طلحه شافعی در «مطالب السؤل» (۴) و خطیب خوارزمی در «مناقب» (۵) و سلیمان بلخی حنفی در باب ۴ «ینایع المودّه» (۶)

و میر سید علی همدانی در مودّه دوم از «مودّه القربی» (۷)

و ابن ابی الحدید در «شرح نهج البلاغه» (۸) و شبلنجی در صفحه ۹۹ «نور الابصار» (۹) و نور الدین بن صباغ مالکی در صفحه ۲۵ «فصول المهمه» (۱۰)

و حموی در «فرائد السمطین» (۱۱) و امام ثعلبی در تفسیر «کشف البیان» (۱۲) و سمعانی و ابن مغازلی شافعی در «مناقب» (۱۳)

و

ص: ۴۰۱

۱- معجم الکبیر، طبرانی، ۳/۶۵ - ۶۶، ح ۲۶۷۸ - ۲۶۷۹ و ۲۶۸۱، مسند حسن بن علی.

۲- تلخیص المستدرک، ذهبی، ۳/۱۰۹، کتاب معرفه الصحابه، باب فضائل امیرالمؤمنین، وصیه النبی صلی الله علیه وسلم فی کتاب الله و عتره رسوله.

۳- عقد الفرید، ابن عبد ربّه، ۴/۱۲۶، کتاب الواسطه فی الخطب، خطبه رسول الله صلی الله علیه وآله فی حجه الوداع.

۴- مطالب السؤل، محمد بن طلحه شافعی، ص ۳۹، مقدمه مؤلف، تحت عنوان اللفظه الثانيه.

۵- مناقب خوارزمی، ص ۲۰۰، ح ۲۴۰، فصل ۱۶، الفصل الثالث. خوارزمی ضمن حدیثی طولانی به این حدیث اشاره کرده است.

۶- ینایع المودّه، قندوزی، ۱/۹۷، ح ۹، باب ۴، فصل ۱.

۷- مودّه القربی، سید علی همدانی، مودّه (با استفاده از ینایع المودّه قندوزی، ۲/۲۶۹، ح ۷۶۶، باب ۵۶).

۸- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ۹/۱۳۳، خطبه ۱۵۰ (یومی فیها الی الملاحم)، شرح جمله «وهجروا السبب الذی أمرؤا بمودّته».

۹- نور الأبصار، شبلنجی و بهامشه اسعاف الراغیین، محمد بن علی الصبان، ص ۱۱۹. ما این حدیث را در حاشیه کتاب یافتیم و احتمال دارد که مؤلف با اعتماد بر حاشیه، حدیث را از متن نقل کرده است.

۱۰- فصول المهمه، ابن صباغ مالکی، ۱/۲۳۷، فصل ۱، فصل فی مؤاخاه رسول الله. ابن صباغ حدیث را به این لفظ آورده است: «... أيها الناس: قد خلفت فيكم ما إن تمسكتم به لن تضلوا بعدى: كتاب الله وأهل بيتي...».

۱۱- فرائد السمطین، حموی، ۲/۲۳۳ - ۲۳۴، ح ۵۱۳، سمط ۲، باب ۴۶.

۱۲- الکشف والبیان، ثعلبی، ۸/۴۰، ذیل آیه ی ۳۳ سوره ی احزاب. ثعلبی حدیث را به دو لفظ «ثقلین» و «خلفیتین» نقل کرده است.

۱۳- مناقب ابن مغزلی، ص ۲۳۴ - ۲۳۶، ح ۲۸۱ - ۲۸۴، باب قوله: إني تارك فيكم الثقلين. ابن مغزلی این حدیث را به طرق مختلف نقل کرده است.

محمد بن یوسف گنجی شافعی در باب اول در بیان صحیح-ت خطبه غدیر خم و در صفحه ۱۳۰ «کفایه الطالب»^(۱)

ضمن باب ۶۲ و محمد بن سعد کاتب در صفحه ۸ جلد چهارم «طبقات»^(۲)

و فخر رازی در صفحه ۱۸ جلد سیم «تفسیر»^(۳) ضمن آیه اعتصام و ابن کثیر دمشقی در صفحه ۱۱۳ جلد چهارم «تفسیر»^(۴)

ضمن آیه موذت و ابن عبد ربّه در صفحه ۱۵۸ و ۳۴۶ جلد دوم «عقد الفرید» و ابن ابی الحدید در صفحه ۱۳۰ جزء ششم شرح نهج البلاغه و سلیمان حنفی در صفحات ۱۸ و ۲۵ و ۲۹ و ۳۰ و ۳۱ و ۳۲ و ۳۴ و ۹۵ و ۱۱۵ و ۱۲۶ و ۱۹۹ و ۲۳۰ «ینابیع الموده»^(۵) به عبارات مختلفه و ابن حجر مکی در صفحات ۷۵ و ۸۷ و ۹۰ و ۹۹ و ۱۳۶ «صواعق»^(۶) به عبارات مختلفه و دیگران از اکابر علمای شما - که نقل اقوال تمام آنها مقتضی وقت این مختصر مجلس ما نیست - به مختصر اختلافی در الفاظ و عبارات، این حدیث شریف را که به نقل اقوال خاصه و عامه به حد تواتر

ص: ۴۰۲

-
- ۱- کفایه الکبری، گنجی شافعی، ص ۵۳، باب ۱ و ص ۲۵۹، باب ۶۲.
 - ۲- طبقات الکبری، محمد بن سعد، ۲/۱۵۰، ذکر عرض رسول الله القرآن علی جبرئیل واعتکافه فی السنه التي قبض فیها.
 - ۳- تفسیر الکبیر، فخر رازی، ۸/۱۶۳، ذیل آیه ۱۰۳ سوره آل عمران.
 - ۴- تفسیر القرآن العظیم، ابن کثیر، ۴/۱۰۲، ذیل آیه ۲۳ سوره شوری.
 - ۵- ینابیع الموده، قندوزی، ۱/۹۵ به بعد، باب ۴.
 - ۶- صواعق المحرقه، ابن حجر مکی، ص ۱۴۹ - ۱۵۱، باب ۱۱، فصل ۱، آیه ۴. ابن حجر حدیث را با اسناد و الفاظ مختلف نقل کرده است.

رسیده، از رسول اکرم صلی الله علیه وآله نقل نموده اند که فرمود:

«إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ؛ كِتَابَ اللَّهِ وَعِترَتِي أَهْلَ بَيْتِي، لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ. مَنْ تَوَسَّلَ (تَمَسَّكَ) بِهِمَا فَقَدْ نَجَى وَمَنْ تَخَلَّفَ عَنْهُمَا فَقَدْ هَلَكَ. مَا أَنْ تَمَسَّكْتُمْ بِهِمَا لَنْ تَضَلُّوا أَبَدًا».

به درستی که می گذارم در میان شما دو چیز بزرگ را که کتاب خدا (قرآن مجید) و عترت اهل بیت من اند و این هر دو هرگز از هم جدا نمی شوند، تا در کنار حوض (کوثر) بر من وارد شوند. هر کس توسل و تمسک به آن دو بنماید، پس به تحقیق نجات یافته است و هر کس از آن دو دوری نماید پس به تحقیق هلاک شده است. کسی که تمسک به آن دو نماید هرگز گمراه نخواهد شد.

این دلیل محکم ماست که ناچار به امر رسول الله صلی الله علیه وآله بایستی تمسک و توسل بجویم به قرآن کریم و اهل بیت طهارت سلام الله علیهم اجمعین.

شیخ: این حدیث را صالح بن موسی بن عبدالله بن اسحاق بن طلحه بن عبد الله القرشی التیمی الطلحی به سند خود از ابو هریره به این طریق نقل نموده که:

«أَنِّي قَدْ خَلَفْتُ فِيكُمْ ثَنَتَيْنِ؛ كِتَابَ اللَّهِ وَسُنَّتِي...».

داعی: باز با نقل حدیث یک طرفه از یک فرد طالح، متروک ضعیف و مردود ارباب جرح و تعدیل (از قبیل ذهبی (۱))

و یحیی (۲)

ص: ۴۰۳

۱- میزان الاعتدال، ذهبی، ۳/۴۱۴، ترجمه شماره ۳۸۳۵، شرح حال صالح بن موسی الطلحی. ذهبی می نویسد: «کوفی ضعیف. قال یحیی: لیس شیء ولا یکتب حدیثه. قال البخاری: منکر الحدیث. وقال النسائی: متروک».

۲- تاریخ یحیی بن معین. ۱/۱۱۵، ترجمه شماره ۶۵۴، شرح حال صالح بن موسی الطلحی، الأول من التابعین ومن بعدهم من أهل المدینه. یحیی بن معین می نویسد: «سمعت یحیی یقول: صالح الطلحی، لیس حدیثه بشیء».

و امام نسایی(۱)

و بخاری(۲)

و ابن عدی(۳)

و غیرهم) وقت مجلس را گرفتید. آقای من، نقل این همه اخبار معتبره از اکابر علمای خودتان شما را قانع ننموده که به چنین حدیث غیر قابل قبول نزد جهابذه علمای خودتان استناد جستید و حال آنکه اتفاقی فریقین (شیعه و سنی) است که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «کتاب الله و عترتی»، نه سنتی؛ چه آنکه کتاب و سنت هر دو مبین می خواهند. سنتی که خود محتاج به مبین است نمی تواند مبین قرآن باشد. پس عترت عدیل القرآن است که هم مبین قرآن و هم ظاهر کننده سنت رسول الله صلی الله علیه و آله می باشد.

حدیث سفینه

و دیگر از دلایل ما در توسیل به اهل بیت رسالت، حدیث معتبره سفینه است که بسیاری از علمای بزرگ شما تقریباً به حدّ تواتر نقل نموده اند.

ص: ۴۰۴

۱- الضعفاء والمتروکین، احمد بن شعیب نسائی، ص ۱۳۶، ترجمه شماره ۳۱۴، شرح حال صالح بن موسی الطلحی. نسائی می نویسد: «صالح بن موسی الطلحی متروک الحدیث».

۲- الضعفاء الصغیر، بخاری، ص ۴۴۷، ترجمه شماره ۱۶۹، شرح حال صالح بن موسی. بخاری می نویسد: «صالح بن موسی: من ولد طلحه بن عبیدالله، منکر الحدیث».

۳- الکامل فی ضعفاء الرجال، ابن عدی، ۵/۱۰۵، ترجمه شماره ۹۱۸، شرح حال صالح بن موسی. ابن عدی می نویسد: «عن یحیی قال: صالح الطلحی حدیثه لیس بشیء. ثنا الجنیدی، ثنا البخاری قال: صالح بن موسی من ولد طلحه بن عبیدالله منکر الحدیث. قال السعدی: صالح بن موسی ضعیف الحدیث. وقال النسائی فیما أخبرنی محمّد بن العباس عنه، قال: صالح بن موسی الطلحی منکر الحدیث».

و آنچه در نظر داریم، زیاده از صد نفر از اکابر علمای خودتان در کتب معتبره خود ثبت نموده اند از قبیل: مسلم (۱) بن حجاج در «صحیح» خود و امام احمد بن حنبل در «مسند» (۲) و حافظ ابو نعیم اصفهانی در «حلیه» (۳)

و ابن عبدالبر در «استیعاب» و ابوبکر خطیب بغدادی در «تاریخ بغداد» (۴) و محمد بن طلحه شافعی در «مطالب السؤل» و ابن اثیر در «نهایه» (۵)

و سبط ابن جوزی در «تذکره» (۶) و ابن صباغ مالکی در «فصول المهمه» (۷) و علامه نورالدین سمهودی در «تاریخ المدینه» (۸) و سید

ص: ۴۰۵

۱- گرچه این حدیث را در صحیح مسلم نیافتیم، لکن ابن حجر مکی در صواعق المحرقة، ۱۵۲، باب ۱۱، فصل ۱، آیه ۷ بعد از نقل کامل این حدیث می نویسد: «وفی روایه مسلم و من تخلف عنها غرق». و این حاکی از آن است که این حدیث را مسلم نقل کرده است؛ گرچه امروز در صحیح مسلم دیده نمی شود و این تحریفی آشکار است. - البته حاکم نیشابوری در کتاب المستدرک، در کتاب التفسیر و در تفسیر سوره هود، ج ۲، ۳۴۳، این حدیث را این گونه از ابوذر نقل کرده است: «مثل اهل بیتی مثل سفینه نوح من رکبها نجا و من تخلف عنها غرق»، و البته درباره این حدیث با این عبارت و راویان گفته است: این حدیث صحیح به شرط مسلم است ولی آن را نیاورده است و در کتاب ینایع الموده، ج ۲، ۴۴۳، فی خلافة الحسن علیه السلام وفضائله ذیل روایت ۲۲۰، روایت مسلم را ذکر کرده و بیان می کند که عبارت مسلم در انتهای حدیث این است ... و من تخلف عنها غرق. (محقق)

۲- تا آنجا که ما جست و جو کردیم این حدیث را در مسند نیافتیم، لکن احمد بن حنبل در فضائل الصحابه، ۲/۹۸۷ ح ۱۴۰۲، باب فضائل الحسن والحسین حدیث سفینه را نقل کرده است.

۳- حلیه الاولیاء، أبو نعیم اصفهانی، ۴/۳۰۶، ترجمه شماره ۲۷۵، شرح حال سعید بن جبیر، آثاره فی التفسیر.

۴- تاریخ بغداد، خطیب بغدادی، ۱۲/۹۱، ترجمه شماره ۶۵۰۷، شرح حال علی بن محمد المطرز.

۵- النهایه، ابن اثیر ۲/۲۹۸، لغت زخخ.

۶- تذکره الخواص، سبط ابن جوزی، ص ۲۹۱، باب ۱۲.

۷- فصول المهمه، ابن صباغ مالکی، ۱/۱۴۱، مقدمه مؤلف، تنبیه علی ذکر شیء مما جاء فی فضلهم وفضل محبتهم.

۸- گرچه این حدیث را در تاریخ المدینه نیافتیم، لکن سمهودی در جواهر العقدين، ۲/۱۲۰، قسم ۲، فصل ۵، همین حدیث را به طور کامل نقل کرده است.

و امام فخر رازی در تفسیر «مفاتیح الغیب» (۲) و جلال الدین سیوطی در «درّ المنثور» (۳) و امام ثعلبی در «تفسیر کشف البیان» و طبرانی در «اوسط» (۴)

و حاکم در صفحه ۱۵۱ جلد سیم «مستدرک» (۵) و سلیمان بلخی حنفی در باب ۴ «ینایع المودّه» (۶) و میر سید علی همدانی در مودّت دوم از «مودّه القربی» (۷)

و ابن حجر مکی در ذیل آیه هشتم از «صواعق» (۸) و طبری در تفسیر و تاریخ خود و محمّد بن یوسف گنجی در باب ۱۰۰ صفحه ی ۲۳۳ «کفایه الطالب» (۹)

و دیگران از اعظم علمای شما نقل نموده اند که رسول اکرم، خاتم الانبیاء صلی الله علیه وآله فرمود:

«إنّما مثل أهل بیتی فیکم کمثل سفینه نوح، من رکبها نجی ومن تخلف عنها هلک».

ص: ۴۰۶

-
- ۱- نور الأبصار، شبلنجی، ص ۲۲۹، باب ۲.
 - ۲- تفسیر الکبیر، فخر رازی، ۲۷/۱۶۷، ذیل آیه ۲۳ سوره شوری، المسأله الثانیه.
 - ۳- الدر المنثور، سیوطی، ۳/۶۰۳، ذیل آیه ۴۳ سوره هود.
 - ۴- معجم الأوسط، طبرانی، ۶/۴۰۶، ح ۵۸۶۶، احادیث محمد بن عبدالعزیز بن محمد بن ربیعہ الکلابی و ۴/۲۸۴، ح ۳۵۰۲، احادیث حسین بن احمد بن منصور بن سجاده.
 - ۵- المستدرک علی الصحیحین، حاکم نیشابوری، ۳/۱۶۳، ح ۴۷۲۰، کتاب معرفه الصحابه، باب مناقب اهل رسول الله.
 - ۶- ینایع المودّه، قندوزی، ۱/۹۴، ح ۵، باب ۴.
 - ۷- مودّه القربی، سید علی همدانی، مودّه ۲ (با استفاده از ینایع المودّه، قندوزی، ۲/۲۶۹، ح ۷۶۸، باب ۵۶).
 - ۸- صواعق المحرقه، ابن حجر مکی، ص ۱۵۲، باب ۱۱، فصل ۱، آیه ۷.
 - ۹- کفایه الطالب، گنجی شافعی، ص ۳۷۹، باب ۱۰۰.

«جز این نیست که مثل اهل بیت من در میان شما مثل کشتی نوح است. کسی که سوار بر او شد نجات یافت و کسی که دوری از او نمود هلاک گردید.»

و نیز امام محمّد بن ادریس شافعی در ابیات خود، به صحّت این حدیث اشاره نموده، چنانچه علامه فاضل عجبلی در ذخیره المال، آن ابیات را به این طریق نقل نموده:

ولمّا رأیت الناس قد ذهب بهم

مذاهبهم فی البحر الغیّ والجهل

رکبت علی اسم الله فی سفن النجا

وهم أهل بیت المصطفی خاتم الرسل

وأمسکت حبل الله وهو ولاؤهم

كما قد أمرنا بالتمسک بالحبل

إذا افترت فی الدین سبعون فرقه

ونيفاً علی ما جاء فی واضح النقل

ولم یک ناج منهم غیر فرقه

فقل لی بها یا ذا الرجاحه والعقل

أفی الفرقة الهلاک آل محمّد

أم الفرقة اللاتی نجت منهم قل لی

فإن قلت فی الناجین فالقول واحد

وإن قلت فی الهلاک حفت عن العدل

إذا کان مولی القوم منهم فإنی

رضیت بهم لا زال فی ظلّهم ظلّ

رضیت علیاً لی إماماً ونسله

«چون مردم را غرق دریای جهل و گمراهی دیدم، به نام خداوند متعال در کشتی های نجات که آنها خاندان رسالت و اهل بیت خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله بودند تمسک جستم و به جبل الله که دوستی آن خاندان جلیل است چسبیدم، همچنان که به ما امر شده که به آن جبل الله تمسک جویم، زمانی که دین را به هفتاد و سه فرقه متلاشی نمودند، چنان که در اخبار واضحاً نقل گردیده؛ فقط یکی از آنها حق

ص: ۴۰۷

۱- رشفة الصادی، علوی حضرمی، ص ۵۷، باب ۱، آیه ۶. حضرمی سه بیت اول این اشعار را نقل کرده است.

[است] و باقی بر باطل اند. بگو به من ای کسی که اهل خرد و دانشی، آیا خاندان رسالت آل محمد سلام الله علیهم اجمعین در فرقه های باطل می باشند، یا با فرقه حق اند؟ اگر بگویی با فرقه حق هستند، پس کلام ما و شما یکی است و اگر بگویی با فرقه باطله و هلاک شده اند، قطعاً از راه مستقیم منحرف شده ای و در نتیجه بدان که آن خاندان جلیل قطعاً بر حق و با حق و در طریق مستقیم اند. من هم راضی شدم به آنها و اختیاراً طریقه ایشان را قبول کردم که خداوند سایه ایشان را بر سر من پاینده و جاوید بدارد. من راضی شدم به امامت علی و اولاد او علیه السّلام که بر حق اند و تو باش در آن فرقه باطله، تا روزی که کشف حقیقت کنی.»

اگر خوب توجه بنمایید به این اشعار واضح و آن هم از امام شافعی، پیشوای بزرگ سنّت و جماعت، می بینید چگونه اقرار می نماید که رکوب به این سفینه و تمسک و توسّل به این خانواده طاهره، اسباب نجات است؛ زیرا فرقه ی ناجیه از هفتاد فرقه ی امّت مرحومه، فقط متمسّکین و متوسّّلین به ذیل عنای آل محمّدند و بس. پس شیعیان حسب الامر خود رسول اکرم صلی الله علیه و آله، توسّل می جویند به این خاندان جلیل به سوی خدای متعال.

مطلب دیگر یاد آمد که اگر بنا به فرموده شما بشر احتیاج به واسطه و وسیله ندارد و اگر با وسیله به سوی خدا بنالد و استغاثه کند کار غلطی نموده و مشرک می باشد، پس خلیفه ثانی عمر بن الخطاب چرا در موقع احتیاج و اضطرار با واسطه به سوی خدا می رفت و استغاثه می کرد، تا نتیجه می گرفت.

حافظ: هرگز خلیفه عمر رضی الله عنه با واسطه عملی انجام نداده و این اوّل مرتبه ای است که چنین حرفی را می شنوم. متمنی است موردش را بیان فرمایید.

داعی: خلیفه مکرّر در مواقع احتیاج، توسّل به اهل بیت رسالت و عترت طاهره آن حضرت می جست و به وسیله آنها به سوی خدا می رفت، تا نتیجه می گرفت. به اقتضای مجلس، به دو مورد از آن موارد برای نمونه اشاره می نمایم:

۱. ابن حجر مکی بعد از آیه ۱۴ در «صواعق محرّقه»^(۱) از تاریخ دمشق نقل می نماید که در سال ۱۷ هجری، مکرّر مردم برای استسقاء رفتند و نتیجه نگرفتند. همگی متأثر و پریشان شدند.

عمر بن الخطاب گفت: هر آینه فردا طلب آب می کنم به وسیله کسی که حتماً خدا به واسطه او به ما آب خواهد داد.

صبح فردا که شد، خلیفه عمر نزد عبّاس، عمّ اکرم رسول الله صلی الله علیه وآله رفت و گفت:

«اخرج بنا حتی نستسقی الله بک».

ص: ۴۰۹

۱- «وفی تاریخ دمشق أنّ الناس کزّروا الاستسقاء عام الرماده سنه سبع عشره من الهجره فلم یسقوا، فقال عمر: لأستسقین غدّاً بمن یسقینی الله به. فلما أصبح غدّاً للعبّاس فدقّ علیه الباب. فقال من؟ قال: عمر. قال: ما حاجتک؟ قال: اخرج حتی نستسقی الله بک. قال: أقعد. فأرسل إلى بنی هاشم أن تطهّروا وألبسوا من صالح ثيابکم، فأتوه، فأخرج طیباً فطیبهم ثم خرج وعلیّ امامه بین یدیه والحسن عن یمینه والحسین عن یساره وبنو هاشم خلف ظهره، فقال: یا عمر لا تخلط بنا غیرنا، ثم أتى المصلی فوقف، فحمد الله وأثنی علیه وقال: اللهم انّک خلقتنا ولم تؤامرنا وعلمت ما نحن عاملون قبل أن تخلقنا فلم یمنعک علمک فینا عن رزقنا. اللهم فکما تفضّلت فی أوّله تفضّل علینا فی آخره. قال جابر: فما برحنا حتی سحت السماء علینا سحاً فما وصلنا إلى منازلنا إلاّ خوضاً. فقال العبّاس: أنا المسقی ابن المسقی ابن المسقی خمس مرّات وأشار إلى أنّ أباه عبدالمطلب استسقی خمس مرّات فسقی». صواعق المحرّقه، ابن حجر مکی، ص ۱۷۸، باب ۱۱، فصل ۱، آیه ۱۴، مقصد ۵. این روایت در کتاب تاریخ مدینه دمشق، ۲۶/۳۶۱، ذیل ترجمه ۳۱۰۶ العبّاس بن عبدالمطلب بیان شده و نیز در کتاب السیره الحلبیه ۲/۲۲۶ و کتاب ینابیع المودّه، ۲/۴۶۶ حدیث ۳۰۳، فی خلافه الحسن وفضائله ومزایاه وکرامته ذکر شده است. (محقق)

بیرون بیا با ما، تا به وسیله تو طلب آب نمایم از خداوند متعال.

جناب عباس فرمود: عمر قدری بنشین، تا وسیله فراهم نمایم. آن گاه فرستاد بنی هاشم را خبر کردند، لباس پاک پوشیده، بوی خوش استعمال نموده، در آن حال، جناب عباس بیرون آمد در حالتی که علی علیه السلام در جلو او و امام حسن علیه السلام طرف راست و امام حسین علیه السلام طرف چپ و بنی هاشم در عقب سرش [بودند]، آن گاه فرمود: یا عمر، احدی را با ما مخلوط منما. پس به همین حال رفتند تا به مصلی. جناب عباس دست به مناجات برداشت و عرض کرد: پروردگارا تو ما را خلق فرمودی و دانا بودی به آنچه ما عمل به آن می نمایم. آن گاه عرض کرد:

«اللهم كما تفضلت علينا في أوله فتفضل علينا في آخره.»

پروردگارا هم چنان که تفضل فرمودی بر ما در اول امر، پس تفضل نما بر ما در آخر آن.

جابر می گوید: هنوز دعایش تمام نشده بود که ابرها حرکت کردند و باران بنای باریدن را گذارد. هنوز ما به منزلهامان نرسیده بودیم مگر از باران تر شدیم.

و نیز از بخاری نقل می نماید(۱) که در زمان قحطی عمر بن الخطاب به وسیله عباس بن عبدالمطلب طلب آب از درگاه حق تعالی می نمود و عرض می کرد:

«اللهم إنا نتوسل إليك بعم نبينا فاسقنا فيسقون.»

پروردگارا ما تو سئل می جوییم به تو به عمومی پیغمبرت که به ما باران

ص: ۴۱۰

۱- «عن أنس أن عمر بن الخطاب كان إذا قحطوا استسقى بالعباس بن عبدالمطلب فقال: اللهم إنا كنا نتوسل إليك بنينا فاسقنا وانا نتوسل إليك بعم نبينا فاسقنا قال: فيسقون». مدرک قبل، و صحیح بخاری، ۲/۴۵۳، ح ۹۴۷، کتاب الاستسقاء، باب سؤال الناس الامام الاستسقاء اذا قحطوا.

۱- «و روی عبدالله بن مسعود انّ عمر بن الخطاب خرج يستسقى بالعیاس فقال: اللهم إنّنا نتقرّب إليك بعَمّ نبيك وفيه آبائه وكبر رجاله، فأنك قلت وقولك الحق: {وَأَمَّا الْجِدَارُ فَكَانَ لِغُلَامَيْنِ يَتِيمَيْنِ فِي الْمَدِينَةِ} فحفظتهما لصلاح أبيهما، فاحفظ اللهم نبيك في عمّه دلّونا به إليك مستشفعين ومستغفرين». این روایت در صحیح بخاری ۴/۲۰۹ باب مناقب المهاجرین و فضلهم، ذکر العباس بن عبدالمطلب رضی الله عنه نیز آورده شده و نیز در کتاب السنن الکبری بیهقی ۳/۳۵۲، باب الاستسقاء بمن ترجی برکة دعائه و نیز در کتاب المعجم الکبیر طبرانی ۱/۷۲ ح ۸۴، ما السنن عمر بن خطاب عن رسول الله صلی الله علیه وآله و نیز کتاب الطبقات الکبری، محمد بن سعد، ۳/۳۲۱ و ۳۲۲، ذکر استخلاف عمر رحمه الله و نیز جلد ۴ ص ۲۸ الطبقة الثانية نیز ذکر شده است. (محقق) و همچنین در شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ۷/۲۷۴، خطبه ۱۱۴ (فی الاستسقاء)، أخبار و أحادیث فی الاستسقاء. و نیز ابن حجر عسقلانی در بلوغ المرام، ص ۹۴، ح ۵۳۹، کتاب الصلاة، باب صلاة الاستسقاء؛ و شوکانی در نیل الأوطار، ۴/۸، ح ۱۳۴۷، کتاب الاستسقاء، باب الاستسقاء بذوی الصلاح؛ محب الدین طبری در ذخائر العقبی، ص ۱۹۸ - ۱۹۹، قسم دوم، باب اول، فصل سوم، ذکر استسقاء بذوی الصلاح؛ محب الدین طبری در ذخائر العقبی، ص ۱۹۸ - ۱۹۹، قسم دوم، باب اول، فصل سوم، ذکر استسقاء الصحابه بالعباس؛ حاکم نیشابوری در المستدرک علی الصحیحین، ۳/۳۷۷، ح ۵۴۳۸، کتاب معرفة الصحابه، ذکر مناقب العباس بن عبدالمطلب؛ ابن عماد حنبلی در شذرات الذهب، ۱/۲۹، حوادث سال ۱۸ هجری و ابن عساکر در تاریخ دمشق ۲۶/۳۶۱، ترجمه شماره ۳۱۰۶، شرح حال عباس بن عبدالمطلب، این جریان را به الفاظ گوناگون نقل کرده اند. همچنین ابن اثیر در أسد الغابه، ۳/۱۱۱، شرح حال عباس عبدالمطلب این جریان را این گونه نقل کرده است: «... استسقی عمر بن الخطاب بالعباس رضی الله عنه عام الرماده لما اشتد القحط، فسقاهم الله تعالی به وأخصبت الأرض، فقال عمر: هذا والله الوسيله إلى الله والمكان منه ... ولما سقى الناس طفقوا يتمسحون بالعباس ويقولون هنيئاً لك ساقی الحرمین». و برهان الدین حلبی در سیره الحلبيه، ۲/۴۸، باب الهجرة، همین حدیث را با تفصیلی بیشتر نقل کرده است. آنچه ابن اثیر و برهان الدین حلبی نقل کرده اند عبارتی دارد که صریح در مطلب است و آن جمله ای است که عمر بن خطاب می گوید: «هذا والله هو الوسيله إلى الله».

(چاپ مصر) نقل می نماید: خلیفه عمر با جناب عباس، عمّ اکرم رسول الله صلی الله علیه وآله به استسقاء رفتند. خلیفه عمر در محل استسقاء عرض کرد:

«اللّهُمَّ إِنَّا نَتَقَرَّبُ إِلَيْكَ بِعَمِّ نَبِيِّكَ وَبِقَيْتِهِ آبَائِهِ وَكِبَرِ رَجَالِهِ، فَاحْفَظِ اللّهُمَّ نَبِيَّكَ فِي عَمِّهِ فَقَدْ دَلُّونَا بِهِ إِلَيْكَ مُسْتَشْفِعِينَ وَمُسْتَغْفِرِينَ.»

پروردگارا ما توّسل می جوئیم به سوی تو به عمّ پیغمبرت و باقیمانده از پدراننش و بزرگان از رجال بنی هاشم. پس حفظ فرما مقام پیغمبرت را در عموی او؛ زیرا که او ما را دلالت نموده به سوی تو که طلب شفاعت و استغفار نماییم از درگاه باعظمت تو.

حکایات آقایان سنّی ها و اتباع خلیفه عمر، همان مثل معروف کاسه گرم تر از آتش است؛ زیرا که خلیفه عمر در وقت دعا و احتیاج و اضطرار، عترت و اهل بیت پیغمبر را شفیع قرار می داد و به وسیله آنها از خداوند طلب حاجت می نمود و مورد اعتراض هم قرار نمی گرفت، ولی وقتی ما شیعیان، آن خاندان طهارت را شفیع قرار می دهیم و به آنها توّسل می جوئیم، به ما اعتراض نموده، کافر و مشرک می خوانند؟!!

اگر شفیع بردن آل محمد و عترت طاهره به سوی خدای متعال شرک است، پس قطعاً طبق روایات علمای خودتان، خلیفه عمر بن الخطاب اول مشرک بوده.

و اگر آن عمل خلیفه شرک نبوده، بلکه احسن اعمال بوده (چون خلیفه انتخاب نموده)، پس حتماً اعمال شیعیان و توّسل آنها به آل محمّد سلام الله

علیهم اجمعین نیز هرگز شرک نخواهد بود.

پس حتما باید آقایان از این گفتار خودتان برگردید، بلکه استغفار نمایید - که چنین نسبتی را به شیعیان پاک موحد دادید - ، تا مغضوب غضب حق واقع نشوید؛ زیرا جایی که خلیفه عمر با بودن کبار صحابه هرچه دعا کنند، نتیجه نگیرند مگر به وسیله اهل بیت پیغمبر صلی الله علیه و آله، شما چگونه انتظار دارید که ما بی واسطه و مستقل دعا کنیم و نتیجه بگیریم.

پس آل محمد سلام الله علیهم اجمعین در تمام ادوار - از زمان پیغمبر الی زماننا هذا - وسایل عباد به سوی خدا بودند و ما هم برای آنها استقلال در قضای حوایج قائل نیستیم، مگر آنکه آنها را عباد صالحین و امامان برحق و مقربین درگاه حق تعالی دانسته، لذا واسطه بین خود و خدا قرار می دهیم. و بزرگ ترین دلیل بر این معنی کتب ادعیه ما می باشد که در تمام ادعیه مأثوره از ائمه ی معصومین - غیر از آنچه عرض کردم - به ما دستور داده نشده و ما هم غیر از این طریق عملی ننموده و نخواهیم نمود.

حافظ: این بیانات شما بر خلاف مسموعات ما است.

داعی: مسموعاتتان را بگذارید، از مشهودات صحبت بفرمایید. آیا هیچ [یک از] کتب معتبره ادعیه علمای بزرگ شیعه را ملاحظه و مطالعه فرموده اید؟

حافظ: دسترسی نداشته ام.

داعی: مقتضی آن بود که اول این قبیل کتب را مطالعه فرموده، آن گاه ایراد می فرمودید. اینکه دو جلد کتاب دعا و زیارت همراه دارم؛ یکی «زاد المعاد»، تالیف علامه مجلسی قدس سره القدوسی و دیگر «هدایه الزائرین»، تالیف فاضل محدث

ص: ۴۱۳

متبخر معاصر «آقای حاج شیخ عباس قمی دامت برکاته»^(۱) برای مطالعه حاضر است. (هر دو را خدمت آقایان گذاردم و مورد مطالعه قرار دادند، ادعیه توسل را خواندند و دیدند در هیچ کجا استقلالی برای خاندان رسالت ذکر نشده، بلکه در همه جا آنها را واسطه خوانده اند. آن گاه آقا سید عبدالحی دعای توسل را که علامه مجلسی نقلاً از محمد بن بابویه قمی اعلی الله مقامهم از ائمه طاهرین سلام الله علیهم اجمعین برای نمونه ذکر نموده، و تا به آخر، قرائت نمودند که مطلعش این است:

دعای توسل

«اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْئَلُكَ وَأَتُوجِّهُ إِلَيْكَ بِنَبِيِّكَ نَبِيِّ الرَّحْمَةِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يَا أَبَا الْقَاسِمِ يَا رَسُولَ اللَّهِ يَا إِمَامَ الرَّحْمَةِ يَا سَيِّدَنَا وَمَوْلَانَا إِنَّا تَوَجَّهْنَا وَاسْتَشْفَعْنَا وَتَوَسَّلْنَا بِكَ إِلَى اللَّهِ وَقَدَّمْنَاكَ بَيْنَ يَدَيِ حَاجَاتِنَا يَا وَجِيهًا عِنْدَ اللَّهِ اشْفَعْ لَنَا عِنْدَ اللَّهِ.

يا أبا الحسن يا أمير المؤمنين يا علي بن أبي طالب يا حجة الله على خلقه يا سيدنا ومولانا إننا توجهنا واستشفعنا وتوسلنا بك إلى الله وقدّمناك بين يدي حاجاتنا يا وجيهاً عند الله اشفع لنا عند الله.»

به همین معانی که خطاب به امیرالمؤمنین نموده و بعد از آن، به تمام ائمه معصومین وارد است، منتها در خطاب به آنها «یا حجة الله علی خلقه» گفته می شود؛ یعنی ای حجت خدا بر خلق خدا، یکایک ائمه طاهرین را اسم می برند و توسل می جویند. تا آخر دعا این قسم عموم ائمه را مخاطب قرار می دهند که ای سید و مولای ما، توجه و توسل و طلب شفاعت می نمایم به وسیله شما به سوی

ص: ۴۱۴

۱- در ۲۳ ذیحجه ۱۳۵۹ قمری به رحمت ایزدی پیوست و در طرف راست درب قبله نجف اشرف مدفون گردید رحمه الله علیه. (مؤلف)

خدای تعالی، ای آبرومند در نزد خدای متعال شفاعت بنما من (بی آبرو) را نزد خداوند متعال، تا در آخر دعا عموم خاندان رسالت را مخاطب ساخته و می گویند:

«یا سادتی و موالی ائی توجّهت بکم ائمتی وعدتی لیوم فقری وحاجتی اِلی الله وتوسّلت بکم اِلی الله واستشفعت بکم اِلی الله فاشفعوا لی عندالله واستنقذونی من ذنوبی عندالله فائکم وسیلتی اِلی الله وبحبکم وبقربکم أرجو نجاه من الله فکونوا عندالله رجائی یا سادتی یا اولیاء الله.»

ایشان که دعاها را می خواندند پیوسته بعضی از رجال محترم و اهل ادب سنی دست بر دست می زدند و مکرّر می گفتند: لا اله الا الله سبحان الله چگونه امر را مشتبه می کنند.

(گفتم) از خود آقایان انصاف می خواهم در کجای عبارات این دعاها اثری از آثار شرک می باشد.

مگر در همه جا نام مبارک خدای متعال نیست. در کدام عبارت از دعا، ما آنها را شریک باری تعالی خوانده ایم. چرا تخم عدوات و دشمنی در دل مسلمانان پخش می کنید، چرا امر را بر مردمان بی خبر مشتبه می نمایید، تا به برادران دینی و ایمانی خود با نظر کفر بنگرند؟

چه بسیار مردمان عوام بی خبر و متعصب از شماها، که بیچاره شیعیان را می کشند به خیال آنکه کافری را کشته و اهل بهشت اند!

مظلّمه این قبیل امور در گردن شما علماء می باشد.

چرا تاکنون شنیده نشده که یک نفر شیعه - ولو در بیابان تنها باشد و عامی صرف و بیابانی - در قتل یک سنی اقدام نموده باشد؛ چون علماء و مبلغین شیعه

سم پاشی نمی کنند، تخم عداوت بین شیعه و سنی نمی پاشند [و] قتل نفس را گناهی بزرگ می دانند.

هر گاه ما به الاختلاف شیعه و سنی را علماً و منطقاً بیان نموده و آنها را به حقیقت مذهب آشنا نمودیم؛ ولی در ضمن گفتار، به آنها فهمانیدیم که سنی ها برادران مسلمان ما هستند، شما جامعه شیعه نباید به آنها با نظر کینه و عداوت بنگرید، بلکه باید برادرانه با هم متحد باشید تا پرچم لا اله الا الله را بلند کنیم.

ولی بر عکس، عملیات علمای متعصب سنی ما را متأثر می نماید که پیروان ابوحنیفه و مالک بن انس و محمد بن ادریس و احمد بن حنبل را - با اختلافات بسیاری که اصولاً و فروعاً با هم دارند - در همه جا آزاد و برادران مسلمان می خوانند، اما پیروان علی بن ابی طالب و جعفر بن محمد را - که عترت و اهل بیت رسالت اند - غالی و مشرک و کافر معرفی نمایند و سلب آزادی از آنها بکنند که از حیث جان و مال در ممالک سنت و جماعت در امان نباشند.

چه بسیار از اهل علم و تقوای شیعه که به فتوای علمای سنی شهید گردیدند، ولی برعکس، چنین عملی از طرف علمای شیعه، بلکه عوام آنها نسبت به علماء که سهل است، بلکه به یک عامی سنی صادر نگردیده.

علمای شما غالباً عموم شیعیان را لعن می نمایند، ولی در هیچ کتابی از علمای شیعه دیده نشده است که بنویسند اهل تسنن لعنهم الله.

حافظ: بی لطفی می فرمایید. کدام یک از اهل علم و تقوای شیعه به فتوای علمای ما کشته شدند که تحریک احساسات می فرمایید و کدام یک از علمای ما عموم شیعیان را لعن نموده اند.

داعی: اگر بخواهیم شرح عملیات علماء و عوام شما را ذکر نمایم، نه یک مجلس، بلکه ماهها وقت لازم است، ولی برای نمونه و اثبات مرام، به بعض اعمال و رفتار آنها - که ثبت در تاریخ است - اشاره می نمایم، تا بدانید تحریک احساسات نمی نمایم، بلکه عین حقیقت را می گویم.

اگر شما کتب اکابر علمای متعصب خودتان را دقیقانه مطالعه نمایید، مراکز لعن را می بینید؛ برای نمونه مطالعه نمایید مجلدات تفسیر امام فخر رازی (۱).

را که هر کجا فرصت به دستش آمده، مانند آنچه ذیل آیه ولایت و اکمال دین و غیره مکرر در مکرر می نویسد: «وَأَمَّا الرِّفْضَةُ لِعَنَهُمُ اللَّهُ - هُوَ لَاءُ الرِّفْضَةِ لِعَنَهُمُ اللَّهُ - أَمَّا قَوْلُ الرِّوَاظِ لِعَنَهُمُ اللَّهُ»، ولی از قلم هیچ یک از علمای شیعه چنین عباراتی نسبت به عموم برادران اهل تسنن بلکه به خصوص آنها هم صادر نگردیده.

شهادت شهید اول به فتوای ابن جماعه

از جمله فجایع اعمال علمای شما نسبت به مفاخر علم و عمل شیعیان، عمل عجیب و فتوای غریبی است که از دو قاضی بزرگ شام «برهان الدن مالکی» و «عباد بن الجماعه الشافعی» نسبت به یکی از فقهای بزرگ شیعه صادر گردیده.

آن فقیه بزرگ که در زهد و ورع و تقوا و علم و فقاہت، سرآمد اهل زمان بوده و در احاطه بر ابواب فقه، چشم روزگار تالی او را ندیده و نمونه ای از

ص: ۴۱۷

۱- تفسیر فخر رازی، ۱۲/۲۹، ذیل آیه ی ۵۵ سوره ی مائده، الْحَبِجَّةُ الْخَامِسَةُ. فخر رازی بعد از آنکه مطلبی را از شیعه نقل می کند می نویسد: «... وَذَلِكَ يُوجِبُ الْقَطْعَ بِسُقُوطِ قَوْلِ هُوَ لَاءُ الرِّوَاظِ لِعَنَهُمُ اللَّهُ».

احاطه فقهی او کتاب «لمعه» می باشد که در مدت هفت روز این کتاب را (بدون اینکه کتب فقهی در نزد او موجود باشد غیر از مختصر نافع) تصنیف نموده، علمای چهار مذهب حنفی، مالکی، شافعی و حنبلی طوق اطاعت او را بر گردن گرفته و از محضر علمش بهره برداری می نمودند، جناب ابو عبدالله محمد بن جمال الدین مکی عاملی رحمه الله بوده. (۱)

ص: ۴۱۸

۱- انباء الغمر بأبناء العمر، ابن حجر عسقلانی، ۲/۱۸۱، وفيات سنه ۷۸۶. ابن حجر می نویسد: «محمّد بن مکی العراقی کان عارفاً بالأصول والعربیه، فقتل علی الرفض ومذهب النصیریه فی جمادی الأولى». از جمله وقایع قابل ذکر که بر داعی اثبات وقایع تاریخی را نموده، پیشامدی است که ذیلاً به نحو اختصار نقل می نمایم: در ۱۹ جمادی الثانی سال ۱۳۷۱ هجری که از زیارت مسجد اقصی (بیت المقدس) مراجعت [می کردم] و عازم دمشق بودم، اول شب جهت ادای فریضه به مسجد جامع عمان در شرق اردن (که بسیار مسجدی زیبا می باشد) وارد [شدم]. جامعه مسلمین اهل تسنن نماز مغرب را خاتمه داده و بعضی خارج [می شدند] و بعضی هم به ادای نوافل مشغول بودند. داعی هم به گوشه مسجد رفته، به ادای فریضه مغرب و عشا مشغول [شدم]. پس از فراغت فریضه و نوافل متوجه شدم که بعضی از آنها به داعی سخت غضبناک اند، مخصوصاً عالمی در بالای سکوی مرکز قرائت قرآن با چند نفری اشتغال به قرائت داشتند و شدیداً ناظر به حال داعی بودند. پس از خاتمه تعقیبات، از مسجد خارج [شدم] و به گاراژ رفته، منتظر حرکت اتومبیل بودم. پس از صرف غذا، صدای مؤذن مسجد که اعلام نماز عشاء را می داد، داعی را متوجه ساخت که اگر حرکت نمودیم، ممکن است در راه اتومبیل توقف ننماید و توفیقی برای ادای نوافل شب فراهم نیاید، خوب است الحال که فراغتی هست، برویم مسجد، ادای نوافل نموده، با خیال آسوده حاضر حرکت باشیم. پس از تجدید وضو به مسجد رفتیم. از درب بزرگ عمومی وارد نشدم، از درب گوشه غربی آخر شبستان بزرگ (که مربع مستطیل است) وارد شده و در کنار یکی از ستون های بزرگ که جای خلوتی بود، به ادای نوافل مشغول شدم. دیدم آن عالمی که ساعتی قبل به قرائت مشغول و به داعی بدنظر بود، جمعیت را بعد از فراغ از نماز جمع کرده و در وسط آنها ایستاده، در اطراف شرک و مشرک صحبت می نماید، تا بعد از مقدماتی، رشته سخن را کشانید به جایی که با کمال حدت و شدت گفت: شما مسلمانان مسئولید، روز قیامت باید جواب دهید؛ برای آنکه خدا فرموده مشرکین نجس هستند، آنها را به مسجد راه ندهید. ساعتی قبل یک مشرک بت پرست [و] نجس به مسجد آمد و در حضور همه شما سجده به بت نمود، شما او را طرد نمودید. من مشغول قرائت بودم، شما مرده بودید. چرا نباید ازاله نجاست شرک از مسجد بنمایید و رافضی مشرک [و] بت پرست را دفع نموده یا به قتل برسانید؛ چه آنکه مشرک در مسجد مسلمانان اگر بت پرستی کرد، قتلش واجب است. چنان با حرارت خطابه و تحریک احساسات مردم بی خبر را نمود که اگر من حاضر در آن محل بودم، قطعاً کشته می شدم. بعد از اتمام خطابه، نصف جمعیت آمدند که از درب آخر شبستان بیرون بروند. داعی در نماز وتر بودم، نشستم که جلب نظر آنها نشود، ولی دفعتاً چشمشان به داعی افتاد. چنان در حال حمله اطرافم را گرفتند و با مشت و تکیه پا آزارم می دادند که حساب نداشت. پیوسته خطاب می نمودند: قم یا مشرک، اخرج یا مشرک. از حیات به کلی مأیوس بودم، تا موقع تشهّد که گفتم: «أشهد أن لا إله إلا الله وحده لا شریک له وأشهد أن محمداً عبده ورسوله»، اختلاف میان آنها افتاد، به هم می گفتند چگونه مشرکی است که شهادت به وحدانیت خدا و رسالت خاتم انبیاء می دهد. دسته ای می گفتند: ما نمی دانیم، قاضی می گفت رافضی و مشرک است. و البته قاضی غلط نمی گفت. آنها در اختلاف و گفت و گو بودند که داعی سلام نماز داده، جانی

گرفته با قوت قلبی، جهت دفاع آماده [شدم] و با نطق و خطابه مفصّلی که اینکه مجال بیانش نیست (به لسان عربی) آنها را مجاب و مغلوب و دوست خود نموده و آن قاضی بدجنس از خدا بی خبر را مرد مرموز معرفی نموده که می خواهد از جهت تفرقه و جدایی مسلمانان، وسیله قهر و غلبه بیگانگان ستمکار را بر مسلمین آماده و مهیا نماید. خلاصه از داعی عذرخواهی نموده، حتی تقاضای پذیرایی از داعی را جدّاً نمودند که به عذر آنکه عازم حرکت هستم، تودیع و حرکت نمودم. این یک نمونه ای بود از صدها عملیات علمای اهل تسنّن که در اشتباه کاری امر را بر عوام بیچاره وارو[نه] نشان دادند که باعث قتل و اهانت مسلمانان مظلوم می باشد. (مؤلف)

با آنکه در اثر فشار سنیها، جناب ایشان بسیار تقیه می نموده و علنی اظهار تشیع نمی نموده، مع ذلك قاضی بزرگ شام، عباد بن الجماعه، نسبت به آن عالم ربّانی حسادت ورزیده، در نزد والی شام (بیدمر) از آن جناب سعایت نموده و به

ص: ۴۱۹

تهمت رفض و تشيع چنين عالم فقيهی را گرفتار نمود. بعد از يك سال كه در زندان عذابش دادند، در ۹ يا ۱۹ جمادى الأولى سال ۷۸۶ هجرى به فتواى آن دو قاضى بزرگ سنى «ابن الجماعه» و «برهان الدين»، اول آن جناب را به شمشير كشتند، بعد بدنش را به دار زدند. پس از آن به تحريك آنها، به نام اينكه رافضى مشركى بالاي دار است، عوام مردم بدنش را در بالای دار سنگسار نمودند. آن گاه بدنش را از دار فرود آورده، آتش زده و خاکسترش را بر بادمبعث و بزرگ ترين اعياد اسلامى بود، شربت و شيرينى مفضلې به مجلس آمد و با مسرت و شادى مجلس خاتمه پيدا نمود».

با آنكه در اثر فشار سنيها، جناب ايشان بسيار تقيه مى نموده و علنى اظهار تشيع نمى نموده، مع ذلك قاضى بزرگ شام، عباد بن الجماعه، نسبت به آن عالم ربانى حسادت ورزيده، در نزد والى شام (بيدمر) از آن جناب سعيت نموده و به تهمت رفض و تشيع چنين عالم فقيهی را گرفتار نمود. بعد از يك سال كه در زندان عذابش دادند، در ۹ يا ۱۹ جمادى الأولى سال ۷۸۶ هجرى به فتواى آن دو قاضى بزرگ سنى «ابن الجماعه» و «برهان الدين»، اول آن جناب را به شمشير كشتند، بعد بدنش را به دار زدند. پس از آن به تحريك آنها، به نام اينكه رافضى مشركى بالاي دار است، عوام مردم بدنش را در بالای دار سنگسار نمودند. آن گاه بدنش را از دار فرود آورده، آتش زده و خاکسترش را بر باددادند.

شهادت شهيد ثانی به سعایت قاضی صیدا

از جمله علماء و مفاخر فقهای شیعه در شامات در قرن دهم هجرى، شيخ اجل فقيه بى نظير، زين الدين بن نور الدين على بن احمد عاملی قدس الله اسراره بوده است كه در علم و فضل و زهد و ورع و تقوا مشار بالبنان دوست و دشمن و در شامات شهرتى بسزا داشت، با آنكه شب و روز خود را با تأليف و تصنيف مى گذرانيد و پيوسته از خلق كناره جویی مى نمود و زياده از دويست كتاب به خط خود در علوم مختلفه به يادگار گذارد.

با عزلتی كه از مردم داشت، مع ذلك علمای آن سامان از او دلتنگ گردیده و از توجه مردم به آن بزرگوار، ديگك حسدشان به جوش آمد، مخصوصاً قاضى بزرگ صيدا سعيت نامه ای جهت سلطان سليم (پادشاه آل عثمان) نوشت بدین عنوان كه:

«أنه قد وجد ببلاد الشام رجل مُبدع خارج عن المذاهب الاربعه».

به تحقيق ثابت آمده كه در بلاد شام، مرد بدعت گذاری پيدا شده كه از چهار مذهب خارج و بركنار است.

از طرف دربار سلطان سلیم امر به احضار آن عالم فقیه صادر شد که برای محاکمه به اسلامبول بیرند. در مسجد الحرام آن جناب را گرفتند و چهل روز در مکه او را زندانی نمودند. آن گاه از راه دریا به سمت اسلامبول (مقر سلطنت و خلافت) حرکت دادند. هنوز به محاکمه نرسیده، در ساحل دریا سر مبارکش را بریدند، بدنش را در دریا افکنده و سرش را برای سلطان بردند. (۱)

آقایان محترم شما را به خدا انصاف دهید و قضاوت عادلانه نمایید. آیا در هیچ تاریخی خوانده یا شنیده اید که از طرف علمای شیعه نسبت به یک عالم سنی، بلکه عوام آنها چنین سوء قصدها و اعمال شنیع زشتی صادر شده باشد، به جرم آنکه چون از مذهب جعفری برکنار است او را به قتل رسانیده باشند؟ شما را به خدا این هم جرم و جنایت شد که «أنه خارج عن المذاهب الأربعة».

شما را چه دلیل است که اگر کسی از مذاهب اربعه (حنفی، مالکی، شافعی و حنبلی) سرپیچی نمود، کافر و قتلش واجب است.

آیا مذهبیه را که بعد از قرن ها رسمیت پیدا نموده اطاعتش واجب، ولی مذهبی که از زمان رسول اکرم صلی الله علیه و آله مورد توجه بوده، کفر آور و مطیعین آن، مهدورالدم باشند؟!

ص: ۴۲۱

۱- معجم المطبوعات، سرکیس، ۲/۱۱۵۷، سرکیس به طور مختصر جریان را این گونه نقل کرده است: «قبض شیخنا الشهید الثانی بمکه المشرفه بأمر السلطان سلیم ملک الروم فی خامس شهر ربیع الأول سنه ۹۶۵ وکان القبض علیه بالمسجد الحرام بعد فراغه من صلاه العصر وأخرجوه إلى بعض دور مکه وبقی محبوساً هناك شهراً وعشرة أيام ثم ساروا به علی طریق البحر إلى قسطنطنیه وقتلوه بها فی تلك السنه».

شما را به خدا «ابوحنیفه یا مالک بن انس و یا شافعی و یا امام احمد بن حنبل» در زمان رسول خداصلی الله علیه وآله بوده و اصول و فروع مذهب خود را از آن حضرت بی واسطه اخذ نموده اند؟

حافظ: احدی چنین ادعایی ننموده که ائمه اربعه به شرافت درک مصاحبت آن حضرت رسیده باشند.

داعی: آیا امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام درک مصاحبت رسول خدا را نموده و باب علم آن حضرت بوده یا نه؟!

حافظ: بدیهی است که از کبار صحابه و بلکه از جهاتی افضل آنها بوده است.

داعی: پس روی این قاعده، اگر ما بگوییم پیروی از علی بن ابی طالب علیه السلام - به حکم آنکه پیغمبر فرموده «اطاعت علی اطاعت من است» و باب علم آن حضرت بوده و امت را امر فرموده که هر کس مایل است از علم من بهره بر دارد باید به در خانه علی برود - واجب است، حق گفته ایم و اگر بگوییم سرپیچی از مذهب جعفری که عین مذهب محمّدی است، نظر به اینکه خاتم الانبیاءصلی الله علیه وآله پیشوایان آنها را عدیل القرآن معرفی نموده و تخلّف از آنها را موجب هلاکت قرار داده - به مقتضای حدیث شریف ثقلین و حدیث سفینه، که متفق علیه فریقین (شیعه و سنی) می باشد، چنانچه قبلاً اشاره گردید که عدم پیروی از آنها موجب خذلان است - حق داریم و دلیل داریم که بگوییم سرپیچی از عترت طاهره، تمرد امر رسول الله و خروج از صراط مستقیم و عدم استمساک به جبل المتین است.

مع ذلک چنین اعمالی از طرف علمای شیعه نسبت به جاهلی از جهّال اهل تسنّن صادر نگردیده، تا چه رسد نسبت به علمای آنها و پیوسته به جامعه شیعه گفته ایم که اهل تسنّن برادران مسلمان ما هستند و باید با هم متحد و متفق باشیم؛ ولی بر خلاف، علمای شما پیوسته شیعیان مؤمن، موّحد، پاک و پیروان اهل بیت رسالت را اهل بدعت و رافضی و غالی و یهودی، بلکه کافر و مشرک می خوانند و به جرم اینکه چرا تقلید به یکی از فقهای اربعه (ابوحنیفه، مالک بن انس، محمد بن ادریس، و احمد بن حنبل) نمی نمایند، مشرک و کافر و رافضی باشند (و حال آنکه هیچ دلیلی در دست نیست که مسلمین مجبور باشند حتماً پیروی از یکی از آنها بنمایند)، ولی بر عکس، کسانی که پیروی از اهل بیت رسالت و عترت طاهره به امر آن حضرت می نمایند، قطعاً اهل نجات می باشند.

به همین فتاوی بیجا و گفتارهای ناهنجار، بهانه به دست عوام خود داده که هر وقت فرصتی به دست آوردند، تمام عملیاتی که بایستی با کفار بنمایند، بلکه بدتر، با شیعیان مؤمن موّحد می نمودند؛ از قتل و غارت و هتک حرمت نوامیس آنها.

اشاره به اعمال ننگین تراکمه و خوارزمیان و ازبکان و افاغنه با ایرانیان

حافظ: از جناب عالی انتظار نداشتیم که روی مطالب کذب و دروغ که ابداً در عالم، وقوع پیدا ننموده، تحریک احساسات فرمایید.

داعی: اشتباه فرمودید تصور نمودید که داعی بدون برهان، آن هم در هم چه مجلس باعظمتی نسبت بی جایی به برادران مسلمانان خود بدهم. گذشته از آنچه من باب نمونه، عملیات قضات و علمای اهل تسنّن را با فقهای

بزرگ شیعه به عرض رسانیدم، اگر به تاریخ حالات تراکمه و خوارزمیان و ازبکیان و افاغنه و

حملات مکرر آنها به ایران مراجعه کنید، خواهید فهمید حق به جانب داعی است، بلکه از عملیات آنها با جامعه شیعیان خجالت خواهید کشید که هر وقت توانستند و اوضاع ایرانیان را در اثر جنگ های خارجی یا اوضاع داخلی دگرگون دیدند، حملات شدیدی به شمال شرق ایران نموده و گاهی تا خراسان و نیشابور و سبزوار، حتی یک مرتبه در زمان شاه سلطان حسین صفوی تا اصفهان آمده و اطراف آنها را مورد تاخت و تاز قرار داده و از هیچ نوع عمل منافی عفت و انسانیت و اسلامیت خودداری ننموده و بعد از قتل و غارت و آتش زدن اموال بیچارگان شیعه و هتک حرمت نوامیس آنها جمعیت بسیاری را به اسارت برده و مانند اسرای کفار در بازار جهان به فروش رسانیدند.

چنانچه ارباب تواریخ می نویسند، در شهرهای ترکستان زیاده از صد هزار شیعه به فروش رفته، مانند غلامان کفار، بلکه بدتر، با آنها به سختی معامله و رفتار می نمودند. این نوع عملیات را فقط به حکم و فتوای علمای خود مورد عمل قرار می دادند.

تجاوزات خان خویه به ایران و فتاوی علمای اهل تسنن به قتل و غارت شیعیان

حافظ: این قبیل جنگ ها و حملات سیاسی بوده و ربطی به فتاوی ارباب مذاهب نداشته.

داعی: نه چنین است. این قبیل حملات و قتل و غارت ها و هتک نوامیس در اثر فتاوی علماء و قضات اهل تسنن بوده؛ چنانچه در اوایل سلطنت مرحوم ناصرالدین شاه قاجار و صدارت میرزا تقی خان امیر نظام که لشکریان ایران

گرفتار غایله خراسان و فتنه سالار بودند، فرصتی به دست امیر خوارزم محمد امین خان ازبک معروف به خان خیوه (خوارزم) افتاده، با لشکر بسیار حمله به مرو و خراسان نمود و بعد از قتل و غارت و خرابی فراوان، جمع کثیری را به اسارت برد.

بعد از خاتمه امر، سالار دولت به فکر خان خیوه و سرکوبی آن افتاد، به تدبیر مرحوم امیر نظام، صدر اعظم مقتدر و مدبر ایران اول از در استمالت در آمدند.

مرحوم رضا قلی خان هزار جریبی (الله باشی) متخلص به هدایت را که از اکابر دانشمندان دربار ایران بود، به رسالت نزد خان خیوه فرستاد که شرح آن بسیار مفصل است و مقتضی گفتار ما نیست.

شاهد عرضم آن است که وقتی مرحوم هدایت به ملاقات خان خیوه رسید، ضمن بیانات خود گفت: عجب است که اهالی ایران به هر یک از ممالک خارجه از روم و روس و هند و فرنگ روند با عزت بمانند و با عافیت باز آیند، الا در حدود بلاد شما که بستگان شما به قتل و نهب و غارت و اسارت اهل اسلام و فروش آنها مانند بردگان کفار، ساعی بوده و اقسام خواری ها به آنها بنمایند، حال آنکه همگی مسلمان و اهل یک قبله و یک کتاب (قرآن مجید) و یک پیغمبر و معتقد به یک خدا هستند؛ چرا چنین رفتار می کنند؟

خان خیوه در جواب گفت: از حیث سیاست، ما تقصیری نداریم، ولی از حیث مذهب، علماء و مفتیان و قضات بخارا و خوارزم فتوا می دهند و می گویند شیعیان چون رافضی و کافر و اهل بدعت اند سزای آنها همین است؛ پس قتل آنها و اخذ اموال و نهب و اسر کفار، لازم و واجب است.

چنانچه شرح این قضایا مفصلاً در تاریخ «روضه الصفا» (۱) ناصری و «سفارت نامه خوارزم» (۲)، چاپ تهران، تألیف مرحوم رضا قلی خان هدایت ثبت است.

فتاوی علمای اهل تسنن به قتل و غارت شیعیان و حملات عبدالله خان ازبک به خراسان

و نیز در زمانی که عبدالله خان ازبک شهر خراسان را محاصره نموده بود، علمای خراسان شرح مفصّلی به عبدالله خان نوشتند و اعتراضات به عملیات آنها نمودند که چرا در مقام قتل و غارت و هتک حرمت گویندگان «لا اله الا الله، محمد رسول الله» و پیروان قرآن و عترت رسول الله صلی الله علیه و آله بر آمده اید، در حالتی که اسلام اجازه نداده حتی این نوع عملیات را به کفار هم وارد آورد.

عبدالله خان، نامه علما و اهالی مشهد را داد به علما و قضات سنّی که همراه او بودند، تا جواب بدهند. آنها جواب مفصّلی دادند و علمای مشهد هم جواب آن جواب را از مشهد دادند و آنها را مجاب نمودند (شرح آن نامه ها که در ناسخ التواریخ ثبت است بسیار مفصّیل می باشد). شاهد مطلب آن است که علمای سنّی ازبک ضمن نامه نوشتند چون شیعیان رافضی و کافرند، خون و مال و حرمت آنها بر مسلمین مباح است.

رفتار امرای افغانه با شیعیان افغانستان

و اگر بخواهم فقط شرح عملیات افغانه اهل تسنن را در ادوار ماضیه،

ص: ۴۲۶

۱- روضه الصفا، رضا قلی خان هدایت، ۱۵/۸۵۴۱، ذکر ملاقات و مقالات با محمد امین خان ازبک.

۲- سفارتنامه خوارزم، ص ۶۶.

مخصوصاً در دوره زمامداری و ریاست امیر دوست محمد خان و کهندل خان و شاه شجاع الملک و عبدالؤمن خان و امیر عبدالرحمان خان و امیر حبیب الله خان را با جماعت شیعیان در کابل و قندهار و هرات و اطراف آنها و کشتارهایی که از خواص و عوام، حتی اطفال بی گناه آنها نمودند ذکر نمایم، خجالت آور و از حوصله مجلس خارج است. گمان می کنم خود آقایان در طول تاریخ، بهترین ناظر فجایع اعمال آنها بوده اید و آقایان محترم قزلباش های با شهامت در هندوستان، مخصوصاً در پنجاب، نمونه بارزی از آثار ظلم افغانه اند که ناچار جلای وطن اختیار نموده و در پنجاب هند متواری شدند و سکونت اختیار نمودند.

ارباب تواریخ تمام این وقایع را ثبت نموده و برای قضاوت به دست نژاد آتیه داده اند که از جمله آن وقایع دلسوز، واقعه سال ۱۲۶۷ هجری قمری است که در روز جمعه عاشورای آن سال، شیعیان قندهار در امام باره ها (حسینیه ها) جمع و سرگرم عزاداری برای عترت طاهره و ذراری پاک پیغمبر و سبط اعظم رسول الله صلی الله علیه و آله بودند. دفتاً بی خبر سنی های متعصب با انواع اسلحه ریختند در امام باره و جمع کثیری از شیعیان بی دفاع، حتی اطفال آنها را به فجیع ترین وضعی به قتل رسانیدند و اموالشان را به تاراج بردند.

سال ها گذشت که شیعیان با ذلت و حقارت زندگی می نمودند و آزادی عمل نداشتند، حتی روزهای عاشورا دو سه نفری در ته سردابها برای ریحانه رسول الله و مقتولین و مظلومین وقعه کربلا عزاداری می نمودند. (۱)

ص: ۴۲۷

۱- در این زمینه به همت مجمع جهانی شیعه شناسی کتابی با عنوان «شیعیان افغانستان» تألیف شده است که در آن به تاریخ شیعیان آن و مظلومیت های آنها پرداخته شده است. (محقق)

من می توانم در این مجلس از طرف خود و عموم علماء و وعیای و مبلغین، بلکه جامعه شیعیان از اعلی حضرت امیر امان الله خان، پادشاه فعلی افغانستان تشکر نمایم که از زمان زمامداری و رسیدن به مقام سلطنت افغانستان، نفاق سنی و شیعه را از میان برداشتند و آزادی کامل به همه دادند که بیچاره شیعیان مظلوم بعد از سالها کشتار دادن و بی خانمان و فراری بودن، روی آسایش و آزادی به خود دیدند. خداوند او را از گزند زمانه و شرّ تحریکات بیگانگان برای حفظ حوزه مسلمین مصون و محفوظ بدارد.

از قراری که می شنوم، دولت استعماری انگلستان برای دفع این پادشاه مهربان، تحریکات عجیبه می نماید. بر عموم مسلمانان (سنی و شیعه) لازم است که برای حفظ و نگهداری چنین سلطان جوان بخت، فهمیده و مهربان، وطن دوست و اسلام خواه، در مقابل بیگانگان کوشا باشند و تحریکات آنها را بلا اثر گردانند. (۱)

آقایان به تاریخ ناظر شوید، ببینید در همین هندوستان، در اثر جنگ های سنی و شیعه به تحریک بیگانگان چه خونها ریخته شد و چه علمای با فضل و تقوا و مؤمنین پاک دامن، قربانی هوسبازی جهّال شدند. (۲)

ص: ۴۲۸

۱- متأسیفانه تحریکات بیگانگان، عاقبت کار خود را نمود [و] با ایجاد انقلاب های داخلی، اسباب سقوط آن پادشاه فعال و خدمتگزار به اتحاد مسلمین را فراهم و از سلطنت برکنار نمودند. (مؤلف)

۲- درباره مظلومیت بخشی از شیعیان هند کشمیر کتابی با عنوان «شیعیان کشمیر» تألیف شده است که در آن شرح حال شیعیان و بزرگان آن سامان شده و پرده از تاریخ و مظلومیت تشیع در آن کشور برداشته است. (محقق)

یکی از صحنه های ملال انگیز این وقایع شوم قبرستان «اکبر آباده آگره» است که در همین سفر وقتی به آنجا رفتم، خدا می داند چقدر متأثر شدم از حماقت و جهالت های مردمان متعصب، مخصوصاً وقتی مشرف شدم به زیارت قبر فقیه اهل بیت طهارت، عالم باورع و تقوا، نابغه دهر، پاره تن رسول الله صلی الله علیه و آله قاضی سید نور الله شوشتری قدس الله تربته - که یکی از قربانی های تعصب و عناد ملت اسلامی بوده - که در سال ۱۰۱۹ هجری در اثر سعایت علمای بزرگ آن زمان، به تهمت رفض و تشیع به امر جهانگیر مغول، پادشاه متعصب [و] جاهل هندوستان در سن هفتاد سالگی به دست خود علمای سنی شربت شهادت نوشید.

خود می دانید الی الحال، قبر آن سید بزرگوار و عالم جلیل القدر مزار مسلمین شیعه در آگره می باشد و روی سنگ قبرش (که از مرمر است) دیدم با سنگ سیاه نقش شده است:

ظالمی اطفاء نور الله کرد

قرّة العین نبی را سر برید

سال قتلش حضرت ضامن علی

گفت نور الله سید شد شهید (۱۰۱۹)

حافظ: شما بی جهت ما را مورد حمله قرار می دهید. البته از زیاده رویها و افراط کاری های جهّال و عوام و عملیات آنها هم - که بیان نمودید - حقیر خیلی متأثر هستم، ولی اعمال شیعیان هم خود کمک یار می شود و آنها را تحریک بر این اعمال می نماید.

داعی: چه اعمالی از شیعیان صادر می شود که موجب قتل [و] نهب و هتک نوامیس باید بشود.

حافظ: روزی هزاران نفر در مقابل قبور اموات ایستاده و از آنها طلب حاجات می نمایند. آیا این رفتار شیعیان، مرده پرستی نیست؟ چرا علماء، آنها را منع نمی نمایند که به نام زیارت مردگان، میلیون ها نفر در مقابل آن قبور، صورت روی خاک گذارده، سجده نموده، مرده پرستی کنند و بهانه به دست مردمان پاک داده که افراط در اعمال نمایند و عجب اینکه جناب عالی نام این اعمال را توحید گذارده و این قبیل اشخاص را موحد می خوانید.

اقدام شیخ و ایجاد شبهه و تهیه وسیله برای حمله و دفاع از آن

«در موقعی که ما مشغول و سرگرم سخن بودیم، آقای شیخ عبدالسلام فقیه حنفی، کتاب هدیه الزائرین را که در مقابلش بود ورق می زد و مطالعه می نمود؛ مثل آنکه می گردید راه ایرادی پیدا کند. کلام جناب حافظ که به اینجا رسید، ایشان سربلند نموده و با یک حمله جدی، مانند کسی که وسیله مهمی تهیه نموده، رو به داعی فرمودند:»

شیخ: بسم الله ببینید در همین جا (اشاره به کتاب) علماء و پیشوایان شما دستور می دهند که زوار وقتی در حرم امامها زیارتشان تمام شد، دو رکعت نماز زیارت بخوانند. مگر در نماز، قصد قربت شرط نیست؛ پس نماز زیارت یعنی چه. آیا نماز برای امام خواندن شرک نیست؟ همین اعمال زوار که رو به قبر امام می ایستند و نماز می خوانند، بزرگ ترین دلیل بر شرک آنها می باشد. شما در اینجا چه جواب دارید. این سند صحیح ثابت و کتاب معتبر خودتان است.

داعی: چون وقت گذشته، آقایان کسل و ناراحت می شوند. چنانچه موافقت فرمایید، جواب بیانات شما و جناب آقای حافظ بماند فرداشب.

«تمام اهل مجلس (سنّی و شیعه) به صدا آمدند که امکان ندارد. ما از اینجا نمی رویم تا جواب جناب شیخ صاحب داده شود و معنای مرده پرستی واضح گردد. ابدأ کسالت و

ناراحتی نداریم. با خنده و تبسم رو به جانب حافظ نموده، گفتم: چون حرارت جناب شیخ بسیار قوی است و حربه بزرگی تهیه فرمودند! اجازه فرمایید اول جواب ایشان را بدهم، بعد جواب جناب عالی را عرض نمایم.»

حافظ: بفرمایید، ما هم برای استماع حاضر هستیم.

داعی: جناب شیخ واقعاً بهانه جویی های بچه گانه می نمایید. آیا شما زیارت رفته اید و عملیات زوّار را از نزدیک مشاهده نموده اید؟

شیخ: خیر، حقیر نرفته و ندیده ام.

داعی: پس از کجا می فرمایید زوّار نماز رو به قبر امام علیه السلام می خوانند که این نماز و زیارت را علامت شرک برای شیعیان مؤمن و موحد قرار داده اید.

شیخ: از روی همین کتاب دعای شما که می نویسد نماز زیارت برای امام بخوانید.

داعی: مرحمت نمایید بینم چگونه نوشته شده است (وقتی کتاب را دادند، دیدم تصادفاً دستور زیارت مولانا امیرالمؤمنین علیه الصلاة والسلام است).

داعی: عجب حسن تصادفی که حربه برنده ای خودتان علیه خود تهیه فرمودید. از آنجایی که خداوند همیشه یار ما است، در همه جا وسایل و اسباب کمک و یاری ما را فراهم می فرماید.

ص: ۴۳۱

اولاً خوب است از اول دستور زیارت که در این کتاب موجود است، از هر قسمت آن، جملاتی به اقتضای وقت مجلس بدون تبعیض قرائت نمایم، تا برسیم به موضوع نماز مورد بحث شما، تا آقایان حاضرین مجلس قضاوت فرمایند و در هر کجای آنها علامت شرک ملاحظه نمودند، یادآور شوند.

و اگر جز علامت توحید در سراسر زیارتنامه ندیدید، خجالت نکشید و بدانید اشتباه کرده اید، با اینکه کتاب در مقابل شماست، ندیده و ارسای ننموده، حمله می نماید. از همین جا آقایان حاضر در مجلس بفهمند که سایر ایرادات آقایان هم مثل همین ایرادات عنکبوتی، ایجاد شبهه است.

در آداب زیارت

ملاحظه فرمایید، دستور این است که زائر مولانا امیرالمؤمنین چون به خندق کوفه رسید، بایستد و بگوید:

«الله أكبر الله أكبر أهل الكبرياء والمجد والعظمة، الله أكبر أهل التكبير والتقديس والتسيح والآلاء، الله أكبر مما أخاف وأحذر، الله أكبر عمادى وعليه أتوكل، الله أكبر رجائى وإليه أنيب...».

چون به در دروازه نجف رسید، بگوید:

«الحمد لله الذى هدانا لهذا وما كنا لنهتدى لو لا أن هدانا الله...».

چون به در صحن مطهر رسید، پس از حمد باری تعالی بگوید:

«أشهد أن لا إله إلا الله وحده لا شريك له و أشهد أن محمداً عبده ورسوله جاء بالحق من عند الله وأشهد أن علياً عبداً لله وأخو رسول الله. الله أكبر الله أكبر لا إله إلا الله والله أكبر والحمد لله على هدايته وتوفيقه لما دعا إليه من سبيله...».

چون بر در حرم و بقعه مبارکه رسید، بگوید:

«أشهد أن لا إله إلا الله وحده لا شريك له...».

بعد از آنکه با اذن و اجازه خدا و پیغمبر و ائمه طاهرين، زائر وارد حرم مطهر شد، زیارات مختلفی که مشتمل است بر سلام بر پیغمبر و امیرالمؤمنین علیهما الصلاة والسلام می خواند. بعد از فراغت از زیارت، دستور دارد شش رکعت نماز بخواند؛ دو رکعت هدیه برای امیرالمؤمنین و چهار رکعت هدیه برای آدم ابوالبشر و نوح شیخ الانبیاء، علی نبینا و آله و علیهما السلام که در جوار قبر آن حضرت مدفون اند.

نماز زیارت و دعای بعد از نماز

آیا نماز هدیه شرک است؟ آیا درباره ی نماز هدیه برای والدین و ارواح مؤمنین دستور نداریم؟ پس تمام این دساتیر شرک است!

اگر زائر دو رکعت نماز هدیه برای امیرالمؤمنین به جای آورد قربه الی الله تعالی، آیا شرک است؟

لازمه انسانیت هر انسانی این است که وقتی به دیدار دوست می رود، هدیه ای برای او ببرد، کما آنکه از رسول اکرم صلی الله علیه و آله در جمله ای از کتب اخبار فریقین بابی هست در ثواب هدیه دادن به مؤمن و چون زائر در مقابل قبر مولای محبوبش قرار می گیرد و می داند که بهترین چیزی را که در مدت حیات، آن حضرت دوست می داشته نماز بوده، لذا دستور رسیده که زائر دو رکعت نماز بخواند قربه الی الله. آن گاه ثوابش را هدیه کند به روح پر فتوح آن حضرت. آیا این عمل به نظر شما شرک است؟!

جناب عالی دستور نماز را خواندید، می خواستید دعای بعد از نماز را هم

بخوانید، تا به جواب شبهه خود نایل آید. اگر خوانده بودید، قطعاً ایراد نمی گرفتید.

با اجازه خودتان برای روشن شدن افکار آقایان محترم، اینک دعا را می خوانم، تابعدها اعمال شیعیان را با دیده انصاف بنگرید و بدانید ما موحد هستیم، نه مشرک و در همه احوال، خدا را فراموش نمی نمایم.

اینکه علی علیه السلام را هم دوست می داریم، برای آن است که بنده صالح خدا و وصی و خلیفه رسول اکرم صلی الله علیه و آله می باشد.

دستور دعا این است که بعد از فراغت از نماز در بالای سر آن حضرت، (بر خلاف آنچه جناب شیخ فرمودند رو به قبر می خوانند)، رو به قبله در حالتی که قبر مبارک در دست چپ واقع است، این دعا را بخواند:

«اللَّهُمَّ إِنِّي صَلَّيْتُ هَاتَيْنِ الرَّكْعَتَيْنِ هَدِيَّةً مِّنِّي إِلَى سَيِّدِي وَمَوْلَايَ وَلِيِّكَ وَأَخِي رَسُولِكَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَسَيِّدِ الْوَصِيِّينَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ وَعَلَى آلِهِ. اللَّهُمَّ فَصِّلْ عَلَيَّ مُحَمَّدًا وَآلَ مُحَمَّدٍ وَتَقَبَّلْهَا مِنِّي وَأَجْزِنِي عَلَى ذَلِكَ جِزَاءَ الْمُحْسِنِينَ. اللَّهُمَّ لَكَ صَلَّيْتُ وَلَكَ رَكَعْتُ وَلَكَ سَجَدْتُ وَحَدَّكَ لَا شَرِيكَ لَكَ، لِأَنَّهُ لَا تَجُوزُ الصَّلَاةُ وَالرُّكُوعُ وَالسُّجُودُ إِلَّا لَكَ، لِأَنَّكَ أَنْتَ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ.»

ماحصل معنی آنکه:

پروردگارا این دو رکعت نماز را هدیه نمودم به سوی سید و مولای خود، ولی تو و برادر رسول تو امیرالمؤمنین و سید الوصیین علی بن ابی طالب. پروردگارا رحمت خود را بفرست بر محمد و آل محمد و قبول نما این دو رکعت نماز را از من و برای این عمل، جزای احسان کنندگان به من مرحمت

فرما. پروردگارا برای تو نماز خواندم و برای تو رکوع و سجود نمودم. تویی خدای واحد که شریک نداری؛ برای آنکه جایز نیست نماز و رکوع و سجود مگر برای تو؛ چه آنکه تویی خدای بزرگ که نیست خدایی غیر از تو.

شما را به خدا آقایان محترم انصاف دهید، چنین زائری که از اولین قدمش به خاک نجف تا آخرین ساعتی که از نماز زیارت فارغ می شود، متذکر به حق باشد و نام خدا بر زبان داشته و او را به عظمت و وحدانیت یاد نماید و علی علیه السلام را عبد صالح و برادر و وصی رسول الله صلی الله علیه و آله بخواند و به زبان حال و قال، اعتراف به این معنی بنماید، مشرک است؟

پس اگر نماز خواندن و شهادت به وحدانیت خدا دادن شرک است، تمنّا می کنم طریقه توحید را به ما یاد دهید، تا از طریقه خدا و پیغمبر بیرون آمده و داخل در طریقه شما گردیم.

شیخ: عجباً شما نمی بینید در اینجا نوشته عتبه را ببوس، وارد حرم شو. به همین سبب است که ما شنیده ایم زوّار بر در حرم های امامان خود که می رسند، سجده می کنند. آیا این سجده برای علی نیست؟ آیا این عمل شرک به خدا نیست که سجده بنمایند غیر او را؟

داعی: من اگر جای جناب عالی بودم، بعد از اینکه جواب صحیح منطقی می شنیدم، تا آخر شب، بلکه تا آخر مجالس مناظره دیگر حرف نمی زدم و ساکت می ماندم، ولی عجب از شما است که باز هم به حرف آمدید، ولی حرفی که هر شنونده ای را به خنده می آورد (خنده شدید حضار).

ناچارم باز هم مختصر جوابی به شما بدهم که بدانید بوسیدن عتبه و آستانه مقدسه ائمه معصومین شرک نمی باشد و جناب عالی هم مغلطه فرمودید و بوسیدن را حمل بر سجده نمودید. جایی که در حضور خود ما عبارت را این قسم از روی کتاب بخوانید و تحریف نمایید، نمی دانم وقتی تنها در مقابل عوام بی خبر قرار می گیرید، چه تهمت ها به ما می زنید.

دستوری که در این کتب و سایر کتاب ادعیه و مزار رسیده، این است که ملاحظه می فرمایید زائر برای اظهار ادب، عتبه را ببوسد، نه آنکه سجده بنماید.

اولاً روی چه قاعده [ای] شما بوسیدن را حمل بر سجده نمودید. ثانیاً شما در کجا دیده اید از قرآن مجید و اخبار و احادیث که منع از بوسیدن عتبه درگاه پیغمبر یا امامی شده باشد و یا بوسیدن را علامت شرک قرار داده باشند.

پس وقتی جواب منطقی یا مسکتی در این باب ندارید، وقت مجلس را ضایع نکنید. و اما اینکه فرمودید شنیده ام زوار سجده می کنند، کاملاً دروغ است؛ دروغ شاخدار.

بسی فرق است دیدن تا شنیدن

شنیدن کی بود مانند دیدن

مگر خداوند متعال در آیه ۶ از سوره ۴۹ (حجرات) نمی فرماید:

(إِنْ جَاءَكُمْ فَاسِقٌ بِنَبَأٍ فَتَبَيَّنُوا أَنْ تُصِيبُوا قَوْمًا بِجَهَالَةٍ فَتُصِبُوا عَلَىٰ مَا فَعَلْتُمْ نَادِمِينَ).

«هرگاه فاسقی خبری برای شما آورد (تصدیق نکنید)، تا تحقیق کنید. مبدا به سخن چینی فاسقی از نادانی به قومی رنجی رسانید و پشیمان گردید.»

مطابق این دستور قرآن مجید، به کلام فاسق نباید ترتیب اثر داد، تا موجب ندامت و خجالت نگردد، بلکه باید تحقیق کرد و در صدد کشف حقیقت برآمد. زحمت سفر به خود داده، بروید از نزدیک ببینید، آن گاه ایراد و اشکال نمایید.

چنانچه وقتی داعی به قبر ابوحنیفه و شیخ عبدالقادر در بغداد رفتم و طرز اعمال عوام را نسبت به آن قبرها - به مراتب اشد از آنچه شما تهمت به شیعیان زدید - دیدم، هیچ گاه در مجلس و محفلی واگو ننمودم.

خدای بزرگ شاهد است روزی که به قبر ابوحنیفه در معظّم رفتم، جماعتی از برادران اهل تسنّن هندی را دیدم عوض عتبه، چندین مرتبه زمین را می بوسیدند و به خاک می افتادند. چون نظر کینه و عداوت نداشتم و دلیلی بر حرمت عمل ندیدم، تا این ساعت مورد نقل قرار ندادم؛ چون دیدم از روی محبّت رفتار می نمایند نه از روی عبودیت.

آقای محترم بدانید که هیچ زائر شیعه - عارف یا عامی - هرگز سجده ننموده و نمی کند مگر برای خدای تعالی و این فرموده شما کاملاً تهمت و افتراء و دروغ محض است.

در حالتی که اگر هم به طرز سجده که عبارت از به خاک افتادن و صورت و پیشانی بر زمین مالیدن باشد - نه به قصد عبودیت - مانعی ندارد؛ چه آنکه تعظیماً و تکریماً در مقابل شخص بزرگی - نه به قصد خدایی یا شریک برای خدا قرار دادن - خم شدن و روی زمین افتادن و صورت روی خاک گذاردن ابداً شرک نمی باشد، بلکه کثرت و شدت علاقه ی به محبوب، موجب تعظیم و صورت روی خاک مالیدن و بوسیدن می شود.

شیخ: چگونه ممکن است روی خاک افتاده و پیشانی بر زمین گذارند و سجده نباشد؟؟

داعی: تصدیق می فرمایید سجده مربوط به نیت است و نیت امر قلبی است و عالم به قلوب و نیات قلبی خدای تعالی می باشد. ظاهراً می بینیم فردی یا افرادی به حال سجده روی زمین افتاده (و البته به چنین حالی که مخصوص به خدای تعالی است، شایسته نیست در مقابل غیر خدا قرار گیرد ولو بدون نیت باشد)، ولی چون از نیت قلب او خبر نداریم، نمی توانیم حمل به سجده نماییم، مگر در اوقات سجده مخصوص که معلوم است ظاهرش را سجده می نامیم.

به خاک افتادن و سجده نمودن برادران حضرت یوسف

پس به طرز سجده به عنوان تعظیم و تکریم (نه نیت سجده) روی خاک افتادن، کفر و شرک نیست، چنانچه برادران یوسف در مقابل یوسف چنین سجده ای را نمودند و دو پیغمبر حاضر (یعقوب و یوسف) منعشان ننمودند به صراحت آیه ۱۰۰ سوره ۱۲ (یوسف) که خداوند خبر می دهد:

(وَرَفَعَ أَبَوَيْهِ عَلَى الْعَرْشِ وَخَرُّوا لَهُ سُجْدًا وَقَالَ يَا أَبَتِ هَذَا تَأْوِيلُ رُؤْيَايَ مِنْ قَبْلُ قَدْ جَعَلَهَا رَبِّي حَقًّا).

«پدر و مادرش را بر تخت بنشانند. آن گاه افتادند و او را سجده نمودند. در آن حال یوسف گفت: بابا این است تعبیر خوابی که از پیش دیدم که خدای من آن خواب را واقع و محقق گردانید (و آن خوابی است که در اول همین سوره خبر می دهد که یوسف به پدر عرض کرد: در خواب دیدم آفتاب و ماه و یازده ستاره مرا سجده می کردند و حضرت یعقوب

تعبیر نمود که به زودی به مقام بزرگی خواهی

رسید و پدر و مادر و یازده برادر تو را تعظیم می نمایند.»

مگر در چند جای قرآن کریم خبر از سجده نمودن ملائکه به آدم ابو البشر نمی دهد. (۱)

پس اگر بیان شما صحیح باشد که به طرز سجده (بدون نیت عبودیت) روی خاک افتادن شرک باشد، بایستی برادران یوسف و ملائکه مقربین همگی مشرک بوده باشند. فقط ابلیس لعین موخّیّد بود که ترک سجده نمود؟! و حال آنکه چنین نیست و تمام آنها موخّد و خداپرست بودند.

تمنّا می کنم آقایان محترم، اشکالات عامیانه و مسموعات بی اساس را که امویها و بقایای خوارج و نواصب و متعصّبین نقل نموده اند، در چنین مجلس باعظمتی که مخصوص گفتار حق و کشف حقیقت است، مورد بحث قرار ندهید، تا موجب ندامت و تضييع وقت گردد و مشت خود را باز نکنید که معلوم شود ایرادات شماها به شیعیان همیشه از این قبیل است.

جواب - لازم است مختصری هم جواب جناب حافظ را بدهم. چون وقت گذشته، اقتضای بحث طولانی ندارد.

ص: ۴۳۹

۱- (وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ أَبَىٰ وَاسْتَكْبَرَ وَكَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ) (بقره/۳۴). (وَلَقَدْ خَلَقْنَاكُمْ ثُمَّ صَوَّرْنَاكُمْ ثُمَّ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ لَمْ يَكُنْ مِنَ السَّاجِدِينَ) (اعراف/۱۱). (وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ كَانَ مِنَ الْجِنِّ فَفَسَقَ عَنْ أَمْرِ رَبِّهِ أَفَتَتَّخِذُونَهُ وَذُرِّيَّتَهُ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِي وَهُمْ لَكُمْ عِدُوٌّ بُئْسَ لِلظَّالِمِينَ بَدَلًا) (كهف/ ۵۰). (وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ أَبَى) (طه/ ۱۱۶). (محقق)

خوب است آقایان محترم که اهل علم هستید، با تعمق و تفکر سخن بگویید، نه روی عادات و گفتار اسلاف و هوای نفس و خیال. شما که می فرمایید چرا شیعیان در مقابل قبور اموات حاجت می طلبند، مگر خدای نکرده با اهل ماده و طبیعت هم عقیده می باشید که به حیات بعد الموت عقیده ندارند و می گویند: «اذا مات فات» که خداوند در آیه ۳۷ سوره ۲۳ (مؤمنون) اقوال آنها را نقل می فرماید که گویند:

(إِنَّ هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا نَمُوتُ وَ نَحْيَا وَ مَا نَحْنُ بِمَبْعُوثِينَ.)

«زندگانی جز این چند روزه حیات دنیا بیش نیست که زنده شده و خواهیم مُرد و هرگز دیگر از خاک برانگیخته نخواهیم شد؟!»

آقایان که به خوبی می دانید یکی از عقاید ثابتة الهیین، عقیده به حیات بعد الموت است. آدمی که بمیرد، بر خلاف حیوانات، جسم عنصری از کار می افتد، ولی روح و نفس ناطقه اش باقی و پایدار و بر ابدانی شبیه و مماثل با همین ابدان، منتها لطیف تر در عالم برزخ، زنده متنعم و یا معذب خواهد بود.

مخصوصاً شهدا و کشته شدگان راه خدا که آنها با مزایای بیشتری زنده و متنعم به نعم الهی و مسرور و شادمان به پاداش خود می باشند، چنانچه صریحاً در آیه ۱۶۹ و ۱۷۰ سوره ۳ (آل عمران) می فرماید:

(وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ * فَرِحِينَ بِمَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَيَسْتَبْشِرُونَ بِالَّذِينَ لَمْ يَلْحَقُوا بِهِمْ مِنْ خَلْفِهِمْ أَلَّا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ.)

«البته نپندار که شهیدان راه خدا مردگان اند، بلکه زنده به حیات ابدی شدند و در نزد خدا متنعم و روزی داده می شوند، در حالتی که به فضل و

رحمتی که از خداوند نصیبشان گردیده شادمان اند و به آن مؤمنان که هنوز به آنها نپیوسته اند و بعد در پی آنها خواهند شتافت، مژده دهند که از مردن هیچ نترسند و محزون نباشند.»

آیا اخذ روزی و سرور و شادمانی و استفاده از فضل و کرم پروردگار از لوازم اموات است یا احیاء؟ علاوه بر آنکه صریحاً می فرماید: (أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ)؛ یعنی آنها زنده هستند و در نزد خدا روزی می خورند.

این اشخاص چگونه زنده هستند و چگونه روزی می خورند؟ پس از همان جایی که دهان روزی خوردن دارند، گوش حرف شنیدن هم دارند و جواب هم می دهند، منتها پرده طبیعت جسمانی روی گوشهای ما را گرفته، صدای آنها

را نمی شنویم. (۱)

اشکال به بقای روح و جواب آن

«جوان متجددی از اهل تسنن به نام داود پوری که در زاویه مجلس، مستمع کلمات بود با اجازه، ایجاد شبهه ای به نام سؤال نمود به این عبارت:»

داود پوری - قبله صاحب! این بیان شما با کشف علوم محیر العقول امروزی جور نمی آید. البته در ازمنه گذشته که علوم طبیعی ترقی نداشت، مردمی از روی

ص: ۴۴۱

۱- و همچنین آیات دیگر قرآن بر این حقیقت دلالت دارد مانند قصه مؤمن آل فرعون که بعد از دنیا رفتن می گوید: (قِيلَ ادْخُلِ الْجَنَّةَ قَالَ يَا لَيْتَ قَوْمِي يَعْلَمُونَ * بِمَا غَفَرَ لِي رَبِّي وَجَعَلَنِي مِنَ الْمُكْرَمِينَ) (یس/ ۲۶ و ۲۷) و نیز عذاب قوم نوح که خدای متعال می فرماید: (مِمَّا خَطِيئَاتِهِمْ أُغْرِقُوا فَأَدْخَلُوا نَارًا فَلَمْ يَجِدُوا لَهُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَنْصَارًا) و نیز عذاب آل فرعون بلافاصله بعد از مرگشان: ... (وَحِاقَ بِآلِ فِرْعَوْنَ سُوءُ الْعَذَابِ * النَّارُ يُعْرَضُونَ عَلَيْهَا غُدُوًّا وَعَشِيًّا وَيَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ أَدْخِلُوا آلَ فِرْعَوْنَ أَشَدَّ الْعَذَابِ) (غافر/ ۴۵ و ۴۶). (محقق)

جهالت به قوه‌ی مرموزی که نامش را روح می‌گذارند معتقد بودند، ولی امروزه که قرن طلایی علم و دانش است و علوم طبیعی سیر تکاملی خود را نموده، پنبه این نوع عقاید پوسیده زده شده، مخصوصاً در بلاد مهمه اروپا که مهد ترقیات علمیه می‌باشد، دانشمندانی مانند «داروین انگلیسی» و «بخنر آلمانی» و دیگران بطلان این نوع عقاید پوسیده مخصوصاً عقیده به وجود روح و بقای آن را ظاهر نمودند.

داعی: عزیزم این نوع از اقوال تازگی نداشته و اختصاص به قرن طلایی - به قول شما - ندارد، بلکه در حدود دو هزار و چهارصد سال است تقریباً در تحت لوای ارباب ماده و طبیعت جلوه‌گری نموده.

ظهور اهل ماده و طبیعت و مقابله دیمقراطیس با سقراط حکیم

یعنی زمانی که دیمقراطیس و اتباع او در مقابل سقراط و افلاطون و ارسطو و امثال آن حکمای الهی در یونان قیام نموده و قائل به ماده و طبیعت شدند و منکر خدای با علم و اراده و قدرت و شعور گردیدند و گفتند به غیر از «ماتیر» یعنی ماده و مادیات - که به یکی از حواسّ خمسّه ادراک گردد - چیز دیگر در عالم موجود نیست و جمیع تأثیرات لازمه ناشی از طبع مواد است. به همین جهت مشهور گردیدند به طبیعی و مادی (که خلاصه و جوهر اصلی آنها امروز به نام کمونیست در عالم جلوه‌گری می‌نمایند).

این نوع عقاید فاسده که از لوازم انکار وجود خالق با علم و اراده و قدرت و شعور است، در میان آن فرقه‌ی کوتاه نظر ظاهر گردیده و علماء و فلاسفه الهی در هر دوره‌ای از ادوار، جواب آنها را علماً و منطقاً داده‌اند، ولی چون نامی از اروپا و عقاید داروین و بخنر بردید، ناچارم به شما آقایان متجدّدین برادرانه

نصیحت نموده، یادآور شوم که لازمه‌ی علم و عقل و منطق این است که تحت تأثیر هر کلامی قرار نگیرید.

اگر فلسفه داروین را (که فرضیات است نه فلسفه) مطالعه نمودید، لازم است نقد و انتقاداتی را نیز که بر کتاب و گفتار و عقاید آن نوشته شده است بخوانید، آن گاه قضاوت عاقلانه نموده، انتخاب احسن نمایید.

چون سلطه و سلطنت اروپائی‌ها علماً و عملاً بر شماها زیاد شده، لذا وقتی کتابی از داروین و بخیر یا امثال آنها به دستتان می‌آید در نظر شما با اُبّهت و عظمت می‌نماید و خیال می‌کنید واقعاً سراسر اروپا دارونیزم گردیده و این کتاب نمونه‌ای از عقاید تمام فلاسفه اروپاست و حال آنکه این طور نیست (تازه اگر هم باشد ارزش علمی ندارد).

اقوال علمای الهی اروپا

همین قسمی که فلسفه داروین طبیعی را می‌خوانید، کتب فلاسفه الهی را هم که در دست عموم است بخوانید؛ مانند کتاب‌های «کامیل فلاماریون» فرانسوی که از علمای ریاضی مشهور اروپا می‌باشد و سالها در معرفت النفس غور نموده و کتابهای بسیاری در اثبات وحدانیت حق تعالی و عظمت روح و بقای آن بعد از مرگ نوشته؛ مانند «دیو دان لاناتور» یعنی «خدا در طبیعت»، و مجلّدات «مرگ و اسرار آن» که علمای ایرانی و مصری آنها را به فارسی و عربی ترجمه نموده‌اند.

در آن کتب مفصّلاً در اطراف مرگ قلم فرسایی نموده و صریحاً گوید مرگ حقیقی به معنای فنا و نیستی وجود ندارد. مرگ عبارت است از نقل و انتقال از عالمی به عالم دیگر. فقط آدمی قالب عوض می‌کند، از این بدن عنصری بیرون

آمده، به هیکل و صورت لطیف تری می رود؛ چه آنکه روح (مایه حیات) ابداً فنا ندارد، بلکه باقی و پایدار است.

و این معنی با تجربیات قطعی سالیان دراز به دست آمده که روح غیر از این بدن است و خود استقلال معنوی دارد پس از متلاشی شدن تن و بدن باقی مانده و جلوگیری می نماید انتهی.

و امثال این قبیل علماء و فلاسفه الهی، مانند «بروکسون فرانسوی» فیلسوف معاصر و «ویکتور هوگو» شاعر دانشمند معروف فرانسه و «نرمال» محقق آلمانی و «دکارت» فیلسوف شهیر فرانسوی و غیرهم - که نقل اقوال تمامی آنها بلکه ذکر اسامی آنها مقتضی این مجلس نمی باشد - بسیارند و دانشمندان اروپا به وجود آنها افتخار می نمایند، نه به وجود داروین و بختر طبیعی مادی.

اولاً- چنانچه شما آقایان جوانان روشنفکر تحت تأثیر غربی ها قرار گرفته و ناچارید به گفتار آنها توجه نمایید، اقلأً منحصرأً کتاب های داروین انگلیسی و بختر آلمانی را نخوانید، بلکه به سایر کتب فلاسفه و دانشمندان اروپایی هم مراجعه نمایید.

ثانیاً عقاید هر دو فرقه (الهی و طبیعی) را مورد توجه و دقت قرار دهید و نقد و انتقاداتی را که بر آن کتاب ها نوشته شده بخوانید، آن گاه انتخاب احسن نمایید.

چنانچه از روی انصاف و با دیده علم و عقل و منطق کتب فریقین (الهی و طبیعی) را مطالعه نمایید، بالقطع و یقین تصدیق خواهید نمود که تن و بدن آدمی، چون مخلوق از عناصر عالم خلق است فانی و متلاشی می گردد، ولی روح که مخلوق عالم امر است زنده و پایدار می باشد و هرگز نمرده و نمی میرد و مخصوصاً شهدا و کشته شدگان راه حق و حقیقت توحید که به حکم کتب

آسمانی و تعالیم رحمانی، علاوه بر جنبه روحانی از جهت جسمانی زنده و دارای گوش شنوا و چشم بینا می باشند.

چنانچه در زیارت حضرت سیدالشهداء علیه الصلاة والسلام وارد است: «اشهد أنّك تسمع كلامي و تردّ جوابي»^(۱)؛ یعنی شهادت می دهم که تو کلام مرا می شنوی و جواب مرا می دهی.

آیا خطبه ۸۷ نهج البلاغه را نخوانده اید، آنجایی که عترت طاهره رسول اکرم صلی الله علیه وآله را معرفی می نماید می فرماید: «أَيُّهَا النَّاسُ خذُوهَا مِنْ خَاتَمِ النَّبِيِّينَ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ إِنَّهُ يَمُوتُ مِنْ مَاتِ مَنْنَا وَليْسَ بِمَيِّتٍ وَبِئَلَىٰ مِنْ بَلَىٰ مَنْنَا وَليْسَ بِبَالٍ.»

یعنی ای مردم، این مطلب را از خاتم النبیین بگیرید (یعنی فرموده اوست) که از ما هر که بمیرد (در حقیقت) مرده نیست و از ما هر که به ظاهر پیوسد (در حقیقت) پیوسده نیست.

یعنی پیوسته در عالم انوار و ارواح زنده و پایداریم، چنانچه ابن ابی الحدید^(۲)

و میثمی^(۳)

و شیخ محمد عبده^(۴)، مفتی معروف دیار مصر در شرح این کلمات می گویند که اهل بیت پیغمبر، مانند دیگران در حقیقت مرده نیستند.

پس اگر ما ظاهراً در مقابل قبور ائمه معصومین از عترت رسالت می ایستیم،

ص: ۴۴۵

۱- در بحار الانوار ج ۹۷/۲۹۵، در زیارت امام حسین و آدم و نوح علیه السّلام نزد قبر مولانا امیرالمؤمنین علیه السّلام عبارت چنین نقل شده ... «عالمًا أنّك تسمع كلامي و تردّ كلامي ...». (محقق)

۲- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ۶/۳۷۷، خطبه ۸۶.

۳- شرح نهج البلاغه، کمال الدین میثم بن علی بن میثم بحرانی، ۲/۳۰۲، خطبه ۸۴.

۴- شرح نهج البلاغه، شیخ محمد عبده، ص ۱۸۲، خطبه ۸۶.

مقابل قبور اموات نمی ایستیم و با مرده حرف نمی زنیم، بلکه در مقابل احیاء و زندگان ایستاده ایم و با زندگان حرف می زنیم. پس ما مرده پرست نیستیم، بلکه خدا پرستیم؛ چون خدا روح و جسم آنها را زنده نگاه می دارد.

آیا شما حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب و یا حضرت سیدالشهداء ابا عبدالله الحسین^ع و شهدای بدر و حنین و احد و کربلا را فداییهای دین و جانبازان راه حق نمی دانید که در مقابل ظلم خانمانسوز قریش و بنی امیه و یزید و یزیدیان (که متتها درجه فعالیتشان انکار حقایق دین و محو آثار آن بوده) قیام نمودند و جان خود را در راه دین مقدس اسلام و کلمه طیبه «لا اله الا الله» فدا نمودند.

همان طوری که قیام صحابه رسول الله و جانبازیهای شهدای بدر و احد و حنین سبب برطرف شدن شرک و کفر و اعلاهی کلمه «لا اله الا الله» گردید، ما قیام و جانبازی حضرت ابا عبدالله الحسین علیه السلام نیز برای تقویت دین مقدس اسلام اثر بجایی بخشید.

اگر قیام آن حضرت نبود، یزید عنید اساس دین را از میان برده و کفریات باطن و عقاید فاسده خود را در جامعه مسلمین لباس عمل می پوشانید.

دفاع مخالفین از خلافت معاویه و یزید و کفر آنها و جواب آن

شیخ: خیلی از شما تعجب است که خلیفه المسلمین، یزید بن معاویه را کافر و فاسد بخوانید و حال آنکه نمی دانید یزید را خلیفه امیرالمؤمنین و خال المؤمنین، معاویه بن ابی سفیان به مقام خلافت نصب نمود و معاویه را خلیفه ثانی، عمر بن الخطاب و خلیفه ثالث، عثمان مظلوم رضی الله عنهما به مقام امارت مسلمین در شامات منصوب نمودند و مردم به طیب خاطر روی لیاقت و قابلیت

که داشتند، آنها را به مقام خلافت پذیرفتند. پس نسبت کفر و ارتدادی که شما به خلیفه المسلمین می دهید، علاوه بر آنکه اهانتی به تمام مسلمانان نمودید که ایشان را به خلافت پذیرفتند، اهانت بزرگی است به خلفای قبل که مقام امارت و حقیقت خلافت آنها را تصویب نمودند؟!

فقط از ایشان یک زله و خطا و ترک اولایی صادر شد که در دوره خلافت ایشان، ریحانه رسول الله را به قتل رسانیدند و این عمل هم قابل عفو و اغماض بود، فلذا توبه نمودند. خداوند غفور هم از او گذشت، چنانچه امام غزالی و دمیری (۱)

مشروحاً این مطلب را در کتب خود آورده و پاکی و طهارت خلیفه یزید را ثابت نمودند؟!

داعی: هیچ انتظار نداشتیم که درجه تعصب جناب عالی تا این اندازه باشد که وکیل مدافع یزید عنید [و] پلید گردید.

و اما اینکه فرمودید چون اسلاف او صحه بر امارت آنها گذاردند، پس حقاً مسلمانان باید کورکورانه تسلیم گردیده و اطاعت آنها را بنمایند، این بیان شما علیل و قابل قبول عقلاء مخصوصاً در این دوره علم و حکمت (به اصطلاح) دموکراسی نمی باشد.

و همین است یکی از براهین ما که می گوئیم خلیفه بایستی معصوم و از جانب خدا منصوب باشد، تا دچار این اشکالات نشویم.

و دیگر آنکه فرمودید امام غزالی و یا دمیری و دیگران دفاع از اعمال یزید

ص: ۴۴۷

نموده اند، آنها هم مانند شما [بودند] که تعصّبتان بر علم و عقلتان غالب آمده و الاً هیچ انسان عاقلی نمی آید و کیل مدافع یزید پلید گردد! که از هیچ طریقی راه دفاع ندارد.

و دیگر آنکه فرمودید فقط یک زله و خطا از او صادر شده و آن شهادت حضرت سیدالشهداء سلام الله علیه بوده. اولاً آنکه شهادت پاره تن رسول الله بدون تقصیر با هفتاد نفر صغیر و کبیر و اسارت نوامیس بزرگ اسلام - دختران رسول خداصلی الله علیه و آله - مانند اسراء روم و فرنگ، زله و خطا نبوده، بلکه از گناهان کبیره بوده است.

ثانیاً عملیات زشت و کفریات او اختصاص به شهادت آن حضرت تنها ندارد، بلکه طرق مختلفی برای اثبات کفر و ارتداد او موجود است.

نواب: قبله صاحب! تمنا می نمایم اگر دلایل واضحی بر کفر و ارتداد یزید هست در دسترس ما بگذارید، خیلی ممنون خواهیم شد.

دلایل بر کفر و ارتداد یزید

داعی: دلایل بر کفر و ارتداد یزید بسیار واضح و آشکار است، چنانچه در کلمات خود پیوسته - نظماً و نثراً - کفریات باطنی را ظاهر می ساخت؛ مخصوصاً در اشعار خمیره اش دلایل واضحی به دست است که گفته:

شمیسه کرم برجها قعر دنها

فمشرقها الساقی ومغربها فمی

فان حرمت یوماً علی دین أحمد

فخذها علی دین المسیح بن مریم (۱)

خلاصه معنی آنکه گوید: شراب انگور از مشرق دست ساقی طالع می گردد و

ص: ۴۴۸

۱- کتاب الاربعین، ص ۲۷۷. (محقق)

در مغرب دهان من غروب می نماید و اگر شراب در دین محمد صلی الله علیه و آله حرام است، بگیر او را بر دین مسیح بن مریم؛ یعنی پیروی از دین مسیح بنما و نیز گوید:

أقول لصحب ضمت الكاس شملهم

وداعی صبابات الهوی مترنم

خذوا بنصيب من نعيم ولذّه

فكل وإن طال المدى يتصرّم (۱)

در این اشعار می رساند که هرچه هست همین دنیا است. غیر از این عالم عالمی نیست. پس باید دست از لذت و نعيم این عالم برداشت.

اینها اشعاری است که در دیوان او ثبت است و ابوالفرج ابن جوزی در کتاب «الردّ علی المتعصّب العنید» (۲).

شهادت به او داده و از جمله اشعاری که دلالت بر کفر و زندقه و الحاد او دارد، اشعاری است که سبط ابن جوزی در «تذکره» (۳) و جدش ابو الفرج مفصلاً نقل نموده اند که در مطلع آن گوید:

عليه هاتي ناوليني وترنمي

حديثك اني لا أحب التناجيا

به معشوقه خود خطاب نموده گوید: نزدیک بیا خانم عزیزم، آگاه ساز مرا علنی از مطالب درونی خود. من دوست ندارم که آهسته سخن برانی (تا آنجا که گوید):

فإن الذي حدثت عن يوم بعثنا

أحاديث زور تترك القلب ساهيا

یعنی: آن کسی که به داستان قیامت تخویف می کند، گزارشاتی به دروغ است که قلب را از آهنگهای ساز و آواز دور می نماید.

چنانچه ابراهیم بن اسحاق معروف به «دیک الجن» که از اجله فقهاء و علماء و فضلاء و ادبای شیعه بوده، در حضور خلیفه هارون الرشید عباسی تمام آن

١- وفيات الاعيان، ٣/٢٨٧. (محقق)

٢- وفيات الاعيان، ٣/٥٨٧. (محقق)

٣- الردّ على المتعصب العنيد، ص ٤٥ - ٤٧. (محقق)

اشعار را قرائت نموده، هارون بی اختیار یزید را لعن کرده و گفت: زندیق کاملاً انکار صانع و حشر و نشر را نموده است.

از جمله اشعاری که دلالت بر کفر و الحاد او می کند، آن است که در موقع ترنم و عیش می گفت:

یا معشر الندمان قوموا

واسمعوا صوت الأغانی

واشربوا کاس مدام

واترکوا ذکر المعانی

شغلتنی نغمه العیدا

ن عن صوت الأذان

وتعوّضت عن الحور

عجوزاً فی الدنان(۱)

ما حصل معنی آنکه به ندماء و هم پیاله های خود گوید: برخیزید و به ساز و آواز گوش دهید و از شراب ناب استفاده کنید و ترک کنید خرافات دینی را؛ زیرا ساز مرا به خود جلب نموده، از صدای اذان. تعویض و مصالحه می کنم بهشت و حور العین را به پیرزن های خواننده.

و در کتب مقاتل همه جا نقل است و حتی سبط ابن جوزی در صفحه ۱۴۸ تذکره(۲)

آورده که چون اهل بیت رسالت را به شام آوردند، یزید پلید بر منظره قصر خود - که مشرف بر محله جیرون(۳) بود - قرار گرفته - این دو بیت را نشاد

ص: ۴۵۰

۱- تذکره الخواص، ص ۲۶۱. (محقق)

۲- تذکره الخواص، سبط ابن الجوزی، ص ۲۳۵، باب ۹، ذکر حمل الرأس الی یزید. ابن جوزی می نویسد: «قال مجاهد: نافع وقال الزهری: لما جاءت الرؤوس کان یزید فی منظره علی جیرون فأنشد لنفسه: لما بدت تلک الحمول وأشرق...».

۳- یاقوت حموی در معجم البلدان گوید: جیرون سققی مستطیل است بر ستون ها بنا کرده شده، نزدیک دروازه دمشق و برگرد آن شهری است که یکی از جبابره در زمان قدیم، قلعه ای در آنجا ساخته و بعدها صابئین آنجا عمارت کردند و در داخل آن، معبدی برای مشتری ساختند و آنجا تفرج گاه عمومی بوده است. (مؤلف)

کرد [و] کفر خود را ثابت نمود:

لَمَّا بَدَت تَلَكُ الْحَمُولِ وَأَشْرَقَت

تَلَكُ الشَّمْسِ عَلَى رَبَا جِيْرُونَ

نَعَبَ الْغُرَابِ فَقَلَّتْ نَحْ أَوْ لَا تَنْحَ

فَلَقَدْ قَضَيْتَ مِنَ النَّبِيِّ دِيُونِي

خلاصه معنی آنکه چون محمل های اسرای آل محمد صلی الله علیه وآله ظاهر شد، کلاغی صدا کرد (که در عرب، آن صدا را به فال بد می گرفتند). گفتم: ای کلاغ! بخوانی یا نخوانی من وام خود را از پیغمبر گرفتم. کنایه از اینکه اعمام و اقاربم را در بدر و احد و حنین کشتند، من هم تلافی نموده، فرزندانم را کشتم.

و از جمله ادله بر کفر یزید آن است که وقتی مجلس جشن برای شهادت پسر پیغمبر بر پا نمود، به اشعار کفرآمیز عبدالله بن الزبیری تمثیل جست که حتی سبط ابن جوزی (۱) [\(۱\)](#)

و ابوریحان بیرونی و دیگران نوشته اند آرزوی وجود و حیات کسانی را نمود از اجداد خودش که همه مشرک و کافر محض بودند و به امر خدا و پیغمبر در جنگ بدر کبری کشته شدند. ظاهراً شعر دوم و پنجم از خود یزید است که

در حضور عموم حاضرین از مسلمانان و یهود و نصاری گفت:

لَيْتَ أَشْيَاخِي بَدْرَ شَهْدُوا

جَزَعُ الْخَزْرَجِ مِنْ وَقَعِ الْأَسْلِ

لَأَهْلُوا وَاسْتَحَلُّوا فَرِحًا

ثُمَّ قَالُوا يَا يَزِيدُ لَا تَشَلْ

قَدْ قَتَلْنَا الْقُرْمَ مِنْ سَادَاتِهِمْ

وَ عَدَلْنَا بَدْرَ فَاعْتَدِلْ

لَعَبْتُ هَاشِمَ بِالْمَلِكِ فَلَا

خَبْرَ جَاءَ وَلَا وَحْيَ نَزَلَ

لست من خندف (۲) إن لم أنتقم

من بنی أحمد ما كان فعل

ص: ۴۵۱

۱- تذكرة الخواص، سبط ابن جوزی، ص ۲۳۵، باب ۹، ذکر حمل الرأس الی یزید.

۲- خندف یکی از اجداد یزید بوده است. (مؤلف)

وقتلنا الفارس الليث البطل (۱)

«ای کاش پیران و گذشتگان قبیله من که در بدر کشته شدند، می دیدند زاری کردن قبیله خزرج را از زدن نیزه. (در جنگ احد) از شادی فریاد می زدند و می گفتند: ای یزید! دستت شل مباد که مهتران و بزرگان آنها را کشتیم و این عمل را به جای بدر کردیم که سر به سر شد. بنی هاشم با سلطنت بازی کردند. نه خبری از آسمان آمد و نه وحی نازل شد. من از دودمان خندف نیستم اگر انتقام از فرزندان پیغمبر نگیرم. ما خون خود را از علی گرفتیم به کشتن فرزند بزرگ او.»

و بعضی از علمای خودتان، مانند ابوالفرج (۲) و شیخ عبدالله بن محمد بن عامر شبراوی شافعی در صفحه ۱۸ کتاب «الاتحاف بحب الاشراف» (۳)

و خطیب خوارزمی در جلد دوم «مقتل الحسین» (۴) و دیگران می نویسند: «یزید ملعون در

ص: ۴۵۲

۱- تذکره الخواص، ص ۲۳۵. (محقق)

۲- الرد علی المتعصب العنید، ابی الفرج ابن الجوزی، ص ۴۷ - ۴۸، احادیث آخر فی ضرب یزید بالقضیب و الخیزران ... ابن الجوزی جریان را این گونه نقل می کند: «عن مجاهد قال: جیء برأس الحسین بن علی فوضع بین یدی یزید بن معاویه فتمثل بهذین البیتین: لیت اشیاخی ببدر شهدوا...».

۳- الاتحاف بحب الاشراف، عبدالله بن محمد بن عامر شبراوی، ص ۵۶، باب ۲. شبراوی جریان را این گونه نقل کرده است: «... حتی جیء برأس الحسین فوضع بین یدی یزید فأمر الغلام فرفع الثوب الّذی کان علیه فحین رآه غطی وجهه بکمه کأنه شم رائحه وقال: الحمد لله الّذی کفانا المؤمن بغير مؤنه كلما أوقدوا ناراً للحرب اطفأها الله قالت دباحاضنه یزید دنوت من رأس الامام الحسین حین شم یزید منه رائحه لم تعجبه فإذا تفوح منه رائحه من روح الجنه کالمسک الاذفر بل أطیب والّذی ذهب بنفسه وهو قادر علی أن یغفر لی لقد رأیت یزید وهو یقرع ثنایاه بقضیب فی یده ویقول: یا غراب البین ما شئت فقل انما تندب امرا قد حصل ان اشیاخی ببدر...».

۴- مقتل الحسین، خوارزمی، ۲/۶۵، ح ۲۹، فصل ۱۱ مقتل الامام الحسین. خوارزمی نیز این جریان را این گونه نقل کرده است: «عن مجاهد ان یزید حین أتى برأس الحسین بن علی و رؤوس أهل بيته، قال ابن محفز: یا امیر المؤمنین! جئناک برؤوس هؤلاء الکفره اللثام. فقال یزید: ما ولدت ام محفز أكفر وألم وأدم، ثم کشف عن ثنایا رأس الحسین بقضیبه ونکته به وانشد ... لیت اشیاخی...».

موقع چوب زدن بر لب و دندان های آن حضرت این اشعار را می خواند.»

جواز علمای اهل تسنن بر لعن یزید پلید

اکثر علمای شما آن زندیق ملعون را کافر دانسته اند، حتی امام احمد بن حنبل (امام الحنابله) و بسیاری از اکابر علمای شما تجویز لعن بر او نموده اند و مخصوصاً عبدالرحمان ابوالفرج ابن جوزی کتاب مستقلی در این باب نوشته موسوم به «کتاب الرّد علی المتعصّب العنید المانع عن لعن یزید لعنه الله» و ابو العلاء معری در این باب گفته است:

أرى الأيام تفعل كلّ نكير فما

أنا في العجائب مستزید

أليس قریشکم قتلت حسیناً

وکان علی خلافتکم یزید

ما حصل معنی آنکه: روزگار، پیوسته بر ضدّ توحید و اهل توحید، نقشه های ابلیسی می کشد و این گونه رلهای بازیگر دنیا سبب استعجاب من است؛ چرا که ذاتی دنیا مکر و حيله بازی است. دلیل بر مدّعا، کشته شدن حسین علیه السّلام به دست قریش و زمام اختیار امور و خلافت به دست یزید (علیه اللعنه) دادن است.

فقط عدّه ای از متعصّبین علمای شما، از قبیل غزالی طرفداری از یزید نموده و عذرهای غیر موجه مضحک برای تبرئه آن ملعون تراشیده اند، در حالتی که عموم علمای خودتان عملیات کفرآمیز و رفتار ظالمانه او را مشروحاً ذکر نموده اند، که

ظاهراً به عنوان خلافت بر مسند ریاست مسلمین برقرار بود، ولی عملاً جدّیت می نمود بساط دین و توحید را بر چینه و منکرات را به عنوان معروف عمل می کرد.

چنانچه دمیری در «حیاء الحيوان» (۱) و مسعودی در «مروج الذهب» (۲) نوشته اند، میمون های زیادی داشت که لباس های حریر و زیبا بر آنها پوشانیده، طوق های طلا به گردن آنها نموده، سوار بر اسب ها می نمود. و همچنین سگ های بسیاری طوق به گردن داشت که با دست خود آنها را شست و شو می داد و با جام طلا به آنها آب می داد و سپس نیم خورده آنها را خودش می خورد و در اثر اعتیاد به مشروبات الکلی پیوسته مست و مخمور بود.

و مسعودی در جلد دوم «مروج الذهب» (۳) گوید سیرت یزید سیرت فرعونى بود، بلکه فرعون در رعیت داری اعدل از یزید بود و سلطنت او ننگ بزرگی در

ص: ۴۵۴

۱- حیاء الحيوان، دمیری، ۲/۲۰۱، القرد. دمیری می نویسد: «ولقد درب قرد ليزيد على ركوب الحمار وسابق به مع الخيل».

۲- مروج الذهب، مسعودی، ۳/۶۷ - ۶۸، ذکر لمع من أخبار یزید، فسوق یزید و عماله مسعودی می نویسد: «وكان له قرد یکنى بأبی قیس یحضره مجلس منادته ویطرح له متکاً وکان قرداً خبیثاً وکان یحمله علی أتان وحشیه قد ریضت وذللت لذلك بسرج ولجام ویسابق بها الخیل یوم الحلبه، فجاء فی بعض الأيام سابقاً فتناول القصبه ودخل الحجره قبل الخیل وعلی أبی قیس قباء من الحریر الأ-حمر والأصفر مشمر وعلی رأسه قلنسوه من الحریر ذات ألوان بشقائق وعلی الاتان سرج من الحریر الأ-حمر منقوش ملمع بأنواع من الألوان».

۳- همان، ۳/۶۸، ذکر لمع من أخبار یزید، فسوق یزید و عماله مسعودی می نویسد: «ولما شمل الناس جور یزید وعماله وعمهم ظلمه وما ظهر من فسقه من قتله ابن بنت رسول الله صلی الله علیه وآله وأنصاره وما أظهر من شرب الخمر وسیره سیره فرعون بل کان فرعون اعدل منه فی رعیتته وأنصف منه لخاصته وعمته».

اسلام شد؛ زیرا مثالب بسیاری برای او می باشد از شرب خمر و کشتن پسر پیغمبر و لعن نمودن وصی پیغمبر (علی بن ابی طالب) و آتش زدن و خراب نمودن خانه خدا (مسجد الحرام) و خون ریزی های بسیار (مخصوصاً قتل عام اهل مدینه) و فسق و فجور بی شمار و غیر آنها که به حساب نیاید می رساند عدم غفران و آمرزش او را.

نواب: قبله صاحب! موضوع قتل عام مدینه به امر یزید چه بود. متمنی است بیان فرمایید.

داعی: عموم مورّخین مخصوصاً سبط ابن جوزی

در صفحه ۶۳ «تذکره»^(۱) می نویسد جماعتی از اهل مدینه در سنه شصت و دو رفتند به شام. وقتی از فجایع اعمال و کفریات یزید باخبر شدند، برگشتند به مدینه و بیعت او را شکستند و علناً او را لعن می نمودند و عامل او عثمان بن محمد بن ابی سفیان را بیرون نمودند. عبدالله بن حنظله (غسیل الملائکه) گفت: ای مردم! ما از شام بیرون نیامده و خروج بر یزید ننمودیم مگر آنکه دیدیم

«هو رجل لا دين له ينكح الأمهات والبنات والأخوات ويشرب الخمر ويدع الصلاة ويقتل أولاد النبيين».

ص: ۴۵۵

۱- تذکره الخواص، سبط ابن جوزی، ص ۲۵۹، باب ۹، فصل فی یزید بن معاویه. سبط بن جوزی می نویسد: «أن جماعه من أهل المدینه وفدوا علی یزید سنه اثنتین بعد ما قتل الحسین فرأوه يشرب الخمر ويلعب بالطناير والكلاب فلما عادوا إلى المدینه أظهروا سبّه وخلعوه وطرّدوا عامله عثمان بن محمد بن أبی سفیان و قالوا قدمنا من عند رجل لادین له یسکر ویدع الصلاه وبايعوا عبدالله بن حنظله الغسیل؛ وکان حنظله یقول یا قوم والله ما خرجنا علی یزید حتی خفنا أن نومی بالحجاره من السماء رجل ینکح الأمهات والبنات والأخوات ویشرب الخمر ویدع الصلاه ویقتل أولاد النبيین...».

او مرد بی دینی است که نزدیکی می کند با مادرها و دخترها و خواهرها، شراب می خورد و نماز نمی خواند و اولاد پیغمبران را می کشد.

قتل عام اهل مدینه به جرم شکستن بیعت یزید

چون این خبر به یزید رسید، مسلم بن عقبه را با لشکر کثیری از اهل شام برای سرکوبی اهل مدینه فرستاد و آنها سه شبانه روز اهل مدینه را قتل عام نمودند. ابن جوزی (۱۱)

و مسعودی و دیگران می نویسند آن قدر کشتند که خون در کوچه ها جاری گشت

«وخاض الناس فی الدماء حتی وصلت الدماء قبر رسول الله صلی الله علیه وآله وامتألت الروضه والمسجد.»

به قدری خون در کوچه های مدینه جاری بود که مردم در خون فرو رفته بودند، تا اینکه خون به قبر رسول خدا رسید و مسجد و قبر آن حضرت پر از خون گردید.

هفتصد نفر از رجال محترم و وجوه اشراف قریش و انصار و مهاجرین را کشتند و ده هزار نفر از عامه مسلمین به قتل رسیدند و راجع به هتک حرمت و نوامیس مسلمین، دعاگو خجالت می کشم به عرضتان برسانم. همین قدر اکتفا

ص: ۴۵۶

۱- «وذكر المدائنی فی کتاب <الحره> عن الزهری قال: كان القتلى یوم الحره سبع مائه من وجوه الناس من قریش والأنصار والمهاجرین ووجوه الموالی. واما من لم یعرف من عبد أو حرّ أو امرأه فعشره آلاف وخاض الناس فی الدماء حتی وصلت الدماء إلى قبر رسول الله وامتألت الروضه والمسجد. قال مجاهد: التجأ الناس إلى حجره رسول الله ومنبره والسیف یعمل فیهم». تذكرة الخواص، سبط ابن الجوزی، ص ۲۵۹، باب ۹، فصل فی یزید بن معاویه.

می‌نمایم به یکی از عبارات‌های صفحه ۱۶۳ «تذکره» سبط ابن جوزی (۱).

که از ابوالحسن مدائنی نقل می‌نماید که: «ولدت الف امرأه بعد الحره من غیر زوج».

بعد از واقعه «حره»؛ یعنی قتل عام مدینه، هزار زن بدون شوهر وضع حمل نمودند (کنایه از آنکه لشکر فاتح به هتک نوامیس، آنها را حامله نمودند).

بیش از این نمی‌خواهم وقت مجلس را بگیرم و آقایان محترم را متأثر نمایم. همین مقدار برای روشن شدن افکار کفایت می‌کند.

شیخ: تمام آنچه ذکر فرمودید، دلالت بر فسق یزید می‌نماید و عمل هر شخص فاسق و معصیت کار قابل عفو و اغماض است و قطعاً یزید توبه نموده، خدا هم غفار الذنوب است و او را آمرزیده. پس شما به چه علت پیوسته او را لعن کرده و ملعون می‌خوانید.

داعی: بعضی از وکلای دعاوی برای آنکه حقوقی نصیبشان گردد، ناچار تا آخرین فرصت دفاع از موکل خود می‌نمایند ولو آنکه حق بر آنها آشکار گردد، ولی نمی‌دانم جناب عالی روی چه منافی، آن قدر پافشاری در دفاع از آن لعین پلید می‌نمایید و می‌فرمایید یزید توبه کرده است و حال آنکه گفتار کفرآمیز و شهادت اولیاء الله و قتل عام اهل مدینه و غیره، درایت است و گفتار شما که یزید توبه نموده، روایت است و آن ثابت نگردیده و مقابله به درایت نمی‌نماید.

آیا انکار مبدأ و معاد و وحی و رسالت و ارتداد از دین، به نظر شما لعن آور

ص: ۴۵۷

۱- همان، سبط ابن جوزی می‌نویسد: «وذكر أيضاً المدائنی عن أبي قره قال: قال هشام بن حسان ولدت ألف امرأة بعد الحره من غیر زوج و غیر المدائنی يقول عشره آلاف امرأة».

نخواهد بود؟ آیا ظالمین را خداوند صریحاً در قرآن کریم لعن نفرموده؟ آیا شما یزید را ظالم نمی دانید؟ اگر به نظر مبارک جناب عالی، وکیل مدافع جدی یزید بن معاویه (خنده شدید حضار) این دلایل مکفی نمی باشد، با اجازه خودتان دو خبر از منقولات علمای بزرگ خودتان نقل می نمایم و عرضم را خاتمه می دهم.

بخاری(۱)

و مسلم(۲)

در صحیحین خود و علامه سمهودی در «تاریخ المدینه»(۳) و ابوالفرج ابن جوزی در کتاب «الرد علی المتعصّب العنید»(۴)

و سبط ابن جوزی در «تذکره خواص الامّه»(۵) و امام احمد حنبل در «مسند»(۶) و دیگران از رسول اکرم صلی الله علیه وآله نقل نموده اند که فرمود:

«من أخاف أهل المدینه ظلماً أخافه الله وعلیه لعنه الله والملائکه والناس

ص: ۴۵۸

۱- صحیح بخاری، ۳/۵۳-۵۴، ح ۱۲۹، کتاب فضائل المدینه باب حرم المدینه. بخاری این حدیث را نقل کرده است: «عن علی رضی الله عنه قال: ما عندنا شیء إلا کتاب الله وهذه الصحیفه عن النبی صلی الله علیه وسلّم المدینه حرم ما بین عائر إلی کذا من أحدث فیها حدثاً أو آوی محدثاً فعلیه لعنه الله والملائکه والناس أجمعین، لا- یقبل منه صرف ولا عدل وقال: ذمه المسلمین واحده فمن أخفر مسلماً فعلیه لعنه الله والملائکه والناس أجمعین، لا یقبل منه صرف ولا عدل ومن تولّى قوماً بغير إذن موالیه فعلیه لعنه الله والملائکه والناس أجمعین، لا- یقبل منه صرف ولا- عدل ومن تولّى قوماً بغير إذن موالیه فعلیه لعنه الله والملائکه والناس أجمعین، لا یقبل منه صرف ولا عدل».

۲- صحیح مسلم، ۲/۹۹۵-۹۹۸، ح ۴۶۷، کتاب الحج، باب فضل المدینه. مسلم حدیث را این گونه نقل کرده است: «عن أبی هریره عن النبی صلی الله علیه وآله قال: المدینه حرم، فمن أحدث فیها حدثاً أو آوی محدثاً فعلیه لعنه الله والملائکه والناس أجمعین، لا یقبل منه یوم القیامه عدل ولا صرف».

۳- وفاء الوفاء، سمهودی، ۱/۴۶، باب ۲، فصل ۲، وعید من أحدث بها حدثاً. - تاریخ المدینه، ۵۸/۱۱۰. (محقق)

۴- الرد علی المتعصّب العنید، ابن جوزی، ص ۶۰، احادیث آخر فی ضرب یزید بالقضیب والخیزران...

۵- . تذکره الخواص، سبط ابن جوزی، ص ۲۵۸، باب ۹، فصل فی یزید بن معاویه.

۶- مسند احمد بن حنبل، ۴/۵۵، مسند سائب بن خلاد أبی سهله.

أجمعين لا يقبل الله منه يوم القيامة صرفاً وعدلاً.»

کسی که بترساند اهل مدینه را از روی ظلم، بترساند خدای تعالی او را (یعنی در روز قیامت) و بر او باد لعنت خدا و ملائکه و تمام مردم، و روز قیامت از چنین کسی خدا قبول نمی نماید هیچ عملی را.

و نیز فرمود:

«لعن الله من أخاف مدینتی (أی أهل مدینتی).»

لعنت خدا بر کسی که بترساند شهرستان مرا (یعنی اهل مدینه را).

آیا این همه قتل عام و هتک نوامیس و نهب اموال در مدینه، موجب ترس و خوف آنها نبوده و اگر بوده، تصدیق نماید به لسان خدا و پیغمبر و ملائکه و تمام مردم، آن نانجیب پلید ملعون بوده و خواهد بود تا روز قیامت.

اکثر علمای خودتان یزید پلید را لعن نموده و کتاب ها بر جواز لعن او نوشته اند؛ از جمله علامه جلیل القدر عبدالله بن محمد بن عامر شبراوی شافعی در کتاب «الاتحاف بحبّ الاشراف»^(۱)

راجع به لعن یزید در صفحه ۲۰ نقل می نماید که وقتی نزد ملا سعد تفتازانی نام یزید برده شد، گفت:

«فلعنه الله عليه وعلى أنصاره وعلى أعوانه.»

لعنت خدا بر او و بر انصار و اعوان و یاری کنندگان او باد.

ص: ۴۵۹

۱- الاتحاف، عبدالله بن محمد بن عامر شبراوی، ص ۶۲، باب ۳ (فی حکم لعن یزید). شبراوی می نویسد: «قال السعد التفتازانی بعد ذكره نحو ذلك والحق أن رضا یزید بقتل الحسين واهل بيته أهل بيت رسول الله مما تواتر معناه وان كانت تفاصيله أحادا، فنحن لا نتوقف في شأنه بل في إيمانه. فلعنه الله عليه وعلى أنصاره وعلى أعوانه.»

و از «جواهر العقدين» (۱) علامه سمهودی نقل می نماید که گفت:

«اتفق العلماء علی جواز لعن من قتل الحسين رضی الله عنه أو أمر بقتله أو أجازة أو رضی به من غیر تعیین.»

عموم علماء اتفاق نمودند بر جواز لعن کسی که حسین رضی الله عنه را کشت یا امر و اجازه به کشتن آن بزرگوار نمود یا راضی به کشتن او گردید.

و از ابن جوزی (۲)

و ابو یعلی (۳)

و صالح بن احمد بن حنبل (۴) نقل می نماید که با ذکر دلایل، از آیات قرآن و غیره اثبات لعن یزید می نمایند که وقت مجلس بیش از این، اجازه گفتار نمی دهد.

پس اگر مجلس طولانی شده و ساعاتی از نصف شب می گذرد، بسیار لازم بود حلّ این معما گردد که آقایان از این مقدمات پی ببرید به حق بزرگی که ابا عبدالله الحسین علیه السلام بر اسلام و اسلامیان دارد که ریشه چنین ظلم و ظالمی را به نیروی مظلومیت خود کند و به خون خود و اهل بیت عزیزش، شجره طیبه «لا اله الا الله» را که به واسطه ظلم بنی امیه، مخصوصاً یزید پلید نزدیک بود خشک شود، آبیاری نمود و حیات نوینی به اسلام و توحید داد.

ص: ۴۶۰

۱- جواهر العقدين، سمهودی، ۳/۳۹۷، قسم دوم، فصل ۱۴. سمهودی می نویسد: «ویجوز اتفاقاً اللعن علی من قتل الحسین رضی الله عنه أو أمر بقتله أو أجازة أو رضی به.»

۲- تذکره الخواص، ص ۲۵۸. (محقق)

۳- مسند ابویعلی، ۲/۶۰. (محقق)

۴- مسند احمد ۲/۵۲۲ مسند ابی هریره: «سمع ابا هریره يقول سمعت رسول الله صلى الله عليه وآله يقول: ليرعنن علي منبري جبار من جبابره بنی امیه یسیل رعافه». این روایت در کتاب تاریخ مدینه دمشق ۴۶/۳۶ ترجمه عمرو بن سعید بن العاص نیز ذکر شده است. (محقق)

جای بسی تأسف است و عوض آنکه خدمت آن بزرگوار را تقدیر نمایید، به زیارت رفتن زائرینش اعتراض نموده، خُرده گیری می نماید و نامش را مرده پرستی می گذارید و متأسف هستید که چرا میلیونها نفر همه ساله به زیارت قبر آن بزرگوار می روند و مجالس عزا برای آن حضرت تشکیل می دهند و بر غریبی آن مظلوم گریه می نمایند.

سرباز گمنام

در جراید و مطبوعات و مجلات می خوانیم و مسافرین نقل می نمایند که در مراکز ممالک متمدنه دنیا، از قبیل پاریس و لندن و برلین و واشنگتن آمریکا و غیره، مرکز محترمی هست به نام قبر «سرباز گمنام».

می گویند در میدان جنگ، این سرباز که در راه دفاع از وطن، مقابل ظلم ظالمان جانبازی نموده، چون در بدن و لباس و کشته او نشان واضحی نبوده که معلوم شود از چه فامیل و خانواده و اهل کدام شهر و ناحیه است، نظر به اینکه با خون خود، با ظلم مبارزه کرده و لو گمنام و بی نام و نشان است محترم می باشد. هر کس به آن شهرها وارد می شود از سلاطین و رؤسای جمهور و وزرا و رجال و بزرگان از هر طبقه، احتراماً به زیارت قبر آن سرباز گمنام می روند و تاج گلی بر قبر او می گذارند. به نام تقدیر از یک سرباز گمنام، آن قدر احترام می کنند که حیثیات ملی خود را در مقابل ملل عالم حفظ نموده باشند.

ولی آقایان با انصاف! شرم آور نیست که ما مسلمین، هفتاد و دو سرباز با نام و نشان داشته باشیم که همگی عالم و عابد و باتقوا و بعضی از آنها قاری و حافظ قرآن، در راه دین و توحید و دفاع از حریم اسلام و عدل و عدالت در مقابل ظلم

ظالمان جان دادند و غالب آنها ودایع خدا و پیغمبر و عترت پاک رسول الله صلی الله علیه و آله بودند. عوض تقدیر و تشویق مردم به زیارت آنها و امر به احترام قبورشان، [آنها را] مورد انتقاد قرار دهند و فرقه دیگر علاوه بر نقد و انتقاد، به تحریک علمای متعصب خود، قبور آنها را خراب نمایند و از صندوق بالای قبرشان قهوه بسازند؟!

چنانچه در سال ۱۲۱۶ قمری در روز عید غدیر که اهالی کربلا عموماً - به استثنای قلیلی - به نجف اشرف برای زیارت مشرف گردیده بودند، وهابی های نجدی وقت را غنیمت شمرده، حمله به کربلا- نموده، به قتل و غارت شیعیان ضعیف بی دفاع مشغول شدند و به نام دین، قبور مقدسه فدائیان دین توحید (یعنی حضرت ابا عبدالله الحسین و یاران آن حضرت) را خراب و با خاک یکسان نمودند؟! قریب پنج هزار نفر از اهالی کربلا و علماء و ضعفای ناتوان حتی زنان و اطفال بی گناه شیعیان را به قتل رسانیدند؟! خزانه حضرت سیدالشهداء را غارت و جواهرات و قنادیل طلا و اشیای قیمتی و فروش گرانهای عتیق را بردند. صندوق قیمتی بالای قبر مقدس را سوزانیده و از آن قهوه ساختند، جمع کثیری را اسیر نموده با خود بردند. «إنا لله وإنا إليه راجعون» (اف بر این مسلمانی).

واقعاً تأسف آور است که در تمام ممالک متمدنه دنیا، قبور علماء و سلاطین و دانشمندان حتی سرباز گمنام خود را محترم بشمارند، ولی مسلمانان که اولی و احق اند به حفظ قبور مفاخر خود، مانند وحشی های آدم خوار، قبور آنها را خراب و نابود نمایند. حتی قبور شهدای احد مانند حمزه سیدالشهداء و آباء و اجداد پیغمبر، چون عبدالمطلب و عبدالله و اعمام و اقوام آن حضرت و فرزندان رسول خدا، مانند سبط اکبر امام ممتحن حضرت حسن و سید الساجدین زین

العابدین، امام علی بن الحسین و باقر العلوم محمد بن علی، امام پنجم و صادق آل محمد جعفر بن محمد، امام ششم سلام الله علیهم اجمعین و دیگران از بنی هاشم و علمای اعلام و مفاخر اسلام را در مکه و مدینه با خاک یکسان نموده، مع ذلک خود را مسلمان بخوانند؟! ولی قبور صنایع و سلاطین خود را با تشکیلاتی مجلل برقرار نمایند!

و حال آنکه علمای ما و شما چه بسیار اخبار در تشویق زیارت مؤمنین اهل قبور نقل نموده اند، تا به این وسیله قبور مؤمنین از دستبرد حوادث محفوظ بمانند و خود رسول الله صلی الله علیه و آله به زیارت قبور مؤمنین می رفت و برای آنها طلب مغفرت می نمود.

نه آنکه ایادی مرموزی به نام دین، به دست خود، قبور مفاخر خود را خراب و با خاک یکسان نمایند و اثری از آنها در عالم باقی نگذارند. سخن را کوتاه کنم، درد دل بسیار است.

شرح این هجران و این خون جگر

این زمان بگذار تا وقت دیگر

آل محمد شهدای راه حق و زنده هستند

آیا شما آن خاندان جلیلی که جان در راه دین و توحید دادند، شهید می دانید یا نه؟ اگر بگویید شهید نیستند، دلیل شما چیست و اگر شهیدند و کشتگان راه خدا و فداکاران دین حق هستند، چگونه آنها را مرده می دانید و حال آنکه صریحاً در قرآن مجید فرماید: (أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ).

پس به حکم آیات قرآنی و اخبار وارده، آن ذوات مقدسه زندگانند و مرده نیستند. پس ما مرده پرست نیستیم و سلام بر مرده نمی کنیم، بلکه با زندگان حرف می زنیم.

علاوه، هیچ شیعه‌ای از عارف و عامی، آنها را مستقل در قضای حوایج نمی‌دانند، بلکه آنان را عباد صالح و واسطه آبرومند به سوی خدای متعال می‌دانند.

فقط حوایج خود را به آنها عرض می‌نمایند که آن امامان برحق و آبرومندان صالح، از خدا بخواهند به ما مردمان نالایق، عطف توجه فرمایند و اگر به زبان قال می‌گویند: «یا

علی ادرکنی یا حسین ادرکنی»، عیناً مانند آن آدمی است که حاجتی به سلطان مقتدری دارد، به در خانه وزیر اعظم می‌رود و می‌گوید: جناب وزیر به دادم برس. هرگز این گوینده، وزیر را سلطان و پادشاه و مستقل در قضای حاجت خود نمی‌داند، بلکه مقصودش این است که چون شما نزد پادشاه آبرو دارید، وساطت کنید کار من انجام داده شود.

شیعیان هم آل محمد سلام الله علیهم اجمعین را خدا و شریک در افعال خدایی نمی‌دانند، بلکه آنها را عبادالله الصالحین می‌دانند که در اثر عبادت و تقوا و ریاضات شرعی به علاوه فطرت پاک، منظور نظر حق تعالی گردیدند. لذا مناصب امامت و ولایت و درجات عالی اعلا در دو عالم را به آنها دادند که به امر و اجازه پروردگار، تصرف در موجودات می‌نمودند.

چون امناء و نمایندگان حضرت ذوالجلال اند، حوایج صاحبان حاجت را به عرض حق می‌رسانند. اگر صلاح در قضای حاجت آن سائل می‌باشد، اجابت می‌فرماید و الا عوض را در آخرت به آنها می‌دهند؛ چنانچه عملاً هم می‌بینیم و نتایج هم می‌گیریم.

این جملات، مختصری از مفصل بود که در جواب شما ناچار عرض شد، که فرمودید چرا با مرده حرف می‌زنید. و در عین حال یک نکته ناگفته نماند که

شیعیان مقام ائمه معصومین را بالاتر از آن می دانند که فقط اثبات حیاتی، مانند حیات سایر شهدای اسلام برای آنها بنمایند.

حافظ: این جمله بیان شما معممایی بود که محتاج به حل است. مگر فرق امامان شما با سایر ائمه چیست. فقط مقام سیادت و انتساب به رسول اکرم صلی الله علیه و آله آنها را متمایز از دیگران قرار داده.

داعی: ابداً معممایی در کار نیست، فقط تصوّر این مطلب برای شما که یک عمر از معرفت مقام امامت دورید، بسیار مشکل است. اوّل باید از عادت و تعصّب خارج شوید و با نظر علم و عقل و منطق و انصاف مطالعه ی مقام امامت بنمایید، آن گاه توجّه خواهید نمود که فرق بین و آشکاری بین مقام امامت در اعتقاد شیعه و امامت در عقاید شما می باشد.

اگر بخواهم اثبات این مرام بنمایم باید انتظار صبح کشید. این موضوع مهم موکول است به یک مجلس مبسوط تری که وقت صحبت باشد ان شاء الله «مجلس را ختم نمودیم، چون مقارن اذان صبح بود و رشته سخن طولانی شده بود، گفتند موضوع امامت بماند برای فردا شب. با خنده و مزاح، آقایان را بدرقه نمودیم، به سلامت تشریف بردند.»

ص: ۴۶۵

موضوعات کلی مورد بحث:

• طبقات شیعه

• دلیلی بر تبعیت از مذهب اربعه نیست

• مذاهب تسنن و طعن به یکدیگر

• امامت از اصول دین است

• جایگاه نبوت و امامت

• اثبات مقام نبوت برای علی علیه السلام

• حدیث منزلت

• حجیت خبر واحد نزد اهل تسنن

• شراکت علی علیه السلام در جمیع صفات با پیامبر

• اسناد حدیث سد الابواب

• علی علیه السلام وزیر پیامبر

ص: ۴۶۷

«اول مغرب، سه نفر از آقایان محترمین جماعت وارد شدند. گفتند قبل از رسمیت مجلس برای اطلاع شما عرض کنیم، امروز تا غروب در همه جا از مسجد و خانه و اداره و بازار صحبت شما بود. روزنامه ها در هر کج دست یک نفر بود، جمعیت بسیاری اطراف آنها جمع و در اطراف بیانات شما بحث می نمودند. ماها علاقه مفراطی به شما پیدا نمودیم، در دل همه جا کرده اید و بر ما خیلی حق دارید؛ زیرا حلّ شبهاتی را می نمایید که از اول عمر، پیشوایان ما بر خلاف آن به ما نشان دادند و راستی خیلی معذرت می خواهیم از اینکه ما، جماعت شیعیان را مشرک می دانستیم، چه کنیم به ما از طفولیت این طور معرفی نموده اند. امید است خداوند غفور توبه ما را قبول فرماید.

این چند روزه که گفتارهای شبانه در جراید و روزنامه ها نشر پیدا نموده، خریداران روزنامه ها چندین برابر و بسیاری از مردم روشن شده اند. و مخصوصاً ماها که حاضر در مجلس هستیم و از لطافت گفتار شما بهره مند می شویم، بیشتر علاقه مند شدیم. مخصوصاً شب گذشته که بسیار خوب پرده ها را بالا زدید و حقایق زیر پرده را آشکار نمودید. امید است پرده های بیشتری بالا برود و کشف حقایق زیادتری بشود.

و مطلب دیگری که می خواهیم به شما یادآوری نماییم، آن است که بیش از

پیش، آنچه مؤثر در ما و جامعه ما گردیده، چنانچه قبلاً هم عرض کردیم، بساطت در کلام و سادگی در گفتار شماس است که به قدری شما مطلب را روشن و عوام فهم بیان می کنید و به زبان خود ما صحبت می نمایید که تمام بیسوادان ما را جذب نموده اید. و البته این قسمت را کاملاً منظور نظر قرار دهید که جامعه مردم از صد نفر، پنج نفر با علم و اطلاع نیستند.

کورکورانه آنچه از طفولیت شنیده اند و در دل و قلب آنها قرار گرفته، با همان سادگی بایستی به آنها فهماند؛ چنانچه شما همین عمل را نموده اید و امید است نتیجه کامل حاصل آید.»

«در همین بین آقایان وارد شدند، با گرمی و ملاحظت خوش آمد گفتیم. پس از صرف چای و تعارفات معموله شروع به صحبت شد.»

نواب: قبله صاحب! شب گذشته قرار شد امشب در اطراف امامت صحبت شود. خیلی ما شایق فهم این موضوع مهم هستیم؛ چون این موضوع ریشه مطالب است. تمناً می کنیم فقط همین موضوع را مورد بحث قرار دهید که بدانیم بین ما و شما چه اختلافی در موضوع امامت هست.

داعی: از طرف حقیر مانعی نیست. چنانچه آقایان مایل باشند، دعاگو حاضرم.

حافظ: (با رنگ پریده و صورت گرفته) از طرف ما هم مانعی نیست، هر نوع صلاح می دانید بفرمایید.

بحث در اطراف امامت

داعی: خاطر آقایان به خوبی مسبوق است که از برای امام معانی چندی است

از حیث لغت و اصطلاح؛ اما در لغت،^(۱)

امام به معنای پیشواست که «الامام هو المتقدّم بالناس»؛ یعنی امام پیشوای مردم است. امام جماعت؛ یعنی پیشوای مردم در نماز جماعت. امام الناس؛ یعنی پیشوای مردم است در امور سیاسی و یا روحانی و یا غیر آن. امام جمعه؛ یعنی کسی که پیشوای نماز جمعه می باشد.

بحث در مذاهب اربعه اهل تسنن و کشف حقیقت

به همین جهت است که جماعت اهل تسنن؛ یعنی صاحبان مذاهب اربعه، پیشوایان خود را امام می گویند، به نام امام ابوحنیفه، امام مالک، امام شافعی و امام احمد؛ یعنی فقهاء و مجتهدینی که در امر دین، پیشوای آنها هستند که با ابتکار و فکر خود، اجتهاداً یاقیاساً، احکام را از حلال و حرام برای آنها معین نموده اند.

(به همین جهت کتب فقهیه چهار امام شما را که مطالعه می کنیم، از حیث اصول و فروع، اختلافات بسیاری در آنها مشاهده می نمایم.)

از این قبیل ائمه و پیشوایان در تمام مذاهب و ادیان هستند. حتی در مذهب شیعه هم علماء و فقهاء، همان مقامی را دارند که شما برای ائمه خودتان قائلید و لهذا در غیبت حضرت ولی عصر، امام دوازدهم، در هر دوره و زمان، روی موازین علمی با ادله اربعه، کتاب و سنت و عقل و اجماع فتوا می دهند. منتهی ما آنها را امام نمی خوانیم؛ چه آنکه امامت اختصاص دارد به اوصیاء اثنی عشر از عترت طاهره، با یک فرق که بزرگان شما بعداً باب اجتهاد را مسدود نموده؛ یعنی از قرن پنجم که به امر پادشاه وقت، آرای مستحدثه علماء و فقهاء را جمع نموده

ص: ۴۷۱

۱- لسان العرب، ابن منظور، ۱/۲۱۵، لغت أمم.

و منحصر به چهار نمودند و مذاهب اربعه حنفی، مالکی، شافعی و حنبلی را رسمیت دادند و مردم را مجبور نمودند که به یکی از آن چهار مذهب عمل نمایند که تاکنون رایج است.

و معلوم نیست که در مقام تقلید، ترجیح فردی بر افراد دیگر به چه دلیل و برهان است. امام حنفیها چه خصیصه ای دارد که مالکی ها ندارد و امام شافعی ها چه دارد که امام حنبلی ها ندارد. و اگر ملت اسلامی مجبور باشند که از فتاوی آن چهار تجاوز نمایند، جمودت بسیار سختی جامعه ی مسلمین را فرا گرفته و ابداً ترقی و تعالی در آنها راه پیدا نمی کند.

و حال آنکه یکی از خصائص دین مقدّس اسلام این است که با قافله تمدّن در هر دوره و زمانی پیش می رود و این مطلب، لازم دارد فقهاء و مجتهدینی را که در هر دوره و زمان، با حفظ موازین شرعی، با کاروان تمدّن پیش بروند و حفظ مرکزیت مذهبی را بنمایند؛ چون بسیاری از امور است که به واسطه حدوثش، تقلید میت در او راه ندارد و حتماً باید مراجعه به فقیه و مجتهد حی نمود و از ابتکار فکر او استفاده و فتوای او را مورد عمل قرار داد.

با اینکه بعدها در میان شما مجتهدین و فقهای عالی مقامی پیدا شدند که به مراتب از آن چهار امام اعلم و افقه بودند، نمی دانم این ترجیح بلا مرجّح و حصر نمودن مقام اجتهاد را به آن نفر و ضایع نمودن حقّ علمی دیگران از چه راه بوده است، ولی در جامعه شیعه تمام فقهاء و مجتهدین در هر دوره و زمان، تا ظهور ولی عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف حقّ حیات دارند. ما تقلید میت را ابتداءً و در مسائل حادثه ابداً جایز نمی دانیم.

عجبا شما جامعه شیعیان را مبدع و مرده پرست می خوانید که به دستورات ائمه اثنی عشر از اهل بیت خاتم الانبیاء صلی الله علیه وآله به امر آن حضرت (که با نصوص عالیه ای که در کتب خودتان هم مشروحاً مندرج است) عمل می نمایند، ولی معلوم نیست شماها به چه دلیل مسلمانان را اجبار می دهید در اصول، به مذهب اشعری یا اعتزال و در فروع، حتماً به یکی از مذاهب اربعه عمل نمایند.

و اگر به آنچه شما بی دلیل می گوید عمل نمایند؛ یعنی پیرو مذهب اشعری و یا اعتزال و یا یکی از مذاهب اربعه نگردیدند، رافضی و مشرک و مهدور الدم هستند.

و اگر به شما ایراد نمایند که چون دستوری از پیغمبر برای پیروان ابوالحسن اشعری و یا ابوحنیفه و مالک بن انس و محمد بن ادریس شافعی و احمد بن حنبل نرسیده که آنها هم از علماء و فقهای اسلامی بوده اند، حصر کردن تقلید را به آنها بدعت است؛ چه جواب خواهید گفت؟

حافظ: ائمه اربعه چون دارای مقام فقاها و علم و اجتهاد توأم با زهد و ورع و تقوا و امانت و عدالت بودند، پیروی از آنها بر ما لازم آمد.

داعی: اولاً آنچه فرمودید، دلایلی نیست که موجب حصر گردد، [به گونه ای] که تا روز قیامت مسلمانان مجبور باشند پیروی از طریقه آنها بنمایند؛ چون که این صفات را شما برای تمام علماء و فقهای خودتان قائل هستید و انحصار به آنها چهار نفر دادن توهین به علمای بعد است؛ زیرا اجبار به پیروی از فردی یا افرادی وقتی خواهد بود که دستور و نصی از خاتم الانبیاء صلی الله علیه وآله رسیده باشد و حال

آنکه چنین دستور و نص از آن حضرت درباره ائمه اربعه شما نرسیده. پس چگونه شما حصر نمودید مذاهب را به چهار و اینکه حتمی بودن پیروی از یکی از آن چهار امام را حق بدانید.

امر عجیبی است قابل تأمل عقلای با انصاف

خیلی مُضحک و خنده آور است که چند شب قبل شما، مذهب شیعه را سیاسی به حساب آوردید و گفتید چون در دوره رسول الله نبوده و در خلافت عثمان به وجود آمده، پیروی از آن جایز نیست. و حال آنکه با دلایل عقلیه و نقلیه، پریشب ثابت نمودیم که ریشه‌ی مذهب تشیع در زمان رسول الله صلی الله علیه و آله و به دستور مبارک خود آن حضرت به کار رفته و رئیس شیعیان امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام از طفولیت در دامن نبوت رسول اکرم صلی الله علیه و آله تربیت شده و معالم دین را از آن حضرت آموخته. مطابق اخباری که در کتب معتبره خودتان رسیده، پیغمبر آن حضرت را باب علم خود (۱) خوانده و صریحاً فرموده اطاعت علی، اطاعت من است (۲).

و مخالفت او، مخالفت من است و در حضور هفتاد هزار جمعیت، او را به امارت و خلافت منصوب نموده و عموم مسلمین حتی عمر و

ص: ۴۷۴

۱- منابع این حدیث، به تفصیل، در مجلس دهم خواهد آمد.

۲- عن ابی ذر رضی الله عنه قال: «قال رسول الله صلی الله علیه و آله: من اطاعنی فقد اطاع الله و من عصانی فقد عصی الله و من اطاع علیاً فقد اطاعنی و من عصی علیاً فقد عصانی». المستدرک علی الصحیحین، حاکم نیشابوری، ۳/۱۳۱، ح ۴۶۱۷، کتاب معرفه الصحابه، باب مناقب علی. و نیز محبّ الدین طبری در ذخائر العقبی، ص ۶۶، قسم اول، باب فضائل علی، ذکر انه من آذاه فقد آذی النبی، و متقی هندی در کنز العمال، ۱۱/۶۱۴، ح ۳۲۹۷۳، کتاب الفضائل، باب ۳، فصل ۲، فضائل علی، همین حدیث را نقل کرده اند.

ولی مذاهب اربعه شما - حنفی، مالکی، شافعی و حنبلی - روی چه پایه ای قرار گرفته اند. کدام یک از آن چهار امام شما رسول خدا را ملاقات نمودند، یا دستور و نصی از آن حضرت درباره آنها رسیده که مسلمانان مجبور باشند کورکورانه تبعیت از آنها بنمایند، چه آنکه شما هم بی دلیل، تبعیت از اسلاف خود نموده و پیروی می نمایید چهار امامی را که هیچ دلیلی بر امامت مطلقه آنها ندارید، مگر آنچه را که فرمودید فقیه، عالم، مجتهد، زاهد و باتقوا بودند که اهل هر زمان، در حیات آنها به فتاوی آن علما می بایستی عمل نموده باشند، نه آنکه مسلمین جهان تا روز قیامت اجبار داشته باشند که پیروی از آنها بنمایند.

علاوه بر اینها اگر این صفات به اضعاف مضاعف، توأم با نصوص وارده از رسول اکرم صلی الله علیه و آله در عترت طاهره آن حضرت جمع شد، تبعیت و پیروی از آنها اولی است، یا تبعیت و پیروی از کسانی که ابداً از رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره آنها دستور و نصی نرسیده؟

آیا مذاهبی که در زمان پیغمبر اثری از آنها نبوده و هیچ یک از ائمه اربعه در زمان آن حضرت نبودند و دستوری از آن حضرت درباره آنها نرسیده و بعد از قرنی در دنیا پدید آمدند، مذهب من در آوری و سیاسی می باشند؟ یا مذهبی که

ص: ۴۷۵

۱- مناقب ابن مردویه، ص ۵۶، ح ۱۵؛ فصل ۳. ابن مردویه این حدیث را نقل کرده است: «حدّثنی سالم المتوف - مولی علی - قال: كنت مع علی علیه السلام فی أرض یحرثها حتی جاء أبوبکر و عمر، فقالا: سلام علیک یا أمیر المؤمنین ورحمه الله وبرکاته. فقیل: کنتم تقولون فی حیاة رسول الله صلی الله علیه و آله. فقال عمر: هو أمرنا بذلک».

ریشه گذار آن رسول خدا و پیشوای آن تربیت شده ی دست آن حضرت بوده و همچنین سایر امامان یازده گانه که درباره تمام آنها و به نام فرد فرد آنها دستور رسیده و آنها را عدیل قرآن قرار داده؟ و صریحاً در حدیث ثقلین فرموده:

«من تمسک بهما فقد نجى ومن تخلف عنهما فقد هلك» و در حدیث سفینه فرموده: «ومن تخلف عنهم فقد هلك».

و ابن حجر در صفحه ۱۳۵ «صواعق»، (۱) باب وصیة النبى از آن حضرت نقل می نماید که فرمود:

«قرآن و عترت من در میان شما ودیعه من هستند که اگر به هر دو آنها معاً و توأمأ تمسک جستید. هرگز گمراه نخواهید شد.»

آن گاه ابن حجر گوید: مؤید این قول، حدیث دیگری است که آن حضرت درباره قرآن و عترت فرموده است:

«فلا تقدّموا هما فتهلكوا ولا تقصروا عنهما فتهلكوا ولا تعلموهم فإنهم أعلم منكم.» (۲)

ص: ۴۷۶

۱- «وفى رواية صحيحة كأننى قد دعيت فأجبت إني قد تركت فيكم الثقلين أحدهما آكد من الآخر: كتاب الله عزّوجلّ وعترتى. أى بالمشاه - فانظروا كيف تخلفونى فيهما، فإنهما لن يفترقا حتى يردا علىّ الحوض ... فلا تقدّموا هما فتهلكوا ولا تقصّروا عنهما فتهلكوا ولا- تعلموهم فإنهم أعلم منكم ... وفى قوله صلى الله عليه وآله: «لا- تقدّموا هما فتهلكوا ولا تقصّروا عنهما فتهلكوا ولا تعلموهم فإنهم أعلم منكم»، دليل على أن من تأهل منهم للمراتب العلية والوظائف الدينية، كان مقدّمأ على غيره ويدلّ له التصريح بذلك فى كلّ قریش كما مرّ فى الأحاديث الواردة فيهم. وإذا ثبت هذا الجملة قریش، فأهل البيت النبوىّ العذّين هم غره فضلهم ومحتد فخرهم والسبب فى تمیيزهم على غيرهم بذلك أحرى وأحقّ وأولى...». صواعق المحرقة، ابن حجر مکی، ص ۲۲۸ - ۲۲۹، خاتمه، باب وصیة النبىّ صلى الله عليه وآله بهم.

۲- این فراز از روایت در کتب دیگر اهل تسنن آورده شده است: المعجم الكبير، طبرانی، ج ۳/۶۶، بقية اخبار الحسن بن على؛ و نیز در همین کتاب ج ۵/۱۶۷ خ/۴۹۷ ترجمه ابوالطفیل عامر بن واثله عن زید بن ارقم؛ کنز العمال، متقی هندی، ج ۱/۱۸۶ ح/۹۴۶، و ص ۱۸۸ ح ۹۵۷، الباب الثانی فى الاعتصام بالکتاب والسنة.

بر قرآن و عترت من تقدّم نجوید و تقصیر از خدمت آنها ننمایید که هلاک خواهد شد و به عترت من تعلیم ندهید؛ زیرا که آنها اعلم از شما می باشند.

آن گاه ابن حجر اظهار نظر نموده که این حدیث شریف دلالت دارد بر اینکه عترت و اهل بیت آن حضرت، در مراتب علمیه و وظایف دینیه، حقّ تقدّم بر دیگران دارند. عجباً با اذعان او به اینکه عترت از اهل بیت بایستی مقدّم بر دیگران باشند، بدون هیچ دلیل و برهان، در اصول ابوالحسن اشعری و در فروع فقهای اربعه را مقدّم بر آن خاندان جلیل می دارند؟ این نیست مگر از روی تعصّب و عناد و لجاج و چنانچه فرموده ی شما صحت دارد و امامان فقهای شما از جهت علم و ورع و تقوا و عدالت مطاع بوده اند، پس چرا بعض از آنها بعض دیگر را تفسیق و تکفیر نموده اند.

حافظ: خیلی بی لطفی می نمایید که هرچه به زبانتان می آید می گوید، تا به این حد که تهمت می زنید به فقهاء و امامان ما که آنها در مقام رد و تضعیف و یا تفسیق و تکفیر یکدیگر بر آمده اند. این بیان شما قطعاً کذب محض است. اگر ردّی و یا نقدی درباره آنها گفته شده، از طرف علمای شیعه بوده و الاّ از طرف علمای ما جز تعظیم و تجلیل که شایسته مقام آنها بوده، قلمی روی کاغذ نرفته.

داعی: معلوم می شود جناب عالی توجّهی به مندرجات کتب معتبره علمای خود ندارید، یا عمداً سهو می نمایید؛ یعنی می دانید، ولی غلط اندازی می کنید و الاّ اکابر از علمای خودتان کتاب ها بر ردّ آنها نوشته اند، حتی خود ائمه اربعه

یکدیگر را تفسیق و تکفیر نموده اند.

حافظ: بفرمایید آن علماء کیانند و مندرجات کتب آنها چیست؟ اگر در نظر دارید، بیان نمایید.

داعی: اصحاب ابی حنیفه و ابن حزم (علی بن احمد اندلسی، متوفای سال ۴۵۶ ق) و غیرهما پیوسته در مقام طعن به امام مالک و محمد بن ادریس شافعی هستند و همچنین اصحاب شافعی، مانند امام الحرمین و امام غزالی و غیر آنها طعن می زنند به ابوحنیفه و مالک. به علاوه از جناب عالی سؤال می نمایم؛ بفرمایید امام شافعی و ابو حامد محمد بن محمد غزالی و جار الله زمخشری چگونه اشخاصی هستند.

حافظ: از فحول فقهاء و علماء و ثقه و امام جماعت اند.

رد امامان و علمای اهل تسنن به ابوحنیفه

داعی: امام شافعی گوید:

«ما ولد فی الاسلام أشأم من أبی حنیفه».

«متولد نگر دیده در اسلام مشئوم تر از ابوحنیفه».^(۱)

ص: ۴۷۸

۱- «حدّثنا الفزّاری قال: سمعت الأوزاعی و سفیان یقولان: ما ولد فی الاسلام مولود أشأم علیهم - وقال الشافعی شرّ علیهم - من أبی حنیفه». تاریخ بغداد، خطیب بغدادی، ۱۳/۴۱۹، ح ۲۲، ترجمه شماره ۷۲۹۷، شرح حال نعمان بن ثابت (أبوحنیفه). و نیز در همین جلد، صفحه ۴۱۵، ح ۸، این عبارت را نقل می کند: «حدّثنا إسحاق بن إبراهيم الحنّینی قال: قال مالک: ما ولد فی الاسلام مولود أضرّ علی أهل الاسلام من أبی حنیفه». و در صفحه ۴۱۶ همین جلد، ح ۹، این عبارت را نقل می کند: «حدّثنا حیب، کاتب مالک بن أنس عن مالک بن أنس. قال: کانت فتنه أبی حنیفه أضرّ علی هذه الأمة من فتنه إبلیس فی الوجهین جمیعاً، فی الارحاء، وما وضع من نقض السنن». و نیز بخاری در تاریخ الاوسط، ۲/۷۷، ح ۱۱۹۶، در گذشتگان بین سال های ۱۴۰ و ۱۵۰ هجری، شرح حال نعمان بن ثابت (أبوحنیفه) این عبارت را نقل می کند: «حدّثنا الفزّاری، قال: کنت عند سفیان، فنعی أبوحنیفه فقال: الحمد لله کان ینقض الإسلام عروه عروه، ما ولد فی الإسلام أشأم منه».

و نیز گفته:

«نظرت فی کتب أصحاب أبي حنيفة فإذا فيها مائة وثلاثون ورقة خلاف الكتاب والسنة.»

نظر کردم در کتب اصحاب ابی حنیفه، پس در آنهاست صد و سی ورقه خلاف کتاب خدا و سنت رسول خدا صلی الله علیه و آله. (۱)

و ابو حامد غزالی در کتاب «منخول فی علم الاصول» (۲)

گوید:

«فأما أبو حنيفة فقد قلب الشريعة ظهر البطن وشوش مسلکها و غیر نظامها وأردف جميع قواعد الشرع بأصل هدم به شرع محمد المصطفى ومن فعل شيئاً من هذا مستحلاً كفرو من فعله غير مستحل فسق.»

پس به تحقیق ابوحنیفه شریعت را واژگون گردانید و مشوش نموده راه او را و تغییر داد نظام او را و هر یک از

قوانین شرع را با اصلی مقرون ساخت

ص: ۴۷۹

-
- ۱- «أخبرنا محمد بن عبد الله بن عبدالحكم. قال: قال لي محمد بن إدريس الشافعي: نظرت في كتب لأصحاب أبي حنيفة، فإذا فيها مائة و ثلاثون ورقة، فعددت منها ثمانين ورقة خلاف الكتاب والسنة. قال أبو محمد: لأن الأصل كان خطأ، فصارت الفروع ماضيه على الخطأ». تاريخ بغداد، خطيب بغدادی، ۱۳/۴۳۷، ح ۹۰، ترجمه شماره ۷۲۹۷، شرح حال نعمان بن ثابت (أبو حنيفة).
 - ۲- «وأما أبو حنيفة - رضی الله عنه - فقد قلب الشريعة ظهراً لبطن، وشوش مسلکها و غیر نظامها». المنخول، غزالی، ص ۶۱۳، کتاب الفتوی، باب ۲، فصل ۸، مسلک ۳. و در ص ۶۱۶، این عبارت را آورده است: «... ثم أردف جميع قواعد الشريعة بأصل هدم به شرع محمد صلی الله علیه و آله قطعاً».

که با آن اصل، شرع پیغمبر را ویران نمود. هر کس این عمل را عمداً بنماید و آن را حلال بداند، کافر است و هر کس بدون تعمد بنماید فاسق است. (پس قطعاً ابوحنیفه به گفتار این عالم بزرگ یا کافر است یا فاسق).

و آن گاه در این باب، کلام بسیاری در طعن و رد و تفسیق او نوشته که داعی از بیانش خودداری می نمایم.

و جار الله زمخشری صاحب تفسیر کشاف - که از ثقات علمای شماسه - در «ربیع الأبرار»^(۱)

نوشته است:

«قال یوسف بن أسباط ردّ أبوحنیفه علی رسول الله أربع مائه حدیث أو أكثر.»

یوسف بن اسباط گفته است: رد نموده ابوحنیفه بر رسول خداصلی الله علیه وآله چهارصد حدیث یا بیشتر.

و نیز گوید یوسف که ابوحنیفه می گفت:

«لو أدرکنی رسول الله لآخذ بکثیر من قولی.»

اگر پیغمبر مرا درک می نمود، بیشتر از اقوال و گفته های مرا می گرفت، (یعنی پیروی از گفتار من می نمود!).

از این قبیل مطاعن، از علمای شما بسیار است در باب ابوحنیفه و سائر ائمه اربعه، که از مراجعه به کتاب منخول غزالی و کتاب نکت الشریفه شافعی و ربیع الأبرار زمخشری و منتظم ابن جوزی و دیگران معلوم می آید، تا آنجا که امام

ص: ۴۸۰

۱- ربیع الأبرار، زمخشری، ۴/۹۳، باب العلم والحکم والأدب والکتاب والقلم.

«إِنَّ أبا حنيفة النعمان بن ثابت الكوفي يلحن في الكلام ولا يعرف اللغه والنحو ولا يعرف الأحاديث.»

در گفتار ابوحنیفه نعمان بن ثابت کوفی غلطهای بسیاری بوده و معرفت به علم لغت و نحو و احادیث نداشته.

و نیز می نویسد: چون عارف به علم حدیث (که بعد از قرآن، پایه و اساس دین است) نبوده، لذا فقط به قیاس عمل می نموده و حال آنکه «أول من قاس ابليس»؛ یعنی اول کسی که عمل به قیاس نمود ابلیس بود. (پس هر کس به قیاس عمل نماید با ابلیس محشور خواهد شد).

و ابن جوزی در منتظم گوید: (۲) «اتفق الكل على الطعن فيه»؛ یعنی همگی علماء

ص: ۴۸۱

۱- غزالی در المنخول، ص ۵۸۱، کتاب الفتوی، باب ۱، فصل ۴ می نویسد: «وأما أبوحنيفة: فلم يكن مجتهداً لأنه كان لا يعرف اللغه وعليه يدلّ قوله: ولو رماه بأبو قبيس وكان لا يعرف الأحاديث ولهذا ضرى بقبول الأحاديث الضعيفه وردّ الصحيح منها».

۲- «قال مؤلف الكتاب وبعد هذا فاتفق الكل على الطعن فيه، ثم انقسموا على ثلاثه أقسام: فقوم طعنوا فيه لما يرجع إلى العقائد والكلام في الأصول. وقوم طعنوا في روايته وقله حفظه وضبطه وقوم طعنوا فيه لقوله بالرأى فيما يخالف الأحاديث الصحاح».

المنتظم، ابن الجوزی، ۸/۱۳۱، وقایع سال ۱۵۰ هجری، شرح حال نعمان بن ثابت (أبو حنيفة). همچنین عقیلی در الضعفاء الكبير، ۴/۲۸۴ - ۲۸۵، ترجمه شماره ۱۸۷۶، شرح حال نعمان بن ثابت (ابوحنیفه) چند حدیث در تضعیف و تنقیص ابوحنیفه نقل کرده است که به متن بعضی از آنها اشاره می کنیم: «حدّثنا سليمان بن داود العقيلي، قال: سمعت احمد بن الحسن الترمذی، قال: سمعت احمد بن حنبل، يقول: أبو حنيفة يكذب». «حدّثنا عبدالله بن محمد المروزی، قال: سمعت الحسين بن الحسن المروزی، يقول: سألت أحمد بن حنبل، فقلت: ما تقول في أبي حنيفة؟ فقال: رأيه مذموم وحديثه لا يذكر». «حدّثنا محمد بن عثمان، قال: سمعت يحيى بن معين و سئل عن أبي حنيفة، قال: كان يضعف في الحديث». ذهبی نیز در میزان الاعتدال، ۷/۳۸، ترجمه شماره ۹۰۹۹، شرح حال ابوحنیفه می نویسد: «ضعّفه النسائي من جهة حفظه وابن عدی و آخرون». ابن حبان نیز در المجروحین، ص ۷۳-۳/۶۱، شرح حال نعمان بن ثابت می نویسد: «لا يجوز ان يحتج به عند أئمتنا قاطبه لا أعلم بينهم فيه خلافا على أنّ ائمه المسلمين وأهل الورع في الدين في جميع الأمصار و سائر الأقطار جرحوه وأطلقوا عليه القدح...».

سپس احادیثی در مذمت ابوحنیفه نقل می کند که به بعضی از آنها اشاره می کنیم: «قال معاذ بن معاذ العنبري سمعت سفیان الثوري يقول: استتيب أبوحنيفة من الكفر مرتين. ابن منصور يقول سمعت مبشر بن عبدالله بن رزم النيسابوري: كتب الينا ابراهيم بن طهمان من العراق: ان امحوا ما كتبتهم عنّي من آثار أبي حنيفة. قال ابن المبارك: كان أبوحنيفة في الحديث يتيماً».

متفق اند در طعن بر ابوحنیفه. منتهی طعن کنندگان بر سه قسم تقسیم شده اند: دسته ای او را مورد طعن قرار داده اند؛ زیرا که در اصول عقاید متزلزل بوده و گروهی دیگر گفتند قوه حافظه و ضبط در روایات نداشته و قومی دیگر او را طعن می زنند به اینکه صاحب رأی و قیاس بوده و رأی او پیوسته مخالفت با احادیث صحاح داشته.

پس از این قبیل گفتار و مطاعن از علمای خودتان درباره امامانتان بسیار است که اینک وقت گفتارش نیست؛ چه آنکه داعی در مقام انتقاد نبودم، ولی شما رشته ی سخن را به اینجا آوردید که فرمودید مطاعن منقوله از طرف علمای شیعه است و هر چه بر زبان داعی می آید، می گویم. خواستم بگویم شما انتقاد بیجا می کنید و فراراً دفاع بلا منطق می نمایید و الاً مطلب این قسم نیست. آنچه بر زبان داعی جاری می شود، مطابق علم و عقل و منطق و خالی از تعصب می باشد

و علمای شیعه درباره ی ائمه ی اربعه ی شما غیر از آنچه علمای خودتان نوشته اند، نسبت نداده اند و توهین هم نمی نمایند.

ولی بر خلاف علمای شما، در میان علمای شیعه ی امامیه نسبت به مقامات مقدّسه ی ائمه اثنی عشر ما هیچ نوع ایرادی وجود ندارد؛ چون ما ائمه ی طاهرین سلام الله علیهم اجمعین را شاگردان یک مدرسه می دانیم که افاضات فیض الهی بر آنها یکسان بوده است و آنها عموماً، من أوّلهم الی آخرهم، مطابق دساتیر الهیه که به وسیله خاتم النبیین صلی الله علیه و آله به آنها ابلاغ شد، عمل می نمودند.

[آنها] به رأی و قیاس و ابتکار فکر خود نظری نداشتند؛ هرچه داشتند از پیغمبر داشتند. فلذا اختلافی بین دوازده امام نبوده (مانند اختلافات ائمه ی اربعه شما در جمیع عقاید و احکام)؛ چه آنکه آنها امام بودند، ولی نه امام لغوی که به معنای پیشوا باشد.

امامت در عقیده شیعه ریاست عالیّه الهیه است

بلکه در اصطلاح علم کلام، که محققین علماء بیان نموده اند، آن امامت به معنای ریاست عالیّه ی الهیه و اصلی از اصول دین می باشد و ما هم بر آن عقیده ایم که:

«الامامه هی الرساله العامّه الالهیه خلافه عن رسول الله فی امور الدین والدنیا بحیث یجب اتباعه علی کافّه الأئمه.»

امامت، ریاست عمومی الهی است بر همه خلایق، به طریق خلافت، از جانب رسول الله صلی الله علیه و آله در امر دین و دنیا که واجب است متابعت او بر کافه ی مردم.

شیخ: خوب بود به طور قطع و جزم نمی فرمودید که امامت اصطلاحی از اصول دین می باشد؛ چه آنکه اکابر علمای مسلمین گویند امامت از اصول دین نیست، بلکه از فروع است مسلمه می باشد که علمای شما بدون دلیل، جزء اصول دین آوردند.

داعی: این بیان اختصاص به شیعیان تنها ندارد، بلکه اکابر علمای شما هم بر این عقیده هستند؛ از آن جمله قاضی بیضاوی مفسر معروف خودتان در کتاب «منهاج الاصول»^(۱) ضمن بحث اخبار، با کمال صراحت گوید:

«إنَّ الامامه من أعظم مسائل أصول الدين التي مخالفتها توجب الكفر والبدعه.»

به درستی که امامت از بزرگ ترین اصول دین است که مخالفت آن، موجب کفر و بدعت می باشد.

و ملا علی قوشچی^(۲)

در «شرح تجرید»، مبحث امامت گوید:

«وهی ریاسه عامه فی أمور الدین والدنیا خلافه عن النبی صلی الله علیه وآله.»

امامت، ریاست عمومی است در امور دین و دنیا، به طریق خلافت، از پیغمبر صلی الله علیه وآله.

و متعصّب ترین علمای شما، مانند قاضی روزبهان^(۳) نقل این معنی را نموده

ص: ۴۸۴

۱- منهاج الاصول، بیضاوی، کتاب الثانی (فی السنه)، باب اوّل (فی افعاله)، فصل دوم (فیما علم کذب) (با استفاده از الابهاج فی شرح المنهاج، علی بن عبدالکافی السبکی، ۲/۲۹۵). بیضاوی می نویسد: «الثانی مالوصح لتوفیر الدواعی علی نقله کما نعلم انه لا- بلده بین مکة والمدینه أكبر منهما إذ لو کان لنقل وأدعت الشیعه أن النص دل علی إمامه علی ولم تتواتر کما تتواتر الاقامه والتسمیه ومعجزات الرسول صلی الله علیه وآله قلنا: الأولان من الفروع ولا- کفر ولا- بدعه فی مخالفتها بخلاف الامامه وأما تلك المعجزات فلقله المشاهدين.»

۲- شرح تجرید، قوشچی، ص ۳۶۵، مقصد ۵.

۳- احقاق الحق، تستری، ۲/۳۰۴، فی مباحث الامامه واشتراط العصمه فيها. (کلمات این روزبهان در این کتاب نقل و بررسی شده است).

است که امامت، ریاست بر امت و نیابت و خلافت رسول الله صلی الله علیه و آله است به این عبارت که:

«الامامه عند الأشاعره هی خلافه الرسول فی إقامه الدین و حفظ حوزة المله بحيث یجب اتباعه علی کافه الأئمه.»

امامت نزد اشاعره، خلافت رسول الله است در بر پا نمودن دین و حفظ حوزة ملت اسلام، به نحوی که واجب است متابعت او بر جمیع امت.

اگر امامت از فروع دین بود، رسول اکرم صلی الله علیه و آله نمی فرمود:

«کسی که امام را نشناسد و بمیرد، به طریق اهل جاهلیت مرده»؛ چنانچه اکابر علمای شما، مانند حمیدی در «جمع بین الصحیحین»^(۱) و ملاسعد تفتازانی در «شرح عقاید نسفی»^(۲)

و دیگران نقل نموده اند که فرمود:

ص: ۴۸۵

۱- الجمع بین الصحیحین، حمیدی، ۲/۲۹۶، ح ۱۴۹۸، مسند عبدالله بن عمر. حمیدی حدیث را به این لفظ آورده است: «عن عبدالله بن عمر قال: سمعت رسول الله صلی الله علیه و آله یقول: ... ومن مات ولیس فی عنقه بیعه مات میتة جاهلیة».

۲- شرح العقائد النسفیة، تفتازانی، ص ۱۱۰. این حدیث، به گونه های مختلف نقل شده است، که به بعضی از آنها اشاره می کنیم: «من مات ولم یعرف امام زمانه مات میتة جاهلیة». این حدیث در منابع شیعی فراوان است و از منابع اهل تسنن، قندوزی، در ینابیع الموده، ۳/۳۷۲، ح ۳، باب ۹۱، از امام صادق علیه السلام آن را نقل کرده است: «من مات بغير امام مات میتة جاهلیة». این حدیث را طبرانی در معجم الأوسط، ۶/۳۸۴، ح ۵۸۱۶، احادیث محمد بن عبدالله الحضرمی؛ ابی یعلی در مسند، ۱۳/۳۶۶، ح ۷۳۷۵، مسند معاویه بن ابی سفیان؛ عمر بن ابی عاصم در کتاب السنه، ص ۷۱۳، ح ۱۰۹۱، باب فی ذکر السمع والطاعة، حدیث من مات ولیس علیه امام ... نقل کرده اند: «من مات ولیس علیه امام مات میتة جاهلیة». این حدیث را ابن حبان در صحیح خود، ۱۰/۴۳۴، کتاب السیر، باب طاعة الأئمة، تخوف المصطفی صلی الله علیه و آله علی أئمة من الأئمة المضلین نقل کرده است. شایان ذکر است که گرچه این حدیث با الفاظ مختلفی نقل شده، ولی با دقت در همه آنها در می یابیم که معنی و مفهوم همه آنها یکی است و می توان با تمسک به آنها نیز اثبات کرد که امامت، از اصول دین است.

«من مات ولم يعرف إمام زمانه فقد مات ميتة جاهلیه.»

کسی که بمیرد و امام زمان خود را شناخته باشد، پس به تحقیق مرده است به مردن اهل جاهلیت.

بدیهی است عدم معرفت به فرعی از فروع دین، موجب تزلزل دین و مردن به اصل جاهلیت نخواهد بود، به گونه ای که بیضاوی صریحاً گوید:

«مخالفتش موجب کفر و بدعت گردد.»

پس ثابت است که امامت، داخل در اصول دین و تتمیم مقام نبوت می باشد.

فلذا فرق در معنای امامت بسیار است. شما که علمای خود را امام می خوانید: امام اعظم، امام مالک، امام شافعی، امام حنبل، امام فخر، امام ثعلبی، امام غزالی، وغیره، به معنای لغوی است.

ما هم امام جمعه داریم، امام جماعت داریم. دامنه این نوع از امامان وسیع است و ممکن است در یک زمان صدها امام باشد، ولی امام به آن معنی که عرض کردم، ریاست عامه ی مسلمین بر عهده اوست، در هر زمانی فقط یک نفر است و آن امام است که حتماً بایستی واجد جمیع صفات حمیده و اخلاق پسندیده و اعلم و افضل و اشجع و ازهد و اورع و اتقای از همه ناس و صاحب

ص: ۴۸۶

مقام عصمت باشد.

و هیچ گاه زمین از وجود چنین امامی خالی نخواهد بود تا روز قیامت و بدیهی است چنین امامی، که واجد جمیع صفات عالیه انسانیت باشد، مقامش بالاترین مقامات روحانیت است و حتماً چنین امامی باید منصوب از جانب خدای تعالی و مخصوص من جانب الرسول باشد، که اعلی و ارفع از جمیع خلایق، حتی انبیای عظام می باشد.

حافظ: از طرفی شما مذمت می کنید غلات را و از طرفی خودتان درباره امام غلو می نمایید و مقام آنها را بالاتر از مقام نبوت می دانید و حال آنکه علامه از دلایل عقلیه، قرآن مجید مقام انبیاء را بالاترین مقامات معرفی فرموده. مابین مقام واجب و ممکن، همان مقام انبیاء می باشد. این ادعای شما چون بدون دلیل است، محض تحکم و غیر قابل

قبول می باشد.

مقام امامت بالاتر از نبوت عامه است

داعی: هنوز جناب عالی استفسار از دلیل ننموده، می فرمایید ادعای بی دلیل است و حال آنکه بالاترین دلیل، کتاب محکم آسمانی قرآن مجید است که در سوره بقره، شرح حال ابراهیم خلیل الرحمن، علیه و علی نبینا و آله السلام را نقل می فرماید که پس از امتحان ثلاثه (جان و مال و فرزند) که در تفاسیر مشروحاً ثبت است، خداوند متعال اراده فرمود رفعت مقامی به آن بزرگوار عنایت فرماید. چون بعد از مقام نبوت و رسالت و اولوالعزمی و خلّت - که واجد بود - مقامی ظاهراً نبود که آن حضرت را ترفیع مقام بدهد الا مقام امامت - که مافوق جمیع مقامات روحانی بود - لذا در آیه ۱۲۴ سوره ۲ (بقره) به رسول اکرم صلی الله علیه و آله خبر می دهد:

ص: ۴۸۷

(وَإِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا قَالَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ).

«به یاد آر هنگامی که خداوند ابراهیم را به اموری امتحان فرمود و او همه را به جای آورد. خدا به او فرمود: من تو را امام و پیشوا قرار دادم برای مردم. ابراهیم عرض کرد: این امامت را به فرزندان من نیز عطا خواهی کرد، فرمود: عهد من که امامت است، به مردم ستمکار نخواهد رسید.»

از این آیه ی شریفه برای اثبات مقام امامت، اثرات و فوایدی حاصل است که از جمله اثبات مقام باعظمت امامت است که رتبه و درجه بالاتر از مقام نبوت است؛ زیرا بعد از مقام نبوت و رسالت، ابراهیم را مخلع به خلعت امامت گردانید. پس به همین دلیل، مقام امامت بالاتر از مقام نبوت می باشد.

حافظ: پس بنا بر قول شما، که علی کرم الله وجهه را امام می دانید، بایستی مقام او بالاتر از مقام پیغمبر خاتم باشد و این همان عقیده ی غلات است که خودتان بیان نمودید.

داعی: این قسم نیست که شما تعبیر می نمایید؛ زیرا شما خود می دانید که بین نبوت خاصه و نبوت عامه فرق بسیار است. مقام امامت بالاتر از نبوت عامه و پست تر از نبوت خاصه می باشد که نبوت خاصه، همان مقام شامخ ارجمند خاتمیت است.

نواب: ببخشید قبله صاحب، اگر گاهی خود را داخل صحبت می کنم؛ چون فراموشکارم و نیز عجولم، زود جسارت می نمایم، بفرمایید مگر انبیاء همگی فرستادگان حق تعالی نیستند، در رتبه و مقام هم لابد همگی یکسان اند؛ چنانچه

در قرآن مجید می فرماید:

(لَا تُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْ رُسُلِهِ) (۱).

«میان هیچ یک از پیغمبران فرق نگذاریم.»

پس چگونه شما فرق گذاردید و نبوت را به دو قسمت تقسیم نمودید و عامه و خاصه خواندید.

داعی: بلی، این آیه در محل خود صحیح است؛ یعنی در مقام دعوت و هدف بعثت - که دعوت به مبدأ و معاد و تربیت جامعه است - تمام انبیاء، من آدم الی الخاتم یکسان اند، ولی در فضل و کمال و طریقه ی بعثت و محل بعثت و درجه و رتبه متفاوت اند.

در اختلاف مراتب انبیاء

آیا آن پیغمبری که بر هزار نفر مبعوث گردیده، با آن پیغمبری که بر سی هزار نفر یا بیشتر مبعوث شده و با آن پیغمبری که بر کافه ی ناس مبعوث است یکسان اند؟

مثلی عرض کنم: آیا معلّم کلاس اوّل با معلّم کلاس ششم یکی است؟ یا معلّم کلاسهای عالی با پرفسور و استاد اونیورسیتی (یعنی دانشگاه به اصطلاح امروز) یکسان اند؟ بدیهی است از جهت آنکه از یک مبدأ و وزارتخانه مأمورند و در تحت یک پرگرام و برنامه اند و هدف و مقصدشان، عالم کردن و تربیت جامعه است یکسان اند، ولی در معلومات و مقام و رتبه هرگز یکسان نیستند.

هر کدام به قدر معلومات و فضل و کمالی که دارند به علاوه محل خدمت

ص: ۴۸۹

مأموریتشان، بالاتر و متفاوت می باشند.

انبیای عظام هم از جهت دعوت یکسان اند، ولی از جهت رتبه و مقام و معلومات متفاوت اند، چنانچه در آیه ۲۵۳ همین سوره می فرماید:

(تِلْكَ الرُّسُلُ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ مِنْهُمْ مَنْ كَلَّمَ اللَّهُ وَرَفَعَ بَعْضَهُمْ دَرَجَاتٍ).

«افزونی و فضیلت دادیم بعضی انبیاء را بر بعضی دیگر به خصایص و فضایلی - که دیگران به مرتبه آنها نرسیده اند؛ اگرچه در نبوت مساوی بودند و به بعضی جهات فضیلت اشاره فرموده - که بعضی از آن انبیاء کسی است که خدا سخن گفت با او (مانند آدم ابوالبشر که به او خطاب فرموده و در آیه ۳۵ سوره ۲ (بقره) خبر می دهد: (يَا آدَمُ اسْكُنْ أَنْتَ وَزَوْجُكَ الْجَنَّةَ) و در آیه ۱۲ سوره ۲۰ (طه) است که به حضرت موسی فرمود: (أَنَا رَبُّكَ فَاحْنَأْ نَعْلَيْكَ) و در آیه ۱۰ سوره ۵۳ (النجم) وحی نمودن به پیغمبر خاتم صلی الله علیه و آله را در شب معراج خبر داده که: (فَأَوْحَىٰ إِلَيَّ عَبْدِي مَا أَوْحَىٰ). پس انبیاء در مراتب و درجات با هم مساوی نیستند و ترفیع داد بعضی از آنها را درجات.»

جار الله زمخشری، عالم فاضل و مفسر خودتان در تفسیر «کشاف» (۱)

گوید:

ص: ۴۹۰

۱- «... (وَرَفَعَ بَعْضَهُمْ دَرَجَاتٍ) والظاهر أنه أراد محمداً صلى الله عليه وآله لأنه هو المفضل عليهم، حيث أوتى مالم يؤته أحد، من الآيات المتكاثرة المرتقيه إلى ألف آيه أو أكثر. ولو لو يؤت إلا القرآن وحده لكفى به فضلاً منيفاً على سائر ما أوتى الأنبياء لأنه المعجزه الباقيه على وجه الدهر دون سائر المعجزات». الكشاف، جار الله زمخشری، ۱/۲۹۳، ذیل آیه ۲۵۳ سوره بقره. وابن كثير در تفسیر القرآن العظيم، ۳/۴۳، ذیل آیه ۵۵ سوره اسراء می نویسد: «ولا خلاف أن الرسل أفضل من بقية الأنبياء وأن أولى العزم منهم أفضل ... ولا خلاف أن محمداً صلى الله عليه وآله أفضلهم...» و تفسیر جلالین (جلال الدین محلی و جلال الدین سیوطی)، ص ۴۲، ذیل همین آیه می نویسد: «(وَرَفَعَ بَعْضَهُمْ) أي محمداً صلى الله عليه وآله (دَرَجَاتٍ) على غيره بعموم الدعوه وختم النبوه وتفضيل النبوه وتفضيل أمته على سائر الأمم والمعجزات المتكاثرة والخصائص العديده.»

مراد به این بعض، پیغمبر ما است که فضیلت دارد بر انبیاء، به فضائل بسیار و خصایص بی شمار که اهمّ از همه ی آنها، مقام خاتمیت است.

نواب: خیلی خوشوقت و ممنون شدیم که حلّ این معّمّا را فرمودید. اینک یک سؤال دیگر دارم. با اینکه خارج از موضوع است، با اجازه آقایان تمّنّا داریم خصیصه ی نبوّت خاصّه را ولو مختصر شده، با بیان ساده نزدیک به فهم همه ما بفرمایید؛ چون سالها میل و آرزوی بنده این بود که این سؤال را از آقایان علماء بنمایم، ولی کثرت مشغله، ایجاد فراموشی می نمود. اینک فرصت به دست آمده را غنیمت می شمارم.

داعی: خصایص نبوّت خاصّه بسیار و دلایل در این باب بی شمار است که چگونه می شود یک فرد کاملی از میان انبیاء واجد نبوّت خاصّه گردد که همان مقام خاتمیت باشد.

ولی این مجالس از برای اثبات نبوّت خاصّه، آن هم برای مسلمانان پاک طینت برقرار نشده و اگر بخواهیم وارد بحث نبوّت خاصّه شویم، از موضوع امامت باز می مانیم و وقت مجلس به کلی گرفته می شود، ولی برای آنکه ردّ تقاضای شما را ننموده باشم، به مقتضای «ما لا یدرک کله لا یترک کله» مختصر اشاره ای می نمایم.

خصیصه ی نبوّت خاصّه

اگر قدری توجه به اصل خلقت انسانیت فرمایید، راه وصول به این مقام به

خوبی باز می شود؛ چه آنکه خدای متعال کمال بشریت را در کمال نفس قرار داده و کمال نفسانی برای انسان حاصل نمی گردد، مگر به تزکیه نفس و تزکیه نفس ممکن نگردد، مگر آنکه به راهنمایی قوه ی عاقله با دو قوه ی علم و عمل پرواز کند، تا به اوج مقام انسانیت نایل آید؛ چنانچه در کلام منسوب به مولی الموحدین امیرالمؤمنین علیه السلام است که فرمود:

«خلق الانسان ذانفس ناطقه إن زکیها بالعلم والعمل فقد شابته جواهر أوائل عللها و إذا اعتدل مزاجها وفارقت الأضداد فقد شارك بها السبع الشداد و صار موجوداً بما هو إنسان دون أن يكون موجوداً بما هو حیوان»^(۱).

«انسان خلق گردیده، - علاوه بر تن و بدن جسمانی - دارای نفس ناطقه ای می باشد (که آن حقیقت انسانیت است)، اگر به علم و عمل تزکیه شود، شبیه خواهد شد به موجودات عوالم علویه که مبدأ اصلی

ص: ۴۹۲

۱- تا آنجا که ما جست و جو کردیم، عبارت یاد شده در بردارنده دو حدیث است، بخش اول آن تا «فقد شارك بها السبع الشداد» حدیثی است که علامه مجلسی در بحار الانوار، ۴۰/۱۶۵، ح ۵۴، تاریخ امیرالمؤمنین، باب فی علمه و أنّ النبی صلی الله علیه و آله علمه ألف باب؛ و قندوزی در ینابیع الموده، ۱/۲۱۱، ح ۱۲، باب ۱۴، با این عبارت آغاز کرده است: «وسئل عن العالم العلوی، فقال: صور عاریه عن المواد، عالیه عن القوه والاستعداد، تجلی الله لها فأشرق، وطالعها فتلاؤلت وألقى فی هویتها مثاله فأظهر عنها أفعاله وخلق الإنسان ذا نفس ناطقه...». و بخش دوم آن را «و صار موجود...» مرحوم نمازی در مستدرک سفینه البحار، ۸/۳۰۸، لغت فلسف، الروایة العلویه علیه السلام با این عبارت شروع کرده است: «عن امیرالمؤمنین علیه السلام فی جواب الیهودی المعترض علیه بأنه لا یعلم الفلسفه، قال: ألیست الفلسفه من اعتدلت طباعه، ومن اعتدلت طباعه صفی مزاجه ومن صفی مزاجه قوی أثر النفس فیهِ، ومن قوی أثر النفس فیهِ سما إلی ما یرتقیه، ومن سما إلی ما یرتقیه فقد تخلّق بالأخلاق النفسانیه، ومن تخلّق بالأخلاق النفسانیه فقد صار موجوداً بما هو إنسان دون أن یرتقیه قوی أثر النفس فیهِ سما إلی ما یرتقیه، ومن سما إلی ما یرتقیه فقد تخلّق بالأخلاق النفسانیه، ومن تخلّق بالأخلاق النفسانیه فقد صار موجوداً بما هو حیوان».

خلقت او می باشد و زمانی که به مقام اعتدال رسید و از مواد طبیعی فارغ شد با موجودات عالم علوی شریک، آن گاه از عالم حیوانیت خارج و به مقام حقیقت انسانیت نائل خواهد شد.»

صورتی در زیر دارد آنچه در بالاستی.

غیر از این هیکل جسمانی، آدمی صاحب نفس ناطقه است و همان نفس است که باعث برتری موجودات می شود، ولی به یک شرط و آن، این است که نفس خود را پاک کند و تزکیه نماید به دو قوه ی علم و عمل (که این دو عامل مؤثر در انسان، به منزله دو بال است در طیور و مرغان پرنده که به آن دو قوه پرواز می کنند. هر اندازه بالهای آنها قوی تر، اوج گرفتن و پرواز آنها در جو هوا بیشتر است.

آدمی هم هر قدر علم و عملش قوی تر باشد به کمال نفسانی بیشتر نائل می شود. چه خوش سراید شیخ اجل، استاد سخن سرای شیراز ما - افتخار فارس - سعدی شیرین کلام:

طیران مرغ دیدی تو ز پای بند شهوت

به در آی تا بینی طیران آدمیت

پس خروج از عالم حیوانیت و وصل به مقام

اعلای انسانیت، بستگی کامل به کمال نفس دارد و هر بشری که در مقام استکمال نفس، قوای علمیه و عملیه را در خود جمع نمود و به خواص ثلاثه ی آنها رسید، به ادنی مرتبه مقام نبوت رسیده.

و هرگاه چنین آدمی مورد توجه خاص ذات حق تعالی قرار گرفت، مخّلع به خلعت نبوت می گردد.

البته نبوت هم - چنانچه در ابواب نبوت کاملاً و مفصّلاً ذکر گردیده - مراتب متفاوته دارد، تا زمانی که نبی می رسد به مرتبه ای که مشتمل بر اقوی مراتب

خصایص قوای ثلاثه ی مذکوره باشد که اقوای از آن در حیز امکان متصوّر نباشد و آن مرتبه بالاترین مراتب امکانیه باشد که حکما آن را عقل اوّل گویند، که معلول اوّل و صادر اوّل است. و بالاتر از آن مرتبه در مراتب وجود امکانی نباشد که همان وجود خاتم الانبیائی است که مقام و منزلتش مادون مقام واجب و مافوق تمام مراتب امکانیه است؛ چون حضرتش به این مرتبه نائل شد، نبوت به وجود مبارکش ختم گردید.

و امامت مقامی است یک درجه پایین تر از مقام خاتمیت و مافوق تمام مراتب نبوت و امیرالمؤمنین علی علیه السلام چون واجد مقام نبوت بوده و اتحاد نفسانی هم با خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله داشته، لذا مخّلع به خلعت امامت و افضل بر انبیای سلف گردید.

«صدای مؤذن برخاست و آقایان محترم جهت ادای فریضه رفتند. پس از مراجعت و صرف چای و تنقل، آقای حافظ ابتدای به سخن نمودند.»

حافظ: شما در بیانات خود پیوسته مطلب را مشکل و پیچیده تر می کنید. هنوز حلّ مشکلی نشده، اشکال دیگر به میان می آورید.

داعی: امر مشکل و پیچیده ای نداشتیم. خوب است آنچه به نظر شما مشکل می آید، بفرمایید تا جواب عرض نمایم.

حافظ: در این بیان آخرتان چند جمله ی خیلی مشکل فرمودید که حلّ آنها غیر ممکن است.

اول آنکه علی بن ابی طالب کرم الله وجهه واجد مقام نبوت بوده. ثانیاً اتحاد نفسانی با پیغمبر داشته. ثالثاً افضلیت بر انبیای عظام. این جملات ادعایی شما را

فقط تحکماً باید قبول کرد، یا دلیلی بر اثبات مدّعا دارید؟ اگر بی دلیل است که قابل قبول نیست و چنانچه دلیلی هست، بیان فرمایید.

داعی: اینکه فرمودید بیانات داعی از مشکلات پیچیده و حلّ آنها غیر ممکن است، البته در نظر شما و امثال شما که نمی خواهید تعمّق در حقایق بنمایید، همین طور است که فرمودید، ولی در نظر محقّقین از علمای منصف، حقیقت هویدا و آشکار است.

اینک به هر یک از اشکالات شما جواب عرض می کنم، تا راه عذر مسدود گردد و نفرمایید مشکل و پیچیده و حلّ آن غیر ممکن است.

دلایل بر اثبات مقام نبوت از برای علی به حدیث منزلت

اولاً- دلیل بر اینکه علی علیه السّلام واجد مقام نبوت بوده، حدیث شریف منزله است که با صحت تمام، متواتراً از طرق ما و شما به مختصر کم و زیاد در الفاظ ثابت گردیده که خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله در دفعات متعدده و محافل مختلفه، گاهی به امیرالمؤمنین علی علیه السّلام فرمود:

«أما ترضى أن تكون منى بمنزلة هارون من موسى إلا أنه لا نبي بعدي.»

آیا راضی نیستی که از من به منزله هارون از موسی باشی الا آنکه بعد از من پیغمبری نخواهد بود.

و گاهی به امت فرمود:

«علی منى بمنزلة هارون من...»

حافظ: صحت این خبر معلوم نیست. بر فرض صحت، خبر واحد است و به خبر واحد اعتباری نیست.

داعی: اما اینکه تشکیک در صحت خبر فرمودید، گویا به واسطه قلت مطالعه و سیر در کتب اخبار است و یا عمداً سهو فرموده، نخواستید تسلیم عقل و منطق شوید و الا صحت این خبر از مسلمات است و انکار صحت این خبر شریف و آن را خبر واحد گفتن - همان قسمی که

عرض کردم - یا به واسطه عدم اطلاع از کتب اخبار است، یا از راه عناد و لجاج می باشد، ولی امیدوارم در مجلس ما لجاجت و عنادی نباشد.

اسناد حدیث منزلت از طرق عامه

ناچارم برای روشن شدن مطلب و زیادتی بصیرت حاضرین و غائبین مجلس ما به بعض اسناد این حدیث شریف از کتب معتبره خودتان - به مقداری که حافظه ی داعی کمک می نماید - اشاره نمایم، تا بدانید خبر واحد نیست، بلکه فحول از علمای خودتان، مانند سیوطی و حاکم نیشابوری و دیگران با تعدد طرق و تکثیر سند و تواتر آن، اثبات مرام نموده اند.

۱. ابو عبدالله بخاری در صفحه ۵۴ جلد سیم از کتاب «مغازی»^(۱)

در باب غزوه تبوک و در صفحه ۱۸۵ از کتاب «بدء الخلق»^(۲) صحیح خود در مناقب علی علیه السلام؛ ۲. مسلم بن حجاج در صفحه ۲۳۶ و ۲۳۷ جلد دوم «صحیح»^(۳) خود، چاپ مصر سال ۱۲۹۰ و در کتاب «فضل الصحابه»، باب فضائل علی علیه السلام. ۳. امام احمد بن حنبل در صفحه ۹۸ و ۱۱۸ و ۱۱۹ جلد اول «مسند»^(۴)

در وجه تسمیه ی

ص: ۴۹۶

۱- صحیح بخاری، ۶/۳۰۹، ح ۸۵۷، کتاب المغازی، باب غزوه تبوک.

۲- همان، ۵/۸۱، ح ۲۲۵، کتاب فضائل أصحاب النبی، باب مناقب علی.

۳- صحیح مسلم، ۴/۱۸۷۰-۱۸۷۱، ح ۳۰-۳۲، کتاب فضائل الصحابه، باب فضائل علی رضی الله عنه.

۴- مسند احمد بن حنبل، ۱/۱۷۰، ۱۷۳، ۱۷۵، ۱۷۷، ۱۷۹، ۱۸۲، ۱۸۴ و ۱۸۵، مسند ابی سعید الخدری و مسند جابر بن عبدالله، و ۶/۳۶۹ و ۴۳۸، مسند اسماء بنت عمیس.

حسین و در صفحه ۳۱ حاشیه ی جزء پنجم همان کتاب؛(۱)

۴. ابو عبدالرحمان نسائی از صفحه ۱۹ «خصائص العلویه»(۲)

هیجده حدیث نقل نموده؛ ۵. محمد بن سوره ترمذی در

«جامع»(۳) خود؛ ۶. حافظ ابن حجر عسقلانی در صفحه ۵۰۷ جلد دوم «اصابه»؛(۴)

۷. ابن حجر مکی در صفحه ۳۰ و ۷۴ «صواعق محرقة»؛(۵)

باب ۹؛ ۸. حاکم ابو عبدالله محمد بن عبدالله نیشابوری در صفحه ۱۰۹ جلد سیم «مستدرک»؛(۶)

۹. جلال الدین سیوطی در صفحه ۶۵ «تاریخ الخلفاء»؛(۷)

۱۰. ابن عبد ربّه در صفحه ۱۹۴ جلد دوم «عقد الفرید»؛(۸)

۱۱. ابن عبد البر در صفحه ۴۷۳ جلد دوم «استیعاب»؛(۹) ۱۲. محمد بن سعد کاتب الواقدی در «طبقات

ص: ۴۹۷

-
- ۱- حاشیه مسند احمد بن حنبل (منتخب کنز العمال)، ۵/۳۱، باب فضائل علی.
 - ۲- خصائص امیرالمؤمنین، احمد بن شعیب نسائی، ص ۷۶- ۸۵، باب منزله علی بن ابی طالب رضی الله عنه من النبی صلی الله علیه وآله.
 - ۳- الجامع الصحیح، محمد بن عیسی ترمذی، ص ۹۸۱- ۹۸۲، ح ۳۷۳۹- ۳۷۴۰، کتاب المناقب، باب مناقب علی بن ابی طالب رضی الله عنه.
 - ۴- الاصابه، ابن حجر عسقلانی، ۴/۴۶۴، ترجمه شماره ۵۷۰۴، شرح حال علی بن ابی طالب رضی الله عنه.
 - ۵- صواعق المحرقة، ابن حجر مکی، ص ۱۲۰- ۱۲۱، باب ۹، فصل ۱ و ۲.
 - ۶- المستدرک علی الصحیحین، حاکم نیشابوری، ۳/۱۱۷، ح ۴۵۷۵، کتاب معرفه الصحابه، باب مناقب علی رضی الله عنه.
 - ۷- تاریخ الخلفاء، جلال الدین سیوطی، ص ۱۶۸، شرح حال علی بن ابی طالب ۲، فصل فی احادیث الوارده فی فضله.
 - ۸- عقد الفرید، ابن عبد ربّه، ۵/۵۸، فضائل علی بن ابی طالب رضی الله عنه.
 - ۹- استیعاب، ابن عبد البر، ۳/۱۰۹۷، ترجمه شماره ۱۸۵۵، شرح حال علی بن ابی طالب رضی الله عنه.

۱۳. امام فخر رازی در تفسیر «مفاتیح الغیب»؛ ۱۴. محمد بن جریر طبری در تفسیر و تاریخ (۲)

خود؛ ۱۵. سید مؤمن شبلنجی در صفحه ۶۸ «نور الابصار»؛ (۳)

۱۶. کمال الدین ابو سالم محمد بن طلحه شافعی در صفحه ۱۷ «مطالب السؤل»؛ (۴)

۱۷. میر سید علی بن شهاب الدین همدانی در آخر مودت هفتم از «مودة القربی»؛ (۵)

۱۸. نور الدین علی بن محمد مالکی مکی، معروف به ابن صباغ در صفحه ۲۳ و ۱۲۵ «فصول المهمه»؛ (۶)

۱۹. علی بن برهان الدین شافعی در صفحه ۲۶ جلد دوم «سیره الحلبيه»؛ (۷) ۲۰. علی بن الحسین مسعودی در صفحه ۴۹ جلد

دوم «مروج الذهب»؛ (۸)

۲۱. شیخ سلیمان بلخی حنفی در باب ۹ و ۱۷ «ینایع المودة»؛ (۹)

و مخصوصاً در باب ۶، هیجده خبر از بخاری و مسلم و احمد و ترمذی و ابن ماجه و ابن مغزلی و خوارزمی و حموی نقل
نموده

ص: ۴۹۸

۱- طبقات الکبری، ابن سعد، ۳/۱۶-۱۷، طبقات البدرین من المهاجرین، ذکر طبقه الاولی علی بن ابی طالب رضی الله عنه.

۲- تاریخ طبری، ۲/۳۶۸، حوادث سال نهم هجری.

۳- نور الابصار، شبلنجی، ص ۱۵۷، باب ۱، فصل فی مناقب سیدنا علی بن ابی طالب.

۴- مطالب السؤل، محمد بن طلحه شافعی، ص ۸۲، باب ۱، فصل ۵.

۵- مودة القربی، سید علی همدانی، مودة هفتم، (با استفاده از ینایع المودة، قندوزی، ۲/۳۰۲، ح ۸۶۵-۸۶۶، باب ۵۶).

۶- فصول المهمة، ابن صباغ مالکی، ۱/۲۲۰، ۲۲۷، ۲۲۸ و ۲۷۴، فصل ۱، فصل فی مؤاخاة رسول الله له.

۷- السیره الحلبيه، برهان الدین حلبی، ۳/۱۳۲، باب غزوه تبوک.

۸- مروج الذهب، مسعودی، ۳/۱۴، ذکر خلافة معاویة بن ابی سفیان، بین سعد و معاویة.

۹- ینایع المودة، قندوزی، ۱/۱۵۶-۱۶۲، ح ۲۲-۳۴، باب ۶ و ۱/۱۷۹، ح ۶، باب ۹، و ۱/۲۵۹-۲۶۰، ح ۸ و ۱۰، باب ۱۷، و و

۲/۸۶، ح ۱۶۱، باب ۵۶.

است؛ ۲۲. مولی علی متقی در صفحه ۱۵۲ و ۱۵۳ جلد ششم «کنز العمال»؛ (۱) ۲۳. احمد بن علی خطیب در «تاریخ بغداد»؛ (۲) ۲۴. ابن مغازلی شافعی در «مناقب»؛ (۳) ۲۵. موفق بن احمد خوارزمی در «مناقب»؛ (۴) ۲۶. ابن اثیر جزری علی بن محمد در «اسد الغابه»؛ (۵) ۲۷.

ابن کثیر دمشقی در «تاریخ» خود؛ (۶) ۲۸. علاء الدوله احمد بن محمد در «عروۃ الوثقی»؛ ۲۹. ابن اثیر مبارک بن محمد شیانی در «جامع الاصول فی احادیث الرسول»؛ (۷) ۳۰. ابن حجر عسقلانی در «تهذیب التهذیب»؛ (۸)

ص: ۴۹۹

-
- ۱- کنز العمال، متقی هندی، ۱۱/۶۰۶- ۶۰۷، ح ۳۲۹۳۱-۳۲۹۳۷، کتاب الفضائل، باب ۳، فصل ۲، فضائل علی رضی الله عنه.
 - ۲- تاریخ بغداد، خطیب بغدادی، ۱/۳۲۵، ترجمه شماره ۲۲۷، شرح حال محمد بن احمد الفزاری؛ ۳/۲۸۹، ترجمه شماره ۱۳۷۶، شرح حال محمد بن مزید ابن ابی الازهر؛ ۳/۴۰۶، ترجمه شماره ۱۵۳۴، شرح حال محمد بن یوسف البلخی؛ ۴/۷۱، شرح حال احمد بن صالح ابو عبدالله البزاز؛ ۴/۳۸۳، ترجمه شماره ۲۲۶۱، شرح حال احمد بن محمد ابن بنت حاتم؛ ۷/۴۵۳، ترجمه شماره ۴۰۲۳، شرح حال حسن بن یزید الحنظلی الجصاص؛ ۸/۵۳، ترجمه شماره ۴۱۱۵، شرح حال حسین بن شداد القطان؛ ۸/۲۶۸، ترجمه شماره ۴۳۶۵، شرح حال حریر بن عثمان ابو عثمان الرحبی؛ ۹/۳۶۵، ترجمه شماره ۴۹۳۲، شرح حال طریف بن عبیدالله الموصلی؛ ۱۰/۴۳، ترجمه شماره ۵۱۷۱، شرح حال عبدالله بن الفضل الوراق؛ ۱۱/۴۳۲، ترجمه شماره ۶۳۲۳، شرح حال علی بن سراج المصری؛ ۱۲/۳۲۳، ترجمه شماره ۶۷۶۷، شرح حال غیاث بن ابراهیم النخعی.
 - ۳- مناقب ابن مغازلی، ص ۲۷-۳۷، ح ۴۰-۵۶، باب قوله: «أنت منی بمنزله هارون من موسی».
 - ۴- مناقب خوارزمی، ص ۳۹، ح ۷، فصل ۱ و ص ۱۰۸-۱۰۹، ح ۱۱۵-۱۱۶، فصل ۹ و ص ۱۳۳، ح ۱۴۸، فصل ۱۴.
 - ۵- اسد الغابه، ابن اثیر، ۴/۲۶، شرح حال علی بن ابی طالب علیه السلام.
 - ۶- البدایه و النهایه، ابن کثیر، ۵/۱۱ وقایع سال ۹ هجری، ذکر غزوه تبوک و ۷/۳۷۴-۳۷۸، وقایع سال ۴۰ هجری، حدیث المؤاخاه.
 - ۷- جامع الاصول، ابن اثیر، ۹/۴۶۸، ح ۶۴۷۷، باب ۴، فصل ۲، فرع ۲، فضائل علی علیه السلام.
 - ۸- تهذیب التهذیب، ابن حجر عسقلانی، ۷/۲۸۶، ترجمه شماره ۴۹۲۵، شرح حال علی بن ابی طالب علیه السلام.

۳۱. ابوالقاسم حسین بن محمد راغب اصفهانی. در صفحه ۲۱۲ جلد دوم «محاضرات الأدباء» (۱) و دیگران از محققین اعلام شما این حدیث شریف را با الفاظ مختلفه از جمع کثیری از اصحاب رسول الله صلی الله علیه وآله نقل نموده اند؛ از قبیل ۱. خلیفه عمر بن الخطّاب، ۲. سعد بن ابی وقاص، ۳. عبدالله بن عباس (حبر امت)، ۴. عبدالله بن مسعود، ۵. جابر بن عبدالله انصاری، ۶. ابو هریره، ۷. ابو سعید خدری، ۸. جابر بن سمره، ۹. مالک بن حویرث، ۱۰. براء بن عازب، ۱۱. زید بن ارقم، ۱۲. ابو رافع، ۱۳. عبدالله بن ابی اوفی، ۱۴. ابی سریحه، ۱۵. حذیفه بن اسید، ۱۶. انس بن مالک، ۱۷. ابو بریده اسلمی، ۱۸. ابو ایوب انصاری، ۱۹. سعید بن مسیب، ۲۰. حبیب بن ابی ثابت، ۲۱. شرحبیل بن سعد، ۲۲. ام سلمه (زوجه النبی صلی الله علیه وآله)، ۲۳. أسماء بنت عمیس (زوجه ابی بکر)، ۲۴. عقیل بن ابی طالب، ۲۵. معاویه بن ابی سفیان و جماعتی دیگر از اصحاب که وقت مجلس و حافظه ی داعی، اجازه شماره نامهای همه آنها را نمی دهد. خلاصه همگی از خاتم الانبیاء صلی الله علیه وآله - به مختصر تفاوتی در الفاظ و موارد مختلفه - روایت نموده اند که فرمود:

«یا علی أنت منی بمنزله هارون من موسی إلا أنه لا نبی بعدی.»

یا علی تو از من به منزله ی هارونی از موسی، الا آنکه بعد از من پیغمبری نخواهد.

آیا با اینکه این همه از اعیان علمای شما - که قلیلی از کثیر آنها را ذکر نمودم - این حدیث شریف را با اسناد مرتبه از کثیری از اصحاب پیغمبر نقل نموده اند،

ص: ۵۰۰

۱- محاضرات الأدباء، راغب اصفهانی، ۴/۴۶۳، حد ۲۰، ومما جاء فی فضائل أعیان الصحابه، فضائل علی بن ابی طالب رضی الله عنه.

اثبات یقین و تواتر برای شما نمی نماید؟

آیا تصدیق می نمایید که اشتباه فرموده، خبر واحد نیست، بلکه از متواترات اخبار است؛ چنانچه محققین از علمای خودتان دعوی تواتر نموده اند؛ مانند جلال الدین سیوطی در سیوطی در «رسالة الازهار المتناثرة في الأحاديث المتواترة» این حدیث شریف را داخل در تواترات ضبط نموده و در «ازالة الخفاء»^(۱)

و «قرّة العینین»^(۲) هم تصدیق تواتر نموده؟

چون شما روی عادت، تشکیک در صحت سند این حدیث شریف می نمایید، خوب است مراجعه و مطالعه نمایید به باب ۷ «کفایة الطالب فی مناقب علی بن ابی طالب علیه السّلام»^(۳) تألیف محمد بن یوسف گنجی شافعی که از فحول اعلام شماس است که بعد از ذکر شش حدیث مسنداً توأم با مفاخر دیگر برای آن حضرت در صفحه ۱۴۹ اظهار نظر نموده و حقایق را بیان می نماید که اگر شما قول ما را قبول ندارید، بیان این عالم شافعی (خالی از تعصب) حجّت را بر شما تمام می کند که می نویسد:

«هذا حدیث متفق علی صحته رواه الأئمة الأعلام الحفاظ كأبی عبدالله البخاری فی صحیحته و مسلم بن حجّاج فی صحیحته و أبی داود فی سننه و أبی عیسی الترمذی فی جامعہ و أبی عبدالرحمان النسائی فی سننه وابن ماجه

ص: ۵۰۱

۱- ازالة الخفاء عن خلافة الخلفاء، ولی الله دهلوی، ۲/۲۶۰، مآثر حضرت علی بن ابی طالب رضی الله عنه، سبب کثرت فضائل سیدنا علی.

۲- قرّة العینین فی تفضیل الشیخین، ولی الله دهلوی، ص ۲۰۷.

۳- کفایة الطالب، گنجی شافعی، ص ۲۸۳، باب ۷۰.

القزوينی فی سننه واتفق الجميع على صحته حتى صار ذلك اجماعاً منهم. قال الحاكم النيسابوري هذا حديث دخل في حد التواتر.»

این حدیثی است که اتفاق نموده اند بر صحت آن روایات ائمه از علمای اعلام و حفاظ؛ مانند ابی عبدالله بخاری در صحیح خود و مسلم بن حجاج در صحیح خود و ابی داود در سنن و ابو عیسی ترمذی در جامع و ابو عبدالرحمان نسائی در سنن و ابن ماجه قزوینی در سنن اتفاق نموده اند عموماً بر صحت این حدیث و این امر مورد اجماع آنها می باشد. و حاکم نیشابوری گفته است این حدیثی است که داخل شده در حدّ تواتر.

گمان می کنم ابهامی در کار و احتیاجی به ذکر دلایل بیشتری بر صحت و تواتر این حدیث شریف نباشد.

حافظ: حقیر آدم بی ایمان و لجاجی نیستم که در مقابل دلایل و براهین شما - که در غایت اعتبار است - ایستادگی کنم، ولی قدری تأمل کنید در گفتار عالم فقیه ابوالحسن آمدی که از متکلمین و متبحرین علماء می باشد که این حدیث را با دلایلی رد نموده است.

داعی: خیلی تعجب می نمایم از مثل شما عالم دقیق و منصف که با نقل اقوال این همه از اکابر علمای خودتان - که همگی ثقه و مورد اطمینان عموم شما می باشند - توجه می نمایید به قول آمدی، که مردی شریر و بی عقیده و تارک الصلاة بوده.

شیخ: بشر در اظهار عقیده آزاد است و اگر کسی اظهار عقیده ای نمود نباید او را متهم به بدی نمود و از مثل شما شخص شریفی که مجسمه ی اخلاق هستید، خیلی قبیح بود که عوض جواب منطقی، با لسان سوء، عالم فقیهی را متهم سازید.

داعی: اشتباه فرمودید. دعاگو لسان سوء نسبت به احدی ندارم و در زمان آمدی هم نبوده ام، ولی عقاید سوء او را علمای بزرگ خودتان نقل نموده اند.

شیخ: علمای ما در کجا او را به بدی و سوء عقیده یاد نموده اند.

شرح حال آمدی

داعی: ابن حجر عسقلانی در «لسان المیزان»^(۱)

نوشته است:

«السیف الآمدی المتکلم علی بن ابی علی صاحب التصانیف قد نفی من دمشق لسوء اعتقاده و صح عنه أنه کان یتروک الصلاة.»

سیف آمدی متکلم علی بن ابی علی که صاحب تصانیف بوده، او را از دمشق تبعید کردند به واسطه سوء اعتقاد او و صحیح است آنکه تارک الصلاة بوده.

و نیز ذهبی که از علمای بزرگ شما می باشد در «میزان الاعتدال»^(۲) این قضیه را نقل

نموده، به علاوه در اظهار نظر می گوید مسلم است که آمدی از مبتدعه بوده.

اگر شما با نظر دقیق بنگرید، خواهید فهمید که اگر آمدی اهل بدعت و شریر و بی ایمان نبود، هرگز خبث طینت خود را ظاهر نمی ساخت که بر خلاف تمام

ص: ۵۰۳

۱- لسان المیزان، ابن حجر عسقلانی، ۳/۴۶۷، ترجمه شماره ۴۰۸۰، شرح حال سیف آمدی.

۲- میزان الاعتدال، ذهبی، ۳/۳۵۸، ترجمه شماره ۳۶۵۲، شرح حال سیف آمدی. شایان ذکر است جمله اخیری را که مؤلف به ذهبی نسبت داده است در میزان الاعتدال نیافتیم، ولیکن ابن حجر در لسان المیزان، ۳/۴۶۹، ذیل شرح حال سیف، این عبارت را نقل کرده است. «... وقد بالغ التاج السبکی فی الحط علی الذهبی فی ذکره السیف الآمدی... فی هذا الكتاب». «... ثم اعتذر عنه بأنه يعتقد أن هذا من النصيحة لكونه عنده من المبتدعه». از این عبارت استفاده می شود که تاج سبکی می گوید: سیف آمدی نزد ذهبی از مبتدعه است.

صحابه رسول الله صلی الله علیه وآله حتی خلیفه ی خود، عمر بن الخطّاب (که یکی از روای حدیث است) و تمام ثقات علمای اعلام خودتان، قیام نماید.

اعجب از همه آنکه شما آقایان محترم، شیعیان را مورد طعن قرار می دهید که چرا احادیث صحیحین را مورد عنایت قرار نمی دهند (و حال آنکه این طور نیست. اگر احادیث صحیح الاسناد باشد، ولو در صحاح شما، مورد قبول ما می باشد).

ولی حدیث مسلمی را که بخاری و مسلم و سایر ارباب صحاح در صحاح خود نقل نموده اند، آمدی رسماً رد می نماید و مورد توجه شما قرار می گیرد.

اگر در نزد شما هیچ عیبی بر آمدی نبود مگر همین که بر خلاف صحیحین شما اظهار عقیده نموده، بلکه فی الحقیقه تکذیب عمر و بخاری و مسلم را نموده است، کافی بود بر طعن او. و اگر شما بخواهید در اطراف این حدیث شریف بیشتر دقت کنید و دلایل تام و تمام اسناد کامله ی از روای بزرگان علمای خود را بنگرید و بهتر روشن شوید و نفرین بر امثال آمدیها بنمایید، مراجعه کنید به مجلدات باعظمت «عقبات الانوار» تألیف عالم عادل، زاهد، محقق و نقاد اخبار و احادیث، علامه ی متبحر مرحوم میر سید حامد حسین دهلوی اعلی الله مقامه الشریف و مخصوصاً جلد حدیث منزلت را مطالعه نمایید، تا کشف حقیقت بر شما بشود که این عالم بزرگ شیعی، اسناد و مدارک این حدیث را از طرق شما چگونه جمع و حلاجی نموده.

حافظ: فرمودید یکی از روای این حدیث خلیفه عمر بن الخطّاب رضی الله عنه بوده. ممکن است اگر نظر دارید، سند آن را بیان فرمایید.

داعی: ابوبکر محمد بن جعفر المطیری و ابو الیث نصر بن محمد السمرقندی الحنفی در کتاب مجالس و محمد بن عبدالرحمان ذهبی در «ریاض النضره» (۱) و مولی علی متقی در «کنز العمّال» (۲) و ابن صَبَّاح مالکی در صفحه ۱۲۵ «فصول المهمّه» (۳) نقلاً از «خصایص» و امام الحرم در «ذخایر العقبی» (۴).

و شیخ سلیمان

ص: ۵۰۵

۱- ریاض النضره، ذهبی، ۳/۱۱۸، باب ۴، فصل ۴، ذکر اختصاصه بأنه من النبی بمنزله هارون من موسی. ذهبی حدیث را این گونه نقل کرده است: «عن عمرو قد سمع رجلاً یسب علیاً فقال: انی لأظنک من المنافقین. سمعت رسول الله صلی الله علیه وآله یقول لعلی: أنت منی بمنزله هارون من موسی الا أنه لا نبی بعدی».

۲- کنز العمّال، متقی هندی، ۱۳/۱۲۲ - ۱۲۳، ح ۳۶۳۹۲، کتاب الفضائل، بعد از باب ۱۰، فضائل علی رضی الله عنه. متقی هندی حدیث را این گونه نقل کرده است: «عن ابن عباس قال: قال عمر بن الخطاب: کفوا عن ذکر علی بن ابی طالب، فإنی سمعت رسول الله صلی الله علیه وآله یقول: فی علی ثلاث خصال لأن یكون لی واحده منهم أحب الی مما طلعت علیه الشمس، کنت أنا وأبوبکر وأبو عبيده ابن الجراح ونفر من أصحاب رسول الله صلی الله علیه وآله والنبی صلی الله علیه وآله متکی علی علی بن ابی طالب حتّی ضرب بیده علی منکبه ثم قال: أنت یا علی أول المؤمنین إيماناً وأولهم إسلاماً. ثم قال: أنت منی بمنزله هارون من موسی و کذب علی من زعم أنه یحبنی ویبغضک».

۳- فصول المهمّه، ابن صَبَّاح مالکی، ۱/۵۸۸، فصل ۱، فصل فی ذکر مناقبه الحسنه. ابن صَبَّاح حدیث را به این لفظ آورده است: «ومن کتاب الخصائص عن عباس بن عبدالمطلب رضی الله عنه قال: سمعت عمر بن الخطاب وهو یقول: کفوا عن ذکر علی بن ابی طالب إلاّ بخیر فانی سمعت رسول الله صلی الله علیه وآله یقول: فی علی ثلاث خصال وددت لو أن لی واحده منهم کل واحده منهم أحب الی مما طلعت علیه الشمس وذاک انی کنت أنا وأبوبکر وأبو عبيده ابن الجراح ونفر من أصحاب رسول الله صلی الله علیه وآله إذ ضرب النبی صلی الله علیه وآله علی کتف علی بن ابی طالب وقال: یا علی أنت أول المسلمین إسلاماً وأنت أول المؤمنین إيماناً، وأنت منی بمنزله هارون من موسی کذب من زعم انه یحبنی وهو مبغضک یا علی من أحبک فقد أحبنی ومن أحبنی أحبه الله ومن أحبه الله أدخله الجنة، ومن أبغضک فقد أبغضنی ومن أبغضنی فقد أبغض الله تعالی وأدخله النار».

۴- ذخائر العقبی، محبّ الدین طبری، ص ۵۸، قسم ۱، باب فی ذکر أمير المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السّلام، ذکر أنه أول من أسلم. طبری حدیث را این گونه نقل کرده است: «عن عمر قال: کنت أنا وأبو عبيده وأبوبکر وجماعه إذ ضرب رسول الله صلی الله علیه وآله منکب علی بن ابی طالب فقال: یا علی أنت أول المؤمنین إيماناً وأنت أول المسلمین إسلاماً وأنت منی بمنزله هارون من موسی».

بلخی حنفی در «ینابیع المودّه» (۱) و ابن ابی الحدید در صفحه ۲۵۸ جلد سوم شرح نهج (۲) از «نقض العثمانیه» شیخ ابوجعفر اسکافی با مختصر اختلافی در الفاظ از ابن عباس (حبر امت) نقل نموده اند که گفت روزی عمر بن الخطاب گفت: واگذارید نام علی را؛ (یعنی آن قدر از علی غیبت نکنید)؛ زیرا من شنیدم از پیغمبر صلی الله علیه و آله که فرمود: در علی سه خصلت است «که اگر یکی از آنها برای من که عمر هستم بود دوست تر می داشتم از هر چه آفتاب بر او می تابد». آن گاه گفت:

«كنت أنا وأبو بكر وأبو عبيدة بن الجراح ونفر من أصحاب رسول الله وهو متكئ على علي بن أبي طالب حتى ضرب بيده منكبيه ثم قال: أنت يا علي أول المؤمنين إيماناً وأولهم إسلاماً ثم قال: أنت مني بمنزلة هارون من موسى وكذب علي من زعم أنه يحبني و يبغضك.»

من وابوعبيده جراح و عده ای از اصحاب حاضر بودیم، رسول اکرم صلی الله علیه و آله تکیه داده بود بر علی بن ابی طالب، تا آنکه زد بر شانه های علی و فرمود: تو یا علی اول مؤمنین هستی از حیث ایمان و اول مسلمین هستی از

ص: ۵۰۶

۱- ینابیع المودّه، قندوزی، ۲/۱۴۶، ح ۴۰۳، باب ۵۶. قندوزی حدیث را همانند طبری نقل کرده است.

۲- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ۱۳/۲۳۰، خطبه ۲۳۸ (قاصعه)، القول فی اسلام ابی بکر و علی. ابن ابی الحدید به نقل از ابوجعفر اسکافی این حدیث را از عمر بن خطاب، به الفاظی شبیه آنچه از کنز العمال نقل کردیم آورده است، لکن جمله «أنت مني بمنزلة هارون من موسى عليه السلام» را با نقطه چین آورده است.

حيث اسلام. آن گاه فرمود: يا على تو از من به منزله هارونی از موسی و دروغ گفته است بر من کسی که گمان می کند مرا دوست می دارد در حالتی که تو را دشمن می دارد.

آیا ردّ قول خلیفه عمر در مذهب شما جایز است؟ اگر جایز نیست، پس چرا اظهار عقیده و توجه به قول سخیف آمدی معلوم الحال می نماید.

حکم خبر واحد در مذهب جماعت

و اما یک جمله دیگر از بیان شما بلا جواب ماند که فرمودید این حدیث، خبر واحد است و خبر واحد را اعتباری نیست.

اگر ما این نوع سخن بگوییم، با موازین رجالی که در دست داریم، صحیح است، ولی از شما تعجب است تفوه به چنین کلامی؛ زیرا در مذهب شما حجیت خبر واحد ثابت است؛ زیرا که محققین از علمای شما منکر خبر واحد را کافر یا فاسق می دانند؛ چنانچه ملک العلماء شهاب الدین دولت آبادی در «هدایة السعداء» گفته است در «مضمرات فی کتاب الشهادات»:

«ومن أنکر الخبر الواحد والقیاس وقال إنه لیس بحجّه، فأنه یصیر کافراً ولو قال هذا الخبر الواحد غیر صحیح وهذا القیاس غیر ثابت، لا یصیر کافراً ولكن یصیر فاسقاً.»

کسی که انکار کند خبر واحد و قیاس را در حالتی که بگوید خبر واحد حجت نیست، پس کافر گردیده است، ولی اگر بگوید این خبر واحد صحیح نیست یا این قیاس ثابت نیست، کافر نمی شود، ولی فاسق می باشد.

حافظ: خیلی مسرور شدم از حسن بیان شما و زیادتی اطلاع شما از کتابهای ما،

برخلاف آنچه شنیده ام آقایان علمای شیعه کتابهای ما را با دستگیره و مقاش و پارچه بر می دارند که دستشان به جلد کتاب نخورد، تا چه رسد به آنکه مطالعه نمایند.

داعی: قطعاً دلیلی بر اثبات این مدعا ندارید؛ چه آنکه ایادی مرموزی از بیگانگان و بیگانه پرستان و شیاطین داخلی پیوسته می خواهند آب را گل نموده و از نفاق مسلمانان به نفع خود بهره برداری نمایند. لذا این قبیل مطالب دروغ را می سازند و انتشار می دهند که افراد مسلمین را به یکدیگر بدبین کنند و نتیجه ی خود را ببرند.

وظیفه ی ما و شما پیوسته توجه دادن مردم است به دستورات عالیه ی قرآن مجید که از جمله در این باب می فرماید در آیه ۶ سوره ۴۹ (حجرات):

(إِنْ جَاءَكُمْ فَاسِقٌ بِنَبَأٍ فَتَبَيَّنُوا أَنْ تُصِيبُوا قَوْمًا بِجَهَالَةٍ فَتُصِبُوا عَلَيَّ مَا فَعَلْتُمْ نَادِمِينَ).

«هرگاه فاسقی خبری برای شما آورد (تصدیق مکنید) تا تحقیق کنید، مبادا به سخن چین فاسقی از نادانی به قومی رنجی رسانید و سخت پشیمان گردید.»

نه آنکه خود از آن دساتیر غافل باشیم. اگر این دستور بزرگ نصب العین آقایان محترم بود، کلمات اعادی در شما اثر نمی نمود که امروز پشیمانی آورد.

ما کتاب های کفار و مشرکین و مرتدین را با انبر و مقاش بر نمی داریم، چگونه ممکن است کتابهای برادران مسلمان را با نظر حقارت بنگریم. بر خلاف فرموده شما، کتابهای معتبره ی علمای شما را دقیقانه مطالعه می کنیم و احادیث صحیح الاسناد آنها را هم قبول می کنیم. اختلافات علمی و منطقی، ربطی به عقیده و

مذهب ندارد. آیا شما اطلاع ندارید که نوع محصلین شیعه قسمت زیادتر از علوم صرف و نحو و معانی و بیان و منطق و لغت و تفسیر و کلام را از کتب و تألیفات علمای شما استفاده می نمایند؛ پس چگونه آن کتب را با انبر و مقاش بر می دارند؟

منتها بعض از روایات در احادیث منقوله ی شما هستند که مقدوحند و اعتباری به اقوال آنها نیست؛ از قبیل انس و ابوهریره و سمره و غیر آنها، که قبلاً عرض نمودم (چنانچه بعض از علمای خودتان هم از قبیل ابوحنیفه آنها را مردود می دانند). ما هم احادیث منسوبه به این قبیل روایات را مردود و غیرقابل قبول می دانیم. و الا کتب معتبره ی علمی محققین علمای شما مورد توجه ما می باشد و بالخصوص داعی که در سیره ی پیغمبر و ائمه ی معصومین صلوات الله علیهم اجمعین آنچه زیاد مطالعه و اخذ سند نموده ام، از کتب معتبره ی علمای سنت و جماعت است.

در کتابخانه ی شخصی داعی در حدود دویست جلد از تفاسیر و کتب اخبار علمی و تواریخ معتبره علمای بزرگ شما - خطی و چاپی - موجود و مورد استفاده داعی می باشد. منتها عملاً ما حکم صراف بینا را داریم که می توانیم خوب و بد آنها را تمیز داده، فریب شبهات و اشکالات امثال فخر رازیها و مغلظه کاری امثال ابن حجرها و روزبهان ها و آئیدیها و ابن تیمیه ها را نخوریم و تحت تأثیر غلط کاری های آنها قرار نگیریم. و قبول فرمایید که مراتب معرفت و یقین داعی به مقامات مقدسه ائمه ی معصومین و اهل بیت رسالت و ودایع رسول الله صلی الله علیه و آله بیشتر به وسیله مطالعه ی کتب معتبره ی علمای شما تکمیل گردیده.

حافظ: از مطلب دور افتادیم، بفرمایید وجه دلالت این حدیث منزله بر مقصود چیست و دلالت آن از چه راه است که علی کرم الله وجهه واجد مقام نبوت بوده است.

داعی: از این حدیث شریف که به نحو تواتر به ما رسیده، سه خصیصه برای امیرالمؤمنین علیه السلام ثابت می شود:

یکی مقام نبوت که در معنی و حقیقت برای حضرت بوده. یکی هم مقام خلافت و وزارت ظاهری آن حضرت بعد از رسول اکرم صلی الله علیه و آله و دیگر افضلیت آن حضرت بر تمام امت، از صحابه و غیرهم.

چه آنکه رسول اکرم صلی الله علیه و آله علی را به منزله ی هارون معرفی نموده و حضرت هارون واجد مقام نبوت و خلافت حضرت موسی و افضل بر تمام بنی اسرائیل بوده است.

نواب: قبله صاحب! ببخشید، مگر حضرت هارون برادر حضرت موسی نبی بوده است.

داعی: بلی، وجد مقام نبوت بوده اند.

نواب: عجب، من تا به حال نشنیده بودم، آیا در قرآن هم آیه ای که شاهد این مرام باشد هست؟

داعی: بلی، در آیات چندی خداوند متعال نبوت آن جناب را تصریح فرموده است.

نواب: ممکن است آن آیات را جهت درک فیوضات برای ما قرائت فرمایید، تا مورد استفاده ما قرار گیرد.

داعی: در آیه، ۱۶۳ سوره ۴ (نساء) فرماید:

(إِنَّا أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ كَمَا أَوْحَيْنَا إِلَى نُوحٍ وَالنَّبِيِّينَ مِنْ بَعْدِهِ وَأَوْحَيْنَا إِلَى إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَالْأَسْبَاطِ وَعِيسَى
وَأَيُّوبَ وَيُونُسَ وَهَارُونَ

ص: ۵۱۰

وَسُلَيْمَانَ وَآتَيْنَا دَاوُودَ زَبُورًا).

«به درستی که ما وحی کردیم به سوی تو، هم چنان که وحی کردیم به سوی نوح و انبیای بعد از او و وحی کردیم به سوی ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و اسباط و عیسی و ایوب و یونس و هارون و سلیمان و دادیم داود را زبور.»

و در آیه ۵۱ سوره ۱۹ (مریم) نیز می فرماید:

(وَأَذْكُرُ فِي الْكِتَابِ مُوسَى إِنَّهُ كَانَ مُخْلَصًا وَكَانَ رَسُولًا نَبِيًّا * وَنَادَيْنَاهُ مِنْ حَائِبِ الطُّورِ الْأَيْمَنِ وَقَرَّبْنَاهُ نَجِيًّا * وَوَهَبْنَا لَهُ مِنْ رَحْمَتِنَا أَخَاهُ هَارُونَ نَبِيًّا).

«یاد کن در کتاب موسی را، به درستی که بود خالص شده و رسولی پیغمبر. و ندا کردیم او را از جانب طور ایمن و نزدیک گردانیدیم او را راز گوینده. و بخشیدیم مر او را از رحمت خود برادری چون هارون که صاحب مقام نبوت بود.»

حافظ: پس روی این قاعده و استدلال شما، محمد و علی هر دو، پیغمبر و مبعوث بر خلق بودند.

داعی: این قسم که شما تقریر نمودید، داعی نگفتم. البته شما خود می دانید که عدد و شماره ی انبیاء بسیار مورد اختلاف است. تا یک صد و بیست هزار و بیشتر هم نوشته اند، ولی تمام آنها به اقتضای زمان هر دسته و فرقه ای، تابع پیغمبر صاحب کتاب احکام بوده اند که پنج نفر از آنها اولوالعزم بوده اند؛ حضرت نوح و حضرت ابراهیم و حضرت موسی و حضرت عیسی علیه السلام و حضرت خاتم الانبیاء محمد مصطفی صلی الله علیه وآله که مقامش از همه بالاتر بوده است که همان خاتمیت می باشد.

ص: ۵۱۱

جناب هارون از جمله پیغمبرانی بود که استقلال در امر نبوت نداشت، بلکه تابع شریعت برادرش حضرت موسی بود. حضرت علی علیه السلام هم واجد مقام نبوت بوده، ولی استقلالی در امر نبوت نداشت، بلکه تابع شریعت خاتم الانبیاء صلی الله علیه وآله بوده.

غرض و مقصود رسول اکرم در این حدیث شریف آن است که به امت بفهماند همان قسمی که هارون واجد مقام نبوت بود، ولی تابع پیغمبر اولوالعزمی مانند حضرت موسی بود، حضرت علی علیه السلام هم واجد مقام نبوت و با رتبه و مقام امامت در اطاعت شریعت باقیه ی خاتم الانبیاء صلی الله علیه وآله بود که این خود خصیصه ی عالیه ای برای آن حضرت است.

ابن ابی الحدید در «شرح نهج البلاغه»^(۱) ذیل نقل این حدیث گوید که پیغمبر به این حدیث و بیان شریف اثبات کرد برای علی بن ابی طالب علیه السلام جمیع مراتب و منازل هارونی را از موسی و اگر حضرت محمد صلی الله علیه وآله خاتم الانبیاء نبود، هر آینه شریک در امر پیغمبری او هم بود، ولی به جمله «أَنَّهُ لَا نَبِيَّ بَعْدِي»

می رساند که اگر بنا بود پیغمبری بعد از من بیاید، علی واجد آن مقام بود. لذا نبوت را استثنا نموده و آنچه ماعدای نبوت است از مراتب هارونی در آن حضرت ثابت است.

چنانچه محمد بن طلحه شافعی در اوّل صفحه ۱۹ «مطالب السؤل»^(۲)

پس

ص: ۵۱۲

۱- «وقال له أيضاً > أنت مني بمنزلة هارون من موسى إلا أنه لا نبي بعدى > فأبان نفسه منه بالنبوه، وأثبت له ما عداها من جميع الفضائل والخصائص مشتركاً بينهما». شرح نهج البلاغه، ابن أبي الحدید، ۱۰/۲۲۲، خطبه ۱۹۳ (فی شأن معاویه).

۲- مطالب السؤل، محمد بن طلحه شافعی، ص ۸۸ - ۹۰، باب ۱، فصل ۵.

از کشف اسراری در بیان منزلت هارونی و توضیحاتی که می دهد اظهار نظر کرده و گوید:

«فتلخیص منزله هارون من موسی آنه کان أخاه ووزیره وعضده وشریکه فی النبوه و خلیفته علی قومه عند سفره وقد جعل رسول الله علیاً منه بهذه المنزله وإثباتها (أثبتها) له إلا النبوه فأنه استثناء فی آخر الحدیث بقوله صلی الله علیه أنه (غیر أنه) لا نبی بعدی، فبقی ماعدا النبوه المستثناء ثابتاً لعلی علیه السّلام من کونه أخاه ووزیره وعضده و خلیفته علی أهله عند سفره إلی تبوک وهذه من

المعارج الشراف والمدارج الازلاف، فقد دلّ الحدیث بمنطوقه ومفهومه علی ثبوت هذه المزیه العلیه لعلی علیه السّلام وهو حدیث متفق علی صحته.»

خلاصه از بیانات آنکه منزلت هارون از موسی آن بود که برادر و وزیر و بازو و شریک در نبوت و خلیفه موسی بر قومش بود. پس پیغمبر خاتم هم علی را در حدیث شریف، صاحب مقام و منزلت هارونی قرار داده به استثنای نبوت. پس باقی می ماند برای او آنچه ماعدای نبوت است از برادری و وزارت و خلافت او بر قومش و این خصیصه از معارج شرافت و مدارج علیا است برای علی علیه السّلام. پس این حدیث از حیث منطوق و مفهوم دلالت دارد بر ثبوت این مزیت بزرگ برای آن حضرت، و این حدیثی است که عموم اتفاق بر صحت آن دارند.

و همین کلام را بان صباغ مالکی در صفحه ۲۹ «فصول المهمه» (۱)

و دیگران از

ص: ۵۱۳

۱- فصول المهمه، ابن صباغ مالکی، ۱/۲۷۹، فصل ۱، فصل فی مؤاخاه رسول الله. ابن صباغ عبارت یاد شده را این گونه نقل کرده است: «فتلخیص: أن منزله هارون من موسی صلوات الله علیهما أنه کان أخاه ووزیره وعضده فی النبوه، و خلیفته علی قومه عند سفره، وقد جعل رسول الله صلی الله علیه وآله علیاً منه بهذه المنزله، إلا النبوه، فأنه صلی الله علیه وآله استثناء بقوله: «غیر أنه لا نبی بعدی». فعلی أخوه ووزیره وعضده و خلیفته علی أهله عند سفره إلی تبوک.»

اکابر علمای شما - که ذکر نام و عقیده هر یک از آنها در این وقت کوتاه شب مقتضی نیست - آورده و تصدیق این معنی را نموده اند.

حافظ: گمان می کنم این استثنا عدم نبوت است نه اصل نبوت.

داعی: خیلی بی لطفی نموده، روی تبعیت از اسلاف خود ایراد وارد آوردید و مطلب به این آشکاری را انکار نمودید و حال آنکه توجه نمودید به بیان شافعی که الحال عرض کردم می گوید:

«بقی ما عدا النبوه المستثناه ثابتاً لعلی».

و این بیان خود نص است در آنکه مستثنی در حدیث شریف، نبوت است، نه عدم نبوت و دیگر ضمیر منصوب و استثناها در قول او که گوید: <فانه استثناها فی آخر الحدیث بقوله: انه لا نبی بعدی > راجع به نبوت است.

و مثل این نوع از عبارت در کتب علمای شما بسیار است که همه آنها دلالت بر استثنای نبوت می کند، نه عدم نبوت و نظر آن کسانی که قائل به عدم نبوت شده اند، جز عناد و لجاج و تعصب چیز دیگری نبوده است. نستجیر بالله من التعصب فی الدین.

حافظ: گمان می کنم این ادعای شما که اگر پیغمبر ما خاتم الانبیاء نبود و بنا بود پیغمبری بیاید، علی واجد این مقام بود، مخصوص به خودتان باشد و الا احدی چنین بیانی ننموده.

داعی: این ادعا فقط از مخصوصات دعاگو و علمای شیعه نیست، بلکه اکابر علمای خودتان هم اقرار به این معنی دارند.

حافظ: کدام یک از علمای ما چنین ادعایی نموده اند. اگر در نظر دارید بیان فرمایید.

داعی: یکی از علمای بزرگ و محلّ وثوق علمای رجال شما ملا علی بن سلطان محمد هروی قاری است که وقتی خبر فوت او به مصر رسید، علمای مصر در حضور زیاده از چهار هزار نفر برای او نماز غیبت خواندند، صاحب تصانیف و تألیفات بسیاری است در «مرقاة» شرح بر «مشکوّة» در شرح حدیث منزله گفته:

«فیه ایماء إلی أنّه لو کان بعده نبیاً لکان علیاً.»

یعنی در این حدیث اشاره است به اینکه اگر بنا بود بعد از خاتم الانبیاء پیغمبری باشد، آن علی علیه السلام بود.

و از جمله علمای بزرگ شما که اقرار به این معنی نموده، علامه ی شهیر جلال الدین سیوطی در آخر کتاب «بغیة الوعّاظ فی طبقات الحفّاظ»^(۱) با ذکر سلسله روایات تا به جابر بن عبدالله انصاری که رسول اکرم صلی الله علیه و آله به امیرالمؤمنین فرمود:

«أما ترضی أن تكون منی بمنزله هارون من موسی إلاّ أنّه لا نبیّ بعدی ولو کان لکنته.»

خلاصه معنی آنکه اگر بنا بود پیغمبری بعد از من باشد، تو آن بودی یا علی.

ص: ۵۱۵

۱- بغیة الوعّاة، جلال الدین سیوطی، ۲/۴۱۴ - ۴۱۵، ح ۴۷، باب فی أحادیث منتقاة من الطبقات الکبری.

و نیز میر سید علی همدانی، فقیه شافعی در حدیث دوم از موّده ششم «موّده القربی»^(۱)

از انس بن مالک روایت نموده که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود:

«إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَانِي عَلَى الْأَنْبِيَاءِ فَاخْتَارَنِي وَاخْتَارَ لِي وَصِيًّا وَخَيْرَ ابْنِ عَمِّي وَصِيًّا يَشُدُّ عَضْدِي كَمَا يَشُدُّ عَضْدَ مُوسَى بِأَخِيهِ هَارُونَ وَهُوَ خَلِيفَتِي وَوَزِيرِي وَلَوْ كَانَ بَعْدِي نَبِيًّا لَكَانَ عَلِيٌّ نَبِيًّا وَلَكِنْ لَا نَبِيَّ بَعْدِي.»

به درستی که خداوند برگزید مرا بر انبیاء و اختیار نمود مرا (به برگزیدگی). پس اختیار نمود برای من وصیی و برگزید پسر عمّم (علی) را وصی من و محکم نمود بازوی مرا، هم چنان که محکم نمود بازوی موسی را به برادرش هارون و اوست (یعنی علی) خلیفه و وزیر من. اگر بنا بود بعد از من پیغمبری [باشد] هر آینه علی پیغمبر بود، و لکن بعد از من پیغمبری نخواهد بود.

پس با این مختصر دلایل ثابت شد که قول به نبوت از برای علی فقط از ما نیست، بلکه از خود رسول خداست، بنا بر آنچه علمای خودتان هم تصدیق نموده اند که بنا به فرموده آن حضرت، علی علیه السلام واجد مقام نبوت بوده و هیچ امر پیچیده و مشکلی هم نبوده که شما را به تعجب آورده. و چون از منازل و مراتب هارونی نبوت مستثنی شده به استثنای متصل، قطعاً ماعدای آن به شهادت علمای خودتان - که ذکر نمودیم - برای علی علیه السلام باقی و ثابت می ماند که از همه ی آن منازل بالاتر، منزله ی خلافت و افضلیت است، چنان که در خلافت هارون، قرآن

ص: ۵۱۶

۱- موّده القربی، سید علی همدانی، موّده ۶ (با استفاده از ینابیع المودّة قندوزی، ۲/۲۸۸، ح ۸۲۳، باب ۵۶).

مجید صراحت دارد و در آیه ی ۱۴۲ سوره ۷ (اعراف) می فرماید:

(وَقَالَ مُوسَىٰ لِأَخِيهِ هَارُونَ اخْلُفْنِي فِي قَوْمِي وَأَصْلِحْ وَلَا تَتَّبِعْ سَبِيلَ الْمُفْسِدِينَ).

«موسی به برادرش هارون گفت: خلیفه و جانشین من باش در قوم من و راه صلاح پیش گیر و پیرو اهل فساد مباش.»

حافظ: با اینکه در آیات گذشته بیان نمودید که حضرت هارون با برادرش حضرت موسی شریک در امر نبوت بوده، پس چگونه او را خلیفه قرار دادند و حال آنکه مسلم است شریک انسان مقامش بالاتر از آن است که خلیفه و جانشین او شود و اگر شریک را خلیفه قرار دهند او را از مقام و مرتبه خودش تنزل داده اند؛ چه آنکه مقام نبوت بالاتر از مقام خلافت است.

داعی: یک عمده از آقایان محترم بدون فکر و تأمل به این اشتباه رفته اند و حال آنکه اگر قدری فکر می فرمودید، محتاج به جواب داعی نبوده، خود می دانستید که نبوت حضرت موسی علی نبینا و آله و علیه السلام بالأصله و نبوت حضرت هارون علیه السلام تبعاً بوده، کأنه خلیفه ی آن حضرت بوده، با توجه به اینکه حضرت هارون با برادر بزرگوارش حضرت موسی علیه السلام شریک در امر تبلیغ بوده؛ چنانچه از تقاضای خود حضرت موسی معلوم می شود که از آیه ۲۵ تا ۳۲ سوره ۲۰ (طه) نقل قول حضرت موسی را می نماید که:

(قَالَ رَبِّ اشْرَحْ لِي صَدْرِي * وَيَسِّرْ لِي أَمْرِي * وَاخْلُلْ عُقْدَةً مِنْ لِسَانِي * يَفْقَهُوا قَوْلِي * وَاجْعَلْ لِي وَزِيْرًا مِنْ أَهْلِي * هَارُونَ أَحِي * أَشَدُّ بِهِ أَرْزِي * وَأَشْرِكُهُ فِي أَمْرِي).

«پروردگار گشاده گردان برای من سینه مرا و آسان گردان برای من کار مرا که تبلیغ رسالت است و بگشا گره را از زبان من، تا بفهمند کلمات مرا

و قرار بده برای من وزیری از کسان من که آن هارون برادر من باشد و محکم گردان به وی پشت مرا و شریک ساز او را با من در امر من (که تبلیغ رسالت است).»

زیرا که علی علیه السلام فقط یگانه رادمردی بوده است که به استثنای مقام نبوت خاصه، در تمام مراحل کامله و صفات مخصوصه شریک با رسول اکرم صلی الله علیه و آله بوده.

حافظ: پیوسته تعجب ما زیادتر می شود که می بینیم درباره علی کرم الله وجهه چنان غلو می نمایم که عقول عقلاء محو و حیران می گردد که از جمله ی آنها همین جملاتی بود که الحال بیان نمودید که علی کرم الله وجهه جمیع صفات و خصایص پیغمبر خداصلی الله علیه و آله را دارا بوده.

داعی: اولاً- این نوع از گفتار غلو نیست، بلکه عین واقع و حقیقت است؛ چه آنکه خلیفه ی پیغمبر روی قاعده ی عقلانی باید در جمیع صفات، مثل و مانند پیغمبر باشد.

ثانیاً در این ادعا ما تنها مدّعی این معنی نیستیم، بلکه بزرگان از علمای خودتان در کتابهای معتبره ی خود اقرار به این معنی دارند.

علی در جمیع صفات شریک و مماثل پیغمبر بود

چنانچه امام ثعلبی در «تفسیر» و عالم فاضل سید احمد شهاب الدین که از فحول علمای شما می باشد، در کتاب «توضیح الدلائل علی ترجیح الفضائل»^(۱)

ص: ۵۱۸

۱- توضیح الدلائل علی تصحیح الفضائل، شهاب الدین احمد بن جلال الدین الایجی، ص ۴۱۰ (نسخه خطی).

مشروحاً به این معنی اشاره نموده و به این عبارت گوید:

«ولا يخفى أنّ مولانا أمير المؤمنين قد شابه النبيّ في كثير بل أكثر الخصال الرضيه والفعال الزكيه وعاداته وعباداته وأحواله العليه وقد صح ذلك له بالأخبار الصحيحه والآثار الصريحه ولا يحتاج إلى إقامه الدليل والبرهان ولا يفتقر إلى إيضاح حجّه وبيان وقد عدّ بعض العلماء بعض الخصال لأمر المؤمنين على التي هو فيها نظير سيّدنا النبيّ الأمّی.»

پوشیده و پنهان نمی باشد آنکه مولای ما امیرالمؤمنین علیه السّلام شباهت دارد به رسول اکرم صلی الله علیه وآله در بیشتر از خصال رضیه و افعال زکیه از عادات و عبادات و احوال علیه ی آن حضرت و به صحت پیوسته این معنی به اخبار صحیحه و آثار صریحه که احتیاجی به دلیل و برهان خارجی ندارد و محتاج به توضیح حجت و بیان نمی باشد. بعض از علماء بعض از آن خصال حمیده را به شماره آورده اند که در آن خصال حمیده علی علیه السّلام نظیر پیغمبر خاتم صلی الله علیه وآله است.

از جمله آنکه در اصل نسب نظیر یکدیگرند:

و نظیره فی الطهاره، بدلیل قوله تعالی: (إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً).

یعنی علی نظیر پیغمبر است در طهارت، به دلیل آیه ی تطهیر (که درباره ی پنج تن آل عبا محمّد و علی و فاطمه و حسن و حسین علیه السّلام نازل گردیده).

«ونظيره في آية وليّ الأئمّه بدليل قوله: (إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ)».

و نظیر آن حضرت است در آیه ی مزبوره از حیث ولایت بر امت، به دلیل

[فرموده او]: (إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ الْخَبِيرُ) (که به اتفاق فریقین درباره ی علی علیه السّلام نازل گردیده؛ چنانچه در همین کتاب به شرح مفصّل آمده).

«ونظيره في الأداء والتبليغ» بدليل الوحي الوارد عليه يوم إعطاء سورة براءة لغيره، فنزل جبرئيل قال لا يؤدّيها إلا أنت أو من هو منك، فاستعادها منه، فأدّاها عليّ رضي الله تعالى عنه في الموسم.»

یعنی نظیر آن حضرت است در ادای رسالت و تبلیغ دین، به دلیل موضوع سوره ی براءة و نزول بر خاتم الانبیاء صلی الله علیه وآله (که آن حضرت آیات سوره براءة را داد به ابی بکر ببرد [و] در موسم حج بر اهل مکه قرائت نماید (چنانچه در همین کتاب ثبت گردید) که جبرئیل نازل گردید و عرض کرد: ادای رسالت نمی تواند بنماید مگر خودت یا کسی که از تو باشد. پس آن حضرت آیات سوره ی براءة را از ابی بکر گرفت به امر خدای تعالی و به علی علیه السّلام داد که در موسم حج ادا نمود).

«ونظيره في كونه مولى الأمة بدليل قوله صلى الله عليه وآله: من كنت مولاه فهذا عليّ مولاه.»

و نظیر آن حضرت است در مولای امت بودن، به دلیل فرموده ی رسول اکرم صلی الله علیه وآله (در غدیر خم، چنانچه در

این کتاب مشروحاً ذکر گردیده) که هر کس را من اولی به تصرف در امر او هستم، پس این علی اولی به تصرف در امر او می باشد.

«ونظیره فی مماثله نفسیها وان نفسه قامت مقام نفسه وان الله تعالی اجری نفس علی مجری نفس النبی صلی الله علیه وآله فقال: (فَمَنْ حَاجَّكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ)».

و نظیر آن حضرت است در اتحاد نفسانی که نفس علی علیه السلام قائم مقام نفس رسول الله صلی الله علیه وآله می باشد، چنانچه خداوند در آیه مباهله (به اتفاق فریقین، چنانچه در این کتاب مشروحاً ذکر گردیده)، علی را به منزله ی نفس آن حضرت قرار داده.

«ونظیره فی فتح بابہ فی المسجد کفتح باب رسول الله وجواز دخول المسجد جنباً کحال رسول الله صلی الله علیه وآله علی السواء» (۱)

و نظیر آن حضرت است در فتح باب او در مسجد، مثل فتح باب رسول الله صلی الله علیه وآله (که به امر پیغمبر تمام درهای خانه که به مسجد باز بود بسته شد، الا در خانه ی پیغمبر و علی) و جواز ورود در مسجد در حال جنابت؛ مانند رسول خدا صلی الله علیه وآله.

(هممه ای در برادران اهل تسنن پیدا شد. سؤال نمودیم که چه شده آقایان به حرف آمدید).

نواب: اتفاقاً همین جمعه گذشته که به مسجد جهت ادای نماز رفتیم، جناب حافظ در خطبه با نقل احادیثی، این فتح باب مسجد را اختصاص به خلیفه ابوبکر رضی الله عنه دادند. حال که شما فرمودید اختصاص به علی کرم الله وجهه دارد، اسباب تحیر حاضرین گردیده و این گفت و گوها مربوط به این قضیه است. متمنی است حلّ معماً فرماید.

داعی: (رو به جناب حافظ) آیا چنین بیانی فرمودید؟

حافظ: بلی، چون در احادیث صحیحی ما وارد است از صحابی ثقه و عدل! ابو هریره رضی الله عنه که رسول مکرم صلی الله علیه وآله امر فرمود که تمام درهایی که به مسجد باز بود بستند، مگر در خانه ی ابی بکر رضی الله عنه را که فرمود: ابی بکر از من و من از ابی بکر می باشم.

ص: ۵۲۱

داعی: لابد به نظر آقایان محترم رسیده است که امویها سعی بلیغ نمودند که در مقابل هر فضیلتی که از خصایص مولانا امیرالمؤمنین علیه السلام به شمار آمده، حدیثی به وسیله ی ایادی مرموز و کاسه لیسهای سفره معاویه، مانند ابوهریره و مغیره و عمرو بن عاص و غیره وضع نمایند و همین عمل را هم نمودند و بکریون هم روی حبّ و علاقه مفراط که به خلیفه ابی بکر داشتند، آن احادیث را تقویت نمودند؛ چنانچه ابن ابی الحدید در جلد اول و مخصوصاً در صفحه ۱۷ جلد سوم «شرح نهج البلاغه» (۱)

این وقایع را مشروحاً نقل نموده و گوید: از جمله احادیث موضوعه، حدیث «سد ابواب است به جز باب ابی بکر».

بدیهی است که این حدیث موضوع، در مقابل احادیث صحیحیه ی متکثره ای است که علاوه بر کتب معتبره شیعیان که به نحو تواتر و اجماع ثابت آمده، در کتب صحاح معتبره ی اکابر علمای خودتان، با قید به اینکه از احادیث صحیحیه است نقل نموده اند که تمام درهای خانه های مردم را به مسجد رسول اکرم صلی الله علیه و آله به امر خداوند بست، مگر در خانه علی علیه السلام را.

نواب: چون این واقعه مورد اختلاف قرار گرفته، جناب حافظ می فرماید از خصایص ابی بکر رضی الله عنه است، عالی جناب می فرماید از خصایص مولانا

ص: ۵۲۲

۱- «وضعت [البکره] صاحبها أحادیث ... ونحو سدّ الأبواب فأنه كان لعليّ عليه السّلام فقلبته البکره إلى أبي بکر...». شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ۱۱/۴۹، خطبه ۲۰۳، (ومن کلام له علیه السّلام وقد سأله سائل عن أحادیث البدع...)، فصل فیما وضع الشیعه والبکره من الأحادیث. و نیز سبط ابن جوزی در تذکره الخواص، ص ۴۶، باب ۲، حدیث فی سد الابواب، ابن جوزی می نویسد: «أمّا قولهم إنّ النبیّ صلی الله علیه و آله أمر بسدّ أبواب المسجد إلاّ-باب أبي بکر فنقول قد أخرج أحمد وترمذی أنّ الواقعه كانت لعليّ».

علی کرم الله وجهه می باشد، چنانچه ممکن است، به بعض اسناد از کتب معتبره ی ما اشاره فرمایید، تا شنوندگان به اسناد جناب حافظ مطابقت نموده، انتخاب احسن نمایند.

به امر پیغمبر تمام درهای خانه ها به مسجد بسته شد مگر در خانه علی علیه السلام

داعی: امام احمد حنبل در صفحه ۱۷۵ جلد اول و صفحه ۲۶ جلد دوم و صفحه ۳۶۹ جلد چهارم «مسند» (۱)

و امام ابو عبدالرحمان نسائی در «سنن» (۲)

و صفحه ۱۳ و ۱۴ «خصائص العلوی» و حاکم نیشابوری در صفحه ۱۱۷ و ۱۲۵ جلد سیم «مستدرک» (۳)

و سبط ابن جوزی در صفحه ۲۴ و ۲۵ «تذکره» (۴)، با

ص: ۵۲۳

۱- «عن عبدالله بن الرقيم الكناني قال: خرجنا إلى المدينة زمن الجمل فلقينا سعد بن مالك بها فقال: امر رسول الله صلى الله عليه وآله بسدّ الأبواب الشارعه في المسجد وترك باب عليّ رضي الله عنه». مسند احمد بن حنبل، ۱/۱۷۵، مسند سعد بن مالك. و نیز در ۲/۲۶، مسند ابن عمر به این لفظ آمده است: «عن ابن عمر قال: ... ولقد أوتى ابن أبي طالب ثلاث خصال لان تكون لي واحده منهن أحب إليّ من حمر النعم ... وسدّ الأبواب إلّا بابه في المسجد». و در ۴/۳۶۹، مسند زید بن أرقم به این لفظ آمده است: «عن زید بن أرقم قال: كان لنفر من أصحاب رسول الله صلى الله عليه وآله أبواب شارعه في المسجد قال: فقال يوماً سدّوا هذه الأبواب إلّا باب عليّ. قال: فتكلّم في ذلك الناس قال: فقام رسول الله صلى الله عليه وآله فَحَمِدَ الله تعالى وأثنى عليه ثم قال: أمّا بعد، فيأني أمرت بسدّ هذه الأبواب إلّا باب عليّ وقال فيه قائلكم وأني والله ما سدّدت شيئاً ولا فتحتة ولكني أمرت بشيء فأتبعته».

۲- «حدّثنا عمر بن ميمون قال: إنني لجالس إلى ابن عباس إذ أتاه تسعه رهط، فقالوا: إمّا أن تقوم معنا، إمّا أن تخلونا يا هؤلاء - وهو يومئذ صحيح قبل أن يعمي - قال: أنا أقوم معكم. فتحدّثوا فلا أدري ما قالوا. فجاء وهو ينفض ثوبه وهو يقول: أف وتف يقعون في رجل له عشر وقعوا في رجل قال رسول الله صلى الله عليه وآله... و سدّ أبواب المسجد غير باب عليّ وكان يدخل المسجد وهو جنب...». سنن الكبرى، احمد بن شعيب نسائي، ۵/۱۱۲ - ۱۱۳، ح ۸۴۰۹، كتاب الخصائص، باب ذكر قول النبي صلى الله عليه وآله في عليّ أنّ الله لا يخزيه أبداً. و در صفحه ۱۱۸ همین جلد، ح ۸۴۲۳، آنچه را که احمد بن حنبل از زید بن ارقم نقل کرده آورده است.

۳- المستدرک علی الصحیحین، حاکم نیشابوری، ۳/۱۳۵، ح ۴۶۳۱، کتاب معرفه الصحابه، باب مناقب علی، ذکر اسلام امیرالمؤمنین. حاکم همان حدیثی که از مسند احمد از زید بن ارقم نقل کردیم، نقل کرده است.

۴- تذکره الخواص، سبط ابن الجوزی، ص ۴۶، باب ۲، حدیث فی سدّ الابواب. ابن جوزی علاوه بر حدیث زید بن ارقم، حدیث زیر را هم نقل کرده است: «عن عمر بن ميمون عن ابن عباس قال: أمر رسول الله صلى الله عليه وآله بسدّ الأبواب إلّا باب عليّ عليه السلام».

بیانات مشروحه اثبات این حدیث از طریق ترمذی و احمد می نمایند و ابن اثیر جزری در صفحه ۱۲ «أسنی المطالب» (۱)

و ابن حجر مکی در صفحه ۷۶ «صواعق» (۲) و ابن حجر عسقلانی در صفحه ۱۲ جلد ۷ «فتح الباری» (۳)

و طبرانی در «اوسط» (۴) و خطیب بغداد در صفحه ۲۰۵ جلد ۷ «تاریخ» (۵) خود و ابن کثیر

ص: ۵۲۴

۱- أسنی المطالب، شمس الدین محمد جزری شافعی، ص ۶۵ - ۶۶. جزری حدیث را این گونه نقل کرده است: «عن أبي هريره قال: قال عمر بن الخطاب: لقد أعطى علي بن أبي طالب ثلاث خصال لان يكون في خصله منهن أحب إلي من أن أعطى حمر النعم. قيل: وما هن؟ قال: ... وسكناه بالمسجد مع رسول الله صلى الله عليه وسلم يحل له فيه ما يحل له ...».

۲- صواعق المحرقة، ابن حجر مکی، ص ۱۲۴، باب ۹، فصل ۲، حدیث الرابع والعشرون. ابن حجر قسمت پایانی حدیث زید بن ارقم را نقل کرده است.

۳- فتح الباری، ابن حجر عسقلانی، ۷/۱۴، کتاب فضائل الصحابه، باب قول النبی سدوا الأبواب الا باب أبي بكر. عسقلانی حدیث را این طور نقل می کند: «عن سعد بن أبي وقاص قال: أمرنا رسول الله صلى الله عليه وآله بسد الأبواب الشارعه في المسجد وترك باب علي. أخرجه أحمد والنسائي وأسناده قوي».

۴- معجم الاوسط، طبرانی، ۴/۵۵۳، ح ۳۹۴۲، احادیث علی بن سعید الرازی. طبرانی این حدیث را نقل می کند: «عن مصعب بن سعد عن أبيه قال: أمر رسول الله صلى الله عليه وآله بسد الأبواب إلا باب علي، قالوا: يا رسول الله سددت الأبواب كلها إلا باب علي؟ قال: ما أنا سددت أبوابكم ولكن الله سدها».

۵- تاریخ بغداد، خطیب بغدادی، ۷/۲۰۵، ترجمه شماره ۳۶۶۹، شرح حال جعفر بن محمد العلوی الحسنى. خطیب بغدادی این حدیث را نقل کرده است: «عن جابر بن عبد الله يقول: سمعت رسول الله صلى الله عليه وآله يقول: سدوا الأبواب كلها إلا باب علي وأوماً بيده الي باب علي».

در صفحه ۳۴۲ جلد هفتم «تاریخ» (۱) خود و متقی هندی در صفحه ۴۰۸ جلد ششم «کنز العمال» (۲).

و هیشمی در صفحه ۱۱۵ جلد نهم «مجمع الزوائد» (۳) و محبّ الدین طبری در صفحه ۱۹۲ جلد دوم «ریاض» (۴) [و] ابن ابی الحدید در صفحه ۴۵۱ جلد دوم شرح نهج (۵)

و حافظ ابو نعیم در «فضائل الصحابه» و صفحه ۱۵۳ جلد ۴ «حلیة الاولیاء» (۶)

و جلال الدین سیوطی در صفحه ۱۱۶

ص: ۵۲۵

-
- ۱- البدایة والنهایه، ابن کثیر، ۷/۳۷۹، وقایع سال ۴۰ هجری، شیء من فضائل امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب. حدیث المؤاخاه. ابن کثیر حدیث زید بن ارقم را نقل کرده است.
 - ۲- کنز العمال، متقی هندی، ۱۱/۶۱۸، ح ۳۳۰۰۴ - ۳۳۰۰۵، کتاب الفضائل، باب ۳، فصل ۲، فضائل علی. متقی هندی بخش پایانی حدیث زید بن ارقم را نقل کرده است.
 - ۳- مجمع الزوائد، هیشمی، ۹/۱۱۴ - ۱۱۵، کتاب المناقب، مناقب علی، باب فتح باب الذی فی المسجد. هیشمی بعد از نقل حدیث زید بن ارقم می نویسد: «رواه أحمد وفيه ميمون ابو عبدالله، وثقه ابن حبان وضعفه جماعة وبقیه رجاله رجال الصحيح».
 - ۴- ریاض النضره، محبّ الدین طبری، ۴/۱۵۸، باب ۴، فصل ۶، ذکر الأحادیث والأخبار الواردة فی فضائل علی، حدیث العشرون. ابن ابی الحدید بخشی از حدیث زید بن ارقم را نقل کرده است.
 - ۵- حلیة الاولیاء، ابو نعیم اصفهانی، ۴/۱۵۳، ترجمه شماره ۲۵۸، شرح حال عمرو بن ميمون الأودی. ابو نعیم حدیث را این طور نقل کرده است: «عن ابن عباس قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله: سدّوا أبواب المسجد كلّها إلا باب علي».
 - ۶- تاریخ الخلفاء، سیوطی، ص ۱۷۲، تاریخ علی بن ابی طالب. سیوطی علاوه بر حدیث عمر بن الخطّاب، این حدیث را هم نقل کرده است: «أخرج البرّاز عن سعد قال: قال النبيّ عليه الصلاة والسلام لعليّ: لا يحلّ لأحد أن يجنب في هذا المسجد غيري وغيرك».

و «خصائص الكبرى» و صفحه ۱۸۱ جلد اول «لثالی المصنوعه» (۳) و خطیب خوارزمی در مبعث و بزرگ ترین اعیاد اسلامی بود، شربت و شیرینی مفصلی به مجلس آمد و با مسرت و شادی مجلس خاتمه پیدا نمود.

«خصائص الكبرى» و صفحه ۱۸۱ جلد

ص: ۵۲۶

۱- جمع الجوامع، سیوطی، ۴/۴۲۲، ح ۱۲۹۶۳، السین مع الدال. سیوطی بخش مورد نظر را از حدیث زید بن ارقم نقل کرده است.

۲- اللآلی المصنوعه، سیوطی، ۱/۳۴۷، کتاب المناقب، مناقب الخلفاء الأربعة. گرچه سیوطی این حدیث را از احادیث ضعیف شمرده است، لکن ابن حجر عسقلانی در فتح الباری، ۷/۱۴ - ۱۵. کتاب فضائل الصحابه، باب قول النبی سدّوا الأبواب إلاّ باب ابی بکر، بیانی دارد که با دقت در آن، نادرستی سخن سیوطی آشکار می شود. ابن حجر می نویسد: (تنبيه). جاء فی سدّ الأبواب التي حول المسجد أحاديث يخالف ظاهرها حديث الباب [أى حديث سدّ الأبواب إلاّ باب ابی بکر] منها: حديث سعد بن أبی وقاص قال: (أمرنا رسول الله صلى الله عليه وآله بسدّ الأبواب الشارعه فى المسجد وترك باب عليّ) أخرجه أحمد والنسائي وأسناده قوى، وفى روايه للطبراني فى الاوسط رجالها ثقات من الزيادة <فقالوا يا رسول الله سددت أبوابنا، فقال: ما أنا سددتها ولكن الله سدّها> وعن زيد بن أرقم قال: «كان لنفر من الصحابه أبواب شارعهم فى المسجد، فقال رسول الله صلى الله عليه وآله سدّوا هذه الأبواب إلاّ باب عليّ، فتكلّم ناس فى ذلك فقال رسول الله صلى الله عليه وآله: إننى والله ما سددت شيئاً ولا فتحتة ولكن أمرت بشيء فأبعتة». أخرجه أحمد والنسائي والحاكم ورجاله ثقات، وعن ابن عباس قال: «أمر رسول الله صلى الله عليه وآله بأبواب المسجد فسدت إلاّ باب عليّ» وفى روايه «وأمر بسدّ الأبواب غير باب عليّ، فكان يدخل المسجد وهو جنب، ليس له طريق غيره» أخرجهما أحمد والنسائي ورجالهما ثقات. وعن جابر بن سمره قال: «أمرنا رسول الله صلى الله عليه وآله بسدّ الأبواب كلّها غير باب عليّ فرّبما مرّ فيه وهو جنب». أخرجه الطبراني. وعن ابن عمر قال: «كنا نقول فى زمن رسول الله صلى الله عليه وآله: رسول الله صلى الله عليه وآله خير الناس، ثمّ أبابكر، ثمّ عمر، ولقد أعطى عليّ بن أبى طالب ثلاث خصال لان يكون لى واحده منهّن أحبّ إلّى من حمر النعم: زوجه رسول الله صلى الله عليه وآله ابنته وولدت له، وسدّ الأبواب إلاّ بابه فى المسجد، وأعطاه الرايه يوم خيبر». أخرجه أحمد وأسناده حسن. وأخرج النسائي من طريق العلاء بن عرار بمهمات قال: «فقلت لابن عمر: أخبرنى عن عليّ وعثمان - فذكر الحديث وفيه - وأمّا عليّ، فلا تسأل عنه أحداً وانظر إلى منزلته من رسول الله صلى الله عليه وآله قد سدّ أبوابنا فى المسجد وأقر بابه >. ورجاله رجال الصحيح إلاّ العلاء وقد وثقه يحيى بن معين وغيره وهذه الأحاديث يقوى بعضها بعضاً وكلّ طريق منها صالح للاحتجاج، فضلاً عن مجموعها. وقد أورد ابن الجوزى هذا الحديث فى الموضوعات، أخرجه من حديث سعد بن أبى وقاص وزيد بن أرقم وابن عمر مقتصراً على بعض طرقه عنهم وأعلّه ببعض من تكلم فيه من رواته، وليس ذلك بقادح لما ذكرت من كثره الطرق... علاموه بر این، قسطلانی در ارشاد الساری، ۸/۱۴۷، کتاب فضائل الصحابه، باب قول النبی سدّوا الأبواب إلاّ باب ابی بکر، نیز اسناد این حدیث را صحیح دانسته است. اولاً با توجه به کلمات ابن حجر روشن می شود که تضعیف افرادی مانند سیوطی و دیگران ضروری به صحت حدیث یاد شده نمی رساند؛ چه اینکه این

حدیث به الفاظ مختلف از طرق گوناگون نقل شده است. همچنان که خود ابن حجر به بعضی از آن طرق اشاره کرد، گرچه ابن حجر در پایان خواسته است میان این دو روایت «سدّوا الأبواب الآ باب علی - سدّ الأبواب الآ باب أبی بکر» تعارض ایجاد کرده، سپس با توجیهاتی میان آن دو روایت جمع کند، لکن هر محقق منصفی که به توجیهات ابن حجر بنگرد، در می یابد که توجیهات او مصداق این ضرب المثل معروف است: الغریق يتمسك بكلّ حشيش، (شخصی که در حال غرق شدن است به هر خار و خاشاکی دست می اندازد تا خود را از غرق شدن نجات دهد.) ثانیاً جدای از سند حدیث «سدّوا الأبواب الآ باب أبی بکر» دقت در دلالت آن، نادرستی اش را اثبات می کند. افرادی که خواسته اند در مقابل حدیث صحیح «انّ النبی أمر بسدّ الأبواب الآ باب علی»، این حدیث را در فضیلت ابابکر جعل کنند، به این نکته مهم توجه نکرده اند که با اندک تأمل در ظاهر حدیث، ساختگی بودن آن روشن می شود. در اثبات نادرستی این حدیث، توجه به چند نکته ضروری است: اول - دستور رسول اکرم به بسته شدن تمام درهای منتهی به مسجد بجز در خانه امیرالمؤمنین علیه السّلام، از روی محبت و خویشاوندی نسبت به امیرالمؤمنین نبوده است؛ چنان که در حدیث زید بن ارقم نقل کردیم که رسول اکرم فرمود: «وانّی والله ما سددت شیئاً ولا فتحتّه ولكن أمرت بشیء فأتبعته». بلکه این کار پیامبر اکرم بر پایه ی بیان حکمی شرعی بوده است. دوم - بر اساس حکم شرعی بر هیچ کس جایز نیست در حال جنابت وارد مسجد شود، مگر کسانی که به نصّ آیه تطهیر پاک و منزّه اند. و از همین جاست که رسول اکرم صلی الله علیه وآله فرمود: «یا علی لا یحلّ لأحد ان یجنب فی هذا المسجد غیری و غیرک». این حدیث را به زودی از ترمذی نقل خواهیم کرد. سوم - در بین فریقین، نازل نشدن آیه تطهیر در شأن ابابکر مورد اجماع است؛ در نتیجه وارد شدن او در حال جنابت به مسجد حرام است. با دقت در این سه نکته آشکار می گردد که از نظر عقلی محال است که این جمله «سدّوا الأبواب الآ- باب أبی بکر» از رسول اکرم صادر شده باشد؛ چه اینکه از جهت شرعی چون ابابکر طاهر نیست، حرام است با حال جنابت وارد مسجد شود؛ و باز بودن در خانه او به طرف مسجد ملازم با انجام این حرام است، و از آنجا که رسول اکرم به نصّ آیه تطهیر معصوم است، محال است که حرامی مرتکب شود یا به آن فرمان دهد. در نتیجه وقتی که این حدیث از جهت متن خدشه دار شد - گرچه از جهت سند هم نادرستی آن روشن است - حدیث «سدّوا الأبواب الآ باب علی» صحیح و بدون معارض باقی خواهد ماند.

۳- مناقب خوارزمی، ص ۲۹۹ - ۳۰۲، ح ۲۹۶، فصل ۱۹. خوارزمی حدیث را این گونه نقل کرده است: «عن أبی ذرّ قال: لَمَّا كان أوّل یوم من البیعه لعثمان ... فاجتمع المهاجرون والأنصار فی المسجد ... إذ جاء أبو الحسن ... قال: فلما بصروا بأبی الحسن علی بن أبی طالب علیه السّلام، سر القوم طراً فانشأ علیّ وهو یقول: ... ثمّ قال: هل تعلمون أنّ أحداً كان یدخل المسجد غیری جنباً؟ قالوا: اللهم لا. قال: فانشدکم الله هل تعلمون أنّ أبواب المسجد سدّها وترک بابی؟ قالوا: اللهم نعم».

اول «لثالی المصنوعه» (۱) و خطیب خوارزمی در «مناقب» (۲) و حموینی در «فرائد» (۳) و ابن مغازلی در «مناقب» (۴) و مناوی مصری در «کنوز الدقایق» و «کنوز الحقایق» (۵)

سلیمان بلخی حنفی در صفحه ۸۷ «ینایع المودّه» (۶)، باب ۱۷ را

ص: ۵۲۸

۱- . مناقب خوارزمی، ص ۲۹۹ - ۳۰۲، ح ۲۹۶، فصل ۱۹. خوارزمی حدیث را این گونه نقل کرده است: «عن أبی ذرّ قال: لَمَّا كان أوّل یوم من البیعه لعثمان ... فاجتمع المهاجرون والأنصار فی المسجد ... إذ جاء أبو الحسن ... قال: فلما بصرُوا بأبى الحسن علی بن أبی طالب علیه السّلام، سر القوم طراً فانشأ علیّ وهو یقول: ... ثمّ قال: هل تعلمون أنّ أحداً كان یدخل المسجد غیری جنباً؟ قالوا: اللهم لا. قال: فانشدکم الله هل تعلمون أنّ أبواب المسجد سدّها وترکک بابی؟ قالوا: اللهم نعم».

۲- فرائد السمطین، حموینی، ۱/۲۰۷، ح ۱۶۲، سمط ۱، باب ۴۱. حموینی این حدیث را نقل کرده است: «عن ابن عبّاس: أنّ رسول الله صلی الله علیه وآله أمر بالأبواب کلّها أن تسدّ إلاّ باب علیّ».

۳- مناقب ابن مغازلی، ص ۲۵۶ - ۲۵۸، ح ۳۰۴ - ۳۰۷، حدیث سدّوا الأبواب إلاّ بابه وطرقه. ابن مغازلی حدیثی را که از زید بن ارقم نقل کردیم، با همان الفاظ، به نقل از براء بن عازب می آورد. افزون بر آن، این حدیث را هم نقل می کند: «عن سعد بن أبی وقاص قال: کانت لعلیّ علیه السّلام مناقب لم یکن لأحد: کان بییت فی المسجد، وأعطاه رایه یوم خیبر. وسدّ الأبواب إلاّ باب علیّ».

۴- کنوز الحقایق، مناوی، ۱/۳۲۳، ح ۴۰۵۴، حرف السین. مناوی قسمت مورد نظر را نقل می کند.

۵- ینایع المودّه، قندوزی، ۱/۲۵۷ - ۲۶۰، ح ۱ - ۱۰، باب ۱۷. قندوزی این حدیث را به الفاظ و طرق مختلف نقل کرده است.

۶- . ارشاد الساری، قسطلانی، ۸/۱۴۷، کتاب فضائل الصحابه، باب قول النبی سدّوا الأبواب إلاّ باب أبی بکر. قسطلانی حدیث را این گونه نقل کرده است: «وقد وقع فی حدیث سعد بن أبی وقاص عند أحمد والنسائی بأسناد قوی أمر رسول الله صلی الله علیه وآله بسدّ الأبواب الشارعه فی المسجد وترکک باب علیّ».

۱- السیره الحلبیه، برهان الدین حلبی، ۳/۳۴۶، حجّه الوداع، باب یذکر فیہ مدّه مرضه صلی الله علیه وآله وما وقع فیہ ووفاته. حلبی بعد از آنکه بعضی از احادیث گذشته را نقل کرده، می نویسد: «فالباب فی قصه ابی بکر رضی الله عنه لیس المراد به حقیقه بل الخوخه وفی قصه علی کرم الله وجهه المراد به حقیقه (أقول) و ممّا یدلّ علی تقدّم قصّه علی کرم الله وجهه ما روی عنه قال أرسل رسول الله صلی الله علیه وآله إلی أبی بکر أن سدّ بابک قال سمعاً وطاعه فسدّ بابه...». با توجه به این عبارت و مطالبی که قبلاً بیان شد، ماهیت حدیث «سدّوا الأبواب الاّ باب ابی بکر» روشن تر می شود؛ چه اینکه خود اهل تسنّن در اصل قضیه اختلاف دارند. یکی می گوید: تمام درها بسته شد مگر در خانه ابی بکر. دیگری مانند ابن حجر عسقلانی در فتح الباری در وجه جمع این دو حدیث معارض می گوید: مراد از در خانه ابی بکر پنجره است، که عبارت ابن حجر مفصلاً بیان شد. برهان الدین حلبی هم در اینجا به همین مطلب معتقد است و تصریح می کند که در خانه ابابکر هم به دستور رسول اکرم بسته شد. در پایان اشاره به این نکته ضروری است که اگر واقعاً این حدیث از رسول اکرم صادر شده باشد، به چه دلیل عده ای از بزرگان اهل تسنّن، برخلاف ظاهر حدیث توجیهاتی بیان می کنند؛ چه اینکه ظاهر حدیث «باب ابی بکر» است، حال چرا از ظاهر دست برداشته و «باب ابی بکر» را به «خوخه ابی بکر» تفسیر کرده اند؟! و این نیست جز آنکه با جعل این حدیث با مشکلاتی روبرو شده اند و خواسته اند با این توجیهات از آن مشکلات بکاهند و از طرفی نیز کوشیده اند این فضیلت جعلی را همواره برای ابی بکر حفظ نمایند. ثانیاً چطور می توان به حدیثی اطمینان کرد که جدای از بحث سندی، در متن و دلالت آن هم بین اهل تسنّن اختلاف است؟ در حالی که با دقت در حدیث «أمر النبی بسدّ الأبواب الاّ باب علی» روشن می شود که این حدیث هم از جهت سند و هم از جهت دلالت، جزء احادیث صحیح می باشد. ثالثاً با توجه به اینکه از این دو حدیث یکی باید صحیح باشد - چه اینکه مفهوم هر دو حدیث، حصر است - و هر دو حدیث در مجامع حدیثی اهل تسنّن به عنوان حدیث صحیح نقل شده است، لذا حدیثی ترجیح دارد که از جهت دلالت قوی تر باشد، و با توجه به اختلافاتی که خود اهل تسنّن در دلالت حدیث «سدّوا الأبواب الاّ باب ابی بکر» داشتند که به اختصار به آنها اشاره کردیم، آشکار می شود که حدیث «سدّوا الأبواب الاّ باب علی» که علاوه بر صحت سند، هیچ اختلافی در دلالت آن وجود ندارد، ترجیح دارد. شایان ذکر است تمام مطالب بیان شده در صورت اثبات تعارض میان این دو خبر است، در حالی که پرواضح است میان خبر مجعول و صحیح هیچ گونه تعارضی نیست تا نیازی به بیان این گونه مطالب باشد و آنچه یاد شد، به این جهت بود که حدیث مزبور بر طبق مبانی خود اهل تسنّن هم نمی تواند از رسول اکرم صلی الله علیه وآله صادر شده باشد.

و بالاخره عموم اکابر علمای شما از کبر صحابه، از قبیل خلیفه عمر بن الخطاب و عبدالله بن عباس و عبدالله بن عمر و زید بن ارقم و براء بن عازب و ابو سعید خدری و ابو حازم اشجعی و سعد بن ابی وقاص و جابر بن عبدالله انصاری و غیرهم، به عبارات مختلفه، از رسول اکرم صلی الله علیه وآله آورده اند که امر فرمود تمام ۳۷۴ جلد سوم «سیره ی الحلبیه» و محمد بن طلحه شافعی در صفحه ۱۷ «مطالب السؤل» (۲)

و بالاخره عموم اکابر علمای شما از کبر صحابه، از قبیل خلیفه عمر بن الخطاب و عبدالله بن عباس و عبدالله بن عمر و زید بن ارقم و براء بن عازب و ابو سعید خدری و ابو حازم اشجعی و سعد بن ابی وقاص و جابر بن عبدالله انصاری و غیرهم، به عبارات مختلفه، از رسول اکرم صلی الله علیه وآله آورده اند که امر فرمود تمام درهای مسجد را بستند مگر در خانه علی علیه السلام را و مخصوصاً بعض از اکابر علمای شما برای مزید بینایی فریب خوردگان امویها و بکریون و غیره توضیحات کاملی داده اند؛ مانند محمد بن یوسف گنجی شافعی که باب ۵۰ «کفایه الطالب» (۳)

را اختصاص به همین موضوع

ص: ۵۳۰

-
- ۱- مطالب السؤل، محمد بن طلحه شافعی، ص ۸۴، باب ۱، فصل ۵. ابن طلحه حدیث ابن عباس را نقل کرده است.
 - ۲- مطالب السؤل، محمد بن طلحه شافعی، ص ۸۴، باب ۱، فصل ۵. ابن طلحه حدیث ابن عباس را نقل کرده است.
 - ۳- «عن ابن عباس أنّ النبی صلی الله علیه وآله أمر بسدّ الأبواب إلاّ باب علی بن ابی طالب. قلت: هذا حدیث حسن عال، وأنّما أمر النبی صلی الله علیه وآله بسدّ الأبواب، وذلك لأنّ أبواب مساکنهم كانت شارعاً إلى المسجد، فنهى الله تعالى عن دخول المساجد مع وجود الحيض والجنابه، فعَمَّ النبی صلی الله علیه وآله بالنهی عن المدخول فی المسجد والمکث فیہ للجنب والحائض. وخصّ علیّاً بالاباحه فی هذا الموضع وما ذاک دلیل علی إباحته المکروه له، وأنّما خصّ بذلك لعلم المصطفى صلی الله علیه وآله بأنّه يتحرّی من النجاسه هو وزوجته فاطمه وأولاده صلوات الله علیهم، وقد نطق القرآن بتطهيرهم فی قوله عزّوجلّ: (إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً)». كفايه الطالب، گنجی شافعی، ص ۲۰۲، باب ۵۰.

داده و بعد از نقل احادیث مسند، بیانی دارد به این عنوان که «هذا حدیث عال». آن گاه گوید: چون عده ای از درهای منازل اصحاب به مسجد باز می شد و رسول اکرم صلی الله علیه و آله نهی نمود ورود و توقف در مساجد را در حال حیض و جنابت، لذا امر فرمود تمام درهای منازل را به مسجد مسدود نمودند، الا در خانه علی علیه السلام را باز گذارند به این عبارت که:

«سَدُّوا الْأَبْوَابَ كُلَّهَا إِلَّا بَابَ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ.»

تمام درها را ببندید مگر در خانه علی را باز بگذارید و به دست مبارک اشاره نمود به در خانه علی علیه السلام.

پس از آن گوید: این اباحه و ورود و توقف در مسجد در حال جنابت، خصیصه ای بود برای علی علیه السلام، و لکن این عمل دلیل بر آن نمی باشد که هر جنب و حائضی می تواند در مساجد ورود و توقف نماید.

«إِنَّمَا خَصَّ بِذَلِكَ لِعَلْمِ الْمُصْطَفَى بَأَنَّهُ يَتَحَرَّى مِنَ النِّجَاسَةِ هُوَ وَزَوْجَتُهُ فَاطِمَةُ وَوَالِدَاهُ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ وَقَدْ نَطَقَ الْقُرْآنُ بِتَطْهِيرِهِمْ فِي قَوْلِهِ عَزَّوَجَلَّ (إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ...)».

ما حصل معنی آنکه اختصاص دادن پیغمبر علی را به این معنی و این

خصیصه ی عظمی، برای آن بود که آن حضرت علم قطعی داشت که علی و فاطمه و اولادهای آنها متحرّی و دور از نجاست اند؛ چنانچه آیه تطهیر تصریح به این معنی دارد که آن خاندان جلیل، منزّه از جمیع ارجاس و نجاسات اند.

با توضیح کاملی که این عالم شافعی داده، جناب حافظ مقایسه کنند با خبری که نقل نمودند و اگر دلیلی بر طهارت ابی بکر دارند گذشته از این همه اسناد معتبره ی ما، آن خبر را نقل نمایند. و حال آنکه بخاری و مسلم هم در صحیحین^(۱)

خود اشاره به این معنی نموده اند در باب آنکه جنب حقّ ورود و توقّف در مسجد ندارد؛ زیرا که رسول اکرم فرمود:

«لا ینبغی لأحد أن یجنب فی المسجد إلاّ أنا وعلیّ.»

سزاوار نیست برای احدی که جنب شود در مسجد مگر من و علی.

این نوع از اخبار با اسناد معتبره ثابت می کند سدّ جمیع ابواب مگر باب علی علیه السّلام را؛ زیرا اگر غیر از باب پیغمبر و علی باب دیگر باز می بود، بایستی جایز باشد که غیر از آن دو بزرگوار (محمّد و علی) هم در حال جنابت ورود در مسجد نمایند و حال آنکه آن حضرت صریحاً می فرماید: «لا ینبغی لأحد أن یجنب

ص: ۵۳۲

۱- گرچه این حدیث را در صحیحین نیافتیم، اما ترمذی در الجامع الصحیح، ص ۹۸۱، ح ۳۷۳۶، کتاب المناقب، باب مناقب علی، حدیث را به این لفظ آورده است: «عن أبی سعید قال: قال رسول الله صلی الله علیه وآله لعلیّ: یا علیّ لا یحلّ لأحد یجنب فی هذا المسجد غیری و غیرک». و نیز بیهقی در السنن الکبری، ۷/۶۶، کتاب النکاح، باب دخول المسجد جنباً؛ ابو یعلی در مسند، ۲/۳۱۱، ح ۱۰۴۲، مسند ابی سعید الخدری، و متقی هندی در کنز العمال، ۱۱/۵۹۹، ح ۳۲۸۸۵ از ابی سعید و در صفحه ۶۲۶ از همین جلد، ح ۳۳۰۵۱ با اختلاف اندک در الفاظ، از امّ سلمه، کتاب الفضائل، باب ۳، فصل ۲، فضائل علی علیه السّلام همین حدیث را نقل کرده اند.

پس این اخبار، برهان قاطع است (که بخاری و مسلم هم نقل نموده اند) بر ردّ اخباری که امویها و بکریون و دیگران نقل نموده اند که فتح باب برای دیگران بوده است. و بالقطع والیقین مسلم است که فتح باب در مسجد، از خصایص علی علیه السّلام بوده است.

اجازه بدهید برای خاتمه ی عرایضم در این باب، حدیثی از خلیفه ی ثانی، عمر بن الخطّاب به عرضتان برسانم که حاکم در صفحه ۱۲۵ جلد سیم «مستدرک» (۱)

و سلیمان بلخی حنفی ضمن باب ۵۶ صفحه ۲۱۰ «ینایع الموده» (۲) نقلاً از «ذخایر العقبی» (۳)

امام الحرم از مسند امام احمد بن حنبل (۴)

و خطیب خوارزمی در

ص: ۵۳۳

۱- المستدرک علی الصحیحین، حاکم نیشابوری، ۳/۱۳۵، ح ۴۶۳۲، کتاب معرفه الصحابه، باب مناقب علی، ذکر اسلام امیرالمؤمنین. حاکم حدیث را این گونه نقل کرده است: «عن ابي هريره قال: قال عمر بن الخطاب: لقد أعطى علي بن أبي طالب ثلاث خصال لأن تكون لي خصله منها أحب إلي من أن أعطى حمر النعم. قيل: وما هنّ يا امير المؤمنين؟ قال: تزوجه فاطمه بنت رسول الله صلى الله عليه وآله وسكناه المسجد مع رسول الله صلى الله عليه وآله يحلّ له فيه ما يحلّ له، والرايه يوم خيبر».

۲- . ینایع الموده، قندوزی، ۲/۴۰۶، ح ۷۶، باب ۵۹، فصل ۳. قندوزی حدیث را این گونه نقل کرده است: «قال عمر بن الخطاب لقد أعطى عليّ ثلاث خصال فستل وما هي؟ قال تزويج النبيّ صلى الله عليه وآله ابنته [له] وسكناه المسجد لا يحلّ لأحد فيه ما يحلّ لعليّ...».

۳- ذخائر العقبی، محبّ الدین طبری، ص ۷۷، قسم ۱، باب فضائل علی، ذکر انّ النبی أمر بسدّ الأبواب الشارعه فی المسجد الاّ باب علیّ. طبری حدیث را این گونه نقل کرده است: «عن ابن عمر قال: لقد أوتى ابن أبي طالب ثلاث خصال ... تزوجه رسول الله صلى الله عليه وآله ابنته وولدت له وسدّ الأبواب الاّ بابہ فی المسجد وأعطاه الرايه يوم حنين».

۴- مسند احمد بن حنبل، ۲/۲۶، مسند ابن عمر. احمد بن حنبل حدیث را همان گونه که از ذخائر نقل کردیم، آورده است جز اینکه جمله «يوم حنين» در آخر حدیث را «يوم خيبر» نقل کرده است و با توجه به اینکه ذخائر العقبی حدیث را از مسند احمد نقل کرده، ضبط صحیح همان يوم خيبر خواهد بود.

صفحه ۲۶۱ «مناقب» (۱) و ابن حجر در صفحه ۷۶ «صواعق» (۲) و سیوطی در «تاریخ الخلفاء» (۳) و ابن اثیر جزری در «أسنی المطالب» (۴) و دیگران نقل نموده اند - به مختصر کم و زیاد در الفاظ - که خلیفه گفت:

«لقد أوتی (علی) ابن أبی طالب ثلاث خصال لان تكون لی واحده منهم أحبّ إلی من حمر النعم: زوجه النبئی صلی الله علیه وآله بنته وسدّ الأبواب إلاّ بابه، وسكناه المسجد مع رسول الله یحلّ له فيه ما یحلّ له، وأعطاه رایه یوم خیبر.»

ص: ۵۳۴

-
- ۱- مناقب خوارزمی، ص ۳۳۲، ح ۳۵۴، فصل ۱۹. خوارزمی حدیث را همانند مستدرک حاکم نقل کرده است.
 - ۲- صواعق المحرقة، ابن حجر مکی، ص ۱۲۷، باب ۹، فصل ۳. ابن حجر حدیث را همانند قندوزی نقل کرده است.
 - ۳- تاریخ الخلفاء، سیوطی، ص ۱۷۲، شرح حال علی بن أبی طالب، فصل فی الأحادیث الواردة فی فضله. سیوطی حدیث را همانند مستدرک حاکم نقل کرده است.
 - ۴- أسنی المطالب، محمد جزری شافعی، ص ۶۵ - ۶۶. و نیز ابن ابی شیبہ در المصنّف، ۷/۵۰۰، ح ۳۶، کتاب الفضائل، فضائل علی بن أبی طالب؛ ابن اثیر در اسد الغابه، ۳/۲۱۴، شرح حال عبدالله بن عثمان (ابوبکر)؛ سمهودی در وفاء الوفاء، ۲/۴۷۵، السنه العاشرة من الهجرة، باب ۳، فصل ۱۱؛ متقی هندی در کنز العمال، ۱۳/۱۱۰، ح ۳۶۳۵۹، کتاب الفضائل بعد از باب ۱۰، باب فضائل الصحابه، فضائل علی؛ هیثمی در مجمع الزوائد، ۹/۱۲۰، کتاب المناقب، مناقب علی، باب جامع فی مناقبه. هیثمی بعد از نقل حدیث می نویسد: «رواه أحمد و أبو یعلی و رجالهما رجال الصحیح». و ابن کثیر در البدایه و النهایه، ۷/۳۷۷، حوادث سال ۴۰ هجری، شیء من فضائل أمیر المؤمنین علی بن أبی طالب. این حدیث را بعضی از ابن عمر و بعضی از عمر بن الخطاب با تفاوت اندک و جابه جایی مختصر در الفاظ نقل کرده اند.

هر آینه به تحقیق عطا شد به علی بن ابی طالب سه خصلت که اگر یکی از آنها برای من بود بهتر بود برای من از حیوانات سرخ مو: ۱- تزویج نمود پیغمبر به او دختر خود را. ۲- و تمام درهای مسجد را بست مگر در خانه او را و آرام گرفت با پیغمبر در مسجد [و] حلال بود در مسجد برای او چیزی که حلال بود بر پیغمبر. ۳- و عطا نمود به او پرچم اسلام را در روز خیبر.

گمان می کنم حلّ معما برای آقای نواب و برادران عزیزم شد و راه عذری باقی نماند. جناب حافظ هم کاملاً روشن شدند.

خوب است برگردیم به گفتار اولیه و بقیه ی بیانات سید شهاب الدین (۱)

که در آخر تحقیقات خود گوید:

«ومن تتبّع أحواله فی الفضائل المخصوصه وتفحص أحواله فی الشمائل المنصوصه يعلم أنه کرم الله تعالی وجهه بلغ الغایه فی اقتفاء آثار سیدنا المصطفی واتی النهایه فی اقتباس أنواره حیث لم یجد فیهِ غیره مقتضی - انتهى.»

اگر کسی تتبع و تفحص در احوال آن حضرت بنماید، می بیند که در بسیاری از فضایل مخصوصه و شمایل منصوصه شباهت تام با رسول الله صلی الله علیه و آله دارد که غیر از او احدی افتخار [برخورداری از] این خصایص را ندارد.

این نمونه ای از بیانات و اعتراف علمای خودتان بود راجع به مقامات عالیه و فضایل مخصوصه ی مولانا و مولی الموحّدین امیرالمؤمنین علی علیه السلام، تا آقایان بدانند که داعی هیچ گاه غلو ننموده و ادعای بی مغز نمی نمایم، بلکه جامعه ی شیعیان - من السلف الی الخلف - بی دلیل و برهان بیانی نمی نمایند. تمام دلایل و براهین ما

ص: ۵۳۵

۱- توضیح الدلائل علی تصحیح الفضائل، شهاب الدین احمد ایجی شافعی، ص ۴۱۱ و ۴۱۲ (خطی).

همان است که مبدأ و اساسش نزد شماها و در کتب معتبره ی خودتان می باشد.

ولی متأسفم که وقتی نزد عوام و مردم بی خبر می نشینید، روی عادت تبعاً لاسلاف، برای حفظ مقامتان تنها قاضی رفته، رطب و یابسها به هم بافته، تهمت ها می زیند و امر را بر آنها مشتبه می نمایید.

پس از این مقدماتی که ذکر شد، ثابت گردید که علی علیه السّلام در جمیع جهات نظیر و شریک رسول الله صلی الله علیه و آله بوده، کما آنکه هارون نسبت به حضرت موسی علیه السّلام بوده. فلذا چون موسی هارون را در میان تمام بنی اسرائیل اولی و الیق به این مقام و افضل از همه دید، از پروردگار متعال درخواست نمود که او را شریک امر من قرار بده که وزیر من باشد.

همین قسم هم خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله چون در میان تمام امت، از علی قابل و لایق تر احدی را برای این مقام ندید که افضل از همه امت باشد، لذا از خداوند متعال درخواست نمود همان قسمی که هارون را وزیر و شریک موسی قرار دادی، علی را وزیر و شریک من قرار بده.

نواب: قبله صاحب! آیا در این باب اخباری هم رسیده؟

داعی: بلی، علاوه بر اجماع شیعیان، در کتب معتبره ی خودتان هم اخبار بسیاری در این موضوع وارد است.

نواب: چنان که ممکن است، از آن اخبار برای ما قرائت فرمایید، خیلی ممنون خواهیم شد.

داعی: دعاگو حاضرم چنانچه آقایان میل داشته باشد (اشاره به علمای آنها).

حافظ: مانعی ندارد؛ چون نقل حدیث و همچنین استماع آن، عبادت است.

داعی: ابن مغازلی فقیه شافعی در «مناقب» (۱) و جلال الدین سیوطی در تفسیر «در المنثور» (۲) و امام اصحاب حدیث، احمد ثعلبی در تفسیر «کشف البیان» (۳) و سبط ابن

ص: ۵۳۷

۱- مناقب ابن مغازلی، ص ۳۲۸، ح ۳۷۵، ذیل آیه ۹۶ سوره ی مریم. ابن مغازلی این حدیث را نقل کرده است: «عن ابن عباس قال: اخذ رسول الله صلى الله عليه وآله بيدي واخذ بيدي و رفع يده إلى السماء فقال اللهم سألك موسى بن عمران وأن محمداً سألك أن تشرح لي صدري و تيسر لي أمري و تحلل عقده من لساني يفقهوا قولي واجعل لي وزيراً من أهلي علياً أشدد به أزري وأشركه في أمري» قال ابن عباس: فسمعت منادياً ينادي: يا أحمد قد أوتيت ما سألك فقال النبي: يا ابا الحسن ارفع يدك الى السماء وادع ربك وسله يعطيك. فرفع عليّ يده الى السماء وهو يقول: اللهم اجعل لي عندك عهداً واجعل لي عندك وداً» فانزل الله على نبيّه: (إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَيَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمَنُ وُدًّا) فتلاها النبي صلى الله عليه وآله على أصحابه فعجبوا من ذلك عجباً شديداً فقال النبي صلى الله عليه وآله مِمَّ تعجبون؟! ان القرآن أربعة أرباع فربع فينا اهل البيت خاصه [وربع في اعدائنا] وربع حلال و حرام و ربع فرائض واحكام والله انزل في عليّ كرائم القرآن».

۲- الدر المنثور، جلال الدین سیوطی، ۴/۵۲۸، ذیل آیه ۲۹ سوره طه. سیوطی این حدیث را نقل کرده است: «عن أبي جعفر محمد بن علي قال: لما نزلت (وَاجْعَلْ لِي وِزِيرًا مِّنْ أَهْلِي * هَارُونَ أَخِي * اشْدُدْ بِهِ أَزْرِي) كان رسول الله صلى الله عليه وآله على جبل، ثم دعا ربه وقال: (اللهم أشدد أزري بأخي علي) فأجابه إلى ذلك».

۳- عن الأعمش عن عباده بن الربيعي، قال: بينا عبدالله بن عباس جالس على سفير زمزم إذ أقبل رجل متعمم بالعمامة فجعل ابن عباس لا- يقول، قال رسول الله: إلا- قال الرجل، قال رسول الله؟ فقال ابن عباس: سألتك بالله من أنت؟ قال: فكشف العمامه عن وجهه، وقال: يا أيها الناس من عرفني فقد عرفني ومن لم يعرفني فأنا جندب بن جنادة البدری، أبوذر الغفاری، سمعت رسول الله صلى الله عليه وآله بهاتين وإلا- صممتا ورأيته بهاتين وإلا- فعميتا يقول: عليّ قائد البرهه، وقاتل الكفره، منصور من نصره، مخذول من خذله. أما اني صليت مع رسول الله يوماً من الأيام صلاه الظهر فدخل سائل في المسجد فلم يعطه أحد، فرفع السائل يده إلى السماء وقال: اللهم اشهد اني سألت في مسجد رسول الله فلم يعطني أحد شيئاً وكان عليّ راکعاً فأومى إليه بخنصره اليمنى وكان يتختم فيها فأقبل السائل حتى أخذ الخاتم من خنصره وذلك بعين النبي صلى الله عليه وآله. فلما فرغ النبي من الصلاه فرفع رأسه إلى السماء وقال وقال: «اللهم إن أخى موسى سألك، فقال: {رَبِّ اشْرَحْ لِي صَدْرِي * وَيَسِّرْ لِي أَمْرِي * وَاجْعَلْ لِي وِزِيرًا مِّنْ أَهْلِي * هَارُونَ أَخِي * اشْدُدْ بِهِ أَزْرِي} الآية، فانزلت عليه قرآناً ناطقاً {سَيَنْشُدُّ عَضُدَكَ بِأَخِيكَ وَنَجْعَلُ لَكَمَا سُلْطَانًا} اللهم وأنا محمد نبيك وصفيتك، اللهم فاشرح لي صدري ويسر لي أمري واجعل لي وزيراً من أهلي علياً أشدد به ظهري». قال ابوذر: فو الله ما استتم رسول الله الكلمه حتى أنزل عليه جبرئيل من عندالله فقال: يا محمد اقرأ، فقال: وما أقرأ؟ قال: اقرأ {إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ} الى {رَاكِعُونَ}. الكشف والبيان، ثعلبي، ۴/۸۰ - ۸۱، ذیل آیه ۵۵ سوره مائده. شایان ذکر است جایگاه واقعی این حدیث ذیل همین آیه است که بیان شد، لکن در نسخه چاپی از تفسیر ثعلبی، این حدیث از جایگاه خود خارج و ذیل آیه ۵۷ آورده شده است، در حالی که هیچ ارتباطی با آن آیه ندارد و این، دلیلی روشن بر تحریف است که ظاهراً از سوی محقق یا ناشر صورت گرفته است.

جوزی در «تذکره خواص الامه»^(۱) ضمن نزول آیه ولایت و نیز در صفحه ۱۴ نقل می نمایند از ابی ذر غفاری و اسماء بنت عمیس (زوجه ابی بکر) که گفتند: روزی نماز ظهر را در مسجد به جای آوردیم و رسول اکرم صلی الله علیه وآله حاضر بوده، سائلی برخاست سؤال نمود. احدی به او چیزی نداد. علی علیه السلام که در رکوع نماز بود، با دست اشاره به انگشت خود نمود، سائل انگشت را از انگشت او بیرون آورد. پیغمبر صلی الله علیه وآله دید آن قضیه را، پس سر مبارک به سمت آسمان بلند نمود و عرض کرد:

«اللهم إن أخی موسی سألک فقال ربّ اشرح لی صدري ویسر لی أمری - الآیه الی قوله - وأشکره فی أمری، فانزل علیه قرآناً ناطقاً سنشدّ عضدک

ص: ۵۳۸

۱- تذکره الخواص، سبط ابن الجوزی، ص ۲۴، باب ۲. سبط ابن الجوزی حدیث را از ثعلبی و به همان الفاظ نقل کرده است. و نیز زرنندی حنفی در نظم در السمطین، ص ۸۷، سمط ۱، قسم ۲؛ حاکم حسکانی در شواهد التنزیل، ۱/۲۳۰ - ۲۳۱، ح ۲۳۵، ذیل آیه ۵۵ سوره مائده و فخر رازی در تفسیر الکبیر ۱۲/۲۶ ذیل آن آیه همین حدیث را از جمله «اما انی صلّیت مع رسول الله یوما...» به بعد با اختلاف اندکی در الفاظ نقل کرده اند.

بأخيك ونجعل لكما سلطاناً فلا يصلون إليكما.»

یعنی: پروردگارا برادرم موسی از تو سؤال نمود و گفت: خدایا گشاده گردان برای من سینه ی مرا و آسان کن برای من امر و کار مرا (در تبلیغ رسالت)، تا آنجا که گفت: شریک ساز برادرم هارون را در کار من، پس نازل فرمود بر آن حضرت آیه ای را که به موسی فرموده بود ما تقاضای تو را پذیرفتیم و به همدستی و وزارت برادرت هارون بازویت را بسیار قوی می گردانیم و به شما در عالم قدرت و حکومت می دهیم که هرگز به شما دست نیابند.

آن گاه عرض کرد:

«اللهم وأنا محمد صفيك ونبيك، فاشرح لي صدري ويسر لي أمري واجعل لي وزيراً من أهلي علياً اشدد به أزري.»

یعنی پروردگارا من محمد برگزیده و پیغمبر تو هستم، پس گشاده گردان برای من سینه ی مرا و آسان کن برای من امر و کار مرا (در تبلیغ رسالت)، تا آنجا که گفت: شریک ساز برادرم هارون را در کار من، پس نازل فرمود بر آن حضرت آیه ای را که به موسی فرموده بود ما تقاضای تو را پذیرفتیم و به همدستی و وزارت برادرت هارون بازویت را بسیار قوی می گردانیم و به شما در عالم قدرت و حکومت می دهیم که هرگز به شما دست نیابند.

آن گاه عرض کرد:

«اللهم وأنا محمد صفيك ونبيك، فاشرح لي صدري ويسر لي أمري واجعل لي وزيراً من أهلي علياً اشدد به أزري.»

یعنی: پروردگارا من محمد برگزیده و پیغمبر تو هستم، پس گشاده گردان سینه مرا و آسان کن برای من امر مرا و قرار بده برای من وزیری از اهل من، که

آن علی علیه السلام باشد و قوی گردان به وجود او پشت مرا.

ابی ذر گوید: به خدا قسم هنوز دعای پیغمبر تمام نشده بود، جبرئیل نازل شد و آیه (إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ...) را بر آن حضرت قرائت نمود. انتهى.

معلوم شد دعای پیغمبر صلی الله علیه و آله مستجاب و علی علیه السلام (مانند هارون برای موسی) به وزارت رسول اکرم صلی الله علیه و آله برقرار گردید.

و محمد بن طلحه شافعی در صفحه ۱۹ «مطالب السؤل» (۱)

با شرح مفصّلی اشاره به این معنی می نماید.

و حافظ ابو نعیم اصفهانی در کتاب «منقبه المطهرین» و شیخ علی جفری در «کنز البراهین» و امام احمد بن حنبل در «مسند» و سید شهاب الدین در «توضیح الدلائل» (۲)

و جلال الدین سیوطی در «در المنثور» و دیگران از اکابر علمای شما - که

ص: ۵۴۰

۱- «قوله: أنت منّي بمنزله هارون من موسى. اعلم بصرك الله بخفيا الأسرار و غوامض الحكم أن رسول الله صلى الله عليه وآله لمّا وصف عليّ عليه السلام بكونه منه بمنزله هارون من موسى عليه السلام، فلا بدّ في كشف سرّه من بيان المنزله التي كانت لهارون من موسى... فظهر أنّ منزله هارون من موسى كونه وزيراً له والوزير مشتق من أحد معان ثلاثة... والمعنى الثالث من الأزر وهو الظهر ومنه قوله تعالى عن موسى {أشدّد به أزرى}، فيحصل بالوزير قوه الأمر واشتداد الظهر كما يقوى البدن ويشدّ به، فكان من منزله هارون من موسى أنّه يشدّ أزره ويعاضده... وأما من كونه شريكه في أمره، فكان شريكه في النبوه على ما نطق به القرآن الكريم... فتلخيص منزله هارون من موسى أنّه كان أخاه ووزيره وعضده وشريكه في النبوه وخليفته على قومه عند سفره. وقد جعل رسول الله صلى الله عليه وآله عليّاً عليه السلام منه بهذه المنزله وأثبتها له إلا النبوه... فبقى ما عدا النبوه المستثناه ثابتاً لعلی عليه السلام من كونه أخاه ووزيره وعضده وخليفته على أهلي عند سفره إلى تبوك وهذه من المعارج الشراف ومدارج الازلاف. فقد دلّ الحديث بمنطوقه ومفهومه على ثبوت هذه المزيه العلیه لعلی عليه السلام وهو حديث متفق على صحته». مطالب السؤل، محمد بن طلحه شافعی، ص ۸۹، باب ۱، فصل ۵، ایقاظ وتنبیه.

۲- توضیح الدلائل، شهاب الدین احمد ایجی شافعی، ص ۳۱۱ و ۳۱۲ (خطی).

به واسطه ضیق وقت از ذکر نام آنها خودداری می شود - در مصنفات و مؤلفات خود این حدیث را نقل نموده اند. بعضی از اسماء بنت عمیس (زوجه ابی بکر) و بعضی از دیگران صحابه، تا می رسد به ابن عباس (حبر امت) رضوان الله علیه که گفت:

«اخذ رسول الله صلى الله عليه وآله بيدي ويبد علي بن أبي طالب فصلی أربع ركعات.»

یعنی رسول خدا صلی الله علیه وآله دست من و علی را گرفت، پس چهار رکعت نماز گزارد. آن گاه دست به سوی آسمان بلند نموده، عرض کرد:

«اللهم سألك موسى بن عمران وأنا محمد أسألك أن تشرح لي صدري وتيسر لي أمري وتحل عقده من لساني يفقهوا قولي واجعل لي وزيراً من أهلي علياً أشدد به أزري وأشركه في أمري.»

پروردگارا موسی بن عمران از تو سؤال نمود (برادرش هارون را برای وزارت و شرکت در امر نبوت و ابلاغ رسالت). من هم که محمد هستم، درخواست می نمایم که گشاده گردانی سینه مرا و آسان نمایی امر مرا و بازنمایی گره را از زبان من، تا بفهمند حرف مرا و قرار بده برای من وزیری از اهل من و آن علی بن ابی طالب است. محکم کن به او پشت مرا و شریک قرار بده او را در کار من (که رسالت و ابلاغ حقایق باشد).

ابن عباس گفت: صدای منادی را شنیدم که گفت:

«يا أحمد قد أوتيت ما سألت يا أحمد.»

به تو عطا کردیم آنچه سؤال نمودی.

آن گاه رسول اکرم صلی الله علیه وآله دست علی را گرفت و فرمود: دستها را به سوی آسمان بردار و از خدای خودت درخواست بنما که چیزی به تو عطا فرماید، پس علی

دستها را بلند نمود و عرض کرد:

«اللهم اجعل لي عندك عهداً واجعلني عندك ودّاً.»

پروردگارا قرار بده برای من نزد خودت عهدی و پدید آور برای من در نزد خودت محبت و مودت را.

پس جبرئیل نازل گردید و این آیه شریفه (آخر سوره ی مریم) را آورد:

«إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَيَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمَنُ وُدّاً.»

«آنان که ایمان آوردند و نیکوکار شدند، خدای رحمان آنها را محبوب می گرداند؛ (یعنی محبت و مودت آنان را در دلهای مسلمین افکند).»

اصحاب از این قضیه تعجب نمودند، رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود:

«مما تعجبون انّ القرآن أربعة أرباع، فربع فينا أهل البيت خاصاً وربع حلال وربع حرام وربع فرائض و أحكام و الله أنزل في علي عليه السلام كرائم القرآن.»

از چه چیز تعجب می کنید. قرآن چهار قسمت است: یک ربع قرآن مخصوص ما اهل بیت است و یک ربع قرآن حلال و یک ربع حرام و یک ربع فرائض و احکام است. به خدا قسم نازل گردیده درباره علی کرائم قرآن مجید، انتهى.

شیخ: بر فرض صحت، حدیث اختصاص به علی کرم الله وجهه ندارد، بلکه همین حدیث درباره ی دو خلیفه عظیم الشأن، ابوبکر و عمر رضی الله عنهما صادر گردیده؛ چنانچه قرعه ی بن سوید از ابن ابی ملیکه از ابن عباس نقل نموده که رسول الله فرمود: ابوبکر و عمر منی بمنزله هارون من موسی؟؟

داعی: اگر آقایان قدری فکر می نمودید و به رجال روات مراجعه می نمودید، خود را به زحمت نمی انداختید که گاهی به قول آمدی و گاهی به قول قرعه ی

کذاب جَعِيَال استشهد نمایند و حال آنکه اکابر علمای خودتان او را مردود و احادیث منقوله او را غیر قابل قبول آورده اند؛ مخصوصاً علامه ی ذهبی در «میزان الاعتدال»^(۱)

در ترجمه ی حالات قزعه بن سوید و عمار بن هارون، منکر این حدیث گردیده و گوید: «هذا کذب». پس وقتی قزعه مردود علمای خودتان گردید، حدیثی هم که از او نقل گردید مردود می باشد.

بر فرض تسلیم آقایان مطابقت کنید روایت قزعه را با سلسله روایاتی که ما نقل نمودیم از اکابر علمای خودتان، گذشته از جمیع علمای شیعه که به نحو تواتر مسلم نقل نموده اند، آن گاه منصفانه قضاوت کنید که کدام یک از این دو حدیث قابل قبول است.

«سخن که به اینجا رسید، به ساعتها نظر کرده، گفتند: ما خیلی سرگرم صحبت شدیم و از خود غافل. مدتی است شب از نصف گذشته، خوب است بقیه حرفها در همین موضوع بماند برای فردا شب، برخاستند شب به خیر گفته، به سلامت تشریف بردند.»

ص: ۵۴۳

۱- میزان الاعتدال، ذهبی، ۵/۴۷۲، ترجمه شماره ۶۹۰۰، شرح حال قزعه بن سوید. ذهبی می نویسد: «قال البخاری لیس بذلك القوی. قال أحمد مضطرب الحديث. قال النسائی ضعيف. وقال أبو حاتم لا يحتج به». (بخاری می گوید: قوی نیست. احمد می گوید: حدیثش مضطرب است. نسائی می گوید: ضعیف است.) سپس در همین جلد، صفحه ۲۰۷، ترجمه شماره ۶۰۱۵، شرح حال عمار بن هارون می نویسد: «حدَّثنا عمار بن هارون المستملی، حدَّثنا قزعه بن سوید عن ابن أبي ملیکه عن ابن عباس... وزاد فيه: أبوبکر وعمر مَنى بمنزله هارون من موسى. قلت: هذا کذب».

موضوعات کلی مورد بحث:

• حدیث منزلت

• حدیث یوم الدار

• تصریح به خلافت علی علیه السلام

• علی با حق و با قرآن است

• تهمت‌هایی بر شیعه

• مطاعن ابوهریره

• جعل حدیث در فضیلت ابوبکر و عمر

• جعل حدیث در فضیلت ابوبکر و عائشه

• آیه مودت

• حدیث طیر

• آیه ای در فضیلت خلفاء نازل نشد

• آیه غار فضیلت نیست

ص: ۵۴۵

جلسه پنجم «لیله سه شنبه ۲۷ رجب ۱۳۴۵»

«اؤل شب، آقایان با جماعت بیشتر تشریف آوردند. بعد از تعارفات مرسومه و صرف چای، جناب حافظ افتتاح کلام نمودند».

حافظ: امروز مدّتی در اطراف بیانات دیشب شما فکر می نمودم. بالأخره به این نتیجه رسیدم که شما ماشاءالله بسیار طلیق اللسان هستید. علاوه بر آنکه سحر بیان دارید، می خواهید با حسن بیان و شاخ و برگهای زیاد، برسانید که مراد پیغمبر بزرگوار از بیان مبارک در این حدیث به منزله ی، اثبات خلافت بلافضل علی کرم الله وجهه بوده است. و حال آنکه این حدیث جنبه ی خصوصی داشته و در سفر غزوه تبوک گفته شده و دلیلی بر عمومیت آن نمی باشد.

کلمه منزلت افاده عموم می کند

داعی: اگر این اشکال را یکی از آقایان اهل مجلس می نمودند، تعجّبی نداشت، ولی از مثل شما خیلی تعجّب است. با اینکه اهل لسان و عالم به ادبیات عرب و مبانی اصولی هستید، چرا چنین بیانی می نمایید و حال آنکه خود می دانید، استثناء و مستثنی منه در کلمات متعارفه ی اهل لسان در هر مورد، دلالت بر عموم دارد و در این حدیث شریف بالخصوص، کلمه ی منزله ی مضاف به سوی علم، بالقطع و یقین افاده عموم می کند به دلیل صحّت استثناء از آنکه «الّا أنّه لا نبی بعدی» باشد که استثنای متصل است. علاوه بر این می دانید که اصولیین تصریح کرده اند بر اینکه اسم جنس مضاف، افاده ی عموم می کند، خصوصاً زمانی

که محلی به الف و لام باشد. پس لفظ منزله ی - که در کلام آن حضرت، مضاف به سوی علم است - مفید عموم می باشد.

گرچه بعضی از علماء بر خلاف این عقیده رفته اند، ولی علمای بزرگ و کملین از اکابر اصولیین بر عقیده ی ما هستند که مفرد مضاف به معرفه - بنا بر اصح - برای عموم است و در این حکم فرق نیست بین آنکه معرفه علم

باشد یا ضمیر و وجود استثناء شرط دلالت بر عموم نیست، بلکه صحّت استثناء کافی در عموم است.

پس بنا بر این «أنت متی بمنزله هارون من موسی إلاّ أنه لا نبی بعدی» دلالت بر عموم می کند و جمله «لا نبی بعدی» حمل بر معنی است که «الآن النبوه» باشد و قاعده ی حمل بر معنی از قواعد معروفه و معمول بها است و در کلمات فصحاء و بلغاء، نظماً و نثراً، شایع است.

حافظ: گمان می کنم اگر جناب عالی قدری دقیق شوید، متوجه خواهید شد که «أنه لا نبی بعدی» جمله خبریه است و او را از منازل هارون مستثنی نمی توان کرد. گذشته از اینها خروج از صراحت و حمل بر معنی و حذف کلمه نبوت چرا؟

داعی: بی لطفی نمودید که از در جدال وارد شدید و از شخص شریف شما انتظار جدال نمی رود. اگر قدری تفکر در جملات اولیه بنمایید، جواب جمله ی خبریه عرض شد.

و اما اینکه فرمودید چرا حمل بر معنی نموده و به لفظ ظاهر ادای حقیقت نمودند، خودتان بهتر می دانید و عمداً سهو می کنید؛ چه آنکه در نظر علمای علم بیان شایع است که جهت ایجاز در کلام و حسن بیان، حذف کلمه می نمایند و در آیات و کلمات بلغاء و فصحاء شواهد بسیاری موجود است که شما خود

داناتر به آنها هستید.

علاوه، ما وقتی احتیاج به تحقیق داریم که در اخبار کلمه نبوت نیامده باشد و حال آنکه مکرر آن حضرت با کلمه نبوت، اثبات این مقام را از برای علی علیه السلام نمودند و گاهی جهت ایجاز در کلام و حسن بیان، با حذف کلمه نبوت، اظهار مرام نمودند.

در بعضی اوقات با جمله «أَنَّهُ لَا نَبِيَّ بَعْدِي» و حذف کلمه نبوت و گاهی با بیان ظاهر کلمه «الْأَنْبِيَاءُ» اثبات حقیقت نمودند. چنان چه علمای بزرگ خودتان هر دو را ضبط نمودند؛ برای نمونه چند خبری را ذکر می نمایم تا حجت تمام شود.

محمد بن یوسف گنجی شافعی در باب ۷۰ «كفاية الطالب»^(۱)

و شیخ سلیمان بلخی حنفی در باب شش «ینایع المودّة»^(۲)

و ابن کثیر در «تاریخ» خود^(۳)

از عایشه بنت سعد از پدرش از رسول خدا و سبط ابن جوزی در صفحه ۱۲ «تذکره»^(۴) از مسند امام احمد و مسلم و غیر آن از ابی برده و امام احمد حنبل در «مناقب»^(۵)

و ابو عبدالرحمان احمد بن شعیب نسائی

ص: ۵۴۹

۱- کفایة الطالب، گنجی شافعی، ص ۲۸۴، باب ۷۰.

۲- ینایع المودّة، قندوزی، ۱/۱۶۰، ح ۳۲، باب ۶. گرچه در متن کتاب، این حدیث به لفظ لا نبی بعدی نقل شده، محقق این کتاب در پاورقی آورده است: وفي المصدر: الا النبوة.

۳- البدایة و النهایة، ابن کثیر، ۷/۳۷۷، حوادث سال ۴۰ هجری، حدیث المؤاخاة.

۴- تذکره الخواص، سبط ابن جوزی، ص ۲۸، باب ۲، حدیث فی اخبار رسول الله لعلی علیه السلام.

۵- فضائل الصحابه، أحمد بن حنبل، ۲/۵۹۲، ح ۱۰۰۶، باب فضائل علی. و مسند، ۱/۱۷۰، مسند سعد بن أبی وقاص.

(که از ارباب صحاح سته است) در «خصائص العلوی»^(۱) چهار حدیث به اسناد خود از سعد بن ابی وقاص و عایشه از پدرش و خطیب خوارزمی در «مناقب»^(۲)

از جابر بن عبدالله انصاری نقل نموده اند که رسول اکرم صلی الله علیه وآله به علی علیه السلام فرمود:

«أما ترضی أن تكون منی بمنزله هارون من موسی إلا النبوه».

آیا راضی نیستی اینکه باشی نزد من به منزلت هارون از موسی مگر نبوت و پیغمبری را.

و میر سید علی همدانی در مودّه ششم از «مودّه القربی»^(۳) حدیثی از انس بن مالک نقل می کند (که شب گذشته، تمام حدیث را عرض کردم). در آخر آن حدیث می فرماید:

«ولو كان بعدی نبی لكان علی نبیاً ولكن لا نبوه بعدی».

گمان می کنم برای نمونه کافی باشد که آقایان مغلطه نفرمایند و بدانند که مستثنی نبوت است، نه عدم نبوت.

و به این حدیث معتبر ثابت است همان قسمی که موسی کلیم الله علیه السلام در غیبت چهل روزه، امر امت را به خودشان وانگذارد و هارون را که افضل از همه بنی اسرائیل بود، خلیفه و وصی خود قرار داد تا امر نبوت در فقدان او مختل نگردد،

ص: ۵۵۰

۱- خصائص أمير المؤمنين، أحمد بن شعيب نسائي، ص ۸۳، منزله علی بن ابی طالب من النبوی.

۲- مناقب خوارزمی، ص ۱۰۹، ح ۱۱۶، فصل ۹.

۳- «عن أنس رفعه: انّ الله اصطفاني على الأنبياء فاخترني واختر لي وصياً واخترت ابن عمي وصي يي يشد [به] عضدي كما يشد عضد موسي بأخيه هارون وهو خليفتي ووزيري، ولو كان بعدی نبياً لكان علی نبياً ولكن لا نبوه بعدی». مودّه القربی، سید علی همدانی، مودّه ۶ (با استفاده از ینابيع المودّه قندوزی، ۲/۲۸۸، ح ۸۲۳، باب ۵۶).

پیغمبر خاتم هم که شریعتش اکمل و دستوراتش اتم و قوانینش تا روز قیامت باقی و پایدار است، به طریق اولی باید مردم جاهل را به خودشان وانگذارد و مردم نادان را حیران ننماید و شریعت را به دست جهال ندهد، تا هر کس به میل خود در او تصرفات نماید؛ یکی به رأی و قیاس عمل نماید، دیگری تفریق شریعت و طریقت کند و فرصت به دست راهزنان افتاده، یک ملت حنیف و ساده ای را به هفتاد و سه قسمت تقسیم نمایند.

فلذا در این حدیث شریف می فرماید: علی از من به منزله ی هارون است از موسی؛ یعنی جمیع منازل هارونی را برای آن حضرت ثابت نموده که از جمله، افضلیت آن حضرت بر تمام صحابه و امت و تعیین مقام وزارت و خلافت است؛ یعنی همان قسمی که هارون را موسی در غیبت خود خلیفه قرار داد، علی علیه السلام هم در غیبت من، خلیفه ی من است.

حافظ: آنچه در عظمت این حدیث فرمودید، بالاتر از آن است که تصوّر شود، ولی گمان می کنم اگر قدری تفکر فرمایید، تصدیق نمایید [که] عمومیتی در این حدیث نیست؛ چون فقط اختصاص به غزوه تبوک دارد که برای مدت معینی رسول خدا صلی الله علیه و سلم سیدنا علی کرم الله وجهه را خلیفه خود قرار داد.

حدیث منزلت در دفعات متعدده غیر از تبوک وارد شده

داعی: این فرمایش شما وقتی صحیح بود که این حدیث فقط در غزوه ی تبوک آمده بود، در صورتی که جملات این حدیث، در دفعات متعدده و مراکز مختلفه از لسان دُرر بار پیغمبر باعظمت شنیده شده، که از جمله در مؤاخات اول که در مکه معظمه بین مهاجر و انصار، ایجاد برادری نمود و مرتبه ی دوم در

مدینه ی منوره که علی علیه السلام را به برادری برگزید فرمود:

«أنت مني بمنزلة هارون من موسى إلا أنه لا نبي بعدي.»

حافظ: بیان عجیبی است که تاکنون آنچه دیده و شنیده ام، حدیث منزلت در غزوه ی تبوک بوده که پیغمبر علی را جا گذارد و آن حضرت دلتنگ شد. پیغمبر برای رفع دلتنگی آن جناب، این کلمات را فرمود. گمان می کنم شما در بیانات اشتباه فرمودید.

داعی: خیر اشتباه نمودم، بلکه یقین دارم علاوه بر اتفاق علمای شیعه، در بسیاری از کتب معتبره ی علمای خودتان نقل گردیده؛ از جمله مسعودی (مقبول القول فریقین) در صفحه ۴۹ جلد دوم «مروج الذهب»^(۱)

و حلبی در صفحه ۲۶ و ۱۲۰ جلد دوم «سیره الحلبیه»^(۲)

و امام ابو عبدالرحمان نسائی در صفحه ۱۹ «خصائص العلوی»^(۳)

و سبط ابن جوزی در صفحه ۱۳ و ۱۴ «تذکره»^(۴) و سلیمان

ص: ۵۵۲

۱- مروج الذهب، مسعودی، ۲/۴۲۵، ذکر خلافة أمير المؤمنين علي بن أبي طالب كرم الله وجهه، فضائله. مسعودی می نویسد: قال المسعودی: والأشياء التي استحقَّ بها أصحاب رسول الله صلى الله عليه وآله الفضل هي: ... وكل ذلك لعلي عليه السلام منه النصيب الأوفر والحظ الأكبر إلى ما ينفرد به من قول رسول الله صلى الله عليه وآله حين آخى بين أصحابه «أنت أخي» وهو صلى الله عليه وآله لا ضدَّ له ولا نِدَّ وقوله صلوات الله عليه: «أنت مني بمنزلة هارون من موسى إلا أنه لا نبي بعدي».

۲- سیره الحلبیه، برهان الدین حلبی، ۳/۱۳۲، غزوة تبوک.

۳- خصائص أمير المؤمنين، احمد بن شعيب نسائي، ص ۷۶ - ۸۷، منزله علي بن أبي طالب كرم الله وجهه من النبي صلى الله عليه وآله.

۴- تذكرة الخواص، سبط ابن الجوزي، ص ۲۹، باب ۲. سبط ابن الجوزي این حدیث را نقل می کند: «عن مجدوح بن زيد الباهلی قال: آخى رسول الله بين المهاجرين والأنصار، فبكى علي فقال رسول الله: ما يبكيك؟ فقال: لم تواخ بيني وبين أحد. فقال: إنما أدرتلك لنفسی، ثم قال لعلي: أنت مني بمنزلة هارون من موسى».

بلخی حنفی در باب ۹ و ۱۷ «ینایع المودّة» (۱) از مسند امام احمد حنبل و عبدالله بن احمد در «زوائد مسند» و خوارزمی در «مناقب» (۲) این حدیث را نقل

ص: ۵۵۳

۱- ینایع المودّة، ۱/۱۷۷، ح ۱، باب ۹. قندوزی حدیث را این گونه نقل می کند: «أحمد فی مسنده بسنده عن زید بن أبی أوفی قال: لما آخى رسول الله صلى الله عليه وآله بين أصحابه فقال عليّ: يا رسول الله آخيت بين أصحابك ولم تؤاخ بيني وبين أحد. فقال: والذى بعثني بالحق نبياً ما أخرجك إلا لنفسى فأنت منى بمنزله هارون من موسى إلا أنه لا نبيّ بعدى وأنت أخی ووارثي».

۲- مناقب خوارزمی، ص ۱۵۰ - ۱۵۲، ح ۱۷۸، فصل ۱۴. خوارزمی این حدیث را نقل می کند: «عن يزيد بن أبی أوفی قال: دخلت على رسول الله مسجده فقال: أين فلان أين فلان؟ ... ثم قال: ... واني أصطفي منكم من أحب أن يصطفي ومؤاخ بينكم كما آخى الله بين الملائكة ... فقال له عليّ: لقد ذهب روحى وانقطع ظهري حين رأيتك فعلت بأصحابك ما فعلت غيرى. فإن كان هذا من سخط عليّ فلك العتبي والكرامه، فقال رسول الله صلى الله عليه وآله: والذى بعثني بالحق ما أخرجك إلا لنفسى و أنت منى بمنزله هارون من موسى غير أنه لا نبيّ بعدى وأنت أخی ووارثي...». حدیث منزله غیر از تبوک، حد اقل در ده مورد دیگر ذکر شده است: اول: در مؤاخاه طبرانی در معجم الكبير، ۵/۲۲۱ - ح ۵۱۴۶، احادیث زید بن أبی أوفی الأسلمی؛ متقی هندی در كنز العمال، ۹/۱۷۰، ح ۲۵۵۵۵، كتاب الصحبه، باب فی فضلها؛ سیوطی در الدر المنثور، ۴/۶۶۹، ذیل آیه ۷۵ سوره حج؛ ابن حبان در الثقات، ۱/۱۴۱ - ۱۴۲، السنه الاولى من الهجرة، ذکر قدوم النبی المدینه؛ و ابن عساکر در تاریخ دمشق، ۲۱/۴۱۵، ترجمه شماره ۲۵۹۹، شرح حال سلمان بن الاسلام ابو عبدالله الفارسی؛ حدیث منزله را در مؤاخاه و به همان لفظی که از مناقب خوارزمی نقل کردیم، با مختصر جابجایی در الفاظ از ابن أبی أوفی نقل کرده اند. شایان ذکر است که حدیث مؤاخاه از کسانی مانند: مجدوح بن زید الذهلی و عبدالله بن عباس و أنس بن مالک و عمر بن الخطاب و یعلی بن مرّه نیز نقل شده است. دوم: در هنگام ولادت امام حسن و امام حسین علیه السّلام «عن عليّ بن الحسين عليه السّلام قال: حدّثني أسماء بنت عميس قالت: قبّلت جدّتك فاطمه بالحسن والحسين. فلما ولد الحسن جاءني النبيّ صلى الله عليه وآله فقال: يا أسماء هاتي ابني ... ثم قال لعليّ: أيّ شيء سمّيت ابني؟ قال: ما كنت لأسبقك باسمه يا رسول الله كنت أحب أن أسميه - حرباً - فقال النبيّ صلى الله عليه وآله: ولا أنا أيضاً أسبق باسمه ربّي عزوجلّ فهبط جبرئيل صلى الله عليه وآله فقال: السلام عليك يا محمد. العليّ الأعلى يقرئك السلام ويقول: عليّ منك بمنزله هارون من موسى ولا نبيّ بعدك. سم ابنك هذا باسم - ابن هارون - ..». این حدیث را خوارزمی در مقتل الحسين، ۱/۱۳۶، ح ۲، فصل ۶. و محب الدین طبری در ذخائر العقبی، ص ۱۲۰، قسم ۱، ذکر آن تسميتهما الحسن والحسين كائنا بأمر الله. و قندوزی در ینایع المودّة، ۲/۲۰۰، ح ۵۷۹، باب ۵۶، فضائل الحسين نقل کرده اند. سوم: روز فتح خیبر «عن علي بن أبی طالب عليه السّلام قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله يوم فتح خیبر: لو لا أن تقول فيك طوائف من أمتي ما قالت النصارى في عيسى بن مريم، لقلت فيك اليوم مقالاً لا تمرّ على ملاء من المسلمين، إلا أخذوا من تراب رجلك وفضل طهورك، يستشفون به، ولكن حسبك أن تكون منى وأنا منك، ترثني وأنت منى بمنزله هارون من موسى إلا أنه لا نبيّ بعدى ...». این حدیث را خوارزمی در مناقب، ص ۱۲۹، ح ۱۴۳، فصل ۱۳؛ گنجی شافعی در كفاية الطالب، ص ۲۶۴، اواخر باب ۶۲ و قندوزی در ینایع المودّة، ۱/۲۰۰، ح ۲، باب ۱۳، با همین الفاظ نقل کرده اند. چهارم:

حدیث منزله در هنگام نهی رسول اکرم از خوابیدن در مسجد «عن جابر بن عبدالله الأنصاری قال: جئنا رسول الله صلى الله عليه وآله ونحن مضطجعون في المسجد وفي يده عسيب رطب فضربنا وقال: أترقدون في المسجد، أنه لا يرقد فيه أحد، فأجفنا وأجفل معنا علي بن أبي طالب، فقال رسول الله صلى الله عليه وآله: تعال يا علي أنه يحل لك في المسجد ما يحل لي. يا علي ألا ترضى أن تكون مني بمنزلة هارون من موسى إلا النبوة...». تاریخ مدینه دمشق، ابن عساکر، ۴۲/۱۳۹، ترجمه شماره ۴۹۳۳، شرح حال علی بن ابی طالب. پنجم: حدیث منزله در ذیل حدیث سدّ الأبواب «عن حذیفه بن أسید الغفاری قال: لما قدم اصحاب النبی صلی الله علیه وآله المدینه لم یکن لهم بیوت یتیتون فیها، فکانوا یتیتون فی المسجد، فقال لهم النبی صلی الله علیه وآله: لا تیتوا فی المسجد فتحتموا. ثم ان القوم بنوا بیوتاً حول المسجد وجعلوا أبوابها إلى المسجد وانّ النبی صلی الله علیه وآله بعث إلیهم معاذ بن جبل فنادی ابابکر فقال: إنّ رسول الله یأمرک ان تخرج من المسجد فقال: سمعاً وطاعة فسدّ بابه وخرج من المسجد، ثم ارسل إلی عمر، فقال: ان رسول الله صلی الله علیه وآله یأمرک ان تسدّ بابک الذی فی المسجد وتخرج منه، فقال: سمعاً وطاعة لله ولرسوله ... وعلی علی ذلك یتردّد لا یدری أهو فیمن یقیم أو فیمن یرج وکان النبی صلی الله علیه وآله قد بنا له بیتاً فی المسجد بین آیاته. فقال له النبی صلی الله علیه وآله اسکن طاهراً مطهراً. فبلغ حمزه قول النبی صلی الله علیه وآله لعلی فقال: یا محمّد تخرجنا وتمسک غلمان بنی عبدالمطلب؟ فقال له نبی الله: لا، لو کان الأمر لی، ما جعلت من دونکم من أحد، والله ما أعطاه إیاه إلا الله وانک لعلی خیر من الله ورسوله أبشر فبشّره النبی صلی الله علیه وآله ... فبلغ ذلك النبی صلی الله علیه وآله فقام خطیباً فقال: إنّ رجلاً یجدون فی أنفسهم فی أنى أسكنت علیاً فی المسجد. والله ما أخرجتهم ولا أسكنته. إنّ الله عزوجل أوحى إلی موسی وأخیه (أن تبوءا لِقَوْمِکُمْ بِمِصْرَ بَیوتاً وَاجْعَلُوا بُیوتَکُمْ قِبَلَهُ وَأَقِمْوا الصَّلاةَ) وأمر موسی أن لا یسکن مسجده ولا ینکح فیہ ولا یدخله إلا ھارون وذریّته وانّ علیاً منی بمنزله ھارون من موسی ...». مناقب ابن مغازلی، ص ۲۵۴ - ۲۵۵، ح ۳۰۳، حدیث سدّ الأبواب. ششم: حدیث منزله در حالی که رسول اکرم بر علی تکیه فرموده بود «عن ابن عباس قال: قال عمر بن الخطاب کفّوا عن ذکر علی بن ابی طالب، فانّی سمعت رسول الله صلی الله علیه وآله یقول فی علی ثلاث خصال لأن یرکون لی واحده منهنّ أحبّ إلیّ ممّا طلعت علیه الشمس، کنت أنا وأبو بکر وأبو عبیدہ ابن الجراح ونفر من أصحاب رسول الله صلی الله علیه وآله والنبی صلی الله علیه وآله متکئی علی علی بن ابی طالب حتّی ضرب بیده علی منکبه، ثم قال: أنت یا علی أوّل المؤمنین إیماناً وأولهم إسلاماً، ثم قال: أنت منی بمنزله ھارون من موسی و کذب علی من زعم أنّه یحبّنی و یبغضک». کنز العمال، متقی ہندی، ۱۳/۱۲۲، ح ۳۶۳۹۲، کتاب الفضائل، بعد از باب ۱۰ فضائل علی؛ ذخائر العقبی، محب الدین طبری، ص ۵۸، قسم ۱، باب فی ذکر امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام، ذکر أنّه علیه السلام أوّل من أسلم، این حدیث را نقل کرده اند. ہفتم: حدیث منزله در خانہ ام سلمہ «عن النبی صلی الله علیه وآله أنّه قال لأُم سلمہ: یا أم سلمہ انّ علیاً لحمہ من لحمی و دمه من دمی و هو منی بمنزله ھارون من موسی إلا أنّه لا نبی بعدی». تاریخ مدینه دمشق، ابن عساکر، ۴۲/۱۶۹، ترجمه شماره ۴۹۳۳، شرح حال علی بن ابی طالب؛ و فرائد السمطین، حموی، ۱/۱۵۰، ح ۱۱۳، سمط ۱، باب ۲۹؛ و کفایۃ الطالب، گنجی شافعی، ص ۱۶۸، باب ۳۷؛ و معجم الکبیر، طبرانی، ۱۲/۱۵، ح ۱۲۳۴۱، احادیث حبیب بن ابی ثابت، عن سعید بن جبیر و کنز العمال، متقی ہندی، ۱۱/۶۰۷، ح ۳۲۹۳۶، کتاب الفضائل، باب ۳، فصل ۲، فضائل علی. و مناقب خوارزمی، ص ۱۴۲، ح ۱۶۳، فصل ۱۴، این حدیث را نقل کرده اند. ہشتم: حدیث منزلت در قضیہ دختر حمزہ خصائص امیرالمؤمنین، احمد بن شعیب نسائی، ص ۸۸، ذکر النبی علی منی و انا منه، الاختلاف علی ابی اسحاق فی هذا الحدیث. نهم: حدیث منزلت در غدیر خم «... ولما رجع النبی صلی الله علیه وآله من مکہ، شرّفها الله تعالی عام حجّہ الوداع، ووصل إلی هذا المكان و آخى علی بن ابی طالب رضی الله عنه قال: علی منی کھارون من موسی، اللّهم وال من والاه و عاد من عاداه...». و فیات الاعیان، ابن خلکان

۵/۲۳۰ - ۲۳۱، ترجمه شماره ۷۲۸، شرح حال المستنصر العییدی. دهم: حدیث منزلت در کلام رسول الله با عقیل «عن عقیل بن ابی طالب عن رسول الله صلی الله علیه وآله أنه قال: ... یا عقیل والله انی لأحبک لخصلتین، لقرابتک ولحبّ أبی طالب ایاک - وكان أحبهم إلی أبی طالب - وأما أنت یا جعفر، فانک خلقک یشبه خلقی وأنت یا علی فأنت منی بمنزله هارون من موسی غیر أنه لا- نبی بعدی». ابن عساکر در تاریخ دمشق، ۴۱/۱۸، ترجمه شماره ۴۷۳۵. شرح حال عقیل بن ابی طالب؛ و کنز العمال، متقی هندی، ۱۱/۷۴۰، ح ۳۳۶۱۶، کتاب الفضائل، باب ۳، فصل ۳، فضائل عقیل بن ابی طالب این حدیث را نقل کرده اند.

نموده اند. حتی در مواردی غیر از مؤاخاه که اینک وقت مجلس اجازه نقل تمام آن موارد را نمی دهد.

پس آقایان! تصدیق فرمایید که این حدیث شریف جنبه ی خصوصی نداشته، بلکه عمومیت آن ثابت است که رسول اکرم صلی الله علیه و آله به این وسیله، هر کجا مقتضی دیده، خلافت علی را بعد از خود به این عبارت که «علی مَنی بمنزله هارون من موسی إلا أنه لا نبی بعدی» تثبیت نموده که یکی از آن موارد غزوه ی تبوک بوده.

حافظ: چگونه ممکن است اصحاب رسول خدا این مبعث و بزرگ ترین اعیاد اسلامی بود، شربت و شیرینی مفصلی به مجلس آمد و با مسرت و شادی مجلس خاتمه پیدا نمود.

مبعث و بزرگ ترین اعیاد اسلامی بود، شربت و شیرینی مفصلی به مجلس آمد و با مسرت و شادی مجلس خاتمه پیدا نمود.

مبعث و بزرگ ترین اعیاد اسلامی بود، شربت و شیرینی مفصلی به مجلس آمد و با مسرت و شادی مجلس خاتمه پیدا نمود.

نقل نموده اند. حتی در مواردی غیر از مؤاخاه که اینک وقت مجلس اجازه نقل تمام آن موارد را نمی دهد.

پس آقایان! تصدیق فرمایید که این حدیث شریف جنبه ی خصوصی نداشته، بلکه عمومیت آن ثابت است که رسول اکرم صلی الله علیه و آله به این وسیله، هر کجا مقتضی دیده، خلافت علی را بعد از خود به این عبارت که «علی مَنی بمنزله هارون من موسی إلا أنه لا نبی بعدی» تثبیت نموده که یکی از آن موارد غزوه ی تبوک بوده.

حافظ: چگونه ممکن است اصحاب رسول خدا این حدیث را با جنبه ی عمومی تلقی نموده و علی را به عنوان خلافت شناخته، مع ذلك، بعد از آن حضرت مخالفت نموده و دیگری را به عنوان خلافت پذیرفته و با او بیعت نمودند.

خلیفه قرار دادن حضرت موسی برادر خود هارون را و فریب دادن سامری بنی اسرائیل را به گوساله پرستیدن

داعی: برای جواب شما مطالب و شواهد بسیار حاضر دارم، ولی بهترین برهان که مناسب مقام است، همانا قضیه ی جناب هارون است که حضرت موسی کلیم الله

به صراحت آیات قرآن مجید، جناب هارون را خلیفه و جانشین خود قرار داد. بنی اسرائیل را جمع نمود (که طبق بعضی از اخبار هفتاد هزار نفر بودند) و به آنها تأکید نمود اطاعت امر هارون را که خلیفه و جانشین او می باشد. آن گاه به کوه طور به مهمانی پروردگار رفت. هوز یک ماه تمام نشده بود که فتنه سامری بر پا شد. انقلاب و اختلاف کلمه در بنی اسرائیل ظاهر گردید. سامری گوساله ی طلا را جلوه داده، بنی اسرائیل فوج فوج، هارون خلیفه ثابت الخلفه حضرت موسی را گذارده، اطراف سامری حقه باز را گرفته، طولی نکشید هفتاد هزار نفر از همان بنی اسرائیل پاک نژاد که از حضرت موسی شنیده بودند که فرمود: هارون در غیاب من خلیفه ی من است، اطاعت امر او را نموده، مخالفتش ننمایید - به اغوای سامری، گوساله پرست شدند. هر چند جناب هارون نالید و آن را منع از آن عمل شنیع نمود، گوش نداده، بلکه در صدد قتلش بر آمدند؛ چنانچه آیه ۱۴۹ سوره ۷ (اعراف) صراحت دارد که جناب هارون به برادرش حضرت موسی در موقع برگشتن درد دل نمود که (إِنَّ الْقَوْمَ اسْتَضُّوا عَفْوَنِي وَكَادُوا يَقْتُلُونِي)؛ یعنی آنها مرا خوار و زبون داشتند. (وقتی با قوم خصومت و ممانعت کردم) نزدیک بود مرا به قتل رسانند.

شما را به خدا آقایان قدری از تعصب خارج شوید و انصاف دهید که آیا این عمل بنی اسرائیل و تمرد از اوامر حضرت موسی و تنها گذاردن خلیفه ی منصوص او جناب هارون و به اغوای سامری بازیگر گوساله پرست شدن، دلیل بر بطلان خلافت هارون و حقانیت سامری و گوساله ی ساخته ی او می باشد؟!

آیا اعمال جهال و هوی پرستان بنی اسرائیل را باید دلیل آن قرار داد که اگر خلافت هارون حق بود و مردم از حضرت موسی نصی درباره او شنیده بودند،

هرگز او را تنها نمی گذاردند و به دنبال سامری و گوساله ی او نمی رفتند؟

قطعاً خودتان می دانید که مطلب بر خلاف این است. جناب هارون به حکم قرآن مجید، خلیفه ی منصوص حضرت موسی بود. بنی اسرائیل نص صریح را از لسان خود آن حضرت درباره ی او شنیده بودند. منتها بعد از غیبت حضرت موسی، فرصت دست سامری بازیگر افتاد، گوساله ی طلا را ساخته، عالماً عامداً بنی اسرائیل را اغوا نمود. آنها هم با علم به اینکه جناب هارون خلیفه و جانشین حضرت موسی می باشد، روی نفهمی یا مقاصد دیگر، در پی سامری رفته و جناب هارون را تنها و متروک گذاردند؟!

مطابقت حالات امیرالمؤمنین علیه السلام با هارون علیه السلام

همچنین بعد از وفات رسول الله صلی الله علیه وآله همان مردمی که مکرر از آن حضرت صراحتاً و کنایه شنیده بودند علی علیه السلام خلیفه ی من می باشد، همان قسمی که جناب هارون خلیفه ی موسی بود، علی را رها نموده روی هوای نفس و حب جاه و بعضی روی عداوت با بنی هاشم و جمعی از جهت حقد و کینه و حسد و بغضی که نسبت به شخص علی علیه السلام داشتند، تشکیلات مخصوصی دادند؛ چنانچه امام غزالی در اول مقاله چهارم «سر العالمین»^(۱)

اشاره به این معنی نموده و صریحاً

ص: ۵۵۸

۱- سر العالمین، غزالی، ص ۲۱، باب فی المقالة الرابعه. غزالی می نویسد: «... لکن أسفرت الحجه وجهها وأجمع الجماهير علی متن الحدیث من خطبته فی یوم غدیر خمّ بإتفاق الجميع وهو یقول صلی الله علیه وآله: «من كنت مولاه فعلىّ مولاه». فقال عمر: بخٍ بخٍ لك يا أبا الحسن، لقد أصبحت مولای ومولى كل مؤمن ومؤمنة. فهذا تسلیم ورضی و تحکیم. ثم بعد هذا غلب الهوى لحبّ الریاسة وحمل عمود الخلفه وعقود البنود وخفقان الهوى فی قعقه الرايات واشتباك ازدحام الخيول وفتح الأمصار سقاهم كأس الهوى، فعادوا إلى الخلف الأول، فنبذوه وراء ظهورهم واشتروا به ثمناً قليلاً فبئس ما يشترون».

می نویسد: حق را پشت سر انداخته، برگشتند به جهالت اولیه.

به همین جهت، شباهت تام بین هارون و امیرالمؤمنین بود که محققین از علماء و مورّخین خودتان؛ مانند ابو محمّد عبدالله بن مسلم بن قتیبه باهلی دینوری، قاضی معروف دینور در صفحه ۱۴ جلد اوّل «الإمامة والسياسة»^(۱) قضیه ی سقیفه را مفصّلاً می نویسد، تا آنجا که گوید: وقتی که آتش بردند در خانه علی و با تهدید و فشار آن حضرت را به مسجد آوردند و گفتند: بیعت کن

و الاّ گردنت را می زنیم، خود را به قبر پیغمبر رسانید و گفت همان کلماتی که خداوند در قرآن از قول هارون به موسی نقل نموده که (إِنَّ الْقَوْمَ اسْتَضَعُّونِي وَكَادُوا يَقْتُلُونِي).

کانه یک جهت آنکه پیغمبر صلی الله علیه وآله علی را در این حدیث شبیه به هارون می نماید، آن است که برساند به امت که همان معامله ای که بنی اسرائیل در غیاب موسی با جناب هارون نمودند، بعد از وفات من با علی می نمایند.

لذا علی علیه السّلام هم برای اثبات این معنی، وقتی فشار امت و سیاست بازی بازیگران را دید که تا پای قتل او ایستاده اند، خطاب به قبر مبارک، پیغمبر همان

ص: ۵۵۹

۱- «ثم قال عمر، فمشی معه جماعه حتى أتوا باب فاطمه فدقوا الباب: فلما سمعت أصواتهم نادت بأعلى صوتها: يا أبت، يا رسول الله! ماذا لقينا بعدك من ابن الخطّاب وابن أبي قحافه. فلما سمع القوم صوتها وبكائها، انصرفوا باكين، وكادت قلوبهم تنصدع وأكبادهم تنفطر، وبقى عمر ومعه قوم، فأخرجوا عليّاً فمضوا به إلى أبي بكر، فقالوا له: بايع. فقال: إن أنا لم أفعل فمه؟ قالوا: إذا والله الذي لا إله إلا هو نضرب عنقك... فلحق عليّ بقبر رسول الله صلى الله عليه وآله يصيح ويبكي وينادي: يا بن أمّ إنّ القوم استضعفوني وكادوا يقتلونني...». الامامة والسياسة، ابن قتیبه، ۱/۲۰، كيف كانت بيعه عليّ بن أبي طالب.

آیه ای را قرائت نمود که خداوند از درد دل هارون به موسی خبر داده.

(اهل مجلس سرها به زیر انداخته، با حالت بهت، دقایقی با سکوت گذشت.)

نواب: قبله صاحب! اگر خلافت علی بن ابی طالب کرم الله وجهه ثابت بوده، چرا پیغمبر با این الفاظ و اشارات و کنایات می فرموده و صریحاً به نام خلافت، آن جناب را معرّفی ننموده که بفرماید: علی خلیفه ی من است، تا راه عذری نماند.

داعی: عرض کردم که رسول اکرم صلی الله علیه وآله به هر دو جهت بیان حقیقت نموده؛ چنان که احادیث صریحه ی به خلافت، در کتب معتبره ی خودتان هم بسیار ثبت است، و لکن این نوع از کنایات، لطافتش از صراحت بیشتر است و اهل ادب می دانند که «الکنایه أبلغ من التصريح»، آن هم این قسم از کنایه که یک عالم معنی در او مستتر است.

نواب: ممکن است از احادیث مصرّحه ای که می فرمایید در کتب علمای ما می باشد راجع به امر خلافت، اگر حاضر دارید، ما را مستفیض فرمایید، تا کشف حقیقت شود؛ زیرا مکرّر به ما گفته اند ابداً حدیثی که صراحت بر خلافت آن جناب داشته باشد، وجود ندارد.

داعی: احادیث مصرّحه به نام خلافت مولانا امیرالمؤمنین در کتب معتبره شما بسیار است، ولی به اقتضای وقت مجلس، به بعض از آنها که در حافظه خود حاضر دارم، اشاره می نمایم.

حدیث الدار یوم الانذار و تعیین نمودن پیغمبر علیؑ را به خلافت

اهمّ از همه ی احادیث، حدیث الدار است، از جهت آنکه اولین روزی که خاتم الانبیاء صلی الله علیه وآله نبوت خود را ظاهر ساخت، به خلافت علی علیه السّلام هم صراحت فرمود؛

۱- مسند احمد بن حنبل، ۱/۱۱۱، مسند علی بن ابی طالب. احمد بن حنبل، حدیث را این گونه نقل کرده است: «عن علی رضی الله عنه قال: لما نزلت هذه الآیه (وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ) قال: جمع النبی صلی الله علیه وسلّم من أهل بيته، فاجتمع ثلاثون فأكلوا وشربوا قال: فقال لهم: من يضمّن عني ديني و مواعيدي و يكون معي في الجنة و يكون خليفتي في أهلي فقال رجل لم يسمه شريك يا رسول الله أنت كنت بحراً من يقوم بهذا قال: ثم قال الآخر. قال: فعرض ذلك على أهل بيته فقال علي رضی الله عنه أنا». این روایت در کتاب تفسیر ابن کثیر، ج ۳، ص ۳۶۳ ذیل آیه ۲۱۴ سوره شعرا (وانذر عشرتک الأقربین) و نیز کتاب تاریخ مدینه دمشق، ج ۴، ص ۳۲ باب ما عرف من جوده و سنحائه ذکر شده است. البته دیگر مفسرین اهل تسنن نیز ذیل آیه شریفه احادیث این اتفاق را نقل کرده اند. (محقق) و در صفحه ۱۵۹ از همین جلد (مسند احمد ج ۱) حدیث را این گونه نقل کرده است: «عن علی رضی الله عنه قال: جمع رسول الله صلی الله علیه وآله أو دعا رسول الله صلی الله علیه وآله بنی عبدالمطلب فيهم رهط كلهم يأكل الجذعه و يشرب الفرق. قال: فصنع لهم مداً من طعام فأكلوا حتى شبعوا قال بقي الطعام كما هو كأنه لم يمس، ثم دعا بغير فشربوا حتى رووا وبقي الشراب كأنه لم يمس أو لم يشرب. فقال: يا بنی عبدالمطلب إني بعثت لكم خاصه وإلى الناس بعامه وقد رأيتم من هذه الآیه ما رأيتم فأيتكم بياعني على أن يكون أخي وصاحبي. قال: فلم يقم إليه أحد. قال: فقمت إليه و كنت أصغر القوم. قال: فقال: اجلس. قال ثلاث مرات كل ذلك أقوم إليه فيقول لي اجلس، حتى كان في الثالثه ضرب بيده على يدي». این روایت توسط نسائی که یکی از نویسندگان صحاح است در کتاب السنن الکبری، ج ۵، کتاب الخصائص، ذکر خصائص أميرالمؤمنين علی بن ابی طالب رضی الله عنه، ذکر الاخوة، ص ۱۲۶، ح ۸۴۵۱ و نیز این روایت را با کمی اختلاف در عبارت نسائی در کتاب خصائص امیرالمؤمنین علیه السلام، منزلت علی کرم الله وجهه من النبی صلی الله علیه وآله، ص ۸۶ نقل کرده است، و نیز در کتاب تاریخ مدینه دمشق ج ۴۲ از صفحه ۴۶ تا ۵۰ و همچنین در کتاب مناقب علی بن ابی طالب علیه السلام و ما نزل من القرآن من علی علیه السلام ذیل آیه ۲۱۴ سوره شعرا، ص ۲۸۷ تا ۲۹۱ ح ۴۵۵ تا ۴۵۸ ذکر شده است. (محقق)

۲- الكشف والبيان، ثعلبی، ۷/۱۸۲، ذیل آیه ۲۱۴ سوره شعراء. ثعلبی این حدیث را نقل کرده است: «عن البراء قال: لما نزلت (وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ) جمع رسول الله صلی الله علیه وآله بنی عبدالمطلب وهم يومئذ أربعون رجلاً- الرجل منهم يأكل المسنه و يشرب العس، فأمر علياً برجل شاه فأدمها ثم قال: ادنوا باسم الله فدنا القوم عشرة عشره فأكلوا حتى صدروا، ثم دعا بقعب من لبن فجرع منه جرعه ثم قال لهم: اشربوا باسم الله، فشرب القوم حتى رووا فبدرهم أبولهب فقال: هذا ما يسحركم به الرجل، فسكت النبي صلی الله علیه وآله يومئذ فلم يتكلم. ثم دعاهم من الغد على مثل ذلك من الطعام والشراب ثم أنذرهم رسول الله فقال صلی الله علیه وآله: يا بنی عبدالمطلب إني أنا النذير إليكم من الله سبحانه والبشير لما يجيء به أحد منكم جئتكم بالدنيا والآخرة، فأسلموا وأطيعوني تهتدوا ومن يؤاخذني ويؤاخذني ويكون وليي ووصيي بعدى وخليفتي في أهلي ويقضى ديني؟ فسكت القوم وأعاد ذلك ثلاثاً كل ذلك يسكت القوم ويقول علي: أنا. فقال: أنت. > فقام القوم وهم يقولون لأبي طالب:

أطع ابنك، فقد أمر عليك.

۱- مناقب خوارزمی، ص ۷- ۸، مقدمه مؤلف. خوارزمی حدیث را این گونه نقل کرده است: «یوم أمره سبحانه بإنذار الأقربین من عشیرته، فدعی الأقربین إلی داره فخطبهم بقوله: والله اللّٰدی لا- إله إلاّ هو انّی رسول الله إلیکم خاصّه و إلی الناس عامّه ... فأیکم یؤازرنی علی هذا الأمر علی أن یکون أخی ووصیّی و خلیفتی فیکم، فأحجم القوم عنها جمیعاً و قلت و انّی لأحدثهم سنّاً و أرمصهم عیناً ... أنا یا نبی الله ... فأخذ برقبتی، ثمّ قال: إنّ هذا أخی ووصیّی و خلیفتی فیکم».

۲- جامع البیان، محمد بن جریر طبری، ۱۱/۱۴۸، ح ۲۰۳۷۴، ذیل آیه ۲۱۴ سوره شعراء. طبری این حدیث را نقل کرده است: «عن علیّ بن أبی طالب: لمّا نزلت هذه الآیة علی رسول الله صلی الله علیه و آله (وَأَنْذِرْ عَشِیرَتَكَ الْأَقْرَبِینَ) دعانی رسول الله صلی الله علیه و آله فقال لی: «یا علیّ إنّ الله أمرنی أن أنذر عشیرتی الأقربین» قال: «فضقت بذلک ذرعاً، و عرفت أنّی ما أنادهم بهذا الأمر أر منهم ما أکره، فصمت حتّی جاء جبرائیل فقال: یا محمّد! انک الّا تفعل ما تؤمر به یعدّ بک ربّک. فاصنع لنا صاعاً من طعام و اجعل علیه رجل شاه و املاء لنا عسّاً من لبن، ثمّ اجمع لی بنی عبدالمطلب حتّی أکلمهم و أبلغهم ما أمرت به، ففعلت ما أمرنی به ثمّ دعوتهم له و هم یومئذ أربعون رجلاً- یزیدون رجلاً- أو ینقصونه فیهم أعمامه: أبو طالب و حمزه و العباس و أبولهب. فلما اجتمعوا إلیه دعانی بالطعام الّذی صنعت لهم فجنّت به. فلما وضعته تناول رسول الله صلی الله علیه و آله حذیه من اللحم فشقّها بأسنانه، ثمّ ألقاها فی نواحی الصحفه، قال: خذوا باسم الله فأکل القوم حتّی مالهم بشیء حاجه و ما أری إلاّ مواضع أیدیهم و أیم الله الّذی نفس علیّ بیده إن کان الرجل الواحد لیأکل ما قدمت لجمیعهم، ثمّ قال: اسق الناس فجنّتهم بذلک العسّ. فشربوا حتّی رووا منه جمیعاً و أیم الله إن کان الرجل الواحد منهم لیشرّب مثله. فلما أراد رسول الله صلی الله علیه و آله أن یکلمهم بدّره أبولهب إلی الکلام، فقال لهّد ما سحرکم به صاحبکم فتفرّق القوم ولم یکلمهم رسول الله صلی الله علیه و آله فقال: الغد یا علیّ، أنّ هذا الرجل قد سبقنی إلی ما قد سمعت من القول، فتفرّق القوم قبل أن أکلمهم فاعدّ لنا من الطعام مثل الّذی صنعت ثمّ أجمعهم لی، قال: ففعلت ثمّ جمعتهم ثمّ دعانی بالطعام فقربته لهم ففعل كما فعل بالأمس فأکلوا حتّی مالهم بشیء حاجه. قال: اسقهم فجنّتهم بذلک العسّ فشربوا حتّی رووا منه جمیعاً، ثمّ تکلم رسول الله صلی الله علیه و آله فقال: یا بنی عبدالمطلب انّی والله ما أعلم شاباً فی العرب جاء قومه بأفضل ممّا جئتکم به، انّی قد جئتکم بخیر الدنیا و الآخرة و قد أمرنی الله أن أدعوکم إلیه فأیکم یؤازرنی علی هذا الأمر، علی أن یکون أخی و کذا و کذا. قال: فأحجم القوم عنها جمیعاً و قلت و انّی لأحدثهم سنّاً و أرمصهم عیناً و أعظمهم بطناً و أحمشهم ساقاً: أنا یا نبی الله أکون وزیرک فأخذ برقبتی ثمّ قال: إنّ هذا أخی و کذا و کذا فاسمعوا له و أطيعوا، قال: فقام القوم یضحکون و یقولون لأبی طالب: قد أمرک أن تسمع لابنک و تطیع».

به طرق مختلفه و ابن ابی الحدید معتزلی در صفحه ۲۶۳ و ۲۸۱ جلد سیم «شرح نهج البلاغه» (۲) نقلاً از نقض العثمانیه ابو جعفر اسکافی و ابن اثیر در صفحه ۲۲ جزء دوم «کامل» (۳)

مرسلاً و حافظ ابو نعیم در «حلیة الأولیاء» و حمیدی در «جمع بین الصحیحین» و بیهقی در «سنن» و «دلائل» (۴) و ابو الفداء در صفحه ۱۱۶ جزء اول تاریخ خود (۵)

و حلبی در

ص: ۵۶۳

۱- طبری همین حدیثی را که در تفسیرش با تحریف نقل کرده و به جای جملات رسول اکرم، کلمه کذا و کذا را آورده است، در تاریخش حدیث را به طور کامل نقل می کند. «... فأیکم یؤازرنی علی هذا الأمر علی أن یکون أخی ووصیّی و خلیفتی فیکم ... ثم قال: إن هذا أخی ووصیّی و خلیفتی فیکم». و این نمونه ای روشن از تحریفی است که طبری در تفسیر خود انجام داده است. تاریخ طبری، ۲/۶۳، ذکر الخبر عما کان من امر نبی الله.

۲- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ۱۳/۲۱۱، خطبه ۲۳۸ (خطبه قاصعه)، ذکر حال رسول الله فی نشوئه. ابن ابی الحدید حدیث را به همان لفظی که طبری در تاریخش نقل نموده، آورده است.

۳- الکامل، ابن اثیر، ۲/۶۳، ذکر أمر نبیه باظهار دعوته. ابن اثیر نیز حدیث را به همان الفاظی که از تاریخ طبری نقل کردیم آورده است.

۴- دلائل النبوه، بیهقی، ۲/۱۷۹، باب مبتدأ الفرض علی رسول الله ثم علی الناس وما وجد فی جمعه قریشاً و اطعامه إیاهم من البرکه فی طعامه. بیهقی ابتدای حدیث را به همان لفظی که از تاریخ طبری نقل کردیم آورده است، لکن قسمت اخیر حدیث که فضیلتی برای امیرالمؤمنین بوده، حذف شده است.

۵- المختصر فی أخبار البشر (معروف به تاریخ أبو الفداء)، عماد الدین اسماعیل ابی الفداء، ۱/۱۱۶، فصل ۵، ذکر أول من أسلم من الناس. ابو الفداء حدیث را به همان لفظی که از تاریخ طبری نقل کردیم آورده است.

عبدالرحمان نسائي در صفحه ٦ حديث ٦٥ «خصائص العلوي» (٢) و حاكم أبو عبدالله در صفحه ١٣٢ جزء سيم

ص: ٥٦٤

١- السيرة الحلبي، علي بن برهان الدين حلبي، ١/٢٨٥ - ٢٨٦، باب استخفائه صلى الله عليه وآله وأصحابه في دار الأرقم بن أبي الأرقم. حلبي حديث را اين گونه نقل کرده است: «وروى أنه لما نزل قوله تعالى (وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ) جمع بنى عبدالمطلب في دار أبي طالب وهم أربعون وفي الإمتاع خمسه وأربعون رجلاً- وأمرأتان فصنع لهم على طعاماً أى رجل شاه مع مدمن البر وصاعاً من لبن، فقدمت لهم الجفنه وقال كلوا بسم الله فأكلوا حتى شبعوا وشربوا حتى نهلوا وفي روايه حتى رووا وفي روايه قال ادنوا عشره عشره فدنا القوم عشره عشره ثم تناول القعب الذى فيه اللبن فجرع منه ثم ناولهم وكان الرجل منهم يأكل الجذعه وفي روايه يشرب العس من الشراب فى مقعد واحد، فقهرهم ذلك فلما أراد رسول الله صلى الله عليه وسلم يتكلم بده أبو لهب بالكلام فقال لقد سحرتم صاحبكم سحراً عظيماً وفي روايه محمّد وفي روايه ما رأينا كالسحر اليوم فتفرقوا ولم يتكلم رسول الله صلى الله عليه وسلم فلما كان الغد قال: يا على عد لنا بمثل ما صنعت بالأمس من الطعام والشراب. قال على: ففعلت ثم جمعتهم له صلى الله عليه وسلم فأكلوا حتى شبعوا وشربوا حتى نهلوا ثم قال لهم: يا بنى عبدالمطلب إنّ الله قد بعثنى إلى الخلق كافة وبعثنى إليكم خاصه فقال {وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ} وأنا أدعوكم إلى كلمتين خفيفتين على اللسان ثقيلتين فى الميزان: شهاده أن لا إله إلا الله وإنى رسول الله فمن يجيبنى إلى هذا الأمر ويؤازرنى أى يعاوننى على القيام به. قال على: أنا يا رسول الله وأنا أحدثهم سناً وسكت القوم. زاد بعضهم فى الروايه: يكن أخى ووزيرى ووارثى و خليفتى من بعدى. فلم يجبه أحد منهم فقام على وقال: انا يا رسول الله قال: اجلس ثم أعاد القول على القوم ثانياً فصمتوا فقام على وقال أنا يا رسول الله فقال اجلس ثم أعاد القول على القوم ثالثاً فلم يجبه أحد منهم فقام على فقال: أنا يا رسول الله فقال: اجلس، فأنت أخى ووزيرى ووصيى ووارثى و خليفتى من بعدى».

٢- خصائص أمير المؤمنين، احمد بن شعيب نسائي، ص ٨٦، منزله على بن أبى طالب من النبى. نسائي حديث را اين گونه نقل کرده است: «عن ربيعة بن ماجد: أنّ رجلاً قال لعلى بن أبى طالب رضى الله عنه يا أمير المؤمنين لم ورثت دون أعمامك؟ قال: جمع رسول الله صلى الله عليه وآله أو قال دعا رسول الله صلى الله عليه وآله بنى عبدالمطلب فصنع لهم مداً من الطعام فأكلوا حتى شبعوا وبقي الطعام كما هو، كأنه لم يمس، ثم دعا بغمر فشربوا حتى رووا وبقي الشراب كأنه لم يمس أولم يشرب. فقال يا بنى عبدالمطلب انى بعثت إليكم خاصه وإلى الناس عامه، وقد رأيتم من هذه الآيه ما قد رأيتم وأيكم يبايعنى على أن يكون أخى وصاحبى ووارثى. فلم يقم إليه أحد، فقامت إليه وكنت أصغر القوم، فقال: اجلس، ثم قال: ثلاث مرّات كل ذلك أقوم إليه فيقول: اجلس. حتى كان فى الثالثه ضرب بيده على يدى، ثم قال: فبذلك ورثت ابن عمى دون عمى».

و شیخ سلیمان بلخی حنفی در باب ۳۱ «ینایع المودّه» (۲) از مسند امام احمد و تفسیر ثعلبی و محمد بن یوسف گنجی شافعی در باب ۵۱ «کفایه الطالب» (۳) و دیگران از اکابر علمای شما، به مختصر کم و زیادی در الفاظ و عبارات نقل نموده اند: زمانی که نازل شد آیه ۲۱۴ سوره ۲۶ (شعراء) (وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ) رسول اکرم صلی الله علیه و آله چهل نفر از اشراف و رجال بزرگ و

ص: ۵۶۵

۱- المستدرک علی الصحیحین، حاکم نیشابوری، ۳/۱۴۳، ح ۴۶۵۲، کتاب معرفه الصحابه، مناقب علی بن ابی طالب. حاکم حدیث را این گونه نقل کرده است: «عن عمرو بن میمون قال إننی لجالس عند ابن عباس إذ أتاه تسعه رهط ... فابتدؤوا فتحدّثوا فلا ندری ما قالوا. قال: فجاء ینفض ثوبه ویقول أف وتف وقعوا فی رجل له بضع عشره فضائل لیست لأحد غیره ... وقال النبی صلی الله علیه و آله لابی عمّه: أیکم یوالینی فی الدنیا والآخره. قال وعلی جالس معهم، فقال رسول الله صلی الله علیه و آله و أقبل علی رجل منهم فقال: أیکم یوالینی فی الدنیا والآخره فأبوا. فقال لعلی أنت ولیی فی الدنیا والآخره ...». این روایت را احمد بن حنبل در کتاب مسند احمد، مسند عبدالله بن عباس، ج ۱، ص ۳۳۱ و نسائی در کتاب خصائص امیرالمؤمنین، ص ۶۳ و خواریزمی در کتاب مناقب، ص ۱۲۶، الفصل الثانی عشر، ذکر کرده اند. (محقق)

۲- ینایع المودّه، قندوزی، ۱/۳۱۲، ح ۲، باب ۳۱. قندوزی این حدیث را با اختصار و به همان الفاظی که از مسند احمد آوردیم نقل کرده است.

۳- کفایه الطالب، گنجی شافعی، ص ۲۰۵، باب ۵۱. گنجی شافعی این حدیث را به طرق مختلف و با الفاظی که نقل کردیم آورده است.

خویشاوندان خود را از قریش دعوت نمود در منزل عمّ اکرمش، جناب ابوطالب و برای آنها یک ران گوسفند و قدری نان و صاعی از شیر غذا حاضر نمود. حضرات خندیدند و گفتند: محمّد غذای یک نفر را هم حاضر نکرده، (چون در میان آنها کسانی بودند که یک شتر بچه را تنها می خوردند). حضرت فرمودند: «كلوا بسم الله»؛ بخورید به نام خداوند متعال. پس از آنکه خوردند و سیر شدند، به یکدیگر می گفتند: «هذا ما سحرکم به الرجل»؛ محمّد به این غذا شما را سحر نمود.

آن گاه حضرت برخاست و در میان آنها پس از مقدماتی از سخن - که نمی خواهم به نقل تمام کلمات آن حضرت طول کلام بدهم، شاهد مقصود این است که - فرمود:

«يا بنی عبدالمطلب انّ الله بعثنی بالخلق کافّه وإلیکم خاصّه وأنا أدعوکم إلى کلمتین خفیفتین علی اللسان وثقیلتین علی المیزان، تملکون بهما العرب والعجم وتنقاد لکم بهما الأمم وتدخلون بهما الجنّه وتنجون بهما من النار: شهادة أن لا إله إلاّ الله و أنّی رسول الله فمن یجبنی إلى هذا الأمر ویؤازرنی إلى القیام به، یکن أخی و وزیری و وارثی و خلیفتی من بعدی.»

یعنی ای فرزندان عبدالمطلب خدای تعالی مرا مبعوث فرمود بر عموم مردمان و به خصوص بر شما و من شما را دعوت می کنم به دو کلمه ای که بر زبان سبک و آسان است و در ترازوی اعمال سنگین و گران و شما به گفتن این دو کلمه بر عرب و عجم مالک شوید و ایشان شما را منقاد کردند و جمیع امم در تحت انقیاد شما در آیند و به این دو کلمه به بهشت روید و از دوزخ نجات یابید و آن دو کلمه، گواهی دادن به وحدانیت خدا و رسالت من است. پس هر کس مرا

اجابت کند در این کار (یعنی اول کس باشد که مرا اجابت نماید) و معاونت من نماید، او برادر من و وزیر و وارث و خلیفه ی من خواهد بود بعد از من. و این جمله ی آخر را سه مرتبه تکرار نموده و در هر سه مرتبه احدی جواب نداد، الاّ علی علیه السلام که جواب داد: «أنا أنصرک ووزیرک یا نبیّ الله»؛ یعنی: من شما را کمک و یآوری می نمایم ای پیغمبر خدا.

پس حضرت او را نوید خلافت داد و آب دهان مبارک در دهان او افکند(۱) و فرمود: «إِنَّ هَذَا أَخِي وَوَصِيِّي وَخَلِيفَتِي فَيَكُم»؛ یعنی این علی وصی و خلیفه من است در میان شما. و در بعضی از آن کتابهاست خطاب به خود علی نموده فرمود: «أنت وصيّي و خلیفتی من بعدی»؛ یعنی تو یا علی وصی و خلیفه ی منی بعد از من.

علاوه بر علمای اسلام از شیعه و سنی، مورّخین بیگانه از سایر ملل که تاریخ اسلام را نوشته اند، با نداشتن تعصّب مذهبی (چه آنکه نه سنی بودند و نه شیعه)، این مجلس مهمانی را نقل نموده اند که از جمله آنها مورّخ و فیلسوف غرب «توماس کارلیل انگلیسی» بوده که در قرن هیجدهم میلادی در اروپا شهرت جهانی داشته، وی در کتاب مشهور خود که مصریها ترجمه به عربی نموده اند به نام «الابطال و عبادة المبطولة»(۲)، شرح مجلس مهمانی قریش را در منزل جناب ابی طالب داده، تا آنجا که می نویسد: بعد از خطابه ی پیغمبر، علی از جا برخاست و ابراز ایمان نمود و آن مقام بزرگ خلافت نصیب او گردید.

ص: ۵۶۷

۱- با این عبارات و خصوصاً توضیحی که در بعد آن آمده که «آب دهان مبارک در دهان افکند» در روایات اهل تسنن در تحقیقی که انجام شد مشاهده نگردید. (محقق)

۲- الابطال و عبادة المبطولة، توماس کارلیل، (ترجمه ابو عبدالله زنجانی، ص ۵۶)

و مسیوپول لهوژور فرانسوی، معلّم دار الفنون پاریس در رساله ی مختصری که در حالات حضرت خاتم النبیین صلی الله علیه و آله نوشته و در سال ۱۸۸۴ میلادی در پاریس چاپ شده و نیز جرجیس صال انگلیسی و هاشم نصرانی شامی در «مقاله فی الاسلام»^(۱)

از صفحه ۸۳ تا ۸۶ از نسخه مطبوعه سال ۱۸۹۱ با تعصّب و مخالفتی که با اسلام و مسلمین داشتند و مخصوصاً مستر جان دیون پورت، که مؤلف عالیقدر و با انصاف

بوده، در صفحه ۲۰ کتاب ذی قیمت خود «محمّد و قرآن» با فکری روشن و قلبی پاک اقرار نمودند بر اینکه پیغمبر در اوّل نشر رسالت، علی را برادر و وزیر و وصی و خلیفه خود قرار داد. علاوه بر این خبر شریف، در بسیاری از امکنه و ازمنه اشاره به این معنی نموده؛ از جمله:

احادیث مصرّحه ی به خلافت علی علیه السلام

۱- امام احمد حنبل در «مسند»^(۲) و میر سیدعلی همدانی شافعی در آخر مودّت

ص: ۵۶۸

۱- مقاله فی الإسلام، جرجیس سال، (ترجمه هاشم نصرانی شامی، ص ۷۹، فصل ۲). جرجیس سال می نویسد: «... فدعا لذلك علياً بن أبي طالب وأمره أن يصنع صاعاً من طعام وأن يجمع له بنى عبد المطلب حتى يكلمهم ويبلغهم ما أمر به، فدعاهم نحو أربعين رجلاً فلما همّ محمّد أن يكلمهم نهض عمّه أبو لهب فخطبهم بما حملهم على التفرّق قبل استماع كلامه، فاضطرّ أن يدعوهم ثانياً في الغد، فلما اجتمعوا خطبهم فقال: ما أعلم إنساناً في العرب جاء قومه بأفضل ممّا جئتكم به. قد جئتكم بخير الدنيا والآخرة وقد أمرني ربّي أن أدعوكم إليه. فأيتكم يؤازرنى على هذا الأمر على أن يكون أخى ووصيى وخليفتى فيكم. فأحجم القوم جميعاً حتى قام عليّ فقال: أنا أكون وزيرك عليهم، فأخذ محمّد برقبته وقال: إنّ هذا أخى ووصيى وخليفتى فيكم، فاسمعوا له وأطيعوا...».

۲- «عن عمرو بن ميمون قال: إننى لجالس إلى ابن عباس إذ أتاه تسعه رهط ... قال: فابتدؤوا فتحدّثوا فلا ندرى ما قالوا قال: فجاء ينفض ثوبه ويقول أف وتف وقعوا فى رجل له عشر وقعوا فى رجل قال له النبىّ صلّى الله عليه وسلّم ... فقال له أما ترضى أن تكون متّى بمنزله هارون من موسى إلا أنّك لست بنبىّ. انه لا ينبغي أن أذهب إلا وأنت خليفة...». مسند احمد بن حنبل ۱/۳۳۰ - ۳۳۱، مسند ابن عبيّاس. این روایت مسند احمد را نیز حاکم نیشابوری در المستدرک ج ۳، ص ۱۳۳ و ۱۳۴، در النهی عن شکایه علی رضی الله عنه و نیز نسائی در کتاب خصائص امیرالمؤمنین علیه السلام، ص ۶۴ و طبرانی در المعجم الکبیر، ج ۱۲، ص ۷۸، ترجمه عمرو بن ميمون عن ابن عباس این را نقل کرده اند. (محقق)

چهارم از «موّده القربی»^(۱) نقل می کنند که رسول اکرم صلی الله علیه وآله به علی علیه السلام فرمود:

«یا علیّ أنت تبرء ذمّتی وأنت خلیفتی علی امتی.»

یا علی تو بری می نمایی ذمه ی مرا و تو خلیفه ی منی بر امت من.

۲- امام احمد در مسند به طرق متعدده و الفاظ متفاوت^(۲)

و ابن مغزلی فقیه شافعی در «مناقب»^(۳) و ثعالبی در تفسیر خود نقل می نمایند که رسول اکرم صلی الله علیه وآله فرمود به علی علیه السلام:

«تو برادر و وصی و خلیفه و اداکننده دین منی.»

۳- ابوالقاسم حسین بن محمد (راغب اصفهانی) در صفحه ۲۱۳ جلد دوم

ص: ۵۶۹

۱- . موّده القربی، سید علی همدانی، موّده چهارم، (با استفاده از ینابیع المودّه قندوزی، ۲/۲۸۰، ح ۸۰۶، باب ۵۶).

۲- مسند احمد، ۱/۱۱۱، مسند علی بن ابی طالب رضی الله تعالی عنه، و ۱/۳۳۱، مسند عبدالله بن العباس.

۳- گرچه حدیث فوق را در مناقب ابن مغزلی نیافتیم لکن ابن مغزلی در مناقب ص ۲۶۶، ح ۳۱۳، باب قوله علیه السلام انظروا الی هذا الکوکب ... حدیثی نقل می کند که صراحت به خلافت امیرالمؤمنین دارد: «عن أنس قال: انقضّ کوکب علی عهد رسول الله صلی الله علیه وآله فقال رسول الله صلی الله علیه وآله: أنظروا الی هذا الکوکب فمن انقضّ فی داره فهو الخلیفه من بعدی فنظروا فاذا هو قد انقضّ فی منزل علی فأنزل الله تعالی: (وَالنَّجْمِ إِذَا هَوَىٰ * مَا ضَلَّ صَاحِبُکُمْ وَمَا غَوَىٰ * وَمَا یَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ * إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْیٌ یُّوحی)». همین حدیث را حاکم حسکانی در شواهد التنزیل ۲/۲۷۵ - ۲۷۶، ح ۹۱۰، ذیل آیه اوّل سوره والنجم؛ ابن عساکر در تاریخ دمشق، ۴۲/۳۹۲، ترجمه شماره ۴۹۳۳، شرح حال علی بن ابی طالب و گنجی شافعی در کفایه الطالب، ص ۲۶۰، باب ۶۲ نقل کرده اند.

(چاپ مطبعه عامره شرفیه سید حسین افندی، ۱۳۲۶ قمری) از انس بن مالک نقل نموده که رسول اکرم صلی الله علیه وآله فرمود:

«انّ خلیلی ووزیری وخلیفتی و خیر من أترک بعدی یقضی دینی وینجز موعدی علی بن ابی طالب.»

«به درستی که دوست من و وزیر و خلیفه من و بهترین کسی که بعد از خود به جا می گذارم که دین مرا ادا و وعده ی مرا وفا می نماید، علی بن ابی طالب می باشد.»

۴- میر سید علی همدانی شافعی در اوایل مودت (۲) ششم از «مودة القربی» از خلیفه ثانی عمر بن الخطاب نقل می نماید که چون پیغمبر عقد اخوت بین اصحاب بست فرمود:

«هذا علیّ أخی فی الدنیا والآخرة وخلیفتی فی أهلی ووصیّی فی أمّتی ووارث علمی، قاضی دینی، ماله منّی، مالی منه، نفعه نفعی وضرّه ضری، من أحبّه فقد أحبّنی ومن أبغضه فقد أبغضنی.»

ص: ۵۷۰

۱- محاضرات الأدباء، راغب اصفهانی، ۴/۴۶۴، حد ۲۰، ممّا جاء فی فضائل أعیان الصحابه، فضائل علی. و نیز حاکم حسکانی در شواهد التنزیل ۱/۴۸۷ - ۴۹۰، ح ۵۱۰ - ۵۱۷، ذیل آیه ۲۹ - ۳۳، سوره طه چند حدیث را با الفاظ مختلف بیان نموده که در بعضی تصریح به لفظ خلیفتی شده و در بعضی به لفظ وزیری اشاره شده است. و ابن عساکر در تاریخ مدینه دمشق، ۴۲/۵۷، ترجمه شماره ۴۹۳۳، شرح حال علی بن ابی طالب همین حدیث را نقل کرده اند. لکن ابن عساکر به جای کلمه «خلیفتی» جمله «و خیر من أخلف بعدی» را آورده است.

۲- مودة القربی، سید علی همدانی، مودة ششم، (با استفاده از ینابیع المودة قندوزی، ۲/۲۸۹، ح ۸۲۵، باب ۵۶).

این علی برادر من است در دنیا و آخرت و خلیفه ی من است در اهل من و وصی من است در امت من و وارث علم و اداکننده ی دین من. مال او از من است و مال من از اوست. نفع او نفع من است و ضرر او ضرر من است. کسی که او را دوست بدارد مرا دوست داشته و کسی که او را دشمن بدارد مرا دشمن داشته است.

۵- در همین موَدّت ششم (۱)

از انس بن مالک حدیثی نقل می کند که قبلاً عرض کردم. در آخر آن حدیث ذکر می نماید که رسول اکرم صلی الله علیه وآله صریحاً فرمود: «و هو خلیفتی و وزیری»؛ یعنی: علی خلیفه و وزیر من است.

۶- محمد بن یوسف گنجی شافعی در «کفایه

الطالب» (۲)

از ابی ذر غفاری روایت کرده که پیغمبر صلی الله علیه وآله فرمود:

«ترد علیّ الحوض رایه علیّ امیر المؤمنین و امام الغرّ المحجّلین و الخلیفه من بعدی.»

وارد شود بر من در کنار حوض (کوثر) پرچم علی امیر المؤمنین و پیشوای

ص: ۵۷۱

۱- «عن أنس رفعه: أنّ الله اصطفاني على الأنبياء فاختراني واختر لي وصياً واخترت ابن عمي وصيياً يشدّ به عضدي كما يشدّ عضد موسى بأخيه هارون وهو خلیفتی و وزیری ولو كان بعدی نبياً لكان علی نبياً ولكن لا نبوّه بعدی». موَدّة القربی، سید علی همدانی، موَدّة ششم (با استفاده از ینابیع المودّة قندوزی، ۲/۲۸۸، ح ۸۲۳، باب ۵۶).

۲- کفایه الطالب، گنجی شافعی، ص ۱۸۷، باب ۴۴. گنجی این حدیث را نقل کرده است: «عن ابن عباس قال: ستكون فتنه فمن أدركها منكم فعليه بخصله من كتاب الله تعالى وعلی بن أبی طالب علیه السّلام فأنی سمعت رسول الله صلی الله علیه وآله وهو يقول: هذا أوّل من آمن بی وأوّل من یصافحنی وهو فاروق هذه الأئمّه، یفرق بین الحقّ والباطل وهو یعسوب المؤمنین والمال یعسوب الظلمه وهو الصّدیق الأکبر وهو بابی الذی أوتی منه وهو خلیفتی من بعدی». همین حدیث را ابن عساکر در تاریخ دمشق، ۴۲/۴۲، ترجمه شماره ۴۹۳۳، شرح حال امیر المؤمنین نقل کرده است.

روی و دست و پاسفیدان و خلیفه ی من بعد از من.

۷- بیهقی و خطیب خوارزمی^(۱) و ابن مغزلی شافعی در «مناقب» خودشان نقل نموده اند که رسول اکرم صلی الله علیه وآله فرمود به علی علیه السلام.

«أنه لا ينبغي أن أذهب إلا وأنت خليفتي وأنت أولى بالمؤمنين من بعدى.»

سزاوار نیست که من از میان مردم بروم مگر آنکه تو (یا علی) خلیفه و اولی به مؤمنین باشی بعد از من.

۸- امام ابو عبدالرحمان نسائی - که یکی از ائمه صحاح سته است - ضمن حدیث ۲۳ «خصائص العلوی»^(۲) که مفصلاً از ابن عتیاس مناقب علی علیه السلام را نقل نموده، بعد از ذکر منازل هارونی آورده که رسول اکرم صلی الله علیه وآله به علی علیه السلام فرمود:

«أنت خليفتي؛ یعنی فی کل مؤمن من بعدی.»

تو خلیفه ی منی؛ یعنی در هر مؤمن بعد از من.

«بدیهی است به وسیله این جمله و حرف تراخی پس از اعطای کل منازل و

ص: ۵۷۲

۱- مناقب خوارزمی، ص ۱۲۷، ح ۱۴۰، فصل ۱۲. خوارزمی حدیثی را که از مسند احمد نقل کردیم، با اختلاف اندکی یاد کرده است.

۲- خصائص أمير المؤمنين، احمد بن شعيب نسائي، ص ۶۴، باب قوله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فِي عَلِيٍّ: إِنَّ اللَّهَ لَا يَخْزِيهِ أَبَدًا. و نیز حاکم نیشابوری در المستدرک علی الصحیحین، ۳/۱۴۳، ح ۴۶۵۲، کتاب معرفة الصحابه، باب مناقب علی؛ گنجی شافعی در کفایه الطالب، ص ۲۴۳، باب ۶۲، طبرانی در معجم الکبیر، ۱۲/۷۸، ح ۱۲۵۹۳، احادیث شعبی عن ابن عتیاس؛ ابن عساکر در تاریخ مدینه دمشق، ۴۲/۱۰۰، ترجمه شماره ۴۹۳۳، شرح حال علی بن ابی طالب و ابن کثیر در البدایه والنهایه، ۷/۳۷۴، وقایع سال ۴۰ هجری، شیء من فضائل أمير المؤمنين، حدیث المؤاخاة. بعد از نقل حدیث منزلت با اشاره به جمله «ألا وأنت خليفتي» تصریح به خلافت امیرالمؤمنین کرده اند.

مراتب هارونی به علی علیه السّلام نصّ جلی فرموده بر امارت علی؛ یعنی تو ای علی، خلیفه ی منی در امت من و در هر مؤمن بعد از من».

و لفظ «من» در بیان پیغمبر در این حدیث شریف و سایر احادیث وارده، یا من بیانیه است؛ یعنی بعد از مرگ من، یا من ابتدائیه است؛ یعنی تو خلیفه ی من در امت من می باشی از ابتدای مرگ من.

علی التقدرین، به این جملات، خلافت بلافصل علی علیه السّلام ثابت و محقق آمده که آن حضرت خلیفه الله و خلیفه الرسول - به نصّ جلی و خفی - بعد از رسول اکرم صلی الله علیه وآله بر تمام امت بوده است.

۹- حدیث خلقت است که به طرق مختلفه نقل گردیده که از جمله امام احمد بن حنبل در «مسند» (۱) و میر سید علی همدانی شافعی در «موّده القربی» (۲) و ابن مغازلی شافعی در «مناقب» (۳) و دیلمی در «فردوس» (۴) به مختصر تفاوتی در

ص: ۵۷۳

۱- فضائل الصحابه، احمد بن حنبل، ۲/۶۶۲، ح ۱۱۳۰. ابن حنبل این حدیث را از سلمان نقل کرده، ولی ذیل آن را حذف کرده است.

۲- موّده القربی، سید علی همدانی، موّده هشتم، (با استفاده از ینابیع المودّه قندوزی، ۲/۳۰۷، ح ۸۷۵، باب ۵۶). شایان ذکر است مؤلف موّده القربی جمله «و فی علی الخلافه» را «و فی علی الوصیه» نقل کرده است.

۳- مناقب ابن مغازلی، ۸۸، ح ۱۳۰، باب قوله كنت أنا وعلی نوراً بین یدی الله. ابن مغازلی حدیث را این گونه نقل کرده است: «عن سلمان قال: سمعت حبیبي محمّد صلی الله علیه وآله يقول: كنت أنا وعلی نوراً بین یدی الله عزّوجلّ یسبح الله ذلك النور و یقدّسه قبل أن یخلق الله آدم بألف عام، فلما خلق الله آدم ركب ذلك النور فی صلبه فلم یزل فی شیء واحد حتّى افترقنا فی صلب عبدالمطلب: ففی النبوه و فی علی الخلافه»

۴- الفردوس، دیلمی، ۲/۱۹۱، ح ۲۹۵۲، باب الخاء. شایان ذکر است که دیلمی جمله «بأربعه عشر ألف عام» را «بأربعه آلاف عام» نقل کرده است.

الفاظ، با سلسله روایات و اسناد صحیحه نقل می نمایند که پیغمبر صلی الله علیه وآله فرمود:

«خلقت أنا وعلی من نور واحد قبل أن یخلق الله تعالی آدم بأربعه عشر ألف عام فلما خلق الله تعالی آدم ركب ذلك النور فی صلبه فلم یزل فی شیء واحد حتّی افترقا فی صلب عبدالمطلب ففی النبوه و فی علی الخلافه.»

من و علی از یک نور آفریده شدیم قبل از ایجاد آدم به چهارده هزار سال. پس از خلقت آدم، آن نور را در صلب آدم قرار داد. پس بلا زوال با هم یکی بودیم، تا اینکه در صلب عبدالمطلب از هم جدا شدیم. پس در من نبوت و در علی خلافت مقرر گردید.

۱۰- حافظ ابو جعفر محمد بن جریر طبری (۱)

متوفی سال ۳۱۰ هجری، در

ص: ۵۷۴

۱- پس از طبری تا قرن دهم، نصوص متقنی در اختیار است که از کتاب الولاية نقل حدیث کرده اند. یکی از آنها زین الدین علی بن یونس عاملی بیاضی است که در مقدمه کتاب الصراط المستقیم خود، فهرستی از منابعش را ذکر نموده و از جمله، نام کتاب الولاية طبری را آورده است. بر همین قیاس نقلهایی از این کتاب را در کتابش آورده که به ظن قوی، آنها را از ابن شهر آشوب، ابن طاووس و یا منابع دیگر گرفته است. در میان این نقل ها یک نقل مفصل از زید بن ارقم به نقل از کتاب الولاية طبری دارد که ظاهراً مؤلف هم آن را از بیاضی نقل کرده است. بیاضی وقتی کسانی که طرق حدیث غدیر را جمع کرده اند می شمارد می نویسد: «ومنهم الشیخ ابو جعفر محمد بن جریر الطبری فقد آورده من یتیف وسبعین طریقاً وأفرد له کتاباً سمّاه کتاب الولاية. منها: بإسناده إلی زید بن أرقم: لما نزل النبی صلی الله علیه وآله بغدیر خم فی حرّ شدید أمر بالدوحات فقممت ونادی: الصلاة جماعه. فاجتمعنا، فخطب خطبه بالغه، ثم قال: إن الله تعالی أنزل الی (بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلِّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ) وقد أمرنی جبرائیل عن ربّی أن أقوم فی هذا المشهد واعلم کلّ أبيض وأسود أن علی بن أبی طالب أخی ووصیّی وخیفتی والامام بعدی. فسألت جبرائیل أن یستعینی من ربّی لعلمی بقله المتقین وکثره المؤذین لی واللائمین. لکثره ملازمتی لعلی وشده إقبالی علیه، حتّی سمّونی أذنًا. فقال تعالی فیهم: (الَّذِينَ يُؤْذُونَ النَّبِيَّ وَيَقُولُونَ هُوَ أُذُنٌ قُلْ أُذُنٌ قُلٌّ أذُنٌ خَيْرٌ لَكُمْ) ولو شئت أن أسمّیهم وأدل علیهم لفعلت، ولکنّی بسترهم قد تکرمت فلم یرض الله إلاّ بتبلیغی فیہ. فاعلموا معاشر الناس ذلك فإنّ الله قد نصبه لکم إماماً وفرض طاعته علی کلّ أحد، ماض حکمه، جائز قوله، ملعون من خالفه، مرحوم من صدّقه، اسمعوا واطیعوا، فإنّ الله مولاکم وعلیّ إمامکم، ثم الامامه فی ولدی من صلبه إلی یوم القیامه...». الصراط المستقیم، زین العابدین علی بن یونس عاملی بیاضی، ۱/۳۰۱ - ۳۰۲، باب ۷، فیما جاء فی النص علیه من رسول الله.

کتاب الولاية نقل می نماید که رسول اکرم صلی الله علیه وآله در اوایل خطبه ی غدیر خم فرمود:

«وقد أمرني جبرئيل عن ربي أن أقوم في هذا المشهد وأعلم كل أبيض وأسود أنّ عليّ بن أبي طالب أخي ووصيّي وخليفتي والامام بعدى.»

آن گاه فرمود:

«معاشر الناس ذلك فان الله قد نصبه لكم ولياً وإماماً وفرض طاعته على كل أحد، ماض حكمه، جائز قوله، ملعون من خالفه، مرحوم من صدّقه.»

جبرئیل از جانب پروردگار مرا امر نموده که در این مکان قیام نمایم و آگاه کنم تمام سفید و سیاهان را که علی بن ابی طالب علیه السّلام برادر من و وصی من و خلیفه من و امام بعد از من است. ای جماعت مردم، خداوند نصب نموده علی را بر شما ولی (یعنی اولی به تصرف) و متوفی سال ۳۱۰ هجری، در کتاب الولاية نقل می نماید که رسول اکرم صلی الله علیه وآله در اوایل خطبه ی غدیر خم فرمود:

«وقد أمرني جبرئيل عن ربي أن أقوم في هذا المشهد وأعلم كل أبيض وأسود أنّ عليّ بن أبي طالب أخي ووصيّي وخليفتي والامام بعدى.»

آن گاه فرمود:

«معاشر الناس ذلك فان الله قد نصبه لكم ولياً وإماماً وفرض طاعته على كل أحد، ماض حكمه، جائز قوله، ملعون من خالفه، مرحوم من صدّقه.»

جبرئیل از جانب پروردگار مرا امر نموده که در این مکان قیام نمایم و آگاه کنم تمام سفید و سیاهان را که علی بن ابی طالب علیه السّلام برادر من و وصی من و خلیفه من و امام بعد از من است. ای جماعت مردم، خداوند نصب نموده علی را بر شما ولی (یعنی اولی به تصرف) و امام و واجب نموده طاعت او را بر هر فردی، مُمضی است حکم او و جایز است (از جانب خدای تعالی) قول او. ملعون است کسی که مخالفت نماید او را و مرحوم است کسی که او را تصدیق نماید.

۱۱- شیخ سلیمان بلخی حنفی در «ینابیع المودّة» (۱) از «مناقب» احمد از ابن

ص: ۵۷۵

۱- ینابیع المودّة، قندوزی، ۱/۳۹۷، ح ۱۷، باب ۴۴. علمای دیگر اهل تسنن نیز در کتب خود فرازهایی از این روایت را نقل کرده اند: مناقب علی بن ابی طالب علیه السّلام و ما نزل من القرآن من علی علیه السّلام، ابن مردویه، ص ۶۵ تا ۶۶، الفصل الثالث، ح ۳۴ تا ح ۳۹؛ فضائل امیرالمؤمنین علیه السّلام، ابن عقده، ص ۱۷، الفصل الثانی، ۳ - سید المسلمین و امام المتقین. (محقق)

عبّاس (حبر اُمّت) روایتی نقل می کند که علاوه بر نام خلافت، مشتمل بسیاری از صفات مخصوصه ی آن حضرت است که هر یک علی حده قرینه ای است بر اثبات مقام خلافت آن حضرت. لذا با اجازه ی آقایان تمام خبر را عرض می کنم، تا حجت تمام گردد و آقایان محترم بدانند که بعد از مقام رسالت خاتم الأنبياء صلی الله علیه وآله مقام و مرتبه ی علی علیه السّلام بالاترین مقامات است. خلاصه ی کلام، ابن عبّاس گوید که رسول اکرم صلی الله علیه وآله فرمود:

«یا علی أنت صاحب حوضی و صاحب لوائی و حبيب قلبی و وصیّی و وارث علمی و خلفتی و أنت مستودع موارث الأنبياء من قبلي و أنت أمين الله في أرضه و حجه الله على بريته و أنت ركن الايمان و عمود الاسلام و أنت مصباح الدجى و منار الهدى و العلم المرفوع لأهل الدنيا يا عليّ من اتبعك نجى و من تخلف عنك هلك و أنت الطريق الواضح و الصراط المستقيم و أنت قاعد العزّ المحجلين و يعسوب المؤمنين و أنت مولى من أنا مولاه و أنا مولى كل مؤمن و مؤمنه. لا يحبّك إلاّ طاهر الولاده و لا يبغضك إلاّ خبيث الولاده و ما عرجنى ربّي إلى السماء و كلّمنى ربّي إلاّ قال يا محمّد صلی الله علیه وآله اقرء عليّاً منّي السّلام و عزّفه أنّه إمام أوليائى و نور أهل طاعتى و هنيئاً لك هذه الكرامه يا عليّ.»

یا علی تو صاحب حوض منی و صاحب لواء و پرچم منی و حبيب دل و وصی و وارث علم من و خلیفه منی و مستودع موارث انبياء و امین خدا و حجت پروردگاری بر تمام خلق. تویی رکن ایمان و نگهبان اسلام و چراغ ظلمت و نور هدایت و علم بلند شده از برای اهل دنیا. هر کس

پیروی کند تو را نجات یابد و هر کس تخلف نماید هلاک شود. تویی راه واضح و صراط مستقیم و تویی پیشوای سفیدرویان و سلطان مؤمنان و مولی و آقای کسی که من آقا و مولای او هستم و منم آقای هر مؤمن و مؤمنه. دوست نمی دارد تو را مگر حلال زاده و دشمن نمی دارد تو را مگر حرام زاده. خداوند مرا به آسمان نبرد و با من تکلم نکرد، مگر آنکه فرمود: یا محمد! علی را از من سلام برسان [و] به او اعلام کن که او امام دوستان من و نور مطیعان من است. آن گاه حضرت فرمودند به علی علیه السلام: گوارا باد بر تو این کرامت یا علی.

۱۲- ابو المؤید موفق الدین اخطب خطباء خوارزم، در صفحه ۲۴۰ کتاب فضائل امیرالمؤمنین علیه السلام (۱) (چاپ سال ۱۳۱۳ قمری) ضمن فصل نوزدهم، به اسناد خود از رسول الله خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله نقل نموده که فرمود: در معراج وقتی رسیدم به سدره المنتهی، خطاب رسید: ای محمد! خلق را آزمودی؛ کدام کس را فرمانبردارتر دیدی نسبت به خود. عرض کردم: علی را «قال: صدقت یا محمد».

ص: ۵۷۷

۱- مناقب خوارزمی، ص ۳۰۳، ح ۲۹۹، فصل ۱۹. حموینی در فرائد السمطین ۲/۳۱۲ و ۳۳۵، ح ۵۶۲ و ۵۸۹، سمط ۲، باب ۶۲، دو حدیث نقل کرده است که به خلافت امیرالمؤمنین تصریح شده است در این جا به متن این دو حدیث اشاره می کنیم: «عن عبدالله بن عباس، قال: قال رسول الله صلی الله علیه و آله ان خلفائی و أوصیائی و حجج الله علی الخلق بعدی لإثنا عشر أولهم أخی و آخرهم ولدی قیل: یا رسول الله و من أخوک؟ قال: علی بن أبی طالب. قیل: فمن ولدک؟ قال: المهدي الذي يملؤها قسطاً وعدلاً كما ملئت جوراً وظلماً. والذي بعثني بالحق بشيراً لو لم يبق من الدنيا الا يوم واحد لطول الله ذلك اليوم حتى يخرج فيه ولدی المهدي فينزل روح الله عیسی بن مریم فیصلی خلفه و تشرق الأرض بنور ربها و يبلغ سلطانه المشرق و المغرب». «عن ابن عباس قال: قال رسول الله صلی الله علیه و آله ان علی بن أبی طالب امام امتی و خلیفتی علیها من بعدی و من ولده القائم المنتظر الذي يملأ الله به الأرض عدلاً و قسطاً كما ملئت ظلماً و جوراً...».

راست گفتی.

آن گاه فرمود:

«فهل اتخذت لنفسك خليفة يؤدّي عنك ويعلم عبادي من كتابي ما لا يعلمون.»

قال قلت: يا ربّ اختر لي، فانّ خيرتك خيرتي. قال: اخترت لك عليّاً عليه السّلام، فاتخذته لنفسك خليفة ووصياً ونحلته علمي وحلمي وهو أمير المؤمنين حقّاً لم ينالها أحد قبله وليست لأحد بعده.»

آیا انتخاب خلیفه برای خود نموده‌ای، تا مقاصد تو را به مردم برساند و تعلیم بدهد بندگان مرا از کتاب من آنچه نمی دانند.

عرض کردم: پروردگارا هر کس را تو اختیار نمایی، من آن را اختیار می نمایم. خطاب آمد: من اختیار نمودم برای تو علی را خلیفه و وصی و او را مفتخر به علم و حلم خود نمودم و اوست امیر مؤمنان به حق، که نه در گذشته و نه در آینده، احدی به مقام او نخواهد آمد.

از این قبیل اخبار در کتب معتبره ی شمابسیار است، ولی آنچه در حافظه داشتم، به عرضتان رسانیدم، تا جناب حافظ بدانند که ما شاخ و برگ نمی دهیم، بلکه عین واقع و حقیقت را می گوئیم. فلذا بعضی از اکابر علمای منصف خودتان، تصدیق این معنی را نموده اند؛ مانند نظام بصری، چنانچه صلاح الدین صفدی در «وافی بالوفیات» (۱) ضمن حرف الف، ذیل حالات ابراهیم بن سیار بن

ص: ۵۷۸

۱- وافی بالوفیات، صفدی، ۶/۱۵، ترجمه شماره ۹۱، شرح حال ابراهیم بن سیار بن هانی. گرچه صفدی، ابراهیم بن سیار را به خاطر نقل این جریان، متمایل به شیعه دانسته، لکن این امر به ابراهیم بن سیار اختصاص ندارد، بلکه بزرگانی از اهل تسنن، به اتهام اینکه مطاعن خلفا یا مناقب اهل بیت را بیان کرده اند، به علاقه مندی به شیعه متهم شده اند؛ از قبیل: احمد بن شعیب نسائی، حاکم نیشابوری، ابن مغزلی، گنجی شافعی، موفق بن احمد خوارزمی، قندوزی، سید علی همدانی، ابن ابی الحدید و دیگران. جالب توجه است گاهی به کلامی از کلمات بزرگان خود استناد کرده طبق آن عمل می کنند، لکن زمانی که آن عالم منقبتی از اهل بیت، یا مطاعنی از خلفا را نقل می کند، او را به رافضی بودن یا تمایل به رافضی داشتن متهم نموده، کلام او را مردود می دانند.

هانی بصری معروف به نظام معتزلی گفته است:

«نصّ النبي صلى الله عليه وآله على أنّ الامام عليّ - و عيّنه - وعرفت الصحابه ذلك، ولكن كتمه عمر لأجل أبي بكر رضي الله عنهما.»

«نصّ نموده است رسول اکرم صلی الله علیه وآله بر امامت علی علیه السلام و تعیین نمود آن حضرت را به امامت و می شناختند صحابه این معنی، را و لکن عمر بن الخطاب کتمان نمود امامت و خلافت علی را به خاطر ابی بکر.»

متأسفانه ما درک زمان خاتم الانبیاء صلی الله علیه وآله را ننموده ایم، ولی امروز که می خواهیم راه حق را پیدا کنیم، ناچاریم با توجه به آیات قرآنی و اخبار صحیحہ ی صریحہ ی متفق علیہ فریقین قضاوت کنیم. (۱)

ص: ۵۷۹

۱- ابن ابی الحدید در کتاب شرح نهج البلاغه خود (۱۲/۲۱) نکته من کلام عمرو و سیرته و اخلاقه) روایتی را که در آن ابن عباس با عمر مناظره کرده است را بیان کرده است و در آن عمر بن خطاب اعتراف می کند که می دانسته پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله به چه چیز می خواسته وصیت کند و او به همین جهت از وصیت آن حضرت جلوگیری کرده است: «... ولقد أراد فی مرضه ان یصرح باسمه فمئنت من ذلك اشفاقاً و حیطة علی الاسلام لادرب هذه البنيه لا تجتمع علیه قریش ابداً ولو ولیها لا نتقضت علیه العرب من اقطارها، فعلم رسول الله صلی الله علیه وآله انی علمت ما فی نفسه، فامسک وأبی الله الا امضاء ما حتم» و در ادامه چنین می گوید: این خبر را احمد بن ابی طاهر صاحب کتاب تاریخ بغداد در کتاب خود با ذکر سند بیان کرده است. در اینجا این سؤال مطرح است عمر که خود را دلسوز بر اسلام نشان می دهد و به خاطر این جهت در مقابل خواست رسول خدا صلی الله علیه وآله می ایستد و مانع وصیت آن حضرت می شود چرا زمانی که ابوبکر در حال مرض می خواست برای او به خلافت وصیت کند، نگفت آنچه را که به رسول خدا گفت که «غلبه الوجع» و بلکه مردم را به اطاعت ابوبکر دعوت کرد و گفت اسمعوا و اطیعوا قول خلیفه ی رسول الله!! (تاریخ طبری، ۲/۶۱۸، السنه الثالثه عشر، ذکر اسماء قضاته و کتابه...) و چه زیبا سروده شاعر عرب: اوصی النبی فقال قائلهم قی ظل یهجر سید البشر وأری أبابکر أصاب ولم یهجر وقد اوصی إلی عمر!! (محقق).

و قطعاً هر کس محبوب خداوند بوده و با دلایل آیات قرآن مجید و اخبار متکثره ی متواتره ای که رسول اکرم صلی الله علیه و آله در زمان خود، تقدّم علمی و فضلی به او داده و او را افضل و برتر از همه ی اّمّت معرفی فرموده، ما هم حقّاً پیروی و اطاعت از او نماییم.

صراحت در لفظ خلافت و ولایت و وصایت در اخبار مندرجه در کتب معتبره ی خودتان بسیار آمده؛ علاوه از آنها چون علی علیه السّلام مجموعه خصایص و فضایل است که در شبهای گذشته اشاراتی نمودیم که با پیغمبر خاتم در تمام خصایص به استثنای نبوت خاصّه شرکت داشته و افضل از تمام اّمّت بوده و طبق آیات قرآنیّه و اخبار متکثره ی متواتره، احدی از آحاد بشر، به عُشری از اعشار، بلکه هزار یک از فضایل و کمالات آن بزرگوار نمی رسد.

چنانچه خطیب خوارزمی در «مناقب»^(۱) از جمهور نقلاً از ابن عبّاس و محمّد

ص: ۵۸۰

۱- مناقب خوارزمی، ص ۳۲، مقدمه مؤلف. خوارزمی حدیث را به این لفظ آورده است: «لو أنّ الغیاض أقلام...».

بن یوسف گنجی شافعی در «کفایه الطالب» (۱)

و سبط ابن جوزی در «تذکره» (۲) و ابن صباغ مالکی در «فصول المهمه» و سلیمان بلخی حنفی در «ینابیع الموده» (۳)

و میر سید علی همدانی در مودت پنجم از «موده القربی» (۴) از خلیفه ی ثانی عمر بن الخطاب نقل نموده که همگی از رسول اکرم صلی الله علیه و آله به مختصر پس و پیشی در الفاظ که فرمود:

«لو أن الرياض أقلام والبحر مداد والجنّ حساب والانس کتاب ما أحصوا فضائل علی بن أبي طالب.»

اگر درختان قلم گردند و دریا مرکب و جنیان حساب کننده و آدمیان نویسنده، نمی توانند شماره کنند فضایل علی بن ابی طالب را.

چه خوش گوید شاعر پارسی:

کتاب فضل تو را آب بحر کافی نیست

که تر کنی سرانگشت و صفحه بشماری

فلذا آن حضرت اولی و احق به مقام خلافت و جانشینی رسول الله صلی الله علیه و آله بوده است.

ص: ۵۸۱

-
- ۱- کفایه الطالب، گنجی شافعی، ص ۲۵۱، باب ۶۲. گنجی شافعی حدیث را همانند خوارزمی نقل کرده است.
 - ۲- تذکره الخواص، سبط ابن جوزی، ص ۲۳، باب ۲. ابن جوزی حدیث را به این لفظ آورده است. «لو أن الشجر أقلام والبحر مداد والانس والجنّ کتاب وحساب ما أحصوا فضائل أمير المؤمنين علی عليه السلام».
 - ۳- ینابیع الموده، قندوزی، ۱/۳۶۴، ح ۵، باب ۴۰. قندوزی حدیث را به این لفظ آورده است: «لو أن الأشجار أقلام...».
 - ۴- موده القربی، میر سید علی همدانی، موده ۵ (با استفاده از ینابیع الموده قندوزی، ۲/۲۸۵. ح ۸۱۳، باب ۵۶). همدانی حدیث را به این لفظ آورده است: «عن عمر بن الخطاب رضی الله عنه رفعه: لو أن البحر مداد والرياض أقلام والانس کتاب والجنّ حساب ما أحصوا فضائلک يا أبا الحسن - قال لعلی -».

شیخ عبدالسلام: (رو به حافظ محمد رشید نموده گفت:) اجازه بدهید مختصری هم حقیر عرایضی بنمایم، شما هم قدری تنفس و استراحت بنمایید. (آن گاه رو به داعی نموده گفتند:) صاحب! هرگز ما منکر فضایل مولانا علی کرم الله وجهه نیستیم، و لکن انحصار دادن به آن جناب غیر معقول است؛ چون که خلفای راشدین رضی الله عنهم صحابه ی خاص پیغمبر، هر یک صاحب فضایل و همگی با هم برابر بودند. شما تمام یک طرفه صحبت می نمایید، ممکن است امر بر آقایان حاضرین و غائبین مشتبه شود و گمان نمایند امر چنان است که شما می فرمایید. چنانچه اجازه می دهید، قدری از آن احادیث که در فضایل آنهاست ذکر نمایم، تا حق زیر پرده نماند.

داعی: ما نظر خاص به اشخاص نداریم، فقط تابع عقل و علم و منطقیم. ما یک طرفه صحبت نمی نمایم. آیات قرآنی و اخبار صحیحه ی صریحه ی متفق علیه فریقین یک طرفه به ما نشان می دهند و اما در موضوع صحابه هم خدا شاهد است حب و بغض جاهلانه در کار نیست. تعصب یک طرفه هرگز به کار نبرده و نخواهم برد و از آقایان حاضرین محترم نیز تقاضا می کنم هر کجا تعصبی از داعی دیدند، یا کلامی که توأم با عقل و برهان و منطق نبود شنیدند، ابراز لطف نموده یادآور شوند، ممنون خواهم شد.

احدی منکر فضل صحابه نیست، ولی باید انتخاب افضل نمود

و البته خیلی بجاست که احادیث مجمع علیه و مقبول الطرفین را بیان نمایید،

به جان و دل می‌پذیریم؛ زیرا داعی منکر فضل صحابه پاک نیستیم. قطعاً هر یک در محل خود فضیلتی داشته‌اند، ولی باید افضل اَمت را که مورد قبول فریقین (شیعه و سنی) هستند به دست آورد، چون صحبت ما در فاضل نیست؛ چه آنکه فضلاء بسیارند، بلکه باید فهمید چه کس افضل اَمت بوده بعد از رسول اکرم صلی الله علیه و آله، تا به حکم عقل و نقل، او را مقدم بدانیم و پیروی از او بنماییم.

شیخ: پس مقصود شما طفره می‌باشد؛ چون که در کتاب‌های شما حتی یک حدیث هم در فضایل خلفا وجود ندارد، چگونه به اخبار متفق علیه استشهاد نماییم.

داعی: اولاً این ایراد به خود شما بر می‌گردد که چرا شب اول، بی مطالعه صحبت نمودید. اگر نظرتان باشد این پیشنهادی بود که شب اول جناب حافظ سلمه الله نمودند که طی مذاکرات، استشهاد ما به آیات قرآن مجید و اخبار مجمع علیه فریقین باشد، دعاگو هم از جهت مطالعات بسیاری که در کتب معتبره‌ی شماها داشتم قبول نمودم و به شهادت خودتان و تمام اهل مجلس، از شب اول تاکنون، از میزان قرارداد خارج نشدم و آنچه استشهاد نمودم به آیات قرآن مجید و اخبار صحیحه‌ی صریحه‌ی مندرجه در کتب معتبره‌ی مؤثقیین از علمای خودتان بوده و تا هر زمانی هم که این مجلس منعقد باشد و به فیض ملاقات آقایان نائل باشم، ان شاء الله از این قرارداد تجاوز نمی‌نمایم.

ثانیاً شما وقتی این قرارداد را نمودید، فکر نمودید که خود زمانی دچار این محذور خواهید شد، ولی دعاگو قرارداد را بهانه سخت‌گیری نمی‌کنم، حاضرماً اخبار صحیحه‌ی صریحه‌ی یک طرفه‌ی شما را که مجعول نباشد و با دلایل عقل و نقل موافقت نماید، استماع نموده، آن‌گاه ما و شما منصفانه قضاوت عادلانه نماییم چنانچه مقابله با کثرت فضایل علی علیه السلام بنمایید، مورد قبول قرار دهیم.

شیخ: راجع به نصوص خلافت نقل احادیث نمودید، ولی غافل بودید که از این قبیل احادیث در باب خلیفه ابوبکر رضی الله عنه بسیار رسیده.

داعی: با توجه به اینکه اکابر علمای خودتان، چون ذهبی (۱) و سیوطی و ابن ابی الحدید (۲)

و غیره نقل نموده اند که امویها و بکریون احادیث بسیاری در فضایل ابی بکر وضع نموده اند، من باب نمونه از آن بسیاری که فرمودید، حدیثی نقل نمایم، تا مورد قضاوت قضات منصف و غیر متعصب قرار گیرد.

نقل خبر در فضیلت ابی بکر و جواب آن که مجعول است

شیخ: حدیث معتبری از عمر بن ابراهیم بن خالد از عیسی بن علی بن عبدالله بن عباس از پدرش از جدش عباس نقل نموده اند که رسول خدا صلی الله علیه و آله به آن بزرگمرد فرمود:

«یا عمّ انّ الله جعل أبابکر خلیفتی علی دین الله، فاسمعوا له وأطیعوا تفلحوا.»

ای عمو به درستی که خدای تعالی قرار داد ابی بکر را خلیفه من بر دین خدا. پس بشنوید از او و اطاعت نمایید او راتا رستگار شوید.

داعی: گذشته از آنکه این حدیث یک طرفه است و قرار ما نبود که به احادیث یک طرفه استشهاد نمایم، مع ذلک همین حدیث یک طرفه هم اگر

ص: ۵۸۴

۱- در همین مجلس خواهد آمد.

۲- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ۱۱/۴۹، خطبه ۲۰۳، (ومن کلام له علیه السّلام وقد سأله سائل عن أحادیث البدع...).
ابن ابی الحدید می نویسد: «وضعت [البکریه] لصاحبها أحادیث ... ونحو سدّ الأبواب، فأنه کان لعلی علیه السّلام فقلّبتّه البکریه
إلی أبی بکر.»

مردود نبود، در اطراف آن بحث می نمودیم.

شیخ: چگونه مردود است. شما همه ی مطالب را می خواهید به حرف درست کنید.

داعی: اشتباه فرمودید. ما اهل حرف نیستیم، بلکه اهل عملیم. این حدیث را ما رد ننموده ایم، بلکه اکابر علمای خودتان رد نموده اند؛ چه آنکه روات این حدیث در نظر آنها کذاب و جعل می باشند. به همین جهت آن را باطل و از درجه ی اعتبار ساقط می دانند؛ چنانچه ذهبی در «میزان الاعتدال»^(۱)

ضمن ترجمه حال ابراهیم بن خالد و خطیب بغداد ضمن ترجمه حال عمر بن ابراهیم در «تاریخ»^(۲)

خود می نویسد: «أنه كذاب». پس قطعاً حدیث شخص کذاب و دروغگو باطل و مردود و غیرقابل قبول می باشد.

شیخ: در اخبار صحیحه از صحابی ثقه ابو هریره رضی الله عنه رسیده است که جبرئیل بر پیغمبر صلی الله علیه وآله نازل شد و عرض کرد: خداوند سلامت می رساند و می فرماید: من از ابی بکر راضی هستم. از او سؤال بنما آیا او هم از من راضی

ص: ۵۸۵

۱- میزان الاعتدال، ذهبی، ۵/۲۱۷، ترجمه شماره ۶۰۵۰، شرح حال عمر بن ابراهیم بن الخالد الکردی الهاشمی. ذهبی می نویسد: «قال الدار القطنی: كذاب، خبیث، وقال الخطیب: غیر ثقه». سپس این حدیث را نقل می کند: «حدّثنا عیسی بن علی بن عبد الله بن عباس، عن أبيه عن جدّه، أنّ رسول الله صلى الله عليه وآله قال للعبّاس: «يا عمّ، إنّ الله جعل أبابكر خلیفتی علی دین الله فاسمعوا له وأطيعوا تفلحوا». هذا الحدیث لیس بصحیح ویبطله أنّ العبّاس قال لعلی: ألا تدخل بنا الی رسول الله صلى الله عليه وآله فنسأله».

۲- تاریخ بغداد، خطیب بغدادی، ۱۱/۲۰۲، ترجمه شما ۵۹۰۵، شرح حال عمر بن ابراهیم الکردی. خطیب بغدادی می نویسد: «وكان غیر ثقه، یروی المناکیر عن الاثبات».

داعی: البته لازم است مقدمه این جمله را بدانیم که در نقل اخبار باید خیلی دقیق شویم، تا مورد ایراد عقلا واقع نشویم و ضمناً من باب تذکر، شما را یاد آور می شوم به نقل حدیثی که اکابر علمای شما، مانند ابن حجر در «اصابه»^(۱)

و ابن عبدالبر در «استیعاب»^(۲) از خود ابو هریره نقل نموده اند که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود:

«كثرت عليّ الكذابه ومن كذب عليّ متعمداً فقد تبوء مقعده من النار وكلما حدثتم بحديث منّي فاعرضوه عليّ كتاب الله.»

زیاد گردیدند بر من دروغگویان. کسی که بر من عمداً دروغ ببندد نشیمنگاه او آتش جهنم می باشد. هر وقت از من حدیثی به شما گفتند، پس او را عرضه کنید به قرآن مجید؛ (یعنی اگر مطابقت با قرآن نمود، بپذیرید و الا رد نمایید.

و نیز حدیث متفق علیه فریقین است - چنانچه امام فخر رازی هم در آخر صفحه ۳۷۱ جلد سیم تفسیر کبیرش از آن حضرت نقل نمود - که فرموده:

«إذ روی لکم عنی حدیث فاعرضوه علی کتاب الله تعالی، فإن وافقه فاقبلوه وإلا فردّوه.»

ص: ۵۸۶

۱- الاصابه، ابن حجر عسقلانی، ۷/۳۵۹، ترجمه شماره ۱۰۶۸۰، شرح حال ابو هریره. ابن حجر حدیث را چنین آورده است: «من کذب علی متعمداً فلیتبوأ مقعده من النار.»

۲- الاستیعاب، ابن عبد البر، ۴/۱۷۶۴، ترجمه شماره ۳۱۹۵، شرح حال ابو موسی الغافقی. ابن عبد البر حدیث را به این عبارت نقل می کند: «عن أبی موسی الغافقی قال: آخر ما عهد إلینا رسول الله صلی الله علیه و آله أنه قال: سترجعون بعدی إلی قوم یحبون الحدیث عنی، فعلیکم بکتاب الله ومن حفظ شیئاً فلیحدّث به، ومن قال علی ما لم أقل فلیتبوأ مقعده من النار.»

هرگاه برای شما حدیثی از من روایت نمایند، عرضه نمایید او را به کتاب خدا (قرآن مجید). پس اگر موافقت با کتاب دارد، قبول نمایید و الا او را رد نمایید.

چنانچه در کتب اکابر علمای شما وارد است، از جمله جعل کنندگان حدیث از قول رسول الله صلی الله علیه و آله همین ابو هریره مردود بوده که شما این خبر را از او نقل نمودید و بی جهت او را ثقه خواندید.

شیخ: از مثل شما عالم و مبلغ جلیل فرزندان رسول خدا انتظار نمی رود که نسبت به اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله طعن و رد نمایند.

داعی: اولاً با کلمه صحابی بودن می خواهید داعی را مرعوب نمایید و حال آنکه اشتباه می فرمایید که فقط صحابی بودن را اسباب شرف و فضل می دانید. قطعاً مصاحبت رسول اکرم صلی الله علیه و آله مؤثر و موجب شرف و فضل است، به شرط آنکه مصاحب، مطیع و فرمانبردار آن حضرت باشد، ولی اگر بر خلاف اوامر و دستاویز آن حضرت عمل نماید و تابع هوی و هوس گردد، حتماً مردود و گاهی ملعون و مستحق نار و عذاب الیم خواهد بود.

مگر منافقینی که آیات قرآن مجید شهادت به فساد احوال و خبر از دخول نار آنها می دهد، از مصاحبین رسول الله صلی الله علیه و آله نبودند که ملعون و اهل آتش گردیدند. پس تعجب نکنید که ابوهریره هم یکی از همان مردودین و ملاحظین مستحق نار می باشد.

شیخ: اولاً مردود بودن او معلوم نیست. بر فرض که در نزد بعضی مردود باشد، دلیل بر اهل آتش بودن او چیست. مگر هر مردودی ملعون و اهل آتش می باشد. ملعون کسی است که به نص صریح قرآن کریم یا گفتار پیغمبر ملعون باشد.

شرح حال ابوهریره و مذمت آن

داعی: دلایل بر مردودیت ابوهریره بسیار و اظهر من الشمس است، چنان که اکابر علمای خودتان هم تصدیق نموده اند؛ از جمله دلایل بر مردودیت او آن که از موافقین ملعون ابن ملعون علی لسان رسول الله، معاویه بن ابی سفیان و در سلک منافقین و مردمان دورو بوده؛ زیرا در صفین بعضی از روزها نماز را اقتدا به امیر مؤمنان علی علیه السلام می نمود، ولی حاشیه نشین سفره ی چرب و نرم معاویه بوده، چنانچه زمخشری در «ربیع الأبرار»^(۱) و ابن ابی الحدید در «شرح نهج» و دیگران نقل نموده اند که وقتی از این دو حالت از او سؤال می نمودند می گفت:

«مضیره^(۲) معاویه ادسم والصلاه خلف علی أفضل.»

ابوهریره گفت: مضیره و طعام معاویه چرب تر و نماز در عقب علی افضل است.

تا آنکه معروف گردید به شیخ المضیره.

علی از حق و قرآن جدا نمی باشد

و حال آنکه علمای خودتان (علاوه بر اجماع علمای شیعه) از قبیل شیخ الاسلام حموینی در باب ۳۷ «فرائد»^(۳)

و خوارزمی در «مناقب»^(۴) و طبرانی در

ص: ۵۸۸

۱- ربیع الأبرار، زمخشری، ۳/۳۷۰ - ۳۷۱، باب الطعام وألوانه وذكر الأَطْعَامِ وَالضِّيَافَةِ. زمخشری حدیث را چنین می نویسد: «وكان [ابوهریره] تعجبه المضیره جداً فأكلها مع معاویه. فاذا حضرت الصلاة، صَلَّى خلف علي رضي الله عنه فإذا قيل له قال: مضيره معاویه ادسم وأطيب، والصلاه خلف علي أفضل. فكان يقال له شيخ المضيره.»

۲- «مضیره» طعامی است که با شیر عمل می آورند و غذایی بود مخصوص معاویه.

۳- فرائد السمطين، حموینی، ۱/۱۷۶ - ۱۷۷، ح ۱۳۸ - ۱۴۰، سمط ۱، باب ۳۶. حموینی این حدیث را از سه طریق با سه عبارت متفاوت نقل کرده است: یک - «عن علي عليه السلام قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله: رحم الله علياً اللهم أدر الحقّ معه حيث دار». دو - «عن عبدالله بن عباس قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله: الحقّ مع عليّ بن أبي طالب حيث دار». سه - «عن شهر بن حوشب قال: كنت عند أم سلمه رضي الله عنها إذ استأذن رجل فقالت له: من أنت؟ قال: أنا أبو ثابت مولى عليّ بن أبي طالب عليه السلام. فقالت أم سلمه: مرحباً بك يا أبا ثابت، ادخل فدخل فرحبت به، ثمّ قالت: يا أبا ثابت أين طار قلبك حين طارت القلوب مطائرهما؟ فقال: مع علي عليه السلام. قالت: وفقت والهدى نفسى بيده لقد سمعت رسول الله صلى الله عليه وآله يقول: عليّ مع الحقّ والقرآن والحقّ والقرآن مع عليّ، ولن يفترقا حتّى يردا عليّ الحوض.»

۴- مناقب خوارزمی، ص ۱۰۴، ح ۱۰۷، فصل ۸، خوارزمی حدیث را همانند اولین حدیثی که از فرائد السمطين نقل کردیم آورده است.

و گنجی شافعی در «کفایه الطالب» (۲) و ابن قتیبه در صفحه ۶۸ جلد اول «الامامه والسیاسه» (۳) و امام

احمد حنبل در مسند و سلیمان بلخی در «ینابیع الموده» (۴) و ابویعلی در «مسند» (۵) و متقی هندی در صفحه ۱۵۷ جلد ششم
«کنز

ص: ۵۸۹

۱- معجم الأوسط، طبرانی، ۶/۴۲۲، ح ۵۹۰۲، احادیث محمد بن یحیی القزازی. طبرانی حدیث را همانند اولین حدیثی که از
فرائد السمطین نقل کرده ایم آورده است.

۲- کفایه الطالب، گنجی شافعی، ص ۲۶۵، باب ۶۲. گنجی حدیث را این گونه نقل می کند: «عن علی بن ابی طالب علیه
السّلام قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله يوم فتحت خيبر ... وإنّ الحقّ معك، والحقّ على لسانك وفي قلبك وبين
عينيك...».

۳- الإمامه والسیاسه، ابن قتیبه، ۱/۷۳، فصل: التحام الحرب. ابن قتیبه حدیث را در ضمن بیان جنگ صفین چنین نقل می کند:
«... وأتى محمد بن أبي بكر، فدخل على أخته عائشه رضی الله عنها قال لها: أما سمعت رسول الله صلى الله عليه وآله يقول: عليّ
مع الحقّ والحقّ مع عليّ؟...».

۴- ینابیع الموده، قندوزی، ۱/۱۷۲- ۱۷۳، ح ۲۲، باب ۷. قندوزی حدیث را این گونه نقل می کند: «عن جابر بن عبد الله قال:
لقد سمعت رسول الله صلى الله عليه وآله يقول في عليّ خصالاً لو كانت واحده منها في رجل اکتفی بها فضلاً وشرفاً ... قوله
صلى الله عليه وآله: عليّ مع الحقّ والحقّ معه لا يفترقان.».

۵- مسند أبو یعلی، ۱/۴۱۸، ح ۵۵۰، مسند علی علیه السّلام. ابویعلی حدیث را همانند اولین حدیثی که از فرائد السمطین نقل
کردیم، آورده است.

العمّال» (۱) و سعید بن منصور در «سنن» و خطیب بغداد در صفحه ۳۲۱ جلد ۱۴ «تاریخ» (۲).

خود و حافظ ابن مردویه در «مناقب» (۳).

و سمعانی در «فضائل الصحابه» و امام فخر رازی در صفحه ۱۱۱ جلد اول «تفسیر» (۴) و ابوالقاسم حسین بن محمد (راغب اصفهانی) در صفحه ۱۱۳ جلد دوم «محاضرات الادباء» (۵).

و دیگران از همین ابی هریره و غیره نقل نموده اند که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود:

ص: ۵۹۰

۱- کنز العمّال، متقی هندی، ۱۱/۶۴۲، ح ۳۳۱۲۴، کتاب الفضائل، باب ۳، فصل ۳ فی ذکر الصحابه. متقی هندی حدیث را همانند اولین حدیثی که از فرائد السمطين نقل کردیم نقل می کند.

۲- تاریخ بغداد، خطیب بغدادی، ۱۴/۳۲۱، ترجمه ی شماره ۷۶۴۳، شرح حال یوسف بن محمد المؤدب. خطیب حدیث را چنین می آورد: «عن ابی ثابت مولى أبی ذر، قال: دخلت على أم سلمة فرأيتها تبكي وتذكر علياً وقالت: سمعت رسول الله صلى الله عليه وآله يقول: عليّ مع الحقّ والحقّ مع عليّ، ولن يفترقا حتى يردا عليّ الحوض يوم القيامة».

۳- مناقب ابن مردویه، ص ۱۱۳ - ۱۱۷، ح ۱۳۲ - ۱۴۲، فصل ۸. ابن مردویه این حدیث را به الفاظ گوناگون نقل کرده است که به عنوان نمونه به دو حدیث اشاره می کنیم: یک - «عن ابی ذر، أنه سئل عن اختلاف الناس، فقال: عليك بكتاب الله والشيخ عليّ بن أبي طالب عليه السّلام. فأتى سمعت النبيّ صلى الله عليه وآله يقول: عليّ مع الحقّ والحقّ مع عليّ وعلی لسانه، والحقّ يدور حيثما دار عليّ». دو - «عن ابی موسى الاشعري، قال: أشهد أنّ الحقّ مع عليّ، ولكنّ مالت الدنيا بأهلها ولقد سمعت النبيّ صلى الله عليه وآله يقول: <يا عليّ، أنت مع الحقّ والحقّ بعدى معك، لا يحبّك إلاّ مؤمن ولا يبغضك إلاّ منافق > وإنا لنحبّه ولكنّ الدنيا تغرّ بأهلها».

۴- تفسیر الکبیر، فخر رازی، ۱/۲۰۵، ذیل سوره فاتحه، باب ۴، مسئله ۹، حجت ۵. فخر رازی می نویسد: «ومن اقتدى فى دينه بعليّ بن أبي طالب فقد اهتدى والدليل عليه قوله عليه السّلام: اللهم أدر الحقّ مع عليّ حيث دار».

۵- محاضرات الأدباء، راغب اصفهانی، ۳/۴۶۴، حد ۲۰، ومما جاء فى فضائل أعيان الصحابه، باب فضائل عليّ. راغب حدیث را این گونه نقل می کند: «عن البراء أنّ النبيّ صلى الله عليه وآله قال لعليّ: أنت منى وأنا منك وقال عليه الصلاة والسلام: الحقّ مع عليّ وعلیّ مع الحقّ لن يزولا حتّى يردا عليّ الحوض».

«علیّ مع الحقّ والحقّ مع علیّ، يدور معه کیف دار.»

علی با حق و حق با علی می گردد.

آن گاه علی علیه السلام را بگذارد و اطراف معاویه بگردد، مردود نیست!؟

کسی که افعال شنیعه و ظلم و ستم معاویه را ببیند و ساکت بماند، به علاوه برای جلب منافع دنیا و پر کردن شکم و رسیدن به مقام، حاشیه نشین مجلس آن ملعون و کمک یار او باشد، مردود نیست!؟

ابوهریره ای که خود نقل می کند - بنابر آنچه اکابر علمای خودتان، مانند حاکم نیشابوری در صفحه ۱۲۴ جلد سوم «مستدرک» (۱) و امام احمد حنبل در «مسند» (۲) و طبرانی در «اوسط» (۳) و ابن مغزلی فقیه شافعی در «مناقب» (۴) و متقی

ص: ۵۹۱

۱- المستدرک علی الصحیحین، حاکم نیشابوری، ۳/۱۳۰ - ۱۳۵، ح ۴۶۱۴ - ۴۶۲۹، کتاب معرفة الصحابه، باب مناقب أمير المؤمنين. شایان ذکر است که حاکم این حدیث را به ترتیب یاد شده نقل نکرده است، بلکه هر قسمت آن را در ضمن حدیثی آورده است. اما بخش اول حدیث (علی مع القرآن والقرآن مع علی لن یفترقا حتی یردا علی الحوض) را در انتهای حدیثی در همین جلد، صفحه ۱۳۴، حدیث ۴۶۲۸ نقل کرده است و نیز بخش دوم حدیث (علی منی و أنا من علی) را در صفحه ۱۳۰، حدیث ۴۶۱۴ در ضمن حدیثی از قول پیامبر صلی الله علیه و آله به این لفظ آورده است: (أنت منی و أنا منک) و قسمت اخیر حدیث را (من سبه فقد سبني ومن سبني فقد سب الله) در صفحه ۱۳۱۳، حدیث ۴۶۱۶ در انتهای حدیثی به این لفظ آورده است: من سب علیاً فقد سبني ومن سبني فقد سب الله.

۲- مسند احمد بن حنبل، ۶/۳۲۳. مسند ام سلمه و ۴/۱۶۵، حدیث حبشی بن جناده السلولی. شایان ذکر است احمد بن حنبل بخش دوم حدیث (علی منی و أنا من علی) را در جلد ۴، صفحه ۱۶۵ از قول پیامبر صلی الله علیه و آله به این لفظ آورده است: «علی منی و أنا منه.» و قسمت اخیر حدیث (من سبه فقد سبني) را در جلد ۶، صفحه ۳۲۳ به این لفظ ذکر می کند: «من سب علیاً فقد سبني.»

۳- معجم الأوسط، طبرانی، ۵/۴۵۵، ح ۴۸۷۷، احادیث عباد بن سعید. طبرانی بخش اول حدیث را (علی مع القرآن ...) از ام سلمه نقل می کند.

۴- مناقب ابن مغزلی، ص ۲۲۱ - ۲۲۹، ح ۲۶۷ - ۲۷۶، باب قوله صلی الله علیه و آله علی منی و أنا منه. ابن مغزلی بخش دوم حدیث را به الفاظ گوناگون نقل کرده است.

هندی در صفحه ۱۵۳ جلد ششم «کنز العمال» (۱) و شیخ الاسلام حموینی در «فرائد» (۲) و ابن حجر مکی در صفحه ۷۴ و ۷۵ «صواعق» (۳) و سلیمان بلخی حنفی در «ینایع المودّة» (۴) و جلال الدین سیوطی در صفحه ۱۱۶ «تاریخ الخلفاء» (۵)

و امام ابو عبدالرحمان نسائی در «خصائص العلوی» (۶)

و دیگران

ص: ۵۹۲

۱- کنز العمال، متقی هندی، ۱۱/۶۰۲ و ۶۰۳، ح ۳۲۹۱۲ - ۳۲۹۱۳، کتاب الفضائل، باب ۳، فصل ۲، فضائل علی علیه السلام. شایان ذکر است بخش اول حدیث را در صفحه ۶۰۳، ح ۳۲۹۱۲، و بخش دوم حدیث را در صفحه ۶۰۳، ح ۳۲۹۱۳ با این اضافه «... ولا یؤدی عنی الا أنا أو علی» و بخش سوم حدیث را در صفحه ۶۰۲، ح ۳۲۹۰۳ به این لفظ از ام سلمه نقل می کند: «من سب علیاً فقد سبّنی ومن سبّنی فقد سبّ الله».

۲- فرائد السمطین، حموینی، ۱/۱۷۷، ح ۱۴۰، سمط ۱، باب ۳۶، حموینی بخش اول حدیث را نقل می کند و در صفحه ۳۰۲ از همین جلد، حدیث ۲۴۱، باب ۵۶، بخش اخیر حدیث را چنین نقل می کند: «عن ابن عباس سمعت النبی صلی الله علیه وآله یقول: من سبّ علیاً فقد سبّنی ومن سبّنی فقد سبّ الله عزوجلّ ومن سبّ الله اکبه الله علی منخریه فی النار».

۳- صواعق المحرقة، ابن حجر مکی، ص ۱۲۲ - ۱۲۵، حدیث الخامس والثامن عشر والحادی والعشرون، باب ۹، فصل ۲. ابن حجر بخش اول حدیث را در صفحه ۱۲۴ و بخش دوم حدیث را در صفحه ۱۲۲ و بخش سوم حدیث را در صفحه ۱۲۳ به این لفظ از ام سلمه نقل می کند: «من سبّ علیاً فقد سبّنی».

۴- ینایع المودّة قندوزی، ۱/۲۶۹، ح ۱، باب ۲۰، بخش اول حدیث و در صفحه ۱۶۵ - ۱۷۳ از همین جلد، ح ۷ و ۱۰ - ۱۴، باب ۷، بخش دوم حدیث را به الفاظ گوناگون و در جلد ۲/۱۵۶، ح ۴۳۷ - ۴۳۸، باب ۵۶، قسمت اخیر حدیث را نقل کرده است.

۵- تاریخ الخلفاء، سیوطی، ص ۱۶۹ و ۱۷۳، تاریخ علی بن ابی طالب. سیوطی علاوه بر نقل بخش اول و دوم حدیث، بخش اخیر حدیث را از ام سلمه این گونه نقل کرده است: «من سبّ علیاً فقد سبّنی».

۶- خصائص أمير المؤمنين، أحمد بن شعيب نسائي، ص ۸۷ و ص ۹۹. نسائی دو بخش اخیر حدیث را نقل کرده است.

آورده اند که رسول اکرم صلی الله علیه وآله فرمود:

«علی مع القرآن والقرآن مع علی، لن یفترقا حتی یردا علی الحوض. علی منی وأنا من علی، من سبه فقد سبنی ومن سبنی فقد سب الله.»

علی با قرآن و قرآن با علی می باشد و هرگز از هم جدا نمی شوند، تا در کنار حوض (کوثر) بر من وارد شوند. علی از من و من از علی هستم. کسی که علی را سب و شتم نماید، مرا شتم نموده و کسی که مرا سب و شتم نماید، خدا را سب و شتم نموده.

مع ذلک خود ناظر باشد که معاویه علیه الهاویه، علی و بر ملا حتی بالای منبر و خطبه ی نماز جمعه، علی و حسن و حسین علیه السلام را لعن نماید و نیز امر دهد در تمام منابر و مجالس آن حضرت را لعن نمایند، آن گاه با چنین ملاحظاتی مباشر و به عمل آنها مسرور باشد، مردود نیست!؟

علاوه بر معاشرت با آنها، با جعل احادیث کمک یار آنها باشد و مردم را تهییج و وادار به لعن آن حضرت نماید؟!؟

شیخ: آیا معقول است که ما این تهمت ها را قبول نماییم که صحابی پاک دل، مردم را با جعل احادیث وادار به لعن و سب علی کرم الله وجهه بنماید؟ آیا این نوع از تهمت ها از ساخته های شیعیان نمی باشد؟

ص: ۵۹۳

داعی: قطعاً معقول نیست که صحابی پاک دل چنین عملی را بنماید و اگر فردی از صحابه چنین عملی را نمود، دلیلی قطعی بر عدم پاکی دل او می باشد و حتماً منافق و ملعون خواهد بود، چه آنکه سب کننده ی خدا و پیغمبر قطعاً مردود و ملعون و اهل آتش است، به نصّ اخبار بسیاری که علاوه بر اجماع علمای شیعه، اکابر علمای خودتان نقل نموده اند که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: هر کس علی را سب نماید، مرا و خدای مرا سب نموده است.

و اما اینکه فرمودید: این نوع از تهمت ها از جعلیات شیعیان است، اشتباه فرمودید و تصور نمودید روی سخن با بعض از علمای خودتان دارید که برای رسیدن به هدف و مقصود خود دروغ ها می سازند و تهمت ها به شیعیان پاک دل می زنند و عوام بی خبر را گمراه می سازند و باکی از قیامت و محاکمه ی عندالله ندارند.

شیخ: البته وقتی جناب عالی به اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله تهمت جعل اخبار بدهید، ما چگونه انتظار ببریم که نسبت به مفاخر اسلامیان جهابذه ی از علمای سنّت و جماعت نسبت بد ندهید. شما شیعیان منتها درجه از هنر نمایتان، نسبت بد و تهمت و دشنام دادن به بزرگان است.

داعی: خیلی بی لطفی نمودید که چنین نسبت هایی به ما دادید. کتب تواریخ چهارده قرن اسلام (از سنّی و شیعه) شهادت برخلاف گفتار شما می دهد.

مظلومیت شیعیان در مقابل مخالفین

از صدر اوّل اسلام و قدرت ظهور اموی ها تاکنون، پیوسته فحش دادن و لعن و سب نمودن و تهمت زدن به اعظام، از ائمه ی معصومین از عترت طاهره و شیعیان مظلوم آنها، مخصوص بازیگران سیاسی مسلمانان (به نام سنّی؛ یعنی پیرو

سنت و جماعت اموی ها) بوده که تاکنون برجسته ترین افراد از علمای شما در کتب معتبره ی خود برای اغوای عوام بی خبر و ایجاد تفرقه و جدایی میان مسلمانان، صدها تهمت ها و دروغ های شاخدار به شیعیان مظلوم نسبت داده و آنها را رافضی و کافر و مشرک و غالی نامیده و به سب و لعن - مانند رهبران اولیه ی خود - آنها را در نظر برادران پاک دل سنتی بی خبر منفور می نمایند.

شیخ: کدام عالم سنتی در کتاب خود، نسبت به شیعیان تهمت زده و دروغ بسته. اگر شما نتوانید این امر را ثابت نمایید، قطعاً محکوم به سقوط می باشید؛ زیرا علمای ما آنچه گفته و نوشته اند، عین حقیقت است. شیعیان اعمال و عقاید فاسده را کنار بگذارند، تا راحت باشند و انتقاد از آنها نمایند.

نسبت های دروغ و تهمت های علمای سنتی به شیعیان

داعی: دعاگو را مجبور نمودید به بعض از آنچه در حافظه حاضر دارم، نمونه ای از هزاران اکاذیب و جعلیات و تهمت هایی که اکابر علمای شما به شیعیان [نسبت] داده اند، در این مجلس محترم، برای روشن شدن افکار مردم بی خبر بیان و قضاوت را به روح پاک مسلمانان روشن ضمیر واگذار نمایم.

تهمت های ابن عبد ربه به شیعیان

یکی از مفاخر علمای ادبی شما شهاب الدین ابو عمر احمد بن محمد بن عبد ربه قرطبی اندلسی مالکی، متوفای سال ۳۲۸ قمری در قرطبه بوده که در صفحه ۲۶۹ از جلد اول «عقد الفرید»^(۱)

شیعیان موحد پاک دل را که لب لباب اسلام و

ص: ۵۹۵

۱- عقد الفرید، ابن عبد ربه، ۲/۲۲۲، القول فی اصحاب الاهواء، الرافضة. ابن عبد ربه می نویسد: «... ثم قال: أحذرک الأهواء المضلّه، شرّها الرافضة، فإنّها یهود هذه الأمّة، بیغضون الاسلام كما بیغض الیهود النصرانیة...». سپس در صفحه ۲۲۳ از همین جلد می نویسد: «والیهود لا ترى الطلاق الثلاث شیئاً وکذا الرافضة والیهود لا ترى علی النساء عدّه وکذلک الرافضة والیهود تستحلّ دم کلّ مسلم، وکذلک الرافضة والیهود حرّفوا التوراه وکذلک الرافضة حرّف القرآن والیهود تبغض جبریل وتقول: هو عدوّنا من الملائکه، وکذلک الرافضة تقول غلط جبریل فی الوحی إلى محمّد بترک علی بن أبی طالب...».

ایمان را دارا هستند، یهود این اُمت معرفی نموده و نوشته همان قسمی که یهودی ها نصاری را دشمن می دارند، شیعیان هم اسلام را دشمن می دارند. آن گاه با این عنوان، تهمت های بسیار به شیعیان زده است؟!

از جمله گوید: شیعیان مانند یهود به سه طلاق عقیده ندارند؟ و نیز قائل به عدّه ی بعد از طلاق نیستند؟

الحال آقایان محترم شیعیان حاضر در مجلس، بلکه خود شما و تمام سنی هایی که معاشر با شیعیان هستند، به این تهمت های آقای ابن عبد ربه نمی خندید؛ چه آنکه تمام کتب فقهیه و رسائل عملیه ی ما مشحون از دستورات سه طلاق و طریقه ی عدّه نگاه داشتن بعد از طلاق است. به علاوه عملیات شیعیان در طلاق و عدّه نگاه داشتن بعد از طلاق، بزرگ ترین برهان بر کذب این ادیب دور از ادب می باشد.

و نیز گوید: شیعیان مانند یهود، جبرئیل را دشمن می دارند؛ به علت آنکه چرا وحی را عوضی برای پیغمبر آورده، در حالتی که بایستی بر علی وحی آورده باشد؟! (شیعیان مجلس همگی خندیدند). ملاحظه بفرمایید که آقایان شیعیان از شنیدن این حرف خندیدند، تا چه رسد به آنکه معتقد به چنین عقیده ی سخیفی باشند.

ص: ۵۹۶

اگر این مرد از گوشه ی آفریقا قدمی پیش می گذارد، یا زحمت تهیه و مطالعه کتب شیعیان را به خود می داد، خجالت می کشید و چنین تهمتی را نمی زد. شاید هم عمداً زده، تا امر را بر بی خبران مشتبه نماید و مسلمانان را از هم جدا کند؟

ما شیعیان، حضرت محمد مصطفی خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله را پیغمبر ثابت بر حق می دانیم که ابدأً اشتباهی در نزول وحی به آن حضرت به کار نرفته و مقام جبرئیل امین را بالاتر از آن می دانیم که آن مرد بی حقیقت نسبت داده و به آن علی بن ابی طالب معتقدیم که جبرئیل (امین وحی الهی) او را از جانب خدای متعال به وصایت و خلافت خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله معرفی نموده است. (۱)

ص: ۵۹۷

۱- در یکی از سال ها که از کاظمین به وسیله راه آهن با جمعی از زوّار شیعه عازم سامراء بودیم، در اتاق ما جمعی از اهل موصل بودند. به اتفاق دو نفر از قضات و علمای اهل تسنّن پیوسته بر ما خرده می گرفتند و مسخره می کردند و تهمت ها می زدند، غافل از اینکه حقیر با لسان عربی آشنایی دارم. ما همه را به سکوت گذرانیدیم تا آنکه یکی از آن قضات گفت: این رافضی ها عادات و اخلاق فاسد بسیار دارند. تماماً اهل بدعت و مشرک هستند؛ مثلاً یکی از بدعت های عجیب آنها این است که سلام نماز را که می دهند، دستها را بلند می نمایند و سه مرتبه می گویند: «خان الامین؛ یعنی امین خیانت کرد». آنها پرسیدند: امین که بوده و خیانت او چه بوده؟ شیخ گفت: شیعه ها می گویند پیغمبر صلی الله علیه و آله و علی و جعفر در کوه حرا خوابیده بودند. جبرئیل امین مأمور شد از جانب خدا وحی نبوت را به علی بدهد، ولی خیانت کرد و عوضی به خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله داد! این است که تمام شیعیان با جبرئیل دشمن اند و بعد از هر نماز سه مرتبه می گویند: جبرئیل خیانت کرد؛ یعنی وحی را عوض علی به خاتم الانبیاء داد. حقیر بی طاقت شدم، گفتم: جناب شیخ! دروغ و تهمت از گناهان کبیره است یا صغیره. گفت: کبیره است. گفتم: پس جناب عالی با این محاسن سفید، چرا دو گناه بزرگ نمودید و این نسبت غلط را به شیعیان دادی؟ گفت: مطلب همین است. از آن آقایان موصلی سؤال کردم فارسی می دانید، دو سه نفر از آنها گفتند: بلی. من ده دوازده نفر از پیر و جوان زائرین را که از موضوع خبر نداشتند، یکی یکی صدا کردم و پرسیدم: شما بعد از سلام نماز که دستها را بر می دارید تا مقابل گوش چه می گویند؟ گفتند: برای قبولی نماز سه مرتبه می گوئیم: الله اکبر. گفتم: جناب شیخ! خجالت کشیدید یا نه؟ گفت: شما یادشان دادید. گفتم: از خدا بترسید. من که پهلوی شما نشسته ام و از جا برنخاستم و حرفی نزدم. رو کردم به آقایان موصلی گفتم: خواهش می کنم برخیزید بروید به اتاق های دیگر و از زائرین شیعه که در اتاق های راه آهن هستند، سؤال کنید. چند نفر جوان فهمیده که زبان هم می دانستند، رفتند و بعد برگشتند بر افروخته حمله کردند به جناب شیخ که شما چه منظور از این دروغ داشتید. ما از همه زوّارهای دهاتی و شهری سؤال کردیم، عموماً گفتند: الله اکبر می گوئیم. حتی ما سؤال از کلمه ی خان الامین کردیم، گفتند: ما هم چه کلمه ای را نمی شناسیم. شیخ گفت: من هم در کتابها خوانده ام که شیعه ها این طور می گویند. جوانها چون تحصیل کرده بودند، بنا کردند شیخ را تقیح نمودن که انسان عالم تا چیزی را تحقیق ننماید، نباید بگوید. این عملیات، نمونه ای از تهمت هایی است که بعض از علمای سنی به شیعیان می زنند، تا جامعه برادران اهل تسنّن را به ما بدین نمایند؟! در کتب علمای شیعه ذکر شده که گفتن سه تکبیر به کلمه بلند کرده است موازی گوشها از اولین تعقیبات نماز بوده و مستحب است. (فلاح السائل، سید بن طاووس، ص ۱۳۵،

النهاية، شيخ طوسي، ص ٨٤، باب التعقيب؛ المهذب، قاضي ابن براج، ١/٩٥ بعض المستحبات في الصلاة). (محقق)

و نیز گوید: شیعیان مانند یهودان اند، به سنت پیغمبر عمل نمی کنند وقتی به هم می رسند، عوض سلام می گویند:

«السام علیکم؛ یعنی مرگ بر شما باد؟»

(شیعیان شدیداً خندیدند). طرز عمل و معاشرت شیعیان با یکدیگر و با شما برادران اهل تسنن، بزرگ تر این دلیل بر کذب گفتار او می باشد.

و عجیب تر گوید: شیعیان مانند یهود، خون تمام مسلمانان را حلال می دانند و همچنین خوردن مال مسلمانان را حلال می دانند؟

و نیز گوید: شیعیان مانند یهودان اند، به سنت پیغمبر عمل نمی کنند وقتی به هم می رسند، عوض سلام می گویند:

«السام علیکم؛ یعنی مرگ بر شما باد؟»

(شیعیان شدیداً خندیدند). طرز عمل و معاشرت شیعیان با یکدیگر و با شما برادران اهل تسنن، بزرگ تر این دلیل بر کذب گفتار او می باشد.

و عجیب تر گوید: شیعیان مانند یهود، خون تمام مسلمانان را حلال می دانند و همچنین خوردن مال مسلمانان را حلال می دانند؟

و حال آنکه شما خود شاهد اعمال شیعیان هستید و می بینید که ما جان و مال کفار را حلال نمی دانیم، تا چه رسد که تصرف در جان و مال برادران مسلمان خود بنماییم و در مذهب شیعه، حق الناس بزرگ ترین گناه به شمار آمده و قتل نفس از گناهان کبیره می باشد.

اینها بعضی از اقوال یکی از علمای بزرگ شما می باشد که وقت مجلس بیش از این اجازه نمی دهد به هزلیات گفتار او پردازم.

تهمت های ابن حزم

یکی از اکابر علمای شما ابو محمد علی بن احمد بن سعید بن حزم اندلسی، متوفای سال ۴۵۶ قمری در بادیه لبله می باشد که در کتاب خود الفصل فی الملل والنحل جسارت های بسیار توأم با دروغها و تهمتهای عجیب به شیعیان زده است. مخصوصاً جلد اول آن کتاب را مطالعه کنید، ببینید چه هزلیاتی گفته؛ از جمله صریحاً گوید: شیعیان مسلمان نیستند، بلکه کفار و دروغگویانی هستند که سرچشمه از یهود و نصاری گرفته اند؟!

و در صفحه ۱۸۲ جلد چهارم گوید: شیعیان نکاح نه زن را جایز می دانند؟! (۱)

بزرگ ترین دلیل بر کذب گفتار و تهمت عجیب این مرد کذاب، کتب فقهیه ی

ص: ۵۹۹

۱- الفصل، ابن حزم، ۴/۱۸۲، ذکر العظائم المخرجه إلى الكفر. ابن حزم می نویسد: «ومن الامامیه من یجیز نکاح تسع نسوه».

استدلالية و رسائل عملیه ی قرون متمادیه شیعیان است که در همه جا دستور است بیش از چهار زن به نکاح دائم حرام است که گذشته از فقهاء و دانشمندان اهل عرفان، تمام شیعیان جاهل بیابانی هم می دانند که چنین دستوری ابداً وجود خارجی نداشته.

و اگر شما جزوات آن کتاب را ببینید، از نقل اقوال دروغ و تهمت‌ها و فحش‌ها و نسبت‌های بدی که به شیعیان می دهد، واقعاً خجالت می کشید؛ برای نمونه به همین مقدار کفایت است.

تهمت های ابن تیمیه

از همه ی علمای شما احمد بن عبدالحلیم حنبلی معروف به ابن تیمیه، متوفای سال ۷۲۷ قمری است که نسبت به شیعیان، بلکه مولانا امیرالمؤمنین و عترت طاهره رسول الله صلی الله علیه و آله بغض و کینه ی عجیبی داشته و اگر کسی مجلّادات کتاب منهاج السنّه این مرد را بخواند، مبهوت می شود از شدّت عداوت او، که روی همین اصل، گذشته از آنکه تمام نصوص صریحه و فضایل عالیّه مولانا امیرالمؤمنین و اهل بیت طاهرین را رد و تکذیب می نماید، دروغها و تهمت های عجیبی به شیعیان مظلوم نسبت داده که عقل هر شنونده مات و حیران می گردد که اگر بخوایم به هر یک از آنها جواب بدهم، رشته ی سخن به مجالس کثیره خواهد کشید، ولی برای نمونه - که جناب شیخ بدانند تهمت و دروغ از خصایص بعض علمای آنها می باشد، نه علمای شیعه - به بعضی از آنها اشاره می نمایم و عجیب آنکه با آن همه دروغ هایی که خود نسبت به شیعیان می دهد،

ص: ۶۰۰

برای اغوای عوام بی خیر در صفحه ۱۵ جلد اول می نویسد احدی(۱) از طوایف اهل قبله مانند شیعیان دروغ نگفته اند. فلذا اصحاب صحاح، روایات آنها را نقل ننموده اند؟!

و در صفحه ۲۳ جلد ۱۰ گوید: (۲) شیعیان اصول دین را چهار می دانند: توحید، عدل، نبوت و امامت، و حال آنکه کتب کلامیه امامیه در دسترس عموم است و همه جا نوشته اند - چنانچه ما هم در شبهای قبل اشاره نمودیم - (مراجعه شود به مجلس سوّم) که شیعیان معتقدند که اصول دین سه می باشد: توحید، نبوت، معاد. عدل را جزء توحید و امامت را جزء نبوت می دانند.

و در صفحه ۱۳۱ جلد اول گوید: (۳) شیعیان به مساجد اعتنایی ندارند. مساجد آنها خالی از جمعیت می باشد. نه جمعه و نه جماعت، در مساجد بر پا نمی کنند و اگر گاهی نماز بگزارند، فرادا می خوانند؟! (خنده شدید شیعیان).

آقای شیخ خود شما و تمام برادران حاضر و غائب اهل تسنن، مساجد شیعیان را پر از جمعیت ندیده اید؟ و جماعت های منعقد در مساجد را مشاهده

ص: ۶۰۱

۱- منهاج السنه، ابن تیمیه، ۱/۶۶، مقدمه مؤلف، الرافضه هم أضلّ الناس فی العقول والنقول. ابن تیمیه می نویسد: «أن العلماء کلهم متفقون علی ان الکذب فی الرافضه أظهر منه فی سائر أهل القبلة... حتی أن أصحاب الصحیح کالبخاری لم یرو عن أحد من قدماء الشیعه».

۲- همان، ۱/۹۹، فصل فی مقدمه کتاب ابن المطهر. ابن تیمیه می نویسد: «أصول الدین عند الامامیه أربعه التوحید والعدل والنبوه والامامه».

۳- همان، ۱/۴۷۴، فصل فی الرد علی قوله أنّهم یقولون إنّ الأنبياء غیر معصومین، غلوّ الرافضه فی الرسل والأئمّه وتعظیمهم للمشاهد. ابن تیمیه می نویسد: «فتجیهم یعطلون المساجد التي أمر الله أن ترفع ویذكر فیها اسمه فلا یصلون فیها جمعه ولا جماعه ولیس لها عندهم کبیر حرمة وإن صلّوا فیها صلّوا فیها وحدانا».

نموده اید در عراق و ایران ما - که عاصمه تشیع می باشد - گذشته از آنکه در هر شهری، مساجد عالیه ای پر از جمعیت، آماده و مهیای عبادت می باشد.

در هر قریه و دهکده ای که وارد شوید، می بینید مسجدی دارند که گذشته از ماه مبارک رمضان، تمام ایام و لیالی، نمازها را به جماعت در آنجا برگزار می نمایند (برای نمونه، سه قطعه عکس از نماز جماعت سه نفر از مراجع بزرگ تقلید، مرحوم حجت الاسلام آیت الله حاج میرزا محمد حسن شیرازی در سامراء - و مرحوم آیت الله آقا سید ابوالحسن اصفهانی در نجف اشرف - و مرحوم آیت الله حاج شیخ عبدالکریم حائری قدس الله اسرارهم را در قم با جامعه ی شیعیان به نظر شما می رساند). (شکل ۱۷ و ۱۸ و ۱۹). این عکسها در صفحات ۳۳۷ تا ۳۴۰ کتاب دار الکتب الاسلامیه آمده است.

شما آقایان اهل علم کتب فقه استدلالی علماء را ببینید و همچنین برادران عزیز (اهل تسنن و جماعت) رسائل عملیه ی فقهاء را مطالعه کنید، ببینید چقدر ثواب برای نماز جماعت و رفتن به مساجد نقل نموده اند، تا آنجا که ثواب نماز در مساجد را نسبت به منازل، به اضعاف مضاعف ذکر نموده اند. فلذا شیعیان تا آنجا که قدرت دارند، اصرار دارند که نمازها را در مساجد و به جماعت ادا نمایند. آن گاه پی ببرید که این مرد هتاک و کذاب چه نسبت دروغی به شیعیان می دهد!؟

و نیز در همان صفحه گوید: (۱) شیعیان مانند مسلمانان به حج بیت الله

ص: ۶۰۲

۱- همان. ابن تیمیه می نویسد: «ويعظمون المشاهد المبينه على القبور فيعكفون عليها مشابهة للمشركين ويحجون اليها كما يحج الحجاج إلى بيت العتيق ومنهم من يجعل الحج إليها أعظم من الحج إلى الكعبة بل يسبون من لا يستغنى بالحج إليها عن الحج الذي فرض الله على عباده».

نمی روند، بلکه حج آنها زیارت قبور می باشد. ثواب حج قبور را از حج خانه ی خدا بالاتر می دانند، بلکه سب و لعن می نمایند کسانی را که به حج قبور نمی روند؟! (خنده شیعیان).

و حال آنکه اگر کتب و رسائل عبادات شیعیان را باز کنید، می بینید که فصل مخصوصی راجع به این عبادت قرار داده اند به نام «کتاب الحج - باب الحج». گذشته از

آنکه هر فقیهی کتاب مناسک حج دارد که در آنها دستورات عالیّه برای شیعیان در تشرّف به حج داده اند، تا آنجا که اخباری از ائمه ی معصومین نقل نموده اند که مسلمان (شیعه یا سنی) اگر مستغنی شد و حج بیت الله را ترک نمود، از ربه ی اسلام خارج است و هنگام مرگ

«یقال له مت ای میته؛ إن شئت یهودیا وإن شئت نصرانیا وإن شئت مجوسیا.»

به آن تارک حج (از غیب عالم) گفته می شود: به چه طریق میل داری بمیری؛ به دین یهود یا نصرانیت و یا مجوسیت. (۱)

آیا عقل باور می کند با چنین دستوراتی، شیعیان ترک حج بیت الله نمایند؟ شما از یک شیعه عامی دهاتی که تشرّف به عتبات عالیات و زیارت قبور ائمه اطهار می نماید، سؤال کنید که عمل حج را کجا باید به جای آورد، جز مکه

ص: ۶۰۳

۱- از امام صادق علیه السلام روایت شده است: «من مات ولم یحج حجه الاسلام ولم یمنعه من ذلك حجه تجحف به او مرض لا یطیق الحج معه، أو سلطان یمنعه فلیمت ان شاء یهودیا أو نصرانیا»، (المقنعه، شیخ مفید، ص ۳۸۶، کتاب المناسک باب ۲؛ الکافی، لشیخ کلینی، ۴/۲۶۸/۱ و ۵، کتاب الحج، باب من سوف الحج و هو مستطیع و در بابهای یاد شده روایات بسیاری در اهمیت حج ذکر شده است).

معظمه به شما جواب نخواهد داد.

آن گاه این مرد از خدا بی خبر به یکی از مفاخر علمای شیعه، شیخ اجل اعظم، محمد بن محمد بن نعمان مفید نسبت دروغ می دهد که کتابی دارد به نام «مناسک الحج المشاهد» و حال آنکه کتاب شیخ به نام منسک الزیارات در دست عموم است که در آن کتاب، دستورات زیارت و تشرف به اعتاب مقدسه ائمه طاهرين سلام الله عليهم اجمعين را مانند سایر مزارات داده است.

و اگر شما کتب مزار را مطالعه نمایید، خواهید دید که در اول آنها نوشته است از عبادات مندوبه (نه واجبه)، زیارت قبور عالیه پیغمبر اکرم و ائمه طاهرين از عترت آن حضرت علیه السلام می باشد. و بزرگ ترین دلیل بر کذب گفتار این مرد از خدا بی خبر، عمل شیعیان است که در هر سالی هزاران نفر افتخار تشرف به بیت الله نصیب آنها می گردد و بعد از مراجعت افتخار می نمایند که آنها را حاجی بنامند.

آن گاه به دروغ پردازی های این مرد کذاب پی ببرید!!

و در صفحه ۱۱ جلد اول گوید: (۱) شیعیان سگهای خود را به نام ابی بکر و عمر می نامند و پیوسته آنها را لعن می کنند؛ یعنی ابابکر و عمر را لعن نموده اند؟!

(خنده شیعیان با تعجب).

واقعاً انسان تعجب می کند از عناد و تعصب و نداشتن دین این مرد، که تا این اندازه نسبت کذب و دروغ و تهمت به شیعیان مظلوم بدهد!

ص: ۶۰۴

۱- همان، ۱/۵۰، مقدمه مؤلف، بعض حماقات الشیعه. ابن تیمیه می نویسد: «ومنهم من یسمی کلابه یاسم ابی بکر و عمر و یلعنهما ومنهم من إذا سمی کلبه فقیل له «بکیر» یضارب من یفعل ذلک ویقول: تسمى کلبی باسم أصحاب النار».

و حال آنکه در تمام کتب احکام و اخبار شیعه، بر خلاف عقیده ی ایشان، سگ را نجس العین معرفی نموده اند و در همه جا آورده اند که اگر در خانه ی مسلمانی سگ باشد، رحمت خدا به اهل آن خانه نازل نمی گردد.

مسلمانان شیعه ممنوع از نگهداری سگ هستند مگر در چند جا (برای شکار، و پاسبانی خانه و گله بانی) با شرایط مخصوصی که ثبت نموده اند.^(۱) یک علت مخالفت حضرت سیدالشهداء، سبط شهید پیغمبر اکرم ابا عبدالله الحسین علیه السلام با یزید، برای آن بود که یزید سگ بازی می نمود و در خانه، بدون جهات مذکوره، سگ نگهداری می نمود.

و اگر مسلمانی از شیعه و سنی را ببینید که در خانه سگ نگهداری می نماید (بدون جهات مذکوره که مستثنا شده) ما آنها را متهم در دین نموده و عقیده به آنها نداریم.

آن گاه چگونه ممکن است شیعه با این تأکیدات بلیغه (که سگ در هر خانه آزاد باشد، آن خانه نجس است)، در خانه سگ نگهداری نماید. به علاوه نام صحابه رسول خدا صلی الله علیه و آله را بر آنها بگذارد؟! یا آنها را سب و لعن نمایند؟

أف بر این نوع مسلمان. پناه به خدا می بریم از تعصب و عناد و لجاج.

ص: ۶۰۵

۱- علاوه بر آیات قرآن کریم که در تحریم سگ و نجس بودن آن وارد شده است در روایات اهل بیت علیه السلام نیز بر تحریم آن تأکید شده است و حتی ثمن آن نیز باطل است. روی عن النبی صلی الله علیه و آله انه قال: (ان الله تعالی حرم الکلب و حرم ثمنه و حرم الخمر و حرم ثمنها) (الخلاص، شیخ طوسی، ۳/۴۶۶)، و نیز از امام صادق علیه السلام روایت شده است: البحث ثمن الميته و ثمن الکب... (الکافی ۵/۱۲۷/۲، باب البحث) عن ابی عبدالله علیه السلام... انّ الله لم یخلق خلقاً شراً من الکلب و ان الناصب اهون علی الله من الکلب (کافی، ۳/۱۴/۱، باب ماء الحمام). (محقق)

اگر شما یک شیعه ولو عامی جاهل نشان دادید که چنین عملی کرده باشد، ما تسلیم به تمام گفته های این مرد می شویم و اگر نتوانستید (و هرگز نخواهید توانست)، پس لعن کنید بر مردمان عنود، لجوج و متعصب که به لباس اهل علم، باعث اغوای مردم بی خبر شده و ایجاد اختلاف و عداوت در میان مسلمانان می نمایند.

و نیز در جلد دوم می نویسد: (۱) شیعیان چون منتظر امام منتظر می باشند، لذا در بسیاری از جاها مانند سرداب در سامراء، روزها مرکبی از اسب یا قاطر یا غیر آن حاضر می کنند و فریاد می زنند به امام خود که مرکب حاضر است و همه مسلح آماده خدمت هستیم؛ خروج نما و در اواخر ماه مبارک رمضان رو به مشرق ایستاده، آن حضرت را صدا می زنند تا خروج نماید و میان آنها اشخاصی ترک نماز می کنند که مبادا آن حضرت ظاهر شود و او در نماز باشد و از خدمتگزاری آن حضرت محروم گردد؟!!

(خنده شدید حضار از سنی و شیعه).

عجب از گفتارهای ناهنجار و تهمت های بی حساب و خنده آور آن مردی که در گوشه ی بیابان های دور افتاده، چنین هزلیاتی گفته نداریم، بلکه تعجب از علمای امروز مصری و دمشقی و غیره داریم که در تمام بلاد با شیعیان محشورند

ص: ۶۰۶

۱- همان، ۱/۴۴، مقدمه مؤلف، بعض حماقات الشیعه. ابن تیمیه می نویسد: «ومن حماقتهم ایضا انهم يجعلون للمنتظر عده مشاهد ینتظرونه فیها کالسرداب الذی بسامرا الذی یزعمون انه غاب فیه ومشاهد أخرز یقیمون هناک دابه - اما بغله واما فرسا - لیرکبها إذا خرج و یقیمون هناک اما فی طرفی النهار واما فی أوقات أخر من ینادی علیه بالخروج: یا مولانا اخرج ویشهرون السلاح ولا احد هناک یقاتلهم و فیهم من یقوم فی أوقات الصلاه دائماً لا یصلی خشیه أن یرج وهو فی الصلاه فیشغل بها عن خروجه وخدمته».

و مخصوصاً در سامراء که تمام اهالی آن از برادران اهل تسنن می باشند و حتی خدام سرداب مقدس هم همگی سنی هستند، از آنها تحقیق نکرده و از علمای بزرگ نشنیده، تبعیت از هزلیات امثال ابن تیمیه ها نموده و این قبیل خرافات و ترهات را در کتاب های خود درج می نمایند! (مانند عبدالله قصیمی مصری در الصراع بین الاسلام والوثنیه و محمد ثابت مصری در الجولۀ فی ربوع شرق الأدنی و موسی جار الله ترکستانی در الوشیعۀ فی نقد عقاید الشیعۀ و احمد امین مصری در فجر الاسلام وضحی الاسلام - وغیرهم).

اینها بودند نمونه ای از تهمت ها و دروغهای شاخدار و اهانت هایی که اکابر علمای اهل تسنن به جامعه شیعیان نسبت داده اند و اگر می خواستم به فهرست اقوال تمامی آنها، از قبیل ابن حجر مکی و جاحظ و قاضی روزبهان و امثالهم پردازم، بایستی شبهای بسیار وقت شما را بگیرم و عمر شماها را ضایع نمایم به استماع گفتار و هزلیات این قبیل از علماء که می خواستند راهنمای دیگران گردند.

غلط کاریهای شهرستانی

چه بسا از کتب آنها که بسیار معروفیت جهانی پیدا نموده، در صورتی که تحقیقاً قدر و قیمتی از جهت علم و اطلاع مؤلف آن ندارد؛ مانند ملل و نحل محمد بن عبدالکریم شهرستانی، متوفای سال ۵۴۸ قمری که در نزد ارباب تحقیق به قدر پیشیزی قدر و قیمت ندارد.

صفحات آن کتاب را که آدمی باز می نماید، می بیند چه نسبت های ناروا و تهمت های بی جا که به شیعیان داده. گذشته از نسبت علی پرستی و عقیده به

و خرافاتی که عقل و شرع از آنها دور و روح شیعیان از آنها برکنار است، به آنها داده است و معلوم است که قوه ی تشخیص و تعمق در حقایق نداشته است.

به علاوه واضح است علم و اطلاع کافی هم بر وقایع تاریخ نداشته. گوشه ی دنیا نشسته، هر کس هرچه گفته، بدون تحقیق کافی، روی خیال نگاشته، نامش را کتاب ملل و نحل گذارده. وقتی انسان عاقل به گفته های کذب و دروغ در قسمتی از کتاب برخورد می نماید، بقیه ی کتاب در نظر او از اعتبار افتاده می شود که از کجا در سایر قسمت های کتاب هم، همین قسم روی خیال، قلم اندازی ننموده باشد.

برای نمونه به یک واقعه ی ساده ی تاریخی اشاره می نمایم که خوانندگان محترم از همین امر جزئی پی به مطالب کلی کتاب برده و مؤلف را بشناسند.

ضمن وقایع و حالات اثنی عشریه می نویسد: (۲) بعد از حضرت امام محمد تقی «حضرت امام علی بن محمد النقی و مشهد مکرمش در قم است» (و حال آنکه هر عارف و عامی حتی دشمنان و اطفال هم می دانند که قبر مبارک حضرت هادی، امام علی النقی سلام الله علیه در سامراء، پهلوی قبر فرزند والا تبارش امام حسن عسکری علیه السلام می باشد، دارای حرم و گنبد طلای بسیار عالی است که مرحوم ناصرالدین شاه قاجار، افتخار مذهب نمودن آن را داشته است).

بس است بیش از این طول کلام ندهم. برای نمونه از هزار یک را اشاره نمودم، تا جناب شیخ نفرمایند شیعیان دروغ می گویند و تهمت می زنند، بلکه

ص: ۶۰۸

۱- الملل والنحل، شهرستانی، ۱/۱۵۵ - ۱۵۷، باب ۶، الغالیه.

۲- همان، ۱/۱۵۰، باب ۶، الشیعه الاثنا عشریه.

اکابر علمای خودشان این کاره هستند.

و برای اینکه بدانند داعی تنها به آقای ابوهریره جسارت نمودم و تهمت نزدم، بلکه اکابر علمای اهل تسنن هم وقایع حالات او را ضبط نموده اند، به نحو اختصار به بعض از آن اشاره می نمایم.

اخبار در مذمت ابوهریره و حالات آن

ابن ابی الحدید معتزلی در صفحه ۳۵۸ جلد اول و نیز در جلد چهارم شرح «نهج البلاغه» (۱)

از شیخ و استاد خود، امام ابو جعفر اسکافی نقل می نماید که معاویه ی بن ابی سفیان جمعی از صحابه و تابعین را مأمور نمود که اخبار قبیحه در طعن و بیزارگی جستن از علی علیه السلام جعل نمایند و میان مردم انتشار دهند. فلذا آنها پیوسته مشغول این امر بودند و انتشار قبایح می دادند؛ از جمله ی آن اشخاص (که جعل احادیث قبیحه در طعن و مذمت علی علیه السلام می نمودند)، ابوهریره و عمرو بن عاص و مغیره بن شعبه بودند.

وی سپس قضایا را شرح مفصل می دهد تا در صفحه ۳۵۹ از اعمش روایت نموده (۲)

که وقتی ابوهریره با معاویه وارد مسجد کوفه شد و کثرت استقبال

ص: ۶۰۹

۱- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ۴/۶۳، خطبه ۵۶ (ومن کلام له علیه السلام لأصحابه)، فصل فی ذکر الأحادیث الموضوعه فی ذم علی. ابن ابی الحدید می نویسد: «و ذکر شیخنا أبو جعفر الإسکافی رحمه الله تعالی ... أن معاویه وضع قوماً من الصحابه وقوماً من التابعین علی رویه أخبار قبیحه فی علی علیه السلام، تقتضی الطعن فیهِ والبرائه منه وجعل لهم علی ذلك جعلاً یرغب فی مثله؛ فاختلفوا ما أرضاه، منهم أبوهریره و عمرو بن العاص و المغیره بن شعبه. ومن التابعین عروه بن الزبیر».

۲- همان، ۴/۶۷، خطبه ۵۶ (ومن کلام له علیه السلام لأصحابه)، فصل فی ذکر الأحادیث الموضوعه فی ذم علی. ابن ابی الحدید می نویسد: «قال أبو جعفر: وروی الأعمش، قال: لَمَّا قدم أبوهریره العراق مع معاویه عام الجماعة، جاء إلى مسجد الکوفه، فلما رأى کثره من استقبله من الناس جثا علی رکبته ثم ضرب صلعته مراراً وقال: یا أهل العراق، أتزعمون أنني أكذب علی الله وعلی رسوله وأحرق نفسی بالنار والله لقد سمعت رسول الله صلی الله علیه وآله يقول: <إن لكل نبي حرمًا، وإن حرمی بالمدينه، ما بین غیر إلى ثور، فمن أحدث فیها حدثاً فیها حدثاً فعليه لعنة الله والملائکه والناس اجمعین > وأشهد بالله أن علیاً أحدث فیها. فلما بلغ معاویه قوله، أجازه وأکرمه وولاه إماره المدينه».

کنندگان را دید، بر دو پای خود برخاست، در حالتی که دو دستی بر سر می زد (برای جلب توجه مردم). آن گاه گفت: ای مردم عراق! آیا گمان می برید من دروغ بر خدا و پیغمبر بگویم و آتش جهنم را بر خودم بخرم؟ بشنوید از من آنچه را که من از پیغمبر صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمود:

«إِنَّ لِكُلِّ نَبِيٍّ حَرَمًا وَالْمَدِينَةَ حَرَمِي، فَمَنْ أَحْدَثَ فِيهَا حَدَثًا فَعَلِيهِ لَعْنَةُ اللَّهِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ. قَالَ: وَأَشْهَدُ بِاللَّهِ أَنَّ عَلِيًّا أَحْدَثَ فِيهَا حَدَثًا.»

برای هر پیغمبری حرمی است و حرم من مدینه است. هر کس احداث حادثه ای در مدینه بنماید بر او باد لعنت خدا و ملائکه و تمام مردم. آن گاه ابوهریره گفت: خدا را گواه می گیرم که علی در مدینه احداث حادثه نمود! (یعنی مردم را تحریک نمود که به فرموده ی پیغمبر باید علی را لعن نمود).

وقتی این خبر به معاویه رسید (که ابوهریره همچو خدمتی به او نموده، آن هم در کوفه، مرکز خلافت علی علیه السلام، فرستاد او را آوردند، اکرامش نمود، جایزه اش داد و او را والی مدینه گردانید. انتهی

آیا این اعمال، دلیل بر مردودیت او نمی باشد و سزاوار است چنین آدمی را که برای خوشایند معاویه با یکی از خلفای راشدین، بلکه اکمل و افضل و اشرف

آنها آن قسم رفتار نموده؛ چون که روزی از صحابه رسول الله صلی الله علیه و آله بوده، نیک و ممدوح بدانید؟!

شیخ: چه دلیلی بر ملعونیت او در دست شیعیان است که او را مردود و ملعون بخوانند.

داعی: دلایل بسیاری در دست می باشد. یکی از دلایل آنکه سب کننده ی پیغمبر، به اتفاق فریقین، حتماً ملعون و مردود و اهل آتش می باشد.

و بنابر اخباری که قبلاً عرض نمودم، اکابر علمای خودتان نقل نموده اند که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: هر کس علی را سب نماید، مرا سب نموده و کسی که مرا سب نماید، خدا را سب نموده؛ چون ابوهریره از جمله کسانی بوده که علاوه بر سب و لعن نمودن مولانا و مولی الموحّدین امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السّلام به واسطه جعل و وضع حدیث - چنانچه عرض شد - مردم را وادار به سب آن حضرت می نمود!

شرکت ابوهریره با بسر بن ارطاه در ظلم و کشتار مسلمین

از جمله دلایل آنکه اکابر مورّخین خودتان، چون «طبری»^(۱)

و ابن اثیر^(۲)

و ابن ابی الحدید^(۳)

و علامه ی سمهودی^(۴)

و ابن خلدون^(۵)

و ابن خلّکان و دیگران

ص: ۶۱۱

۱- تاریخ طبری، ابن جریر طبری، ۴/۱۰۶ - ۱۰۷، وقایع سال ۴۰ هجری. طبری می نویسد: «فمما کان فیها من ذلک توجیه معاویه بسر بن ابی ارطاه فی ثلاثه آلاف من المقاتله الی الحجاز ... و قتل بسر فی مسیره ذلک جماعه کثیره من شیعه علی بالیمن ... ثم سار حتی أتى المدینه وأبو هریره یصلی بهم ... ثم خرج منصرفاً الی الکوفه وعاد أبو هریره فصلی بهم».

۲- الکامل، ابن اثیر، ۳/۳۸۴، وقایع سال ۴۰ هجری، ذکر سریه بسر بن ابی ارطاه. ابن اثیر این جریان را مشابه آنچه از طبری نقل کردیم آورده است.

۳- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ۱/۳۴۰، خطبه ۲۵ (ومن خطبه له علیه السّلام وقد تواترت علیه الأخبار باستیلاء أصحاب معاویه علی البلاد)، بسر بن ابی ارطاه ونسبه. ابن ابی الحدید می نویسد: «بعثه [بسر بن ارطاه] معاویه الی الیمن فی جیش کثیف وأمره أن یقتل کل من کان فی طاعه علی علیه السّلام فقتل خلقاً کثیراً...».

۴- وفاء الوفاء، سمهودی، ۱/۴۶، باب ۲، فصل ۲، بسر بن أرطاة یغزو المدینة. سمهودی نیز کشتار بسر بن ارطاة را به طور گذرا نقل کرده است.

۵- تاریخ ابن خلدون، ۳/۴ و ۵، بعث معاویة العَمال إلى الأمصار. ابن خلدون نیز به جنایات بسر بن ارطاة اشاره می کند.

نوشته اند: موقعی که معاویه بن ابی سفیان بسر بن ابی ارطاه سفاک، خونخوار، قسی القلب و شقی النفس را برای سرکوبی اهل یمن و شیعیان مولانا امیرالمؤمنین علیه السلام با چهار هزار مرد جنگی شامی از طریق مدینه روانه نمود، در مدینه و مکه و طائف و تباه (که شهری است در تهامه) و نجران و قبیله ی ارحب (که از قبایل همدان بود) و صنعا و حضرموت و اطراف آنها، منتها درجه ی اهانت و سفاکی و قتل عام و ظلم و تعدی را اعمال نمودند، به پیر و جوان بنی هاشم و شیعیان امیرالمؤمنین اکتفا نمودند، حتی دو طفل صغیر عیدالله بن عباس - ابن عم اکرم رسول الله صلی الله علیه و آله را که از طرف امیرالمؤمنین علیه السلام والی یمن بود، سر برید، تا آنجا که شماره کشته شدگان به امر آن ملعون را در آن سفر، زیاده از سی هزار نفر آورده اند؟!

از آنها تعجیبی نیست؛ چه آنکه از اموی ها و اتباع آنها بیش از اینها دیده شده، ولی عجب از آقای ابهریره مطلوب شماس است که در این مسافرت، به معیت و معاونت بسر سفاک خونخوار حاضر و ناظر عملیات فجیع او بود.

ص: ۶۱۲

مخصوصاً در ظلم و ستمی که به اهل مدینه منوره وارد آوردند و آن مردم بی گناه بلادفراع، مانند جابر بن عبدالله انصاری و ابو ایوب انصاری و دیگران، همگی ترسان و لرزان، بعضی فراری و برخی در خانه ها پنهان گشتند و خانه های آنها را مانند خانه ابو ایوب انصاری - که از صحابه خاص رسول الله بود - آتش زد. ابوهریره می دید و حرفی نمی زد، بلکه معاون و کمک یار او بود.

مخصوصاً بعد از حرکت آن لشکر نکبت اثر، به سمت مکه معظمه، ابوهریره به همان عنوان نیابت در آنجا ماند و بعد هم از طرف معاویه به جبران این خدمتگزاری و مساعدت با بسر بن ارطاه، والی مدینه گردید.

شما را به خدا انصاف دهید آیا این مرد دنیاپرست که در مدّت سه سال (۱)

که

ص: ۶۱۳

۱- (در طبقات ابن سعد [۱/۲۶۵]، ذکر وفادات العرب علی رسول الله صلی الله علیه وآله، وفد دوس. ابن سعد می نویسد: «قالوا لما أسلم الطفیل بن عمرو الدوسی دعا قومه فأسلموا وقدّم معه منهم المدینه سبعون أو ثمانون أهل بیت و فیهم ابوهریره و عبدالله بن ازیهر الدوسی و رسول الله صلی الله علیه وآله بخیر...») و اصابه ابن حجر ۷/۳۵۹، ترجمه شماره ۱۰۶۸۰، شرح حال ابوهریره. ابن حجر می نویسد: «و انما قدم قبل وفاه رسول الله صلی الله علیه وآله بیسیر؛ فقال ابوهریره: قدمت و رسول الله صلی الله علیه وآله بخیر...» و سایر کتب معتبره اکابر علمای اهل تسنن وارد است که ابوهریره در فتح خیبر مسلمان شد و به روایت بخاری در باب علامات النبوة فی الاسلام، [صحیح البخاری، ۵/۴۲، ح ۱۱۹، کتاب المناقب، باب علامات النبوة فی الاسلام. بخاری این حدیث را نقل می کند: عن قیس قال أتینا ابا هریره رضی الله عنه فقال صحبت رسول الله صلی الله علیه وآله ثلاث سنین...] بیش از سه سال موفق به ملاقات رسول اکرم صلی الله علیه وآله نبوده و به روایت ابن حجر در اصابه [۷/۳۶۲]، ترجمه شماره ۱۰۶۸۰، شرح حال ابوهریره. ابن حجر به نقل از ابو سلیمان بن زبیر می نویسد: عاش ابوهریره ثمانیاً و سبعین سنه... و حاکم در مستدرک [۳/۵۸۱]، ح ۶۱۵۴، کتاب معرفه الصحابه، ذکر ابی هریره الدوسی. حاکم این حدیث را نقل کرده است: عن ضمّره بن ربیع قال: مات ابوهریره سنه ثمان و خمسين و یقال مات سنه تسع و خمسين وهو ابن ثمان و سبعین سنه] و ابن عبدالبر در استیعاب [۴/۱۷۷۲]، ترجمه شماره ۳۲۰۸، شرح حال ابوهریره. ابن عبد البر می نویسد: قال الواقدی: توفي سنه تسع و خمسين وهو ابن ثمان و سبعین... و قال غیره مات بالعقیق...] و دیگران در سن هفتاد و هشت سالگی و در سال ۵۷ قمری در وادی عقیق مُرد، جنازه اش را به مدینه حمل نموده و در بقیع دفن نمودند.)

مشرف به زیارت و مصاحبت رسول اکرم صلی الله علیه وآله بوده و زیاده از پنج هزار حدیث از آن حضرت نقل نموده؟ آیا احادیث معروف را که تمام علمای فریقین، از قبیل علامه سمهودی در تاریخ المدینه و احمد حنبل در مسند و سبط ابن جوزی در صفحه ۱۶۳ «تذکره»^(۱)

و دیگران با سلسله اسناد از رسول اکرم صلی الله علیه وآله نقل نموده اند، نشنیده بود که مکرر می فرمود:

«من أخاف أهل المدینه ظلماً أخاف الله وعلیه لعنه الله والملائکه والناس أجمعین، لا یقبل الله منه یوم القیامه صرفاً ولا عدلاً. لعن الله من أخاف مدینتی. لا یرید أهل المدینه أحد بسوء إلا أذابه الله فی النار ذوب الرصاص.»

هر کس اهل مدینه را بترساند از روی ظلم، خداوند او را بترساند و بر او باد لعنت خدا و ملائکه و تمام مردم و قبول نمی نماید خداوند از او روز قیامت هیچ چیزی را. لعنت خدا بر کسی که بترساند اهل مدینه مرا. احدی اراده بدی به اهل مدینه نمی نماید مگر آنکه خداوند او را مانند سرب در آتش آب خواهد نمود.

پس در این صورت چگونه شرکت نمود در لشکری که آن همه ظلم و تعدی و ایجاد خوف و ترس در اهل مدینه نمودند. به علاوه مخالفت با خلیفه ی حق و وصی رسول الله صلی الله علیه وآله و عترت طاهره آن حضرت، به جعل احادیث و وادار نمودن مردم را به سب کسی که پیغمبر سب او را سب بر خود قرار داده. شما را به خدا

ص: ۶۱۴

۱- منابع مربوط به این حدیث در مجلس سوم گذشت.

انصاف دهید چنین کسی که از قول رسول الله صلی الله علیه وآله به وضع و جعل احادیث مشغول بوده، مردود خدا و رسول نمی باشد؟

شیخ: بی لطفی می فرمایید که موثق ترین اصحاب پیغمبر صلی الله علیه وآله را بی دین و وضاع و جعّال می خوانید.

مردود بودن ابوهریره و تازیانه زدن عمر به او

داعی: داعی تنها نسبت به ابو هریره بی لطفی نمودم، بلکه اوّل کسی که این نوع بی لطفی را نسبت به او عنایت نموده، خلیفه ی ثانی عمر بن الخطّاب بود که ارباب تاریخ، مانند ابن اثیر در حوادث سال ۲۳ و ابن ابی الحدید در صفحه ۱۰۴ جلد سوم «شرح نهج البلاغه»^(۱)

چاپ مصر و دیگران نقل نموده اند که چون خلیفه عمر در سال ۲۱ ابو هریره را والی بحرین نمود، به او خبر دادند مال بسیاری جمع نموده و اسبهای زیادی خریده و لذا در سال ۲۳ او را معزول نموده. همین که خدمت خلیفه رسید، خلیفه گفت:

«یا عدوّ الله وعدوّ کتابه أسرقت مال الله».

یعنی ای دشمن خدا و دشمن کتاب خدا آیا دزدی نمودی مال خدا را؟

گفت: هرگز دزدی نکردم، بلکه عطایایی مردم به من دادند.

ص: ۶۱۵

۱- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ۱۶/۱۶۵، خطبه ۴۰ (ومن کتاب له علیه السّلام إلى بعض عمّاله). ابن ابی الحدید می نویسد: «ولمّا قدم أبو هریره من البحرین قال له عمر: یا عدوّ الله وعدوّ کتابه، أسیرقت مال الله تعالی؟ قال أبو هریره: لستُ بعدوّ الله ولا عدوّ کتابه، ولکنّی عدوّ من عاداهما، ولم أسرق مال الله. فضربته بجریده علی رأسه، ثم ثناه بالدّره وأغرّمه عشرة آلاف درهم، ثم أحضره، فقال: یا أبا هریره من این لك عشرة آلاف درهم؟ قال: خیلی تناسلت وعطائی تلاحق وسهامی تتابع. قال عمر: کلاً والله...».

و نیز ابن سعد در صفحه ۹۰ جلد چهارم «طبقات» (۱) و ابن حجر عسقلانی در «اصابه» (۲)

و ابن عبدربه در جلد اول «عقد الفرید» (۳)

می نویسد: خلیفه گفت: ای دشمن خدا! وقتی تو را والی بحرین نمودم، کفش و نعلینی به پا نداشتی. اینک شنیده ام اسبهای به هزار و ششصد دینار خریداری نمودی، از کجا آوردی؟

ص: ۶۱۶

۱- طبقات الکبری، ابن سعد، ۴/۲۵۰، ترجمه شماره ۵۲۰، طبقه الثانية من المهاجرین والأنصار، شرح حال ابو هریره. ابن سعد این جریان را نقل می کند: «عن ابي هريره قال: كنت عاملاً بالبحرين فقدمت على عمر بن الخطاب فقال: عدوّ الله وللإسلام - أو قال: عدوّ الله ولكتابه - سرقت مال الله، قلت: لا، ولكنني عدوّ من عاداهما، خيل لي نتجت و سهام لي اجتمعت، فأخذ مني اثني عشر ألفاً، قال ثم أرسل اليّ بعد أن لا تعمل؟ قلت: لا. قال: لم؟ أليس قد عمل يوسف؟ قلت: يوسف نبيّ ابن نبيّ، فأخشى من عملكم ثلاثاً أو اثنتين. قال: أفلا تقول خمساً؟ قلت: لا، أخاف أن يشتموا عرضي ويأخذوا مالي ويضربوا ظهري وأخاف أن أقول بغير حلم وأقضى بغير علم».

۲- الاصابة، ابن حجر عسقلانی، ۷/۳۶۰، ترجمه شماره ۱۰۶۸۰، شرح حال ابو هریره. ابن حجر می نویسد: «انّ عمر استعمل أبا هريره على البحرين، فقدم بعشره آلاف، فقال له عمر: استأثرت بهذه الأموال، فمن أين لك؟ قال: خيل نتجت وأعطيه تتابع، وخراج رقيق لي، فنظر فوجدها كما قال، ثمّ دعاه ليستعمله فأبى، فقال: لقد طلب العمل من كان خيراً منك؟ قال: ومن؟ قال: يوسف، قال: انّ يوسف نبيّ الله، ابن نبيّ الله وأنا ابو هريره بن أمميه وأخشى ثلاثاً أن أقول بغير علم، أو أقضى بغير حكم ويضرب ظهري ويؤثم عرضي، وينزع مالي».

۳- عقد الفريد، ابن عبد ربه، ۱/۳۴، كتاب اللؤلؤة في السلطان، ما يؤخذ به السلطان من الحزم والعزم. ابن عبد ربه می نویسد: «ثمّ دعا أبا هريره فقال له: هل علمت من حين أنّي استعملتك على البحرين وأنت بلانعلين، ثمّ بلغني انك ابتعت أفراساً بألف دينار وست مائه دينار؟ قال: كانت لنا افراس نتاجت وعطايا تلاحقت، قال: قد حسبتُ لك رزقك ومؤونتك وهذا فضل، فأدّه. قال: ليسلك ذلك. قال: بلى والله وأوجع ظهرك ثمّ قام إليه بالدّره، فضربه حتّى أدماه، ثمّ قال: ايت بها. قال: احتسبتها عندالله. قال ذلك لو أخذتها من حلال وأدّيتها طائعاً أجت من أقصى حجر بالبحرين بحبي الناس لك لا لله ولا للمسلمين؟ ما رجعت بك أمميه إلا لرعيه الحمر وأمميه أم ابي هريره».

گفت: عطایای مردم است که نتایج آن بسیار گردیده.

خلیفه متغیر گردید، از جا برخاست و آن قدر تازیانه بر پشت او زد تا خون آلود شد. آن گاه امر کرد ده هزار دینار که در بحرین ذخیره نموده بود، از او گرفته و تحویل بیت المال دادند.

نه تنها در زمان خلافت او را زد، بلکه مسلم در صفحه ۳۴ جلد اول «صحیح» (۱)

می نویسد که در زمان رسول خدا، عمر بن الخطاب ابوهیره را آن قدر زد تا به پشت بر زمین خورد. ابن ابی الحدید در اوایل صفحه ۳۶۰ جلد اول «شرح نهج البلاغه» (۲)

گوید:

«قال أبو جعفر (الاسكافي): و أبوهريره مدخول عند شيوخنا، غير مرضي الروايه، ضربه عمر بالدره وقال قد اكثرت من الروايه أحرى بك أن تكون كاذباً على رسول الله صلى الله عليه وآله.»

ابو جعفر اسكافي (شيخ معتزله) گفته است: ابو هريره در نزد شيوخ ما

ص: ۶۱۷

۱- صحیح مسلم، ۱/۶۰، ح ۵۲، کتاب الایمان، باب الدلیل علی أنّ من مات علی التوحید دخل الجنّة قطعاً. مسلم این حدیث را نقل می کند: «حدّثنی أبو هریره - قال ... فدخلت علی رسول الله صلی الله علیه وآله فقال: <أبو هریره؟> فقلت: نعم یا رسول الله ... فقال: <یا أبا هریره > (وأعطانی نعلیه. قال: <أذهب بنعلی هاتین، فمن لقیته من وراء هذا الحائط یشهد أن لا إله إلا الله، مستیقناً بها قلبه، فبشّره بالجنّة >. فكان أوّل من لقیته عمر. فقال: ما هاتان النعلان یا أبا هریره؟ فقلت: هاتان نعلان رسول الله صلی الله علیه وآله، بعثنی بهما من لقیته یشهد أن لا إله إلا الله مستیقناً بها قلبه بشّرته بالجنّة. فضرب عمر بیده بین ثمدیّی فخررت لا ستی، فقال: إرجع یا أبا هریره، فرجعت إلی رسول الله صلی الله علیه وآله فأجهشت بكاءً. وركبني عمر. فإذا هو علی أثری. فقال لی رسول الله صلی الله علیه وآله مالک یا أبا هریره. قلت: لقیته عمر فاخبرته بالمدی بعثنی به، فضرب بین ثمدیّی ضربه خررت لاستی...».

۲- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ۴/۶۸ - ۶۷، خطبه ۵۶ (ومن کلام له علیه السّلام لأصحابه)، فصل فی ذکر الأحادیث الموضوعه فی ذمّ علیّ.

مدخول است (یعنی از حیث عقل) و روایت او مورد رضا و قبول ما نمی باشد و عمر او را تازیانه زد و گفت: زیاده روی در روایت نموده ای و تو سزاوارتری از آنکه دروغ نسبت بدهی به رسول خداصلی الله علیه وآله.

ابن عساکر در «تاریخ کبیر» (۱) و متقی در صفحه ۲۳۹ «کنز العمال» (۲) نقل می نمایند: خلیفه عمر او را با تازیانه زد و زجرش نمود و منع از نقل حدیث از رسول الله نمود و گفت: چون روایت زیاد نقل می نمایی از پیغمبر و تو سزاوارتری از اینکه دروغ بگویی از طرف آن حضرت؛ (یعنی مثل تو ناجنسی از قول آن حضرت دروغ می گوید). لذا باید ترک کنی نقل حدیث را از قول آن حضرت و الا- تو را می فرستم به زمین دوس (که قبیله ای است در یمن که ابوهریره از آنجا بوده) و یا به زمین بوزینگان، یعنی کوهستانی که بوزینگان در آنجا زیاد هستند.

و نیز ابن ابی الحدید در صفحه ۳۶۰ جلد اول «شرح نهج البلاغه» (۳)

چاپ

ص: ۶۱۸

۱- تاریخ دمشق، ابن عساکر، ۵۰/۱۷۲، ترجمه شماره ۵۸۱۷، شرح حال کعب بن ماتع بن هیسوع. ابن عساکر می نویسد: «عن السائب بن یزید قال سمعت عمر بن الخطاب يقول لأبي هريره: لتترك الحديث عن رسول الله صلى الله عليه وآله أو لألحقنك بأرض دوس وانقطع من كتاب أبي بكر كلمة معناها دوس و قال لكعب لتترك الحديث أو لألحقنك بأرض القرده».

۲- کنز العمال، متقی هندی، ۱۰/۲۹۱، ح ۲۹۴۷۲، کتاب العلم، باب فی آداب العلم والعلماء، فصل فی روایة الحدیث. متقی هندی حدیث را همانند ابن عساکر نقل کرده است.

۳- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ۴/۶۸، خطبه ۵۶ (ومن کلام له علیه السّلام مع اصحابه یخبر عما سیکون من شأن رجل یأمر بسبّه والبراءة منه)، فصل فی ذکر الأحادیث الموضوعه فی ذمّ علیّ. و نیز در جلد ۲۰، صفحه ۲۴، کلمات قصار ۴۱۳. ابن ابی الحدید می نویسد: «وقد صرح [امیر المؤمنین] غیر مرّه بتکذیب ابي هريره، وقال: لا أحد أكذب من هذا الدوسی علی رسول الله».

مصر، از استاد خود، امام ابو جعفر اسکافی نقل نموده که حضرت مولی الموحّدين امیرالمؤمنین سلام الله علیه فرمود:

«ألا إنّ أكذب الناس - أو قال أكذب الأحياء - علی رسول الله صلی الله علیه وآله أبو هريره الدوسی.»

بدانید که دروغگوترین مردم - یا فرمود دروغگوترین زندگان - به رسول خدا صلی الله علیه وآله أبو هريره دوسی می باشد.
(دوس قبیله ای است در یمن)

ابن قتیبه در تأویل «مختلف الحدیث» (۱) و حاکم در جلد سیم «مستدرک» (۲) و ذهبی در تلخیص «المستدرک» (۳) و مسلم در جلد دوم

«صحیح» (۴) در فضایل ابوهریره همگی نقل می نمایند که مکرر عایشه او را رد نموده و می گفت: ابو هریره کذاب است و از قول رسول خدا بسیار جعل حدیث می نماید.

ص: ۶۱۹

۱- تأویل مختلف الحدیث، ابن قتیبه، ص ۸۹، الرد علی أصحاب الکلام وأصحاب الرأی، الرد علی ما قیل فی ابی هریره. ابن قتیبه می نویسد: «وكانت عائشه رضی الله عنها أشدّهم إنكاراً علیه، لتطاول الأيام بها وبه.»

۲- المستدرک علی الصحیحین، حاکم نیشابوری، ۳/۵۸۲، ح ۶۱۶۰، کتاب معرفه الصحابه، ذکر ابی هریره الدوسی. حاکم این حدیث را نقل می کند: «عن عائشه أنّها دعت أبا هريره فقالت له: يا أبا هريره ما هذه الأحاديث التي تبلغنا أنك تحدّث بها عن النبي صلی الله علیه وآله، هل سمعت إلا ما سمعنا وهل رأيت إلا ما رأينا؟ قال: يا أمّاه أنّه كان يشغلک عن رسول الله صلی الله علیه وآله المرآه والمكحله والتصنّع لرسول الله صلی الله علیه وآله وائى والله ما كان يشغلنى عنه شيء.»

۳- تلخیص المستدرک، ذهبی، ۳/۵۰۹، کتاب معرفه الصحابه. ذکر ابی هریره الدوسی. ذهبی بعد از نقل آنچه از مستدرک حاکم نقل کردیم، می نویسد: «صحیح.»

۴- صحیح مسلم، ۴/۱۹۴۰، ح ۱۶۰، کتاب فضائل الصحابه، باب فضائل ابی هریره. مسلم می نویسد: «انّ عائشه قالت: ألا يعجبک أبو هريره جاء فجلس إلى جنب حجرتي يحدث عن النبي صلی الله علیه وآله، يسمعنى ذلك و كنت أسبح. فقام قبل أن أقضى سبحتى ولو أدركته لرددت علیه: إنّ رسول الله صلی الله علیه وآله لم يكن يسرد الحدیث كسر دكم.»

بالآخره ابو هريره را ما تنها مردود نخوانده ايم. بلکه در نزد خليفه عمر و مولانا اميرالمؤمنين و امّ المؤمنين عايشه و صحابه و تابعين مردود بوده است.

چنانچه شيوخ معتزله و علمای آنها و حنفی ها عموماً احاديث ابوهريره را مردود می دانند و هر حکمی که سندش منتهی به ابوهريره می شود، باطل می دانند؛ چنانچه

نووی در شرح صحيح مسلم، مخصوصاً جلد چهارم، مبسوطاً متعرض است.

و ابو حنيفه(۱)، پيشوای جماعت شما می گفت: صحابه رسول الله عموماً ثقه و عادل بودند. من از هر کدام و به هر سند باشد، حديث می گیرم، مگر حديثی که سندش منتهی گردد به ابو هريره و انس بن مالک و سمره بن جندب که از آنها نمی پذيرم.

پس آقایان به ما اعتراض ننمایید که چرا ابو هريره صحابی را انتقاد می نماید. ما آن ابو هريره ای را انتقاد می نمایم که خليفه ی ثانی عمر او را تازیانه زده و سارق بیت المال و کذابش خوانده.

ما آن ابو هريره ای را انتقاد می نمایم که امّ المؤمنين عايشه ابوحنيفه و کبار از صحابه و تابعين و اکابر از شيوخ و علمای معتزله و حنفی ها او را انتقاد نموده و مردود خوانده اند.

خلاصه ما آن ابو هريره ای را انتقاد می نمایم که مولانا و مولد الموحّدين اميرالمؤمنين و ائمه ی طاهرين از عترت رسول الله سلام الله عليهم اجمعين - که

ص: ۶۲۰

۱- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحديد، ۴/۶۸، خطبه ۵۶ (ومن كلام عليه السلام لأصحابه)، فصل في ذكر الأحاديث الموضوعه في ذمّ عليّ. ابن ابی الحديد می نويسد: «قال: قلت لأبي حنيفه: الخبر يجيء عن رسول الله صلى الله عليه وآله يخالف قياسنا ما تصنع به؟... قال: والصحابه كلّهم عدول ماعدا رجلاً، ثم عدّ منهم أباهريره وأنس بن مالك».

عدیل القرآن اند - او را کذاب و مردود خوانده اند.

ما آن ابوهریره ای را انتقاد می نمایم که شکم پرست بوده و با علم به افضلیت امیرالمؤمنین، از آن حضرت صرف نظر نموده، حاشیه نشین سفره ی چرب و نرم معاویه ی ملعون گردیده که با تقویت جعل احادیث او، امام المتقین و خلیفه المسلمین را (که خود شما قبول دارید یکی از خلفای راشدین است) سب و لعن نمایند.

بس است. بیش از این وقت مجلس را نگیرم. خیلی هم معذرت می خواهم که قدری وقت شما را گرفتم. چون فرمودید ما بی لطفی می نمایم، خواستم ثابت کنم که ما تنها نیستیم، بلکه خلفاء و صحابه و اکابر علمای خودتان مقرر و معترف به مردودیت او می باشند.

پس وقتی چنین افراد جعّال و وضّاعی برای رسیدن به جاه و مقام و معمور شدن دنیای آنها از قول رسول خدا جعل حدیث کرده و با احادیث صحیحه مخلوط نمودند، به هر حدیثی نتوان اعتماد نمود. به همین جهت آن حضرت فرمود:

«کَلِمًا حَدَّثْتُمْ بِحَدِيثِ مَنْى فاعرضوه على كتاب الله.»

«چون در موضوع مهمی سرگرم بحث بودیم، از موقع نماز آقایان قدری گذشت. صحبت که به اینجا رسید، برخاستند برای نماز. بعد از ادای نماز عشاء و صرف چای، مجلس رسمیت پیدا نمود.»

داعی: نظر به بیانات قبل، اینک ما و شما ناچاریم به هر حدیثی از احادیث منقوله از رسول اکرم صلی الله علیه و آله برخورداریم، اول رجوع به قرآن مجید نماییم. اگر مطابقت با اصلی در قرآن نمود، بپذیریم و الا رد نماییم.

ص: ۶۲۱

در جواب حدیث مجعولی که خدا فرموده من از ابی بکر راضیم، آیا او هم از من راضی هست یا نه؟

این حدیثی را هم که شما نقل نمودید (ولو یک طرفه می باشد)، ناچار باید مطابقت با قرآن مجید نماییم؛ چنانچه مانعی از قبول نباشد، قطعاً می پذیریم. فلذا جمعی در جواب گفته اند: خدای متعال در آیه ۱۶ سوره ی ۵۰ (ق) می فرماید:

(وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ وَنَعَلْمَا تَوْسُوسٌ بِهِ نَفْسُهُ وَنَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ).

«ما انسان را خلق کرده ایم و از وسوس و اندیشه های نفس او کاملاً آگاهیم و از رگ گردن به او نزدیک تریم.»

آقایان می دانید جبل الوریث، مثلی معروف است که مستعمل در فرط قرب (۱)

است و اضافه آن، بیانی است و ممکن است که اضافه لا می باشد.

و حقیقت معنای این آیه شریفه راجع است به اینکه علم خداوند متعال بر وجهی محیط است به احوال انسان که هیچ چیزی از خفایای صدور و سرائر قلوب بر ذات اقدس او جل و علا مخفی و پوشیده نمی باشد.

و در آیه ۶۲ سوره ۱۰ (یونس) می فرماید:

(وَمَا تَكُونُ فِي شَأْنٍ وَمَا تَتْلُوا مِنْهُ مِنْ قُرْآنٍ وَلَا تَعْمَلُونَ مِنْ عَمَلٍ إِلَّا كُنَّا عَلَيْكُمْ شُهُودًا إِذْ تُفِيضُونَ فِيهِ وَمَا يَعْزُبُ عَنْ رَبِّكَ مِنْ مِثْقَالِ ذَرَّةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي السَّمَاءِ وَلَا أَصْغَرَ مِنْ ذَلِكَ وَلَا أَكْبَرَ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ).

«ای رسول ما) در هیچ حال نباشی و هیچ آیه از قرآن تلاوت نکنی و به

ص: ۶۲۲

هیچ عملی تو و امت وارد نشوید، جز آنکه همان لحظه شما را مشاهده می کنیم و هیچ ذره ای در همه زمین و آسمان از خدای تو پنهان نیست و کوچک تر از ذره و بزرگ تر از آن، هرچه هست، همه در کتاب مبین و لوح علم الهی مسطور است.»

به حکم این آیات شریفه و تأیید دلایل عقلیه، هیچ فعل و قولی از خدا پوشیده نمی باشد و پروردگار عالمیان به علم حضوری، عالم به جمیع افعال و اعمال و اقوال عباد است. اینک ملاحظه فرمایید این حدیثی را که بیان نمودید، با این دو آیه و سایر آیات شریفه چگونه تطبیق نماییم و به چه نحو ممکن است رضا و عدم رضای ابی بکر بر خدا مخفی باشد که محتاج به سؤال از خود او باشد.

علاوه بر آنکه رضای حق تعالی مربوط به رضای خلق است. قطعاً تا بنده به مقام رضا نرسد، محبوب خدا نخواهد شد. پس چگونه خداوند اظهار رضایت از ابی بکر می کند و حال آنکه هنوز نمی داند ابی بکر به مقام رضا رسیده و از خدا راضی هست یا نه؟!

اخبار در فضیلت ابی بکر و عمر و رد آنها

شیخ: دیگر تردیدی نیست که رسول خدا فرمود:

«إِنَّ اللَّهَ يَتَجَلَّى لِلنَّاسِ عَامَّةً وَيَتَجَلَّى لِأَبِي بَكْرٍ خَاصَّةً.»

به درستی که خداوند تجلی فرماید از برای همه مردم عمومی و برای ابی بکر خصوصی.

و نیز فرموده است:

«مَا صَبَّ اللَّهُ فِي صَدْرِي شَيْئًا إِلَّا صَبَّهَ فِي صَدْرِ أَبِي بَكْرٍ.»

نریخت خداوند در سینه من چیزی را مگر آنکه ریخت در سینه ابی بکر.

ص: ۶۲۳

و نیز فرمود:

«أنا وأبي بكر كفرتي رهان.»

من و ابی بکر هر دو با هم مساوی هستیم؛ مانند دو اسب که در مسابقه با هم برابر باشند.

و نیز فرمود:

«إنّ في السماء الدنيا ثمانين ألف ملك يستغفرون لمن أحبّ أبابكر وعمر وفي السماء الثانية ثمانين ألف ملك يلعون من أبغض أبابكر وعمر.»

در آسمان دنیا هشتاد هزار ملک استغفار می نمایند برای کسی که دوست بدارد ابی بکر و عمر را و در آسمان دوم هشتاد هزار ملک لعن می نمایند دشمنان ابی بکر و عمر را.

و نیز فرمود:

«أبو بكر وعمر خير الأولين والآخرين.»

ابوبکر و عمر، بهترین اولین و آخرین اند.

و عظمت مقام ابی بکر و عمر رضی الله عنهما از این خبر بهتر معلوم می گردد که فرمود:

«خلقني الله من نوره وخلق أبابكر من نوري و خلق عمر من نور أبي بكر و خلق أمّتي من نور عمر و عمر سراج أهل الجنّة.»

خلق نموده خدای تعالی مرا از نور خودش و خلق نموده ابی بکر را از نور من و خلق نموده عمر را از نور ابی بکر و خلق نموده است امّت مرا از نور عمر و عمر، چراغ اهل بهشت است.

از این قبیل اخبار در کتب معتبره ی ما بسیار رسیده که من باب نمونه، به

ص: ۶۲۴

بعض از آنها اشاره نمودم، تا حقیقت مقام خلفا بر شما واضح و روشن گردد.

داعی: اولاً- مضامین ظواهر این اخبار خود دلالت کامله بر فساد و کفر آنها دارد که می رساند از لسان مبارک رسول اکرم، چنین مضامین صادر نگردیده؛ زیرا حدیث اول، دلیل بر تجسم است و قطعاً عقیده بر جسمیت حضرت باری تعالی کفر محض است و حدیث دوم می رساند که ابی بکر شریک رسول الله بوده در آنچه بر آن حضرت نازل می شده و حدیث سوم می رساند که خاتم الانبیاء هیچ گونه تفوقی بر ابی بکر نداشته؛ چه هر دو با هم مساوی بودند و دو خبر دیگر، مخالف است با اخبار کثیره ای که مجمع علیه فریقین است که بهترین اهل عالم، محمد و آل محمد سلام الله علیهم اجمعین اند.

و خبر آخری مخالف با قرآن مجید است؛ چه آنکه در آیه ۱۳ سوره ۷۶ (دهر) می فرماید: (لَا يَرْوَنَ فِيهَا شَمْسًا وَلَا زَمْهَرِيرًا). بهشت جای آفتاب و ماه نمی باشد. حجر و شجر و مدر و در و دیوار بهشت، تماماً روشن و نورانی می باشد. اهل دنیا هستند که احتیاج به چراغ دارند و الا اهل بهشت، احتیاج به چراغ ندارند.

علاوه بر این ظواهر، اکابر علمای درایت و رجال خودتان، از قبیل عالم جلیل مقدسی در «تذکره الموضوعات» (۱) و فیروزآبادی شافعی در کتاب «سفر السعادات» (۲)

ص: ۶۲۵

۱- تذکره الموضوعات، مقدسی، ص ۱۷، باب الألف. مقدسی می نویسد: «إِنَّ اللَّهَ لِيَتَجَلَّى لِلْمُؤْمِنِينَ عَامَهُ وَالْأَبِي بَكَرٍ خَاصَّهُ: فِيهِ عَلِيٌّ بْنُ عَبْدِ بْنِ قَتَيْبَةَ، كَانَ يَسْرِقُ الْحَدِيثَ».

۲- سفر السعاده، فیروزآبادی، ص ۱۴۱، خاتمه الكتاب. فیروزآبادی می نویسد: «من الموضوعات انَّ الله يتجلى للناس عامه، لأبي بكر خاصه، و حدیث ما صبَّ الله في صدری شيئاً إلاَّ وصبه في صدر أبي بكر و حدیث كان صلى الله عليه وآله إذا اشتاق إلى الجته قبل شبيهه أبي بكر و حدیث أنا و أبوبكر كفرسى رهان و حدیث انَّ الله لَمَّا اختار الأرواح اختار روح أبي بكر و أمثال هذا من المفتریات المعلوم بطلانها بديهة العقل».

۱- میزان الاعتدال، ذهبی، ۲/۲۵۹ - ۲۶۰، ترجمه شماره ۱۹۰۷، شرح حال حسن بن علی بن زکریا بن صالح أبو سعید العدوی البصری. ذهبی می نویسد: «عن أبي هريره مرفوعاً **كأنّ في السماء ثمانين ألف ملك يستغفرون لمن أحبّ أبابكر وعمر و ثمانين ألفا يلعنون من أبغضهما**» ویرویه شیخ مجهول ... وقد رواه أبو حفص الکتانی عن العدوی ... عن أبي هريره مرفوعاً **كأنّ في السماء ثمانين ألف ...** «قلت: هذا شيخ قليل الحياء، ما تفكر فيما يفتریه. قال أبو أحمد الحاكم: فيه نظر ... وقال الدار قطنی: ذاك متروك وقال حمزه السهمی: سمعت أبا محمد الحسن بن علی البصری يقول: أبو سعید العدوی كذاب علی رسول الله صلی الله علیه وآله يقول علیه مالم يقل». و نیز در جلد ۵، صفحه ۱۴۸، ترجمه شماره ۵۸۱۴، شرح حال علی بن الحسن المكتب می نویسد: «عن جابر، قال رسول الله صلی الله علیه وآله: **إنّ الله تعالى ليتجلّى للناس عامه ويتجلّى لأبي بكر خاصه**. فهذا أقطع بأنّه من وضع هذا الشويخ علی القطان ... قال الدار قطنی: كان يضع الحديث».

۲- تاریخ بغداد، خطیب بغدادی، ۱۲/۱۹، ترجمه شماره ۶۳۸۱، شرح حال علی بن عبده المكتب التميمی. خطیب این حدیث را نقل می کند: «عن جابر بن عبدالله قال قال رسول الله صلی الله علیه وآله: **إنّ الله يتجلّى للناس عامه ولأبي بكر خاصه** وهكذا رواه محمّد بن المسيّب عن ابن عبده وهو باطل». و نیز در جلد ۷، ۷/۳۸۳، ترجمه شماره ۳۹۱۰، شرح حال حسن بن علی أبو سعید العدوی خطیب بغدادی پس از نقل حدیث «**إنّ في السماء الدنيا ثمانين ألف ...**» می نویسد: «وضعه العدوی عن كامل بن طلحه».

۳- الموضوعات، ابن جوزی، ۱/۲۲۵ - ۲۲۸، و ۲۳۷ و ۲۴۲ - ۲۴۴ کتاب الفضائل، باب فی فضل أبي بكر. بعد از نقل این حدیث «**إنّ الله يتجلّى للخلائق يوم القيامة عامه ويتجلّى لك يا أبابكر خاصه**» با الفاظ گوناگون، از انس به سه طریق، از جابر به چهار طریق، از ابی هریره به یک طریق و از عایشه نیز به یک طریق این حدیث را نقل کرده است. سپس در مقام جرح و تعدیل بر آمده و تمام طرق این حدیث را باطل کرده است که متن کلام ابن جوزی به این شرح است: «أما حدیث أنس ففی الطريق الأول: محمّد بن عبد. قال أبو بكر الخطیب. هذا حدیث لا أصل له عند ذوی المعرفه بالنقل فیما نعلمه. وقد وضعه محمّد بن عبد اسناداً و متناً. قال الدار قطنی: محمّد بن عبد یكذب ویضع. و فی الطريق الثانی: بنوس و هو مجهول لا یعرف. و الطريق الثالث: فیهِ مجاهیل و أحدهم قد سرقه من محمّد بن عبد. و أما حدیث جابر. فالطریق الأول تفرّد به محمّد بن خالد و قد کذبوه. و الطريق الثانی فیهِ علی بن عبده. قال الدار قطنی: كان يضع الحديث. و أما الطريق الثالث فأنبأنا القزاز قال أنبأنا أبو بكر الخطیب قال: الحمل فیهِ علی أبو حامد بن حسنویه، فأنّه لم یکن ثقه. قال ویروی أن أباً حامد وقع إلیه حدیث علی بن عبده فرکبه علی هذا الإسناد مع أنّا لا نعلم أنّ الحسن بن علی بن عفان سمع من یحیی بن أبی کثیر شیئاً والله اعلم. و أما الطريق الرابع: فقال أبو الفتح بن أبی الفوارس: فی أبی القاسم نظر. و أما حدیث أبی هریره فهو حدیث أنس الأول و نرى أنّ أحمد بن محمّد بن عمر الیمانی سرقه و غیر أسناده. قال أبو حاتم الرازی و ابن صاعد: كان الیمانی کذاباً. و قال الدار قطنی: متروك الحديث و قال ابن

حَبَّان: حَدَّثَ بِأَحَادِيثٍ مَنَّاكِيرٍ وَبِنَسَخٍ عَجَائِبٍ. وَأَمَّا حَدِيثُ عَائِشَةَ فَفِيهِ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ وَقْدٍ. قَالَ أَحْمَدُ وَيَحْيَى: لَيْسَ بِشَيْءٍ. وَقَالَ النَّسَائِيُّ: مَتْرُوكُ الْحَدِيثِ. وَقَالَ ابْنُ حَبَّانٍ: غَفَلَ مِنَ الْإِتْقَانِ وَحَدَّثَ عَلَى التَّوَهُّمِ، فَوَقَعَتِ الْمَنَّاكِيرُ فِي أَخْبَارِهِ.

١- اللاكي المصنوعه، سيوطي، ١/٢٨٦ - ٢٨٨، كتاب المناقب، باب مناقب الخلفاء الأربعة. سيوطي اين حديث را به الفاظ گوناگون و طرق مختلف نقل کرده و تمامی طرق را باطل می کند. و ما در اینجا تنها طرق حديث و کلمات سيوطي را نقل می کنیم و از آوردن الفاظ گوناگون حديث خودداری می نماییم. (الخطيب) أنبأنا محمّد بن أحمد بن رزق حدّثنا محمّد بن يوسف الهمداني حدّثنا محمّد بن عبد بن عامر حدّثنا عبد بن حميد حدّثنا عبد الرزاق أنبأنا معمر عن قتاده عن أنس قال ... قال الخطيب: لا أصل له، وضعه محمّد بن عبد إسناداً ومثناً. رأيت له متابعاً أخرجه أبو العباس الوليد بن أحمد الزوزني في كتاب شجره العقل. قال حدّثنا أبو الحسن الأسواري حدّثنا محمّد بن بيان حدّثنا الحسن بن كثير حدّثني أحمد بن حنبل الشيباني حدّثنا عبد الرزاق به: الحسن بن كثير مجهول و محمّد بن بيان إن كان الثقفى فهو متهم بوضع الحديث والله اعلم. (أخبرنا) عبد الأوّل بن عيسى أنبأنا عبد الله بن محمّد الأنصاري أنبأنا إسماعيل بن إبراهيم بن محمّد و عبدالرحمان بن حمدان البصرى قال حدّثنا بنوس بن أحمد بن بنوس حدّثنا أبو خليفه الجمحي حدّثنا أحمد بن المقدم العجلي حدّثنا يزيد بن هارون عن حميد عن أنس قال ...: بنوس مجهول لا يعرف. (أنبأنا) عليّ بن عبيد الله أنبأنا عليّ بن الحسين حدّثنا محمّد بن عبد الله بن خلف حدّثنا عمر بن محمّد بن عيسى الجوهري أنبأنا إبراهيم بن مهدي حدّثنا السكن بن سعيد القاضي ومحمّد بن سعيد بن مهران قال حدّثنا عمرو بن عون حدّثنا يزيد بن هارون عن قتاده عن أنس به: فيه مجاهيل وأحدهم سوقه بن محمّد بن عيد. (أبو نعيم) حدّثنا أبو عليّ محمّد بن أحمد بن الحسن ومحمّد بن عمر بن سلم قال حدّثنا يوسف بن الحكيم حدّثنا محمّد بن خالد الختلي حدّثنا كثير بن هشام حدّثنا جعفر بن برقان عن محمّد بن سوقه عن محمّد بن المنكدر عن جابر قال ...: تفرد به محمد بن خالد وهو كذاب ... (الخطيب) أنبأنا الأزهرى أنبأنا الدار قطنى حدّثنا الحسين بن إسماعيل حدّثنا أبو الحسن عليّ بن عبده حدّثنا يحيى بن سعيد القطان عن أبي ذئب عن محمّد بن المنكدر عن جابر ... عليّ بن عبده يضع. (قلت) أخرجه ابن عدى وقال هذا باطل. وقال في الميزان هذا أقطع بأنّه من وضع ابن عبده عليّ القطان ... (الخطيب) أنبأنا أبو القاسم عبد الرحمان بن محمّد بن عبد الله السراج أنبأنا أبو حامد أحمد بن عليّ بن حسنويه المقرئ حدّثنا الحسين بن عليّ بن عفان العامري حدّثنا يحيى بن أبي بكير حدّثنا ابن أبي ذئب به: قال الخطيب: الحمل فيه عليّ ابن حسنويه فأنّه غير ثقّه ونرى أنّه وقع له حديث عليّ بن عبده فركبه عليّ هذا الاسناد مع أنا لا نعلم أنّ ابن عفان سمع من يحيى بن أبي بكير شيئاً. وقال أنبأنا محمّد بن عمر بن بكير أنبأنا أبو القاسم عمر بن محمّد بن عبد الله الترمذى حدّثنا عباس الشكلى و أبو سعيد أحمد بن محمّد بن عبيد الله الخلال قال حدّثنا الحسن بن عرفه أنبأنا أبو معاوية عن الأعمش عن الزبير عن جابر ...: فى أبي قاسم نظر (ابن حبان) أنبأنا محمّد بن أحمد الفرّج حدّثنا محمّد بن محمّد بن عمر بن يونس اليمامى حدّثنا أبي عن ابن أبي الزناد عن أبيه عن الأعرج عن ابى هريره ...: أحمد اليمامى كذاب و نراه سرقة و غير أسناده أخبرنا عليّ بن عبيد الله بن نصر أنبأنا عليّ بن أحمد بن البسرى أنبأنا أبو عبد الله بن بطه حدّثنا أبو محمّد الحسن بن عليّ بن زيد حدّثنا عبد الله بن محمّد الحرانى حدّثنا أبو قتاده عبد الله بن واقد حدّثنا ابن جريج عن هشام بن عروه عن أبيه عن

عائشه ...: عبد الله بن واقد متروك. همچنين عجلونى در كشف الخفاء، ٢/٤١٩، خاتمه يختم به الكتاب، مى نويسد: «أشهر المشهورات من الموضوعات كحديث ان الله يتجلى للناس عامه ولأبى بكر خاصة وحديث ما صب الله فى صدرى شيئاً الا وصيبته فى صدر أبى بكر وحديث كان صلى الله عليه وآله إذا أشتاق إلى الجنة قبل شيبه ابى بكر وحديث أنا وابى بكر كفر سى رهان وحديث ان الله لما اختار الارواح اختار روح ابى بكر و امثال هذا من المفتريات المعلوم بطلانها ببيدهه العقل».

موضوعیت و مجعولیت این احادیث نموده اند و صریحاً درباره هر یک از آنها گویند که از جهت سلسله روایات و اسناد، این احادیث از موضوعات و مفتربات است؛ چه آنکه علاوه بر افراد نااهل و جعّال و کذبّی که در سلسله روایات موجود است، بطلان آنها با قواعد عقلیه و آیات قرآنیّه ظاهر و آشکار است.

مجعولیت این احادیث نموده اند و صریحاً درباره هر یک از آنها گویند که از جهت سلسله روایات و اسناد، این احادیث از موضوعات و مفتربات است؛ چه آنکه علاوه بر افراد نااهل و جعّال و کذبّی که در سلسله روایات موجود است، بطلان آنها با قواعد عقلیه و آیات قرآنیّه ظاهر و آشکار است.

ص: ۶۲۸

شیخ: دیگر در این حدیث خلافی نیست که رسول خدا فرمود:

«أبو بکر و عمر سیدا کهول أهل الجنّه.»

ابی بکر و عمر، دو سید پیران اهل بهشت اند.

رد خبری که ابوبکر و عمر دو سید پیران اهل بهشت اند

داعی: در این حدیث هم اگر قدری فکر و تأمل کنیم، گذشته از آنکه اکابر علمای درایت و رجال خودتان آن را از موضوعات می دانند، ظاهر عبارت آن می رساند که این عبارت از رسول خدا نمی باشد؛ چه آنکه از مسلمات است که بهشت مرکز شیوخ و پیران نمی باشد و در آنجا مانند دنیا سیر تکاملی وجود ندارد که آدمی از جوانی به سنّ پیری برسد. تا به کمال سیادت نائل آید.

و در روایات ما و شما اخبار بسیاری مصدّق این معنی است که از جمله قضیه (۱) اشجعیه است

که زن پیری بود، آمد خدمت رسول اکرم صلی الله علیه و آله. حضرت در ضمن صحبت فرمود: «إِنَّ الْجَنَّةَ لَا تَدْخُلُهَا الْعَجَائِزُ»؛ یعنی عجایز و پیران داخل بهشت نمی شوند.

آن زن متأثر شد، ناله کنان عرض کرد: یا رسول الله! پس من وارد بهشت نمی شوم. این را گفت و از خدمت حضرت بیرون رفت.

حضرت فرمودند: «أخبروها أنّها ليست يومئذ بعجوز»؛ یعنی خبر دهید او را که در آن روز پیر نخواهد بود، بلکه همه ی پیران را خلعت جوانی بپوشند و داخل بهشت

ص: ۶۲۹

۱- زاد المسیر، ابن جوزی، ۵/۲۵۱، ذیل آیه ۶۳ سوره ی انبیاء. ابن جوزی می نویسد: «وقد قال رسول الله صلی الله علیه و آله لعجوز «إِنَّ الْجَنَّةَ لَا يَدْخُلُهَا الْعَجَائِزُ» أراد قوله تعالى: «إِنَّا أَنْشَأْنَاهُنَّ إِنْشَاءً». تفسیر الدر المنثور، ۶/۱۵۸، تفسیر سوره واقعه؛ تفسیر ثعلبی، ۹/۲۱۰، ذیل سوره واقعه؛ الشمائل المحمديّه، ترمذی، ص ۱۳۱، باب ما جاء فی صفة مزاح رسول الله صلی الله علیه و آله؛ تفسیر ابن کثیر، ۴/۳۱۲، ذیل سوره واقعه؛ المعجم الأوسط، طبرانی، ۵/۳۵۷. (محقق)

نمایند. آن گاه آیه ۳۵ تا ۳۶ سوره ۵۶ (واقعه) را قرائت فرمود که خداوند فرماید:

(إِنَّا أَنْشَأْنَاهُنَّ إِنْشَاءً * فَجَعَلْنَاهُنَّ أَبْكَاراً * غُرُباً أَتْرَاباً * لِأَصْحَابِ الْيَمِينِ).

انشاء بر صیغه ماضی به جهت تحقّق وقوع است؛ یعنی «بیافریده ایم زنان بهشتی را (در کمال حسن و زیبایی) و همیشه آنان را باکره و دوشیزه گردانیده ایم. دوستان و عاشقان شوهران خود با غنچ و ناز و شیرین سخن جوان همسالان هم. مخصوص اصحاب یمین.»

و در حدیث از طرق (۱)

ما و شما وارد است که رسول اکرم صلی الله علیه وآله فرمود:

«یدخل أهل الجنة الجنة جرداً مرداً بيضاً جعداً مكحلين أبناء ثلاث و ثلاثين.»

اهل بهشت که در بهشت آیند، همه جرد و مرد و بی مو و سفید اندام مجعد موی چشم های سرمه کشیده و در سنّ سی و سه سالگی باشند.

ص: ۶۳۰

۱- مسند احمد بن حنبل، ۲/۲۹۵، مسند أبي هريرة. ابن حنبل حدیث را این گونه نقل می کند: «عن أبي هريرة عن النبي صلی الله علیه وآله قال: یدخل أهل الجنة الجنة جرداً مرداً بيضاً جعداً مكحلين أبناء ثلاث و ثلاثين علی خلق آدم ستون ذراعاً فی عرض سبع أذرع». و نیز ابن کثیر در البدایه و النهایه، ۲/۱۱۲، قصه عیسی بن مریم، ذکر رفع عیسی إلى السماء. ابن کثیر می نویسد: «وقال الحسن البصری کان عمر عیسی علیه السلام يوم رفع أربعاً و ثلاثين سنه وفي الحدیث: إنّ أهل الجنة یدخلونها جرداً مرداً مكحلين أبناء ثلاث و ثلاثين». ابن سعد در طبقات الکبری، ۱/۲۸، ذکر من ولد رسول الله صلی الله علیه وآله من الأنبياء، این حدیث را همانند احمد بن حنبل نقل می کند. و نیز ترمذی در سنن ترمذی، ۴/۸۹ / ۲۶۶۹ باب ما جاء فی سن اهل الجنة، المعجم الصغیر، طبرانی ۲/۱۷، باب المیم من الله محمد نیز در ۲۰/۱۴۰ باب من اسمه یحیی؛ المعجم الکبیر، طبرانی، ۲۰/۶۴، شهر بن حوشب کمن عبدالرحمن بن غنم عن معاذ این روایت را نقل کرده و هیثمی در مجمع الزوائد ۱۰/۸ و ۳ باب کیف یدخل اهل الجنة به نقل از طبرانی در الاوسط آن را نقل کرده و بیان کرده که: اسناده جید و نیز از ابی هریره آن را از طبرانی در صغیر و اوسط روایت کرده و بیان کرده اسناده حسن. (محقق)

شیخ: این بیانات شما به جای خود صحیح است، و لکن این حدیث، مخصّصی است برای اهل بهشت.

داعی: معنای این فرمایش جناب عالی را نفهمیدم. این حدیث مخصّص چه چیز است؟ یعنی خداوند جمعی را پیر وارد بهشت می نماید، تا ابی بکر و عمر را سید آنها قرار دهد! و حال آنکه اگر بنا شود ابی بکر و عمر داخل بهشت

گردند، خداوند آنها را هم جوان خواهد نمود، نه آنکه دیگران را پیر نماید، تا سیادت آنها ثابت شود.

علاوه عرض کردم اکابر علمای خودتان این حدیث را از موضوعات به شمار آوردند و رسول اکرم برای راهنمایی ما اصلی معین فرموده، تا خیال ما راحت گردد؛ چنانچه قبلاً عرض کردم، هر حدیثی که مطابقت با قرآن مجید نماید، مردود است. فلذا علمای رجال ما و اهل درایت هم بسیاری از اخبار را که به نام رسول و ائمه ی طاهرین صلوات الله علیهم اجمعین از طریق خودمان رسیده. به دستور خودشان که فرمودند:

«إذا روی (۱) لكم عنی حدیث فاعرضوه علی کتاب الله. فإن وافقه فاقبلوه وإلا فردّوه».

زمانی که حدیثی از من برای شما روایت نمایند، آن را به قرآن مجید عرضه نمایید، اگر موافق با قرآن بود، قبول نمایید و الاّ او را رد نمایید.

ص: ۶۳۱

۱- کنز العمّال، متقی هندی، ۱/۱۹۶، ح ۹۹۴، باب الثانی فی الاعتصام بالکتاب والسنة. متقی هندی حدیث را این گونه نقل می کند: «ستكون عنی رواه یروون الحدیث، فاعرضوه علی القرآن فإن وافق القرآن فخذوها وإلا فدعوها». وجصاص در أحكام القرآن، ۲/۲۵۳، باب الشهود، الشاهد و الیمین، حدیث را این گونه نقل می کند: «روی عن النبی صلی الله علیه وآله: ما أتاکم عنی فاعرضوه علی کتاب الله. فما وافق کتاب الله فهو منی وما خالفه فلیس منی».

رد می نمایند و مورد قبول قرار نمی دهند. (۱)

و قبلاً عرض کردم که بسیاری از اکابر علمای ارباب جرح و تعدیل خودتان هم کتب مبسوطه تألیف و تصنیف نموده اند در ردّ احادیث موضوعه؛ مانند شیخ مجد الدین محمّد بن یعقوب فیروزآبادی (صاحب قاموس در صفحه ۱۴۲ کتاب «سفر السعاده» و جلال سیوطی در کتاب «اللالی» (۲)

و ابن جوزی در «موضوعات» (۳) و مقدّسی در «تذکره الموضوعات» و شیخ محمّد بن درویش، مشهور به حوت بیروتی، در صفحه ۱۲۳ کتاب اسنی المطالب آورده اند که در سند حدیث «أبو بکر و عمر سیدا کهول أهل الجنّه» یحیی بن عنبسه می باشد و ذهبی گوید: یحیی از جمله ضعفاست و ابن جان دجال گفته: یحیی وضع حدیث می نموده.

ص: ۶۳۲

۱- در کتاب اصول کافی (۱/۷۰) کتاب فضل العلم بابی به عنوان «الآخذ بالسنه وشاهد الكتاب» وجود دارد که در آن روایاتی بیان شده که این معنا را بیان کرده است. «عن ابی عبدالله علیه السّلام قال: قال رسول الله صلی الله علیه وآله: ان علی کل حق حقیقه وعلی کل صواب نورا، فما وافق کتاب الله فخذوه وما خالف کتاب الله فدعوه». «سمعت ابا عبدالله علیه السّلام یقول: کل شیء مردود إلى الكتاب والسنه، وکل حدیث لا یوافق کتاب الله فهو زخرف». «عن ابی عبدالله علیه السّلام قال: ما لم یوافق من الحدیث القرآن فهو زخرف». «عن أبی عبدالله علیه السّلام قال: خطب النبی صلی الله علیه وآله بمنی فقال: ایها الناس ما جاءکم عنی یوافق کتاب الله فأنا قلته وما جاءکم یخالف کتاب الله فلم اقله». (محقق)

۲- اللالی المصنوعه، سیوطی، ۱/۳۸۰، کتاب المناقب، مناقب الخلفاء الأربعة. سیوطی بعد از نقل حدیث فوق می نویسد: «قال الخطیب موضوع: من عمل القصاص وضعه عمر بن واصل أو وضع علیه».

۳- . الموضوعات، ابن جوزی، ۱/۲۹۹، ح ۵۲، کتاب الفضائل، باب فی فضائل علی. ابن جوزی تضعیف این حدیث را همانند سیوطی نقل می کند.

پس علاوه بر دلایلی که ما ذکر نمودیم، به بیان نقادین علمای خودتان هم - که ارباب جرح و تعدیل اند - این حدیث از موضوعات است.

واقعاً احتمال قوی می رود که از مجعولات بکریون یا بنی امیه باشد؛ چه آنکه برای رد و تضعیف بنی هاشم و عترت طاهره و اهل بیت رسول الله، در مقابل هر حدیثی از احادیث ثابتۀ ی عند الفریقین در مدح و عظمت خاندان رسالت، حدیثی جعل می نمودند و مردمانی مانند ابوهریره و امثال آنها هم برای قرب دستگاه فاسد بنی امیه پیوسته در این کار جدیت می نمودند؛ زیرا از کینه و عداوتی که با آل محمّد داشتند، در مقابل حدیث شریف ثابتی که علاوه بر اجماع علمای شیعه، اکابر علمای شما نیز نقل نموده اند، این حدیث را جعل نمودند.

نواب: آن حدیث مسلمّ کدام است که در مقابلش جعل حدیث نمودند.

در حدیث حسن و حسین سید جوانان اهل بهشت

داعی: آن حدیث شریف، ثابت و مسلمّ آن است

که رسول خداصلی الله علیه وآله فرمود:

«الحسن والحسین سیدا شباب أهل الجنة وأبوهما خير منهما.»

و بسیاری از علمای شما این حدیث را نقل نموده اند، از قبیل خطیب خوارزمی در «مناقب»^(۱)

و میر سید علی همدانی در مودّت هشتم از «مودّة القربی»^(۲) و امام ابو عبدالرحمان نسائی سه حدیث در «خصائص العلوی»^(۳)

و ابن

ص: ۶۳۳

۱- مناقب خوارزمی، ص ۲۹۴، ح ۲۸۳، فصل ۱۹.

۲- مودّة القربی، سید علی همدانی، مودّة ۱۲ (با استفاده از ینابیع المودّة، قندوزی، ۲/۳۲۵، ح ۹۴۵، باب ۵۶).

۳- خصائص أمير المؤمنين، أحمد بن شعيب نسائي، ص ۱۲۳، الأخبار المأثورة في أنّ الحسن والحسين سیدا شباب أهل الجنة.

صباغ مالکی در صفحه ۱۵۹ «فصول المهمه» (۱)

و سلیمان بلخی حنفی در باب ۵۴ «ینایع المودّه» (۲) از ترمذی و

ابن ماجه و امام احمد بن حنبل و سبط ابن جوزی در صفحه ۱۳۳ «تذکره» (۳)

و امام احمد بن حنبل در «مسند» (۴) و ترمذی در «سنن» (۵)

و محمّد بن یوسف گنجی شافعی در باب ۹۷ «کفایه الطالب» (۶) بعد از نقل این حدیث گوید: امام اهل حدیث، ابوالقاسم طبرانی در «معجم الکبیر» (۷)

در شرح حال امام حسن علیه السلام جمع نموده است جمیع طرق این حدیث شریف را از بسیاری از صحابه پیغمبر، از قبیل امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب و خلیفه ثانی عمر بن الخطاب و حذیفه یمان و ابو سعید خدری و جابر بن عبدالله انصاری و ابو هریره و اسامه بن زید و عبدالله بن عمر، آن گاه محمّد بن یوسف اظهار نظر

ص: ۶۳۴

۱- فصول المهمه، ابن صباغ مالکی، ۲/۷۰۰، فی ذکر الحسن بن علی بن ابی طالب، فصل فیما ورد فی حقّه من رسول الله.

۲- ینایع المودّه، قندوزی، ۲/۳۸، ح ۲۰، باب ۵۴.

۳- تذکره الخواص، سبط ابن جوزی، ص ۲۱۱، باب ۹.

۴- مسند احمد بن حنبل، ۵/۳۹۱، مسند حذیفه بن الیمان. ابن حنبل حدیث را این گونه نقل کرده است: «عن حذیفه قال: سألتنی أمی منذ متی عهدک بالنبی صلی الله علیه وآله قال: فقلت لها منذ کذا کذا. قال: فنالت منی وسببتنی. قال: فقلت لها: دعینی، فأتی النبی صلی الله علیه وآله فاصلی معه المغرب ثم لا أدعه حتی یتغفر لی ولک. قال: فأتیت النبی صلی الله علیه وآله فصلیت معه المغرب فصلی النبی صلی الله علیه وآله العشاء، ثم انتفل فتبعته، فعرض له عارض فناجاه، ثم ذهب فأتبعته فسمع صوتی، فقال: من هذا؟ فقلت: حذیفه. قال: مالک؟ فحدّثته بالأمر فقال: غفر الله لک ولأمک، ثم قال: أما رأیت العارض العذی عرض لی قبیل؟ قال قلت: بلی. قال: فهو ملک من الملائکه لم یهبط الأرض قبل هذه اللیله فاستأذن ربّه أن یسلم علیّ ویبشرنی أنّ الحسن والحسین سیدا شباب أهل الجنّه وأنّ فاطمه سیده نساء أهل الجنّه».

۵- الجامع الصحیح، محمد بن عیسی ترمذی، ص ۹۸۸، ح ۳۷۷۷، کتاب المناقب، باب مناقب الحسن والحسین.

۶- کفایه الطالب، گنجی شافعی، ص ۴۲۲، باب ۸ بعد از صد باب.

۷- معجم الکبیر، طبرانی، ۳/۳۰، ح ۲۶۱۷، مسند حسن بن علی.

نموده گوید: این حدیثی است حسن که رسول اکرم صلی الله علیه وآله فرمود:

«الحسن والحسين سيّدا شباب أهل الجنّة وأبوهما خير منهما (و در بعض از اخبار) أفضل منهما».

حسن و حسین دو سید جوانان اهل بهشت اند و پدر آنها بهتر و افضل از آنها می باشد.

و انضمام اسناد این حدیث به یکدیگر، دلیل بر صحّت این حدیث می باشد. انتهى

و نیز حافظ ابو نعیم اصفهانی در «حلیه» (۱) و ابن عساکر در صفحه ۲۰۶ جلد چهارم «تاریخ کبیر» (۲) و حاکم در «مستدرک» (۳)

و ابن حجر مکی در صفحه ۸۲ «صواعق» (۴) و بالأخره اتفاقی اکابر علمای شما می باشد که این حدیث، از لسان دُرربار رسول خداصلی الله علیه وآله جاری شده است.

شیخ: دیگر منکر این خبر واحدی نمی شود که رسول خداصلی الله علیه وآله فرمود:

«ما ینبغی لقوم فیهم أبوبکر أن یتقدّم علیه غیره».

این خبر، خود دلیل حقّ تقدّم ابی بکر است بر عموم امت؛ برای آنکه

ص: ۶۳۵

۱- حلیه الاولیاء، ابو نعیم اصفهانی، ۴/۱۹۰، ترجمه شماره ۲۷۴، شرح حال زر ابن حبیش. ابو نعیم حدیث را همان گونه که از مسند احمد نقل کردیم آورده است.

۲- تاریخ دمشق، ابن عساکر، ۵/۳۷۴، ترجمه شماره ۱۵۸، شرح حال احمد بن محمد بن الصلت بن المغلس.

۳- المستدرک علی الصحیحین، حاکم نیشابوری، ۳/۱۸۲، ح ۴۷۷۹، کتاب معرفه الصحابه، باب مناقب الحسن والحسین.

۴- صواعق المحرقه، ابن حجر مکی، ص ۱۸۷، الحدیث الخامس عشر، باب ۱۱، فصل ۲. و نیز ابن ماجه در سنن، ۱/۴۴، ح ۱۱۸، مقدمه، فضل علی بن ابی طالب. و خطیب بغدادی در تاریخ بغداد، ۱/۱۴۰، ترجمه شماره ۲، شرح حال حسن بن علی. و حموی در فرائد السمطین، ۲/۱۲۹، ح ۴۲۸، سمط دوم، باب ۲۹، همین حدیث را نقل کرده اند.

می فرماید: سزاوار نیست برای قومی که ابی بکر در میان آنها باشد و دیگری را بر او مقدم دارند.

داعی: متأسفم که آقایان محترم چرا بدون فکر به هر خبری توجه می نمایند. اگر این خبر فرموده ی رسول اکرم صلی الله علیه وآله بوده، چرا خود عمل به آن نمی نمود که با بود ابی بکر، علی علیه السلام را مقدم می داشت. در قضیه ی مباحله (۱)

مگر ابی بکر حاضر نبود که علی را مقدم بر او داشت. در غزوه تبوک (۲)

با بود ابی بکر کاردان پیرمرد، چرا علی علیه السلام را خلیفه خود

قرار داد؟ در سفر مکه (۳)

چرا ابی بکر را معزول و علی را منصوب برای ابلاغ رسالت و قرائت سوره براءت نمود؟ در مکه با بودن ابی بکر، چرا علی را با خود برای بت شکنی (۴)

برد، حتی به روی شانه ی خود

ص: ۶۳۶

۱- جریان مباحله در مجلس هفتم خواهد آمد.

۲- حدیث منزلت در آغاز مجلس پنجم گذشت.

۳- جریان عزل ابی بکر از ابلاغ براءت در مجلس دهم خواهد آمد.

۴- المستدرک علی الصحیحین، حاکم نیشابوری، ۲/۳۹۵، ح ۳۳۸۷، کتاب التفسیر، تفسیر سوره بنی اسرائیل. حاکم این حدیث را نقل می کند: «عن علی بن ابی طالب رضی الله عنه قال: انطلق بی رسول الله صلی الله علیه وآله حتی أتى بی الکعبه فقال لی: اجلس فجلست إلی جنب الکعبه، فصعد رسول الله صلی الله علیه وآله بمنکبی، ثم قال لی: «انهض» فنهضت فلما رأی ضعفی تحته قال لی اجلس فنزلت وجلست ثم قال لی: یا علی اصعد علی منکبی. فصعدت علی منکبیه ثم نهض بی رسول الله صلی الله علیه وآله فلما نهض بی خیل إلیّی لو شئت نلت أفق السماء فصعدت فوق الکعبه وتنحی رسول الله صلی الله علیه وآله فقال لی: الق صنمهم الأ-کبر، صنم قریش وکان من نحاس موتداً بأوتاد من حديد إلی الأرض، فقال لی رسول الله صلی الله علیه وآله عالجه ورسول الله صلی الله علیه وآله يقول لی: إیه إیه (جاء الحق وزهق الباطل إن الباطل كان زهوقاً) [الأسراء: ۸۱] فلم أزل أعالجه حتى استمكنت منه، فقال: اقدفه فقدذفت فتکسر وتردیت من فوق الکعبه فانطلقت أنا والنبي صلی الله علیه وآله نسعی وخشینا أن یرانا أحد من قریش وغیرهم. قال علی: فما صعد به حتى الساعه». و نیز متقی هندی در کنز العمال، ۱۳/۱۷۱، ح ۳۶۵۱۶، کتاب الفضائل بعد از باب فضائل علی علیه السلام، احمد بن حنبل، در مسند، ۱/۸۴، مسند علی بن ابی طالب علیه السلام؛ خطیب بغدادی، در تاریخ بغداد، ۱۳/۳۰۲، ترجمه شماره ۷۲۸۲، شرح حال نعیم بن حکیم المدائنی، همین حدیث را با اختلاف الفاظ نقل کرده اند.

سوار کرد و امر به شکستن بت هبل نمود؟ با حضور ابی بکر، چرا علی علیه السلام را برای حکومت و دعوت مردم یمن (۱)

فرستاد و علاوه بر همه، با بودن ابی بکر، علی را چرا وصی خود قرار داد؟

شیخ: حدیث بسیار ثابتی از رسول خدا صلی الله علیه وآله رسیده که ابداً مورد انکار نیست که عمرو بن عاص گفت:

روزی به پیغمبر عرض کردم: یا نبی الله! أحبّ زنان عالم به سوی شما کیست؟

ص: ۶۳۷

۱- تاریخ بغداد، خطیب بغدادی، ۳/۵۴، ترجمه شماره ۹۹۷، شرح حال محمد بن علی الرضا. خطیب این حدیث را نقل می کند: «عن علیّ قال: بعثنی النبی صلی الله علیه وآله إلى الیمن فقال لی وهو یوصینی یا علیّ ما خاب من استخار و لا ندم من استشار، یا علیّ علیک بالدُّلجِه، فإنّ الأرض تطوی باللیل ما لا- تطوی بالنهار یا علیّ أغد بسم الله فإنّ الله بارک لأمتی فی بکورها». و نیز احمد بن حنبل، در مسند ۱/۱۱۱، مسند علی بن ابی طالب این حدیث را نقل کرده است: «عن سَمَک عن حنش عن علی رضی الله عنه قال: بعثنی رسول الله صلی الله علیه وآله إلى الیمن قال فقلت یا رسول الله تبعثنی إلى قوم أسن منی و أنا حدیث لا- أبصر القضاء، قال فوضع یدیه علی صدری وقال: اللّهم ثبت لسانه واهد قلبه. یا علیّ إذا جلس الیک الخصمان فلا تقض بینهما حتی تسمع من الآخر». و بیهقی، در سنن الکبری ۸/۱۱۱، کتاب الادیات، باب ما ورد فی البئر جبار، والمعدن جبار این حدیث را نقل کرده است: «عن علیّ بن أبی طالب رضی الله عنه قال: لَمَّا بعثنی رسول الله صلی الله علیه وآله إلى الیمن حفر قوم زبیه للأسد فازدهم الناس علی الزبیه ووقع فیها الأسد فوقع فیها رجل وتعلق برجل وتعلق الآخر بآخر حتّی صاروا أربعة فجرحهم الأسد فیها فهلكوا وحمل القوم السلاح فکاد أن یكون بینهم قتال...». و ابن ماجه در سنن ۲/۷۷۴، ح ۲۳۱۰، کتاب الاحکام، باب ذکر القضاء، این حدیث را نقل کرده است: «عن علیّ قال: بعثنی رسول الله صلی الله علیه وآله إلى الیمن، فقلت: یا رسول الله تبعثنی وأنا شابّ أقضی بینهم ولا أدری ما القضاء؟ قال: فضرب یدیه فی صدری، ثم قال: <اللّهم اهد قلبه وثبت لسانه>. قال: فما شککتُ بعد فی قضاء بین اثنین».

فرمودند: عایشه.

عرض کردم: احبّ مردان به سوی شما کیست؟

فرمودند: پدر عایشه ابی بکر. پس به همین جهت که محبوب پیغمبرند، حقّ تقدّم دارند بر تمام امت و این خود یک دلیل قاطع است بر خلافت ابی بکر رضی الله عنه.

رد جواب خبری که ابی بکر و عایشه محبوب پیغمبر بودند

داعی: این حدیث علاوه بر آنکه از موضوعات و مجعولات (۱) بکریون است، با احادیث ثابتہ ی مسلّمہ ی عند الفریقین معارض است. فلذا مردودیت آن ثابت می باشد.

در این حدیث از دو جهت باید امعان نظر نمود: اول از جهت امّ المؤمنین عایشه و دوم از جهت خلیفه ابی بکر.

امّا در محبوبیت عایشه، به طریقی که احبّ زنان باشد، نزد رسول خدا اشکال است؛ چون که عرض کردم معارض است این قول با احادیث صحیحہ ی ثابتہ ای که در کتب معتبره ی فریقین (شیعه و سنی) ثبت گردیده.

شیخ: با کدام اخبار معارض است، ممکن است بیان نمایید، تا مطابقت نموده، قضاوت عادلانه نمایم.

ص: ۶۳۸

۱- سنن الکبری، نسائی، ۵/۳۹، ح ۸۱۱۷، کتاب المناقب، باب ۲، فضل ابی بکر و عمر. نسائی این حدیث را نقل می کند: «عن ابی عثمان قال: حدّثنی عمرو بن العاص قال: استعملنی رسول الله صلی الله علیه وآله علی جیش ذات السلاسل فأتیته فقلت: یا رسول الله أیّ الناس أحبّ إلیک؟ قال: عائشه. قلت: من الرجال؟ قال: أبوها. قلت: ثمّ من؟ قال: فعدّ رجالاً». سپس در انتهای حدیث می نویسد: «قال أبو عبدالرحمان: بعض حروف ابی عثمان لم تصح».

داعی: احادیث بسیاری از طرق علماء و روات شما، بر خلاف گفته ی شما، درباره ی حضرت صدیقه ی کبری امّ الائمة النجباء فاطمه الزهراء سلام الله عليها وارد است.

فاطمه بهترین زنان عالم است

از جمله حافظ ابوبکر بیهقی در تاریخ و حافظ ابن عبدالبر در «استیعاب»^(۱)

و میرسید علی همدانی در «مودّة القربی»^(۲)

و دیگران از علمای شما نقل نموده اند

ص: ۶۳۹

۱- استیعاب، ابن عبدالبر، ۴/۱۸۹۷، ترجمه شماره ۴۰۵۷، شرح حال فاطمه بنت رسول الله صلی الله علیه وآله. ابن عبدالبر حدیث را این گونه نقل می کند: «عن جمیع بن عمیر، قال: دخلت علی عائشه، فسألت أئی الناس كان أحبّ إلی رسول الله صلی الله علیه وآله قالت: فاطمه: قلت فمن الرجال؟ قالت: زوجها، ان كان ما علمته صوّماً قوّاماً». این روایت با تعابیر مختلف در دیگر کتب اصلی اهل تسنّن ذکر شده است که به بعضی از آنها اشاره می کنیم: سنن ترمذی، ۵/۳۶۲/۳۹۶۵، باب ما جاء فی فضل فاطمه رضی الله عنها؛ المستدرک، حاکم نیشابوری، ۳/۱۵۴ و ۱۵۷، باب ذکر مناقب فاطمه رضی الله عنها؛ السنن الکبری، نسائی، ۵/۱۴۰ و ۱۳۹ ح ۸۴۹۶ و ۸۴۹۷ و ۸۴۹۸؛ خصائص امیرالمؤمنین علیه السلام، ص ۱۱۰؛ المعجم الکبیر، طبرانی، ۲۲/۴۰۳ باب «ومن مناقب فاطمه؛ تاریخ مدینه دمشق، ابن عساکر، ۴۲/۲۶۰ تا ۲۶۵». (محقق)

۲- مودّة القربی، سید علی همدانی، مودّه ۱۱ (با استفاده از ینابیع الموده، قندوزی، ۲/۳۲۰، ح ۹۲۵ باب ۵۶، فصل فی فضائل فاطمه). همدانی حدیث را با اختلاف اندک در الفاظ همانند استیعاب نقل کرده است. و نیز احمد بن شعیب نسائی در السنن الکبری، ۵/۱۴۶، ح ۸۵۱۵، کتاب الخصائص، باب ۴۱، ذکر الأخبار المأثوره بانّ فاطمه بنت رسول الله صلی الله علیه وآله سیده نساء هذه الأمة، این حدیث را نقل کرده است: «عن أبی هریره قال: أبطأ رسول الله صلی الله علیه وآله، عنّا رسول الله صلی الله علیه وآله، عنّا يوماً صدر النهار، فلما كان العشی قال له قائلنا: یا رسول الله! قد شقّ علينا لم نرک الیوم. قال: إنّ ملکاً من السماء لم یکن رأنی، فاستأذن الله فی زیارتی فأخبرنی - أو بشرنی - أنّ فاطمه ابنتی سیده نساء اُمّتی وإن حسناً وحسیناً سیدا شباب أهل الجنّه». و طبرانی در معجم الکبیر، ۲۲/۴۰۳، ح ۱۰۰۶، من مناقب فاطمه، حدیث را این گونه نقل کرده است: «عن أبی هریره أنّ رسول الله صلی الله علیه وآله قال: إنّ ملکاً من السماء لم یکن زارنی، فاستأذن الله فی زیارتی، فبشرنی أو أخبرنی أنّ فاطمه سیده نساء اُمّتی». و متقی هندی در کنز العمال، ۱۱/۶۰۵، ح ۳۲۹۲۵، کتاب الفضائل، باب ۳، فصل ۲، فضائل علی، از ابی هریره از رسول اکرم صلی الله علیه وآله این حدیث را نقل کرده است: «أما ترضین انّی زوّجتک أول المسلمین إسلاماً وأعلمهم علماً، فانّک سیده نساء اُمّتی کما سادت مریم قومها اما ترضین یا فاطمه انّ الله اطّلع علی أهل الأرض فاختر منهم رجلین فجعل أحدهما أباک والآخر بعلک». و بخاری در تاریخ الکبیر، ۱/۲۳۲، ح ۷۲۸، احادیث محمّد بن مروان الذهلی، حدیث را این گونه نقل می کند: «عن أبی هریره أنّ النبیّ صلی الله علیه وآله قال: انّ فاطمه سیده نساء اُمّتی». و ذهبی در سیر اعلام النبلاء، ۲/۱۲۷، ترجمه شماره ۱۸، شرح حال فاطمه بنت رسول الله صلی الله علیه وآله. و مزی در تهذیب الکمال،

۲۶/۳۹۱، ترجمه شماره ۵۵۹۶، شرح حال محمد بن مروان الذهلی، حدیث را همانند طبرانی نقل کرده انی به اضافه این
جملات: «وانّ الحسن والحسین سیدا شباب أهل الجنّه».

که رسول اکرم صلی الله علیه وآله مکرّر می فرمود:

«فاطمه خیر نساء امتی».

یعنی: فاطمه بهترین زنان امت من است.

امام احمد بن حنبل در «مسند»^(۱) و حافظ

ابوبکر شیرازی در «نزول القرآن فی علی» نقل می نمایند از محمّد بن حنفیه از امیرالمؤمنین علیه السّلام؛ و ابن عبد البر در «استیعاب»^(۲) ضمن نقل حالات فاطمه علیها السلام و خدیجه امّ المؤمنین از عبد الوارث

ص: ۶۴۰

۱- مسند احمد بن حنبل، ۱/۲۹۳، مسند عبدالله بن عباس. ابن حنبل حدیث را این گونه نقل می کند: «عن ابن عباس قال خطّ رسول الله صلی الله علیه وآله فی الأرض أربعة خطوط قال: تدرون ما هذا؟ فقالوا: الله ورسوله أعلم». «فقال رسول الله صلی الله علیه وآله: أفضل نساء أهل الجنّة خدیجه بنت خویلد و فاطمه بنت محمّد و آسیه بنت مزاحم امرأه فرعون و مریم ابنة عمران رضی الله عنهنّ أجمعین».

۲- استیعاب، ابن عبد البر، ۴/۱۸۹۶، ترجمه شماره ۴۰۵۷، شرح حال فاطمه بنت رسول الله صلی الله علیه وآله. ابن عبد البر حدیث را به این لفظ آورده است: «عن أبي هريره قال: قال رسول الله صلی الله علیه وآله: خیر نساء العالمین أربع: مریم بنت عمران و آسیه بنت مزاحم و خدیجه بنت خویلد و فاطمه بنت محمّد صلی الله علیه وآله».

بن سفيان و ابو هريره - و ضمن حالات خديجه ام المؤمنين از ابو داود، نقلاً از ابو هريره و انس بن مالك - و شيخ سليمان بلخي حنفي در باب ۵۵ «ينابيع الموده»^(۱)

و مير سيد علي همداني در مودت سيزدهم از «مودة القربى»^(۲)

از انس بن مالك و نيز بسيارى از ثقات محدثين به طرق خود از انس بن مالك روايت نموده اند كه رسول اكرم صلى الله عليه وآله فرمود:

«خير نساء العالمين أربع: مريم بنت عمران و آسيه بنت مزاحم و خديجه بنت خويلد و فاطمه بنت محمد عليه السلام.»

خطيب در «تاريخ بغداد»^(۳)

نقل مي نمايد كه رسول خدا اين چهار زن را بهترين زنان عالم به حساب آورده، آن گاه فاطمه عليها السلام را در دنيا و آخرت بر آنها تفضيل داده.

محمد بن اسماعيل بخاري در صحيح و امام احمد بن حنبل^(۴)

در «مسند» از

ص: ۶۴۱

-
- ۱- يناابيع الموده، قندوزي، ۲/۵۸، ح ۳۷، باب ۵۵. قندوزي اين حديث را همانند استيعاب نقل کرده است.
 - ۲- مودة القربى، سيد علي همداني، مودة ۱۳ (با استفاده از يناابيع المودة قندوزي، ۲/۳۳۱، ح ۹۶۷، باب ۵۶)؛ طبراني در معجم الكبير، ۲۲/۴۰۲، فصل ومن مناقب فاطمة؛ ابن حبان در صحيح خود، ۱۵/۴۰۲، مناقب فاطمة و ابن حجر عسقلاني، در الاصابة، ۸/۲۶۴، ترجمه شماره ۱۱۵۸۷، شرح حال فاطمة الزهراء همين حديث را به همان الفاظي كه از استيعاب آورديم، نقل کرده اند.
 - ۳- تاريخ بغداد، خطيب بخاري، ۷/۱۸۵، ترجمه شماره ۳۶۳۶، شرح حال جعفر بن محمد ابو يحيى الزعفراني. خطيب همان حديثي را كه از استيعاب نقل كرديم آورده است.
 - ۴- گرچه اين حديث را به الفاظ ياد شده در منابع فوق و ديگر منابع نيافتيم، لکن ابن شهر آشوب در مناقب آل ابی طالب، ۳/۳۲۳ باب مناقب فاطمه، همين حديث را با همين الفاظ از عايشه نقل کرده است.

عایشه بنت ابی بکر نقل می نمایند که رسول اکرم صلی الله علیه و آله به فاطمه فرمود:

«یا فاطمه ابشری فانّ الله اصطفیک وطهرک علی نساء العالمین و علی نساء الاسلام وهو خیر دین.»

ای فاطمه! مژده و بشارت باد تو را که خداوند برگزیده تو را و پاکیزه گردانیده است بر زنان عالمیان عموماً و بر زنان اسلام خصوصاً و اسلام از همه دینی بهتر است.

و نیز بخاری در صفحه ۶۴ جزء چهارم «صحیح» (۱) و مسلم (۲)

در باب فضائل

ص: ۶۴۲

۱- صحیح بخاری، ۸/۴۱۱ - ۴۱۲، ح ۱۱۵۸، کتاب الاستئذان، باب من ناجی بین یدی الناس. بخاری حدیث را این گونه نقل کرده است: «حدّثنی عائشه أم المؤمنین قالت إنّنا کنا أزواج النبی صلی الله علیه و آله عنده جميعاً لم تغادر منّا واحده، فأقبلت فاطمه علیها السّلام تمشی لا والله ما تخفی مشیتها من مشیه رسول الله صلی الله علیه و آله فلما رأها رَحِب. قال مرحباً بابتی ثمّ أجلسها عن یمینه أو عن شماله، ثمّ سارّها. فبکت بکاءً شدیداً فلما رأى حزنها سارّها الثانیه، إذا هی تضحک. فقلت لها: أنا من بین نساءه خصّک رسول الله صلی الله علیه و آله بالسّر من بیننا ثمّ أنت تبکین. فلما قام رسول الله صلی الله علیه و آله سألتها عمّا سارّک. قالت: ما کنت لأفشی علی رسول الله صلی الله علیه و آله سرّه. فلما توفّی قلت لها عزمت علیک بما لی علیک من الحقّ لمّا أخبرتنی. قالت: أمّا الآن فنعم فاخبرتنی. قالت: أمّا حين سارّنی فی الأمر الأوّل فأنّه أخبرنی أنّ جبرئیل کان یعارضه بالقرآن کلّ سنه مرّه وانه قد عارضنی به العام مرّتين ولا أرى الأجل إلّا قد اقترب، فاتقی الله واصبری. فأنی نعم السلف انا لک. قال: فبکیت بکائی الّذی رأیت. فلما رأى جزعی سارّنی الثانیه قال: یا فاطمه ألا ترضین أن تكونی سیده نساء المؤمنین أو سیده نساء هذه الأمّه». و نیز بخاری در (۴/۲۰۹) کتاب بداء الخلق، باب مناقب المهاجرین و فضلهم بابی را به عنوان باب مناقب قرابه رسول الله صلی الله علیه و آله و منقبه فاطمه علیها السّلام بنت النبی صلی الله علیه و آله و قال النبی صلی الله علیه و آله فاطمه سیده نساء اهل الجنه، ذکر کرده است و در ادامه روایت فوق را با کمی تفاوت در عبارات ذکر کرده است اما در انتهای روایت به جای عبارت ذکر شده چنین ذکر شده «فأخبرنی انی اول اهل بیته اتبعه فضحکت». و همچنین، در همین باب صفحه ۲۱۹ در آغاز باب مناقب فاطمه رضی الله عنه نیز چنین بیان کرده و قال النبی صلی الله علیه و آله فاطمه سیده نساء اهل الجنه. (محقق)

۲- صحیح مسلم، ۴/۱۹۰۵، ح ۹۸، کتاب فضائل الصحابه، باب فضائل فاطمه. این روایت با تعابیر مختلف در کتب دیگر صحاح و صاحبان آن نیز نقل شد: سنن ابن ماجه، ۱/۵۱۸، ح ۱۶۲۱، کتاب الجنائز، باب ما جاء فی ذکر مرض رسول الله صلی الله علیه و آله، حدیث؛ سنن ترمذی، ۵/۳۲۶، ح ۳۸۷۰، ابواب المناقب، باب مناقب ابی محمد الحسین بن علی بن ابی طالب والحسین بن علی بن ابی طالب رضی الله عنهما، باب ۱۱۰؛ فضائل الصحابه، نسائی، ص ۵۸، حذیفه بن الیمان و ص ۷۶ و ۷۷، مناقب فاطمه بنت رسول الله صلی الله علیه و آله رضی الله عنها. (محقق)

فاطمه در جزء دوم «صحيح» و حمیدی در «جمع بين الصحيحين»^(۱) و عبدی در «جمع بين الصحاح الستة» و ابن عبدالبر در «استيعاب»^(۲)

ضمن حالات حضرت فاطمه عليها السلام و امام احمد در صفحه ۲۸۲ جزء ششم «مسند»^(۳)

و محمد بن سعد کاتب در جزء دوم «صحيح» و حمیدی در «جمع بين الصحيحين»^(۴) و عبدی در «جمع بين الصحاح الستة» و ابن عبدالبر در «استيعاب»^(۵)

ضمن حالات حضرت فاطمه عليها السلام و امام احمد در صفحه ۲۸۲ جزء ششم «مسند»^(۶)

و محمد بن سعد کاتب در جلد دوم «طبقات»، ضمن فرموده های رسول الله صلی الله علیه و آله در مرض و بستر و بیماری و در جلد هشتم در نقل حالات بی بی فاطمه عليها السلام ضمن حدیث طولانی (که وقت مجلس، اجازه نقل آن را نمی دهد)، مسنداً از عایشه ام المؤمنین نقل نموده اند که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود:

«يا فاطمه ألا ترضين أن تكوني سيّدة نساء العالمين.»

یعنی آیا تو راضی نیستی که سیده ی زنان عالمین باشی؟

ص: ۶۴۳

۱- الجمع بين الصحيحين، حمیدی، ۴/۱۴۵، ح ۳۳۵۷، مسند عائشه.

۲- استيعاب، ابن عبد البر، ۴/۱۸۹۴، ترجمه شماره ۴۰۵۷، شرح حال فاطمه بنت رسول الله صلی الله علیه و آله.

۳- مسند احمد بن حنبل، ۶/۲۸۲، أحاديث فاطمة بنت رسول الله صلی الله علیه و آله. طبقات الكبرى، محمد بن سعد، ۲/۱۹۱، ذکر ما قال رسول الله صلی الله علیه و آله لفاطمة ابنته في مرضه و نیز ۸/۲۲، ذکر بنات رسول الله صلی الله علیه و آله، فاطمة بنت رسول الله صلی الله علیه و آله.

۴- الجمع بين الصحيحين، حمیدی، ۴/۱۴۵، ح ۳۳۵۷، مسند عائشه.

۵- استيعاب، ابن عبد البر، ۴/۱۸۹۴، ترجمه شماره ۴۰۵۷، شرح حال فاطمه بنت رسول الله صلی الله علیه و آله.

۶- مسند احمد بن حنبل، ۶/۲۸۲، أحاديث فاطمة بنت رسول الله صلی الله علیه و آله. طبقات الكبرى، محمد بن سعد، ۲/۱۹۱، ذکر ما قال رسول الله صلی الله علیه و آله لفاطمة ابنته في مرضه و نیز ۸/۲۲، ذکر بنات رسول الله صلی الله علیه و آله، فاطمة بنت رسول الله صلی الله علیه و آله.

و ابن حجر عسقلانی این عبارت را ضمن حالات بی بی در «اصابه» (۱)

نقل نموده است؛ یعنی تو بهترین زنان عالمین هستی.

و نیز بخاری و مسلم در «صحیحین» خود و امام ثعلبی در «تفسیر» (۲)

و امام احمد حنبل در «مسند» و طبرانی در «معجم الکبیر» (۳)

و سلیمان بلخی حنفی در باب ۳۲ «ینابیع المودّه» (۴) از تفسیر ابن ابی حاتم و «مناقب» و حاکم و وسیط و واحدی و «حلیه ی الاولیاء» حافظ ابو نعیم اصفهانی و «فرائد» حموی، (۵) و ابن حجر مکی در ذیل آیه چهاردهم «صواعق» (۶) از احمد و محمد بن طلحه شافعی در صفحه ۸ «مطالب السؤل» (۷) و طبری در «تفسیر» (۸)

و واحدی در «اسباب

ص: ۶۴۴

۱- الاصابه، ابن حجر عسقلانی، ۸/۲۶۶، ترجمه شماره ۱۱۵۸۷، شرح حال فاطمه الزهراء. و نیز ابو نعیم اصفهانی در حلیه الاولیاء، ۲/۴۰، ترجمه شماره ۱۳۳، شرح حال فاطمه بنت رسول الله صلی الله علیه و آله، همین حدیث را نقل کرده اند. شایان ذکر است که مسلم بن حجاج و ابن عبدالبر و احمد بن حنبل و ابن حجر و ابو نعیم این حدیث را با الفاظ گوناگون و به همان محتوای حدیثی که از بخاری آوردم نقل کرده اند، ولی همگی جمله مورد استشهاد را (یا فاطمه ألا ترضین أن تكون سیده نساء العالمین) یکسان نقل کرده اند.

۲- الکشف والبیان، ثعلبی، ۸/۳۱۰، ذیل آیه ۲۳ سوره ی شوری. ثعلبی این حدیث را نقل می کند: «عن ابن عباس، قال: لما نزلت (قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى) قالوا: يا رسول الله صلى الله عليه وآله من قرابتك هؤلاء الذين وجبت علينا مودتهم؟ قال: علي وفاطمة وابناءهما».

۳- معجم الکبیر، طبرانی، ۳/۳۹، ح ۲۶۴۱، مسند حسن بن علی بن ابی طالب علیه السلام.

۴- ینابیع المودّه، قندوزی، ۱/۳۱۵، ح ۱-۶، باب ۳۲.

۵- فرائد السمطین، حموی، ۲/۱۳، ح ۳۵۹، سمط ۲، باب ۲.

۶- صواعق المحرقه، ابن حجر مکی، ص ۱۷۰، باب ۱۱، فصل ۱، آیه ۱۴.

۷- مطالب السؤل، محمد بن طلحه شافعی، ص ۴۰ و ۵۲، مقدمه.

۸- جامع البیان، محمّد بن جریر طبری، ۱۳/۳۳، ح ۲۳۶۹۸، ذیل آیه ۲۳ سوره ی شوری. طبری این حدیث را نقل می کند: «عن أبی الدیلم قال: لَمَّا جِئَ بِعَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا أُسِيرًا فَأَقِيمَ عَلِيٌّ دَرَجَ دِمَشْقَ، قَامَ رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ الشَّامِ، فَقَالَ: الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي قَتَلَكُمْ وَاسْتَأْصَلَكُمْ وَقَطَعَ قُرْبَى الْفِتْنَةِ. فَقَالَ لَهُ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: أَقْرَأْتَ الْقُرْآنَ؟ قَالَ: نَعَمْ. قَالَ: أَقْرَأْتَ آلَ حَمٍّ؟ قَالَ: قَرَأْتُ الْقُرْآنَ وَلَمْ أَقْرَأْ آلَ حَمٍّ. قَالَ: مَا قَرَأْتَ (قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى). قَالَ: وَأَنْتُمْ لِأَنْتُمْ هُمْ؟ قَالَ: نَعَمْ». همچنین ابن کثیر در تفسیر القرآن العظیم، ۴/۱۰۱، ذیل آیه ۲۳ سوره شوری همین حدیث را نقل کرده

النزول» (۱) و ابن مغازلی شافعی در «مناقب» (۲) و محبّ الدین طبری در ریاض و مؤمن شبلنجی در «نورالابصار» (۳)

و زمخشری در «تفسیر» (۴) و سیوطی در «درّ المنثور» (۵) و ابن عساکر در «تاریخ» (۶) و علامه ی سمهودی در «تاریخ المدینه» و فاضل نیشابوری در «تفسیر» (۷)

و قاضی بیضاوی در «تفسیر» (۸) و امام فخر در

ص: ۶۴۵

- ۱- تا آنجا که ما جستجو کردیم، حدیث مزبور را در اسباب النزول واحدی نیافتیم، لکن واحدی نیشابوری کتابی دارد به نام الوسیط فی تفسیر القرآن المجید که در ۴/۵۲، ذیل آیه ۲۳ سوره ی شوری، آنچه از ثعلبی نقل کردیم آورده است.
- ۲- مناقب ابن مغازلی، ص ۳۰۹، ح ۳۵۲، باب قوله تعالی: (قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى).
- ۳- نور الابصار، شبلنجی، ص ۲۲۷، باب ۲.
- ۴- تفسیر کشاف، زمخشری، ۴/۲۱۳، ذیل آیه ۲۳ سوره ی شوری.
- ۵- الدرّ المنثور، سیوطی، ۵/۷۰۱، ذیل آیه ۲۳ سوره ی شوری.
- ۶- تاریخ دمشق، ابن عساکر، ۴۱/۳۳۵، ترجمه شماره ۴۸۵۱، شرح حال علی بن الحسن بن القاسم. ابن عساکر این حدیث را نقل کرده است: «عن أبي امامه الباهلي قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله: إِنَّ اللَّهَ خَلَقَ الْأَنْبِيَاءَ مِنْ أَشْجَارٍ شَتَّى وَخَلَقَنِي وَعَلِيًّا مِنْ شَجَرَةٍ وَاحِدَةٍ. فَأَنَا أَصْلُهَا وَعَلِيٌّ فَرْعُهَا وَالْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ ثَمَارُهَا وَأَشْيَاعُهَا أَوْراقُهَا. فَمَنْ تَعَلَّقَ بِغَصْنٍ مِنْ أَغْصَانِهَا نَجَا وَمَنْ زَاغَ هَوَىٰ وَلَوْ أَنَّ عَبْدًا عَبْدَ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ بَيْنَ الصِّفَا وَالْمَرُوهِ أَلْفَ عَامٍ ثُمَّ أَلْفَ عَامٍ ثُمَّ أَلْفَ عَامٍ وَلَمْ يَدْرِكْ مَحَبَّتَنَا لِأَكْبَهِ اللَّهِ عَلَىٰ مَنْخَرِيهِ فِي النَّارِ، ثُمَّ تَلَا: (قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى)».
- ۷- غرائب القرآن، نظام الدین حسن بن محمد نیشابوری، ذیل آیه ۲۳ سوره شوری (به هامش تفسیر طبری طبع دار المعرفه ۲۵/۲۷).
- ۸- تفسیر بیضاوی، ۴/۹۱، ح ۲۳، ذیل آیه ۲۳ سوره ی شوری.

«تفسیر کبیر»^(۱) و سید ابی بکر شهاب الدین علوی در صفحه ۲۲ تا ۲۳ باب اول «رشفه الصادی من بحر فضائل بنی النبی الهادی»^(۲)

از «تفسیر بغوی» و ثعلبی و سیره ی ملا- و «مناقب» احمد و کبیر و «اوسط» طبرانی و سدی و شیخ عبدالله بن محمد بن عامر شبراوی شافعی در صفحه ۵ کتاب «الاتحاف»^(۳)

از حاکم و طبرانی و احمد و جلال الدین سیوطی در «احیاء المیت»^(۴)

از تفاسیر ابن منذر و

ص: ۶۴۶

۱- تفسیر الکبیر، فخر رازی، ۲۷/۱۶۶، ذیل آیه ۲۳ سوره ی شوری. فخر رازی بعد از نقل حدیث می نویسد: «فثبت ان هؤلاء الأربعة أقارب النبي صلى الله عليه وآله وإذا ثبت هذا وجب أن يكونوا مخصوصين بمزيد التعظيم ويدل عليه وجوه: (الأول) قوله تعالى: (إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى) ووجه الاستدلال به ما سبق. (الثاني) لاشك أن النبي صلى الله عليه وآله كان يحب فاطمه عليها السلام قال صلى الله عليه وآله: «فاطمه بضعة مني يؤذيني ما يؤذيها» و ثبت بالنقل المتواتر عن رسول الله صلى الله عليه وآله أنه كان يحب علياً والحسن والحسين وإذا ثبت ذلك وجب على كل الأئمة مثله لقوله: (وَاتَّبِعُوهُ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ) و لقوله تعالى: (فَلْيَحْذَرِ الَّذِينَ يُخَالِفُونَ عَنْ أَمْرِهِ) و لقوله: (قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ) و لقوله سبحانه: (لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ). (الثالث) أن الدعاء لآل منصب عظيم ولذلك جعل هذا الدعاء خاتمه التشهد في الصلاة هو قوله: اللهم صل على محمد وعلى آل محمد وارحم محمد وأل محمد. وهذا التعظيم لم يوجد في حق غير آل. فكل ذلك يدل على أن حب آل محمد واجب». با دقت در کلمات فخر رازی روشن می شود که او مصداق این آیه شریفه است که خداوند در آیه ۱۴۶ سوره بقره می فرماید: (الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَعْرِفُونَهُ كَمَا يَعْرِفُونَ أَبْنَاءَهُمْ وَإِنَّ فَرِيقًا مِّنْهُمْ لَيَكْتُمُونَ الْحَقَّ وَهُمْ يَعْلَمُونَ). افرادی که همانند فخر رازی حقانیت اهل بیت پیامبر را درک کرده اند، لزوم مراجعه تمام امت را به آنها دریافته به باطل بودن راههای دیگر غیر از طریق آنها اعتراف دارند، لکن برخی کتمان حق نموده اند، در حالی که خود آگاهند.

۲- رشفه الصادی، علوی حضر می، ص ۵۲، باب ۱، تفسیر آیه الموده فی أهل البيت، الآیه الثانیة.

۳- الاتحاف، شبراوی، ص ۱۷ و ۱۸، باب ۱.

۴- احیاء المیت، سیوطی، ص ۸، حدیث الثانی. و نیز ابن مردویه در مناقب علی بن ابی طالب، ص ۳۱۶، ح ۵۲۲، ذیل آیه ۲۳ سوره ی شوری. همین حدیث را نقل کرده اند. در پایان این بحث، اشاره به این نکته ضروری است که این حدیث غالباً به همان الفاظی که از ثعلبی نقل کردیم نقل شده است، بجز در برخی از منابع که به متن کامل حدیث اشاره کرده ایم. حاکم نیشابوری در المستدرک علی الصحیحین، ۳/۱۸۹، ح ۴۸۰۲، کتاب معرفة الصحابه، باب مناقب حسن بن علی، این حدیث را نقل کرده است: «عن علی بن الحسن بن علی الناس... ثم قال: ... وأنا من أهل البيت العذی افترض الله مودتهم على كل مسلم، فقال تبارك وتعالى لنبيه: (قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى وَمَنْ يَقْتَرِفْ حَسَنَةً نَّزِدْ لَهُ فِيهَا حُسْنًا) فاقتراف الحسنه مودتنا أهل البيت». و نیز ابن صباغ، مالکی در فصول المهمه، ۱/۱۵۵، مقدمه؛ گنجی شافعی در کفایه

الطالب، ص ۹۱، باب ۱۱. و حاکم حسکانی در شواهد التنزیل، ۲/۱۸۹، ح ۸۲۲ و ۸۲۴ و ۸۲۵، ذیل آیه ۲۳ سوره ی شوری همین حدیث را نقل کرده اند.

ابن ابی حاتم و ابن مردویه و معجم الکبیر طبرانی و ابن ابی حاتم و حاکم بالأخره عموم اکابر علمای شما (به استثنای عدّه ی قلیلی از متعصّبین و پیروان امویها و دشمنان اهل بیت) از ابن عباس (حبر امت) و دیگران نقل نموده اند که وقتی آیه ۲۲ سوره ۴۲ (شوری) نازل شد:

(قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ وَمَن يَقْتَرِفْ حَسَنَةً نَّزِدْ لَهُ فِيهَا حُسْنًا).

«بگو (به امت) من از شما اجر رسالت جز این نخواهم که مودّت و محبّت مرا در حقّ خویشاوندان من منظور دارید و هر که کار نیکو انجام دهد ما بر نیکویی اش بیفزاییم.»

جمعی از اصحاب عرض کردند:

«یا رسول الله من قرابتک الذین فرض الله علينا مودّتهم؟ قال صلی الله علیه وآله: علیّ

ص: ۶۴۷

یعنی نزدیکان شما کیانند که خدا واجب گردانیده است مودّت و دوستی آنها را بر ما (یعنی در این آیه شریفه)؟

فرمود: آنها علی و فاطمه و حسن و حسین اند - و در بعضی از اخبار دارد «وابناهما»؛ یعنی پسران آنها.

از این قبیل اخبار در کتب معتبره ی شما بسیار رسیده که وقت، مجال نقل همه آنها را نمی دهد و در نزد علمای شما این معنی به حدّ شیاع رسیده.

اقرار شافعی به وجوب حبّ اهل البیت

تا آنجا که ابن حجر متعصّب هم در صفحه ۸۸ «صواعق» (۱) و حافظ جمال الدین زرنندی در «معراج الوصول» (۲) و شیخ عبدالله شبراوی در صفحه ۲۹ کتاب «الاتحاف» (۳) و محمّد بن علی صبان مصری در صفحه ۱۱۹ «اسعاف الراغبین» (۴) و دیگران از امام محمّد بن ادریس شافعی که از ائمه ی اربعه شما و رئیس و پیشوای شافعی ها می باشد، نقل نموده اند که می گفت:

يا أهل البيت رسول الله حبّكم

فرض من الله في القرآن أنزله

كفاكم من عظيم القدر أنكم

من لم يصلّ عليكم لا صلاة له

ص: ۶۴۸

۱- صواعق المحرقة، ابن حجر مکی، ص ۱۴۸، باب ۱۱، فصل ۱، آیه ۲.

۲- معراج الوصول، جمال الدین زرنندی، ص ۱۶، مقدمه مؤلّف.

۳- الاتحاف بحبّ الاشراف، محمد بن عامر شبراوی، ص ۸۳، باب ۴.

۴- اسعاف الراغبین، محمّد بن علی صبان، (در حاشیه نور الابصار، شبلنجی، ص ۱۲۹) و نیز زرنندی حنفی در نظم در السمطین، ص ۱۸، مقدمه مؤلّف. و قندوزی در ینابیع الموده، ۲/۴۳۴، ح ۱۹۷، باب ۵۹، به همین اشعار اشاره کرده اند.

«ای اهل بیت رسول خدا محبت و دوستی شما واجب گردیده از جانب خدا - که در قرآن نازل شده (اشاره به آیه فوق می باشد).

کفایت می کند در عظمت قدر شما (آل محمد) آنکه هر کس بر شما صلوات نفرستد، نماز او قبول نخواهد شد.»

اینک از آقایان محترم با انصاف سؤال می کنم آیا خبر یک طرفه ای را که شما نقل نمودید، با این همه اخبار صحیحه ی صریحه متفق علیه فریقین (شیعه و سنی) که از حدّ احصاء خارج است، مقابله می کند؟

آیا عقل قبول می کند که رسول اکرم صلی الله علیه و آله کسی را که خداوند در قرآن مجید مودت و محبت او را بر مردم فریضه قرار داده، بگذارد و دیگران را بر او ترجیح دهد؟

آیا تصور هوی و هوس در آن حضرت می رود که بگوییم روی هوای دل، عایشه را - که هیچ دلیلی بر افضلیت او نیست (جز آنکه همسر رسول خدا و امّ المؤمنین بوده؛ مانند سایر زنان پیغمبر) - از فاطمه ای که در قرآن مجید، خدای متعال مودت و محبت او را فریضه و واجب قرار داده و آیه ی تطهیر در شأن او نازل کرده و افتخار ورود در مباحله را به

حکم قرآن به او داده، بیشتر دوست دارد؟

شما خود می دانید که انبیاء و اولیاء در پی هوای نفس نمی رفتند و جز خدا کسی را نمی دیدند، مخصوصاً رسول خدا خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله که حقیقت حبّ فی الله و بغض فی الله بوده است و قطعاً دوست نمی داشته، مگر کسی را که خدا دوست داشته و دشمن نمی داشته. مگر کسی را که خدا دشمن داشته.

چگونه فاطمه ای که خدا محبت و مودت او را فریضه قرار داده، می گذارد و دیگری را بر او ترجیح می دهد. پس قطعاً اگر فاطمه علیها السلام را دوست داشته، برای آن بوده که محبوبیت الهی داشته.

آیا عقل باور می کند که آن حضرت ترجیح دهد در محبت، فردی از افراد زنان خود را بر کسی که خود می فرمود خدا او را برگزیده و محبتش را بر مردم فریضه قرار داده؟

یا باید این همه اخبار صحیحه ی صریحه ی را - که مورد قبول اکابر علماء فریقین می باشد و با آیات قرآن مجید تأیید گردیده - رد بنمایید یا این خبری را که بیان نمودید از موضوعات مسلمه ندانید، تا تناقض از بین برداشته شود.

و اما درباره ی خلیفه ابی بکر که فرمودید آن حضرت فرموده: احبّ مردان در نزد من ابی بکر می باشد، مغایرت دارد با اخبار بسیار معتبری که از طریق روات ثقات و علمای بزرگ خودتان نقل گردیده که محبوب ترین مردان امت نزد پیغمبر صلی الله علیه و آله علی علیه السلام بوده است.

علی علیه السلام محبوب ترین مردان نزد پیغمبر صلی الله علیه و آله

چنانچه شیخ سلیمان بلخی حنفی در باب ۵۵ «ینایع المودّه» (۱)

از ترمذی (۲)

ص: ۶۵۰

۱- ینایع المودّه، قندوزی، ۲/۵۴، ح ۲۷، باب ۵۵. و نیز محمد بن عیسی ترمذی در الجامع الصحیح، ص ۱۰۰۶، ح ۳۸۷۷، کتاب المناقب، باب فضل فاطمه بنت محمّد؛ حاکم نیشابوری در المستدرک علی الصحیحین، ۳/۱۶۸، ح ۴۷۳۵، کتاب معرفه الصحابه، مناقب فاطمه بنت رسول الله صلی الله علیه و آله؛ احمد بن شعیب نسائی در السنن الکبری، ۵/۱۴۰، ح ۸۴۹۷، کتاب الخصائص، ذکر منزله علی بن ابی طالب و قربه من النبی؛ طبرانی در معجم الأوسط، ۸/۱۳۰، ح ۷۲۵۸، احادیث محمد بن راشد؛ ابن عساکر در تاریخ دمشق، ۴۲/۲۶۰ - ۲۶۴، ترجمه شماره ۴۹۳۳، شرح حال علی بن ابی طالب و زرنندی در نظم در السمطین، ص ۱۰۰، ذکر محبّه الله و رسوله لعلی و محبّه لهما و ابن اثیر در اسد الغابه، ۵/۵۲۲، شرح حال فاطمه زهراء علیها السلام و مزی در تهذیب الکمال، ۵/۱۲۶، همین حدیث را نقل کرده اند.

۲- در کتاب سنن ترمذی با کمی اختلاف در روایت به این معنا اشاره شده است. (محقق) البته اصل روایت در پاورقی صفحه بعد ذکر شده است.

نقل می کند از بریده که گفت:

«كان أحبّ النساءِ إلى رسول الله صلى الله عليه وآله فاطمه ومن الرجال عليّ عليه السّلام.»^(۱)

محبوب ترین زنان نزد پیغمبر فاطمه و از مردان علی علیه السّلام بود.

و نیز محمد بن یوسف گنجی شافعی در باب ۹۱

«كفاية الطالب»^(۲)

مسنداً از امّ المؤمنین عایشه نقل نموده که گفت:

«ما خلق الله خلقاً كان أحبّ إلى رسول الله صلى الله عليه وآله من عليّ بن أبي طالب عليه السّلام.»

خلق نفرموده خداوند خلقی را که محبوب تر باشد به سوی رسول الله صلی الله علیه و آله از علی بن ابی طالب علیه السّلام.

آن گاه گوید: این حدیثی است که روایت نموده او را ابن جریر در «مناقب» خود و ابن عساکر دمشقی^(۳)

در ترجمه حالات علی علیه السّلام.

و نیز محی الدین و امام الحرم احمد بن عبدالله شافعی در «ذخایر العقبی»^(۴)

از

ص: ۶۵۱

۱- حاکم نیشابوری در کتاب «المستدرک» ۳/۱۵۵ باب ذکر من مناقب فاطمه رضی الله عنها روایتی از عمر بن خطاب ذکر می کند که به این معنا اقرار کرده و قسم می خورد که محبوب ترین نفر در نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله حضرت فاطمه زهرا علیها السّلام است: «... عن عمر رضی الله عنه انه دخل علی فاطمه بنت رسول الله صلی الله علیه و آله فقال یا فاطمه والله ما رأیت احداً أحبّ إلى رسول الله صلی الله علیه و آله منك والله ما كان احد من الناس بعد أبيك صلی الله علیه و آله أحبّ إلى متک!! هذا حدیث صحیح الاسناد علی شرط الشيخین.» (محقق)

۲- کفایة الطالب، گنجی شافعی، ص ۳۲۴، باب ۹۱. و نیز ابن عساکر در تاریخ دمشق، ۴۲/۲۶۰، ترجمه شماره ۴۹۳۳، شرح حال علی بن ابی طالب. همین حدیث را نقل کرده است.

۳- تاریخ مدینه دمشق، ابن عساکر، ج ۴۲، ص ۲۶۰ تا ۲۶۵ روایات زیادی را در این موضوع بیان کرده است. (محقق)

۴- دخائر العقبی، محبّ الدین طبری، ص ۳۵، باب فی ذکر سیده نساء العالمین فاطمه، ذکر أنّها كانت أحبّ الناس إلى رسول الله صلی الله علیه و آله.

نقل می نماید که از عایشه سؤال نمودند که کدام یک از مردم نزد رسول خدا صلی الله علیه وآله محبوب تر بودند، گفت: فاطمه.

گفتند از مردها چه کس محبوب تر بود نزد آن حضرت. گفت:

«زوجها علی بن ابی طالب.» یعنی همسرش علی ابن ابی طالب.

و نیز از مخلص ذهبی و حافظ ابوالقاسم دمشقی از عایشه نقل می نماید که گفت:

«ما رأیت رجلاً أحبّ إلی النبی صلی الله علیه وآله من علی ولا أحبّ إلیه من فاطمه.» (۲)

ص: ۶۵۲

۱- سنن ترمذی، ۵/۳۶۲، ح ۳۹۶۵، باب ما جاء فی فضل فاطمه رضی الله عنها «ای الناس کان أحبّ إلی رسول الله صلی الله علیه وآله؟ قالت: فاطمه، فقيل: من الرجال، قالت: زوجها، إن کان ما علمت صواماً قواماً.» (محقق)

۲- حاکم نیشابوری در کتاب «المستدرک» (۳/۱۵۴)، ذکر مناقب فاطمه بنت رسول الله صلی الله علیه وآله روایتی را از عایشه بیان کرده است که به همین معنا دلالت می کند. «... عن جمیع بن عمیر قال دخلت مع أمی علی عائشه فسمعتها من وراء الحجاب وهي تسألها عن علی فقالت تسألنی عن رجل والله ما اعلم رجلاً کان أحبّ إلی رسول الله صلی الله علیه وآله من علی ولا فی الأرض أمراه کانت أحبّ إلی رسول الله صلی الله علیه وآله من إمرائه» هذا حدیث صحیح الاسناد ولم یخرجاه». در ادامه باب از جمیع بن عمیر روایت دیگری را که راویان دیگری داشته و از جهت عبارات کمی با این روایت تفاوت دارد را چنین بیان می کند: «... دخلت مع عمتی علی عائشه رضی الله عنها فسلتُ ای الناس کان أحبّ إلی رسول الله صلی الله علیه وآله قالت فاطمه قیل فمن الرجال قالت زوجها إن کان ما علمته صواماً قواماً». هذا حدیث صحیح الاسناد ولم یخرجاه نسائی در کتاب «السنن الکبری» ۵/۱۳۹، ح ۸۴۹۶ و ۸۴۹۷ و ۸۴۹۸ در باب ۳۵ ذکر منزلت علی بن ابی طالب و قربه من النبی صلی الله علیه وآله نقل کرده است. البته این سه روایت را نیز نسائی در کتاب دیگر خود خصائص امیرالمؤمنین علیه السّلام، باب منزلت علی کرم الله وجهه من النبی صلی الله علیه وآله (ص ۱۱۰) ذکر کرده است. و همین طور این روایت را ابی یعلی موصلی در کتاب «مسند ابی یعلی (۸/۲۷۰/۴۸۵۷) و طبرانی در کتاب المعجم الکبیر (۲۲/۴۰۳ تا ۴۰۴) باب مناقب فاطمه علیها السّلام این احادیث را با کمی اختلاف ذکر کرده است.» (محقق)

ندیدم مردی را محبوب تر باشد به سوی رسول خدا از علی و نه محبوب تر باشد به سوی آن حضرت از فاطمه.

و نیز از حافظ خجندی از معاذة الغفاریه نقل می نماید که گفت: مشرف شدم خدمت رسول اکرم صلی الله علیه وآله در منزل عایشه و علی علیه السلام در خارج منزل بودند. به عایشه فرمود:

«إِنَّ هَذَا أَحَبَّ الرِّجَالِ إِلَيَّ وَأَكْرَمَهُمْ عَلَيَّ.

فَأَعْرِ فِي حَقِّهِ وَأَكْرَمِي مِثْلَهُ.»

این علی محبوب ترین مردان است به سوی من و گرامی ترین آنها بر من. پس بشناس حق او را و گرامی بدار منزلت او را.

و نیز شیخ عبدالله بن محمد بن عامر شبراوی شافعی - که از اجله علمای شما می باشد - در صفحه ۹ کتاب «الاتحاف بحب الاشراف» (۱) و سلیمان بلخی در «ینابیع» (۲)

و محمد بن طلحه شافعی در صفحه ۶ «مطالب السؤل» (۳)

از ترمذی از جمیع بن عمیر نقل می کنند که گفت:

با عمه ام نزد ام المؤمنین عایشه رفتیم. من از او سؤال نمودم از محبوب ترین اشخاص نزد رسول خدا عایشه گفت: از زنها فاطمه و از مردان شوهرش علی بن ابی طالب.

ص: ۶۵۳

۱- الاتحاف بحب الاشراف، محمد بن عامر شبراوی، ص ۳۱، باب ۱. شبراوی حدیث را این گونه نقل کرده است: «عن جمیع بن عمیر دخلت مع عمتی علی عائشه فذكرت علياً فقالت: ما رأيت رجلاً كان أحب إلي رسول الله صلى الله عليه وآله منه ولا امرأه أحب إلي رسول الله من امرأته.»

۲- ینابیع الموده، قندوزی، ۲/۳۹، ح ۲۳، باب ۵۴. قندوزی حدیث را این گونه نقل می کند: «عن جمیع بن عمیر قال دخلت مع عمتی علی عائشه أم المؤمنین فسألت أي الناس كان أحب إلي رسول الله صلى الله عليه وآله قال: فاطمه. فقيل: من الرجال؟ قالت: زوجها.»

۳- مطالب السؤل، محمد بن طلحه شافعی، ص ۴۶، مقدمه مؤلف. ابن طلحه حدیث را همانند قندوزی نقل کرده است.

همین خبر را میر سید علی همدانی شافعی در مؤدّت یازدهم «مؤدّة القربی» (۱) نقل نموده با این تفاوت که جمیع گفت: از عمه ام سؤال کردم و جواب شنیدم.

و نیز خطیب خوارزمی در آخر فصل ششم «مناقب» (۲) از جمیع بن عمیر از عایشه این خبر را نقل نموده است.

و نیز ابن حجر مکی در آخر فصل دوم از «صواعق»، (۳)

بعد از نقل چهل حدیث در فضل علی علیه السّلام، از ترمذی از عایشه نقل نموده که گفت:

«كانت فاطمه أحبّ النساء إلى رسول الله صلى الله عليه وآله وزوجها أحبّ الرجال إليه.»

محبوب ترین زنان نزد پیغمبر فاطمه و از مردان، شوهرش علی علیه السّلام بود.

و نیز محمّد بن طلحه شافعی در صفحه ۷ مطالب السّؤل، (۴) بعد از نقل اخباری در این موضوع که مفصّل است، اظهار عقیده و نظر می کند به این عبارت:

«فتبت بهذه الأحاديث الصحيحة والأخبار الصريحة كون فاطمه كانت أحبّ إلى رسول الله من غيرها وأنها سيّدة نساء أهل الجنّة وأنها سيّدة نساء هذه الأُمّة وسيّدة نساء أهل المدينة.»

به این احادیث صحیح و اخبار صریح ثابت گردیده که فاطمه محبوب ترین همه بود به سوی رسول خدا صلی الله علیه وآله از غیر او؛ زیرا که او سیده ی زنان اهل بهشت و سیده ی زنان این امت و سیده ی زنان اهل مدینه بوده است.

ص: ۶۵۴

۱- مؤدّة القربی، سید علی همدانی، مؤدّة ۱۱ (با استفاده از ینابیع المؤدّة، قندوزی، ۲/۳۲۰، ح ۹۲۵ باب، ۵۶).

۲- مناقب خوارزمی، ص ۷۹، ح ۶۳، فصل ۶.

۳- صواعق المحرقة، ابن حجر مکی، ص ۱۲۱، باب ۹، فصل ۲.

۴- مطالب السّؤل، محمّد بن طلحه شافعی، ص ۴۷ - ۴۸، مقدمه مؤلف.

پس این مطلب با دلایل عقل و نقل ثابت است که علی و فاطمه علیهما السلام محبوب ترین خلق بودند نزد رسول الله صلی الله علیه و آله و از همه این اخبار مهم تر بر اثبات محبوبیت علی و تقدّم بر دیگران در نزد پیغمبر، خبر معروف طیر مشوی است که به آن حدیث کاملاً ثابت می شود علی محبوب ترین تمام امت بود نزد آن حضرت و البته خودتان بهتر می دانید که حدیث طیر به قدری معروف است نزد فریقین (شیعه و سنی) که احتیاج به نقل سند ندارد، ولی برای مزید بینایی آقایان محترمین اهل مجلس - که امر بر آنها مشتبه نشود و گمان نمایند شیعیان این قبیل احادیث را جعل می نمایند - به بعضی از آن اسناد که در خاطر دارم، اشاره می نمایم.

حدیث طیر مشوی

احمد بن حنبل در مسند(۱)

و ابن ابی الحدید در شرح «نهج البلاغه»(۲) و ابن صباغ مالکی در صفحه ۲۱ «فصول المهمّه»(۳)

و سلیمان بلخی حنفی باب ۸

ص: ۶۵۵

۱- گرچه این حدیث را در مسند احمد بن حنبل نیافتیم، لکن همین حدیث در فضائل الصحابه، احمد بن حنبل، ۲/۵۶۰ - ۵۶۲، ح ۹۴۵ موجود است.

۲- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ۳/۲۶۴، خطبه ۵۱ (ومن کلام له علیه السلام لما غلب أصحاب معاویه أصحابه علیه السلام علی شریعه الفرات) ابن ابی الحدید تنها به عنوان حدیث اشاره می کند: «قيل لشيخنا أبي عبدالله البصري أتجد في النصوص ما يدل على تفضيل علي عليه السلام بمعنى كثره الثواب لا بمعنى كثره مناقبه، فان ذلك أمر مفروغ منه، فذكر حدیث الطائر المشوی...». و در ۱۸/۲۴، نامه ۶۵ (ومن كتاب له علیه السلام إلى معاویه جواباً عن كتابه) به بخش اول حدیث فهرست وار اشاره می کند: «أليس يعلم معاویه وغيره من الصحابه أنه لو قال له في ألف مقام... وقوله «اللهم ائتنی بأحب خلقك إليك»».

۳- فصول المهمّه، ابن صباغ مالکی، ۱/۲۱۰، فصل ۱، فصل فی محبّه الله ورسول الله.

«ینایع المودّه»^(۱) را اختصاص به حدیث طبر و نقل روایات آن داده و از احمد بن حنبل و ترمذی و موفق بن احمد و ابن مغزلی و سنن ابی داود از سفینه مولی النبی و انس بن مالک و ابن عتیاس روایت نموده، تا آنجا که گوید: حدیث طبر را بیست و چهار نفر از انس نقل نموده اند و مخصوصاً مالکی در «فصول المهمّه»^(۲)

به این عبارت نوشته:

«وذلك أنه صحَّ النقل في كتب الأحاديث الصحيحه والأخبار الصريحه عن أنس بن مالك.»

خلاصه معنی آنکه به صحت پیوسته نقل حدیث طبر در کتب احادیث صحیحه [و] اخبار صریحه از انس بن مالک. و سبط ابن جوزی در صفحه ۲۳ «تذکره»^(۳) از فضایل احمد و سنن ترمذی و مسعودی در صفحه ۴۹ جلد دوم «مروج الذهب»^(۴)

به آخر حدیث - که دعای پیغمبر و اجابت آن باشد - اشاره نموده است و امام ابو عبدالرحمان نسائی در حدیث نهم «خصائص العلوی»^(۵)

و حافظ بن عقده و محمد بن جریر طبری، هر یک کتابی مخصوص در تواتر و اسانید این حدیث از سی و پنج نفر از صحابه از انس نوشته اند و حافظ ابو نعیم کتاب ضخیمی در این باب نوشته است.

خلاصه اکابر علمای شما همه تصدیق نموده و در کتب معتبره خود ثبت

ص: ۶۵۶

۱- ینایع المودّه، قندوزی، ۱/۱۷۵، ح ۱ - ۴، باب ۸.

۲- فصول المهمّه، ابن صباغ مالکی، ۱/۲۰۷، فصل ۱، فصل فی محبّه الله ورسوله صلی الله علیه وآله له علیه السّلام.

۳- تذکره الخواص، سبط ابن جوزی، ص ۴۴، باب ۲، حدیث الطائر.

۴- مروج الذهب، مسعودی، ۲/۴۲۵، ذکر خلافة أمير المؤمنين علي بن أبي طالب، فضائله.

۵- خصائص أمير المؤمنين، احمی بن شعيب نسائی، ص ۵۱، منزله علی بن أبي طالب من الله.

نموده اند این حدیث شریف را، چنانچه علامه محقق، زاهد عادل، بارع ثقه، سید میر حامد حسین دهلوی - که شما آقایان، نظر به قرب جوار به مکان ایشان بهتر می دانید مقام علم و عمل و تقوای ایشان را که در هندوستان اظهر من الشمس بوده است - یکی از مجلّمات بزرگ کتاب عبقات الأنوار خود را با آن قطر و عظمت، اختصاص به حدیث طیر مشوی داده است و تمام اسناد معتبره ی کتب عالیه ی علمای بزرگ شما را در آنجا جمع نموده که الحال نظر ندارم که به چند سند این حدیث را نقل نموده، آن قدر می دانم که وقت قرائت اسناد آن حدیث مبهوت شدم از زحمات و خدمات مهم آن سید جلیل القدر که یک حدیث کوچکی را چگونه متواتراً فقط از طریق شماها ثابت نموده است که خلاصه و نتیجه ی تمامی آن اخبار، این است که کافه ی مسلمین از شیعه و سنی در هر دوره و زمان، اقرار و تصدیق به صحّت این حدیث نموده اند که روزی زنی مرغ بریانی جهت رسول اکرم خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله به هدیه آورد. آن حضرت قبل از تناول مرغ بریان، دست نیاز به دربار حضرت بی نیاز بلند نموده عرض کرد:

«اللّهم انّنی بأحبّ خلقک الّیّ و الیک حتّی یا کل معی من هذا الطیر، فجاء علیّ فأکل معه.»

پروردگارا بفرست نزد من محبوب ترین خلق خودت را نزد تو و نزد من، تا بخورد با من از این مرغ بریان. در آن حال علی علیه السّلام آمد و خورد با آن حضرت از آن مرغ بریان.

و در بعضی از کتب شما مانند «فصول المهمه» (۱) مالکی و تاریخ حافظ (۲)

نیشابوری و «کفایه الطالب» (۳)

گنجی شافعی و مسند احمد و غیر آن که نقل از انس بن مالک می نمایند، به این طریق ذکر نموده اند که انس گفت: پیغمبر صلی الله علیه و آله مشغول این دعا بود. سه مرتبه علی در خانه آمد. من عذر آوردم و او را پنهان نمودم. مرتبه سوم با پا به در زد، رسول خدا فرمود: واردش کن. همین که علی وارد شد، حضرت فرمود:

«ما حبسک عنی یرحمک الله؟»

چه چیز تو را بازداشت از من، خدا تو را رحمت کند.

عرض کرد: سه مرتبه بر در خانه آمدم و این مرتبه سوم است که خدمت رسیدم.

حضرت فرمود: انس، چه چیز تو را به این عمل واداشت که علی را مانع از ورود شدی.

ص: ۶۵۸

۱- فصول المهمه، ابن صباغ مالکی، ۱/۲۱۰، فصل ۱، فصل فی محبه الله ورسوله صلی الله علیه و آله له علیه السلام. ابن صباغ این حدیث را از ابن عباس به اختلاف الفاظ - همان گونه که از مستدرک حاکم نقل خواهیم کرد، آورده است.

۲- «عن أنس بن مالک قال: كنت أخدم رسول الله صلى الله عليه وآله فقدم لرسول الله فرخ مشوى فقال: «اللهم ائتني بأحب خلقك إليك يأكل معي من هذا الطير قال». فقلت: اللهم اجعله رجلاً من الأنصار، فجاء عليّ عليه السلام فقلت: إن رسول الله صلى الله عليه وآله عليّ حاجه، ثم جاء فقال رسول الله صلى الله عليه وآله عليّ حاجه، ثم جاء فقال رسول الله صلى الله عليه وآله عليّ حاجه، فقال رسول الله صلى الله عليه وآله: ما حبسك عليّ. فقال: إن هذه آخر ثلاث كرات يردني أنس يزعم أنك عليّ حاجه، فقال: ما حملك عليّ ما صنعت؟ فقلت: يا رسول الله سمعت دعاءك، فأحبت أن يكون رجلاً من قومي، فقال رسول الله صلى الله عليه وآله: إن الرجل قد يحب قومه». المستدرک علی الصحیحین، حاکم نیشابوری، ۳/۱۴۲، ح ۴۶۵۰، کتاب معرفه الصحابه، باب مناقب علیّ.

۳- کفایه الطالب، گنجی شافعی، ص ۱۵۰، باب ۳۳ فی حدیث الطائر. گنجی شافعی نیز این حدیث را با اندکی اختلاف در الفاظ با آنچه نقل کردیم، آورده است.

عرض کرد: حقیقت امر این است که دعای شما را شنیدم و دوست داشتم یک نفر از قوم من صاحب این مقام شود.

حال از آقایان محترم سؤال می‌کنم که آیا خدای متعال دعا و درخواست رسولش خاتم الانبیاء را اجابت فرموده یا رد نموده؟

شیخ: بدیهی است چون خداوند در قرآن کریم وعده‌ی اجابت دعوات نموده و نیز می‌داند که پیغمبر با عظمت، هرگز درخواست بیجا نمی‌کند، قطعاً خواهش و تقاضای آن حضرت را پیوسته قبول و اجابت می‌نموده.

داعی: پس در این صورت، حضرت احدیت جلّ و علا، محبوب‌ترین خلقش را اختیار و انتخاب نموده و نزد پیغمبرش ارسال داشته و آن محبوب بزرگوار از میان همه‌ی امت - که منتخب از همه‌ی خلق و محبوب‌ترین همه‌ی امت نزد خدا و پیغمبر بوده - علی بن ابی طالب علیه السلام بوده است.

چنانچه علمای بزرگ خودتان تصدیق این معنی را نموده‌اند؛ مانند محمد بن طلحه‌ی شافعی که از فقهاء و اکابر علمای شما بوده است، در اوایل فصل پنجم از باب اول «مطالب السؤل»، (۱)

صفحه ۱۵، به مناسبت حدیث رایت وحدیث طیر،

ص: ۶۵۹

۱- «اعلم أيدك الله بروح منه، أن إخبار النبي صلى الله عليه وآله صدق وأقواله حق. فإذا أخبر عن شيء فهو محقق لا يرتاب في صحته ذو الإيمان ولا أحد من المهتدين وكان صلى الله عليه وآله قد اطلع بنور النبوة على أن علياً عليه السلام ممن يحبّه الله تعالى و أراد أن يتحقق الناس ثبوت هذه المنقبه السّتيه والصفه العليّه التي هي أعلا درجات المتقين لعلّي عليه السلام وكان بين الصحابه رضوان الله عليهم يومئذ من هم حديثوا عهد بالإسلام ومن هم سمّاعون لأهل الكتاب ومن فيهم شيء من نفاق. فأحبّ رسول الله صلى الله عليه وآله أن يثبت ذلك لعلّي عليه السلام في نفوس الجميع فلا يتوقف فيه أحد، فقرن صلى الله عليه وآله في خبره بثبوت هذه الصفه وهي المحبّه الموصوفه من الجانيين لعلّي التي هي صفه معيّنه معنويه لا- تدرك بالعيان بصفه محسوسه تدرك بالأبصار أثبتها له، وهي فتح خير على يديه، فجمع في قوله صلى الله عليه وآله في وصف عليّ بين المحبّه والفتح بحيث يظهر لكلّ ناظر صوره الفتح ويدرك بحاسّته فلا يبقى عنده توقّف في ثبوت الصفه الأخرى المقترنه بهذه الصفه المحسوسه فيترسخ في نفوس الجميع ثبوت هذه الصفه الشريفة العظيمة لعلّي عليه السلام، وهكذا في حديث الطير، جعل إتيانه وأكله معه وهو أمر محسوس مرئي مثبت عند كلّ من علم أنّ علياً عليه السلام متصف بهذه الصفه العظيمة، وزيادة الأحييه على أصل المحبّه وفي ذلك دلاله واضحه على علوّ مكانه عليّ عليه السلام وارتفاع درجته وسموّ منزلته واتصافه بكون الله (عزّوعلا) يحبّه وأنّه عليه السلام أحبّ خلقه إليه وكانت حقيقه هذه المحبّه قد ظهرت عليه آثارها وانتشرت لديه أنوارها، فأنه كان قد أزلفه الله (تعالى) من مقرّ التقديس. فأنه نقل الترمذی في صحيحه أنّ رسول الله دعا علياً يوم الطائف فانتجاه فقال الناس: لقد طال نجواه مع ابن عمّه، فقال رسول الله صلى الله عليه وآله: ما انتجيته ولكن الله انتجاه...». مطالب السؤل، محمد بن طلحه شافعی، ص ۷۷، باب ۱، فصل ۵.

قریب به یک صفحه با بیانات شیرین و تحقیقات نمکین، اثبات مقام با عظمت علی علیه السّلام را در میان تمام امت به محبوبیت نزد خدا و پیغمبر نموده و ضمناً گوید:

«وأراد النبي أن يتحقق الناس ثبوت هذه المنقبه السّيه والصفه العليه الّتي هي أعلا درجات المتقين لعلّی عليه السّلام الخ.»

اراده نمود پیغمبر که محقق نماید به مردم، ثبوت این منقبت سنیّه و صفت علیّه ای را (که محبوبیت نزد خدا و رسول است) که بالاترین درجات پرهیزکاران است برای علی علیه السّلام.

و نیز محمّد بن یوسف گنجی شافعی، حافظ و محدّث شام، در سال ۶۵۸، در باب ۳۳ «کفایه الطالب فی مناقب علی بن اَبی طالب علیه السّلام» (۱) بعد از نقل حدیث طبر

ص: ۶۶۰

۱- «قلت: رواه المحاملى فى الجزء التاسع من أماليه، كما أخرجناه سواء، وفيه دلالة واضحة على أنّ عليّاً عليه السّلام أحبّ الخلق إلى الله وأدلّ الدلالة على ذلك إجابة دعاء النبي صلى الله عليه وآله فيما دعا به». «وقد وعد الله تعالى من دعاه بالإجابة، حيث قال عزّوجلّ (ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ)، فأمر بالدعاء ووعد بالإجابة وهو عزّوجلّ لا يخلف الميعاد وما كان الله عزّوجلّ ليخلف وعده رسله ولا- يرّد دعاء رسوله لأحبّ الخلق إليه ومن أقرب الوسائل إلى الله تعالى محبّته ومحبّته من يحبّ لحبّه... و حدیث أنس اللّدى صدرته فى أوّل الباب أخرجّه الحاكم أبو عبدالله الحافظ النيسابورى عن سته و ثمانين رجلاً كلّهم رووه عن أنس وهذا ترتيبهم على حروف المعجم». كفاية الطالب، گنجی شافعی، ص ۱۵۱، باب ۳۳، فى حدیث الطائر. و نیز ابن عساکر در تاریخ دمشق، ۳۷/۴۰۶، ترجمه ی شماره ۴۴۲۸، شرح حال عبيدالله بن اسحاق بن سهل، ابوالقاسم السنجارى. ۱۵/۲۰۰، ترجمه شماره ۱۷۵۳، شرح حال حمزة بن حراش ۴۲/۲۴۷، ترجمه شماره ۴۹۳۳، شرح حال علی بن اَبی طالب و ۴۵/۸۴، ترجمه شماره ۵۲۲۵، شرح حال عمر بن صالح بن عثمان و ۵۱/۶۰، ترجمه شماره ۵۹۱۳، شرح حال محمّد بن احمد بن الطيب؛ دمیری در حياه الحيوان، ۳۳۸/۲، ذیل الحمام؛ أبو نعيم اصفهانی در ذكر أخبار اصفهان، ۱/۲۳۲، باب الباء، شرح حال بشر بن الحسين الاصبهانی، و در ۱/۲۰۵، باب من اسمه اسمعيل و در حلیه الأولیاء، ۶/۳۳۹، ترجمه شماره ۳۸۶، شرح حال مالک بن أنس؛ مناوی در كنوز الحقائق، ۱/۹۴، ح ۱۰۸۶، حرف الهمزة؛ متقى هندی در كنز العمّال، ۱۳/۱۶۶، ح ۳۶۵۰۵ و ۳۶۵۰۷، كتاب الفضائل، بعد از باب ۱۰، باب فضائل علیّ بن اَبی طالب؛ حموینى در فرائد السمطين، ۱/۲۱۰ - ۲۱۵، ح ۱۶۵ - ۱۶۷، سمط اول، باب ۴۲؛ ابن اثیر در اسد الغابه، ۴/۳۰، شرح حال علیّ بن اَبی طالب؛ خطیب بغدادی در تاریخ بغداد، ۳/۱۷۱، ترجمه شماره ۱۲۱۵، شرح حال محمد بن القاسم ابو العیناء؛ ابن اثیر در جامع الاصول، ۹/۴۷۱، ح ۶۴۸۲، كتاب الفضائل، باب فضائل علیّ؛ بخاری در تاریخ الكبير، ۲/۳، ح ۱۴۸۸، احادیث أحمد بن یزید بن إبراهيم أبو الحسن الحرانی؛ طبرانی در معجم الأوسط، ۲/۴۴۳، ح ۱۷۶۵، احادیث أحمد بن الجعد الوشاء و ۶/۴۱۴، ح ۵۸۸۲، احادیث محمد بن خلیل العبدی و ۷/۲۸۸، ح ۶۵۵۷، احادیث محمّد بن اَبی غسان الفرائضى و ۸/۲۲۵، ح ۷۴۶۲، احادیث محمد بن شعيب و ۱۰/۷۰۲ - ۱۷۲، ح ۹۳۶۸، احادیث هارون بن محمّد بن المنخل الحارثی الواسطی؛ منصور علی ناصف در التاج الجامع للأصول، ۳/۳۳۶، كتاب الفضائل، باب مناقب علیّ بن اَبی طالب؛ بلاذری در انساب الأشراف، ۲/۳۷۸، شرح حال علیّ بن اَبی طالب؛ حاکم نیشابورى در المستدرک

علی‌الصّحیحین، ۳/۱۴۰، ح ۴۶۵۰ - ۴۶۵۱، کتاب معرفه الصحابه، باب مناقب علی بن ابی طالب؛ ابن مغازلی در مناقب
أمیرالمؤمنین، ص ۱۷۵ - ۱۵۶، ح ۲۱۲ - ۱۸۹، حدیث الطائر وطرقة؛ موفق بن احمد خوارزمی در مناقب، ص ۱۰۷ - ۱۰۸، ح
۱۱۳ - ۱۱۴، فصل ۹، فی بیان آنه صلی الله علیه وآله أفضل الأصحاب؛ عبدالله خطیب تبریزی در مشکاة المصابیح، ص ۵۶۴،
کتاب الفتن، باب مناقب علی بن ابی طالب، فصل ۲؛ علامه شعرانی در الیواقیت و الجواهر، ۲/۲۰، مبحث ۳۲؛ محبّ‌الدین
طبری در ریاض النضرة، ۳/۱۱۵ - ۱۱۴، ذکر اختصاصه بأحیبه الله تعالی له این حدیث را به طرق و الفاظ مختلف نقل کرده
اند.

از چهار طریق با اسناد معتبره ی خود از انس و سفینه گوید: محاملی در جزء نهم

ص: ۶۶۱

امالی خود این حدیث را آورده، آن گاه گوید: در این حدیث دلالت واضحی است بر اینکه علی علیه السلام احب خلق است به سوی خدای از نقل حدیث طیر از چهار طریق با اسناد معتبره ی خود از انس و سفینه گوید: محاملی در جزء نهم امالی خود این حدیث را آورده، آن گاه گوید: در این حدیث دلالت واضحی است بر اینکه علی علیه السلام احب خلق است به سوی خدای تعالی و ادلّ دلایل بر این معنی آنکه خدا وعده داده دعای رسول خود را مستجاب فرماید. چون رسول اکرم صلی الله علیه و آله دعا نمود، خدا هم فوری اجابت فرمود و احب خلق را به سوی آن حضرت فرستاد و آن علی علیه السلام بود.

آن گاه گوید: حدیث طیر مشوی منقول از انس را حاکم ابو عبدالله حافظ نیشابوری از هشتاد و شش نفر نقل نموده که تمام آنها از انس روایت نموده اند و اسامی تمام آن هشتاد و شش نفر را ثبت نموده. (طالبین مراجعه به «کفایة الطالب» باب ۳۲ نمایند)

اینک آقایان محترم انصاف دهید آیا این حدیثی که شما نقل نمودید، می تواند با احادیث معارض و مخصوصاً حدیث رایت و این حدیث با عظمت طیر مشوی مقابله نماید؟ قطعاً جواب منفی است. پس به یک حدیث یک طرفه ی شما در مقابل احادیثی که جمیع اکابر علمای شما (به استثنای معدودی متعصب عنود) نقل و تصدیق به صحت آن نموده اند، هرگز نمی توان اتخاذ سند نمود، بلکه در نزد ارباب تحقیق جرح و تعدیل مردود و بی اعتبار می باشد.

شیخ: گمان می کنم شما تصمیم گرفته اید که آنچه ما بگوییم، قبول ننمایید و با اصرار زیادی رد نمایید.

بیان حقیقت

داعی: خیلی تعجب می کنم از مثل شما شخص عالمی که در حضور این همه شاهد حاضر در مجلس چنین نسبتی به داعی بدهید. کدام وقت آقایان دلیلی که مطابقت با علم و عقل و منطق نماید، اقامه نمودید که داعی لجاج نموده و قبول

نمودم، تا مورد سرزنش شما قرار گیرم. از حول و قوه ی پروردگار بیرون روم اگر در وجود من ذره ای لجاج و عناد و تعصب جاهلانه باشد، یا با آقایان برادران اهل تسنن - عموماً و خصوصاً - نظر عداوتی داشته باشم.

خدا را شاهد و گواه می گیرم که در مناظرات با یهود و نصاری و هنود و براهمه و بهایی های بی قابلیت در ایران و قادیانی ها در هندوستان و یا با ارباب ماده و طبیعت و

سایر منحرفین لجاجی در کار نبوده، در همه جا و همه وقت، خدا را در نظر گرفته و پیوسته هدف من حق و ابراز حقیقت روی قواعد علم و عقل و منطق و انصاف بوده است.

با مردمان کافر و مرتد و نجس لجاجت نموده ام، تا چه رسد به شما که برادران مسلمان ما هستید و همه اهل یک ملت و شریعت و یک قبله و یک کتاب و تابع احکام یک پیغمبر می باشیم. منتها یک اشتباهاتی از اول در مغز و دماغ شماها وارد شده و روی عادت، طبیعت ثانوی شده، باید با مروحه ی منطق و انصاف برطرف شود.

بحمد الله شما عالم هستید، فقط اگر مختصری از عادت و پیروی اسلاف و تعصب دور شوید و در دایره ی انصاف وارد گردید، به نتیجه ی کامل می رسیم.

شیخ: ما طریقه ی مناظرات شما را با هنود و براهمه در شهر لاهور در روزنامه ها و مجلات هفتگی خواندیم و خیلی هم مسرور شدیم و هنوز به ملاقات شما نائل نشده، در خودعلاقه ی قلبی به شما احساس نمودیم. امید است خداوند به ما و شما توفیق دهد تا حق و حقیقت آشکار شود.

ما معتقدیم چنانچه در اخبار خدشه ای باشد، به فرموده ی خودتان باید مراجعه

به قرآن کریم نمود: اگر در فضیلت خلیفه ابی بکر رضی الله عنه و طریقه ی خلافت خلفای راشدین - رضی الله عنهم - احادیث را مخدوش بدانید، آیا در دلایل مستفاد از آیات قرآن کریم هم شما خدشه وارد خواهید نمود؟

داعی: خدا نیامد آن روزی را که داعی خدشه در دلایل قرآنی و یا احادیث صحیحیه بنمایم. فقط چیزی که هست، با هر فرقه و قومی حتی منحرفین و مرتدین از دین هم وقتی رو به رو شدیم، آنان بر حقانیت خود، استدلال به آیات قرآن مجید می نمودند، چه آنکه آیات قرآن مجید ذو معانی می باشد. لذا خاتم الانبیاء برای جلوگیری از زیاده رویهای اشخاص و غلط اندازیهای آنها قرآن را تنها ودیعه میان امت نگذارد، بلکه به اتفاق علمای فریقین (شیعه و سنی) چنانچه شبهای قبل عرض کردم فرمود:

«إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ؛ كِتَابَ اللَّهِ وَعِترَتِي. مَا إِنْ تَمَسَّكْتُمْ بِهِمَا فَقَدْ نَجَوْتُمْ - وَ دَر بَعْضِ زُرُوعِ رِوَايَاتِ فِرْمُودٍ - لَنْ تَضَلُّوا أَبَدًا.»

به درستی که من می گذارم در میان شما دو چیز بزرگ را؛ کتاب خدا و عترت من. اگر تمسک جستید به این هر دو (کتاب و عترت) نجات یافته و هرگز گمراه نخواهید شد.

به همین جهت، معنی و حقیقت و شأن نزول قرآن را باید از خود رسول الله صلی الله علیه و آله که مبین حقیقی قرآن است و بعد از آن حضرت، از عدل قرآن - که عترت و اهل بیت آن حضرت اند - سؤال نمود. لذا در آیه ی ۷ سوره ۲۱ (انبیاء) فرموده است:

(فَسَأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ).

(ای رسول ما به امت بگو) که شما خود اگر نمی دانید، بروید از اهل ذکر و دانشمندان امت (یعنی آل محمد که اعلم از همه بودند) سؤال کنید.

مراد از اهل ذکر، علی و ائمه از اولاد آن حضرت علیهم السلام اند که عدیل القرآن اند؛ چنانچه شیخ سلیمان بلخی حنفی در صفحه ۱۱۹ «ینایع الموده» (۱)

باب ۳۹، چاپ اسلامبول از «تفسیر کشف البیان» امام ثعلبی، نقلاً از جابر بن عبدالله انصاری آورده که گفت:

«قال علی بن ابی طالب نحن اهل الذکر.»

یعنی علی علیه السلام فرمود: ما (خاندان رسالت) اهل ذکر هستیم.

چون «ذکر» یکی از نامهای قرآن است و آن خاندان جلیل اهل قرآن اند، به همین جهت است که علمای ما و شما در کتب (۲) معتبره ی خود

نقل نموده اند که

ص: ۶۶۵

۱- «أخرج الثعلبی: عن جابر بن عبدالله قال: قال علی بن ابی طالب: نحن اهل الذکر». ینایع الموده، قندوزی، ۱/۳۵۷، ح ۱۲، باب ۳۹.

۲- زرنندی حنفی در نظم در السمطین، ص ۱۲۶، سمط اول، قسم دوم حدیث را این گونه نقل کرده است: «عن ابی الطفیل قال: شهدت علیاً علیه السلام وهو یخطب ویقول: سلونی سلونی، فوالله لا تسألونی عن شیء ینبغی ان ینزل علیّ یوم القیامه الا حدتکم. به فان تحت الجوانح منی لعلماً جمّاً، سلونی عن کتاب الله عزوجل، ما منه آیه الا وأنا أعلم بلیل او نهار ام سهل نزلت ام بجبل». «وفی روایه قال: ما نزلت آیه الا وقد علمت فیما نزلت واین نزلت وعلی من نزلت. ان ربی عزوجل وهب لی قلباً عقولاً ولساناً ناطقاً...». و نیز طبری در جامع البیان، ۸/۱۴۵، ح ۱۶۳۱۷، ذیل آیه ۴۳ سوره ی نحل؛ حسکانی در شواهد التنزیل، ۱/۴۳۶، ح ۴۶۴، ذیل همان آیه؛ قرطبی در الجامع لأحكام القرآن ۱۱/۲۷۲، ذیل آیه ۷ سوره ی انبیاء؛ ابن کثیر در تفسیر القرآن العظیم، ۲/۴۹۳، ذیل آیه ی ۴۳ سوره ی نحل، این حدیث را از حضرت امیرالمؤمنین و امام باقر علیه السلام نقل کرده اند. ابن ابی شیبہ در المصنّف، ۶/۲۲۷، ح ۸، کتاب الادب، باب ۱۷۱، من کان ینسأل ان ینزل علیّ سلونی، این حدیث را نقل می کند: «عن ابی الطفیل قال: قال علیّ: سلونی عن کتاب الله فانه لیس من آیه الا وقد عرفت بلیل نزلت ام بنهار، فی سهل ام فی جبل».

علی علیه السلام می فرمود:

«سلونی قبل أن تفقدونی، سلونی عن کتاب الله. فإنه لیس من آیه إلا وقد عرفت بلیل نزلت أم نهار أم فی سهل أم فی جبل. والله ما نزلت آیه إلا وقد علمت فیما نزلت وأین نزلت وعلی من أنزلت وأن ربی وهب لی لساناً طلقاً وقلباً عقولاً.»

پس استدلال به هر آیه ای از آیات قرآن باید مطابقت با مفهوم حقیقی و بیان مفسرین واقعی بنماید و الا هر کس از پیش خود و روی ذوق و فکر و عقیده خود بخواهد آیات قرآن را معنی بنماید، اثری جز اختلاف کلمه و تشتت آراء نخواهد داشت.

اینک با توجه به این مقدمه خواهش می کنم آیه ی منظور خود را بیان فرمایید. چنانچه مطابقت با واقع نماید، به جان و دل پذیرفته و بر سر خود جای دهم.

نقل آیه در طریقه ی خلافت خلفای اربعه و جواب آن

شیخ: در آیه ۲۹ سوره ۴۸ (فتح) صریحاً می فرماید:

(مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَاللَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ تَرَاهُمْ رُكَّعًا سُجَّدًا يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا سِيمَاهُمْ فِي وُجُوهِهِمْ مِنْ أَثَرِ السُّجُودِ).

محمد صلی الله علیه و آله فرستاده ی خداست و یاران و همراهانش بر کافران بسیار سخت دل و با یکدیگر بسیار مشفق و مهربان اند. آنان را بسیار در حال رکوع و سجود بنگری که فضل و رحمت خدا و خشنودی او را می طلبند. بر رخسارشان از اثر سجده نشانهای نورانیت پدیدار است.

این آیه شریفه از جهتی فضل و شرف ابی بکر رضی الله عنه را ثابت می کند و از جهت دیگر طریقه ی خلافت خلفای راشدین رضی الله عنهم را معین می نماید.

ص: ۶۶۶

به خلاف آنچه جامعه ی شیعه ادعا می نمایند که علی کرم الله وجهه خلیفه ی اول می باشد این آیه صراحتاً علی را خلیفه ی چهارم معرفی می نماید.

داعی: از ظاهر آیه ی شریفه چیزی که دلیل بر طریقه ی خلافت خلفای راشدین و فضل ابی بکر باشد، دیده نمی گردد. البته لازم است توضیح دهید که این صراحت در کجای آیه است که مکشوف نمی باشد.

شیخ: دلالت آیه بر فضیلت و شرافت خلیفه ابی بکر رضی الله عنه آن است که در اول آیه با کلمه (وَالَّذِينَ مَعَهُ) اشاره به مقام آن مرد شریف شده که در لیلۃ الغار با پیغمبر صلی الله علیه و آله بوده است.

و اما طریقه ی خلافت خلفای راشدین در این آیه با کمال صراحت واضح است؛ زیرا مراد از (وَالَّذِينَ مَعَهُ) ابی بکر رضی الله عنه است که در غار ثور [در] لیلۃ الهجرة با پیغمبر بوده است و مراد از (أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ) عمر بن الخطاب رضی الله عنه است که بسیار شدید العمل بر کفار بوده و (رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ) عثمان بن عفان رضی الله عنه است که بسیار رقیق القلب و رحم دل بوده و (سَيِّمَاهُمْ فِي وُجُوهِهِمْ مِنْ أَثَرِ السُّجُودِ) علی بن ابی طالب کرم الله وجهه می باشد.

امیدوارم با نظر پاک شما موافقت نماید و تصدیق نمایید حق با ما است که علی را خلیفه ی چهارم می دانیم، نه خلیفه ی اول که خداوند هم در قرآن او را در مرتبه چهارم نام برده.

داعی: متحیرم چگونه جواب عرض نمایم که تصور غرض رانی نشود، ولی اگر با نظر انصاف بدون تعصب بنگرید، تصدیق خواهید فرمود که غرضی در کار نیست، بلکه غرض، کشف حقیقت است.

گذشته از آنکه ارباب تفاسیر در شأن نزول آیه شریفه چنین بیانی ننموده اند،

حتی در تفاسیر بزرگ علمای خودتان - و اگر چنین آیه ای در قرآن راجع به امر خلافت بود، روز اول بعد از وفات رسول اکرم صلی الله علیه و آله در مقابل اعتراضات علی علیه السلام و بنی هاشم و کبار از صحابه - که سرپیچی از بیعت نمودند - تمسک به شاخ و برگهای بی مغز نمی نمودند.

بلکه با نقل آیه، جواب ساکت کننده به همه می دادند. پس معلوم است آیه را به این معنی که شما نمودید، دست و پاهایی است که بعدها تفسیر بما لا یرضی صاحبه نمودند؛ زیرا هیچ یک از اکابر مفسرین خودتان، از قبیل طبری و امام ثعلبی و فاضل نیشابوری و جلال الدین سیوطی و قاضی بیضاوی و جار الله زمخشری و امام فخر رازی و غیرهم چنین معنایی ننمودند؛ پس شما از کجا می گوئید و از چه وقت این معنی و به دست چه اشخاصی جلوه نموده نمی دانم. علاوه در خود آیه ی شریفه موانع علمی و ادبی و عملی در کار است که ثابت می کند هر کس قائل به این قول شده، دست و پای بی جایی زده و متوجه نشده است به آنچه علمای بزرگ خودتان در اول تفاسیرشان(۱) نقل از رسول اکرم صلی الله علیه و آله نموده اند که فرمود:

«من فسر القرآن برأیه فمقعه فی النار.»

هر کس تفسیر کند قرآن را برای خودش، پس نشمینگاه او در آتش است.

ص: ۶۶۸

۱- الجامع لاحکام القرآن، قرطبی، ۱/۳۲، باب ما جاء من الوعيد فی تفسیر القرآن بالرأی. قرطبی حدیث را این گونه نقل می کند: «عن ابن عباس عن النبّی صلی الله علیه و آله قال: اتقوا الحدیث علیّ إلا ما علمتم. فمن کذب علیّ متعمداً فلیتّبوا مقعه من النار ومن قال فی القرآن برأیه فلیتّبوا مقعه من النار». و نیز محمّد بن جریر طبری در تفسیر جامع البیان، ۱/۵۴، ح ۶۳، ذکر بعض اخبار التي رويت بالنهي عن القول فی تأویل القرآن بالرأی، حدیث را اینگونه نقل می کند: «عن ابن عباس أنّ النبّی صلی الله علیه و آله قال: من قال فی القرآن برأیه فلیتّبوا مقعه من النار.»

اگر بگوئید تفسیر نیست، بلکه تأویل است، می گوئیم شما که باب تأویل را مطلقاً مسدود می دانید. علاوه بر آنکه این آیه ی شریفه علماً و ادباً و اصطلاحاً بر خلاف مقصود شما نتیجه می دهد.

شیخ: انتظار نداشتم که جناب عالی درمقابل آیه ی با این صراحت هم استقامت کنید. البته اگر ایرادی به این آیه برخلاف حقیقت دارید بیان نمایید، تا کشف حقیقت شود.

نواب: قبله صاحب! خواهش می کنیم همان قسمی که تاکنون تقاضاهای ما را پذیرفته اید و مطالب را به قسمی ساده بیان نمودید که تمام جلسای مجلس و غائبین بهره مند شدند، اینجا هم خیلی بیشتر رعایت سادگی را در کلام بفرمایید که موجب امتنان همگی ما است؛ چون همین آیه است که پیوسته برای ما قرائت شده و همه ما را مجذوب و محکوم به حکم قرآن نموده اند.

داعی: اولاً عظمت آیه و نقل قول بازیگران چنان آقایان را مجذوب نموده که از توجه به باطن و ضمائر آیه غافل شده اید و اگر خودتان مختصر توجهی به ترکیبات نحوی و معانی ادبی آن می نمودید، بر خودتان معلوم می شد که با هدف و مراد شما ابداً مطابقت نمی دهد.

شیخ: متمنی است خودتان ضمائر و ترکیبات را بیان نمایید، ببینید چگونه مطابقت نمی دهد.

داعی: امّا از جهت ترکیبی آیه شریفه خودتان بهتر می دانید که ترکیب این آیه - علی الاقوی - از دو حال خارج نیست؛ یا محمّد مبتداست و رسول الله عطف بیان و والذین معه عطف بر محمّد و اشداء، خبر آن و آنچه بعد از آن است، خبر

بعد از خبر. و یا والذین معه مبتدأست و اشداء خبر آن و آنچه بعد از آن است، خبر بعد از خبر.

روی این قواعد، اگر بخواهیم آیه را مطابق عقیده و گفته ی شما معنی بنماییم، دو قسم معنی ظاهر می شود: اگر محمد مبتدا باشد والذین معه معطوف بر مبتدا و آنچه بعد از آن است خبر بعد از خبر. آنگاه معنای آیه چنین می شود که محمد صلی الله علیه و آله ابی بکر و عمر و عثمان و علی است.

و اگر والذین معه مبتدا باشد و اشداء خبر آن و آنچه بعد از آن است، خبر بعد از خبر آنگاه معنای آیه چنین می شود که ابی بکر و عمر و عثمان و علی است. بدیهی است هر طلبه ی مبتدی می داند که این نحوه ی از کلام، غیر معقول و خارج از نظم ادب است.

علاوه بر این، اگر مقصود از این آیه ی شریفه خلفای اربعه بودند، بایستی در فاصله کلمات «واو» عاطفه گذارده می شد، تا مطابقت با مقصود شما نماید و حال آنکه بر خلاف این معنی می باشد.

جمع مفسرین (۱)

خودتان این آیه شریفه را به حساب تمام مؤمنین آورده اند؛

ص: ۶۷۰

۱- تفسیر القرآن العظیم، ابن کثیر دمشقی، ۴/۱۸۰، ذیل آیه ۲۹ سوره ی فتح. ابن کثیر می نویسد: «وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ» كما قال: يَأْتِي اللَّهُ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ أَذِلَّةَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةَ عَلَى الْكَافِرِينَ وهذه صفه المؤمنين...». و نیز قرطبی در الجامع لاحكام القرآن، ۱۶/۲۹۲، ذیل آیه ۲۹ سوره ی فتح، می نویسد: «وقيل المراد بـ«الذين معه»...» و واحدی نیشابوری در الوسيط، ۴/۱۴۶، ذیل همان آیه، می نویسد: «وَالَّذِينَ مَعَهُ» قال يعنى اهل الحديدية وقال مقاتل والذین آمنوا من المؤمنین...». و فخر رازی در تفسیر الکبیر، ۲۸/۱۰۷، ذیل همان آیه می نویسد: «وَالَّذِينَ مَعَهُ» عطف علی محمد وقوله (أشداء) خبره، كأنه تعالی قال (والذین معه) جمیعهم (اشدء علی الکفار رحماء بینهم)، لأن وصف الشده والرحمه وجد فی جمیعهم، أما فی المؤمنین فکما فی قوله تعالی: (أذله علی المؤمنین أعزه علی الکافرین) و أما فی حقّ النبی صلی الله علیه و آله فکما فی قوله (واغلظ علیهم) وقال فی حقه (بالمؤمنین رؤوف رحیم)».

یعنی می گویند اینها صفات تمام مؤمنین است.

و ظاهر آیه خود دلیل است که این معانی تماماً صفات یک نفر است که از اول با پیغمبر بوده اند نه چهار نفر - و اگر بگوییم آن یک نفر، علی امیرالمؤمنین علیه السلام بوده است، با مطابقت عقل و نقل اولی به قبول است تا دیگران.

استدلال به آیه غار و جواب آن

شیخ: عجب است که شما می فرمایید جدل نمی کنم و حال آنکه الحال در مجادله هستید. مگر نه این است که خداوند در آیه ۴۰ سوره ۹ (توبه) صریحاً می فرماید:

(فَقَدْ نَصَّرَ اللَّهُ إِذْ أَخْرَجَهُ الَّذِينَ كَفَرُوا ثَانِيًا إِذْ هُمَا فِي الْغَارِ إِذْ يَقُولُ لِصَاحِبِهِ لَا تَحْزَنْ إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَيْهِ وَأَيَّدَهُ بِجُنُودٍ لَمْ تَرَوْهَا).

«البته خداوند او را (که رسول الله باشد) یاری خواهد کرد، چنان که هنگامی که کفار آن حضرت را از مکه خارج کردند، خدا یاری اش کرد. آن گاه یکی از آن دو تن که در غار بودند (یعنی رسول الله صلی الله علیه وآله) به رفیق و همسفر خود (ابوبکر که پریشان و مضطرب بود) فرمود: مترس که خدا با ما است. آن زمان خدا وقار و آرامش خاطر بر او (یعنی رسول الله) فرستاد و او را به سپاه و لشکرهای غیبی خود که شما آن را ندیده اید، مدد فرمود.»

این آیه علاوه بر آنکه مؤید آیه قبل است و ثابت می کند معنای (وَالَّذِينَ مَعَهُ)

را که ابی بکر در غار لیلۃ الهجرة با رسول خدا بوده، خود این مصاحبت و با پیغمبر بودن، دلیل بزرگی است بر فضیلت و شرافت ابی بکر بر تمام امت؛ برای آنکه پیغمبر صلی الله علیه و آله چون می دانست به علم باطن که ابی بکر خلیفه ی اوست و وجود خلیفه بعد از او لازم است، باید او را هم مانند خود نگهداری بنماید. لذا او را با خود برد، تا به دست دشمن گرفتار نشود و این عمل را با احدی از مسلمین نکرد. پس به همین جهت، حق تقدّم خلافت برای او ثابت است.

داعی: هرگاه آقایان ساعتی لباس تسنن را از خود دور کنید و از تعصّب و عادت بیرون آید و مانند یک فرد بیگانه و خالی از نظر تعصّب در اطراف این آیه شریفه بنگرید، خواهید تصدیق نمود که آن نتیجه ای که مقصود شماست، از این آیه به دست نمی آید.

شیخ: خوب است اگر دلایل منطقی بر خلاف مقصود هست، بیان فرمایید.

داعی: تمنا می کنم از این مرحله صرف نظر نمایید؛ زیرا کلامم، کلام می آورد. آن گاه ممکن است بعضی از مردمان بی انصاف، با نظر عناد بنگرند و تولید نثار شود و تصوّر رود که ما می خواهیم اهانت به مقام خلفا نماییم و حال آنکه مقام هر فردی محفوظ است. احتیاج به تفسیر و تأویل بیجا ندارند.

شیخ: خواهش می کنم طفره نروید و مطمئن باشید دلایل منطقی تولید نثار نمی کند، بلکه کشف حجب می شود.

داعی: چون نام طفره بردید، ناچارم مختصری جواب عرض نمایم، تا بدانید طفره ای در کار نبوده، بلکه رعایت ادب در گفتار را نمودم. امید است به مقالات داعی خُرده نگیرید و با نظر انصاف بنگرید؛ چه آنکه جواب از این گفتار را

محققین علماء به طرق مختلفه داده اند. اولاً جمله ای فرمودید خیلی تعجب آور و بی فکر بود که چون رسول اکرم صلی الله علیه و آله می دانست ابی بکر خلیفه بعد از او خواهد بود و حفظ وجود خلیفه بر آن حضرت لازم بود، لذا او را با خود برد.

جواب این بیان شما بسیار ساده است؛ چه آنکه اگر خلیفه پیغمبر منحصر به ابی بکر بود، ممکن بود چنین احتمالی داد، ولی شما خود معتقدید به خلافت خلفای راشدین و آنها چهار نفر بودند. اگر این برهان شما صحیح و حفظ وجود خلیفه در مقابل خطرات لازم بود، می بایستی پیغمبر صلی الله علیه و آله هر چهار خلیفه را - که حاضر در مکه بودند - با خود ببرد، نه آنکه یکی را ببرد و سه نفر دیگر را بگذارد، بلکه یکی از آنها را در معرض خطر شمشیرها قرار دهد و در بستر خود بخواباند که محققاً آن شب، بستر پیغمبر صلی الله علیه و آله مخطور بوده و در معرض حمله ی دشمنان بود.

ثانیاً بنا بر آنچه طبری در جزء سیم تاریخ (۱) خود نوشته، ابوبکر از حرکت آن حضرت خبر نداشته، بلکه وقتی نزد علی علیه السلام رفت و از حال آن حضرت جو یا شد، علی علیه السلام فرمود: به غار رفتند. اگر کاری داری نزد آن حضرت بشتاب.

ص: ۶۷۳

۱- تاریخ طبری، ۲/۱۰۰، ذکر الخبر عما کان من امر نبی الله صلی الله علیه و آله. طبری می نویسد: «وقد زعم بعضهم انّ ابابکر أتى علیاً فسأله عن نبی الله صلی الله علیه و آله فأخبره انه لحق بالغار من ثور وقال ان کان لك فيه حاجه فالحقه. فخرج ابوبکر مسرعاً فلحق نبی الله صلی الله علیه و آله فی الطريق، فسمع رسول الله صلی الله علیه و آله جرس أبی بکر فی ظلمه اللیل فحسبه من المشرکین. فأسرع رسول الله صلی الله علیه و آله المشی فانقطع قبال نعله ففلق إبهامه حجر فکثر دمها و أسرع السعی، فخاف ابوبکر أن یشقّ علی رسول الله صلی الله علیه و آله فرفع صوته و تکلم فعرفه رسول الله صلی الله علیه و آله فقام، حتّی أتاه، فانطلقا ورجل رسول الله صلی الله علیه و آله تستن دماً حتّی انتهى إلى الغار...».

ابی بکر شتابان رفت، در وسط راه به آن حضرت رسید و ناچار به اتفاق آن حضرت رفتند. پس معلوم می شود که حضرت او را با خود نبرد، بلکه او بی اجازه رفت و از وسط راه با آن حضرت رفت.

بلکه بنا بر اخبار دیگر، بردن ابی بکر تصادفی و از خوف فتنه و خبر دادن به دشمنان بوده، چنان که علمای منصف خودتان اقرار به این معنی دارند که از جمله شیخ ابوالقاسم بن صَبَّاح - که از مشاهیر علمای خودتان است (۱) - در کتاب «النور والبرهان» در حالات رسول اکرم صلی الله علیه و آله از محمد بن اسحاق از حَسَّان بن ثابت انصاری روایت نموده که قبل از هجرت آن حضرت جهت عمره به مکه رفتیم، دیدم کفار قریش سب و قذف می نمایند اصحاب آن حضرت را. در همان اوان،

«امر رسول الله صلی الله علیه و آله علیاً فنام فی فراشه و خشی من ابن اُبی قحافه أن یدلّهم علیه، فأخذہ معه و مضی إلی الغار.»

امر کرد رسول خدا علی علیه السلام را که در فراش آن حضرت بخوابد و خوف داشت از اینکه ابی بکر کفار را دلالت و راهنمایی کند به رسول خدا. پس او را مصاحبت خود قرار داده و به جانب غار روانه شدند.

ثالثاً خیلی بجا بود محل استشهاد و جهت فضیلت را در آیه بیان می نمودید که مسافرت و همراه بودن با رسول خدا صلی الله علیه و آله چه دلیلی بر اثبات خلافت دارد.

شیخ: محل استشهاد معلوم است. اولاً مصاحبت با رسول الله و اینکه خداوند او را مصاحب رسول الله می خواند.

ص: ۶۷۴

ثانیاً آنکه از قول آن حضرت که خبر می دهد (انّ الله معنا).

ثالثاً نزول سکینه از جانب خدا در این آیه بر ابی بکر بزرگ تر دلیل شرافت است و مجموع این دلایل، اثبات افضلیت و حق تقدّم خلافت را برای او می نمایند.

داعی: البته احدی انکار مراتب ابی بکر را نمی نماید که او پیرمرد مسلمان و از کبار اصحاب و پدر زن رسول خدا صلی الله علیه و آله بوده، ولی این دلایل شما برای اثبات فضیلت خاص و حق تقدّم در خلافت مکفی نمی باشد.

اگر بخواهید در مقابل بیگانه ی بی غرضی با بیاناتی که در اطراف این آیه شریفه نمودید، اثبات فضیلتی خاص برای او بنمایید، قطعاً مورد اعتراض قرار خواهید گرفت؛ زیرا در جواب شما خواهند گفت: تنها مصاحبت با نیکان، دلیل فضیلت و برتری نمی باشد، چه بسا بدان که مصاحبت با نیکان و چه بسیار کفار که مصاحب با مسلمین بوده و هستند؛ چنانچه این معنی در مسافرتها کاملاً و بیشتر مشهود است.

شواهد و امثال

مگر آقایان فراموش نموده اید آیه ۳۹ سوره ۱۲ (یوسف) را که نقل قول حضرت یوسف را می نماید که:

(يَا صَاحِبِ السِّجْنِ أَرْبَابٌ مَّتَفَرِّقُونَ خَيْرٌ أَمْ اللَّهُ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ).

«ای دو رفیق زندان من (از شما می پرسم) آیا خدایان متفرّق بی حقیقت (مانند بتان و فراعنه و غیره) بهتر و در نظام خلقت مؤثرترند، یا خدای یکتای قاهر؟»

ص: ۶۷۵

مفسّرین در ذیل این آیه شریفه نوشته اند: روزی که یوسف را به زندان بردند، طبّاخ و ساقی پادشاه را هم - که هر دو کافر و قائل به ارباب انواع بودند - با او به زندان بردند. پنج سال این سه نفر (مؤمن و کافر) با هم مصاحب بودند و یوسف در موقع تبلیغ آنها را مصاحب می خواند؛ چنانچه در این آیه خبر می دهد. حال آیا این مصاحبت پیغمبر برای آن دو نفر کافر، دلیل بر شرافت و فضیلت بوده، یا در مدّت مصاحبت تغییری در عقیده ی آنها پیدا شده است؟ بنابر آنچه صاحبان تفاسیر و تواریخ نوشته اند، بعد از پنج سال مصاحبت، عاقبت با همان حال از هم جدا شدند.

و نیز مراجعه فرماید به آیه ۳۷ سوره ۱۸ (کهف) که می فرماید:

(قَالَ لَهُ صَاحِبُهُ وَهُوَ يُحَاوِرُهُ أَكَفَرْتَ بِالَّذِي خَلَقَكَ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ ثُمَّ سَوَّأَكَ رَجُلًا).

«رفیق (با ایمان فقیر) در مقام گفت و گو و اندرز به برادر خود گفت: به خدایی که نخست از خاک و بعد از نطفه تو را آفرید و آن گاه مردی کامل و آراسته خلقت ساخت، کافر شدی.»

عموم مفسّرین نوشته اند دو برادر بودند؛ یکی مؤمن به نام یهودا و دیگری کافر به نام براطوس (چنان که امام فخر رازی هم که از اکابر علمای شماس است، در تفسیر^(۱))

کبیرش نقل می نماید). این دو با هم محاوراتی داشتند که اینک وقت،

ص: ۶۷۶

۱- تفسیر الکبیر، فخر رازی، ۲۱/۱۲۶، ذیل آیه ۳۷ سوره ی کهف، بحث ۱. و نیز ابن کثیر در تفسیر القرآن العظیم، ۳/۷۴، و شوکانی در فتح القدر، ۳/۲۸۶، ذیل همان آیه به همین مطلب اشاره می کنند.

اجازه ی نقل مشروحہ ی مفصّله را نمی دهد. غرض آنکه خداوند آن دو کافر و مؤمن را مصاحب هم خوانده. آیا از مصاحبت برادر مؤمن، کافر را فایده و نصیبی رسیده است؟ قطعاً جواب منفی است.

پس مصاحبت فقط، دلیل بر فضیلت و شرافت و برتری نمی باشد. دلایل و امثال بر این معنی بسیار است که وقت بیش از این اجازه بیان نمی دهد.

و اما اینکه فرمودید چون رسول اکرم صلی الله علیه و آله به ابی بکر فرمود: (إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا)، پس قطعاً به مناسبت آنکه خدا با او بوده، این خود دلیل شرافت و مثبت خلافت است، خوب است در این عقاید و گفتار خود تجدید نظر فرمایید، تا مورد اعتراض قرار نگیرید که بگویند مگر خدای تعالی فقط با مؤمنین و اولیاء الله می باشد و با غیر مؤمن نمی باشد.

آیا تصوّر می نمایید جایی باشد که خدا نباشد و کسی در عالم هست که خدا با او نباشد؟ اگر مؤمن و کافری در مجلسی باشند، عقل باور می کند که خدا با آن مؤمن باشد، ولی با کافر نباشد. مگر نه در آیه ی ۷ سوره ی ۵۸ (مجادله) می فرماید:

(أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ مَا يَكُونُ مِنْ نَجْوَى ثَلَاثَةٍ إِلَّا هُوَ رَابِعُهُمْ وَلَا خَمْسَةٍ إِلَّا هُوَ سَادِسِيَهُمْ وَلَا أَذْنَى مِنْ ذَلِكَ وَلَا أَكْثَرَ إِلَّا هُوَ مَعَهُمْ أَيْنَ مَا كَانُوا).

«به طریق استفهام تقریری فرماید: - آیا ندیدی و ندانستی که آنچه در آسمانها و زمین است خدا بر آن آگاه است. اگر چنانچه سه نفر با هم رای گویند، خدا چهارم آنهاست و نه پنج کس، جز آنکه او ششم آنها و نه کمتر از آن و نه بیشتر، جز آنکه هر کجا باشند، خدا با آنهاست؛ (چه آنکه خدا را احاطه ی کامل وجودی بر همه جزئیات عالم است)».

پس به حکم این آیه و سایر آیات و دلایل عقلیه و نقلیه، خدای تعالی با همه کس هست؛ با دوست و دشمن، مسلمان و کافر، مؤمن و منافق. پس اگر دو نفر با هم باشند و یکی از آنها بگوید خدا با ما است، دلیل بر فضیلت شخص خاصی نخواهد بود.

همان طوری که دو نفر خوب اگر با هم باشند خدا با آنهاست، دو نفر بد و یا دو نفر خوب و بد هم اگر با هم باشند قطعاً خدا با هر دو آنهاست. اگر سعید باشند یا شقی، خوب باشند یا بد.

شیخ: مراد از خدا با ما است؛ یعنی چون ما محبوب خدا هستیم، برای آنکه رو به خدا و برای خدا و حفظ دین خدا حرکت کردیم، لطف خدا شامل حال ما است.

ابراز حقیقت

داعی: باز هم اگر این معنی در نظر گرفته شود، مورد اعتراض است، به گونه ای که گویند: چنین خطابی دلیل بر سعادت ابدی نخواهد بود؛ زیرا خداوند متعال به اعمال اشخاص می نگرد. چه بسا اشخاص که در زمانی اعمال نیک داشتند و مشمول لطف و رحمت خداوندی بودند. بعداً اعمال بدی از آنها سرزد و در وقت امتحان، نتیجه معکوس داد و مبعوض پروردگار شدند و از لطف و مرحمت حق محروم و رانده و مردود و ملعون گردیدند؛ چنانچه ابلیس سالها در عبادت پروردگار خلوص نیت داشت. از این رو مشمول الطاف و مراحم بود، ولی به محض آنکه متمرد شد و از اوامر حق سرپیچی نمود و تابع هوای نفس شد، مردود حق و از رحمت بی حساب عمیم او برکنار و به خطاب:

(فَاخْرُجْ مِنْهَا فَإِنَّكَ رَجِيمٌ * وَإِنَّ عَلَيْكَ اللَّعْنَةَ إِلَى يَوْمِ الدِّينِ).

آیه ۳۴ و ۳۵ سوره ۱۵ (حجر) عتاب حق به او شد که:

«از صف ساجدان و ملائکه و بهشت خارج شو که تو رانده ی درگاه ما شدی و لعنت ما تا روز جزا بر تو محقق و حتمی گردید.» و ملعون ابدی گردید.

ببخشید، می دانید در مثال مناقشه نیست، بلکه برای تقریب اذهان است.

و اگر به عالم بشریت بنگریم، نظایر بسیار دارد از اشخاصی که مقرب عندالله شدند، ولی عند الامتحان مردود و مغضوب پروردگار قرار گرفتند؛ برای نمونه به دو نفر اشاره می نمایم که قرآن مجید هم برای بیداری مردمان و تنبیه غافلان امت به آنها اشاره فرموده.

بلعم بن باعوراء

که از جمله ی آنها بلعم بن باعوراء می باشد که در زمان حضرت موسی علیه السلام آن قدر مقرب عندالله شد که خداوند اسم اعظم به او عطا فرمود، به گونه ای که در اثر یک دعا، حضرت موسی را در وادی تیه سرگردان نمود، ولی موقع امتحان، حبّ جاه و ریاست طلبی او را وادار به مخالفت خدا و متابعت شیطان نمود جایگاه او جحیم و جهنّم گردید، چنان که تمام مفسّیرین و مورّخین شرح حال او را مفصّلاً نگاشته اند. حتّی امام فخر رازی هم در صفحه ۴۶۳ جلد چهارم تفسیر(۱) خود از ابن عبّاس و ابن مسعود و مجاهد، قصّه ی او را نقل نموده. خداوند در آیه ۱۷۴ سوره ی ۷ (اعراف) به رسول اکرم صلی الله علیه و آله خبر می دهد که:

(وَأْتَلُ عَلَيْهِمْ نَبَأَ الَّذِي آتَيْنَاهُ آيَاتِنَا فَانْسَلَخَ مِنْهَا فَاتَّبَعَهُ الشَّيْطَانُ فَكَانَ مِنَ الْغَاوِينَ).

ص: ۶۷۹

۱- تفسیر الکبیر، فخر رازی، ۱۵/۵۳ و ۵۴، سوره اعراف آیه ۱۷۵.

(ای پیغمبر) بخوان بر این مردم حکایت آن کس را (که بلعم بن باعوراء باشد) که ما آیات خود را به او عطا کردیم. از آن آیات به عصیان سرپیچید، چنانچه شیطان او را تعقیب کرد و از گمراهان عالم گردید.

برصیصای عابد

دیگری برصیصای عابد بود که در اول امر، به قدری در عبادت جدّیت نمود که مستجاب الدعوه گردید، ولی عند الامتحان عاقبت به شر شد و فریب شیطان را خورده، با دختری زنا نمود، تمام زحمات خود را به باد داده، به چوبه دار آویخته گردید کافر از دنیا رفت. فلذا در آیه ۱۶ سوره ۵۹ (حشر) به قصه ی او اشاره می فرماید:

(كَمْثَلِ الشَّيْطَانِ إِذْ قَالَ لِلنَّاسِ اكْفُرْ فَلَمَّا كَفَرَ قَالَ إِنِّي بَرِيءٌ مِّنْكَ إِنِّي أَخَافُ اللَّهَ رَبَّ الْعَالَمِينَ * فَكَانَ عَاقِبَتُهُمَا أَنَّهُمَا فِي النَّارِ خَالِدِينَ فِيهَا وَذَلِكَ جَزَاءُ الظَّالِمِينَ).

«این (منافقان) در مثل مانند شیطان اند که انسان را گفت (یعنی به برصیصای عابد): به خدا کافر شو. پس از آنکه کافر شد، آن گاه بدو گفت: من از تو بیزارم؛ زیرا که من از عقاب پروردگار [جهانیان] می ترسم. پس عاقبت شیطان و «برصیصای عابد» که به امر او کافر شد، این است که هر دو در آتش دوزخ مخلدند و آن دوزخ، جزای ستمکاران است.»

پس اگر عمل نیکی از آدمی در زمانی صادر شد، دلیل بر عاقبت به خیری او نمی باشد. فلذا در دستور است که در دعا بگوئید:

«اللهم اجعل عواقب أمورنا خيراً».

پروردگارا عواقب امور ما را نیک قرار بده.

علاوه بر اینها خود می دانید که در نزد علمای معانی و بیان محقق است که تأکید در کلام ذکر نمی شود، مگر آنکه مخاطب در شک و تردید باشد و یا توهم خلاف آن را کرده باشد و از تصریح آیه ی شریفه - که کلام خود را با جمله اسمیه و آن مشدده آورده - فساد عقیده ی طرف، ظاهر می گردد که متزلزل و متوهم و در شک و تردید بوده.

شیخ: انصاف دهید. از مثل شمایی سزاوار نبود مثل ابلیس و بلعم باعوراء و برصیصا را در این مورد بیاورید.

داعی: ببخشید، مگر نشنیدید الآن عرض کردم که در مثل مناقشه نیست. در مباحثات علمی و مناظرات مذهبی، امثال را برای تقریب اذهان و تثبیت مقاصد می آورند. خدا شاهد است در ذکر شواهد و امثال هیچ گاه قصد اهانتی نداشته ام، بلکه برای ثبوت نظر و عقیده خود، شواهد و امثالی که در نظر می آید، به زبان جاری می گردد.

شیخ: دلیل در این آیه بر اثبات فضیلت، قرینه ای در خود آیه ی کریمه است که می فرماید: (فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَيْهِ). چون [ارجاع] ضمیر سکینه بر ابی بکر رضی الله عنه خود دلیل واضح است بر شرافت و فضیلت او بر دیگران و دفع توهم از امثال شما.

داعی: اشتباه می فرمایید. ضمیر (۱)

سکینه راجع است به رسول اکرم صلی الله علیه وآله و نزول

ص: ۶۸۱

۱- تفسیر القرآن العظیم، ابن کثیر، ۲/۳۱۰، ذیل آیه ۴۰ سوره ی توبه. ابن کثیر می نویسد: «ولهذا قال تعالی: (فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَيْهِ)، ای تأییده و نصره علیه، ای علی الرسول صلی الله علیه وآله فی أشهر القولین». و نیز محمد بن جریر طبری در جامع البیان، ۶/۱۷۷، ح ۱۳۰۰۱ ذیل همان آیه می نویسد: «يقول تعالی ذكره: فانزل الله طمأنینته و سکونه علی رسوله». و بروسوی در روح البیان، ۳/۴۳۵، ذیل همان آیه می نویسد: «(فانزل الله سکینته) امنته الّتی تسکن عندها القلوب وقال الکاشفی علیه، ای النبّی صلی الله علیه وآله».

سکینه بر آن حضرت بوده، نه بر ابی بکر، به قرینه جمله ی بعدیه که فرموده: (وَأَيَّدَهُ بِجُنُودٍ لَمْ تَرَوْهَا) و محققاً مؤید به جنود حق، رسول اکرم صلی الله علیه و آله بوده نه ابی بکر.

شیخ: مسلم است که رسول خدا صلی الله علیه و آله مؤید به جنود حق بوده، ولی ابی بکر رضی الله عنه هم در مصاحبت آن حضرت بی نصیب نبوده.

نزول سکینه بر رسول خدا صلی الله علیه و آله

داعی: اگر هر دو مصاحب مشمول الطاف و مراحم الهیه بودند، بایستی علی القاعده ضمائر تشبیه در تمام جملات آیه ی شریفه آمده باشد و حال آنکه تمام ضمائر را قبلاً و بعداً مفرد آورده، تا اثبات مقام شخص خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله گردد و معلوم آید که آنچه نزول رحمت و مرحمت از جانب پروردگار می شود، به شخص آن حضرت می باشد و اگر به طفیل آن حضرت بر دیگران هم نازل آید، اسم برده می شود. فلذا در نزول سکینه و رحمت هم در این آیه و سایر آیات، فقط پیغمبر را مورد عنایت قرار داده.

شیخ: رسول خدا مستغنی از نزول سکینه بوده و احتیاجی بدان نداشته و سکینه هرگز از او مفارقت نمی نموده. پس نزول سکینه مخصوص ابی بکر رضی الله عنه بوده.

داعی: چرا بی لطفی می کنید و وقت مجلس را به تکرار مطالب می گیرید. به چه دلیل می گویند که خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله مستغنی از نزول سکینه بوده و حال آنکه احدی از آحاد خلائق، از پیغمبر و امت امام و مأموم، از الطاف و رحمت حق تعالی مستغنی نمی باشند. مگر فراموش نموده آیه ۲۶ سوره ی ۹ (توبه) را که در قصه حنین می فرماید:

(أَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَى رَسُولِهِ وَعَلَى الْمُؤْمِنِينَ).

«آن گاه خدای قادر مطلق سکینه و وقار خود را (یعنی شکوه و سطوت و جلال ربّانی) بر رسول خود و مؤمنان نازل فرمود.»

و نیز در آیه ۲۶ سوره ۴۸ (فتح) مثل همین آیه شریفه را آورده.

همین طوری که در این آیه، بعد از رسول اکرم صلی الله علیه و آله اشاره به مؤمنین نموده، در آیه غار هم اگر ابی بکر جزء مؤمنینی بود که باید مشمول سکینه و آرامش قرار گیرد، بایستی یا ضمیر تشبیه آورده و یا علی حده به نام او اشاره نموده باشد.

این قضیه به قدری واضح است که علمای منصف خودتان هم اقرار دارند که ضمیر سکینه مربوط به ابی بکر نبوده.

خوب است آقایان کتاب نقض العثمانیه، تألیف شیخ ابوجعفر محمد بن عبدالله اسکافی را که از اکابر علماء و شیوخ معتزله می باشد، مطالعه نمایید ببینید آن مرد عالم منصف در جواب لاطائلات ابو عثمان جاحظ چگونه حق را آشکار نموده؛ چنانچه ابن

ابی الحدید هم در صفحه ۲۵۳ تا صفحه ۲۸۱ جلد سوم «شرح نهج البلاغه»^(۱)

بعض از آن جوابها را نقل نموده است.

ص: ۶۸۳

۱- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ۱۳/۲۶۵، خطبه ۲۳۸ (خطبه قاصعه)، القول فی اسلام ابی بکر و علی و خصائص کل منهما. ابن ابی الحدید می نویسد: «وَأَمَّا السَّكِينَةُ فَكَيْفَ يَقُولُ: إِنَّهَا لَيْسَتْ رَاجِعَةٌ إِلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَبَعْدَهَا قَوْلُهُ: (وَأَيَّدَهُ بِجُنُودٍ لَمْ تَرَوْهَا). أَتَرَى الْمُؤَيَّدَ بِالْجُنُودِ كَمَا أَنَّ أَبَا بَكْرٍ أَمَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ.»

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟

سوره زمر / ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ. ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفاً علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب «مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱. بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)
۲. تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی
۳. جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه، تبلت ها، رایانه ها و ...
۴. سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو
۵. گسترش فرهنگ عمومی مطالعه
۶. زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱. عمل بر مبنای مجوز های قانونی
۲. ارتباط با مراکز هم سو
۳. پرهیز از موازی کاری

۴. صرفا ارائه محتوای علمی

۵. ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱. چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲. برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳. تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴. تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵. ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶. تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷. راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸. طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹. برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰. برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

JAVA.۱

ANDROID.۲

EPUB.۳

CHM.۴

PDF.۵

HTML.۶

CHM.۷

GHB.۸

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

ANDROID.۱

IOS.۲

WINDOWS PHONE.۳

WINDOWS.۴

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

در پایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می
نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آواده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک ۱۲۹/۳۴ - طبقه
اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۰۲۱ - ۸۸۳۱۸۷۲۲

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

